



پروندهٔ پنج‌جاه و سه نفر

حسین فرزانه



پروندهٔ پنجاه و سه نفر

به اهتمام:
حسین فرزانه



مؤسسه انتشارات نگاه

تهران- ۱۳۷۲

مؤسسه انتشارات نگاه - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - تلفن ۶۴۰۸۹۷۱

نام کتاب: پرونده پنجاه و سه نفر

به اهتمام: حسین فرزانه

حروفچینی: تصویر نور

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: اول ۱۳۷۲

چاپخانه: نوبهار

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمهٔ ناتمام
۱۳۳	پرونده‌ها و بازجویی‌ها
۱۳۹	پروندهٔ محمد شورشیان
۱۸۵	پروندهٔ عبدالصمد کامبخش
۲۲۷	پروندهٔ تقی ارانی
۳۱۱	پروندهٔ محمد بهرامی
۳۳۷	پروندهٔ بزرگ علوی
۳۷۱	پروندهٔ ایرج اسکندری
۳۸۹	پروندهٔ مرتضی یزدی
۴۰۵	پروندهٔ عباس نراقی
۴۱۹	پروندهٔ رضا رادمنش
۴۷۳	ضمائم
۴۷۹	ادعاینامه دادستان
۵۱۵	آخرین دفاع تقی ارانی
۵۴۳	رأی دادگاه
۵۵۳	تکمله‌ها
۵۷۹	ملحقات

مقدمه ناتمام

۵	۱- درباره پرونده موجود
۱۰	۲- نحوه تشکیل پرونده
۳۱	۳- تبانی پلیس و کامبخش
۴۷	۴- پدیده پنجاه و سه نفر
۶۲	۵- کیفیات پنجاه و سه نفر
۶۸	۶- هسته کمونیستی
۸۸	۷- فعالیت های هسته کمونیستی
۹۴	۸- در دادرسی
۱۰۸	۹- پایان سخن
۱۱۳	۱۰- ضمائم مقدمه:
۱۱۵	فهرست تفکیکی نام پنجاه و سه نفر
۱۱۹	وقایع نگاری پرونده پنجاه و سه نفر

مقدمهٔ ناتمام

برای نوشتن مقدمه‌ای بر «پرونده پنجاه و سه نفر» حق این بود که علاوه بر اسناد موجود، از افراد آن نیز، که بسیاری از آنان هنوز زنده‌اند، استفاده می‌شد. چنین کوششی صورت گرفت و علاوه بر استفاده از خاطراتی که از خلیل ملکی، دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو، انور خامه‌ای، ایرج اسکندری و فضل‌الله گرکانی انتشار یافته به چند تن از آنان که زنده‌اند مراجعه شد اما از هیچکس جوابی نرسید و یا استقبالی بعمل نیامد.

برای دو تن از آنان، که در شوروی می‌زیستند، نامه فرستاده شد که از هیچیک پاسخی نرسید. از دو تن نیز که در اروپای غربی به سر می‌بردند یکی به نامه ارسالی جوابی نداد و به دیگری نیز دسترسی پیدا نشد، و یکی که در آلمان شرقی زندگی می‌کند در پاسخ نامه نوشت که سخت گرفتار است و معذور.

امید می‌رفت با کمک بعضی از افراد که در ایران به سر می‌برند بتوان گوشه‌های تاریکی از جریان پرونده را روشن کرد اما تا هنگامی که این مقدمه پایان یافت امکان تماس با آنها و گرفتن اطلاعات میسر نشد. مسلماً کسان بسیاری از افراد «پنجاه و سه نفر» می‌توانند اطلاعات موجود را کامل و تصحیح و یا دقیق کنند، و آنها نیز که باقیماندهٔ این پرونده را در اختیار دارند بهتر است علاقمندان تاریخ را با انتشار آن از گمراهی و ابهام نجات بخشند.

بهر صورت تا امروز عرضهٔ چیزی بیش از «پروندهٔ موجود» و «مقدمهٔ ناتمام» آن امکان پذیر نبود که با همه کمبودها از هیچ بهتر و خود غنیمتی است.

درباره پرونده موجود

پرونده جریانی که زیر نام «پنجاه و سه نفر» شهرت یافته سرنوشتی مبهم دارد و به دلیل آنکه پس از سقوط رضاشاه و استقرار آزادی نسبی، این جریان منشأ یک حرکت عظیم سیاسی - اجتماعی به نام «حزب توده ایران» گردید و به تبع منافع سیاسی این حزب از جانب هواداران و اعضای آن، و یاکین تیزی مخالفان و دشمنان، هیچگاه روایت بیطرفانه‌ای از آن به دست داده نشد. تنها کتابی که همچنان تا کنون مرجعیت و اعتبار نسبی خود را توانسته در این مورد حفظ کند و می‌تواند تا حدودی منبع اطلاع واقع شود کتاب «پنجاه و سه نفر» بزرگ علوی است. این کتاب گهگاه به ضعف‌های این جریان و افراد متشکله آن اشاراتی دارد ولی این اشارات بسیار کلی است و کتاب بیشتر جنبه‌های حماسی آن را مطرح کرده است. بعلاوه در مورد منشأ و علت دستگیری و ضعف‌هایی که افراد بطور مشخصی در جریان بازجوئی از خود نشان داده‌اند کمترین سخنی به میان نمی‌آورد. در هر صورت این کتاب، از آنجا که در جهت تقویت فعالیت‌های بعدی «پنجاه و سه نفر» که در ایجاد حزب توده ایران و رهبری آن نقش اصلی بازی کردند، و همچنین در شرایط سیاسی خاص و فعالیت گسترده این حزب، و بویژه بوسیله یکی از افراد مؤثر و شناخته شده آن نوشته شده است، علی‌رغم تلاش نویسنده آن برای روایت واقعیت و انعکاس ضعف‌های این جریان، نمی‌تواند منبع دقیق، و یا لااقل کاملی، برای تحقیق در این باره باشد، بخصوص که این کتاب ظاهراً به این نیت هم نوشته نشده است.

طبیعی است تحقیق و قضاوت درست درباره هر حادثه تاریخی با مراجعه به منابع اصلی آن و با توجه به شرایطی که حادثه در آن جریان دارد امکان پذیر است و درباره موضوع مورد بحث پرونده «پنجاه و سه نفر» نیز بهترین سند، بازجوئیهای اداره سیاسی، بازپرسی‌های دادگستری و اسناد دادگاه آنان، و همچنین روابط و مناسبات فردی و جمعی آنان پیش از دستگیری و در زندان است. اما آنچه در این باره می‌توان گفت این است که به علت دستبردهائی که از جانب افراد و جریان‌های ذینفع و ذیعلاقه به این اسناد زده شده از یک طرف و به علت حب و بغض‌های سیاسی از طرف دیگر انعکاس روابط افراد این جریان و رفتارهای آنان با یکدیگر و همچنین با «تشکیلات» آنان دچار خدشه

شده است. برای مثال کسانی که تاکنون جزء این جریان بوده و درباره آن قلم زده‌اند، از جمله دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو، خلیل ملکی، انور خامه‌ای هریک به نوعی تحت تأثیر این حبّ و بغض‌ها بوده و هر یک مطالب را تحت تأثیر ذهنیات خود تحریف کرده‌اند، به خصوص که گذشت زمان نیز در آشفته کردن محفوظات آنان بی‌اثر نبوده است.

از جانب دیگر آنچه در مورد دستبردها شایع است این است که این پرونده تماماً به وسیله حزب توده ایران، و به ویژه با مداخله کامبخش، که از قرار معلوم واقعیات سیر پرونده به سود او نبوده و علنی شدن آن به حیثیت سیاسی او لطمه می‌زده است، از بایگانی دادگستری ربوده شده و از میان رفته است. ایرج اسکندری، که به گفته خودش «پرونده دفاعیات» را از دادگستری گرفته طی مصاحبه‌ای تأکید می‌کند که «متأسفانه رفقا دستور دادند از توی دفاعیات مطالب راجع به کامبخش را حذف کنیم».^۱ معلوم نیست منظور از «پرونده دفاعیات» دقیقاً چیست و آیا این پرونده پس از استفاده به دادگستری بازگردانده شده یا نه و منظور از «حذف مطالب راجع به کامبخش» آیا حذف این مطالب در جزوه «آخرین دفاع دکتر تقی ارانی» است که به وسیله حزب توده ایران چاپ و منتشر شده یا به طور کلی «مطالب راجع به کامبخش» در پرونده از میان رفته است. در هر صورت شایعه از میان رفتن تمام پرونده با اطلاعی که انور خامه‌ای در کتاب «پنج‌جاه و سه نفر» به دست می‌دهد می‌تواند مورد تردید قرار گیرد زیرا او می‌نویسد که اسماعیل راین به این پرونده دسترسی داشته است. لاقلاً آنچه مسلم است این است که راین رونوشت لایحه دفاعیه انور خامه‌ای را در اختیار او گذاشته است. هیچکس نمی‌داند اسماعیل راین چه مقدار از این پرونده را در اختیار داشته و آنچه که در اختیار او بوده دچار چه سرنوشتی شده است.

اولین و تنها قسمتی که از این پرونده انتشار یافت جزوه‌ای است که تحت عنوان «آخرین دفاع دکتر تقی ارانی در دادگاه جنائی» از طرف حزب توده ایران چاپ و منتشر شده و البته در مقایسه با آنچه که به عنوان «خلاصه لایحه دفاعیه دکتر ارانی - محاکمه جنائی تهران» مورخ ۱۳۱۷/۸/۲۱ در پرونده مربوطه ضبط است کسری‌ها و

اضافات قابل ملاحظه‌ای دارد. گفته می‌شود تلاش افراد متعصب حزب توده ایران برای جلوگیری از انتشار واقعیت این پرونده به جایی کشیده شده که کوشیده‌اند حتی مطبوعاتی را که منعکس کننده اخبار مربوط به این پرونده بود از میان ببرند. برای مثال در آرشیو کتابخانه مجلس دو صفحه اول روزنامه اطلاعات مورخ ۱۱ آبان ۱۳۱۷ را، که متضمن متن ادعای دادستان درباره ۵۳ نفر است، با تیغ درآورده‌اند و چهار صفحه اول ۲۶ آبان را، که حاوی متن رأی دادگاه عالی جنائی بوده، بریده‌اند. این دستبرد در آرشیو خود روزنامه اطلاعات نیز دیده می‌شود بنحوی که چهار صفحه اول روزنامه به تاریخ ۱۱ آبان همین سال از جا کنده شده است.

با این همه احتمال زیاد می‌رود که قسمتهائی از این پرونده و یا حتی تمامی آن، اگر چه بصورت رونوشت و یا فتوکپی هم باشد، همچنان از دستبرد حوادث محفوظ مانده باشد. مثلاً علاوه بر آنچه که زمانی در اختیار اسماعیل راین قرار گرفته، بزرگ‌علوی متن بازپرسی خود را در دادگستری به وسیله خسرو شاکری در یکی از شماره‌های «مجموعه اسناد جنبش کارگری - سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران» انتشار داده و معلوم نیست قسمت‌های دیگر از پرونده در اختیار او نباشد. ظاهراً قسمت اولیه بازجوییهای شورشیان و هم‌پرونده‌های اولیه او در دایره اطلاعات شهربانی اهواز، که در ۱۸۸ صفحه تنظیم شده، باید محفوظ باشد زیرا این قسمت عیناً به تهران فرستاده نشده است. اگر کامبخش و یا رفقای او به بایگانی وزارت دادگستری دسترسی داشته و به این پرونده دستبرد زده‌اند احتمال اینکه توانسته باشند پرونده متشکله در شهربانی اهواز را هم از میان ببرند بسیار اندک به نظر می‌رسد. گذشته از اینها خامه‌ای در کتاب خود، با نقل قول از اسماعیل راین، می‌نویسد که در جلسه‌ای از رهبران و مسئولین حزب توده که در مهاجرت تشکیل شده برای اقناع و بستن دهان مخالفان کامبخش و مختومه کردن اتهاماتی که مورد ضعف یا خیانت او نسبت به پنجاه و سه نفر وارد می‌کردند «نماینده رفقای شوروی با چندین بسته بزرگ اسناد در جلسه کمیته مرکزی حاضر می‌شود و می‌گوید این اسناد که می‌بینید و من از آرشیو سرری دولت شوروی آورده‌ام شامل تمام پرونده‌های مربوط به پنجاه و سه نفر است... ما این پرونده‌ها را

رسیدگی کرده‌ایم و اعلام می‌کنیم که رفیق کامبخش هیچ گناهی ندارد»^۱. به این ترتیب احتمال زیاد دارد که نسخه‌ای از پرونده پنج‌ه‌ نفر در بایگانیهای یکی از ادارات مربوطه شوروی به صورت کامل وجود داشته باشد و شاید باتوسعه «گلاسنوست» به زودی امکان دسترسی محققان به آن پیدا شود.

اما قانع‌کننده‌تر از همه برای اثبات اینکه این اسناد بکلی از میان نرفته‌اند پرونده حاضر است. این پرونده با اینکه قسمت عمده‌ای از ماجرا را در بر می‌گیرد باز هم بسیار ناقص است و طبعاً نمی‌تواند جوابگوی بسیاری سوالات باشد. قسمت اساسی این پرونده دربرگیرنده بازجوییهای ده نفر از پنج‌ه‌ نفر در اداره سیاسی شهربانی کل کشور است با این امتیاز که بازجوییهای سه نفر اول، یعنی محمد شورشیان، عبدالصمد کامبخش و تقی ارانی، که پایه‌های اصلی این پرونده را تشکیل می‌دهند، در آن محفوظ است. بعلاوه گزارش اداره اطلاعات شهربانی اهواز در تکمیل اطلاعات مربوط به نحوه پایه‌گذاری پرونده این امتیاز را تکمیل می‌کند. گذشته از اینها قسمتی از پرونده دادگستری نیز، از جمله بازجوییهای دکتر رضا رادمنش را در برابر قاضی تحقیق و همچنین «خلاصه لایحه دفاعیه دکتر ارانی در دادگاه جنائی»^۲ جزء آن آمده است. با وجود این آنچه در این پرونده ضبط است باز هم بنوبه خود نواقصی دارد. مثلاً در صفحه ۴ راپورت شهربانی اهواز نوشته شده که اعترافات کتبی شورشیان در ۱۵ صفحه به خط خود او ضمیمه است ولی این ۱۵ برگ، و اساساً کل بازجویی شورشیان در اهواز، در دست نیست. و یا کامبخش غیر از اوراق بازجویی موجود در این پرونده اعترافات دیگری نیز دارد که معلوم نیست این اعترافات کتبی بوده و در پرونده موجود ضبط نشده و یا پلیس بنا به مصلحتی آنرا از میان برده است و یا این اعترافات در اساس شفاهی بوده‌اند. برای تکمیل این «پرونده» اسنادی نیز که تاکنون در مطبوعات به چاپ رسیده، با ذکر مأخذ، ضمیمه شده است.

۱. ص ۱۱۶ پنج‌ه‌ نفر.

۲. این «خلاصه لایحه...» با آنچه تحت عنوان «آخرین دفاع دکتر تقی ارانی...» از طرف حزب توده ایران منتشر شده تفاوتی دارد و از آن فشرده‌تر است.

قسمت اصلی این پرونده، که برای اولین بار چاپ می‌شود، در اساس شامل ۲۶۵ صفحه بازجویی‌های اداره سیاسی شهربانی از ۹ نفر از متهمان است که به احتمال قوی از یک چهارم کل این بازجویی‌ها تجاوز نمی‌کند. علاوه بر آن متن بازپرسی دکتر رضا رادمنش در نزد قاضی تحقیق و گزارشهای شهربانی درباره او، راپورت شهربانی اهواز درباره محمد شورشیان، خلاصه لایحه دکتر ارانی، متن مواجهه محمد شورشیان و ضیاء الموتی در این پرونده ضبط است. این کتاب، بعلاوه شامل ضمانتی نیز هست که عبارت است از بازجویی از «فتح الدین فتاحی»، که با بعضی از افراد پنجاه و سه نفر مانند اسکندری و رادمنش در دوره‌هایی نزدیک بوده و از مدتی قبل با پلیس همکاری می‌کرده است، و بالاخره «راپورت دائره تحقیق اداره سیاسی نظمیه» درباره رضا روستا. اما آنچه از منابع چاپ شده در اینجا تجدید چاپ شده عبارتند از: متن بازپرسی بزرگ علوی در نزد قاضی تحقیق، ادعا نامه مدعی العموم پارکه بدایت یا دادستان شهرستان، رأی دادگاه عالی جنائی، آخرین دفاع دکتر تقی ارانی چاپ حزب توده ایران، اسامی و مشخصات پنجاه و سه نفر.

با اینکه این پرونده قسمت کوچکی از مجموعه بازجویی‌ها را در برمی‌گیرد اما بازجویی‌های انور خامه‌ای و ضیاء الموتی و تقی مکی نژاد، که در دسترس نیستند، بقیه در حقیقت مربوط به بازجویی‌های اعضای درجه پائین پنجاه و سه نفر است که گمان نمی‌برند متن آنها به بازجویی‌های اعضای درجه پائین پنجاه و سه نفر است که گمان نمی‌رود متن آنها به تواند معمای تازه‌ای را بگشاید. امید می‌رود با انتشار این قسمت از پرونده کسانی که بقیه یا قسمتهایی از آنها در اختیار دارند، برای روشن‌تر شدن مسائل، به انتشار آن دست زنند.

نحوه تشکیل پرونده

تشکیل پرونده پنجاه و سه نفر، و سپس دستگیری آنان، به ظاهر از اهواز و به دنبال دستگیری محمد شورشیان در این شهر منشأ می‌گیرد. به موجب «راپورت» دائره اطلاعات شهربانی اهواز ماجرا چنین آغاز می‌شود که پلیس بر حسب تصادف در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۱۵ متوجه پاکتی در اداره پست این شهر می‌شود که از رشت و به نشانی

پست رستانت و به نام محمد شورشیان فرستاده شده است. چون «کلمه شورشیان در خوزستان، در اعراب و مأمورین دولتی سابقه نداشته» سوءظن پلیس تحریک و پاکت توقیف می‌شود. از آنجا که جستجو برای یافتن گیرنده پاکت بی‌نتیجه می‌ماند پلیس اهواز با فرستادن نام و نشانی فرستنده آن به شهربانی رشت برای دریافت سوابق گیرنده و فرستنده از این اداره استمداد می‌کند. طبق جواب شهربانی رشت معلوم می‌شود که «محمد شورشیان از اشخاص مضره به روسیه متواری شده، اخیراً به ایران مراجعت و باید دستگیر شود».

شش روز بعد، یعنی در تاریخ ۲۱ بهمن، نماینده معارف اهواز برای صدور اجازه نمایش «خیانت و وفا» به سرکلانتر این شهر مراجعه می‌کند و پلیس، باز هم بر حسب تصادف، در فهرست نام هنرپیشگان و برگزارکنندگان نمایش متوجه نام شورشیان می‌شود که به عنوان «مدیر تهیه و تعلیم نمایش» معرفی شده است. مأموران شهربانی پس از یافتن نشانی و تعیین هویت شورشیان او را زیر نظر می‌گیرند و سرانجام در آخر شب ۲۳ همین ماه، پس از اتمام آخرین اجرای نمایش، او را در پشت صحنه دستگیر می‌کنند. شورشیان در جریان بازجوئی ابتدا مقاومت می‌کند و گزارشهایی را که اداره کل شهربانی و شهربانی رشت و اردبیل در مورد سوابق او در اختیار شهربانی اهواز گذارده‌اند بکلی تکذیب می‌کند ولی سرانجام پس از چند روز فشار، از جمله شکستن اعتصاب غذای او از طریق خوراندن اجباری غذا و زندان انفرادی و چهار جلسه بازجوئی، اعتراف می‌کند^۱ که بصورت غیر قانونی به روسیه رفت و آمد کرده؛ در آنجا افرادی با او رابطه گرفته و او را تبلیغ کرده‌اند؛ سپس طبق دستور و راهنمایی رابط خود در روسیه به ایران بازگشته؛ در تهران با استفاده از نشانی‌هایی که داشته با تنبورک، یا تمبورک، نام تماس گرفته و از آن پس طبق دستورات او به فعالیت‌هایی دست زده است. او همچنین اعتراف می‌کند که غیر از تمبورک با شخص دیگری نیز به نام فتانه آشنا شده، و سپس

۱. ص ۸ راپورت دائره اطلاعات شهربانی اهواز. انورخامه‌ای بفظ می‌نویسد شورشیان «در اولین بازجوئی خود در شهربانی آبادان اعتراف می‌کند» در حالی که خلیل ملکی، دکتر جهانشاهلو و فضل‌الله گرگانی، که از افراد پنجاه و سه نفر هستند، بدرستی نوشته‌اند که او در بازجوئی‌های اولیه در اهواز مقاومت کرده است.

«با اظهار ندامت اظهار می‌دارد من شرافتاً حاضر هستم به وطن خود خدمت نمایم ولی در اهواز وسیله معرفی تنبورک و فتانه و غیره را ندارم و تقاضا می‌نماید او را به طهران اعزام تا در آنجا اشخاص را معرفی نماید». شهربانی اهواز نیز پس از اتمام تحقیقات لازم او را همراه با «راپورت» مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۱۶ دایره اطلاعات به طهران اعزام می‌کند.

از قرار معلوم شورشیان در همان شب ۱۶ اردیبهشت به طهران می‌رسد و با توجه به قول همکاری که داده بود، پس از یک بازجویی مفصل در روز شنبه ۱۸ همین ماه مأموران را به آدرس دکتر بهرامی و ارانی، و احتمالاً ضیاء الموتی، راهنمایی می‌کند. او البته ضیاء الموتی را با نام فتانه می‌شناخته ولی از قرار معلوم آدرس او را می‌دانسته و در طهران چند روزی قبلاً در خانه او اسکان داده شده. او همچنین کامبخش را با نام تنبورک (وامیری)، و او را تنها به قیافه می‌شناخته اما نام و مشخصات و آدرس دکتر محمد بهرامی و همچنین محل سکونت ارانی را - بدون آنکه نام او را بداند - می‌دانسته است. ارانی در مورد راهنمایی پلیس بوسیله شورشیان، در دادگاه جنائی طهران توضیح می‌دهد که او «برای انجام عمل خدمتگذاری خود... [با اینکه] حتی اسم مرا هم نمی‌دانسته... مأمورین شهربانی را به درب خانه من آورده است».

ظاهر قضیه، و در عین حال تصور افراد پنجاه و سه نفر، این است که کامبخش نیز از همین طریق لو می‌رود و در تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۰ به قول ارانی «به عنوان استنطاق، کتابی... برای اداره سیاسی تألیف می‌نماید و در آن اسامی زیاد، از جمله اسامی عده‌ای را که به عنوان معلم و یا شاگرد به جهت استفاده تدریسی از من گرفته بود، به عنوان اعضاء یک تشکیلات... تعیین می‌نماید». از این قرار پلیس با استفاده از اطلاعات مقدماتی شورشیان و اطلاعات اصلی کامبخش و همچنین اطلاعات دیگری که از خامه‌ای و مکی نژاد و بعضی دیگر به دست می‌آورد بقیه افراد را شناسائی و طی کمتر از یک هفته تقریباً همه را بازداشت می‌کند.

انور خامه‌ای، که از شاگردان ارانی بوده ولی فعالیت‌های سازمانی خود را زیر نظر و در ارتباط با کامبخش انجام می‌داده است، عیناً همین روایت را در کتاب خود، تحت عنوان «پنجاه نفر و سه نفر» تکرار می‌کند به این ترتیب که شورشیان بدون هیچگونه مقاومتی از همان لحظه اول هر چه می‌دانسته به پلیس اهواز گفته و پس از انتقال به طهران

و به دنبال توضیحات بعدیش ارانی، دکتر بهرامی، ضیاء الموتی و عباس آذری بازداشت می‌شوند و نفر پنجم یعنی تنبورک را نیز، که کسی جز کامبخش نیست، پلیس در روز یکشنبه شب ۱۹ اردیبهشت بازداشت می‌کند. به موجب ادعای خامه‌ای چهار نفر اول هیچ اعترافی نمی‌کنند ولی کامبخش بلافاصله پس از دستگیری، طی گزارش مفصلی تمام افرادی را که می‌شناخته و جریان ارتباطات و بقیه اطلاعات لازم را در اختیار پلیس می‌گذارد و افراد پنجاه و سه نفر بدنبال این گزارش گرفتار می‌شوند.

خلیل ملکی نیز جریان حوادث را به همین روال حکایت می‌کند منتها تصورش این است که شورشیان «پس از مقاومت زیادی دست آخر ضیاء الموتی را معرفی می‌کند و پس از آن کامبخش شناخته» و در روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت بازداشت می‌شود و در روز بیستم گزارش خود را تنظیم می‌کند و روز سه‌شنبه بیست و یکم «اکثریت پنجاه و سه نفر» دستگیر می‌شوند.^۱

ایرج اسکندری نیز با حواشی اضافی دیگری، که قابل تردید است، همین روایت را می‌پذیرد با این توضیح که «شورشیان فقط دکتر ارانی، کامبخش، بهرامی» را می‌شناخته و آنها را لو می‌دهد. «دکتر ارانی و بهرامی دستگیر می‌شوند و کامبخش مخفی می‌شود و یک روز بعد از آنها توقیف می‌شود».^۲

اما قضیه ظاهراً، یا لاقلاً آنطور که پرونده موجود نشان می‌دهد، به این سر راستی نیست زیرا شورشیان از اسم واقعی و آدرس کامبخش مطلقاً بی‌خبر بوده و نمی‌توانسته است او را مستقیماً لو بدهد و طبعاً پلیس نمی‌توانسته است از طریق او به نام واقعی و آدرس او برسد. صورت مجلس‌ها و بازجوئی‌های اولیه‌ای که در دست است، و در همین کتاب انعکاس دارد، نشان می‌دهد که ابتدا در روز شنبه ۱۸ اردیبهشت شورشیان تحت بازجوئی قرار می‌گیرد و نشانی خانه دکتر بهرامی و ارانی و احتمالاً ضیاء الموتی -

۱. ص ۲۸۴ - ۲۸۵ خاطرات سیاسی خلیل ملکی.

۲. ص ۷۵ خاطرات سیاسی ایرج اسکندری - بخش نخست.

۳. خامه‌ای این تاریخ را پنجشنبه ۱۶ اردیبهشت ثبت کرده که اشتباه است زیرا شورشیان در این روز از اهواز به تهران اعزام می‌شود و حداکثر شب همین روز به این شهر می‌رسد. روز هفدهم جمعه و تعطیل است و بازجوئی از او روز شنبه ۱۸ اردیبهشت آغاز می‌شود.

را به پلیس اداره سیاسی می‌دهد و پلیس اینان را در همین روز دستگیر می‌کند و مورد بازجوئی قرار می‌دهد ولی کامبخش دو روز بعد، یعنی در روز ۲۰ اردیبهشت، بازجوئی شده و بازجوئی از بقیه افراد پنجاه و سه نفر پس از این تاریخ صورت گرفته است. به این ترتیب و از قرار این بازجوئی‌های رسمی، کامبخش ظاهراً پس از دستگیری دکتر بهرامی و ارانی و ضیاء الموتی دستگیر شده و نه آنطور که ارانی و خامه‌ای و ملکی روایت کرده‌اند. شاید هم بر اساس همین ترتیبات بوده که اداره سیاسی شهربانی و همچنین خود کامبخش در دوران زندان وانمود و ادعا می‌کرده‌اند که دستگیری پنجاه و سه نفر بر اثر اعترافات ارانی صورت گرفته است.

البته پرونده موجود، حتی با این تمهیدات هم، این ادعا را تأیید نمی‌کند و تا آنجا که از همین اسناد می‌توان استنباط کرد این است که علاوه بر اینکه شورشیان، بعلت بی‌اطلاعی از نام واقعی و آدرس کامبخش، نمی‌توانسته است او را مستقیماً به پلیس معرفی کند دکتر بهرامی، و ضیاء الموتی نیز هیچکدام در بازجوئی‌های اولیه، که پیش از ۲۰ اردیبهشت، و یا در همین روز، صورت گرفته در مورد کامبخش و مشخصات و نشانی او به پلیس چیزی نگفته‌اند.

ارانی علاوه بر اینکه آدرس کامبخش را نمی‌شناخته و حتی به احتمال بسیار قوی اسم واقعی او را هم نمی‌دانسته است، در اولین بازجوئی خود نیز، که در ۱۸ اردیبهشت صورت گرفته، غیر از مطالبی درباره هويت خودش و بعضی مسائل شخصی و خصوصی چیز دیگری ننوشته و حتی شناسائی شورشیان را نیز در مواجهه مطلقاً تأیید نکرده، و تنها در بازجوئی ۲۲ اردیبهشت، یعنی دو روز پس از تاریخ بازجوئی کامبخش و اعترافات مشروح اوست که برای اولین بار در مورد آشنائی خود با مرتضی علوی در آلمان، آشنائی با سید اسدالله (یعنی کامبخش)، سفر به مسکو، معرفی چند شاگرد فقیر و با استعداد به سید اسدالله و کمک مالی به او سخن به میان می‌آورد.

دکتر بهرامی نیز، به علت اینکه نام و نشانی از کامبخش در دست نداشته نمی‌توانسته است رد پائی از او به پلیس بدهد، بویژه که طبق صورت مجلس مواجهه با شورشیان بتاريخ ۱۸ اردیبهشت معلوم می‌شود که آشنائی و دیدار قبلی با او را نیز مطلقاً انکار کرده است: دکتر بهرامی در بازجوئی خود در همین تاریخ نه تنها به طور قطع منکر

آشنائی با کامبخش می‌شود بلکه علی‌رغم نشانیهای دقیق بازجو و نشان دادن عکس او بکلی از هر نوع تأییدی سرباز می‌زند.

ماجرای این‌قرار است که بازجو در این بازجویی مشخصات کامبخش را برای دکتر بهرامی توضیح می‌دهد و می‌گوید که شخصی که با او به نام «امیری» تماس داشته همان کامبخش است و دستگیر شده و بعد هم عکس کامبخش را به او نشان می‌دهد. اما چون دکتر بهرامی باز هم در موضع انکار باقی می‌ماند بازجو از او می‌پرسد «اگر کامبخش اظهار بدارد که مکرر در منزل شما ملاقات و اشخاصی را هم از عمال فرقه به او معرفی کردی قبول داری یا خیر؟» و دکتر بهرامی همچنان شناسائی این شخص و ارتباط با او را منکر می‌شود. سرانجام بازجو می‌گوید «هرگاه کسی که به نام امیر به شما مراجعه و شما هم محمد شورشیان را به او معرفی کردید در حضورتان حاضر و بگویند که با شما ارتباط داشته قبول خواهید کرد؟» ولی دکتر بهرامی همچنان در تکذیب سخنان بازجو اصرار می‌ورزد. بالاخره بازجو ناگزیر کامبخش را با او مواجهه می‌دهد و می‌پرسد: «این شخص (اشاره به عبدالصمد کامبخش) که الساعة در مقابل شما حاضر شد شناختید؟» و او می‌گوید «بلی شناختم». این شخص «علی است»، «مرض قلبی داشته و من معالجه می‌کردم». این توضیحات به خوبی نشان می‌دهد که در هنگام دستگیری دکتر بهرامی و ارانی، که در ۱۸ اردیبهشت اتفاق افتاده، کامبخش در اختیار پلیس قرار داشته است.

تنها کسی که می‌توانسته احتمالاً نام و نشانی درست کامبخش را به پلیس بدهد ضیاء الموتی است که در این مورد هم ظاهراً محتویات پرونده این احتمال را رد می‌کند زیرا اولاً ضیاء الموتی در تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۰، یعنی همان روز که کامبخش اطلاعات خود را مفصلاً طی یک بازجویی تنظیم کرده، با شورشیان مواجهه داده شده و ثانیاً نحوه برخورد او با شورشیان و انکار آشنائی با او به نحوی است که هر نوع ظنی را در این باره از میان می‌برد. ضیاء در این مواجهه ابتدا مقاومت می‌کند و آشنائی با شورشیان را منکر می‌شود و حتی پس از اعتراف به آشنائی با شورشیان شناسایی کامبخش را انکار می‌کند

ولی سرانجام پس از مقداری مقاومت آشنایی با او را می‌پذیرد.^۱ با اینهمه بفرض آنکه پس از این مقدمات بعداً ضعف نشان داده و همه چیز را در مورد کامبخش اعتراف کرده باشد باز هم در دستگیری او نمی‌توانسته نقشی داشته باشد زیرا این اعترافات فرضی دو روز پس از مواجهه کامبخش با بهرامی صورت گرفته است.

به این ترتیب این روایت که دستگیری پنجاه و سه نفر نتیجه دستگیری شورشیان و همکاری او با پلیس بوده است مطلقاً قابل پذیرش نیست.

اگر این استنباط موجه تلقی و پذیرفته شود زمان و چگونگی دستگیری کامبخش نیز، به ترتیبی که در پرونده انعکاس یافته، زیر سؤال می‌رود. به این ترتیب که او در واقع مدتی پیش از رسیدن شورشیان به تهران و دستگیری ارانی و دکتر بهرامی و ضیاء المونی و مدتی پیش از هجوم عمومی پلیس برای دستگیری پنجاه و سه نفر در اختیار پلیس بوده است.

از لابه‌لای بازجوئی‌ها دلائلی به دست می‌آید که به موجب آنها نمی‌توان تردید داشت که کامبخش مدتی پیش از تاریخ بازجوئی خود در روز دوشنبه ۲۰ اردیبهشت و مدتی پیش از مواجهه با دکتر بهرامی در روز ۱۸ اردیبهشت در اختیار پلیس بوده است. از جمله این دلائل آنکه او در بازجوئی مورخ ۱۶/۲/۲۰ در جواب تقاضای بازجو مبنی بر اینکه «از سوابق دکتر رادمنش هر چه اطلاع دارید... مشروحاً بنویسید» ضمن تکرار فهرست‌وار مطالب همین بازجوئی یادآور می‌شود که «سابقاً هم در این قسمت تحقیقاتی فرمودید». مهمتر و دقیق‌تر از این مطلب آنست که کامبخش در مقدمه بازجوئی مورخ ۱۶/۲/۲۰ پس از توضیح درباره فضای سیاسی سالهای قبل از استقرار حکومت رضاشاه، بخصوص فعالیت کمونیستها و ارتباط خودش با آنها، تذکر می‌دهد که «تفصیل این قضیه را هم در بازجوئی‌های قبلی به عرض رسانده‌ام و تکرار آن لزومی ندارد». به این ترتیب معلوم می‌شود که او قبل از ۲۰ اردیبهشت بازجوئی‌های متعدد دیگری نیز داشته است که از آنجمله بازجوئی‌های او درباره فعالیت‌های کمونیستی خودش در گذشته و همچنین بازجوئی درباره رادمنش بوده است که این بازجوئی آخری در همین کتاب

۱. متن بازجوئی ضیاء المونی در دست نیست و بهمین دلیل در مورد او به فرینه رفتارش در مواجهه با شورشیان قضاوت شده است.

ضبط است. اما بازجوئی از کامبخش در مورد رادمش در تاریخ ۷ اردیبهشت، یعنی ۱۳ روز پیش از بازجوئی رسمی از او، تنظیم شده و جالبتر آنکه بازجو این تحقیقات را با قید عبارت «با استحضار از هویت شما» آغاز می‌کند که می‌رساند کامبخش پیش از هفتم اردیبهشت نیز مورد بازجوئی قرار گرفته بوده و از نظر تشکیل پرونده احتیاجی به ذکر دوباره هویت او وجود نداشته است.

نکته دیگر اینکه ارانی در بازجوئی مورخ ۲۲ اردیبهشت در یک جا می‌نویسد که «تقریباً یک ماه قبل» کامبخش از دستگیری عده‌ای به او خبر می‌دهد که «نتیجه خیانت یک نفر به نام سلیمی بوده»، و از آن پس ارتباط میان آنها قطع شده است. اگر این قطع ارتباط ناشی از دستگیری کامبخش فرض شود این تاریخ می‌تواند حداقل تا تقریباً یک ماه قبل از دستگیری ارانی به عقب برده شود. در این باره باید توضیح داد که طبق اطلاع کامبخش به ارانی، شخصی سلیمی نام که به روسیه رفته بوده «در آنجا دستگیر شده است، دولت ایران تقاضای استرداد او را کرده است. پس از مراجعت، پلیس تهران او را گرفته» است. پس از اینها کامبخش به ارانی توضیح می‌دهد که این شخص «از اول تا کنون هر کس را می‌شناخته که کوچکترین ارتباط را داشته تشریح نموده است» و می‌افزاید که «به آدرس بعضی از رفقای او هم رفته‌اند ولی رفقای او دیگر در آنجا نبوده‌اند». سلیمی، که بشهادت دکتر جهانشاهلو کسی جز اسماعیل فروهید نیست، به استناد مندرجات پرونده، از روزهای پیش از ۱۹ اسفند ۱۳۱۴ تا مدتی پس از ۲۷ بهمن ۱۳۱۵ در رشت زندانی بوده و بنابه گزارش مورخ ۵ اسفند ۱۳۱۵ شهربانی گیلان (از عمال مبرز فرقه کمونیستی و چندی به روسیه متواری و اخیراً وارد و دستگیر و عده‌ای را معرفی نموده است). این شخص به موجب محتویات پرونده موجود، در گذشته با کامبخش در ارتباط و از فعالیتهای او با اطلاع بوده و در این صورت احتمال اینکه کامبخش از طریق او لو رفته و دستگیر شده باشد منتفی نیست. بنا به اطلاع دکتر جهانشاهلو، فروهید علاوه بر اینکه عده‌ای از رفقای قدیمی خود را، که بعدها بنام «گروه رشتی‌ها» معروف می‌شوند، لو می‌دهد در عین حال به پلیس خبر می‌دهد که «در ایران بتازگی حزب کمونیست تشکیل شده» و منظورش نیز از حزب کمونیست چیزی جز تشکیلات کامبخش - ارانی یا ۵۳ نفر نبوده است. جهانشاهلو حتی تصور می‌کند که

شورشیان نیز به دنبال گزارش فروهید دستگیر شده است.^۱ اما به هیچوجه بعید نیست که علاوه بر شورشیان، کامبخش نیز از طریق فروهید لو رفته باشد زیرا او در گذشته کامبخش را به خوبی می‌شناخته و احتمالاً از فعالیتهای اخیر او نیز در شوری و در ارتباط با کامران و اطرافیان او باخبر شده باشد.^۲

به جز این، به نظر می‌رسد که کامبخش از مجاری دیگری با خارج و داخل ارتباط داشته و احتمالاً از طریق یکی از این مجاری لو رفته است. ارانی در یک بازجویی خود به رابطه کامبخش و دو نفر دیگر با مسکو اشاره می‌کند، و این ارتباط علاوه بر آدرس دکتر بهرامی از طرق دیگر نیز صورت می‌گرفته است. خود کامبخش در اشاره به محتوای نامه‌هایی که به آدرس دکتر بهرامی می‌رسیده می‌گوید موضوع آنها «فقط جنبه اطلاع از حرکت و ایاب و ذهاب اشخاص و قضایای مکانیکی کاربرد و دستورات سیاسی در آن ذکر نمی‌شد». بازجو ظاهراً مطلب را دنبال نمی‌کند ولی از این حرف کامبخش می‌توان چنین استنباط کرد که مجراهای دیگری نیز وجود داشته که «دستورات سیاسی» را از آن طریق دریافت می‌کرده است. وجود چنین مجراهایی را می‌توان از نکاتی نیز که در لابلای بازجویی‌ها منعکس است بگمان دریافت. بعلاوه او در داخل نیز مجراهایی برای کسب خبر داشته است که از آنجمله خبر دستگیری فروهید را به او داده‌اند. حتی پلیس حدس می‌زند که او بعدها از دستگیری شورشیان نیز باخبر بوده است. بنابراین، احتمال این هم که کامبخش از طریق یکی از این مجاری لو رفته باشد ممکن است.

در هر صورت تعیین این نکته که کامبخش چگونه و دقیقاً چه مدت پیش از ۷ اردیبهشت ۱۳۱۶ (تاریخ قدیمی‌ترین بازجویی که از او در دست است) دستگیر شده، با اسناد موجود ممکن نیست اما تا حدود زیادی می‌توان مطمئن بود که دستگیری او پس از ۱۶ فروردین اتفاق افتاده است. توضیح آنکه بموجب راپورت شهربانی اهواز او آخرین

۱. ص ۶۹ سرگذشت - بخش یکم

۲. خامه‌ای نیز اظهار اطلاع می‌کند که اسمعیل فروهید بعلت متهم شدن به گرایشهای نروتسکیستی «از بیم تصفیه‌های استالینی به ایران پناهنده می‌گردد و در مرز خود را تسلیم پلیس می‌کند. رجوع شود به صفحه ۱۱۱ «پنجاه نفر و سه نفر»

پاکت بیمه را در تاریخ بالا برای شورشیان پست کرده است و معلوم می‌شود که او در این تاریخ آزاد بوده و در ضمن از دستگیری شورشیان نیز هنوز خبر نداشته است. بر این اساس می‌توان گفت که دستگیری کامبخش بطور قطع بین نیمه دوم فروردین و هفته اول اردیبهشت ۱۳۱۶ صورت گرفته و اطلاعات خود را حداقل یازده روز و حداکثر یک ماه پیش از رسیدن شورشیان به تهران در اختیار پلیس اداره سیاسی قرار داده است.

اما گذشته از اینها آنچه روایت بالا را تأیید می‌کند اینست که دستگیری عده زیادی از پنجاه و سه نفر نمی‌توانسته است بدون تدارک مقدمات و تحقیقات قبلی، بصورت جمعی و طی یکی دو روز انجام گیرد و منطقاً پلیس برای تحقیق و کشف محل کار و زندگی افراد دستگیر شده باید فرصت کافی در اختیار می‌داشته و حمله خود را برای دستگیری آنان پس از یک تحقیقات مطمئن و تمهیدات مقدماتی، که خود مستلزم وقت کافی است، آغاز کرده باشد.

بر این اساس، تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۶، که در بالای متن بازجوئی کامبخش قید شده کاملاً یک فرمالیته است که طبق قرار و مدار کامبخش و اداره سیاسی تنظیم و تدوین شده است. برای نمونه همین بازجوئی در یک نقطه بطور منطقی تمام می‌شود ولی با فاصله یکی دو سطر، که در ورقه بازجوئی سفید مانده، بدون قید تاریخ جدید بازجوئی با سئوالات تازه‌ای ادامه می‌یابد و حال آنکه به راحتی می‌توان حدس زد که این بازجوئی جدیدی است که در روز یا روزهای بعدی صورت گرفته و دلیل آن هم اینکه علاوه بر صورت ظاهر بازجوئی، کامبخش در یک جا می‌نویسد: «ضمناً چند موضوع که در زندان در نظرم آمد در قسمت مناسبات مادی از قلم افتاده بود.» اما این بازجوئی تنها شامل بازجوئی در روز ۲۰ اردیبهشت و روزهای پس از آن نیست بلکه با احتمال بسیار قوی قسمتی از آن مربوط به روزهای قبل از این تاریخ می‌باشد و یا حداقل می‌توان گفت که این نخستین بازجوئی او نیست بلکه بر بازجوئی در جلسات قبل مبتنی است. برای اثبات وجود چنین «جلسات قبلی» کافی است اشاره شود که کامبخش، همانطور که قبلاً اشاره شد، در مقدمه همین بازجوئی می‌نویسد «تفصیل» فعالیت‌های سیاسی خود را در سازمانهای کمونیستی در «بازجوئیهای قبلی بعرض رسانده‌ام و تکرار آن لزومی ندارد.» به هر حال دستگیری تدارک شده پنجاه و سه نفر، که متکی بر اطلاعات

مکتسبه از کامبخش در روزهای پیش از بیستم اردیبهشت ماه بوده، تنها با توضیحات بالا قابل توجیه است. اداره سیاسی شهربانی در حقیقت با استفاده از این اطلاعات و با استفاده از فرصت کافی که در اختیار داشته پس از شناسائی دقیق «پنجاه و سه نفر» آنان را دستگیر می‌کند. منتها در قدم اول سعی می‌کند با دستکاری در تاریخ بازجوئیها، ارانی را در مظان اتهام قرار دهد و در عین حال برای آشفته کردن بیشتر پرونده و اذهان دستگیر شدگان و همچنین شناسائی بیشتر افراد، ازدستگیری شورشیان بهره‌برداری کند بنحوی که دکتر بهرامی و ارانی و ضیاء الموتی پس از مواجهه با شورشیان مطمئن شوند که لو دهنده اصلی آنها کسی جز او نبوده است و به دیگر افراد پنجاه و سه نفر نیز تلقین کند که این سه نفر، و در اساس ارانی، لو دهنده آنها بوده‌اند.^۱ و حال آنکه، همانطور که قبلاً یادآوری شد و بطوریکه از متن پرونده نیز می‌توان دریافت، شورشیان بجز اشخاصی که خود در اهواز جلب کرده و تماسهای معدود دیگری که داشته، از قسمت اصلی تشکیلات تنها از نشانی سه نفر بالا و آدرسهای آنها اطلاع داشته و پلیس با استفاده از همین اطلاع او و با صحنه‌سازی مواجهه او با آنها دستگیریشان را به حساب شورشیان گذاشته است و حال آنکه منشأ اصلی و قبلی تمام اطلاعات پلیس شخص کامبخش بوده که مشخصات لازم و مشروح درباره ارتباطات افراد و فعالیتهای آنها را در بازجوئی خود توضیح داده و هر جا هم که اطلاعاتش ناقص بوده پلیس را هدایت کرده که برای تکمیل اطلاعات خود به کی و کجا باید مراجعه کند.

با اینهمه باید این نکته را یادآوری کرد که کامبخش بدون شک از مشخصات تمام افرادِ مجموعهای که دستگیر و به نام «پنجاه و سه نفر» شهرت یافتند اطلاعات کامل نداشته و به همین دلیل پلیس اداره سیاسی برای تکمیل و دقیق‌تر کردن پرونده از اطلاعات افراد دیگر نیز استفاده کرده است. ارانی در دادگاه از جمله علل فرعی دیگر که در تشکیل پرونده بشکل موجود «مزید بر علت گردیده» به «تظاهر بعضی از جوانان به

۱. انور خامه‌ای از شخص چهارمی بنام عباس آذری، یکی از افراد پنجاه و سه نفر، نام میبرد که «چند روز پیش از بازداشت» خود او دستگیر شده و به این دلیل ابتدا تصور می‌کرده که دستگیری او ناشی از ضعف عباس آذری بوده است ولی بعدها در زندان و پس از پرونده خوانی متوجه می‌شود که این استنباط او اشتباه بوده.

بزرگ کردن خود، ضعف نفس دیگران، و عداوت بعضیها مانند الموتیها با هم» اشاره می‌کند. او بدون آنکه صریحاً نامی از انور خامه‌ای ببرد به اعترافات او «به عنوان مدرک» جعلی بودن پرونده اشاره می‌کند که «یک جوان کم سن» «بزرگ گوئیهای... در پرونده شهربانی خود کرده»، که با توجه به «آن وضع فعلی روحی و جسمی که دارد... به خوبی واضح می‌شود که جز تلقین علت دیگری برای آن اقرار وجود ندارد»^{۱۰}. دکتر جهانشاهلو نیز از پر نویسی و بزرگ گوئی بعضی افراد سخن به میان می‌آورد و در خاطرات خود می‌نویسد: «از کسان دیگری که در پرونده خود در اداره سیاسی شهربانی... نادرست نویسی و پرنویسی کرده بودند... باید نام انور خامه‌ای و تقی مکی‌نژاد را ذکر کرد... که در سازمان پنجاه و سه نفر فعال بودند و از مسائلی اطلاع داشتند که در پرونده خود آنها را بزرگ کرده بودند و مطالبی بود که به راستی می‌توانستند درباره آنها خاموشی گزینند»^{۲۰}. برای مثال مکی‌نژاد دکتر مرتضی سجادی را، که فقط یک بار به خانه ارانی رفته بود، با بزرگ گوئی‌های خود به زندان کشانید.^۳ اما علاوه بر اینها کسانی نیز مانند احسان‌الله طبری، مجتبی سجادی و خلیل ملکی بودند که نه فعالیت و نه اطلاع درستی از سازمان و افراد پنجاه و سه نفر داشتند و لی هر چه از دیگران شنیده یا گمان می‌کردند و حدس می‌زدند نوشته بودند.

آن چه کسب اطلاع بیشتر را برای پلیس آسان می‌کرد، علاوه بر ضعف‌های افراد، گشادبازیهائی بود که در جریان سازماندهی هسته کمونیستی و در نتیجه دسته «پنجاه و سه نفر» صورت گرفته بود. این گشادبازی‌ها دو جنبه داشت: یکی اینکه به علت مشخص نبودن تعریف عضویت در سازمان کمونیستی برای اعضاء مرز میان افراد سازمانی و غیر سازمانی معلوم نبود و در نتیجه تداخلی که این آشفتگی بوجود آورده بود بسیاری از افراد غیر عضو نیز خود را عضو سازمان تصور می‌کردند و ارتباط دوستانه دیگران را نیز با خود و با یکدیگر بجای ارتباط سازمانی می‌گرفتند و به همین دلیل بود که بسیاری از افراد پنجاه و سه نفر، هنگامی که زیر فشار قرار گرفتند بسیاری از روابط خود و دیگران

۱- ص ۲۹ آخرین دفاع دکتر تقی ارانی

۲- ص ۸۳ سرگذشت - بخش یکم

۳- رجوع شود به ص ۱۱۱ همان کتاب

را نیز به عنوان رابطه فرقه‌ای اعتراف کردند. این سوءفهام بطور عمده در میان جمع قزوینیان از یک طرف و شاگردان و دوستان ارانی، که در محفل او آمد و شد داشتند، از طرف دیگر وجود داشت.

جنبه دوم گشادبازی اطلاعات غیر لازم اعضای هسته کمونیستی و بقیه افراد پنجاه و سه نفر از هویت و مشخصات یکدیگر بود. کامبخش در بازجویی خود می‌گوید: «ارتباطات می‌بایستی به طور دو بدو باشد ولی درست مراعات نشده بود» و در حقیقت هم جز در مورد خود او، آنها بصورت یکطرفه، این پنهانکاری مراعات نشده بود. بعلاوه در مورد خود کامبخش هم بعضی از دوستان قدیمی قزوینی، از هویت واقعی و جا و مکان او خبر داشتند ولی به هر حال بقیه افراد به نحوی غیر ضروری برای یکدیگر شناخته شده بودند.

نمونه‌ای از این گشادبازی‌ها سکونت دادن موقت افراد در خانه ضیاء الموتی بود. توضیح آنکه ضیاء الموتی خانه‌ای با چند اطاق کرایه کرده بود که بیشتر به یک خانه سازمانی شبیه بود و بنا به گفته کامبخش قسمتی از اجاره آن به وسیله او پرداخت می‌شد. و در عوض بعضی از اعضای گروه که از شهرستان به تهران می‌آمدند و جایی نداشتند در این خانه اسکان داده می‌شدند که از جمله آنها اعزازی، شورشیان، جلال نائینی و عباس آذری را می‌توان نام برد، که علاوه بر ضیاء الموتی که طبعاً همه را می‌شناخت، بقیه نیز غالباً با یکدیگر برخورد و آشنائی پیدا می‌کردند، و همین‌ها بودند که ارانی در دادگاه از آنان به نام «ساکنان خانه ضیاء الموتی» یاد کرد. ضیاء الموتی، که فرد مورد اعتماد کامبخش، و از لحاظ سازمانی، شاید بتوان گفت دوم در میان گروه محسوب می‌شد، علاوه بر ساکنان خانه خود، خامه‌ای، علوی، اسکندری و چند تن دیگر را نیز بدون هیچ ضرورتی با تمام مشخصات می‌شناخت.

نمونه دیگر آنکه شورشیان آدرس خانه دکتر بهرامی را، که مطب او نیز بود، می‌شناخت و طبعاً نام و مشخصات او رامی‌دانست و از طریق او، صرفاً در اثر گشادبازی، به آدرس ارانی نیز راه یافته و شخص او را هم صورتاً شناخته بود. علاوه بر آن طی چند روز سکونت در قزوین با اشخاص و رد پایهای دیگری نیز آشنا شده بود. حتی اعزازی، که عضو نسبتاً ساده‌ای بود، ایرج اسکندری و بزرگ علوی را می‌شناخت و

آدرس خانه‌های آنان را نیز می‌دانست. خامه‌ای خود تمام دانشجویان و اکثر روشنفکرانی را، که بعداً جزء پنجاه و سه نفر دستگیر شدند، به اسم و رسم می‌شناخت. بدتر و مهمتر از همه خود کامبخش بود که نه تنها اسم و مشخصات و حتی نشانی تقریباً تمام اعضای «هسته کمونیستی» را می‌دانست بلکه حتی از ارتباطات آنان با افراد سمپاتیزان و دوستان آنان نیز خبر داشت.

به این ترتیب می‌توان گفت با اینکه کامبخش و یا ضیاء الموتی از طرف بعضی از اعضای ناشناخته مانده بودند ولی در هر صورت اطلاعات برخی افراد طوری بود که در صورت گرفتاری و نشان دادن ضعف می‌توانستند قسمت‌های عمده‌ای از تشکیلات را در دسترس پلیس قرار دهند کما اینکه کامبخش به راحتی توانست به قول خودش «در وهله اول مطالب را به طور روشن عرض» و در «کشف قضایا و تسهیلات جهت کشف و روشن نمودن قضیه برای شهربانی» کمک اساسی بکند و در یک نشست بیش از سه چهارم افراد را زیر ضربه پلیس ببرد، و یا شورشیان آدرس دکتر بهرامی و ارانی و ضیاء الموتی را، که از مهره‌های اصلی جریان بودند، همراه با نام و نشانی چند نفر دیگر، که هیچ ارتباط مستقیمی هم با او نداشتند، لو دهد.

نمونه دیگر گشادبازی عدم مراعات این اصل بود که کمونیستهای سابقه‌دار و شناخته شده نباید در مقام‌های مؤثر تشکیلاتی قرار داشته باشند. کامبخش خود در بازجویی در مورد شیرینلو، یکی از کمونیستهای قدیمی که در گذشته گرفتار شده و ضعف نشان داده بود، از این نیز فراتر می‌رود و می‌نویسد: «تا کتیک کلی اینست که اشخاصی که سابقاً بوده‌اند وارد نخواهند کرد ولو فرض اینکه خود اشخاص هم مایل باشند.» احتمال می‌رود که اجرای دقیق این اصل، آنطور که کامبخش توضیح می‌دهد نه ممکن باشد و نه درست زیرا در هر جنبش تازه کمونیستی استفاده از نیروها و تجربیات گذشته امری ضروری است اما افراد شناخته شده قدیمی را در رأس سازمانهای تازه گذاشتن در شرایط اختفا مسلماً کاری خطا است و در مورد «تشکیلات جدید» کامبخش - ارانی نیز، علاوه بر وارد کردن افرادی مانند کامکار و شورشیان، آنهم به آن شکلی که صورت گرفته، سپردن مقام اصلی تشکیلاتی به کامبخش، که به علت سابقه فعالیت‌های اجتماعی و سوابق کمونیستی و حتی اتهام جاسوسی از ارتش اخراج و مدتی

زندانی بوده، گشادبازی و بی احتیاطی مطلق می‌تواند تلقی شود.

نکته دیگری که نمی‌توان در تشکیل این پرونده ناگفته گذاشت نوع برخورد پلیس با دستگیر شدگان است بدینمعنی که پلیس سیاسی برای گرفتن اقرار و تشکیل پرونده از همان لحظه اول دستگیری افراد از شیوه معمول هویج و چماق یا تطمیع و تهدید و یا به اصطلاح اداره سیاسی شهربانی تهران «به نحو مقتضی» استفاده می‌کند. نمونه‌ای از این روش در گزارش رسمی دایره اطلاعات شهربانی اهواز در مورد شورشیان انعکاس یافته است. به این ترتیب که شورشیان را اندرز می‌دهد که در صورت همکاری با پلیس به او ارفاق خواهد شد. و چون او مقاومت، وازاعتراف و معرفی رفقا و همکاران خود امتناع می‌کند و دست به اعتصاب غذا می‌زند او را به زندان انفرادی انداخته و اجباراً به او غذا می‌خورانند. این رفتار، به علاوه تحقیر و یا تهدید به دستگیری اعضای خانواده در مورد بسیاری از افراد پنجاه و سه نفر کم و بیش به کار رفته است. ارانی در دادگاه می‌گوید «وسائل تهیه این پرونده‌ها عبارت بودند از حبس غیر قانونی، تفتیش غیر قانونی منازل، تفتیش غیر قانونی موقع شب، ضبط پست، تحقیقات غیر قانونی، فشار و شکنجه، تحصیل اقرار با اکراه و فریب.» علاوه بر اینها «دیدن زندان، سلب اراده در نتیجه ضعف نفس، ترس از بلا تکلیفی و تبعید، که تاکنون معمول بوده، در تشکیل پرونده مؤثر بوده است.» او همچنین از «شکنجه‌های روحی»، «تهدید به توقیف تمام اعضای خانواده»، «فحش، استهزاء و مسخره» و حتی «تهدید به قتل» نیز برای گرفتن اقرار سخن به میان می‌آورد.

در اشاره به همین رفتار پلیس بود که بزرگ علوی در بازپرسی خود در دادگستری نوشت که بازجوئی‌های اداره سیاسی «در تحت شرایط و عوامل غیر عادی به عمل آمده» است. او یاد آور شد که اینگونه رفتار، به خصوص به «جوانانی که تا آن موقع کوچکترین اصطکاک با ادارات شهربانی نداشته‌اند» تأثیر نامناسبی در اعترافات آنان داشته است.

انور خامه‌ای نیز در یک جا خیلی خلاصه مراحل مختلف رفتار پلیس را در مورد افراد چنین توضیح می‌دهد: «فحش و توهین و تهدید و ارعاب... همراه با وعده‌هایی از قبیل راستش را بگو از همین جا مرخصت می‌کنیم... اگر تهدید و فحش و شکنجه

روحي اثری نمی کرد شکنجه بدنی شروع می شد که عبارت بود از کتک زدن.. یعنی سیلی، مشت، لگد به تمام نقاط بدن. اگر کتک هم موثر نمی شد آنوقت دستبند قیانی می زدند.»^۱ علوی درباره دستبند قیانی و عوارض آن، که یک بار در مورد خود او نیز به کار برده اند، توضیح می دهد که چگونه مچ دست راست او را از کمر و مچ دست چپ را از روی کتف بوسیله یک دستبند فولادی از پشت به هم نزدیک کردند که در اثر آن قفسه سینه از هم باز شده و درد شدیدی تمام بدن او را فرا گرفته و در عین حال مأموری او را کتک می زده و مأمور دیگر نصیحت می کرده که «بگو، بگو خودت را راحت کن».^۲

معلوم است که تمام وعده و وعیدها و علف و تهدیدها و بگومگوهای میان بازجو و متهم در اوراق بازجویی انعکاس مستقیم و صریح ندارد ولی از نحوه نگارش بازجویی و سؤال و جوابها می توان به خوبی اینها را دریافت. مثلاً بعضی اوقات دیده می شود که بعضی از متهمان دانسته یا ندانسته در آغاز اعترافات خود جملاتی مانند «طبق مذاکرات شفاهی» و یا جمله ای شبیه به آن نوشته اند که خود نشان دهنده کشمکش میان بازجو و متهم برای گرفتن اعتراف است. انور خامه ای بعدها در دادگاه در توضیح این «مذاکرات شفاهی»، که در پرونده او نیز انعکاس دارد ابتدا می گوید: «پس از آنکه در شروع دوسیه مقداری از اینجانب تحقیقات کتبی می شود یکمرتبه تحقیقات قطع و در اول سؤال بعد می نویسند چنانچه شفاهاً با شما مذاکره شد»، و بعد می افزاید که «این مذاکره شفاهی چیزی جز فشار و شکنجه هائی» نبوده که به «اقاریر عجیب و غریب» او منجر شده است!

با اینهمه مواردی هست که برخی از وعده ها و تهدیدها در این اوراق صریحاً انعکاس پیدا کرده اند. مثلاً در یکی از بازجوییهای ارانی، بازجو پس از ذکر این نکته که در بازجوییهای قبلی او «نواقص زیادی موجود بوده» یاد آور میشود «برای اینکه قبلاً به شما قول مساعدت و همراهی داده شده لازم است» توضیحات دقیق تری درباره تشکیلات

۱- ص ۱۰۴ - ۱۰۵ پنجاه نفر و سه نفر: بعد از مرحله بازجویی، در هنگام اقامت در زندان نیز در برابر اعتراضات زندانیان به شرایط زندان از شلاق همراه با دستبند و پابند، و در موقع اعتصاب غذا از خوراندن اجباری یا تنقیه غذا هم استفاده می شده (رجوع شود به صفحه ۱۵۹ پنجاه نفر و سه نفر)

۲- رجوع شود به صفحات ۲۸ - ۲۹ پنجاه و سه نفر

بدهید، و چون بالاخره نتایج مطلوب و مورد نظر از بازجوئی دوباره او به دست نمی آید به نحوی پای خواهر او را به میان می کشد که قرار بوده شورشیان در جنوب با او تماس بگیرد و به این ترتیب او را تهدید به ایراد اتهام به خواهرش می کند، و شاید در اشاره به همین مورد است که ارانی در دادگاه می گوید که برای گرفتن اعتراف او را «تهدید به حبس کردن اعضای خانواده» کرده اند. حتی کامبخش نیز، با اینکه صادقانه با پلیس، همکاری می کند و نه تنها آنچه را می داند به تفصیل و با دقت توضیح می دهد بلکه در مورد آنچه هم نمی داند و حدس می زند پلیس را برای کسب اطلاعات بیشتر راهنمایی می کند، باز هم از این تهدید مصون نمی ماند و در یک مورد بازجو به نحوی که تهدید در آن آشکار است از او می پرسد که آیا همسرش از فعالیتهای کمونیستی و تشکیلاتی او خبر داشته است یا نه.

به جز اینها، با توجه به بی تجربگی غالب اعضای پنجاه و سه نفر، یکدستی زدنهای پلیس و فریبکاریهای او در برابر متهمان نیز، بخصوص آنان که جوان تر و بی تجربه تر و یا فاقد حضور ذهن لازم بوده اند، طبعاً در اعترافات آنان مؤثر بوده است. تخریب روحیه افراد نیز یکی از طرق گرفتن اعتراف بود. توضیح آنکه بازجو تقریباً به تمام افراد تذکر می دهد که دیگران و یا بالاتر از تو همه چیز را گفته اند، و بعد هم نمونه هائی از اطلاعات خود را به متهم یاد آور می شود و در نتیجه به او القاء می کند که مقاومت بی فایده است. موارد قابل ملاحظه ای در پرونده وجود دارد که در آنها اعترافات نتیجه همین القائات بوده است.

بسیاری از بازجوئی ها، تا آنجا که در اوراق پرونده منعکس است، روندی غیر عادی دارند. مثلاً در برخی از آنها فقط یک سؤال وجود دارد ولی متهم در پاسخ به نوشتن مطالب بسیار گوناگون و تیکه پاره دست زده و از سیاق مطلب کاملاً معلوم است که بازجو در جریان نوشتن اعترافات متهم مرتباً مطالبی را برای نوشتن به او یاد آور می شده است. عبارت «همانطور که شفاهاً فرمودید» و یا مشابه آنکه در میانه اعترافات بعضی از متهمان بارها تکرار می شود به خوبی منعکس کننده این شیوه بازجوئی است.

بیشتر بازجوئی های اولیه جریان معمولی خود را دارند ولی بازجوئی های بعدی غالب اوقات بدون مقدمه و با اخطار و یا تهدید آغاز می شود. در آغاز بسیاری از

بازجوئی‌های مرحله دوم تذکراتی از این قبیل دیده می‌شود: «اینک مطابق مدارک و دلائلی که به دست آمده مداخله و عضویت تو در تشکیلات فرقه کمونیستی محرز است»، «آنچه توضیح داده‌اید روشن نیست»، «مداخلات خود را توضیح دهید». در بازجوئی عباس نراقی بازجو تذکراتی به متهم می‌دهد که نمونه بسیار جامعی از تهدید و وعده و فریب است و هیچگونه نیازی به تفسیر ندارد. عین تذکر چنین است: «بطوریکه حضوراً با شما مذاکراتی شد و خودتان هم متعهد شده‌اید حقایق را بگوئید باید جدیت کنید و چه از حیث خودتان و چه از رفقای خود و معرفی آنها در فرقه خودداری نکرده... و هیچوقت در فکر این نباشید که از خود مدافعه کنید زیرا وسائل راحتی و خلاصی شما منوط به راست گوئی» است. بازجو پس از توضیحات دیگری در پایان «سؤال» نسبتاً مفصل خود می‌نویسد «بنابراین من دیگر خود را محتاج به تذکر دادن به شما نمی‌دانم. با قولی که داده‌اید حقیقت را بنویسید.»

این نوع تذکرها ظاهراً بعد از مشتمت و مالی که متهم را از پای درآورده داده می‌شود زیرا معمولاً بعد از این جملات متهمی که قبلاً در مقابل تمام سئوالات رویه انکار و حاشا و تکذیب داشته ناگهان داوطلبانه و به راحتی، بدون اینکه حتی بازجو ظاهراً سؤالی بکند به نوشتن اعترافات نسبتاً مفصل دست می‌زند. برای نمونه میان دو بازجوئی اولی و دومی ایرج اسکندری هشت روز فاصله است و از انکار مطلق در اولین بازجوئی به اقرار صریح در دومی می‌رسد و متهم در پاسخ اولین سؤال بازجو بدون مقدمه چینی، و به صورت ظاهر داوطلبانه، به شرح روابط خود با ارانی و بقیه قضایا می‌پردازد. دکتور بهرامی در مواجهه با شورشیان و گماشته خود محمدعلی و همچنین اولین بازجوئی، که هر دو در ۱۸ اردیبهشت صورت گرفته با مقاومتی سرسختانه همه اتهامات را انکار می‌کند و به همه سئوالات با سرسختی کامل جواب منفی می‌دهد ولی در بازجوئی پنج روز بعد در ۲۳ همین ماه، که پس از اعترافات رسمی کامبخش و همزمان با سومین بازجوئی ارانی است، در جواب بازجو که می‌گوید «اینک مطابق مدارک و دلائلی که به دست آمده مداخله و عضویت تو در تشکیلات فرقه کمونیستی محرز» است به تمام ارتباطات و فعالیت‌های خود اعتراف می‌کند و حتی برای نجات از این «گرداب بلا» که «دچار شده» «از آن مقام محترم» «تقاضای عفو» می‌کند. در بعضی موارد حتی میان مراحل انکار و اقرار در یک

بازجوئی به ظاهر واحد هم فاصله‌ای وجود ندارد و این مطلب نشان می‌دهد که در وقفه‌ای که میان این دو گونه و یا این دو مرحله پاسخ‌گوئی روی داده کلنجارها و کشمکش‌هایی میان متهم و بازجو صورت گرفته که می‌تواند عبارت از ارائه اعترافات دیگران علیه او یا تهدید و یا شکنجه و یا همه اینها بوده باشد. نمونه‌ای از این وقفه‌ها در پراکندگی و تونه‌گونی مطالب بازجوئی مورخ ۱۶/۲/۲۲ ارانی به خوبی احساس می‌شود و برای مثال می‌توان از موردی یاد کرد که ابتدا به ساکن می‌گوید «این شخص که عکس آنرا به من نشان دادید...» و منظور عکس کامبخش است که در بازجوئی مطلقاً انعکاسی ندارد.

مطالب برخی بازجوئیه‌ها بشدت آشفته است. مثلاً در ورقه مواجهه دکتر بهرامی با شورشیان و گماشته‌اش محمدعلی، اولاً سؤال و جواب گماشته مطلقاً در اوراق بازجوئی منعکس نیست و حال آنکه بازجو چند بار از جانب خود به شهادت‌های او اشاره می‌کند و از دکتر بهرامی جواب می‌خواهد. ثانیاً صفحه آخر این مواجهه بازجوئی یا سؤال بازجو پایان می‌گیرد بدون اینکه از پاسخ دکتر بهرامی اثری در آن باشد. بالاخره جوابهای متهم در این صفحه برخلاف معمول قانونی به امضای او نرسیده است. آشفتگی حال متهم، که معلوم است در جریان بازجوئی زیر فشار بوده، در بعضی موارد در صفحات بازجوئی انعکاس دارد. از اینگونه موارد در بازجوئی ارانی نیز دیده می‌شود. او در حاشیه یکی از بازجوئی‌هایش، شاید هم بعمد، می‌نویسد: «بعضی از اعداد و مشخصات این جواب به واسطه عصبانی بودن و عجله صحیح نیست، جواب بعد صحیح است.» این جمله در این بازجوئی، که در آن انقطاع و پریدن از مطلبی به مطلب دیگر فراوان است، کاملاً نشان می‌دهد که بازجوئی با کلنجار و جدال و تشنج همراه بوده است. ارانی خود در دادگاه می‌گوید برای گرفتن اقرار به اینکه «لیدر» یا به قول خودش «منشی» بوده و یا با امضای جعلی «احمد» مقالاتی انتشار می‌داده و کمونیسم را تبلیغ می‌کرده به او دست‌بند می‌زنند ولی برای اثبات وجود شکنجه و بجا گذاشتن «یک مدرک مقنع برای وجود این شکنجه» استنطاقات را امضاء نمی‌کند و در کنار جواب اشاره می‌کند که «این اوراق باطل است. دو روز بعد همان سؤال و جواب شروع می‌شود» و او مخصوصاً بازجوئی را با عبارت «پس از شنیدن و اطلاع...» شروع می‌کند. او توضیح می‌دهد که

«با این عبارت واضح کرده‌ام که آنچه آن روز نوشته‌ام نتیجه تلقینات تحمیلی بوده است و جز شکنجه‌ها علامت دیگری نمی‌تواند تغییر وضع ناگهانی را ایجاد نماید».^۱

در هر صورت تقریباً تمام افراد پنجاه و سه نفر، به استثنای افرادی معدود و از جمله کامبخش، به نحوی از این رفتارهای پلیس بی‌نصیب نماندند. البته میزان و نوع شکنجه‌ها و مقاومت‌ها، و در نتیجه کیفیت اعترافات متفاوت بود. مثلاً طبیعی بود که پلیس در مورد کسانی مانند کامبخش، ارانی، ضیاء الموتی، خامه‌ای و دکتر بهرامی که افراد بیشتری را می‌شناختند و از ارتباط بیشتری اطلاع داشتند سختگیری بیشتری معمول دارد منتها کامبخش، به علت همکاری صادقانه و تمام و کمال خود با پلیس از هر نوع برخورد ناهنجاری معاف شد، و یا انور خامه‌ای و ضیاء الموتی با مختصری تهدید و کتک کاری و وعده وعید، اطلاعات خود را در اختیار پلیس گذاشتند ولی ارانی پس از فشارهای زیاد قسمتی از آنچه را که کامبخش نوشته بود با تمهیدات فراوان و به ترتیبی که بار متهمان دیگر را سبک کند تأیید کرد، و بالاخره دکتر بهرامی تنها پس از مقداری شکنجه و مواجهه با کامبخش اعتراف کرد که از آدرس او برای ارسال پول، مکتوب و ارتباط اشخاص استفاده می‌شده و تا آخر هم نه از عضویت کسی در فرقه سخن گفت و نه عضویت خود را در فرقه پذیرفت. با اینهمه پلیس در مورد افراد غیر مسئول و غیر عضو نیز، که حاضر نبودند به سادگی به عضویت در «فرقه اشتراکی» اعتراف کنند فشار را آنقدر ادامه می‌داد تا بالاخره اعتراف مورد نظر خود را از آنها بگیرد و پرونده پنجاه و سه نفر را به صورت محکمه پسند در آورد.

اما بهترین دلیل آنکه اعترافات پنجاه و سه نفر زیر فشار تهدید و شکنجه و یا وعده و فریب به دست آمده اینست که تقریباً بلا استثناء همگی آنها در برابر قاضی تحقیق، که در آنجا دیگر شکنجه و تهدیدی در کار نبود، اعترافات خود را تکذیب کردند و در دادگاه نیز، با وجود اعترافاتشان در برابر بازجوی پلیس، همگی فعالیت و عضویت خود را در فرقه کمونیستی انکار کردند.

عامل عمده دیگری که در اعترافات بسیاری از افراد تأثیر داشته نسبتاً کامل

پلیس بوده که در اصل از کامبخش گرفته شده است. ارانی در دادگاه می‌گوید: «در تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۱ پس از تألیف شدن رساله کامبخش... مندرجات پرونده کامبخش را خوانده مرا مجبور به تحریر نمودند». چنانکه معلوم است این «اجبار به تحریر»، علاوه بر قرائت مندرجات پرونده کامبخش با فشارهای جسمی و روحی دیگر نیز از جمله تهدید به دستگیری اعضاء خانواده، همراه بود. و گرنه با توجه به مقاومت او در موارد مشابه کمتر احتمال می‌رفت که او فقط با «قرائت مندرجات پرونده کامبخش» تسلیم شود. برای مثال او را به قول خودش «در جریان چند روز» و «در چند جلسه» با شورشیان مواجه می‌دهند ولی مطلقاً زیر بار آشنائی با او نمی‌رود.

نکته دیگری که درباره پرونده و نحوه تشکیل آن ذکرش لازم است دستکاری اوراق پرونده و پس و پیش کردن اوراق و تاریخ بازجوئی‌ها در حین بازجوئی است. تنها تاریخ بازجوئی‌های کامبخش نیست که مغشوش است بلکه در مواردی دیگر نیز این اغتشاش دیده می‌شود. در جاهائی بازجوئی‌ها بریده بریده است و یکدست نیست و کاملاً معلوم است که در وسط بازجوئی‌ها وقفه وجود داشته و اتفاقاتی افتاده است. ارانی در دادگاه می‌گوید: «شهربانی بمیل خود مقداری از اوراق پرونده‌ها را پاره کرده است». یک مورد از اینگونه را اسکندری درباره خودش یاد آور شده است. او حکایت می‌کند که یک بار جوانشیر کفیل اداره سیاسی شهربانی، از او می‌خواهد که روابط خودش را با ارانی به تفصیل بنویسد و او هشت صفحه درباره آمد و شدهای خانوادگی، و مهمانی‌ها و خوراکی‌هایی که در این مهمانی مصرف شده و مانند اینها می‌نویسد اما جوانشیر پس از نگاه به متن اوراق با عصبانیت آنها را پاره می‌کند. ولی می‌توان دریافت که غیر از این مورد موارد دیگری نیز وجود داشته که بازجو وقتی پاسخ‌ها را مطلوب خود ندیده اوراق بازجوئی را پاره کرده باشد.

موارد زیادی نیز وجود دارد که جوابها به خط بازجو نوشته شده که احتمالاً متهم در اثر شکنجه و یا وضع بد روحی نمی‌توانسته است به خط خود جواب منتظمی بنویسد، و چنانکه در مورد مواجهه دکتر بهرامی با شورشیان و گماشته‌اش گفته شد مواردی نیز

هست که بازجو حتی به خود زخم‌ت نداده که اوراق بازجویی را به امضای متهم برساند. اما هیچیک از این اشکالات مانع از آن نشد که این پرونده به همان شکل که در اداره سیاسی تنظیم شده بود به صورت یک پرونده قضائی در آید. پس از احاله پرونده از جانب اداره سیاسی شهربانی به دادگستری «مستنطق بدایت» به جای آنکه به تشکیل یک پرونده محکمه پسند اقدام کند بدون کمترین توجه به انکارهای متهمان و پس گرفتن اقرار قبلی در مرحله تحقیق در دادگستری، به قول ارانی «شبها در اداره سیاسی حاضر شده و قرار خود را... با دستور شهربانی» و عیناً بر مبنای همان بازجویی‌ها، که ارزش قضائی نداشت، «ترتیب داد» و «دادستان که آلت دست شهربانی است روی آن جعلیات ادعای نام تنظیم کرد». و دادگاه نیز حکم خود را، همانطور که مورد نظر شهربانی بود و بر اساس همان ادعای مدعی العموم، که بر پایه همان بازجویی‌های اداره سیاسی و همان قرار مستنطق تنظیم شده بود، صادر و تمامی متهمین را، به استثنای دو نفر، به حبس‌های سنگین محکوم کرد.

تبانای پلیس و کامبخش

یکی از عوامل عمده تشکیل پرونده پنجاه و سه نفر به شکل موجود توطئه و تبانای پلیس سیاسی و کامبخش است و این خود یکی از نکات پیچیده پرونده پنجاه و سه نفر است که در رابطه کامبخش و پلس اداره سیاسی تجلی می‌کند. به این ترتیب که ظاهراً کامبخش بمحض دستگیری، از همان لحظه اول همکاری صادقانه‌ای را با اداره سیاسی آغاز می‌کند و تمام اطلاعات خود را با شرح و تفصیل زیاد در اختیار او می‌گذارد و به قول ارانی «به عنوان استنطاق کتابی تحت عناوین تشکیلات، ارتباطات... و غیره... برای اداره سیاسی تألیف می‌نماید» و او را به کشف تمام مشخصات و روابط میان افراد گروه هدایت می‌کند. در عوض پلیس پرونده را، به احتمال زیاد با همکاری و راهنمایی خود کامبخش، چنان آشفته می‌کند که بسیاری از پیچیدگی‌های پرونده و نحوه رفتن گروه و دستگیری اعضاء برای همیشه ناگشاده میماند، حتی ارانی در دادگاه این فرض را می‌پذیرد که ابتدا شورشیان دستگیر شده و سپس مشخصات کامبخش را به پلیس داده است. البته او با پذیرفتن جریان حوادث، به نحوی که وانمود شده، این

احساس خود را نیز مطرح می‌کند که «تقدم و تأخر این مطالب با آنچه که پرونده‌ها نشان می‌دهد فرق دارد» و حال آنکه هم توالی و ارتباط حوادث، آنطور که او فهمیده و مطرح ساخته مورد تردید است و هم پرونده به کلی دستکاری شده است زیرا اگر چه کامبخش به ظاهر مدتی پس از شورشیان دستگیر شده ولی همانطور که قبلاً شرح داده شد دستگیری او، به علت نقص اطلاعاتش دربارهٔ هویت کامبخش، و همچنین از نظر ترتیب تاریخ، کوچکترین ارتباطی به اعترافات شورشیان نداشته است. بدینسان نه تنها اعضای گروه تا آخر هم روایت درست را کشف نمی‌کنند بلکه هنوز هم بعلمت عدم دسترسی به پروندهٔ کامل، و همچنین دستبردهای بعدی که به پرونده‌ها زده شده معماهای موجود در این حادثه همچنان لاینحل مانده است.

از سوی دیگر پلیس، باز هم با دستیاری خود کامبخش، حوادث را طوری واگو می‌کند که ارانی را هم از نظر قضائی در برابر دادگاه، به عنوان لیدر و شخص اول گروه و هم در برابر اعضای گروه و سایر افراد پنجاه و سه نفر لو دهندهٔ اصلی معرفی کند و در صورت امکان کامبخش را هم از نظر پروندهٔ جزائی در برابر دستگاه قضائی و هم از نظر همکاری با پلیس در برابر افراد پنجاه و سه نفر بی‌تقصیر جلوه دهد و یا شاید او را با روی سفید در برابر رفقا و دست‌های تمیز در برابر دستگاه قضائی تبرئه سازد.

کامبخش در آغاز در میان افراد پنجاه و سه نفر وانمود می‌کند که دکتر ارانی آنها را لو داده، به نحوی که تقریباً همگی او را در زندان بایکوت می‌کنند و حتی چند ماه بعد، هنگامی که در جریان پرونده خوانی متوجه بی‌تقصیری او می‌شوند کامبخش به نحوی دیگر به دفاع از خود ادامه می‌دهد و مدعی می‌شود که ابتدا محمد شورشیان و بعد هم احتمالاً عباس آذری و ضیاء الموتی تمام اطلاعات را در اختیار پلیس گذارده‌اند به طوری که «وقتی مرا گرفتند همه چیز مثل... بزواز بود»^۱ و همچنین برای توجیه بیشتر بی‌تقصیری خود و برای اینکه ثابت کند او کاری نکرده است جز تأیید اعترافاتی که دیگران پیش از او کرده‌اند، می‌گوید: «من تمام این اعترافات را در یک روز ننوشته‌ام و به تدریج در چند هفته بوده است؛ گرچه تاریخ همهٔ آنها یک روز، یعنی دوشنبه ۲۰

اردیبهشت ۱۳۱۶ است اما پلیس، از نظر ارفاق به من، برای جلسات بعدی بازجوئی تاریخ نگذاشته است به طوریکه ظاهراً به نظر می‌آید همه این مطالب را من در همان جلسه اول بازجوئی اعتراف کرده‌ام در حالیکه چنین نیست»^۱

به هر حال این آشفتگی و بی‌نظمی تاریخی در بازجوئی کامبخش تا حدود زیادی درست است و هر وقت پلیس به مشکل و یا گوشه‌های ناروشن تازه‌ای برخورد کرده و اطلاعات یا توضیحات تازه‌ای از او خواسته آنرا بدون ذکر تاریخ جدید در زیر همان بازجوئی مورخ ۲۰ اردیبهشت افزوده است، منتها او از ذکر این نکته خودداری کرده که بگوید اطلاعاتی را نیز، که پیش از این تاریخ و یا برای اولین بار در اختیار پلیس اداره سیاسی قرار داده به حساب بازجوئی در این روز گذاشته تا بتواند آنها را به عنوان تأیید اعترافات دیگران جا بزند. به این ترتیب در حقیقت ارفاق پلیس به کامبخش یک ارفاق دو جانبه است به اینمعنی که از یکسو با گذاشتن تاریخ ۲۰ اردیبهشت، یعنی دو روز بعد از دستگیری ارانی و دکتر بهرامی و ضیاء الموتی و بعضی دیگر، او را در برابر پنجاه و سه نفر پاک می‌کند و هم با جا دادن همه اعترافات او در یک بازجوئی همکاری او را با پلیس به دادگاه اعلام می‌کند که به‌همین مناسبت طبق قانون در مورد او تخفیف قائل شود. حقیقت اینست که پرونده پنجاه و سه نفر از لحاظ منشأ و تاریخ دستگیری کامبخش و همچنین تاریخ اعترافات او ساکت و دارای ابهام‌های فراوانی است که عمداً بوجود آمده و اگر اصطلاح «ارفاق پلیس»، که از قول او نقل شده دقیق باشد، خود او با این عبارت علت و هدف آشفتگی‌ها و ابهام‌های پرونده را به نوعی بیان کرده است.

پیش از این معلوم شد که کامبخش دست کم دو هفته پیش از دستگیری بقیه افراد پنجاه و سه نفر و در روزهای میان ۱۶ فروردین و ۷ اردیبهشت دستگیر و بازجوئی شده است. ولی از اوضاع و احوال چنین بر می‌آید که پلیس در آغاز مطمئن بوده که بدون تشکیل پرونده رسمی برای کامبخش می‌تواند با کمک اطلاعات و عوامل لازم که در دست داشته به هر قیمت شده ارانی و دکتر بهرامی را به اعتراف و دادن اطلاعات وادار سازد. می‌توان این فرضیه را چنین توضیح داد که پلیس پیش از ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۶ با

اطلاعات لازمی که قبلاً از کامبخش کسب کرده منطقاً نشانی‌های لازم رامی‌دانسته و براحتی می‌توانسته است عوامل و سرنخ‌های اصلی را خیلی پیش از این تاریخ دستگیر کند ولی به علت تبانی با او تا رسیدن شورشیان به تهران صبر می‌کند که یافتن آدرس‌های ارانی و دکتر بهرامی و ضیاء الموتی و دستگیری آنان را از ناحیه او وانمود کند و پس از گرفتن اقرارهای لازم از این سه نفر، بر اساس این اطلاعات و عوامل موجود دیگر دستگیری پنجاه و سه نفر را به حساب آنها، و بطور عمده به حساب ارانی، بگذارد. این طرح به اندازه‌ای خوب و دقیق تنظیم شده که حتی ارانی، هم تا آخر در این تصور باقی می‌ماند که این شورشیان بوده که پلیس را به در خانه او آورده و او را لو داده است و این مطلب را در دادگاه هم تکرار می‌کند.

یکی از نکات قابل توجه پرونده، که این اطمینان خاطر پلیس را ثابت می‌کند بی‌اعتنائی او به طرح شورشیان برای رخنه در گروه و دستیابی به نفر اول آن، یعنی کامبخش، است که اتفاقاً ارانی نیز در دفاعیه خود به آن اشاره می‌کند و آنرا مورد سؤال قرار می‌دهد ولی به نتیجه‌درستی نمی‌رسد. قضیه از این قرار است که شورشیان در اولین بازجویی خود در تهران آدرس دکتر بهرامی و رمز تماس با او را در اختیار پلیس می‌گذارند و پیشنهاد می‌کنند که از زنجان نامه‌ای با همان رمز به نشانی دکتر بهرامی نوشته شود و یک هفته بعد شخصی با رمز دیگری به او مراجعه کند و از این طریق علاوه بر شناختن دکتر بهرامی مستقیماً به کامبخش دسترسی پیدا خواهد کرد.

ارانی در دادگاه، پس از اشاره به این طرح و پیشنهاد شورشیان این سؤال را مطرح می‌کند که چرا شهربانی با استفاده از این نقشه «ما را تحت دقت قرار نداد که اسناد صحیح به دست آورد» و برای تنظیم پرونده «مرتکب آنقدر جنایت و فشار و شکنجه و تخلف قانونی نشود». او خود دلیل این بی‌اعتنائی شهربانی را به این امر ناشی از عجله او برای بزرگ نمائی خود و خوشرقصی در برابر سیاست خارجی و داخلی و تهیه خوراک برای آنها تصور می‌کند و تا آخر نیز متوجه نمی‌شود که شهربانی با در دست داشتن کامبخش و تمام اطلاعات لازم، دیگر احتیاجی به اجرای چنین نقشه‌ای نداشته است.

بهر حال پلیس می‌کوشد تا ابتدا با استفاده از مواجهه محمد شورشیان با ارانی و دکتر

بهرامی و سپس با ضیاء الموتی و ایراد فشارها و تهدیدهای جاری و معمول، آنان را به اعتراف و دادن اطلاعات مجبور سازد، ولی چه ارانی و چه دکتر بهرامی در این مواجهه و در اولین بازجویی‌ها به شدت مقاومت می‌کنند و نه تنها زیر بار آشنائی با شورشیان نمی‌روند بلکه از هر نوع اعتراف و دادن هر گونه اطلاعات نیز خودداری می‌کنند. پلیس حتی در اولین بازجویی از دکتر بهرامی در ۱۸ اردیبهشت، ابتدا بدون آنکه مطلقاً نامی از کامبخش به میان آورد، با توسل به این دروغ که «دکتر ارانی شرح مداخلات خود و شما و دیگران [را] در تشکیلات فرقه کمونیستی اقرار و بیان کرده و دکتر بهرامی از او می‌خواهد که او نیز شرکت خود در فرقه اعتراف کند اما ظاهراً چون از هر نوع کسب اطلاع از او و از ارانی مأیوس می‌شود و ناگزیر دو روز بعد، یعنی در روز شنبه ۲۰ اردیبهشت از کامبخش می‌خواهد که اطلاعات خود را در یک بازجویی رسمی به روی کاغذ بیاورد (شاید هم بر روی اوراقی که از خیلی وقت پیش در دست داشته تاریخ این روز را می‌گذارد) و با ارائه اعترافات او به ارانی و دکتر بهرامی و تضعیف روحیه آنان، و در صورت لزوم با توسل به فشار و شکنجه و تهدیدهای معمول، آنها را به اعتراف و ادار سازد، و درست به همین ترتیب است که ارانی در بازجویی روز ۲۲ و دکتر بهرامی در روز ۲۳ اردیبهشت پس از ملاحظه «گزارش» کامبخش به اعتراف بعضی مطالب در محدوده محتویات آن تن می‌دهند.

علاوه بر دو نمونه ارانی و دکتر بهرامی، پلیس در رویارویی با بقیه متهمان نیز می‌کوشد تا دیگران را سپر بلا کند و ظن آنان را نسبت به کامبخش از میان ببرد. برای مثال با ضیاء الموتی نیز همین بازی را تکرار میکند و در مواجهه با شورشیان طوری به او وانمود و تفهیم می‌کند که شورشیان منشأ لو رفتن‌ها بوده است.

با اینهمه، و با اینکه کامبخش منشأ اصلی تمام کشفیات پلیس است و در ارتباط با ارانی و دکتر بهرامی نیز پلیس، در اثر مقاومت آنان، مجبور می‌شود او را از سایه بیرون بیاورد معهداً در توطئه و تبانی با کامبخش موفق می‌شود پرونده و بازجویی‌ها را طوری تنظیم کند که افراد پنجاه و سه نفر تا هنگام پرونده خوانی بر این تصور که ارانی منشأ این کشفیات بوده باقی بمانند. برای مثال بازجو به اسکندری می‌گوید که دکتر بهرامی و ارانی گفته‌اند که او «مداخله در امور سیاسی» کرده و «در فرقه کمونیستی داخل بوده» است، و یا به دکتر بهرامی القاء می‌کند که «دکتر ارانی شرح مداخلات خود و شما و

دیگران را در تشکیلات فرقه کمونیستی اقرار و بیان کرده» و یا دکتر یزدی را از قول ارانی متهم به آوردن «چند جلد کتاب مضربه» از برلن می‌کند که البته همگی این اسنادها و یا مشابه آنها از بیخ و بن دروغ بوده است.

این توطئه حتی در ادعا نامه دادستان نیز، که از قرار معلوم آلت دست پلیس بوده و پرونده سازی‌های او را عیناً تأیید کرده، ادامه می‌یابد. به این ترتیب که اولاً می‌کوشد تا کار کامبخش را در پرده نگاه دارد و نقش او روشن نشود. برای مثال در ایراد اتهام به ارانی کوچکترین اشاره‌ای به اقرار کامبخش علیه او نمی‌کند و فقط به اعترافات دست دوم و کاملاً بی‌اهمیت، مانند اعترافات انور خامه‌ای، دکتر مرتضی سجادی، محمد شورشیان، ایرج اسکندری و بزرگ علوی استناد می‌کند که هیچیک از آنها برای اثبات فعالیت فرقه‌ای او کمترین ارزش قضائی ندارند بلکه به قول خود ارانی بیشتر دلیل برائت او از این اتهام هستند. ثانیاً سعی می‌کند کاسه کوزه‌ها را بر سر ارانی بشکند، و برای این کار از جمله در ایراد اتهام به او و اشاره به بازجوئی‌های ارانی مدعی می‌شود که «همین اقرار است که تا حدی موجب کشف واقعه گردیده». بیموده نیست که ارانی در دادگاه با خشم تمام این جملات را «شوم‌ترین عبارت ادعای نام، که جنبه قضائی نداشته و فقط یک شاهکار پلیسی است»، می‌خواند و در مقام دفاع از خود، ضمن اشاره به بازجوئی کامبخش، می‌گوید: «مطابق دفاتر زندان اغلب اشخاص تا غروب روز ۱۶/۲/۲۱ از روی رساله سابق الذکر دستگیر شده‌اند» و او، برعکس، در بازجوئی خود کوشیده است که از متهمان رفع اتهام کند.

از نکات دیگر مورد ساخت و پاخت پلیس با کامبخش اینست که ارانی را با جعل عنوان «لیدر» مقصر اصلی جلوه می‌دهند. کامبخش در همان اولین بازجوئی رسمی خود مقدمه‌چینی‌های لازم را برای انتساب این عنوان به ارانی کرده و گفته بود که وقتی ارانی از آخرین مسافرت مسکو بازگشت گفت که باید کارها تقسیم شود، و خود را به عنوان لیدر تئوری و سیاسی و کامران رامسئول تشکیلاتی معرفی کرد ولی بازجو بیش از دو ماه پس از این بازجوئی، وقتی که دیگر مسلم می‌شود که نمی‌توان پرونده کامبخش را از جریان دادرسی خارج کرد، در این باره تجدید مطلع می‌کند و از او می‌پرسد که «لیدر، یعنی سر دسته این تشکیلات کمونیستی کدام یک از شما بودید؟» و کامبخش به استناد

اینکه ارانی زودتر از او وارد جریان شده و از مسکو هم دستوراتی آورده، و به علاوه در نظر اشخاصی که دور خود داشته به عنوان لیدر شناخته شده، نتیجه می‌گیرد که در واقع او لیدر تشکیلات محسوب می‌شود و سپس با لحنی طنزآمیز می‌افزاید که «به ایشان موضوع لیدری بیشتر چسبندگی دارد تا به بنده».

همکاری و تباری پلیس و کامبخش را در ایجاد آشفستگی در پرونده و تداخل بازجوئی‌ها نیز اینجا و آنجا از لابه‌لای پرونده‌ها می‌توان کشف کرد. برای مثال در قسمتی از بازجوئی کامبخش به تاریخ ۲۰ اردیبهشت، که از نحوه تنظیم صفحات و سؤال و جواب کاملاً معلوم است قسمت جداگانه‌ای است و به احتمال بسیار قوی بعد از این تاریخ نوشته شده، ضمن اشاره به کمک مالی به شورشیان می‌نویسد: «به طوری که با مراجعه به اوراق بازجوئی خود مشارالیه معلوم می‌شود و تصدیق نموده است در حدود چهار هزار و نهصد و پنجاه ریال» به او پرداخت شده است، و حال آنکه «اوراق بازجوئی مورد نظر در تاریخ ۱۰ خرداد، یعنی درست ۲۱ روز پس از تاریخ بازجوئی کامبخش تنظیم شده و این نمی‌تواند باشد مگر اینکه این قسمت از بازجوئی کامبخش نه در ۲۰ اردیبهشت بلکه پس از ۱۰ خرداد صورت گرفته است. در هر حال از این نکته معلوم می‌شود که علاوه بر مخدوش بودن تاریخ‌های بازجوئی پلیس پرونده‌های متهمان دیگر را در اختیار کامبخش می‌گذارده است. نمونه دیگر مواجهه رضا ابراهیم‌زاده با کامبخش است که در همان بازجوئی ۲۰ اردیبهشت انعکاس یافته و حال آنکه ابراهیم‌زاده پس از این تاریخ دستگیر شده و نمی‌توانسته در آن روز با کامبخش مواجهه داده شود.

در هر صورت همکاری کامبخش با پلیس، علاوه بر انعکاس در پرونده، مطلبی است که مورد گواهی تمامی افراد پنجاه و سه نفر بوده و از جانب بسیاری از آنان به صورت کتبی یا شفاهی انعکاس یافته است. بعلاوه اینکه او با همکاری پلیس و دادگستری خواسته است ارانی را به عنوان عامل اصلی لو رفتن هسته کمونیستی و در عین حال مؤسس اصلی آن معرفی کند پس از پرونده خوانی برای افراد پنجاه و سه نفر کاملاً آشکار می‌شود. اسکندری در این مورد، با آنکه کمترین سوءظنی به توطئه مشترک پلیس و کامبخش نمی‌برد کامبخش را حداقل از این لحاظ که «در تمام مدت زندان

سکوت کرد» و دربارهٔ اعترافات خودش «به هیچکس چیزی نگفت» مقصر می‌شناسد و نتیجه می‌گیرد که او «در واقع عملاً با شهربانی همکاری کرد تا ارانی را بدان شکل خفیفش کند و در بایکوت بگذارد».^{۱۰} اما ملکی از اسکندری قاطع‌تر و صریح‌تر است و می‌نویسد که «کامبخش نه تنها تبلیغات موزیانه و آب زیر گاه بر ضد دکتر ارانی انجام می‌داد بلکه توطئه و دسیسه را سازمان نیز... داده بود» و «این کار را با شجاعت و شهامت خاصی پیش می‌برد».^{۲۰}

مطلب دیگر که از پرونده دانسته می‌شود اینست که کامبخش کینه و نفرت عجیبی نسبت به ارانی دارد که معلوم نیست آیا مسبوق به سوابقی است و یا زائیدهٔ حوادث مربوط به دستگیری و تدوین پرونده است. ملکی این «کینه و نفرت نسبت به ارانی» را ناشی از «رقابت و حسادت» می‌داند و می‌نویسد که این کینه و نفرت در کامبخش همچنان دوام داشت.^{۲۰} باید دانست که این کینه و نفرت بصورت متقابل در جریان بازجوئی ارانی و دادرسی نیز انعکاس می‌یابد و ارانی، غیر از این دو مرحله، حتی در برخوردهای درون زندان نیز این نفرت خود را نسبت به کامبخش پنهان نمی‌کند و در هر موقع با تحقیر از او نام می‌برد. برای مثال در بازجوئی مورخ ۳۰ اردیبهشت می‌گوید کامبخش از جمله اشخاصی است که با بوالهوسی خود با مقدرات یک عده بیچاره بازی کرده و «به مجرد اینکه اسم شخصی را می‌داند و یا کسی را می‌شناسد فوراً علامت سرخی روی او می‌گذارد». ارانی در دادگاه نیز با تحقیر فراوان او را موجودی «بیچاره» می‌خواند که با اظهارات خود خواسته است برای خود یک «شریک جرم خیالی» تهیه کند به این ترتیب «به عنوان استنطاق کتابی... برای ادارهٔ سیاسی تألیف می‌نماید و در آن اسامی زیاد... به عنوان اعضاء یک تشکیلات از راه تهمت و افترا تعیین می‌نماید، از جمله به من لقب لیدری می‌دهد که هنوز هم بدان ملقب هستم». او سپس با اشاره به اتهام قبلی کامبخش به عنوان جاسوسی، که بهمین مناسبت مدتی زندانی و از نیروی هوائی اخراج شده بود، با کنایه می‌افزاید که او برای رهائی از این اتهام، که «نمی‌دانم تا چه حد مجرم بوده، اسامی

۰۱. ص ۷۷ خاطرات اسکندری - بخش نخست

۰۲. ص ۲۸۰ خاطرات سیاسی خلیل ملکی

۰۳. ص ۲۸۲ همانجا

من و آن عده را... در آن رساله ثبت کرد».

این نفرت ارانی از کامبخش بحدی است که مطلب را به بعضی از افراد پنجاه و سه نفر هم که از طرق دیگر با او ارتباط داشته‌اند بسط می‌دهد و آنان را نیز تخطئه می‌کند و مثلاً از عده‌ای از آنان به عنوان «ساکنان خانه ضیاء الموتی» و از عده دیگر به عنوان «همراهان شورشیان» نام می‌برد و دفاع خود را بیشتر به افراد «منورالفکر این جمع» اختصاص می‌دهد.

البته می‌توان تصور کرد که این درگیری میان کامبخش و ارانی پیش از دستگیری نیز وجود داشته و به احتمال زیاد بی‌ارتباط به مواضع نظری آنان در مورد نحوه کار سازمانی و ارتباطات بین‌المللی نبوده است. این تصور از آنجا ناشی می‌شود که ارانی در دادگاه مسئله رابطه گروه را با کمیترین و کامران بنحوی مطرح می‌کند که با سنت این ارتباط و همچنین استنباط کامبخش و همفکران او از این مسئله تفاوت‌هایی دارد. برای مثال در دادگاه در یک جا، وقتی از کمیترین و رابطه احزاب کمونیست با یکدیگر سخن به میان می‌آورد می‌گوید: «در دنیا در حدود هفتاد فرقه کمونیست موجود است، یکی از آنها فرقه بلشویک است که حکومت جماهیر شوروی به دست اوست». و «بین‌الملل، که سازمانی مرکب از همه احزاب کمونیست است، ما فوق حکومت شوروی است و احزاب دیگر هم عرض با حزب شوروی می‌باشند نه مادون آن». تا آنجا که معلوم است این نوع برخورد با مسئله، که گوئی ارانی بعمد و برای ثبت در تاریخ و هشدار به آیندگان در دادگاه بیان می‌کند، نمی‌تواند با اعتقاد و سلیقه کمونیست‌های بوروکرات و سنتی مانند کامبخش هماهنگی داشته باشد.

ارانی سپس در جای دیگر کامران را که عضو کمیترین بوده و در آنجا نمایندگی حزب کمونیست ایران را داشته «بوالهوس» و «جنجال طلب» می‌خواند. او پس از توضیحاتی درباره شکل حزب کمونیستی و سلسله مراتب سازمانی استدلال می‌کند که «اشخاصی [را] که خودسرانه خارج از این تشکیلات عملی انجام دهند جنجال طلب می‌نامند» و خود نتیجه می‌گیرد که اولاً «کامران مطابق مشروحات سابق نمی‌تواند عضو فرقه ایران باشد زیرا در خارجه است و عضو مملکت باید در آنجا باشد مگر در صورتیکه انتخاب شده مأموریت نمایندگی در بین‌الملل داشته باشد». ثانیاً او «فردی

جنجال طلب است» زیرا «خودسرانه عملیاتی را مرتکب می‌شود» و اعمال او «خودسرانه و بدون ارتباط با یک اساس اصلی بوده است» مانند اینکه یک بار به شورشیان «مأموریتی داده» و یا بار دیگر به کامکار گفته است «برو تشکیلات بده». او پس از این توضیحات آخر سر نتیجه می‌گیرد که پایه اصلی طرح مسئله فرقه به آن شکل که اداره سیاسی جلوه داده محصول «بوالهوسی او» بوده که «عمل شورشیان و بیچارگی کامبخش» آنرا تکمیل کرده است.

علت همکاری صمیمانه کامبخش با پلیس نیز از معماهایی است که توجیهات گوناگونی برای آن تراشیده‌اند. در اینگونه موارد آنچه در اولین وهله به ذهن خطور می‌کند ضعف انسانی است. برای مثال خلیل ملکی در یک جا با این اعتقاد که کامبخش آدمی از خود گذشته و علاقه‌مند به خدمت خلق بوده است و «خیانت و جاسوسی برای او طبیعت ثانوی» نشده اظهار عقیده می‌کند که «ضعف او را در برابر شهربانی باید به ضعف عادی او و علاقه به زندگی راحت و مرفه شازدگی‌اش نسبت داد». صرف نظر از اینکه این اعتقاد ملکی در مورد کامبخش به شدت قابل تردید است ضعف انسانی نیز بطور معمول، بخصوص اگر انسان خوش جنس و از خود گذشته هم باشد نمی‌تواند موجب همکاری صمیمانه زندانی و پلیس از همان لحظه اول بشود بلکه معمولاً این حال با یک کشمکش همراه است که اینک در همین پرونده شورشیان، با همه ضعفی که از خود نشان داده، مدتی در برابر پلیس و فشارها و وعده و وعیدهای او مقاومت می‌کند و حال آنکه جریان حوادث گویای این امر است که کامبخش از لحظه اول دستگیری به همکاری با پلیس، آنهم با صمیمیتی خاص، دست زده است. علت دیگری که کامبخش برای توجیه این رفتار خویش ذکر کرده، و ظاهراً مورد تأیید ارانی واقع شده، تهدید پلیس به طرح مجدد پرونده جاسوسی سابق او و احاله آن و پرونده پنجاه و سه نفر به دادرسی ارتش بوده است. ارانی در دادگاه توضیح می‌دهد که شهربانی کامبخش را «تهدید به اعدام می‌کند و این تهدید، به واسطه وجود یک پرونده و سابقه‌ای راجع به مشارالیه در دادرسی ارتش، مؤثر واقع می‌شود». اما این مطلب، که به

همان ضعف انسانی در برابر تهدید به مرگ باز می‌گردد، منطقاً برای کسی مانند کامبخش حداکثر می‌توانست به یک همکاری نسبی با پلیس منجر شود و نه همکاری مطلق و صمیمانه.

اختلاف نظر و دشمنی با ارانی هم نمی‌توانست موجب لو دادن تمام افراد بشود و کامبخش نیز می‌توانست کم و بیش همان شیوه ارانی را، که در مورد او به کار برده بود، متقابلاً به کار گیرد، به این ترتیب که نفرت و خصومت خود را تماماً متوجه ارانی سازد و از پرونده سازی برای دیگران خودداری ورزد ولی کامبخش در عین حال که گاهگاه نفرت و دشمنی خود را نسبت به ارانی نشان داده، و کوشیده است تا اتهام او را سنگین‌تر کند نسبت به بقیه اعضای گروه پنجاه و سه نفر نیز رفتاری کم و بیش مشابه داشته و درباره همه آنها تقریباً به یکسان و بدون حب و بغض پرونده سازی کرده و چنین به نظر می‌رسد که تمام تلاشش این بوده که جایی برای کمترین ابهام و تردید نسبت به صمیمیت و صداقت خود در برابر پلیس اداره سیاسی باقی نگذارد.

در توضیح علت این رفتار کامبخش گفته شده است که او به این شیوه می‌توانسته است، بدون اینکه ضعفش آشکار شود، آزاد شود زیرا در دوره ریاست شهربانی درگاهی و سپس آبرم و عده ارفاق پلیس به متهمان جدی گرفته می‌شده و کسانی که مانند کامبخش از همان آغاز با او همکاری کرده‌اند مشمول ارفاق و آزاد شده‌اند. برای مثال خلیل ملکی، ضمن اشاره به بی‌پروائی کامبخش در تبلیغ علیه ارانی و متهم کردن او به لو دادن پنجاه و سه نفر، می‌نویسد «کامبخش و شرکاء اطمینان داشتند که طبق معمول دوران ریاست شهربانی درگاهی^۱ ... زندانیان سیاسی بدون محاکمه در زندان باقی خواهند ماند و اسرارشان کشف نخواهد شد». مأموران شهربانی در آن دوران به زندانیان سیاسی می‌گفته‌اند «کلید زندان زبان شماست و واقعاً هم... هر کس... با شهربانی همکاری و برای او جاسوسی می‌کرد او را می‌بخشیدند و آزادش می‌ساختند و چون دادگاه و محکومیتی نیز در میان نبود» دست شهربانی در این کارها باز بود. ملکی پس از این توضیحات احتمال می‌دهد که «شاید هم کامبخش از این لحاظ اطمینانهائی به

۱. درگاهی تا سال ۱۳۰۹ رئیس شهربانی کل کشور بود.

دست آورده بود»^۱.

محمود بقراطی، یکی دیگر از اعضای فرقه، سالها بعد، ضمن اشاره به خیانت دو تن از کمونیست‌های قدیمی به نام‌های جمال شیرینلو «یا شیرین اوف» و علی فروزی اظهار عقیده کرده است که «کامبخش این اعتراف بدون بحث و گفتگو را بدین جهت نزد بازپرس شهربانی کرد که گمان کرد او نیز مانند... اینها که اقرار کردند و پس از مدت کوتاهی زندانی شدن آزاد گردیدند او نیز آزاد می‌گردد»^۲، ولی به علت تصدی ریاست شهربانی کل به دست سرپاس رکن الدین مختاری در این زمان، که شیوه‌کار او با سرتیپ آیرم و درگاهی، رؤسای سابق تفاوت داشت، کامبخش نتوانست چنین فرصتی بدست آورد.

ذکر این نکته لازم است که در این تاریخ آزاد کردن متهمانی که با پلیس همکاری می‌کنند صرفاً هدیه‌ای نبود که بر اساس سلیقه یک رئیس شهربانی به متهم یا مجرمی داده شود بلکه معافیت یا تخفیف در مجازات اینگونه اشخاص در برخی موارد کاملاً جنبه قانونی دارد. در این مورد خاص نیز در ماده چهارم قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال، یعنی قانون ضد کمونیستی خرداد ۱۳۱۰ عیناً آمده است که «هرکس عضو دسته یا جمعیتی باشد که برای ارتکاب یکی از جرایم» ضدیت با سلطنت مشروطه و یا تبلیغ مرام اشتراکی «تشکیل شده و قبل از تعقیب از طرف مأمورین دولت قصد جرم و اسامی اشخاص را که داخل آن دسته و جمعیت بوده‌اند، برای دولت یا مأمورین دولتی افشاء نماید از مجازات معاف خواهد شد»، و احتمالاً کامبخش از این مواد قانونی اطلاع داشته است. ولی با وجود همه اینها فرض اینکه کامبخش از پیش خود و صرفاً برای نجات خویش دست به چنین کاری زده باشد غیر محتمل است زیرا با توجه به موقعیت و مقام بعدی او در مناسبات با شوروی و مقامات جهانی کمونیستی چنین فرضی بکلی متزلزل می‌شود. بعدها مقامات شوروی، با وجود اطلاع از جریان پرونده، همیشه به کامبخش اعتماد داشته و از او در برابر اتهامات ضعف و خیانت و کین جوئی شخصی و غیره، که دیگران بر او وارد کرده‌اند، حمایت می‌کرده‌اند چنانکه طبق شایعات و همچنین

۱. رجوع شود به صفحات ۲۸۰ - ۲۸۱ خاطرات سیاسی خلیل ملکی

۲. ص ۷۲ کتاب جمعه‌ها، شماره ۴، خارج از کشور، تابستان ۱۳۶۴

روایت انور خامه‌ای، بنقل از اسماعیل راثین، که در صفحات اول این مقدمه آمده، مقامات شوروی در پاسخ مخالفان کامبخش از رفتار او در برابر پلیس دفاع کرده و محتویات پرونده او را موجه تشخیص داده‌اند.

اما علاوه بر نقل قول‌ها و شایعات، که شاید بتوان در صحت قطعی بعضی از آنها تردید کرد، بنا برگفته ایرج اسکندری پس از آزادی زندانیان سیاسی در شهریور ۱۳۲۰ کامبخش بلافاصله به شوروی می‌رود و مدتها در آنجا می‌ماند، و بعد از تشکیل حزب توده ایران نیز، با اینکه اکثر مؤسسان این حزب از پذیرفتن او، به علت همان سوابق، خودداری می‌کنند ولی رضاروستا و اردشیر آوا نسیان، که با کمینترن و با شوروی‌ها مربوط بوده‌اند، علی‌رغم مخالفتی که با شخص او داشته‌اند، «فشار آوردند که کمینترن به خود آنها گفته، که کمینترن دستور داد کامبخش را بپذیرند» زیرا «او رفته آنجا و خود را تبرئه کرده است»^۱.

گذشته از همه اینها ح. ن. غازیانی روایت دیگری را نقل میکند که بقول او کامبخش «بقصد تحکیم موضع خودش در رهبری حزب توده ایران دست به جعل آن زده است. قضیه از این قرار است که کامبخش در سال ۱۳۲۲ و پس از بازگشت از باکو و پذیرفته شدن به عضویت این حزب و انتخاب در کمیته مرکزی آن «به رفقای حزبی اظهار میدارد که رفقای شوروی به وی گفتند که سازمان ۵۳ نفر را رهبران خائن کمونیست ایران لو دادند و به همین علت همه آنان، مانند «دشمن حزب» و «عامل امپریالیسم» تیرباران شدند».

(ص ۷ سرگذشت مرتضی علوی، تألیف نجمی علوی، انتشارات مرد امروز،

آلمان، اردیبهشت، ۱۳۷

با این همه با توجه به هوشمندی و زیرکی و قدرت سازماندهی، که از کامبخش نقل

اتفاقاً یک اشاره کوتاه ارانی در دادگاه این گمان را تقویت می‌کند که نکند او هم به چنین نتیجه‌گیری دست یافته باشد. او در توضیح علت تشکیل پرونده بشکل موجود از «سه عامل عمده کاملاً غیر قضائی» نام می‌برد که عبارتند از سیاست داخلی، سیاست خارجی و تظاهر و خود نمائی شهربانی؛ و در مورد تأثیر عامل سیاست خارجی اشاره می‌کند که تدوین پرونده پنجاه و سه نفر، به ترتیبی که صورت گرفته، از نظر تشکیل دهندگان آن «برای انتظام بعضی روابط سیاسی» ضرورت داشته است. این اشاره، اگر به مخالفت شاه با پیشنهاد مختاری مربوط شود، می‌توان اینطور از آن استنباط کرد که تنظیم پرونده به صورت یک پرونده سیاسی کاملاً تحت تأثیر یک توافق سیاسی صورت گرفته و مصالح سیاست خارجی کشور مانع از آن شده که با طرح مسئله جاسوسی روابط شوروی و ایران دچار ابهام گردد.

در هر صورت، بعلت احتمال وجود مجموعه عوامل، از ضعف انسانی گرفته تا فقدان تفاهم و وجود روابط غیر دوستانه و همچنین اختلافات نظری و فکری و سیاسی میان کامبخش و ارانی، و مصلحت بینهای مقامات شوروی در حفظ فردی که از نظر آنها با ارزش بوده، و یا جلوگیری از یک جنجال بین‌المللی، و بقول ارانی «انتظام بعضی روابط سیاسی بین‌المللی» و همچنین وجود احتمالی عوامل مجهول دیگری، تشخیص این امر و صدور حکمی قطعی در این مورد کاری آسان نیست ولی آنچه مسلم است اینکه کامبخش، به هر دلیل، از همان لحظه اول دستگیری با آگاهی و خونسردی کامل در تشکیل پرونده «پنجاه و سه نفر» و متهم کردن ارانی به رهبری و سازماندهی اصلی این جریان با پلیس همکاری داشته است.^۲

۱. دکتر جهانشاهلو در بخش دوم کتاب خود فرض دیگری را بصورت حکمی قاطع طرح می‌کند و آن اینکه کامبخش که یک «کمونیست کارگشته و پخته و سازمان‌آمنیتی ورزیده بود» در همه زندگی خود سخنی نابجا و گزاف نمی‌گفت» طبق «قرار و مداری با بین‌الملل سوم یا گماشتگان روس و حزب بلشویک» عملاً جریان ۵۳ نفر را «بس گسترده‌تر و بزرگتر [از آنچه بود] جلوه داد» تا آنها در جهت عظمت و گسترش کار کمونیست‌ها در جهان از آن بهره‌برداری و در باره آن تبلیغات کنند و در این راه هم بخوبی موفق شدند. رجوع شود به صفحات ۱۲۰ - ۱۲۲ سرگذشت، ماویگانگان»، بخش دوم

۲. بعدها شایع شد که کامبخش بخاطر حفظ سیامک، افسر ژاندارم، این اعترافات را کرده است که مطلقاً نمی‌توان آنرا جدی گرفت

پدیده پنجاه و سه نفر

اما این «پنجاه و سه نفر» چگونه پدیده‌ای است؟ «پنجاه و سه نفر» عنوانی است که بعدها بر مجموعه‌ای از افراد بهمین تعداد اطلاق شد که در اواخر سال ۱۳۱۷ به اتهام عضویت در فرقه کمونیستی به دادگاه جنائی تهران جلب شدند. عده‌ای از اینها از طریق نوعی آشنائی مقدماتی و پای‌بندی به اندیشه ماتریالیسم و نظام کمونیستی نوعی ارتباط میان خود برقرار کرده بودند ولی عده زیادی از آنان از این عوالم بدور بودند. اسکندری می‌گوید: «۵۳ نفر بخودی خود واحد معینی نبودند که باهم جمع شده باشند. این خیلی تصادفی شد. در واقع پلیس در ارتباط با کامبخش، ارانی و بهرامی و در رابطه با دستگیری آنها... با اسامی دیگری برخورد» و آنها را دستگیر کرد.

از نظر تعداد هنوز هم بطور قطع معلوم نیست این عده، که پلیس آنها را «تشکیلات» یا «فرقه» می‌نامید، چند نفر بوده‌اند زیرا نام آنان و نوع ارتباطشان با یکدیگر در هیچ جا ضبط نشده بود که بتوان بر اساس آنها آماری دقیق به دست داد. بعلاوه از بازجوئی‌ها نیز نمی‌توان اسامی اعضای این «تشکیلات» را بیرون کشید زیرا در این بازجوئی‌ها نام‌های زیادی بدون دلیل یا با دلیل ذکر شده بود.

بزرگ علوی بعدها در کتاب خود با عنوان «پنجاه و سه نفر» نوشت: «ما هفت ماه در زندان بودیم و هنوز نمی‌دانستیم که عده ما چند نفر است و غریب‌تر اینست که... خود شهربانی، خود اداره سیاسی هم که حکم توقیف ما را صادر کرده بود، هنوز تصمیم نگرفته بود که چند نفر را باید به یک تشکیلات فرضی منتسب کند». بعضی از افراد پنجاه و سه نفر نه تنها هیچگونه رابطه سازمانی با دیگران نداشتند بلکه حتی از وجود چنین رابطه‌ای نیز مطلقاً بی‌خبر بودند، و بعضی نیز که اطلاعاتی در این مورد داشتند آگاهانه با آن مخالف بودند و علت دستگیری آنها بیشتر آشنائی‌ها و دوستی‌ها و یا بعضی دیدارهای تصادفی و یا آزمایشی با اعضای فعال گروه بوده است. بعضی دلایل دیگر نیز برای دستگیری بسیاری از افراد ذکر شده که از آنجمله خرید مجله دنیا در سال ۱۳۱۳ و یا ۱۳۱۴ و یا آشنائی با ارانی بوده است. ایرج اسکندری در این مورد

می‌نویسد: «یک عده دانشجویان که به مجله دنیا آبونه بودند دستگیر گردیدند و در پاسخ بازپرسها نیز ارتباط خود را با دکتر ارانی انکار نمودند، لذا آنها را نگه داشتند».^۱

بهر حال آنچه می‌توان گفت اینست که بعدها مجموعه افرادی که در یک پرونده به یکدیگر مربوط و به عضویت در یک فرقه کمونیستی متهم شدند - اگر چه رسیدگی به کار چهار نفر آنها، ظاهراً به علت نقص پرونده به دادگاه جداگانه‌ای محول شد و دو نفر از آنها نیز تبرئه گردیدند - پنجاه و سه نفر بودند و وجه تسمیه این پدیده تاریخی نیز از همین جا آمده است. با اینهمه این مطالب به آن معنا نیست که این پنجاه و سه نفر همگی اعضای یک فرقه کمونیستی بوده و یا فعالیت‌های سیاسی داشته‌اند بلکه تعداد واقعی اعضای گروه، یا به قول شهربانی «فرقه کمونیستی» همچنان در ابهام مانده است.

اینکه هنوز تعداد اعضای واقعی «فرقه» بدقت معلوم نیست، و در واقع نیز هیچگاه تعداد دقیق آنها نمی‌توان تعیین کرد، باین دلیل است که حتی آنها هم که خود را به طور قطع «عضو» تشکیلات می‌دانستند و وظایف یک عضو را پذیرفته بودند همگی به طور دقیق و روشن نمی‌دانستند عضو چگونه تشکیلاتی هستند و از جمله اینکه تشکیلات آنها یک سازمان انترناسیونالیستی و عضوی از اعضاء کمینترن است، و بعضی نیز حتی در داخل همان تشکیلات هم خوب جا نیفتاده و بدرستی به حدود کارها و وظایفی که بر عهده یک عضو قرار دارد آگاهی نداشتند.

انور خامه‌ای که خود از فعالین گروه بوده صریحاً اعتراف می‌کند که «این پنجاه و سه نفر که بازداشت شدند و به دادگاه رفتند همه عضو " حزب " نبودند». او در عین حال به شکل نابجائی بابکار بردن کلمات و اصطلاحاتی مانند «حزب»، «عضو رسمی»، «کاندیدای عضویت»، «هوادار و سمپاتی‌زان»، «عضو آزمایشی»، «کاندیدای هوادار شدن» (?) و غیره، که سالها بعد و در شرایط تاریخی دیگری رایج شد، افراد پنجاه و سه نفر را تقسیم بندی می‌کند. باین ترتیب که عده معدودی از آنها عضو رسمی «حزب» بودند، عده‌ای دیگر کاندیدای عضویت بودند، مثلاً شاگردان با استعداد یا بسیار فقیر دکتر ارانی - که بعداً باید با آنها تماس گرفته می‌شد - یا اشخاص علاقه‌مند به

مسائل فلسفی و اجتماعی که بعداً باید تبلیغ می‌شدند. اما جالب‌تر از همه اینکه «چند نفر از این عده... اصلاً هیچگونه رابطه‌ای با این جریان نداشتند و بیخودی بازداشت شده بودند». این تقسیم بندی، که هیچ ارتباطی با مفاهیم بالا ندارد، نه تنها مرز میان اعضای «گروه» و غیر عضو را روشن نمی‌کند بلکه مطلب را بیش از پیش در هم و آشفته می‌سازد و در واقع پرونده سازی پلیس را برای افراد پنجاه و سه نفر، جز در مورد «چند نفر که اصلاً هیچگونه رابطه‌ای با جریان نداشتند»، توجیه می‌کند.

با توجه به محتوای پرونده می‌توان دریافت که کامبخش و ارانی هر دو در مورد بسیاری از اشخاص که نامشان به دلائلی در بازجویی‌ها آمده با اصرار شهادت داده‌اند که این افراد هیچگونه رابطه‌ی فرقه‌ای نداشته‌اند ولی با اینهمه پلیس اداره سیاسی با توسل به توجیهاتی شبیه آنچه که خامه‌ای در بالا می‌گوید برای آنها پرونده تشکیل می‌دهد و آنان را به عنوان عضوی از اعضای متشکله «تشکیلات» «پنجاه و سه نفر» معرفی می‌کند. از این قبیل اشخاص می‌توان به ترتیب زیر نام برد:

بهمن شمالی. محمد شورشیان با اینکه تمام اطلاعات خود را صادقانه در اختیار پلیس می‌گذارد، و حتی هر کسی را که خودش فکر می‌کرده استعداد عضویت در تشکیلات را دارد بنام عضو معرفی کرده بی‌آنکه خود آن فرد از این عضویت خبر داشته باشد، در مورد بهمن شمالی اصرار می‌ورزد که او از «دوستان سابق» است و تنها در این اواخر چند شبی در موقع اقامت در قزوین، بنا بسوابق دوستی، در خانه او مهمان بوده است.

رضا ابراهیم زاده از کسانی بود، که اگر چه در گذشته و در سال‌های پیش از ۱۳۱۰ با «حزب کمونیست» ارتباط داشته ولی کامبخش و شورشیان نتوانستند به او دسترسی پیدا کنند و او نیز روحش از وجود این دو نفر و سازمانی که در آن فعالیت می‌کرده‌اند مطلقاً خبر نداشته است و تنها سرانجام به وسیله پلیس است که نشانی او کشف و دستگیر، و در زندان به بقیه افراد ملحق می‌شود. این شخص حتی جزء ۴۷ نفری هم که بار اول به دادگاه اعزام می‌شوند، به علت فقدان هرگونه دلیل و قرینه‌ای، مورد محاکمه قرار نمی‌گیرد بلکه پس از پرونده سازی‌های بعدی است که با پنج نفر دیگر به دادگاه اعزام می‌شود.

از این پنج نفر یکی هم نورالدین الموتی است که در هیچیک از بازجوئی‌های اصلی نامی از او به میان نیامده است و اساساً در جریان امر نبوده و تنها به علت اینکه قزوینی و همشهری کامبخش و برادر یکی از متهمان بوده در مجموعه پنجاه و سه نفر جا می‌گیرد. پرونده او همچنان خالی از دلیل و قرینه است که او هم بعد از ۴۷ نفر اولی به دادگاه فرستاده می‌شود.

سیف الله سیاح^۱، کارگر کارخانه بافندگی زاینده رود اصفهان در یک اعتصاب کارگری که در سال ۱۳۱۰ در این شهر رخ می‌دهد^۲ شرکت داشته و از قرار معلوم در همان زمان با کامران یا نصرالله اصلانی، که در کارخانه وطن کارمند بوده و در اعتصاب نقش مؤثری بازی کرده مربوط بوده ولی در همان سال به علت مسافرت کامران به شوروی ارتباطش به کلی قطع شده است. کامران بعدها در اواخر ۱۳۱۳ در هنگام مسافرت به ایران و اقامت کوتاه خود نام او را به ارانی، و ارانی به کامبخش می‌دهد ولی هیچگاه با او تماس گرفته نمی‌شود. با اینهمه نام این شخص بی‌خبر از همه جا در ردیف متهمان می‌آید و به چهار سال حبس مجرد محکوم می‌شود.

از کسانی که کامبخش تحت عنوان «خلاصه‌ای از احصائیه اشخاص» برای پلیس تنظیم می‌کند ابوالقاسم اشتری است که می‌گوید نام او را ارانی به وی داده و در ضمن یادآور شده بود که «هنوز کاملاً حاضر نیست ولی صحبت شده است». و در هر صورت تماسی با او گرفته نشده و او نیز از همه جا بی‌خبر بوده است.

دکتر مرتضی یزدی تنها دلیل مجرمیتش اینست که هنگام بازگشت از اروپا در سال ۱۳۱۰، که ظاهراً هنوز قانونی بنام قانون «مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور» وجود نداشته، و در هر صورت چهار سال پیش از تشکیل فرقه، یک دفتر رمز از جانب مرتضی علوی برای ارانی - که هر دو از دوستان دوره تحصیلی او بوده‌اند - می‌آورد. دکتر یزدی از آن تاریخ به بعد هیچگونه همفکری با ارانی و دوستانش از خود نشان

۱. در ادعا نامه دادستان و کتاب انورخامه‌ای عیناً بهمین شکل آمده است اما

فضل‌الله گرکانی نام او را «سنجایی اصفهانی» و دکتر جهانشاهلو «اسپهانی» ضبط کرده است

۲. این اعتصاب در کارخانه بافندگی وطن صورت می‌گیرد و منجر به کاهش ساعات کار تا

۹ ساعت در روز، افزایش ۲۰٪ مزد و لغو جریمه‌ها می‌شود

نداده و طبعاً در هیچ زمینه‌ای با آنها همکاری نداشته است. تنها یک بار به خاطر دوستی با ارانی پنج تومان برای کمک به مجله دنیا می‌پردازد. بعدها نیز با ایجاد سازمان علنی به نام «انجمن یگانگی پزشکان» که دکتر بهرامی در تشکیل آن فعال بوده به شدت مخالفت می‌کند و خود برعکس، عضویت سازمانی از پزشکان اشرافی را می‌پذیرد که با انجمن قبلی رقابت جدی داشته است. کامبخش نیز ضمن اینکه او را دوست نزدیک ارانی معرفی می‌کند به درستی شهادت می‌دهد که «او دخالتی نداشته است».

نام خلیل انقلاب آذر نه در «خلاصه احصائیه اشخاص» کامبخش آمده و نه ارانی از او نامی برده است. کامبخش در جواب پلیس هم درباره او تأکید می‌کند که «بنده شخصاً رابطه آشنائی ندارم و فقط می‌دانم که یک نفر محصل مدرسه علوم معقول و منقول^۱ به نام انقلاب بوده است که میبایستی تعقیب بشود و به تشکیلات جلب بشود». پرونده این شخص نیز به اندازه‌ای از دلیل و قرینه خالی است که دادگاه اول از صدور حکم درباره او خودداری می‌کند و تنها بعدها و پس از «تکمیل پرونده» است که برای رسیدگی و صدور حکم به دادگاه بعدی فرستاده می‌شود.

رحیم الموتی خیاط تنها گنااهش دوستی با ضیاء الموتی است و ضیاء از آدرس او برای مکاتبات خود دو سه بار استفاده کرده است. کامبخش در مورد این شخص تأکید می‌کند که او «هیچگونه ارتباط و دخالتی در قسمت کمونیستی نداشته و ضیاء هم که منزل صحیحی نداشت گاهی می‌نوشت که مکاتباتش به آدرس مشارالیه بیاید». او برای رفع اتهام از این فرد با اصرار تکرار می‌کند که «این قسمت را بنده بتمام معنی مسبوقم که خود رحیم الموتی نمی‌دانسته است که از کی و برای چه این مراسلات می‌رسد». کامبخش در تأیید سخن خود در این باره از موارد مشابه دیگری نیز یاد می‌کند که «از این آدرس‌ها گاهی معین می‌شده است... و روح صاحب آدرس اطلاع نداشته است» و بار هم تأکید می‌کند که به خصوص اگر افرادی «وارد تشکیلات» بودند «نمی‌گذاشتیم به آدرس آنها مکاتبه به عمل آید». ارانی نیز در مورد رحیم الموتی در دادگاه می‌گوید که «این شخص را مأمورین مربوطه هم بی‌تقصیر تشخیص داده و پیشنهاد استخلاصش را

۱. خلیل انقلاب آذر دانشجوی حقوق بوده و بعداً وکیل دادگستری می‌شود

نموده‌اند»^{۱۰} این شخص از آنجا که بکلی از جریان بی‌خبر بوده با همه فشارها تا آخر هم به هیچ جرمی اعتراف نکرد و به قول دادستان «در تمام مراحل تحقیقاتی منکر جرائم انتسابی گردید». با همه اینها در ردیف سایر اعضای گروه به دادگاه کشانده می‌شود و با اینکه هفت بچه دارد حتی دادگاه او را مشمول تخفیف مجازات هم تشخیص نمی‌دهد و به چهار سال حبس مجرد محکوم می‌کند.

شعبان زمانی، کفاش مقیم گرگان، نیز از جمله همان «صاحب آدرس» هائی است که بدون کوچکترین اطلاعی از ماجرا مدتی آدرسش مورد استفاده محمد پژوه، یکی دیگر از اعضای پنجاه و سه نفر، بوده است.

رضا رادمنش تقریباً یک ماه پیش از پنجاه و سه نفر، به علت سوابق فعالیت‌های سیاسی در سال ۱۳۰۵ - ۱۳۰۷ و بدنبال گزارش یکی از افراد پلیس اداره سیاسی، مورد تعقیب واقع و دستگیر می‌شود ولی بعلمت اینکه در همان سال‌ها یکی دوبار با کامبخش ملاقات داشته و بعدها هم در اروپا با ایرج اسکندری یکی دوبار ملاقات کرده و پس از بازگشتش به ایران نیز دو سه بار ارانی را دیده - با اینکه به قول کامبخش روحیه او «چنان خوب به نظر دکتر [ارانی] نرسیده» و به گفته ارانی آدمی «سرخورده» بوده و به هر حال نسبت به فعالیت‌های تشکیلاتی اظهار بی‌اعتقادی کرده و روی موافق به اینها نشان نداده - باز هم به عنوان یکی از افراد پنجاه و سه نفر علیه او ادعا نامه صادر و در دادگاه محکوم می‌شود.

پرونده حسن حبیبی و مهدی دانشور چنان خالی از دلیل و قرینه و بی‌پایه است که دادگاه حکم برائت آنان را صادر می‌کند. این دو نه با کامبخش و نه با هیچیک از دیگر اعضای گروه آشنائی و تماسی نداشته‌اند و گناه آنان این بوده که ارانی در نزد کامبخش از آنان به عنوان اشخاص «متین» یاد کرده است. در مورد حبیبی دکتر جهانشاهلو می‌نویسد: «او آدمی است مذهبی و بسیار قشری که یک بار نماز و حتی تعقیب نمازش

۰۱ ص ۲۴ آخرین دفاع دکتر تقی ارانی

۰۲ این پلیس ظاهراً همان نصرالله اسفندیاری بازجو و معاون اداره سیاسی است که در سال‌های ۱۳۰۵ - ۱۳۰۷ در کلاسهای اکابر «اتحادیه محصلین» که رادمنش در آن فعال بوده بعنوان شاگرد از طرف پلیس شرکت می‌کرده است. رجوع شود به ص ۶۶ جلد اول چهل سال در صحنه و بازجویی رادمنش

ترک نمی‌شود» و فقط «اظهارات آقای کامبخش و آقای انور خامه‌ای و درفشانی‌های آقای طببری کار او را دشوارتر کرده بود». معیناً این دو نفر تا به دادگاه بروند و تبرئه شوند بیش از یک سال و نیم مفت و مجانی در زندان ماندند و فشارهای جسمی و روحی بازجوئی را نیز تحمل کردند.

از کسانی که نامشان در بازجوئی‌های ارانی آمده دو برادر به نام‌های مرتضی و حسن سجادی هستند که هر دو از شاگردان مدرسه طب بوده‌اند. ارانی درباره این دو برادر می‌گوید که با آنها درباره مطالب مجله دنیا گفتگو داشته ولی یکی از آنها «مطلبی دستگیرش نشد و رفت» و دیگری «بعد مخالف شد». و در جای دیگر با تکرار همین مضامین درباره یکی می‌گوید که او «ابتداً به جریانات کمونیستی کاری نداشته و سئوالات او از من راجع به عدم وجود مسائل کاملاً فلسفی بوده است» و دیگری هم در عین حال که «هیچوقت عضو فرقه نبوده» «بعدهم بخودی خود جنبه مخالف پیدا کرده بود». و تازه این مطالب به قول علوی به چند سال قبل برمی‌گشت. او در این مورد می‌نویسد مرتضی سجادی «پنج سال قبل از توقیف ما روزی به منزل دکتر ارانی رفته و آنجا با هم صحبت‌های سیاسی کرده بودند و چون موافقتی مابین آنها در مذاکره و مباحثه حاصل نشده بود دیگر پس از همین یکبار ترک مراوده کرده بود.» دکتر جهانشاهلو شهادت می‌دهد که «مرتضی سجادی... برآستی نه کاری کرده بود و نه کتابی خوانده بود و نه اصولاً با سیاست سر و کاری داشت» و پس از صدور حکم دادگاه نیز، که او را به پنج سال حبس محکوم کرده بود «به دکتر ارانی نزدیک شد و گفت آقای دکتر، یک فنجان چای در خانه شما نوشیدن آیا اینهمه کیفر دارد؟»^۲ اما به قول بزرگ علوی «تقصیر برادرش از این حد هم بیشتر بود!» علوی می‌نویسد: «قریب چهار پنج سال قبل از گرفتاری ما این برادر، که در آن زمان در صحیفه اصفهان کار می‌کرد مراسله‌ای به نام دکتر مرتضی سجادی می‌فرستد و در آن می‌نویسد که در اصفهان... مردم از تمدن خیلی

۰۱ ص ۴۷ سرگذشت - بخش یکم

۰۲ دکتر مرتضی سجادی در موقع دستگیری ۲۶ ساله و پزشک بوده و دکتر حسن سجادی

۲۸ ساله و رئیس اداره بهداشتی اصفهان بوده است.

۰۳ ص ۱۱۰ همان کتاب

عقب هستند و برای آن قبیل افکار و صحبت‌ها ابدأ رفیق نمی‌شود پیدا کرد». و البته منظور او بحث درباره فلسفه ماتریالیسم بوده است.

یکی دیگر از کسانی که به شهادت کامبخش عضو تشکیلات نبوده فضل‌الله گرکانی است. کامبخش در مورد او و دکتر سجادی صریحاً می‌نویسد که «اسم آنها هم جزء تشکیلات نبوده» است.

عباس نراقی از جمله دانشجویانی است که اگر چه به توصیه و راهنمایی ارانی مطالعه می‌کرده و به مباحثات مربوط به فلسفه ماتریالیسم علاقه‌مند بوده ولی مطلقاً در کار سیاسی و سازمانی دخیل نبوده است. ارانی در بازجویی خود می‌نویسد: «من با این شخص صحبت در زمینه فرقی نکرده‌ام». و ظاهراً چون از حدود نوع اعترافات خامه‌ای در مورد او بی‌اطلاع بوده با تردید می‌گوید «آنچه که حدس می‌زنم این شخص کمونیست نیست و جزء فرقه هم نبوده است». نراقی خود نیز در بازجویی‌هایش، در عین حال که آمد و شده‌های خویش را با ارانی و همچنین مناسبات خانوادگی خود را با خامه‌ای مفصلاً و به درستی توضیح می‌دهد انتساب هر نوع ارتباط و فعالیت سیاسی را با قاطعیت رد می‌کند و در بازپرسی دادگستری نیز در برابر مستنطق به طور جدی منکر هر نوع رابطه سیاسی با ارانی و دیگران می‌شود ولی هیچیک از این حرفها و استدلالات مانع از محکومیت او نمی‌شود.

یکی دیگر از افراد پنجاه و سه نفر مهدی لاله است. او از کسانی بوده که دکتر ارانی آنان را به تأسیس «کلوب جوانان»، که یک کلوب علنی و قانونی و متشکل از تحصیلکردگان اروپا دیده بود، تشویق کرده و هیچگونه ارتباطی با اعضای پنجاه و سه نفر نداشته است. اعضای این کلوب، پس از تشکیل، حتی ارانی و اسکندری را به خاطر داشتن افکار کمونیستی به عضویت نمی‌پذیرند. ارانی که ظاهراً از لاله دلخور هم بوده با عصبانیت درباره او می‌گوید که «لاله پرنسیپ سیاسی اصلاً ندارد» و ایرج اسکندری هم بعدها تأکید می‌کند که «او را اصلاً بی‌جهت گرفتند. او هیچگونه ارتباط ایدئولوژی و عقیده‌ای با ما نداشت».^{۱۰}

فویدون منور، نیز از کسانی است که تا آنجا که پرونده موجود حکایت دارد کسی از او نامی نبرده و تنها چند ماه پس از دستگیری پنجاه و سه نفر بازجو در یک بازجویی از کامبخش درباره او سؤال می‌کند و او خیلی قاطع می‌گوید که او را «نمی‌شناسم».

از اینگونه افراد می‌توان از آناقلیچ ترکمن، وکیل دادگستری، یاد کرد که نامش در هیچیک از بازجویی‌های اصلی، یعنی شورشیان، کامبخش و ارانی به هیچ عنوان نیامده و در جریان محاکمه نیز، به علت نقص پرونده در دادگاه اولی درباره‌اش حکم صادر نمی‌شود. اتهام او اینست که با عباس آذری از طریق محمد پژوه آشنائی پیدا کرده و او را از رفتن به شوروی بازداشته است. از پایان سرنوشت او در دادرسی اطلاعاتی در دست نیست. انورخامه‌ای او را به پنج سال حبس مجرد محکوم^۱ و سپهر ذبیح وی را تبرئه می‌کند!

در مورد حکیم الهی، کامبخش ضمن ذکر نام اکبر افشارتولی می‌گوید که او از یک کارگر نام برده که اسمش یادش نیست و پس از بازجویی از اکبر افشار معلوم می‌شود که نام این کارگر دیگر حکیم الهی است که لابد پرونده او آنقدر بی‌پایه بوده که حتی دادستان نتوانسته است در مرحله اول علیه او ادعا نامه صادر کند.

نام محمد فرجامی نیز نه در «احصائیه» کامبخش و نه در بازجویی ارانی و شورشیان هیچکدام ذکر نشده و گرفتاری او فقط به استناد بازجویی کامکار صورت گرفته است. جرم او این بوده که تحصیلات خود را در مدرسه روس‌ها تمام کرده ولی روس‌ها به علت بهائی بودن، در سال ۱۳۰۴ «او را از اداره شرق»^۲ که یک مؤسسه اقتصادی مربوط به شوروی‌هاست، اخراج کرده‌اند. با اینهمه دادگاه او را به حداکثر مجازات، یعنی ده سال حبس مجرد محکوم کرد.

گذشته از اینها، با توجه به سیر جریان پرونده می‌توان دریافت که احسان طبری در فرقه عضویت نداشته زیرا نام او علاوه بر اینکه در «احصائیه» کامبخش ثبت نشده، حتی جزء افرادی نیز که با ارانی رفت و آمد داشته‌اند نبوده است. او تنها با خامه‌ای مبادله فکری داشته ولی خامه‌ای در بازجویی خود مدعی شده که «با او هم مسلک بوده»^۳

۱- رجوع شود به ص ۲۷۱ پنجاه نفر و سه نفر

۲- رجوع شود به ص ۱۳۸ تاریخ جنبش کمونیستی

۳- رجوع شود به ص ۱۱۵ اسناد تاریخی جنبش کارگری، جلد ۱۵

است و حال آنکه حتی براساس تقسیم‌بندی خود خامه‌ای تنها می‌توانسته است جزء افراد «کاندیدای هوادار» به حساب بیاید.

بر اساس شرحی که گذشت می‌توان با قاطعیت گفت که بیش از بیست تن از کسانی که نامشان جزء «پنجاه و سه نفر» آمده یا مطلقاً از وجود هر نوع ارتباط تشکیلاتی و فرقوی بی‌خبر بوده‌اند و یا از وجود آن احساس مبهمی داشته ولی ارتباط رسمی با آن نداشته‌اند. و البته این سخن به معنای آن نیست که بقیه افراد پنجاه و سه نفر واقعاً همگی واجد خصوصیات یک عضو یک سازمان کمونیستی بودند زیرا بعضی از اینها حتی برخی از ابتدائی‌ترین وظایف حزبی را، که مثلاً پرداخت حق عضویت ماهانه، یا شرکت منظم در جلسه حزبی و یا انجام موظف دستورات مرکزیت و مانند اینها بود، انجام نمی‌دادند و یا حتی از وجود چنین نظام تشکیلاتی بی‌اطلاع بودند و معلوم نبود که واقعاً اگر چنین نظم و انضباطی به آنان تفهیم و از آنان خواسته می‌شد و یا از کیفیات و خصوصیات دیگر یک سازمان کمونیستی و عواقب عضویت در آن باخبر می‌شدند زیر بار چنین مسئولیتی می‌رفتند و ارتباط خود را با دوستان خویش ادامه می‌دادند.

دکتر جهانشاهلو بدرستی می‌نویسد: «بسیاری از گروه پنجاه و سه تن تنها در زندان و پس از معاشرت و گفت و شنود با زندانیان سیاسی با اصطلاح کمونیست شدند.»^۱ در باره خودش نیز، که در پرونده از او بعنوان یکی از فعالین کمیته دانشجویی نام برده شده و حتی در اظهار نظر نسبت به دانشجویان دیگر صاحب صلاحیت تشخیص داده شده از فعالیت «فرقه‌ای» خود از گفتگوهای علمی در خانه ارانی و ارتباط با خامه‌ای و مطالعه کتاب‌های مارکسیستی، آنهم بطور نامنظم، یاد می‌کند و می‌نویسد بخصوص «در سال سوم آموزش دانشگاهی ... اگر فرصتی دست می‌داد به مطالعه کتاب‌های فلسفی و مارکسیستی می‌گذشت و بیشتر با آقای انور خامه‌ای دیدار دست می‌داد و به خانه دکتر ارانی مرتب می‌رفتیم»^۲.

باین ترتیب جز عده معینی از افراد پنجاه و سه نفر با هسته اصلی جریان در

۱ - ص ۸۳ سرگذشت - بخش یکم

۲ - ص ۱۹ همان کتاب

ارتباط منظم نبودند و یا هسته اصلی متقابلاً بر آنها اشراف کامل نداشت بلکه در واقع این اداره سیاسی شهربانی رضاشاهی بود که این افراد را در یک جا گرد آورد و با فشارها و پرونده‌سازی‌ها سبب ایجاد یک پدیده تاریخی بنام پنجاه و سه نفر شد.

حقیقت اینست که اداره سیاسی با معیارهایی که برای ایراد اتهام عضویت در فرقه کمونیستی به افراد پنجاه و سه نفر تعیین کرده بود براحتی میتوانست شمار این عده را تا صد نفر، و بیشتر بالا ببرد زیرا بسیاری از اشخاص که نامشان در بازجوئی‌ها آمده ولی مورد تعقیب قرار نگرفته‌اند وضعشان بی شباهت به نیمی از اعضای پنجاه و سه نفر، که نامشان در بالا گفته شده، نبود. برای مثال معلوم نیست وضع دکتر امامی که با اتومبیل خود کامران را همراه با دکتر بهرامی و ارانی تا گرگان می‌برد چه فرقی با دکتر یزدی دارد که هنگام بازگشت از اروپا دفتری را از دوستی برای دوست دیگر می‌آورد؛ یا ابوالقاسم نراقی، که با ارانی دوست و در این سفر همراه آنان بوده و حتی افکار سیاسی خاصی هم داشته چرا نباید مثل افراد مشابه به محاکمه کشیده شود. ارانی در بازجوئی‌های خود گاه از بعضی افراد بنحوی یاد می‌کند که با معیارهای پلیس منطقیاً باید تحت تعقیب قرار گیرند. مثلاً در مورد دکتر محسن نصر می‌گوید که او مطابق اظهار رفقای خود در پاریس ادعای کمونیستی می‌کرده و با من هم یک دفعه در این زمینه گرم صحبت کرد و دکتر آزموده و دکتر کیان تا حدودی طرفدار افکار رادیکال سوسیالیست فرانسه... و مایل به حکومت جمهوری آزاد می‌باشند. ولی تا آنجا که اطلاع در دست است پلیس هیچ مزاحمتی برای هیچیک از این افراد به وجود نمی‌آورد و فقط بقول ایرج اسکندری بعضی از آنان را «برای انجام تحقیقات» به اداره سیاسی می‌خواهند و «پس از اخذ تعهد» مرخص می‌کنند. ارانی، همچنین از دو برادر مشهدی بنام «آتش نیا» نام می‌برد که «وقتی در برلن جزء فرقه بوده‌اند» اما برای این دو برادر نیز پرونده‌ای تشکیل نشده است.

دکتر رادمنش در مورد کسانی که در کلاس‌های اکابر «اتحادیه محصلین» در سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰۷ فعالیت داشته از جلال عبده نام می‌برد ولی نام او در ردیف

۰۱ رجوع شود به ص ۴۶ خاطرات اسکندری - بخش نخست

۰۲ نام درست این دو برادر «آدیش نیا» است

پنجاه و سه نفر نمی‌آید. عبده، که یکی از رجال سیاسی سرشناس سالهای ۲۰ - ۶۰ است، علاوه بر تدریس زبان فرانسه در این کلاسها در اعتصاب محصلین دارالفنون در سال ۱۳۰۷ نیز از رهبران فعال آن بوده و با رادمنش نیز دوستی نزدیک داشته است. او در خاطرات خودش پس از یادآوری مطالب بالا نوشته است که «رندان خیر اندیش... درصدد برآمدند» که مرا نیز «به پنجاه و سه نفر اضافه کنند.» ولی از قرار معلوم نفوذ خانوادگی او از خطر نجاتش می‌دهد.

انور خامه‌ای، بجز افرادی که نامشان را در بازجوئی ذکر کرده، در کتابش از کسان دیگری نیز یاد می‌کند که با اعضای «حزب» رابطه داشته‌اند، از جمله عبدالحسین نوشین و حسین خیرخواه که با بزرگ علوی مربوط بوده‌اند، و یا صادق چوبک و چند دانشجوی دیگر که با علینقی حکمی یا مکی نژاد و یا خود او در ارتباط بوده‌اند ولی از دستبرد پلیس در امان مانده‌اند. البته حدود این ارتباطات معلوم نیست و در بعضی موارد در این حد بوده که با آنها «صحبت‌هایی کرده بودند.»^۲

اما غیر از کسانی که نامشان در بازجوئی‌ها ذکر نشده می‌توان از کسانی یاد کرد که نامشان با صراحت و بعضی مشخصات در «احصائیه» کامبخش و در بازجوئی ارانی هم آمده و با بسیاری از افراد پنجاه و سه نفر، که محکومیت هم یافته‌اند، وضع کاملاً مشابهی داشته‌اند ولی برای آنان نیز پرونده‌ای تشکیل نشده است. از این جمله‌اند میربها، عرفانی، نیامیر، آل بویه و قاسمی که با ارانی مربوط بوده‌اند و از اندیشه‌ها و برخی فعالیت‌های او نیز اطلاع، و حتی در مواردی با او اشتراک مساعی، داشته‌اند. نوآبی که از کمونیست‌های قدیمی بوده و کامران نیز در هنگام ورود به ایران در مشهد با او تماس می‌گیرد و حتی بعد از رفتن کامران از ایران پیغام کامبخش را به وسیله مهدی رسانی دریافت می‌کند ولی بر خلاف رضا ابراهیم‌زاده، که هیچکس موفق به یافتن او و تماس با او نمی‌شود ولی به دادگاه می‌رود و محکوم هم می‌شود، در ردیف متهمان قرار نمی‌گیرد. و یا عزیز، برادر شورشیان، که چندین بار آدرسش مورد استفاده مکاتباتی میان کامبخش و شورشیان قرار می‌گیرد، به سرنوشت رحیم الموتی و شعبان زمانی دچار نمی‌شود.

۱- رجوع به ص ۱۳۸ چهل سال در صحنه

۲- ص ۱۱۳ پنجاه نفر و سه نفر

فضل‌الله گرگانی در ارتباط با کثرت تعداد مظنونین می‌نویسد: «حدود سیصد نفر مورد سوءظن و تعقیب و بازجوئی... قرار می‌گیرند» ولی بعلمت «اعمال نفوذ و رعایت حق و حساب و جهات دیگر» برای آنان پرونده تشکیل نمی‌شود. او از جمله در مورد «دکتر احمد سید امامی و مهندس آدیش نیا»، که نام آنان در بازجوئی‌های ارانی ذکر شده، می‌نویسد که «ظاهراً هر یک حدود سیصد تومان پرداخته بودند». و بالاخره پس از این سبک و سنگین کردن‌ها است که پلیس به این قناعت می‌ورزد که «از میان کسانی که بازداشت یا بازجوئی شدند پنجاه و دو نفر را به عنوان مقصر در زندان» نگاه دارد تا تکلیفشان از طرف «حضرت اجل» سرتیپ رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی کل کشور تعیین شود.^۱

باین ترتیب میتوان گفت که «پدیده پنجاه و سه نفر» بشکل تاریخی آن در واقع تا حدود زیادی محصول تصادف بود و افراد آن براساس میل و یا تشخیص مأموران اداره سیاسی شهربانی کل کشور به دادگاه رفتند و در جایگاه متهمان قرار گرفتند.

افراد پنجاه و سه نفر، باستثنای دو نفر، همگی در دادگستری بجرم «عضویت در فرقه اشتراکی» و باستناد قانون «مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت» به زندان‌های از سه تا ده سال محکوم شدند. در تعریف جمع این عده پلیس اداره سیاسی اصرار داشت آنان را «تشکیلات» و «فرقه کمونیستی» بخواند. بعضی از افراد این جمع نیز، مانند انور خامه‌ای، بر این اصرار صحت می‌گذارند و از این مجموعه غالباً بعنوان «حزب» یاد می‌کنند.

البته خامه‌ای گاه این کلمه را به عنوان عدم دقت در تعریف در گیومه می‌گذارد و حتی گاه آنرا «به اصطلاح حزب» می‌خواند با اینهمه در سراسر کتاب خود به نحوی از «پنجاه و سه نفر» یاد می‌کند که این توهم در خواننده به وجود می‌آید که این مجموعه یک سازمان، و آنهم یک سازمان کمونیستی، بوده است. او حتی در یک جا صریحاً ادعا می‌کند که «در سال ۱۳۱۴ حزب کمونیست ایران رسماً تشکیل گردید».

اما بزرگ علوی روایت متواضعانه‌تری در این مورد عرضه می‌کند و این جمع را

۰۱ ص ۱۲۲ مجله دنیا، شماره ۶، ۱۳۵۸

۰۲ ص ۸۳ پنجاه نفر و سه نفر

«دسته»، و گاه هم «نهیضت» می‌خواند و بارها تکرار می‌کند که «نهیضت پنجاه و سه نفر را نمی‌توان تشکیلات نامید» زیرا «تشکیلات، تازه در شرف ایجاد بود» و «هنوز نضجی نگرفته بود»^۱. علوی در توضیح کیفیت پنجاه و سه نفر می‌نویسد در روزهای اول دستگیری بعضی‌ها در زندان «از دیگران می‌پرسیدند برای چه گرفتار شده‌اند؟»^۲ و چند بار تکرار می‌کند که پنجاه و سه نفر در زندان به وجود آمد و سازمان یافت. مثلاً یکجا می‌نویسد وقتی «درهای سلول‌ها باز شدند... دسته پنجاه و سه نفر داشت درست می‌شد و تکامل می‌یافت»^۳ و یا در جای دیگر می‌نویسد «دسته پنجاه و سه نفر از روزی که دسته جمعی به مقاومت در برابر زندان دست اتحاد به هم‌دیگر دادند تشکیل شد»^۴.

با اینهمه هیچیک از سه برخورد پلیس و خامه‌ای و بزرگ علوی توضیح درست و کاملی درباره مجموعه‌ای از افراد، که بعدها به نام «پنجاه و سه نفر» معروف شدند، بدست نمی‌دهد. این مجموعه نه یک «فرقه کمونیستی»، نه یک «حزب» و نه حتی یک «دسته» بود بلکه جمع ناهمگونی از اشخاص غیر سیاسی و کمونیست و غیر کمونیست بود که نام‌هاشان در یک پرونده در کنار هم قرار داده شده و خود آنان به موجب یک حکم در یک زندان به همزیستی با یکدیگر محکوم شده بودند و هرگز هم حتی به صورت یک «دسته» با یکدیگر پیوند نیافتند.

در حقیقت مجموعه پنجاه و سه نفر را می‌توان ترکیبی از سه دسته تلقی کرد: دسته‌ای از اینها مطلقاً از همه جا بیخبر بودند و یا هیچگونه ارتباط «تشکیلاتی» با اعضا دیگر نداشتند و اغلب به کلی از عوالم سیاسی بدور بودند و بقول علوی «اداره سیاسی غلط انداز، برای آنکه کشف خود را مهم جلوه دهد، هر کسی را که گیرش آمده بود به دام انداخته بود»^۵. البته برخی از اینان به تهیه و خواندن بعضی جزوات و کتاب‌های فلسفی و ماتریالیستی، و یا حتی مارکسیستی دست زده بودند و یا از جمله مشترکان و خوانندگان

۱. رجوع شود به صفحات ۵۵ و ۱۹۱ پنجاه و سه نفر

۲. ص ۱۲ همان کتاب

۳. ص ۴۹ همان کتاب

۴. ص ۵۵ همان کتاب

۵. ص ۶۲ همان کتاب

مجله دنیا بودند و یا با بعضی از اعضای اصلی هسته کمونیستی دوستی و یا حتی محرمیت داشته‌اند ولی هیچیک از اینان در کار «تشکیلات» نبوده‌اند.

دسته دیگر افرادی بودند که با وجود داشتن نوعی سنخیت فکری با اعضای هسته اصلی و حتی داشتن نوعی ارتباط، و بالاتر از آن بعضی همکاری‌ها با آنان در اساس نسبت به اصول و مکانیسم‌های تشکیلاتی بی‌خبر و از چند و چون اینگونه امور بی‌اطلاع بودند و از عواقب و عوارض ماجرائی که به آن نزدیک شده بودند تلقی روشنی نداشتند.

تنها دسته سومی وجود داشت که افراد آن به معنای واقعی کاری که در پیش گرفته بودند کاملاً آشنا بودند و به خوبی می‌دانستند که در یک تشکیلات کمونیستی با همه خصوصیاتش عضویت و مسئولیت دارند. این دسته، اگر چه برای فعالیت سیاسی برنامه مدونی نداشت ولی اعضای آن ارتباط منظمی با یکدیگر داشتند و خود را در انجام فعالیت‌های اجتماعی و ایدئولوژیک موظف می‌دانستند، اما در هر صورت تعداد این افراد به زحمت به نیمی از مجموعه پنجاه و سه نفر می‌رسید.

نکته قابل تذکر اینکه «پنجاه و سه نفر»، برخلاف نظر علوی، حتی در زندان نیز بصورت یک «تشکیلات» در نیامد زیرا نه تنها بعضی از افراد آن در زندان با دیگران احساس همبستگی نمی‌کردند و فی‌المثل در اقدامات جمعی زندانیان سیاسی مانند اعتصاب غذا شرکتی نداشتند بلکه پس از گشوده شدن زندان‌ها در شهریور ۱۳۲۰ و تشکیل حزب توده ایران قریب ۲۳ نفر از این ۵۳ نفر به این حزب نپیوستند، و برعکس بعضی از آنان که جزء هسته اصلی نبودند در تأسیس و تشکیل این حزب نقش مهمی بازی کردند.

در هر صورت همانطور که از توضیحات بالا بر می‌آید پدیده‌ای که بنام «پنجاه و سه نفر» معروف شده از اردیبهشت ۱۳۱۶ بی‌بعد و در زندان رضاشاه و گردیک هسته کمونیستی شکل گرفت و حیات آن نیز پس از سقوط حکومت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ از میان رفت و بنابراین اطلاق اصطلاح «تشکیلات» یا «فرقه» و یا حتی «دسته» به جمع «پنجاه و سه نفر» و همچنین منسوب کردن آن به کمونیسم یک توهم تاریخی بیش نیست.

کیفیات پنجاه و سه نفر

خصوصیات و کیفیات افراد پنجاه و سه نفر از چند جهت قابل بررسی است: اول از نظر موقعیت فردی - اجتماعی. توضیح آنکه این افراد از چند مقوله گوناگون اجتماعی تشکیل می‌شدند: روشنفکر، دانشجو، کارمند، پزشک، پیشه‌ور، کارگر، دهقان به این شرح:

۱- ۴ نفر روشنفکر شامل دکتر تقی ارانی، عبدالصمد کامبخش، ایرج اسکندری، بزرگ علوی

۲- ۱۱ دانشجو که عبارت بودند از: تقی مکی‌نژاد، انور خامه‌ای، نصرت‌الله جهانشاهلو، علینقی حکمی، احسان‌الله طبری، فضل‌الله گرکانی، حسن حبیبی، مجتبی و احمدی سجادی، محمد رضا قدوه، عزت‌الله عتیقه‌چی، مهدی دانشور

۳- ۱۹ کارمند: محمود بقراطی، ضیاء الموتی، نصرت‌الله اعزازی، میر عماد الموتی، مهدی رسائی، سید جلال حسن نائینی، مرتضی رضوی، محمد فرجامی، یوسف ثقفی، آناقلیچ ترکمن، ابوالقاسم اشتری، حنین تربیت، نورالدین الموتی، فریدون منو، رجبعلی نسیمی، تقی شاهین، رضا رادمش، خلیل ملکی

۴- ۴ پزشک: دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، دکتر مرتضی سجادی و دکتر حسن سجادی

۵- ۲ پیشه‌ور به نام‌های رحیم الموتی و شعبان زمانی

۶- ۹ کارگر: محمد شورشیان، علی صادقپور کامکار، اکبر افشار، عباس آذری، بهمن شمالی، سیف‌الله سیاح، علی اکبر شاندرمنی، رضی‌الله حکیم‌الهی، رضا ابراهیم‌زاده

۷- یک دهقان به نام ولی خواجوی

۸- ۳ نفر بدون شغل مشخص: مهدی لاله، عباس نراقی، محمد پزوه

در مورد غالب این مقولات بعضی توضیحات ضروری است باین ترتیب که چهار نفری که در اینجا نامشان زیر عنوان روشنفکر آمده است دو نفر دبیر، یکی وکیل دادگستری و دیگری مدیر یک شرکت است ولی در حقیقت اینها روشنفکرانی بودند که

غیر از شغل معمولی برای تأمین معیشت، زندگی خود را بیشتر وقف کار فکری و فعالیت در راه ترویج مارکسیسم و کمونیسم کرده بودند. از چهار پزشک سه تا مطب داشتند و یکی رئیس بهداری اصفهان بود ولی دکتر بهرامی در واقع یک مبارز فعال تمام وقت بود که بیشتر در اندیشه مبارزات اجتماعی بود. در فقره کارمندان بعضی مانند خلیل ملکی بیشتر اهل اندیشه و بعضی مانند ضیاء الموتی بیشتر در فکر مبارزه اجتماعی و سازماندهی هستند و یک نفر نیز وکیل دادگستری است و بقیه کارمندان معمولی ادارات مختلف می‌باشند و تنها بقراطی است که در این زمان بدون شغل و عملاً در خدمت سازماندهی است. از پیشه‌وران رحیم الموتی خیاط و شعبان زمانی کفاش معمولی است. از کارگران نیز دو نفر سابقه کارگری داشته و در زمان دستگیری کارگر محسوب نمی‌شده‌اند و بیشتر کمونیست فعال بوده‌اند و از بقیه چهار نفر کارگر مؤسسات بزرگ و سه نفر کارگر منفرد بودند. بالاخره سه نفر بدون شغل و هر سه فارغ التحصیل رشته‌های مختلف مدارس عالی هستند که هنوز به کار معینی مشغول نشده‌اند.

انور خامه‌ای در این تقسیم‌بندی تعداد روشنفکران را ۱۱ نفر و برعکس تعداد کارگران را ۴ نفر می‌داند و از شورشیان نیز به عنوان یک «لومپن» یاد می‌کند. او در استدلال برای توجیه این کم و بیشی در مورد روشنفکران می‌نویسد که «ملاک تقسیم‌بندی ما بیشتر درجه تحصیلات و وسعت درک و معلومات و عمق تئوریک اشخاص بوده است نه شغل آنها»^۱ و حال آنکه در تقسیم‌بندی بالا نه میزان معلومات علمی، بلکه خاطر مشغولی افراد در آن زمان و دغدغه آنها نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی معیار روشنفکری قرار گرفته که به این امور نه بصورت کار جنبی، بلکه به عنوان وظیفه و تعهد اصلی زندگی خود توجه داشته‌اند. در اینجا حتی دانشجویانی هم مانند انور خامه‌ای، که به یک معنا این تعریف در مورد او تا حدودی صادق بوده، همچنان در ردیف دانشجو نام برده شده‌اند و نه روشنفکر، آنهم به این دلیل ساده که دانشجو معمولاً تا وقتی وارد عرصه زندگی روزانه نشده نمی‌توان گفت که هنوز موقعیت ثابت اجتماعی خود را باز یافته است.

اما در مورد کارمندان نیز خامه‌ای به قول خودش «تیپ آنها» را در نظر گرفته که «اگر شغلی می‌داشتند کارمندی بود» و حال آنکه بعضی از آنان مانند صادق پورکامکار، که خود نام برده، کارگر بوده‌اند و فقط بمناسبت اینکه از حدی از سواد و دانش اجتماعی برخوردار بوده‌اند در نظر «تیپ کارمندی» داشته‌اند.

سپهر ذبیح نویسنده «تاریخ جنبش کمونیستی در ایران» نیز برای خود تقسیم بندی دیگری دارد. او می‌نویسد: «متجاوز از ۶۵ درصد اعضای این گروه از طبقه متوسط، ۱۵ درصد از طبقه مرفه و ۲۰ درصد از خرده بورژوازی بودند.» و از «لحاظ شغل ۳۵ درصد آنان آموزگار، ۱۵ درصد کارگر و ۱۰ درصد از سایر مشاغل بودند». اگر ترجمه فارسی این اصطلاحات دقیق باشد این تقسیم‌بندی نه از لحاظ جامعه‌شناسی ارزش علمی دارد و نه تقسیم‌بندی افراد از نظر مشاغل با واقعیت تطبیق می‌کند زیرا اولاً معلوم نیست فرق «طبقه متوسط» با «طبقه مرفه» و «خرده بورژوازی» چیست، ثانیاً از پنجاه و سه نفر حداکثر هفت یا هشت نفر از نظر شغلی «آموزگار» یا «معلم» و هشت یا نه نفر کارگر بوده‌اند و معلوم نیست نویسنده رقم ۳۵ درصد آموزگار و ۱۵ درصد کارگر را از کجا آورده و به علاوه ۴۰ درصد بقیه افراد غیر از «سایر مشاغل» چه شغلی داشته‌اند.

در مورد دانشجویان باید گفت که اینها در حقیقت یک گروه را تشکیل می‌دادند که تقریباً همگی آنان در ارتباط با محفل ارانی و مجله دنیا به وجود فلسفه ماتریالیسم پی‌برده و عده‌ای از آنان به این فلسفه گرایش پیدا کرده بودند. کامبخش در بازجویی به درستی می‌نویسد که «این محصلین در اطراف دکتر ارانی بوده‌اند و با او آشنائی و آمد و شد داشته‌اند». تعداد دقیق این دانشجویان، که در هنگام بازداشت به تحصیل اشتغال داشته‌اند یازده نفر بوده که چند نفر از آنان نیز در این هنگام فارغ‌التحصیل شده بودند و دانشجو به حساب نمی‌آمدند ولی در موقع تحصیل در خانه و محفل ارانی آمد و شد پیدا کرده بودند. از این جمله کسانی مانند دکتر مرتضی سجادی شغلی یافته و یا مثل عباس نراقی هنوز به کاری مشغول نشده بودند و چند نفر از آنان نیز به علت مسافرت به خارج و یا به علل دیگر پایشان به زندان و دادگاه کشانده نشد.

ارانی خود در دادگاه در مورد تعداد و کیفیت دانشجویانی که دستگیر و برایشان پرونده تشکیل شده بود می‌گوید: «جمعاً ده نفر دانشجو موجود است که پنج نفر از آنها را من اصلاً نمی‌شناختم. پنج نفر دیگر هم که به منزل من آمده‌اند مطابق اقرار خودشان جز صحبت‌های علمی با من مذاکره دیگری نکرده‌اند». در حقیقت بعضی از دانشجویان جزء پنجاه و سه نفر، مانند فضل‌الله گرگانی و احسان‌الله طبری هیچوقت با او تماس مستقیم نداشته و فقط بعدها با خامه‌ای آشنائی و رابطه پیدا کرده بودند. دکتر جهانشاهلو مدعی است که محمد رضا قدوه، محمود نوائی، تقی مکی نژاد و مجتبی سجادی با انور خامه‌ای و خود او «نخستین سازمان دانشجویی» را پدید آورده‌اند^۱ که معلوم نیست منظور از «سازمان دانشجویی» چیست ولی آنچه مسلم است اینست که دکتر ارانی ظاهراً با هیچیک از این دانشجویان صحبت سیاسی نداشته است. خود او می‌گوید: «تمام دانشجویان، جز دو مورد، که تحت فشار رساله تالیفی کامبخش تهیه شده، تماماً اقرار صریح دارند که من با آنها صحبت سیاسی نکرده‌ام» و این دو نفر از قرار معلوم کسی جز خامه‌ای و دکتر مرتضی سجادی^۲ نمی‌توانند باشند ولی دانشجویانی هم بوده‌اند - مانند جهانشاهلو و حبیبی و دانشور... - که علی‌رغم همه فشارها تنها پذیرفته بودند که ارانی با آنها جز بحث‌های علمی و فلسفی نداشته است.

کامبخش در اعترافات خود در مورد دانشجویان، ضمن اشاره به اینکه پس از تماس با ارانی و قرار و مدارهای سازمانی او نام عده‌ای از دانشجویان را به وی داده می‌گوید: «دکتر ارانی اسامی محصلین را که داد به دو قسمت تقسیم می‌شدند: قسمت اول اشخاصی که به قول ایشان خوب بودند و می‌توانستند دیگران را نیز حاضر کنند، و یک قسمت اشخاصی که به نظر خوب می‌آمدند و می‌بایستی به وسیله دیگران حاضر برای کار در تشکیلات بشوند. جزو قسمت اول خامه‌ای و مکی نژاد... بود و الباقی را می‌بایستی اینها بسنجند و ببینند حاضر برای تشکیلات هستند یا خیر.» به این ترتیب به جز دو نفر نامبرده و چند تن دیگر، بقیه دانشجویان رابطه و وظایف منظم تشکیلاتی نداشتند. بعضی از اینان با فلسفه مادی آشنا و به آن علاقه‌مند شده بودند و حتی در

۱. ص ۱۴ سرگذشت - بخش یکم

۲. بدقت معلوم نیست نفر دوم مورد نظر ارانی مرتضی سجادی بوده یا تقی مکی نژاد

برخی فعالیت‌های فرهنگی که در اطراف هسته صورت می‌گرفت مشارکت داشتند ولی هیچگاه به عنوان عضو شناخته نشده بودند.

خامه‌ای و مکی‌نژاد در واقع سازمانده فعالیت‌های علمی و سیاسی در میان دانشجویان و خود بسیار فعال بوده‌اند و می‌توان حتی چشمگیرترین حادثه حیات توده‌ای گروه را، که اعتصاب دانشجویان دانشکده فنی در سال ۱۳۱۵ است، هدایت می‌کند، ولی در اواسط این سال «مکی نژاد تا اندازه‌ای کناره» می‌گیرد و خامه‌ای در کار دانشجویان تنها می‌ماند. خامه‌ای هنگام دستگیری اعترافات خود را با نوعی اغراق گوئی در می‌آمیزد و نام‌عده‌زیادی از دانشجویان را بعنوان عضو «فرقه» با خود نمائی زیاد افشاء میکند که این مطلب در دفاعیه ارانی نیز انعکاس می‌یابد. به هر حال از جوانان دانشجوی، به جز این دو نفر، بقیه در واقع افراد فعال و پیگیری نبوده‌اند ولی برخی از آنان از لحاظ توجه و علاقه‌ای که به مسائل علمی و فلسفه ماتریالیسم پیدا می‌کنند تا حدود زیادی در جنبش آینده توده‌ای نقش بازی می‌کنند.

ثانیاً پنجاه و سه نفر را از جهت دیگر نیز می‌توان به سه مقوله تقسیم کرد و آن اینکه عده‌ای از اینان دست پرورده ارانی و یا در رابطه با او بوده‌اند، عده دیگر وابسته به کامبخش، و عده‌ای نیز منفرد بودند.

پیشتر گفته شد که تقریباً تمام روشنفکران، تحصیلکرده‌ها و دانشجویان در ارتباط با محفل ارانی بوده‌اند و از غیر اینان تنها اکبر افشار فتولی کارگر چاپخانه بود که از این طریق جلب شده بود. اما از کسانی که به کامبخش وابسته بودند غالباً بعنوان «قزوینی‌ها» یاد کرده‌اند. ایرج اسکندری، که خود در ارتباط با ارانی به سازماندهی اخیر کشیده شد، در خاطرات خود طوری از گروه کامبخش، یا به اصطلاح او «قزوینی‌ها» و عدم رابطه آنها با «گروه ارانی» نام می‌برد که گوئی اینها دو جریان به کلی متفاوت بوده‌اند. خلیل ملکی می‌نویسد: «کامبخش و بعضی از هواداران عوام او قزوینی بودند و قزوینی بودن را بالاترین افتخار و مشخصه»، و «بالاترین تقوای اجتماعی را برای آدم قزوینی بودن می‌دانستند». ۱۰ تعداد این افراد بیش از دوازده نفر بود ولی همانطور که خامه‌ای هم تذکر

می‌دهد افراد این دسته در واقع همگی اهل قزوین نبودند بلکه بعضی از آنها زمانی در قزوین سکونت و در آنجا شغل و فعالیتی داشته و همگی آنها با کامبخش از سابق آشنا بوده‌اند. در مورد رابطه این افراد با کامبخش نوشته‌اند که بعضی از آنان «در حقیقت فدائی او بودند» و کامبخش چه در زندان و چه بعدها در حزب توده ایران نقشه‌های خود را با تکیه بر آنان پیش می‌برد.

گروه سوم بیشتر از افراد با سابقه تشکیل می‌شد که عده آنها اندک بود ولی غالب آنها از گروه روشنفکران و دانشجویان، که از اطرافیان ارانی بودند، کاملاً متمایز بودند و بیشتر جزء نیروی کامبخش به شمار می‌آمدند. علاوه بر اینها چند نفری را نیز که در ارتباط با شورشیان دستگیر شدند بیشتر می‌توان به حساب این گروه گذاشت. تقسیم‌بندی سومی، که از همه مهمتر است و قبلاً نیز به آن اشاره شد، تقسیم‌بندی پنجاه و سه نفر به کمونیست و غیر کمونیست است که با اندکی مسامحه می‌توان نصف به علاوه چند نفر از آنها را عضو هسته کمونیستی دانست. قریب بیست و پنج نفر دیگر یا در ارتباط دوستانه خود با اعضای گروه و مبادلات فکری - فلسفی با آنان بوده‌اند و یا مطلقاً هیچ نوع ارتباطی از این قبیل در میان آنها وجود نداشته و فقط یک دوستی ساده میان آنها برقرار بوده است.

ذکر این نکته ضروری است که نه تنها اکثر افراد «غیر کمونیست» پس از شهریور ۱۳۲۰ و تشکیل حزب توده ایران به جنبش توده‌ای نپیوسته بلکه حتی بعضی اعضای هسته کمونیستی نیز، مانند صادق پور کامکار، اکبر افشار، یوسف ثقفی و رجبعلی نسیمی یا از شرکت در فعالیت‌های سیاسی خودداری ورزیدند و یا عضویت حزب توده را نپذیرفتند. از افرادی که در آن زمان عضو هسته کمونیستی نبودند و بعدها نیز هرگز به جنبش توده‌ای نپیوستند می‌توان افراد زیر را نام برد:

- ۱- دکتر مرتضی سجادی، ۲- سیف‌الله سیاح، ۳- ابوالقاسم اشتری، ۴- رحیم الموتی، ۵- بهمن شمالی، ۶- مهدی لاله، ۷- دکتر حسن سجادی، ۸- مهدی دانشور، ۹- حسن حبیبی، ۱۰- آنا ترکمن، ۱۱- فضل‌الله گرکانی، ۱۲- فریدون منو، ۱۳- رضی‌الله حکیم الهی، ۱۴- عباس نراقی، ۱۵- خلیل انقلاب آذر. با اینهمه اکثریت اعضای پنجاه و سه نفر، بعلمت محکومیت سرنوشت مشترکی یافتند و در عین حال در زندان

با کمونیست‌های قدیمی، که از سالها پیش در بند بودند، مربوط شدند و از اینان هسته‌ای به وجود آمد که بعدها حزب توده ایران بر اساس آن بنیانگذاری شد. حتی بعضی از افراد، مانند نورالدین الموتی، رضا رادمنش، احسان طبری و دکتر یزدی، که رسماً عضو هسته اصلی نبودند به بالاترین مقامات حزبی، یعنی دبیر اولی و عضویت هیئت اجراییه این حزب رسیدند.

هسته کمونیستی

در مورد کیفیت گروه یا هسته کمونیستی، که مرکز ثقل پنجاه و سه نفر بود، ارانی در دادگاه بنا به مصلحت و به قصد رفع اتهام از افراد، با نفی مطلق هرگونه مناسباتی میان افراد پنجاه و سه نفر، اطلاق اصطلاح «سازمان فرقه‌ای» را برای روابط میان آنان به کلی رد می‌کند و آنرا مجعول می‌خواند. ارانی ابتدا تعریفی از فرقه یا حزب به دست می‌دهد و سپس با توجه به روابط میان افراد پنجاه و سه نفر نتیجه می‌گیرد که جمع این افراد و مناسبات میان آنان هیچ ارتباطی به یک فرقه کمونیستی ندارد. می‌گوید: «کلمه فرقه مفهوم معینی است که در عرف یک جمع متشکل را گویند که اقلأ دارای مرامنامه، نظامنامه کار، یک هیئت مدیره شامل رئیس، صندوقدار و منشی» با جلسات منظم و صورت جلسات، و بالاخره اعضائی که مرام و نظامات را پذیرفته‌اند باشد. چنین فرقه‌ای «تشکیل می‌یابد از سلول‌ها که نمایندگان آنها اجرائیه ولایتی، و نمایندگان اجرائیه‌های ولایتی مرکز ایالتی، و نمایندگان اینها اجرائیه مرکزی فرقه یک کشور را تشکیل می‌دهد». فرقه‌های کمونیست علاوه بر این عضو یک سازمانی جهانی به نام «بین‌الملل» هستند که هر یک یا چند سال با حضور نمایندگان فرقه‌های کمونیستی تمام کشورهای جهان کنگره‌ای تشکیل می‌دهند و در آن تصمیمات لازم اتخاذ می‌کنند. ارانی پس از این توضیحات اظهار عقیده می‌کند که در مورد پنجاه و چند نفر متهم «حتی یک جزء از اجزاء مزبور هم مصداق خارجی ندارد» زیرا علاوه بر اینکه هیئت رئیسه سه نفره و تصمیمات «و زمان و مکان تشکیل آن معلوم نیست نظام و مرامی [هم] وجود ندارد [و] مراسم ورودی عضو هم منعکس نیست» و نتیجه می‌گیرد که «فرقه با شرایط متشکل

سابق‌الذکر در خارج صورت واقعی ندارد».

استدلال ارانی دربارهٔ کل پنجاه و سه نفر، که از طرف پلیس به عنوان یک فرقهٔ کمونیستی معرفی شده بود، کاملاً مصداق داشت اما در مورد هستهٔ کمونیستی آن نمی‌توانست درست باشد. مسلم است که در مورد شرایط وجودی یک حزب کمونیستی در اوضاع و احوال دموکراتیک و عادی حیات سیاسی یک جامعه نیز این استدلال ارانی کاملاً صحیح است اما حقیقت اینست که تحقق همهٔ این شرایط در اوضاع و احوال غیر عادی آنروز ایران غیر ممکن بود. بیهوده نبود که کامبخش با توجه به همین اوضاع و احوال حتی در مورد عضویت افراد نیز نوشت که در این سازمان «عضویت منوط به داشتن ورقه یا تصدیقی نبود». استدلال ارانی، اگر از نظر حقوقی برای رفع اتهام در برابر دادگاه میتواند درست باشد، ولی در واقعیت امر و وجود یک هستهٔ کمونیستی تأثیری نداشت زیرا افرادی از پنجاه و سه نفر، که با توجه به اعتقاد کلی‌شان نسبت به کمونیسم، نوعی انضباط و مقررات سازمانی را پذیرفته و آگاهانه ترویج این عقیده را از طریق شرکت در فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی هدف خود قرار داده بودند، در واقع به ایجاد یک سازمان کمونیستی دست زده بودند و بدین ترتیب جمع این افراد را بنا به اصطلاح ایرج اسکندری لااقل می‌توان یک «هستهٔ کمونیستی» نامید.

این سازمان به طور مشخص در بهار سال ۱۳۱۴ به هدایت نصرالله اصلانی (کامران)، نمایندهٔ ایران در کمینترن و با مسئولیت تشکیلاتی کامبخش، از ترکیب برخی افراد پراکندهٔ باقیمانده از حزب کمونیست ایران - که در سال ۱۳۱۰ به کلی متلاشی شده بود - و افراد دیگری که بعدها به کمونیسم گرویده بودند سر و صورت گرفت. به عبارت دیگر می‌توان گفت که این سازمان از الحاق یک محفل روشنفکری و مجموعه‌ای از افراد پراکندهٔ کمونیست به وجود آمد که در رأس اولی تقی ارانی قرار داشت و قسمت دوم را عبدالصمد کامبخش جمع و جور کرد.

البته کسانی از پنجاه و سه نفر که تا کنون مطلبی در این باره نوشته‌اند، از آنجا که همگی از روشنفکران وابسته به محفل ارانی بوده و قضایا را یکجانبه نگریسته‌اند در ایجاد این سازمان نقش اصلی برای او قائل شده‌اند. آنها غالباً در نوشته‌های خود افرادی را که جزء محفل دکتر ارانی نبوده نادیده گرفته و دکتر ارانی و مجلهٔ دنیا را تنها عامل متشکلهٔ

این هسته کمونیستی دانسته‌اند. خامه‌ای حتی در یک جا در مورد مجله دنیا می‌نویسد: «سازمانی در پیرامون آن پدید آمد که نطفه اصلی تمام جنبش‌های چپ‌گرای بعدی در ایران گردید.»^۱ و حال آنکه ایرج اسکندری در یک جا نقش ارانی را در این جریان، اگر نه بسیار ضعیف ولی دست دوم می‌بیند و می‌گوید «جریان از ارانی نیامده. این یک قضیه‌ایست که کمینترن تشکیل داده. کامبخش از طرف کامران مأمور تشکیلات بوده... و چون دکتر ارانی را به وسیله مرتضی علوی می‌شناخته با او تماس می‌گیرند و وسیله ارتباط او را با کامبخش برقرار می‌کنند»^۲. و در جای دیگر این مطلب را چنین توضیح می‌دهد که قبل از دستگیری پنجاه و سه نفر «یک... هسته کمونیستی درست شده بود که دکتر ارانی با مرکز آن ارتباط داشت و خود حلقه رابط با دانشجویان و روشنفکران بود.»^۳ واقعیات تاریخی نیز نشان می‌دهد که ادعای انور خامه‌ای کاملاً اغراق‌آمیز و روایت اسکندری به حقیقت نزدیک‌تر است. به هر حال گروه کمونیستی مورد نظر و همچنین پنجاه و سه نفر محصول عوامل متعدد و فعالیت نیروهای مختلفی است که یکی از آنها ارانی و مجله او بوده است و این گروه نیز درست مانند پنجاه و سه نفر بطور کلی از سه جریان تشکیل می‌شد:

- ۱- روشنفکران و دانشجویانی که با ارانی ارتباط محفلی داشته و یا از طریق مجله دنیا به مباحثات علمی جلب شده بودند؛
- ۲- چند تن از کمونیست‌های قدیمی به اضافه عده‌ای از «قزوینی‌ها» که با کامبخش ارتباط داشتند؛
- ۳- کمونیست‌های قدیمی که کامران به کامبخش معرفی کرده و یا نام و نشانی آنان را در اختیار او گذاشته بود، و یا از شوروی بازگشته بودند. کمی بعد از تشکیل گروه و پس از بازگشت محمد شورشیان از شوروی نیز چهار نفر از طریق او به گروه جلب و ملحق شدند که می‌توان آنان را هم ردیف دسته اخیر گذاشت.

۰۱ ص ۱۹ پنجاه نفر و سه نفر

۰۲ در اصل «کامکار» نوشته شده بود که اشتباه است

۰۳ ص ۷۲ و ۷۳ خاطرات اسکندری - بخش نخست

۰۳ ص ۴۴ همان کتاب

در هر صورت برای درک بهتر نقش ارانی و مجله دنیا از یک طرف و کامبخش از طرف دیگر در سازماندهی جریان کمونیستی اشاره مختصری به زندگی و فعالیت این دو خالی از فایده نیست.

ارانی که نام کوچک او تقی است و در سال ۱۲۸۲ در تبریز در خانواده‌ای مرفه بدنیا آمده تحصیلات خود را در ایران در سال ۱۳۰۰ در دارالفنون به پایان می‌رساند و سال بعد برای تحصیلات عالی به برلن می‌رود و در سال ۱۳۰۸ پس از پایان تحصیل و گرفتن درجه دکترا در رشته شیمی به ایران باز می‌گردد و به خدمت وزارت معارف در می‌آید. او در سال ۱۳۱۵ تا موقع دستگیری در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۶ ریاست «تعلیمات اداره کل صناعت» را بر عهده داشته است.

ارانی اولین بار در برلن در سال ۱۳۰۲ پس از آشنائی با احمد اسدوف^۱ با مارکسیسم آشنا می‌شود ولی مطلب را ابتدا جدی نمی‌گیرد تا اینکه با مرتضی علوی آشنا می‌شود. در سال ۱۳۰۶ است که مانیفست حزب کمونیست را از علوی می‌گیرد و با علاقه می‌خواند. او در عین حال در «انجمن ایران»، که یک جمعیت علنی متشکل از دانشجویان ایران ساکن آلمان بوده، به فعالیت می‌پردازد و در کنار آن در یک جمع مخفی^۲، که از همان احمد اسدوف و مرتضی علوی و چند دانشجوی دیگر تشکیل شده، شرکت می‌کند. این جمع مخفی، که اعضای آن جز این دو نفر بقیه غیر کمونیست بودند، بعلت عدم تجانس میان اعضاء از هم می‌پاشد. ارانی خود که در سال ۱۳۰۸ از آلمان به ایران باز می‌گردد هنوز کمونیست نیست ولی از آنجا که گرایش شدیدی به کمونیسم پیدا کرده چند کتاب مارکسیستی برای مطالعه همراه خود می‌آورد و علاوه بر اینها مجله ژورنال دومسکو و روندشاو را، که مرتضی علوی برای او می‌فرستد، مطالعه می‌کند. سرانجام در عید سال ۱۳۱۰ با اشاره و راهنمایی علوی برای تماس با

۱. بعدها بنام احمد داراب در ایران زندگی می‌کند و بکلی از هر نوع فعالیت کمونیستی و مارکسیستی کناره می‌گیرد و به وکالت مجلس هم می‌رسد

۲. بقیه اعضای این جمع مخفی عبارتند از ارانی، دکتر محمد بهرامی و دکتر مرتضی

عبدالحسین حسابی (دهزاد)، که در این زمان در اصفهان معلم بوده، به این شهر می‌رود^۱ و از این پس رسماً و عملاً به عضویت «فرقه کمونیست ایران» در می‌آید.

اما درست در همین زمان فرقه کمونیست - که ظاهراً فعالیت بسیار محدودی داشته - به شدت زیر ضربه قرار می‌گیرد^۲ و با تصویب «قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت» در ۲۲ خرداد همان سال حزب کمونیست و هرگونه فعالیت کمونیستی رسماً غیر قانونی و قابل تعقیب جزائی شناخته می‌شود. در جریان این اوضاع و احوال و در نتیجه حوادث متعاقب آن ارتباط ارانی پس از مدتی قطع می‌شود.^۳

چنانکه از بازجویی ارانی برمی‌آید عبدالحسین حسابی تا اواخر این سال همچنان در ایران می‌ماند و ظاهراً به علت کشف رد پاهائی که پس از دستگیری بسیاری از اعضای حزب به چنگ افتاده به مسکو سفر می‌کند و هیچگاه باز نمی‌گردد ولی با وجود این ارتباط مکاتباتی خود را تا مدتی بعد همچنان با ارانی حفظ می‌کند. اما حتی پس از سفر او نیز ارتباط ارانی از طریق اسفند یاری لادبن^۴ - نویسنده کتاب «علل عمومی بحران اقتصادی دنیا» - برای مدتی کوتاه ادامه پیدا می‌کند ولی او هم پس از مدتی به مسکو می‌رود بی‌آنکه رد پائی از خود باقی بگذارد. به این ترتیب ارتباط فرقه‌ای ارانی در اواخر سال ۱۳۱۰ و یا اوائل ۱۳۱۱ در ایران به طور قطع گسسته می‌شود. اما از قرار معلوم پس

۱. ارانی در بازجویی دیگری می‌گوید که حسابی دهزاد با او تماس می‌گیرد ولی روایت متن درست‌تر به نظر می‌آید

۲. گزارشی از «دایره تحقیق اداره سیاسی نظمیه» به تاریخ اول آبان ۱۳۱۰ در مورد تعقیب و دستگیری رضا روستا در دست است که نشان می‌دهد که در اواخر بهار همین سال اعضای فرقه در آذربایجان شناخته و دستگیر شده‌اند و پلیس از طریق اطلاعات یکی از اعضای آن بنام مشهدی جعفرکاو یان - که بعدها در دولت فرقه دموکرات آذربایجان با عنوان «ژنرال کاویان» به وزارت قشون ملی منصوب می‌شود - به رضا روستا، که رابط اصفهان بوده، دست می‌یابد و او را در اواسط تیر ماه در کرمان دستگیر می‌کند.

۳. تمام این اطلاعات از اوراق بازجویی ارانی گرفته شده ولی در یک یادبودنامه که «کمیته مرکزی حزب توده ایران» «بمناسبت هفتاد و پنجمین سال زادروز» ارانی منتشر کرده بعضی تاریخ‌ها متفاوت است مانند تاریخ تولدارانی که ۱۵ شهریور ۱۲۸۱ و سال بازگشت از آلمان ۱۳۰۹ قید شده است.

۴. برادر نیمابوشیح است

از این حادثه ارتباط مکاتباتی او با مرتضی علوی - هر چند گاه گاه - برای مدتی همچنان ادامه دارد.

ارانی پس از قطع این ارتباط بطور انفرادی به مطالعات و فعالیت‌های فکری خود ادامه میدهد و پس از کتاب «تئوری‌های علم»، که قبلاً منتشر کرده بود به تألیف و انتشار یک رشته کتاب‌های علمی دیگر تحت عنوان «سلسله علوم دقیقه» میپردازد. این کتاب‌ها که بر مبنای تحلیل مارکسیستی تهیه شده‌اند عبارتند از: ۱- فیزیک، ۲- شیمی، ۳- بیولوژی (دو جلد)، ۴- پسیکولوژی (دو جلد)، ۵- اصول مادی و منطقی علم. او در عین حال کوشید تا با محصلین با استعداد تماس نزدیک‌تری برقرار سازد، و بعضی از آنان را به مباحثه و سؤال و جواب در مسائل فلسفی و علمی دعوت می‌کند و تحت همین عنوان در روزهای دوشنبه یک دیدار هفتگی از روشنفکران و دانشجویان در خانه خود ترتیب می‌دهد. ارانی در همین زمان با ایرج اسکندری و بزرگ علوی آشنا می‌شود و آنان را به همکاری برای انتشار مجله «دنیا» دعوت می‌کند و با یاری آنها اولین شماره آن را در بهمن ماه ۱۳۱۲ انتشار می‌دهد. انتشار این مجله رابطه روشنفکران و دانشجویان اهل تفکر را با ارانی گسترده‌تر می‌کند و به دیدارهای هفتگی خانه او رونق بیشتری می‌بخشد.

این فعالیت‌ها در عمل به ایجاد یک سلول یا هسته مارکسیستی - کمونیستی منجر می‌شود که اعضای آن، غیر از ارانی، عبارتند از ایرج اسکندری، بزرگ علوی، خلیل ملکی، اکبر افشار قتولی (کارگر چاپخانه)، و بالاخره دکتر محمد بهرامی (که در اواخر سال ۱۳۱۳ پس از پایان تحصیلات در آلمان به ایران باز می‌گردد). پس از مدتی نیز انور خامه‌ای و تقی مکی‌نژاد از میان دانشجویان به این جمع جلب می‌شوند. علاوه بر این صفری دهباز، همسر عبدالحسین حسینی دهباز هم به‌صورت جنبی با ارانی در تماس است.^۲

شک نیست که این هسته جز آگاهی نسبی افراد آن به فلسفه مارکسیستی،

۱. دکتر جهان‌شاهلو مینوسد روزهای یکشنبه

۲. صفری دهباز، بعدها در اواسط سال ۱۳۱۵ همراه شورشیان به مقصد شوروی از ایران

پذیرش یک خط فکری، اعتماد متقابل و همکاری فکری و عملی در راه گسترش این اندیشه و تشکیل جلسات مطالعاتی، از شرایط و خصوصیات لازمه یک هسته سازمانی، که عبارت از ترتیب جلسات منظم طبق آئین نامه معین، حدود و حقوق و وظائف اعضا و برنامه سیاسی و فعالیت بر اساس برنامه و تقسیم کار است، برخوردار نبود ولی با اینهمه این آمادگی را کاملاً داشت که در موقع لزوم به سرعت به یک هسته سازمانی کمونیستی با تمام خصوصیات تبدیل شود، کما اینکه این آمادگی را در هنگام تلفیق با هسته کامبخش به خوبی نشان داد.

ارانی در تابستان ۱۳۱۳ برای شرکت در یک رشته فعالیت‌های علمی به آلمان می‌رود و در سر راه بازگشت به ایران چند روزی در مسکو می‌ماند. از قرار اطلاع کامبخش، در این زمان مرتضی علوی از آلمان تبعید شده و در این شهر اقامت داشته است. ارانی با او ملاقات می‌کند و در همین ملاقات است که قرار می‌شود یک نفر برای پیوند دادن افراد و محافل پراکنده کمونیستی و سازماندهی فرقه به ایران اعزام شود. در ماه‌های آخر همین سال صغری دهرزاد، نصرالله اصلانی (کامران)، عضو کمینترن، را که از شوروی به ایران اعزام شده است، با ارانی آشنا و مربوط می‌کند. از قرار معلوم کامران ابتداء در مورد مجله دنیا پیشنهاد می‌کند که این مجله به «فرقه» وابسته شود و یا لااقل به مباحث سیاسی نیز پردازد ولی ارانی در عین حال که با این پیشنهاد موافق نیست می‌نویسد خواهش او «در هر حال عملی نبود زیرا مصادف با بحران مجله دنیا بود و گویا از آن ببعد اصولاً بیش از یک شماره (آنها پس از چند ماه) منتشر نشد».

لازم به توضیح است که مجله تا شماره ششم بصورت ماهانه و بطور منظم، و هر شماره در ۳۲ صفحه منتشر می‌شود ولی شماره ۷ با یک ماه تأخیر و در شهریور ۱۳۱۳ انتشار می‌یابد و این زمانی است که ارانی به آلمان سفر کرده است. انتشار «دنیا» از این پس بکلی دچار بی‌نظمی می‌شود بنحوی که شماره‌های ۸ و ۹ پس از دو ماه تعطیل در آذر و دی منتشر می‌شوند و شماره‌های ۱۰-۱۱-۱۲ در یک مجله و در ۹۶ صفحه، بعنوان آخرین شماره و با چهار ماه تأخیر در خرداد ۱۳۱۴ از چاپ بیرون می‌آید. جالب اینجاست که در این شماره بر خلاف معمول مجله، و بر خلاف اظهار ارانی مبنی بر مخالفتش با

پیشنهاد اصلانی برای سیاسی تر کردن مجله، شش صفحه و نیم آن به تحلیل مفصل اوضاع سیاسی جهان اختصاص یافته است و بعلاوه در تمام صفحات آن عبارات و پاراگراف‌هایی با حروف سیاه چاپ شده که بیان‌کننده صریح و بی‌پرده اصول ماتریالیسم دیالکتیک در زمینه فلسفه، جامعه‌شناسی، تاریخ، هنر و علوم دیگر است و مجله بخصوص خطاب به خوانندگان خود مینویسد: «احکامی را که در مجله دنیا به خط درشت نوشته شده است بدقت بخوانید و حفظ کنید تا فهم و منطق قوی پیدا کنید.»

بهر حال مجله دنیا پس از این شماره برای همیشه تعطیل میشود. براساس محتویات پرونده و اظهارات ارانی در بازجویی‌های این تعطیل‌ناشی از بحران مالی مجله بوده و حال آنکه اسکندری در خاطرات خود مدعی شده است که علت تعطیل مجله اشتغالات جدیدارانی بود به این معنی که چون ارانی بعنوان مدیرکل اداره صناعت نامزد شد او این مقام را، بعلمت اینکه امکانات فراوانی برای تماس با کارگران ایجاد می‌کرد، با مشورت و موافقت ما پذیرفت و چون اشتغالات این مقام برای او فراغتی باقی نمی‌گذاشت ناگزیر «مجله بعد از دو سال انتشار تعطیل شد». اما، هیچیک از این توضیحات برای تعطیل مجله بنظر قانع‌کننده نمی‌آید. زیرا اولاً مشکل مالی، اگر چه جدی بنظر می‌رسد ولی تا حدودی قابل حل بود. ثانیاً روایت اسکندری نیز به کلی غیر قابل قبول است زیرا علاوه بر اینکه فعالیت فکری نمی‌توانست در اثر اشتغالات فکری به کلی متوقف شود نویسندگان و دست به قلم‌های دیگری مانند خود او، برزگ علوی، اشتری، خلیل ملکی و بسیاری دیگر وجود داشتند که می‌توانستند کاهش فعالیت فرهنگی او را جبران کنند و اساساً گذشته از این ارانی در سال ۱۳۱۵، یعنی حدود یک سال پس از تعطیل مجله دنیا به ریاست اداره صناعت منصوب شد و نه پیش از آن. به این ترتیب به احتمال بسیار قوی، علاوه بر اختلاف نظر میان ارانی و کامران درباره نقش مجله دنیا، تعطیل آن نیز مانند تعطیل جلسات خانه ارانی در ارتباط با تشکیل رسمی هسته کمونیستی و در قالب سیاست تشکیلاتی، یعنی پرهیز از فعالیت‌های علنی از این قبیل، بقصد احتراز از لو رفتن احتمالی

۰۱. ص ۴۸ خاطرات اسکندری - بخش نخست. گاهی در مطبوعات حزب توده، از جمله یک یادبود نامه ادعا شده است که «وزارت فرهنگ رضا شاهی بیبانه اینکه کارمند دولت حق نشر مطبوعات ندارد ارانی را وادار به قطع انتشار دنیا کرد» ولی صحت این ادعا مورد تردید است.

فرالیتهای مخفی این هسته از طریق انتشار یک نشریه علنی شناخته شده و خلاصه رعایت اصول پنهانکاری و صرف نیروی روشنفکری برای تهیه نشریات مخفی و داخل سازمانی و آموزش اعضای هسته صورت گرفته است کما اینکه بعضی از روشنفکران مانند علوی، ایرج اسکندری، خلیل ملکی و مانند اینها مأموریت می‌یابند که بعضی دیگر از اعضای سازمان را آموزش تئوریک بدهند، و بعضی از آنان نیز، از جمله خود ارانی، به ترجمه و تألیف نشریات تئوریک برای مصرف داخلی سازمان می‌پردازند.

به هر حال مسئله سازماندهی یک تشکیلات کمونیستی در مدت کوتاهی که کامران در تهران اقامت دارد وارد مرحله جدی می‌شود. قرار بر این گذاشته می‌شود که پس از خروج کامران از ایران ارانی کار سازماندهی چنین تشکیلاتی را با کمک شخصی که با نشانی معین به سراغ او خواهد آمد مشترکاً انجام دهد.

از سوی دیگر کامران خود طی این مدت علاوه بر ارانی، بعضی کمونیست‌های قدیمی را در شهرهایی مانند مشهد و گرگان می‌یابد و موفق می‌شود با بعضی از آنان رابطه برقرار کند. در تهران نیز با کامبخش تماس می‌گیرد و تمام اطلاعات و نشانی‌های لازم و از جمله آدرس دکتر بهرامی را در اختیار او می‌گذارد که پس از عزیمت خودش به شوروی از طریق او با ارانی مربوط شود و مشترکاً کار سازماندهی فرقه را به سامان برسانند. کامبخش می‌نویسد: «وقتی که کامران قصد عزیمت داشت» اسم دکتر بهرامی و ارانی را به میان آورد و گفت که «آنها تشکیلات کوچکی دارند و متفقاً آنها را توسعه خواهید داد».

سرانجام کامران در روزهای عید سال ۱۳۱۴ بکمک ارانی و دکتر بهرامی، و در اتومبیل یکی از دوستان آنها به نام دکتر امامی، ناگهان می‌رود و از آنجا به کمک محمد پژوه، از کمونیست‌های قدیمی ساکن این شهر، از مرز خارج می‌شود.

اما پایه اصلی دیگر این گروه عبدالصمد کامبخش است، او که پسر کامران میرزا عدل‌الممالک، ملاک و از مردم قزوین است، درست مانند ارانی متولد سال ۱۲۸۲ است به اینمعنی که در روزهای اول سال ۱۳۱۶ به هنگام دستگیری، بنا به گفته خودش ۳۳ یا ۳۴ سال دارد. از کودکی همراه پدر به روسیه می‌رود و مدت هشت سال در آنجا تحصیل می‌کند و بدون اتمام تحصیلات در سال ۱۲۹۸ به ایران برمی‌گردد. پس از استقرار

حکومت بلشویکی در روسیه در اولین سالی که این حکومت در ایران سفارتخانه دائر می‌کند به عنوان مترجم زبان روسی در کنسولگری شوروی در قزوین استخدام می‌شود. در سال ۱۳۰۲ برای تحصیلات عالی در رشته اقتصاد به شوروی باز می‌گردد ولی به سبب مشکلات زندگی بیش از یکسال در آنجا نمی‌ماند. در ایران پس از چند سال کار در ادارات طرق و مترجمی در کنسولگری شوروی شیراز در دهه سی در قزوین در سال ۱۳۰۷ برای تحصیل در رشته نیروی هوایی از طرف ارتش به شوروی اعزام می‌شود. پس از چهار سال تحصیل به ایران باز می‌گردد و با درجه ستوان دومی در نیروی هوایی کشور شاهنشاهی به کار می‌پردازد و پس از هفت هشت ماه خدمت در سال ۱۳۱۲ به اتهام کمونیست بودن خلع لباس و زندانی می‌شود ولی بیش از هشت ماه در زندان نمی‌ماند. پس از آزادی و یک سال پیش از دستگیری مجدد ریاست «کارخانه شرکت رضائی»^۱ را به عهده داشته است.

از فعالیتهای کمونیستی کامبخش در گذشته، تا آنجا که از بازجوئی‌های خود او و رادمنش می‌توان دریافت، اینست که او پیش از آخرین سفرش به شوروی ارتباطات و فعالیت‌هایی داشته و از جمله رضا روستا را می‌شناخته و با نشانیهای روستا بوده که رادمنش در مسافرتش به جنوب، در شیراز با او تماس می‌گیرد و اطلاعاتی از او کسب می‌کند. پیش از اینها نیز هنگامی که در قزوین معلم بوده در یک انجمن علنی فرهنگی به نام «انجمن پرورش»، که خود از مؤسسين آن بوده فعالیت داشته و گمان می‌رود که بین این انجمن و سازمان جوانان کمونیست، که در تهران و زیر نظر روستا فعالیت می‌کرده، مربوط بوده است. دستگیری او نیز در سال ۱۳۱۲ در رابطه با همین فعالیت‌ها، و از جمله اتهام ارتباط با دو نفر بنامهای اسفندیاری و عسکر نیا، که هویت آنها معلوم نیست، صورت گرفته است. به هر حال ارتباطات کامبخش با سازمانهای کمونیستی و افراد پراکنده کمونیست، در سالهای دهه اول ۱۳۰۰ و همچنین یکی دو سال پیش از ورود کامران به ایران چندان روشن نیست. اما آنچه مسلم است او در این زمان با یکی از

۱- در اعدانامه دادستان شغل او مدیریت کارخانه «زیس» نوشته شده که نوعی اتومبیل شوروی است. احسان طبری در مقدمه کتاب «شسته‌ای در تاریخ جنبش کارگری» می‌نویسد که کامبخش در ۱۳۱۱ دستگیر می‌شود و یکسال و نیم در زندان میماند.

همشهریه‌های خود به نام علی صادق پور (کامکار) - که قبلاً با سیف‌الله سیاح و چند تن دیگر از کارگران کارخانه‌های بافندگی اصفهان ارتباط داشته^۱ و قریب دو سال پیش از دستگیری پنجاه و سه نفر برای آموزش در «کوتو» به شوروی رفته - مربوط بوده است. از ارتباطات دیگر کامبخش می‌توان از رابطه او با محمد پژوه - که سابقاً در قزوین کتابفروشی داشته است و بعداً در گرگان سکونت گزیده و در هنگام دستگیری پنجاه و سه نفر در مدرسه نساچی شاهی بوده - یاد کرد. علاوه بر اینها به احتمال بسیار قوی او با بعضی همشهریه‌های دیگر خود مانند ضیاء الموتی و چند تن دیگر رابطه و محرمیت‌هایی بیش از روابط دوستانه معمولی داشته است. در هر صورت باید توجه داشت که این تماس‌ها شکل سازمان یافته‌ای نداشته و بر اساس آشنائیهای گذشته صورت می‌گرفته است و تنها در زمان اقامت کامران در ایران و پس از خروج اوست که کامبخش این ارتباطات را، علاوه بر ضیاء الموتی، با بعضی از همشهریه‌های دیگر نیز، مانند میرعماد الموتی و سید جلال نائینی و مرتضی رضوی فعال می‌کند.

علاوه بر اینها کامران در هنگام اقامت خود در ایران نام و نشانی بعضی از افراد را که در گذشته می‌شناخته و یا حتی با بعضی از آنان تماس برقرار کرده به او می‌دهد. از جمله او را با شخصی با نام مستعار احدی مربوط می‌کند که پیش از دستگیری پنجاه و سه نفر ارتباطش قطع می‌شود و از آنجا که کامبخش هیچ نشانی از او نداشته هویتش برای همیشه ناشناخته می‌ماند.

در هر صورت چند روز پس از عزیمت کامران از ایران کامبخش در همان روزهای اول فروردین ۱۳۱۴ به سراغ دکتر بهرامی می‌رود و از طریق او با ارانی تماس می‌گیرد و در این تماس است که طرحی برای سازماندهی یک «فرقه کمونیستی» ریخته می‌شود. مدتی پس از تشکیل این هسته کمونیستی شش نفر دیگر از طریق محمد

۱. منظور از «چندتن دیگر از کارگران...» مهدی گلغام، هاشم گلغام و اسدالله شریفی و... است که قرار بود بقراطی با آنها تماس بگیرد. این کارگران همراه با عده‌ای دیگر که جمعاً ۲۳ نفر بوده‌اند بدنبال اعتراضات اسماعیل فروهید در اواخر دی و اوایل بهمن ۱۳۱۵ بازداشت می‌شوند. اینها پرونده جداگانه‌ای داشتند و با اینکه قرار منع تعقیب برای آنان صادر می‌شود تا تاریخ ۲۱ / ۴ / ۱۳۱۹ در بازداشت باقی می‌مانند. رجوع شود به صفحه ۹۵۶ چهل سال در صحنه

شورشیان به جمع آنها افزوده می‌شود که چهار نفر از آنها را او خود در اهواز تبلیغ کرده و دو نفر دیگر را نیز در هنگام انجام یک مأموریت حزبی در اواسط سال ۱۳۱۵ از شوروی به ایران هدایت می‌کند.

در مورد شورشیان باید گفت که او در جوانی در جنبش گیلان فعال بوده و یک بار پیش از کودتای ۱۲۹۹ «به سمت نمایندگی از فرقه جوانان به باد کوبه» سفر می‌کند. در سال ۱۳۱۰ یا ۱۳۱۱ بار دیگر برای اقامت در شوروی به این کشور می‌رود و در اواسط یا اواخر ۱۳۱۴ با یک مأموریت حزبی به ایران باز می‌گردد و از طریق آدرس دکتر بهرامی با کامبخش تماس می‌گیرد. پس از آن به اهواز می‌رود و در این شهر طی هشت ماه در «نمایشات معارف و خط آهن شرکت» می‌کند و حتی هنگامی که پس از این مدت برای انجام مأموریتی به دستور کامبخش به تهران فراخوانده می‌شود برادر خود و چند آموزگار و دو زن را همراه خود حرکت می‌دهد و در سر راه اهواز - تهران «در صالح آباد و دزفول و بروجرد به اتفاق اشخاص مزبور» به اجرای نمایشهای «تنقیدی» و با مضامینی از «زندگی کارگران» می‌پردازد. پس از رسیدن به تهران کامبخش او را برای انجام مأموریت‌هایی، از جمله بردن صغری حسابی (همسر حسابی دهزاد) به شوروی، اعزام می‌دارد، و این همان مسافرتی است که در بازگشت، کامکار و بقراطی را با خود به ایران می‌آورد. او سپس با کسب موافقت کامبخش دوباره به اهواز می‌رود. در آنجا چهار نفر، بنامهای اکبر شاندرمنی (برادر شورشیان) و تقی شاهین و حسین تربیت و رجبعلی نسیمی را به فعالیت‌های کمونیستی علاقه‌مند و جلب می‌کند و بالاخره چند ماه پس از اقامت دوباره در این شهر بازداشت می‌شود.

بهر حال در مورد جریان سازماندهی فرقه، کامبخش می‌نویسد که پس از تماس با ارانی «قرار بنده و ایشان این شد که ایشان قسمت منورالفکرها و [معرفی محصلین] و قسمت مطبوعات را عهده‌دار بشوند و بنده قسمت عمومی تشکیلات را و دکتر محمدخان [بهرامی] به عنوان رابط باقی بماند.» این سازماندهی، برخلاف

۱- رجوع شود به ص ۸۴ سرگذشت - بخش یکم. دکتر جهانشاهلو بلفظ تصور می‌کند که همین نمایش‌ها سبب شد «که اداره سیاسی به او مظنون شود»

بعضی گزارشها، بمعنای آن نیست که این سه نفر مثلاً کمیته مرکزی سازمان را تشکیل می‌دهند زیرا آنها هرگز جلسه مشترکی با یکدیگر نداشته‌اند و کامبخش با هر یک از دو نفر دیگر جداگانه تماس می‌گرفته است. زبعلاوه دکتر بهرامی هیچگاه در مورد مسائل سیاسی و تشکیلاتی مورد مشورت قرار نمی‌گرفته است.

قرار می‌شود دکتر بهرامی با هیچکس هیچ نوع ارتباط سازمانی، جز با کامبخش، نداشته باشد و بقول کامبخش صرفاً «آنچه از آنطرف» بوسیله احزاب دیگر، از جمله حزب کمونیست آلمان یا فرانسه، ارسال و یا از داخل ایران به نشانی او پست می‌شده دریافت دارد و سربسته به او برساند، و یا اگر کسی از خارج به آدرس او مراجعه کند او را با کامبخش مربوط سازد. خود کامبخش می‌نویسد: «قرار بود که دکتر بهرامی فقط به عنوان رابط باشد و وارد در جریانات دیگری نشود که بهتر محفوظ بماند» بنحوی که حتی مراسلاتی که از خارج و یا داخل به نشانی او می‌رسید سربسته رد می‌کرد و از مفاد آنها نیز مطلقاً مطلع نمی‌شد.

اما مقصود از مسئولیت «منور الفکرها»، که بعهده ارانی واگذار شد فعالیت‌های علنی اجتماعی و فکری در میان روشنفکران و سازماندهی این فعالیتها بود از جمله آنکه در رابطه خود با روشنفکران و یا بقول خودش «جوانان فارغ التحصیل» و گسترش این رابطه آنها را به تشکیل کلوبها و انجمنهای ورزشی، خیریه، مبارزه با بیسوادی و سایر کارهای غیرسیاسی یا فرهنگی، و بقول خود او «کولتورل» تبلیغ و هدایت کند. منظور از «معرفی محصلین» نیز این بود که ارانی موظف بود در جریان مذاکرات و مباحثات خود با دانشجویان، و همچنین منور الفکران، هر کدام از آنها را از لحاظ فکری و روحی مستعد و مناسب تشخیص می‌دهد نامش را در اختیار کامبخش بگذارد تا درباره او آزمایشهایی صورت گیرد و در صورت آمادگی به تشکیلات جلب شود. قسمت «مطبوعات» نیز به نشریات داخلی سازمان منحصر می‌شد و در واقع بیشتر منظور تهیه جزوه‌ها و کتابهای آموزشی مارکسیستی از طریق نگارش و ترجمه برای مطالعه و تدریس اعضای گروه بود و نه انتشارات بیرونی.

به این ترتیب در حقیقت می‌توان گفت که کامبخش در این سازمان قدرت مطلقه و مقام فائده یافت و تمام نیروی تشکیلاتی در اختیار او قرار گرفت. خامه‌ای پس از اشاره به

این فعل و انفعالات به درستی نتیجه می‌گیرد که این امر به «منفرد شدن ارانی و افتادن تشکیلات بدست کامبخش» منجر گردید. علاوه بر مسئولیت کل تشکیلات مخفی، رابطه با کمینترن و یا «کمیته بین‌المللی» نیز به او سپرده شد. از این قرار تمام اعضای سازمان، با واسطه‌یابی واسطه، می‌بایستی زیر نظر او انجام وظیفه کنند و همچنین مسائل مالی و دخل و خرج سازمان نیز براساس نظر و سلیقه او حل و فصل یابد.

ارانی می‌نویسد: «کارهای اصلی، یعنی موضوع پول و سلولهای کارگری و دانشجویی برعهده کامبخش قرار گرفت و از این بابت اطلاعی به من نمی‌داد.» درعین حال او مخاطب اصلی «کمیته بین‌المللی» بود و دستورات و نظرات کمینترن از طریق نامه و یا اشخاص مستقیماً به او داده می‌شد و او این دستورات را به داخل سازمان منتقل و اجرا می‌کرد. البته کامبخش در یکی از بازجوییهای خود ادعا می‌کند که دکتر ارانی پس از بازگشت از سفر خود در شهریور ۱۳۱۴ پیغام آورد «که کارها باید تقسیم شود» باین ترتیب که «یکنفر را باید... بعنوان لیدر تئوری و سیاسی علم کرد و یک نفر هم در قسمت تشکیلاتی علم شود. شخص دوم بنا به پیشنهاد خود او می‌بایستی همان کامران باقی بماند و شخص اول هم خود دکتر». اگر بفرض این پیغام بکلی دروغ و یا صد درصد تحریف شده نباشد در عمل هیچ چیز را عوض نمی‌کرد زیرا کامران عملاً و مستقیماً دخالتی در سازمان ایران نمی‌توانست بکند و حتی عنوان «لیدری تئوری و سیاسی» نیز برای ارانی کمترین خدش‌های در قدرت تشکیلاتی کامبخش و فعال مایشائی او بوجود نمی‌آورد.

بهر حال براساس تقسیم کاری که ذکر گردید قرار براین شد که محفل ارانی پراکنده و دوره هفتگی روزهای دوشنبه، که منطقی می‌توانست محملی برای تجمع و هدایت و ایجاد نطفه‌های فعالیت علنی و وسیع روشنفکران باشد، تعطیل شود. انور خامه‌ای توضیح می‌دهد که قرار شد «از نظر رعایت روش کار اختفائی دیدارهای هفتگی در منزل دکتر ارانی تعطیل شود و هرگونه تماسهای غیرتشکیلاتی میان اعضای حزب و سمپاتی‌ها از بین برود و تماس میان افراد فقط از مجرای رابطه تشکیلاتی، یعنی از

طریق کامبخش و شبکه او صورت گیرد»^{۱۰} حتی مجرای ارتباطی ارانی نیز به کامبخش منحصر شد. خود ارانی می‌نویسد: «من جز با او با شخص دیگری ارتباط نداشتم و او برای من حکم مرکز را داشت.»

شک نیست که ارتباط این دونفر صرفاً یک رابطه بالا و پائین نبود بلکه در حقیقت یک رابطه همتراز مشورتی بود باین ترتیب که قرار شد هر کدام از این دو مستقلاً کار خودشان را انجام دهند و در جلسات هفتگی که با یکدیگر دارند تنها اطلاعات کلی را با یکدیگر مبادله کنند. برای مثال کامبخش در بازجویی خود می‌نویسد از آنجا که ما در کلیات صحبت می‌کردیم «لذا ممکن است که... احصائیه اشخاص [را] او نداند» ولی این بی‌اطلاعی ارانی تنها مربوط به «احصائیه اشخاص» نبود بلکه کامبخش تنها آنچه را که خود ضروری و مصلحت می‌دانست، و بیشتر به فعالیت‌های دانشجویی مربوط می‌شد، برای مشورت با او در میان می‌گذاشت و حال آنکه برعکس، ارانی تمام اطلاعات خود را در جریان‌های علنی و روشنفکری و همچنین رابطه‌ها و فعالیت‌های خود را در این زمینه به او گزارش می‌داد.

بدینسان در واقع در فروردین ماه ۱۳۱۴ از تلفیق محفل مارکسیستی که ارانی در مرکز آن قرار داشت با مجموعه ارتباطات کمونیستی کامبخش و الحاق بعدی بعضی از افراد پراکنده سازمان تازه کمونیستی ایران بوجود می‌آید و از این پس نظم و انضباط تشکیلاتی بر رابطه‌ها حکمفرما می‌شود. اعضای سازمان در تماس‌های منظم هفتگی دو نفره یا سه نفره با یکدیگر قرار می‌گیرند، هریک در ماه مبلغی بعنوان حق عضویت به سازمان می‌پردازند، و آنچه را که صرفه و صلاح سازمان است طبق هدایت و دستور بالا انجام و در تماس‌های منظم خود گزارش می‌دهند، و علاوه براین در تماس‌های منظم خود می‌کوشند تا با خواندن کتاب‌ها و جزوه‌های مارکسیستی و همچنین بررسی و تحلیل حوادث ایران و جهان آگاهی خود را بالا ببرند.

از نکات قابل ذکر آنست که این گروه کمونیستی به تشکیل یک «کمیته دانشجویان» مخفی از خود کامبخش و دو دانشجو بنام‌های انور خامه‌ای و تقی مکی‌نژاد

اقدام می‌کند که به فعالیت برای جلب دانشجویان به تشکیلات مخفی فرقه‌ای از یک سو و سازماندهی مبارزات علنی دانشجویانی از سوی دیگر دست بزنند. از جمله دانشجویانی که به گروه جلب شده ولی در حد دو نفر بالا فعال نبودند از نصرت‌الله جهانشاهلو و محمدرضا قدوه بعنوان عضو گروه یاد شده است. علاوه بر این علینقی حکمی از طریق خود انور خامه‌ای جلب و ظاهراً به عضویت گروه در آمده بود. گذشته از اینها از جمال میری^۱ نیز می‌توان نام برد که در بیروت ساکن و عضو گروه بشمار می‌رفت. او در عین حال در حزب کمونیست فلسطین نیز عضویت داشت.

مجموعه‌ای که دیگر از صورت محفلی و پراکنده در آمده و شکل سازمانی به خود گرفته بود در ارتباط خود با سازمان جهانی کمونیستی رسماً به یک فرقه کمونیستی تمام عیار تبدیل شد. این گروه یا هسته کمونیستی با کمینترن و یا بقول کامبخش «کمیتة بین‌المللی» رسماً تماس منظم و دائمی داشت. مرکز این ارتباط مسکو بود و رابطه با آن، بطور عمده از طریق کامران تأمین می‌شد. کامبخش دستورات و راهنمایی‌هایی را، که بوسیله اشخاص و یا از طریق مکاتبات از این مرکز دریافت می‌داشت، در گروه اعمال می‌کرد.

از اشخاصی که چنین ارتباطی را تأمین کرده‌اند سه نفر شناخته شده‌اند که مهمتر از همه آنها خود ارانی است. او در تابستان ۱۳۱۴ بقصد انجام مطالعاتی در «لابراتور پلیس برلن راجع به شیمی جزائی و ارزاق و دوائی» به آلمان می‌رود و در موقع بازگشت در سر راه خود به ایران در هفته اول شهریور همین سال طبق قرار قبلی در مسکو توقف و با کامران ملاقات می‌کند. او سه روز در این شهر می‌ماند و با حمل پیامها و دستورات به ایران می‌آید و آنها را عیناً به کامبخش منتقل می‌کند.

۱. انور خامه‌ای از او بنام «نزدیک‌ترین دوستم مرحوم جمال میری» یاد می‌کند ولی در بازجویی شورشیان از او بعنوان «حاجی میر» و در بازجویی کامبخش «حاجی آقامیری» یاد شده است.

۲. ایرج اسکندری در صفحه ۴۴ خاطرات خود (بخش نخست) می‌نویسد که ارانی در مذاکرات خود در باره کنگره هفتم کمینترن گفته است که من «در آن جلسه شرکت کردم» ولی این روایت کاملاً خالی از دقت است زیرا هنگامی که ارانی به شوروی می‌رسد جلسات کنگره در سوم شهریور خاتمه یافته بوده است.

از جمله این دستورات و پیغامها نتیجه بحثها و تصمیمات کنگره هفتم انتر-ناسیونال بود. توضیح آنکه این کنگره با شرکت هفتاد و شش حزب و گروه در ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۵ (۳ مرداد ۱۳۱۴) افتتاح و در ۲۵ اوت (۳ شهریور) همین سال پایان یافت. در این زمان چون فاشیسم به اوج قدرت خود رسیده و خطر جنگ نزدیک شده بود کنگره با بررسی و تحلیل اوضاع جدید جهان و تحول مواضع نیروهای اجتماعی به این نتیجه می‌رسد که برای مقابله با فاشیسم و جنگ علاوه بر اینکه نیروی طبقه کارگر به تنهایی کافی نیست نیروهای اجتماعی دیگری نیز وجود دارند که دارای ظرفیت مبارزه علیه فاشیسم و جنگ هستند و بنابراین این باید تا کتیکی اتخاذ شود که تمام نیروهای دمکرات و همه زحمتکشان در اطراف طبقه کارگر در یک جبهه اتحاد ملی ضد فاشیستی زیر شعار مبارزه علیه فاشیسم و جنگ متحد شوند.

پیغامی که از تصمیمات کنگره هفتم انترناسیونال کمونیستی ناشی و به کامبخش و گروه ایران ابلاغ و از زبان ارانی بیان شده عیناً چنین است: «کنگره تصمیم گرفته است در ممالک صنعتی مانند فرانسه و غیره جبهه توده‌ای (مرکب از تمام احزاب کارگر و دموکرات) و در ممالک در درجه ایران جبهه ملی تشکیل شود. غرض اینست که از این به بعد نبایستی کاملاً کمونیست صرف بود بلکه در ایران فرقه کمونیست بایستی با حکومت ملی، که مانع نفوذ امپریالیزم خارجی است مساعد بوده و با کلیه عملیات مترقی دولت، مانند تغییر لباس و غیره، بایستی مساعدت صد در صد کرد، یعنی از این بیعد فرقه بایستی با همه فرقه‌ها و دولتها که فاشیست نباشند ائتلاف کند.»

یکی دیگر از سفارشهای کامران فرستادن اعضای فرقه برای تحصیل در «کوتو» (دانشگاه کمونیستی کارگران شرق) بود. توضیح آنکه در این تاریخ هنوز دولت شوروی اعزام اینگونه محصلین را به خاک خود ممنوع نکرده بود. بعلاوه کامران مشخصات

۱. کامبخش سالها بعد در ۱۹۶۵ بجای «ائتلاف» میان نیروهای کارگری و ملی برای مبارزه علیه امپریالیسم در کشورهای مستعمره و وابسته کلمه «وحدت» را بکار برد و نوشت «به نظر می‌رسد که این وحدت باید بشکل تشکیل حزب انقلابی از نوع کومیندانگ انجام گیرد و حزب کمونیست هم به مثابه فراکسیون درون آن فعالیت و اعمال نفوذ کند.» (ص ۳۵ اسناد و دیدگاهها) اما به نظر می‌رسد که این تفسیر غیر دقیق و اشتباه آمیز است.

بعضی از افراد با سابقه، مانند رضا ابراهیم زاده راننده لکوموتیو، و سیف‌الله سیاح کارگر کارخانه زاینده‌رود اصفهان، که خود قبلاً می‌شناخته، برای تماس با آنان و اعزام احتمالی‌شان بقصد تحصیل در «کوتو» در اختیار ارانی می‌گذارد. در عین حال مبلغ دویست تومان کمک مالی برای گروه به وی می‌دهد که در اختیار کامبخش بگذارد. کامران ضمناً اطلاع می‌دهد که «عنقریب مظلوم و چند نفر دیگر خواهند آمد». ولی از قرار معلوم نه مظلوم (که ظاهراً منظور سیفی است) و نه «چند نفر دیگر» هیچوقت به ایران نمی‌آیند.

از موارد دیگری که از ارانی بعنوان واسطه استفاده می‌شود موردی است که «در بهار سال ۱۳۱۴ مبلغ ۶۵۰ فرانک فرانسه از پاریس» به حواله او می‌رسد که آنرا نیز به کامبخش می‌دهد.

یکی دیگر از افرادی که وسیله ارتباط گروه با کمینترن می‌شود شخص دکتر بهرامی است که در نیمه دوم سال ۱۳۱۳ پس از پایان دوران تحصیل خود در سر راه بازگشت به ایران، طبق قرار قبلی برای دیدار با مرتضی علوی به مسکو می‌رود ولی بجای علوی شخص دیگری بنام روشن به استقبال او می‌آید. او ده روز در این شهر می‌ماند و روشن او را به دفتر کمینترن برده و به سیفی، یکی از کمونیستهای ایران و عضو کمینترن معرفی می‌کند. سیفی آدرس او را در ایران می‌گیرد و در ضمن ۳۰ دلار در اختیار او می‌گذارد تا بعداً آنرا به شخصی که در ایران با نشانی معینی به او رجوع خواهد کرد بپردازد. مدتی بعد کامران با واسطه ارانی او را در تهران می‌بیند و مبلغ مذکور را از او می‌گیرد. علاوه بر این، چنانکه قبلاً اشاره شده، از آدرس او بعنوان واسطه برای فرستادن نامه و حواله پول از خارج و یا تماس افراد اعزامی استفاده می‌شود که در مدت نزدیک به دو سال چهار نامه از خارج و سه بار پول و شش هفت نامه نیز از داخل به آدرس او می‌رسد که همه آنها را سربسته تحویل کامبخش می‌دهد. همچنین محمد شورشیان دوبار برای تماس با کامبخش به او مراجعه می‌کند.

نفر سوم که از او برای ارتباط گروه با کمینترن استفاده شده محمد شورشیان است. از نکات قابل ذکر در ارتباط گروه با کمینترن اینست که شورشیان پنج شش ماه

پیش از دستگیری هنگامی که برای بردن صفری حسابی دهزاد و فرزندش به شوروی می‌رود بدون اطلاع کامبخش تقی شاهین و برادرزاده خود قاسم شاندرمنی را برای تحصیل در «کوتو» به شوروی می‌برد ولی آنها را بلافاصله از آنجا برمی‌گردانند زیرا در این زمان دولت شوروی تصمیم می‌گیرد که محصلین خارجی را، «ولو اینکه مال کمیته بین‌المللی هم باشد» و همچنین کسانی را هم که بی‌گذرنامه وارد می‌شوند، نپذیرد و طبق همین تصمیم از این پس «فقط می‌توان ارتباط با فرق سایر ممالک ایجاد کرد».

شورشیان در این سفر با اربلیان^۲ تماس می‌گیرد و پیغام کامبخش را در مورد اعتصاب موفقیت آمیز دانشجویان دانشکده فنی، و همچنین آدرس جمال میری را در بیروت برای مکاتبه به او می‌دهد، و در عوض پیغامهای اربلیان را برای پیدا کردن رضا ابراهیم زاده و تعیین یک آدرس تازه، برای کامبخش می‌آورد. گذشته از اینها کامبخش در بازجویی خود مدعی می‌شود که شورشیان پس از بازگشت از این سفر پیغام آورد که کامران بنام کمیته بین‌المللی گفته است که پس از کنگره هفتم «سیاست تشکیلات ایران از خط کمونیستی انحراف پیدا می‌کند» و شما «سیاست خودتان را فقط باید صرف تقویت از مجامع مترقی از قبیل مجامع معارفی، تاتری، ورزشی، کلاسهای اکابر و غیره بکنید» و در مورد گروه نیز راهنمایی اینست که «حالا که چند نفری بنام کمونیستی جمع کرده‌اید آنها باشند ولی دیگر به این نام کسی را جمع نکنید».

در مورد ارتباط گروه با کمینترن یا «کمیته اجرائیه بین‌المللی» از طرق دیگر، کامبخش می‌نویسد که کامران بوسیله یکی از فرقه‌های خارجی، مانند حزب کمونیست فرانسه یا آلمان، نامه‌ها و دستوراتی به نشانی دکتر بهرامی می‌فرستاد که «از مشارالیه بنده دریافت می‌داشتم و با دکتر ارانی مشورت می‌کردیم و هریک در قسمت خود اجرا می‌کردیم». بعلاوه چون «شهریه» اعضاء برای مخارج تشکیلات ایران کافی نبود این کمیته مبلغی «کمک خرج» می‌پرداخت که بیشتر صرف «ایاب و

۱. رجوع شود به بازجویی کامبخش

۲. کامبخش در بازجویی خود در باره اربلیان نوشته است: «این شخص یک نفرگرچی متوطن ایران است که سابقاً در نمایندگی بی‌سیم مسکو در ایران کار می‌کرده است، بنده را هم در ایران سابقاً دیده بوده است و یک خصومت شخصی هم با بنده دارد...»

ذهاب اشخاص» و کمک مالی به اشخاص می‌شد.

باین ترتیب با توجه به وجود یک نظام و آئین تشکیلاتی، هر چند نانوشته، و وجود یک نظم سازمانی، معین بودن مسئولیت‌ها و تقسیم کار میان اعضاء، پرداخت منظم حق عضویت، فعالیتهای سیاسی و اجتماعی، آموزش منظم مارکسیستی و بالاخره رابطه جهانی با کمینترن این گروه را، برخلاف نظر بزرگ علوی - که می‌گوید این جریان را «نمی‌توان تشکیلات نامید» و اطلاق اصطلاح «کلمه عضو» درباره افراد آن «کاملاً صحیح نیست» - بطور قطع می‌توان یک گروه کمونیستی با تمام مشخصات لازم خواند. علوی همچنین، برخلاف نظریه بالا، شاید بمناسبت شرایط زمانی، و شاید براساس توهم تعارض میان جنبش کمونیستی و جنبش ملی، سعی می‌کند جنبه کمونیستی گروه را تا حد زیادی تعدیل بخشد. او می‌نویسد: «بفرض اینکه چند نفر پابند به عقیده مسلک کمونیستی بوده‌اند نهضتی که آنها بوجود آوردند جنبه کاملاً ملی داشته» است و تأکید می‌کند که اتهام «کمونیستی» از طرف «زمامداران دوره سیاه» به این نهضت وارد شده است.

او در عین حال منکر ارتباط «این تشکیلات ناقص و ناتمام» با «مقامات خارجی» است و تنها می‌پذیرد که «دکتر ارانی و چند نفر از رفیقان دیگر او... با محصلین و سایر ایرانیان مقیم خارجه... در تمام اروپا و امریکا ارتباط حاصل کرده» و از آنها کمک مالی می‌گرفته‌اند.^۱ اما چنانکه گذشت این جمع، با مشخصاتی که برای آن ذکر شد، یک «گروه کمونیستی» واقعی بوده و طبق معمول تمام احزاب و گروههای کمونیستی در آن زمان با انترناسیونال کمونیستی ارتباط داشته است و باین ترتیب با قاطعیت می‌توان گفت که تمام مشخصات ممکن و ضروری یک «سازمان کمونیستی» را دارا بوده است.

این گروه یا هسته که بار تجربی گذشته حزب کمونیست را از طریق سازماندهانی چون حسابی دهباز و کامران و بالاخره کامبخش و در ارتباط با مسئولان ایرانی کمینترن از یک طرف و بار فرهنگی مارکسیستی از طریق روشنفکرانی چون ارانی و اسکندری و

همچنین شیفتگی و از خود گذشتگی انقلابی بعضی از دانشجویان و کارگران را از طرف دیگر در خود داشت هسته جدید جنبش کمونیستی ایران بود که ظرفیت و قابلیت لازم را برای تبدیل به یک حزب کمونیستی دارا بود. اما هنوز پا نگرفته بعللی، که عمده آن گشادبازیه‌ها و ضعفهای انسانی و همچنین کم تجربگی شرایط اختناق و فشار بود، زیر ضربه پلیس سیاسی قرار گرفت و متلاشی شد و عنصر با ارزشی چون ارانی را نیز، که یک اندیشمند برجسته انقلابی بود، از دست داد.

فعالیت‌های گروه

بزرگ علوی در کتاب خود بنام «پنجاه و سه نفر» از اینکه گروه به انجام کارهای بزرگی موفق نشده افسوس می‌خورد و به یکی از احساس‌های چندگانه خود که «پشیمانی» است اشاره می‌کند، «پشیمانی از اینکه چرا کار بزرگتری نکردم که اقلاً اگر گرفتار می‌شوم ارزش داشته باشد»^۱. با اینهمه این گروه کمونیستی، که می‌توان آنرا گروه کمونیستی کامبخش - ارانی نامید، با همه کوچکی خود در جهت پرورش افراد کمونیست و تأثیر گذاشتن بر ایجاد و هدایت حرکات اجتماعی در محدوده یک گروه موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته است.

در مورد پرورش اعضاء، در ارتباطات دو یا سه نفری، بجز تفسیرهایی که در مورد اخبار و حوادث ایران و جهان می‌شد، کتاب نیز خوانده می‌شد. علوی خود در مورد نظم و فعالیت‌های سازمانی گروه می‌نویسد: «دو نفر یا سه نفر هر هفته جمع می‌شدند و راجع به قضایای روز باهم مذاکره و بحث می‌کردند و اگر باز هم وقتی برای آنها زیادی می‌ماند کتابی مطالعه می‌کردند»^۲. علاوه بر این ذخیره‌ای از کتاب نیز تهیه شد که در عین حال روزنامه «ژورنال دو مسکو» و مجله سوئسی «روند شاو» نیز جزو آن بودند. این کتابها با سفارشهای مستقیم افراد از خارج وارد و یا بوسیله کتابخانه‌های تهران مانند «بروخیم» و «ابن سینا» تهیه می‌شد. افرادی که زبان آلمانی و فرانسه می‌دانستند این

۱. ص ۲۳ همان کتاب

۲. ص ۱۹۱ همانجا

روزنامه‌ها و یا کتابهای مارکسیستی را منظمأ بصورت فردی یا دو سه نفری مطالعه می‌کردند.

از کتاب‌هایی که پلیس در نزد اعضا یافته و بازداشت کرده و یا نام آنها در پرونده آمده می‌توان از «کاپیتال» مارکس، مانیفست حزب کمونیست، لودویک فوئرباخ و انقراض فلسفه کلاسیک، ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم، ماتریالیسم هیستوریک بوخارین، تاریخ روسیه، پروگرام کنگره ششم، تاریخ حزب کمونیست فرانسه، اصول معلومات سیاسی، انقلاب ۱۹۰۵ (از لنین)، ماتریالیسم و میل تناسلی، خانواده و سوسیالیسم، فلاکت فلسفه (فارسی) و مزد و سرمایه (مارکس) نام برد. دکتر بهرامی در بازجویی اعتراف می‌کند که بیش از بیست جلد کتاب مارکسیستی به زبان آلمانی در منزلش دارد. بعضی از این کتاب‌ها در نسخه‌های متعدد در اختیار گروه بوده. مثلاً از کاپیتال مارکس، تا آنجا که اطلاع در دست است، یک دوره چهار جلدی در مالکیت ارانی و یک نسخه در نزد خلیل ملکی و یک جلد «اختصار کاپیتال» در اختیار اسکندری وجود داشته، و یا از کتاب «ماتریالیسم و میل تناسلی» یک نسخه در نزد علوی و یکی دیگر در اختیار مکی‌نژاد بوده است.

گروه در عین حال بعضی جزوه‌ها و رساله‌های مارکسیستی را صرفاً برای مصرف داخلی به فارسی ترجمه می‌کرد. این ترجمه‌ها در چندین نسخه دست نویس و میان اعضا پخش می‌شد. از جمله این ترجمه‌ها قطعنامه‌های کنگره هفتم به ترجمه علوی، مانیفست مارکس و انگلس بوسیله ارانی (در پانزده نسخه دست نویس) بود. علاوه بر اینها جزوه‌های کوچکی، مانند A.B.C. بوخارین را نیز خود «کمیته دانشجویان» ترجمه و به صورت دست نویس برای اعضا تکثیر کردند. بجز اینها ارانی در دادگاه از جزوه‌ای نام می‌برد که خود او در سال ۱۳۱۴ تاریخچه‌ای درباره اول ماه مه تنظیم کرده بوده و دادستان به عنوان «نشراکاذیب» به آن اشاره دارد. ارانی خود در خلاصه لایحه دفاعیه می‌نویسد: «در پائیز ۱۳۱۴ تاریخچه‌ای راجع به اول ماه مه از طرف من به کامبخش داده

۱. در حاشیه صفحه ۳۰ «آخرین دفاع...» آمده است که این جزوه «رساله‌ایست که دکتر ارانی در باره رضاشاه و اوضاع آن روز ایران نوشته است».

شده و... مطابق گزارش از پرونده کامبخش در آخر آن امضاء احمد بوده» که امضای مستعار ارانی بوده است، و در جای دیگر می‌افزاید که «یادداشت‌های اصلی آن از کامران است و من آنها را به عبارت در آورده به کامبخش داده‌ام». از این تاریخچه قریب بیست و پنج نسخه بصورت دستنویس بوسیلهٔ اعضاء تکثیر شده است.

از انتشارات دیگر گروه که به صورت داخلی باقی ماند بیانیهٔ اول مه در سال ۱۳۱۵ بود که به وسیلهٔ ارانی نوشته شده بود. این بیانیه «راجع به اهمیت تاریخی روز اول ماه مه و حمله به فاشیسم» بود. علاوه بر اینها قرار بود که از مطبوعات خارجی مقالات و قطعاتی استخراج و در اختیار اعضاء گذارده شود. این کار فقط یکی دوبار صورت گرفت. کامبخش می‌گوید پس از تعلیمات کنگرهٔ هفتم کمینترن و تغییر تاکتیک، اینگونه فعالیت‌ها قطع شد و دیگر «هیچگونه مطبوعاتی نه برای داخل و نه (به طریق اولی) برای خارج انتشار» نیافت.

از فعالیت‌های دیگر هستهٔ کمونیستی کار فرهنگی در میان افراد غیر عضو و تشکیل محافل و مجامع فرهنگی و یا تشویق روشنفکران و دانشجویان به تشکیل چنین محافلی بود. چنانکه گفته شد پس از تشکیل گروه، مجلهٔ دنیا و محفل هفتگی خانهٔ ارانی، که هر دو در گسترش آموزش فلسفهٔ ماتریالیستی و اقتصاد مارکسیستی در میان عده‌ای از روشنفکران و دانشجویان و در نتیجه جلب بعضی افراد به گروه نقش بسیار مهمی داشتند، تعطیل شد. اما پس از تعطیل این دو نیز، بر اساس سفارش کمینترن و تصمیم گروه، ارانی تماس وسیع خود را با «منورالفکرها» ادامه داد و آنان را به تهیه و خواندن کتاب بر می‌انگیخت و همچنین به تشکیل مجامع فرهنگی تشویق و هدایت می‌کرد. بسیاری از دانشجویان، مانند عباس نراقی و میربهاء و دیگران، که عضو رسمی گروه نبودند، به توصیه و راهنمایی ارانی کتاب‌هایی دربارهٔ فاشیسم و کمونیسم و غیره تهیه و مطالعه می‌کنند.

جلسات کتابخوانی در میان دانشجویان گاه شکل وسیع‌تر و جدی‌تری به خود می‌گرفته است. عباس نراقی در بازجویی خود می‌نویسد که یکی از توصیه‌های ارانی که مؤثر بوده تشویق جوانان دانشجوی به مطالعه و مباحثهٔ دستجمعی کتاب‌هایی دربارهٔ فلسفه مادی و

مطالعه و تحقیق و ترجمه کتب و ایجاد محفل‌ها و کانونهای دانشجویی بوده است. او می‌نویسد در اثر همین تشویق‌های او بود که هفت نفر از دانشجویان هفته‌ای یک شب در خانه حاجی امین‌الضرب - یعنی خانه اصغر مهدوی - جمع می‌شدیم و علاوه بر صحبت درباره تأسیس «کانون» به بحثهای فلسفی می‌پرداختیم و به تهیه و اجرای کنفرانسهایی دست می‌زدیم که از آن جمله کنفرانسی درباره «ارزش اشیاء» بود.

از اجتماعات فرهنگی نیز یکی کلوب ورزشی بود که خلیل ملکی و مرتضی قاسمی و بعدها رادمنش عضو آن بودند و ارانی نیز در آنجا آمد و شد داشت و اخیراً غیر فعال شده بود. به همین دلیل ارانی و اسکندری تلاش می‌کنند که با کمک مهدی لاله به تأسیس باشگاهی، به طور عمده از فارغ‌التحصیلان اروپا، به نام «کلوب جوانان» اقدام ورزند. اسکندری می‌نویسد برای تشکیل این کانون وقتی با کسانی مانند دکتر نصر، دکتر آزموده، دکتر کیان، دکتر امیر سلیمانی، و بعضی دیگر مذاکره می‌کند آنها می‌گویند «در صورتیکه دکتر ارانی وارد نباشد با میل و رغبت حاضریم». و بالاخره «کانون تشکیل می‌شود ولی مسئولان آن ارانی را به علت داشتن عقاید کمونیستی در باشگاه نمی‌پذیرند و اسکندری نیز فقط برای شب افتتاح کلوب دعوت می‌شود. این باشگاه بعدها به صورت یک محل دید و بازدید و سرگرمی و وقت‌گذرانی در می‌آید.

ارانی در تأثیر دو جریان فکری بر این کانون توضیح می‌دهد که «در تأسیس کانون جوان دو فکر مشخص وجود داشت: یکی فکر من برای متحد کردن جوانان و دیگری فکر دکترهای... حقوق که به منظور شخصی خود بودند» و امیدوار بودند که «در موقع مقتضی آنها به یک حزب تبدیل کنند» ولی کمی پیش از دستگیری پنجاه و سه نفر، بقول او این «کانون»، «جز یک مجمع عمومی جوانان برای قمار چیز دیگری» نبود.

یکی دیگر از فعالیتهای «فرقه» کوشش برای تشکیل «انجمن یگانگی پزشکان»

۱. اسکندری بعدها در خاطرات خود ادعا می‌کند که او و ارانی هر دو عضو باشگاه بوده و حق عضویت هم پرداخته‌اند اما به احتمال قوی همان روایتی که در پرونده و در بازجویی‌های اسکندری و ارانی آمده است درست‌تر است و آنها عضو باشگاه نبوده‌اند (رجوع شود به ص ۴۵ خاطرات اسکندری - بخش نخست)

بمأموریت دکتر بهرامی بود. در این زمان انجمنی از پزشکان اشرافی تحصیلکرده اروپا وجود داشت که از جمله بنیانگذاران آن لقمان‌الملک، اعلم‌الملک، حبیب‌عدل و مانند اینها بودند و دکتر مرتضی یزدی نیز در آن عضویت داشت و بسختی از موجودیت آن در برابر تلاش برای تأسیس «انجمن یگانگی» دفاع می‌کرد. «انجمن یگانگی پزشکان» که در مقابل انجمن اشرافی موجود تأسیس می‌شود، با القاء دکتر بهرامی و بر اساس پیشنهاد دکتر شیخ به وجود می‌آید. این انجمن ابتدا به صورت جلسات هفتگی از هفت هشت پزشک تشکیل می‌شده که در آنجا اعضاء به مباحثات پزشکی می‌پرداخته‌اند. از اعضاء این انجمن دکتر حکیم اعظم، دکتر علاء، دکتر رفیع امین، دکتر شیخ، دکتر سمیعی، دکتر گیلان‌شاه سروان ارتش، دکتر اسفندیاری، دکتر اعلم، دکتر حسابی، دکتر رضانور، دکتر آهی و دکتر مؤدب بودند که هر هفته در شب‌های سه شنبه در منزل یکی از اعضاء اجتماع، و علاوه بر بحث‌های پزشکی، درباره نظامنامه انجمن نیز مذاکره می‌کردند. در این جلسات دو نظامنامه، یکی از جانب دکتر شیخ و دیگری از جانب بهرامی تنظیم و مطرح و مورد بحث قرار می‌گیرد و سرانجام طرح دکتر بهرامی مورد قبول واقع می‌شود. اما پیش از آنکه این طرح انتشار یابد پنجاه و سه نفر، و به تبع آن دکتر بهرامی، بازداشت می‌شوند و معلوم نیست انجمن چه سرنوشتی پیدا می‌کند.

یکی دیگر از اینگونه سازمانهای علنی، بنا به روایت ایرج اسکندری، انجمن حقوقدانان است که به قول او «از دانشجویان گرفته تا قضات و وکلای دادگستری در آن شرکت می‌کردند و ریاست آن با شهیدزاده بود. اسکندری از اعضاء دیگر این انجمن عباس نراقی و خلیل انقلاب آذر را نام می‌برد، که هر دو در ردیف افراد پنجاه و سه نفر دستگیر می‌شوند. او اظهار اطلاع می‌کند که انجمن در حدود صد نفر عضو داشت و «بتدریج جمعیت بزرگی شده بود»^۱.

از طرح‌های مورد نظر ارانی تلاش برای تشکیل صندوق تعاون کاری است. او

این مطلب را با اکبر افشار - کارگر چاپخانه - در میان می‌گذارد ولی ظاهراً به جایی نمی‌رسد.

از فعالیتهای گروه شرکت افراد آن در اعتصابات دانشجویی یا تحریک و هدایت آنهاست. در بازجویی‌ها، از اعتصاب دانشجویان دانشسرای عالی سخن به میان آمده است ولی از قرار معلوم تنها یک نفر از افراد گروه دانشجوی دانشسرای عالی بوده و او نیز در این اعتصاب دخالتی نداشته است. اما دکتر جهانشاهلو از اعتصاب موفقیت آمیز دانشجویان پزشکی نام می‌برد که مدعی است خود او در ایجاد آن نقش داشته و با موفقیت نیز به پایان رسیده^۱ اما در هیچ جای دیگر از چنین اعتصابی سخن به میان نیامده است. به احتمال قوی آنچه دکتر جهانشاهلو به عنوان اعتصاب از آن نام برده حادثه‌ای جدی و قابل ملاحظه نبوده است.

اما برجسته‌ترین کار گروه در این زمینه تهییج و هدایت اعتصاب دانشجویان دانشکده فنی در سال ۱۳۱۵ است. در این زمان دکتر حسابی ریاست این دانشکده را بر عهده داشته و دانشجویان از رفتار و مدیریت او ناراضی بوده‌اند. خامه‌ای می‌نویسد: «اعتصاب دانشکده فنی... برای تغییر رئیس آن دکتر حسابی، که با دانشجویان رفتار خشن و دیکتاتور مآبانه‌ای داشته، و بهبود برنامه‌های درسی» بود. قضیه از این قرار است که زمزمه اعتصاب برای تغییر دکتر حسابی در میان دانشجویان بالا می‌گیرد و مطلب به وسیله مکی‌نژاد به کامبخش منتقل می‌شود. کامبخش به مشورت دکتر ارانی به این نتیجه می‌رسند که باید هیجان دانشجویان را مهار و آنرا با حوصله و تدبیر به سمت یک اعتصاب رهبری شده هدایت کرد. مکی‌نژاد با هدایت مستقیم کامبخش و راهنمایی‌های غیر مستقیم ارانی طوری عمل می‌کند که اعتصاب بموقع سازماندهی شود و در نتیجه همین رهبری اعتصاب با موفقیت یعنی تعویض دکتر حسابی و قبول بقیه خواست‌های دانشجویان پایان می‌یابد.

بالاخره از کارهای دیگری که با الهام از خط مشی کمینترن انجام می‌گیرد اجرای

۱. رجوع به صفحات ۱۶ - ۱۷ سرگذشت - بخش یکم

۲. رجوع به صفحات ۹۴ و ۹۵ پنجاه نفر و سه نفر

چند نمایش در اهواز و سه شهر دیگر توسط محمد شورشیان، و از آن جمله نمایش «خیانت و وفا» در اهواز است. این کار احتمالاً بدون اطلاع و اجازه مستقیم رهبری گروه، یعنی کامبخش، انجام می‌گیرد ولی در هر صورت از آنجا که در قالب خط مشی گروه بوده و توسط یکی از اعضای فعال آن انجام شده می‌توان آنرا به حساب فعالیت‌های علنی گروه گذاشت. این همان نمایشی است که شورشیان را در دسترس پلیس قرار می‌دهد و بر اساس شایعات و بظاهر منشأ کشف و نابودی گروه از طرف پلیس سیاسی می‌شود.

در دادرسی

اداره سیاسی شهربانی پرونده‌ای را که با فشار و تهدید و تطمیع و فریب تدوین کرده بود نزدیک هشت ماه پس از دستگیری پنجاه و سه نفر، در روزهای اول دی ماه ۱۳۱۶، همراه با یک گزارش صد و بیست و چند صفحه‌ای به قاضی تحقیق در دادگستری ارجاع کرد.^۱ قاضی تحقیق، که شخصی بود بنام کامکار و گویا «قبلاً عضو شهربانی بوده»^۲ برای همگی متهمان، بدون استثناء قرار بازداشت صادر کرد. در قرار بازداشتها جمله‌ای بخشنامه‌وار تقریباً به صورت زیر تکرار شده است: «نظر به اینکه جرم منسوب به متهم در صورت ثبوت، جنائی شناخته می‌شود» مستنطق قرار توقیف متهم را از لحاظ اهمیت موضوع و جلوگیری از «امحاء آثار جرم صادر می‌کند» این قرار توقیف در مورد بسیاری از متهمان، بعلت موقعیت اجتماعی و وجود امکانات تضمینی دیگر، کاملاً نامناسب بود و بخصوص «امحاء آثار جرم»، که دستاویز قاضی برای صدور

۱. ارانی در دادگاه می‌گوید که قرار توقیف او در تاریخ ۲ / ۱۰ / ۱۶، یعنی در حدود هفت ماه و نیم پس از دستگیری، صادر شده ولی بعلت عدم دسترسی به پرونده دادگستری تاریخ دقیق تنظیم گزارش شهربانی ممکن نشد. تنها سندی که در این مورد در دسترس است گزارش اداره سیاسی در باره رضا رادمنش و قرار توقیف اوست که اولی در تاریخ ۱۲ / ۱۱ / ۱۶ و دومی تاریخ ۱۷ / ۱۱ / ۱۶ دارد. بازپرسی از علوی در دادگستری نیز در تاریخ ۲۵ / ۱۱ / ۱۶، یعنی یک هفته پس از صدور قرار توقیف رادمنش صورت گرفته که اگر تاریخ صدور قرار توقیف ارانی دقیق باشد معلوم می‌شود که متهمان بتدریج برای بازپرسی اعزام شده و بعضی از آنها حتی ده ماه بدون صدور قرار بازداشت بازپرس در توقیف غیر قانونی شهربانی بوده‌اند.

قرار توقیف بود، پس از ده ماه بازداشت متهم مطلقاً موضوعیت نداشت. در تحقیقاتی که مستنطق دوباره از افراد پنجاه و سه نفر بعمل آورد تقریباً همه آنها اعترافات اولیه خود را در اداره سیاسی در شهربانی تکذیب و محتویات پرونده را مردود شناختند. با وجود این مستنطق دادگستری، عیناً مانند پلیس صرف محتویات پرونده را برای اثبات کمونیست بودن و مجرمیت متهمان «و اقدام آنان علیه امنیت و استقلال کشور» کافی شناخت و بدون آنکه به اعتراضات آنها و یا نقائص و یا تناقضات پرونده کمترین توجهی بکند با اتکاء بر همان پرونده برای تمام متهمان قرار مجرمیت صادر کرد.

دادستان دادگاه بدوی یا شهرستان نیز بر اساس همان قرار بازپرس برای متهمان کیفر خواست صادر کرد.^۱ ادعانامه، آنطور که در روزنامه اطلاعات بچاپ رسیده، «درباره ۵۳ نفر ترویج کنندگان مرام اشتراکی و اقدام کنندگان بر علیه امنیت و استقلال کشور شاهنشاهی» صادر شده و حال آنکه تنها نام ۴۹ نفر در آن آمده است و این مدتی بعد بود که معلوم شد چهار متهم دیگر بنام‌های فریدون منو، نورالدین الموتی، رضی‌الله حکیم الهی و رضا ابراهیم‌زاده باید این لیست را تکمیل کنند. این ادعانامه و اتهاماتی که متهمان به موجب آن قابل تعقیب و مجازات شناخته شده‌اند شاید یکی از سست پایه‌ترین و غیرقانونی‌ترین ادعانامه‌های تاریخ دادگستری ایران باشد و استدلال‌هایی که دادستان برای اثبات مجرمیت متهمان کرده است از لحاظ حقوقی و قضائی به کلی بی‌ارزش است. ارانی در دادگاه آنها «ادعانامه‌ای مفتضح» می‌خواند که «در موارد حساس‌تر دروغ بزرگتری جعل می‌کند» و بدرستی توضیح می‌دهد که این ادعانامه «با جعل و تحریف و تعبیرات غلط و اظهار نظرهای جاهلانه، بدون نظم قضائی، یعنی بدون اینکه ارکان جرم را تعیین کرده، وقوع جرم را ثابت نموده، قانون را با آن تطبیق کند با عبارات شاعرانه، شبیه یک رمان مبتنی بر حدسیات غلط تنظیم شده است».

۱- این کیفرخواست در روزنامه اطلاعات یازدهم آبان ۱۳۱۷ با عنوان «ادعانامه مدعی‌الموم استیناف»، یعنی دادستان، چاپ شده ولی در شماره روز بعد اینطور تصحیح شده: «ادعانامه متهمین که دیروز نشر دادیم از طرف دادبان نخست (مدعی‌الموم پارک بدایت) تنظیم و تقدیم دیوان عالی جنائی گردیده و دیروز اشتهاً استیناف چاپ شده.»

همانطور که گفته شد تقریباً تمام متهمان به نحوه بازجوئی در اداره سیاسی اعتراض داشتند و از تأیید بازجوئی‌های اولیه خودداری کردند ولی دادستان بدون کمترین توجه به انکارها و تکذیب‌های متهمان در غالب موارد با ذکر مکرر این عبارت که متهم «در محضر مستنطق نیز اعترافات خود را تلویحاً تأیید کرده» قناعت جسته و جرم متهم را «محرز و مسلم» و او را «قابل تعقیب قانونی» شناخته و در برخی موارد نیز تکذیب و انکار اعترافات اولیه از جانب متهم را در محضر قاضی تحقیق، یا تحت این عنوان که «انکار بعد از اقرار مؤثر نیست» رد کرده و یا آنرا «کوشش برای فرار از مجازات» تلقی کرده و حتی گاه همین انکار را دلیل ثبوت مجرمیت متهم دانسته است. در اشاره به اعترافات «تلویحی» مورد ادعای دادستان و بی‌پایه بودن آن، ارانی در دادگاه می‌گوید: «اقرار تلویحی سنگری است که مدعی عموم در جمیع موارد فقدان سلاح منطقی، یعنی جمیع موارد پرونده‌ها، پشت آن خود را مخفی کرده است.»

مهمترین اتهام اصلی پنجاه و سه نفر، که بر اساس قانون خرداد ۱۳۱۰ علیه آنها ادعانامه صادر شده بود «اقدام علیه امنیت و استقلال مملکت» و دلیل آن نیز عضویت آنان در یک «فرقه کمونیستی» بود اما بسیاری از آنها علاوه بر عضویت در فرقه اشتراکی، به تبلیغ مرام اشتراکی نیز متهم شده و برخی دیگر نیز به «نشر اکاذیب» و عبور از مرز متهم و مشمول «قانون ورود و اقامت اتباع خارجه» شناخته شده و چون ژاندارم‌ها با گرفتن رشوه از این گروه عبور غیر قانونی آنان را از مرز نادیده گرفته بودند، این گروه به ارتکاب جرم دادن رشوه به مأمورین دولت نیز متهم شده بودند. دادستان در عین حال ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزا را نیز، که ناظر بر تعدد جرم است، درباره اکثر متهمان قابل تطبیق دانسته بود. از میان متهمان عبدالصمد کامبخش و ارانی، علاوه بر عضویت در فرقه اشتراکی و تبلیغ افکار کمونیستی، به تأسیس فرقه نیز متهم بودند.

بموجب «قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت»، که در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ به تصویب مجلس رسیده و از اول تیرماه همان سال قابل اجرا شناخته شده است، «مرتکبین هر یک از جرمهای ذیل به حبس مجرد از ۳ تا ۱۰ سال محکوم

خواهند شد: هر کس در ایران، به هر اسم و یا به هر عنوان، دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی را تشکیل دهد و یا اداره نماید که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و یا رویه یا مرام آن اشتراکی و یا عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی شود که با یکی از مرام یا رویه‌های مزبور، در ایران تشکیل شده باشد.» در قسمت دوم این ماده این مجازات درباره اعضای چنین جمعیتی، حتی اگر در خارج هم تشکیل شده باشد، تعمیم داده می‌شود. این قانون منظور از «دسته و جمعیت» را اجتماع «عده از دو نفر به بالا» می‌داند. در ماده پنجم این قانون، غیر از تأسیس یا عضویت در جمعیت اشتراکی، قید شده که حتی «هر کس برای یکی از جرمها و یا مجرمین مذکور در مواد ۱ و ۲ و ۳ در ایران» و یا «در خارج از ایران تبلیغ کند محکوم به یک سال تا سه سال حبس تأدیبی خواهد شد».

بدون شک اتهام عضویت در یک گروه کمونیستی و یا تبلیغ مرام کمونیسم در مورد عده‌ای از افراد پنجاه و سه نفر صادق بود و طبعاً بر طبق این قانون مجرم شناخته می‌شدند اما حقیقت اینست که در غالب این موارد نیز دلیل قانع کننده قضائی در ادعای وجود نداشت. مثلاً بزرگترین و محکم‌ترین دلیلی که علیه اینگونه متهمان آمده «بیانات دیگران» درباره متهم و یا اقرارهای بعد از انکاری بوده است که غالباً در اثر تهدید یا وعده و وعید و یا شکنجه و یا در فضای ترس و وحشت و یا با فریب صورت گرفته و در بسیاری موارد حتی از متن همان بازجوئیها نیز می‌توان این مطلب را تشخیص داد. برای نمونه دستخط بزرگ علوی در اولین بازجوئی، که بیش از نصف صفحه هم نیست، با خط معمولی او در بازجوئی‌های بعدی تفاوت محسوس دارد و از قراری که خود او در کتاب پنجاه و سه نفر یادآوری کرده متن بازجوئی اولی پس از یک دستبند قبانی نوشته شده و طبعاً ارزش قضائی ندارد. جالب اینجاست که در جلسه بعدی بازجوئی که یازده روز پس از آن صورت گرفته علوی جواب خود را با این جمله شروع می‌کند که «در راپرت فوق مقصود من استنکاف نبوده بلکه چون زیاد پریشان بودم می‌خواستم مختصر شرح بدهم» و بعد بقول خودش «به شرح اصل موضوع از بدو آشنائی با این فکر تا امروز می‌پردازد».

در بسیاری از موارد با اینکه متهمان دارای سواد هستند جوابها به خط خود بازجو

نوشته شده که منطقاً سؤال برانگیز و صحت آنها قابل تردید است. حتی یک مورد مواجهه دکتر بهرامی با محمد شورشیان و گماشته بهرامی فاقد امضای مواجهه شوندگان است.

اما بسیاری از «اقراریه‌ی که مورد استناد دادستان است کمترین ارتباطی با مورد اتهام ندارد و مطلقاً با مفاد قانون ۱۳۱۰ مبتنی بر عضویت در فرقه اشتراکی و «اقدام علیه امنیت و استقلال مملکت» نیز تطبیق نمی‌کند. مثلاً در مواردی دلیل اتهام فقط خریدن و خواندن و یا صرفاً خواندن کتاب مشکوک به کمونیستی به صورت فردی و یا دو سه نفری است. بعضی از متهمان مشترک مجله دنیا بوده و یا به مناسبت دوستی با ارانی مبلغی برای کمک خرج به مجله پرداخته‌اند. در مواردی نیز دادستان در ایراد اتهام عطف به ماسبق کرده بود.

حضور در جلسات هفتگی خانه ارانی، حتی برای یکی دوبار، و احیاناً سؤال و جوابی در مورد بعضی مطالب علمی مجله دنیا و بعضی اوقات نیز «مذاکرات سیاسی» اتهام اساسی بعضی از متهمان است. برای نمونه بقول ادعانامه، دکتر مرتضی سجادی چند سال پیش از دستگیری پنجاه و سه نفر «در منزل دکتر ارانی جهت مذاکره در اطراف خدا و طبیعت و عقاید ماتریالیسمی حاضر می‌شده و... مجله دنیا را می‌خوانده» و بهمین دلیل، و همچنین «نظر به سایر قرائن و اوضاع و احوال» که بلااستثناء در مورد تمام متهمان تکرار شده «جرمش ثابت» است.^۱

بعضی از متهمان به صرف شنیدن یک خبر یا یک مطلب از متهم دیگر از طرف دادستان قابل تعقیب شناخته شده‌اند. برای نمونه بهمن شمالی چندین سال پیش از دستگیری در هنگامی که با محمد شورشیان همخانه بوده از او شنیده است که وی «سابقاً داخل در بالشویک‌ها بوده است». دادستان پس از ذکر این مطلب به سادگی می‌نویسد که این امر «می‌رساند که متهم از سوابق و مسلک شورشیان اطلاع داشته و تماماً مؤید بر ثبوت عضویت متهم در فرقه مزبور می‌باشد».^۲

حتی در بعضی از موارد کافی بوده که کسی از افکار سیاسی یکی از متهمان مطلع

بوده باشد بدون اینکه کمترین اطلاعی از عضویت او در فرقه اشتراکی داشته باشد مثلاً مهدی لاله به صرف آشنائی با ارانی و اسکندری مظنون است به اینکه «از افکار سیاسی دکتر ارانی و اسکندری به نحو کامل اطلاع داشته» و چون به همین علت مانع ورود آنان به «کانون جوانان» شده پس «مجرمیت متهم و سوء نیت وی مسلم» و بنابراین قابل تعقیب است. مهمترین دلیل دادستان هم برای این ظن اینست که دکتر ارانی گفته است که لاله و دو سه نفر دیگر را «تشویق به خواندن کتب مختلف از افکار متضاد مخصوصاً فاشیزم و کمونیزم می نمودم».

یکی از متهمان، با اینکه بهائی و بر اساس اعتقاد مذهبی اش از هر گونه فعالیت سیاسی و شرکت در اجتماعات ممنوع بوده صرفاً بعلت اینکه در سالهای قبل از ۱۳۰۴ در «دبیرستان روسها» درس خوانده به محاکمه کشیده شده است و حال آنکه درست به همان دلیل بهائی بودن از اداره شرق، که یک مؤسسه اقتصادی مربوط به شورویها بوده، اخراج شده است.

بعضی از افراد گناهشان اینست که بی آنکه خودشان خبر داشته باشند از جانب بعضی دیگر از متهمان مورد تحسین قرار گرفته اند و یا به عنوان افراد مناسب یا خوب به عضو دیگری معرفی شده اند بدون اینکه تا روز دستگیری پنجاه و سه نفر کمترین تماسی با هیچیک از آنان گرفته باشد. سیف الله سیاح کارگر کارخانه زاینده رود اصفهان و رضا ابراهیم زاده لکوموتیوران از این جمله اند.

دلیل مجرمیت حسن حبیبی اینست که انور خامه ای گفته است «مجله دنیا را بخوان... رفع اشکال ترا خواهم کرد».

یکی از متهمان به نام آناقلیچ ترکمن بعلت اینکه یکی دیگر از متهمان را که «قصه» عبور از مرز شوروی داشته از این کار باز داشته بدلیل «شروع به ارتکاب جرم» از طرف دادستان به عضویت در «فرقه اشتراکی» متهم و قابل تعقیب شناخته شده است. در این مورد استدلال دادستان به اندازه ای نامربوط بود که دادگاه مجبور شد پرونده را از جریان دادرسی خارج سازد و برای یافتن دلایل قانع کننده نزد مستنطق بازگرداند.

چند تن از متهمان جرمشان اینست که دوستان متهمشان از آدرس آنها برای مکاتبه استفاده کرده اند و یا نام و آدرس آنها را، بعنوان فرستنده، روی پاکتی که برای

ماتریالیستی می خوانده اند، و سپس برای نفی ارتباط میان این دو به اظهارات انور خامه‌ای در بازجویی اشاره کرد و گفت «این شخص» که گفته است «اگر یک نفر را ماتریالیست کردیم حاضر است کمونیست بشود» «نمی فهمد که ماتریالیسم چیست و کمونیسم کدام است»^{۱۰}.

اما نه دادستان و نه دادگاه، اگر این مطالب را هم درک می کردند، گوششان به آن بدهکار نبود.

نمونه دیگر از این تحریفات آنست که اکثریت قریب به اتفاق متهمان در هنگام بازپرسی در محضر مستنطق دادگستری صریحاً بازجویی‌های اداره سیاسی شهربانی را مردود شناخته و اقرار خود را در آنجا انکار می کنند اما دادستان در اکثر موارد مدعی می شود که متهم «تلویحاً» و حتی گاه صریحاً اعترافات خود را در اداره سیاسی شهربانی در نزد مستنطق نیز تأیید کرده است.

ادعای نامۀ دادستان انباشته از این نوع و انواع دیگر تحریفات است ولی بهر صورت علی رغم شرایط و اوضاع و احوال غیر عادی بازجویی در اداره سیاسی، ظاهراً به جز دو مورد، هیچکدام از افراد پنجاه و سه نفر در این مرحله عضویت خود را در یک گروه کمونیستی نپذیرفته و حتی به فعالیت سیاسی معمولی نیز اعتراف نکرده بودند و اتهام کمونیستی که دادستان به آنان وارد کرده می تواند صرفاً یک استنباط شخصی تلقی شود و مطلقاً فاقد ارزش قضائی است.

وکیل ارانی، به نام سید هاشم وکیل، در دادگاه طی یک بحث حقوقی چنین توضیح داد که در این پرونده «عمده دلائل، اظهارات اشخاص است که نسبت به خودشان اقرار و نسبت به دیگران شهادت تلقی شده» است، اما با توجه به جریان تشکیل و محتویات پرونده می توان دریافت که اظهارات متهمان در اداره سیاسی غالباً با اکراه همراه بوده است ولی در مرحله تحقیق، حتی به فرض فقدان اکراه، اقرار به هیچوجه «دلیل قطعی بر وقوع و ارتکاب جرم» نیست. در مورد شهادت اشخاص درباره دیگران نیز، که در پرونده جزء دلائل اصلی اتهامات افراد آمده است، اظهارات متهم

«ممکن است از راه دشمنی و یا بتصور این باشد که اگر آن نسبت را به دیگری بدهد موجب برائت او خواهد شد» و درست به همین علت از نظر قضائی نمی‌تواند بعنوان دلیل قطعی بر مجرمیت کسی مورد استفاده قرار گیرد.

ارانی خود در دادگاه از اینهم فراتر رفت و پس از توضیحاتی در مورد استدلالهای دادستان نتیجه گرفت که: «اولاً وقوع این جرم محال، ثانیاً آثار جرمی که دلالت بر وقوع جرمی کند غیر موجود، ثالثاً قرائن قوی بر عدم ارتکاب جرم موجود است». او «از حیث اثبات جرم» نیز با اشاره به اصطلاحاتی که در ادعانامه به کار رفته بود افزود که «نه اقرار صریح، نه تلویحی، نه قرینه و نه شهادت، حتی در پرونده‌های غیر قانونی شهربانی هم وجود ندارد.»

البته دادگاه عالی جنائی دو نفر از متهمان را به علت فقد دلیل - و نه تحت تأثیر استدلالات و توضیحات - از «جرائم انتسابی» تبرئه کرد. و همچنین بعضی از اتهامات درجه دوم مانند «نشر اکاذیب»، «دادن رشوه» و «تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی» را در مورد برخی متهمان ثابت و وارد ندانست و در یک مورد اتهام «قصود خروج از مرز» را جرم و قابل تعقیب جزائی شناخت و حتی دو مورد را، لابد بعلت نقص پرونده، برای تحقیقات مجدد به بازپرسی عودت داد، با اینهمه در واقع می‌توان گفت که حکم این دادگاه نیز در بی‌پایگی دست کمی از قرار مستنطق و ادعانامه دادستان نداشت.

قرائنی در دست است که دادگاه در صدور رأی درباره متهمان از خود اختیاری نداشته است و حتی بسیاری از تشریفات قانونی را هم مراعات نکرده از جمله آنکه طبق گزارش دکتر جهانشاهلو به هیچیک از متهمان اجازه تعیین وکیل ندادند و وکلا همه تسخیری بودند.^۱ خامه‌ای نیز در اشاره به همین موضوع می‌نویسد ما را، البته اسماً، برای تعیین وکیل نزد عبدالعلی لطفی^۲ رئیس دادگاه استان بردند «ولی هنگامی که چند نفر منجمله خود من وکیل خود را معرفی کردیم لطفی با صراحت و وقاحت آنرا رد کرد

۱. رجوع شود به صفحات ۸۸ - ۹۲ سرگذشت - بخش یکم

۲. این شخص بعدها در سالهای ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲ وزیر دادگستری دولت دکتر مصدق بود

و گفت برای همه شما وکیل تسخیری معین می‌کنیم ولی... در صورت جلسه نوشتند که همه ما از ارائه وکیل عاجز بوده‌ایم و از دادگستری تقاضا کرده‌ایم برای ما وکیل تسخیری تعیین کنند»^{۱۰}. البته یکی دیگر از اعضای پنجاه و سه نفر بخلاف خامه‌ای می‌نویسد که متهمان باختیار خود «از انتخاب وکیل خودداری نمودند زیرا می‌دانستند دفاع در دادگاه اثری ندارد»^{۱۱} اما احتمال زیاد می‌رود که این روایت، بفرض دقت و صحت، در مورد خود نویسنده صادق بود و او مورد خود را تعمیم داده است.

از قرار بعضی روایات سرنوشت متهمان و میزان محکومیت آنان، از پیش از جانب شهربانی و مقامات اداری دادگستری، که زیر نفوذ شهربانی بوده‌اند، تعیین شده بود و دادرسی در دادگاه تغییری در میزان محکومیت‌ها نمی‌توانست بدهد. دکتر جهانشاهلو از حادثه‌ای یاد می‌کند که اگر چه به قصه شباهت دارد ولی واقعیت داشته و ارزش قضائی رأی دادگاه را نشان می‌دهد. او حکایت می‌کند که رئیس دادگاه دوبار سخنان رادمنش را با تحریف به منشی تقریر می‌کند و بالاخره پس از سه بار اعتراض او خطاب به دکتر رادمنش می‌گوید: «خودت دیکته کن منشی بنویسد. این حرفها در دفاع و زندان تأثیری ندارد»^{۱۲} او همچنین از قول یک شاهد اظهار اطلاع می‌کند که یکی از پایه‌وران شهربانی میزان محکومیت متهمان را از طرف رئیس شهربانی قبلاً به رئیس دادگاه ابلاغ کرده است. فضل‌الله گرکانی نیز شهادت می‌دهد که عموی او توجه یکی از اعضای دادگاه را که از دوستان نزدیکش بوده نسبت به پرونده برادرزاده‌اش جلب می‌کند ولی آن عضو دادگاه می‌گوید که «محکومیت اینها بر طبق لیست معینی است که ما نه تنها نمی‌توانیم از میزان تعیین شده بکاهیم بل حتی نمی‌توانیم بر آن بیفزائیم»^{۱۳}.

در مورد رعایت تشریفات معمولی در دادگاه نیز، اگر چه دادرسی بظاهر علنی بود ولی سالن دادگاه را مأموران شهربانی اشغال کرده بودند و از تماشاچیان معمولی مطالبه «جواز» ورود می‌کردند و طبعاً هیچکس جوازی در اختیار نداشت.^{۱۴}

۱. ص ۱۶۳ پنجاه نفر و سه نفر

۲. فضل‌الله گرکانی، ص ۱۲۳ مجله دنیا، شماره ۶، سال ۱۳۵۸

۳. صفحات ۹۶ - ۹۷ سرگذشت - بخش یکم

۴ و ۵. ص ۱۲۴ مجله دنیا، شماره ۶، سال ۱۳۵۸

مطلب دیگر که نشان دهنده دخالت عوامل غیر قضائی در دادگاه است، اعمال نفوذ بر همان وکلای تسخیری و تهدیدهای است که نسبت به آنان اعمال می‌شده است. دکتر جهانشاهلو می‌نویسد دکتر آقایان و کیل دکتر بهرامی در جلسه اول یک «دفاع کلی و علمی» کرد اما روز بعد «دنباله گفتار او آن گرمی و استدلال را نداشت و به نعل و میخ میزد» و او خود این امر را ناشی از آن می‌داند که «گویا پس از گفتار آنروز از سوی دستگاه شهربانی» به او «یادآوری‌هایی شده بود».^۱

اما جلال عبده، که خود در این زمان «دادستان انتظامی وکلا» بوده، شرح ماوقع را مستندتر و مفصل‌تر توضیح می‌دهد. او در خاطرات خود می‌نویسد که چون آقایان «اظهار کرده بود که داشتن کاپیتال (سرمایه) کارل مارکس جرم نیست و حاکی از فعالیت صاحب کتاب در ترویج عقاید اشتراکی نمی‌باشد» مأموران شهربانی که به عنوان تماشاچی دادگاه بظاهر علنی را اشغال کرده بودند علیه او گزارش می‌دهند و متین دفتری وزیر دادگستری، جلال عبده را مأمور تعقیب امر می‌کند. عبده می‌نویسد: «لطفی متذکر شد که بعضی وکلا، من جمله دکتر آقایان از حدود خود خارج شده و باید تنبیه شوند.» اما او پس از بررسی پرونده در گزارش خود ضمن تأیید گفتار آقایان توضیح می‌دهد که کاپیتال مارکس یک کتاب علمی تحقیقی و درسی است و «در امتحانات دکترای اقتصاد دانشکده حقوق و اقتصاد در پاریس تجزیه و تحلیل نظرات مارکس از جمله سوالات ممتحنین می‌باشد» و خود او نیز علاوه بر مطالعه آن در میان کتاب‌های خود یک نسخه از آن را نیز با خود به ایران آورده است. و گذشته از همه اینها «وکیل مدافع اصولاً نسبت به اظهاراتی که حین دفاع می‌نماید مصونیت دارد». عبده خود تصور می‌کند که این گزارش او باعث فرونشستن خشم شاه و رفع مزاحمت از آقایان شده است.^۲

حقیقت اینست که دفاع دکتر آقایان اگر چه محکم و مستدل و برای دادگاهی در آن شرایط شجاعانه محسوب می‌شود ولی او بهیچوجه در مورد نظرات مارکس

۱. ص ۹۷ سرگذشت - بخش یکم

۲. ص ۱۳۹ چهل سال در صحنه

مسامحه‌ای از خود نشان نداده بود بلکه برعکس تکیه‌ او بر این نکته بود که متهمان نظریات مارکس را ناصحیح و یا غیر قابل قبول می‌دانند، و نظر خود او نیز در این مورد، آنطور که در روزنامه اطلاعات انعکاس یافته عیناً چنین بود: «یکنفر دیپلمه اگر نداند کارل مارکس چه گفته و مخالفین آن چه گفته‌اند و عقاید فلاسفه را نداند نمی‌تواند در حقوق اقتصاد و علوم اجتماعی مدعی اطلاع بشود... کتاب کارل مارکس... کتاب درسی علمی است... من چیز فوق‌العاده‌ای نمی‌دانم که این شاگردان کتابی خوانده و به مطالعه کتب پرداخته‌اند. فکر کردن قابل مجازات نیست... کارل مارکس... عقیده مخصوصی داشته که ماحصلش اینست که می‌گوید هر تغییر اجتماعی در دنیا پیش آمده در نتیجه عوامل اقتصادی است» و در آخر سخنانش نتیجه گرفته بود که «کارل مارکس که آتیه را پیش بینی کرده امروز ثابت است که همه پیش بینی او غلط در آمده است».

دفاع آقایان از موکل خود و سایر متهمان اصولاً بر چند پایه زیر بود:

- ۱- مطالعه و بحث درباره ماتریالیزم یک بحث فلسفی و علمی است، ک هاشم وکیل، وکیل دکتر ارانی، نیز به آن اشاره کرده بود ؛
- ۲- کتاب کارل مارکس یک کتاب علمی و مربوط به رشته حقوق اقتصاد و علوم اجتماعی است و خواندن آن منع قانونی نمی‌تواند داشته باشد ؛
- ۳- جمع شدن برای مطالعه کتاب جرم نیست ؛
- ۴- «فکر کردن قابل مجازات نیست» ؛
- ۵- «حزبی وجود ندارد که اینها [در آن] عضویت داشته باشند» ؛
- ۶- این آقایان جزء طبقاتی هستند که اساساً فطرتاً، عقلاً مطابقتی با کمونیست ندارد بلکه مخالفت تام دارد»^{۱۰}.

با اینهمه بعید نیست اگر به جای جلال عبده شخص دیگری، مثلاً عبدالعلی لطفی، «دادستان انتظامی و کلا»، و مأمور تحقیق در این مورد بود احتمالاً «آقایان» نیز در ردیف پنجاه و سه نفر در جایگاه متهمان به عضویت در فرقه اشتراکی و مقدمین علیه

استقلال و امنیت مملکت قرار می‌گرفت.

اما در مورد رأی دادگاه و کیفیت آن هاشم و کیل یاد آور شد که معمولاً هر دادگاهی در تحقیق و هنگام صدور رأی «سوابق متهم و خانواده و میزان تحصیل» و نحوه زندگی شخصی، و خلاصه هویت، او را در نظر می‌گیرد و «حتی پس از احراز وقوع جرم باید اوضاع و احوال قضیه و علم و قصد متهم و استحقاق او را برای مجازات» و صدور حکم در نظر داشت. ولی دادگاه عالی جنائی تهران کمترین توجهی به این عوامل، که در مورد پنجاه و سه نفر، حتی پس از اثبات وقوع جرم نیز می‌توانست از عوامل مخففه مجازات محسوب شود، نکرد و بدون هیچگونه تفکیک و تمایزی میان اعضاء و فعالین هسته کمونیستی با دوستان معمولی آنان، و حتی کسانی که کمترین ارتباطی با آنان نداشتند، و با آنکه هیچ دلیل محکمه پسندی در پرونده آنان وجود نداشت، به صرف اتهام پلیس و دادستان، احکام غلاظ و شدادی درباره آنان صادر و غالب متهمان را به حداکثر مجازات محکوم کرد و در دو سه مورد نیز که از عوامل مخففه در حکم خود نام برد در حقیقت در تعیین حدود میزان مجازات‌ها عملاً تأثیری نداشت.

نکته آخر آنکه رأی دادگاه عالی قابل فرجام خواهی است، و در مورد خاص پرونده پنجاه و سه نفر نیز، با توجه به اینکه موارد نقص قانونی در آن فراوان بود، منطقاً پس از فرجام خواهی حکم دادگاه نقض و به اعاده دادرسی منجر می‌شد ولی تا آنجا که اطلاع در دست است بشکلی کاملاً غیر طبیعی چنین فرجام خواهی نه از جانب متهمان و نه از جانب وکلای تسخیری آنان صورت نگرفته است. با احتمال قوی آنان این فرجام خواهی را بی‌فایده و شاید هم مضر تشخیص داده و از خیر آن در گذشته‌اند.

بدین سان پرونده پنجاه و سه نفر از نظر دادرسی مختومه اعلام گردید و خود آنان به زندان بازگردانده شدند و معلوم نیست که اگر حادثه شهریور ۱۳۲۰ و استعفای رضاشاه و شرایط آزادی نسبی متعاقب آن پیش نمی‌آمد، چند تن دیگر از آنان به سرنوشت ارانی و بسیاری از کمونیست‌های قدیمی، که در زندان جان سپردند، گرفتار می‌شدند.

پایان سخن

این مقدمه، با همه تفصیل آن، نقائص فراوانی دارد زیرا هنوز ابهام‌های زیادی رادر مورد پرونده «پنجاه و سه نفر» روشن نکرده، از افراد پنجاه و سه نفر - یا دست کم در مورد افرادی که بعدها نقش عمده‌ای در سیاست جنبش توده‌ای و کمونیستی بازی کردند - ارزیابی جدی به عمل نیاورده و به ویژه درباره‌ی ارانی - این چهره‌ی انسانی شریف و شجاع و دانشمند - ساکت مانده، از ارزش خود پدیده «پنجاه و سه نفر» در فضای اجتماعی - سیاسی سالهای پیش از شهریور ۱۳۲۰ و همچنین نقش آن پس از این تاریخ سخنی نگفته، در عین حال از سر پیوندی که میان این پدیده و جنبش کمونیستی پیش از آن وجود داشته براحتی گذشته، و سرانجام ارزش قضائی پرونده و همچنین تعارضاتی را که میان اسناد و نوشته‌های موجود وجود دارد بررسی نکرده، و خلاصه به تحلیلی نقادانه از این پدیده نپرداخته است.

قسمت اعظم این نقایص زائیده‌ی عدم دسترسی به اوراق قسمت عمده‌ای از بازجوئیه‌ها و گزارشهای شهربانی، پرونده متشکله در بازپرسی دادگستری و همچنین جریان دادگاه و دفاعیات افراد و وکلای مدافع آنان است. اما شاید بتوان قسمتی از این نقیصه را نیز بحساب محدودیتی گذاشت که بر قالب این مقدمه تحمیل شده است باین معنی که مقدمه نویس نخواستہ است از عرصه پرونده و آنچه از آن در دسترس داشته فراتر رود.

باری، دستگیری «پنجاه و سه نفر» پایان یک دوره تلاش برای ایجاد یک جریان کمونیستی در ایران در یک دوره تاریخی سی ساله پس از مشروطیت، و نشانه‌ی اوج استقرار قطعی حکومت خودکامه در این کشور بوده و اگر چرخ تاریخ بگونه‌ای دیگر می‌چرخید بیگمان، همچون جریانهای کمونیستی پیش از خود در تاریکخانه‌ی خاطره‌ها در پرده می‌ماند.

پیش از آن، و از همان نخستین سالهای قرن چهاردهم هجری شمسی، یعنی آغاز دولت کودتا، جنبش کمونیستی - کارگری ایران ضربات پیاپی خورده بود و پنجاه و سه نفر، که در بهار سال ۱۳۱۶ همگی به زندان افتادند، در آنجا با کمونیستها و کارگرانی

آشنا شدند که از آغاز قرن به فعالیت در راه رهایی پرداخته و گروهی از پس گروهی دیگر در بند افتاده بودند. آنان از راه‌ها و بیراهه‌ها گذر کرده و سرانجام در عصر استقرار خود کامگی پهلوی در قصر قاجار زندانی شده و بعضی از آنان نیز در همانجا جان سپرده بودند، و سرانجام هم رهبر راستین «پنجاه و سه نفر» در همانجا به آن جان سپردگان پیوست. او نیز چون بسیاری دیگر فدای آرمان خود، قربانی کج‌روی‌های رفیقان و کشته دست دشمن شد.

«پنجاه و سه نفر» جریانی تازه و نو پا بود که در حصار زندان به جریانهای کهن کمونیستی پیوست و پس از شهریور ۱۳۲۰ در هوای آزاد همراه با آنها و با ترکیبی تازه دوباره جان گرفت و توانست در جنبش توده‌ای دوران جدید نقش مهمی بازی کند. این جنبش در ترکیب تازه خود، اگرچه نام ارانی را بر پرچم خویش نقش کرد اما کامبخش را به پرچمداری برگزید، و در نتیجه بجای دلاوری و پهلوانی، اندیشه‌ورزی و خودزائی، خردوری و تند ذهنی، و فضیلت و آزادگی ترس و زبونی، بردگی فکری، خشک اندیشی و نازائی، و بالاخره بدباوری و ناپرهیزگاری بر آن چیره شد و با همه عظمت خویش، چون غولی با مغزی گنجشکی و پاهائی گلین در برابر نیروهای کور تاریخ به اشاره‌ای افسون شد و از پای درآمد.

حسین فرزانه



مآخذ مقدمه

- ۱ - ارانی، دکتر تقی.
آخرین دفاع دکتر ارانی در دادگاه جنائی، انتشارات حزب توده ایران، تهران،
بهمن ۱۳۲۴
- ۲ - اسکندری، ایرج. خاطرات سیاسی ایرج اسکندری - بخش نخست. باهتمام بابک
امیر خسروی و فریدون آذر نور، نشر جنبش توده‌ای‌های مبارز انفصالی، اروپا، پائیز
۱۳۶۶
- ۳ - اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (جلد ۱۵)،
بکوشش خسرو شاکری، بدون تاریخ.
- ۴ - اسناد و دیدگاهها - حزب توده ایران از آغاز پیدائی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷،
انتشارات سازمان حزب توده ایران در آلمان فدرال، چاپ اول، ۱۳۶۰
- ۵ - جهانشاهلو، دکتر نصرت الله. سرگذشت، ما و بیگانگان - بخش یکم، خارج
از کشور، ۱۹۸۲
- ۶ - خامه‌ای، انور. پنجاه نفر و سه نفر. انتشارات هفته، بدون تاریخ
- ۷ - ذبیح، پروفیسور سپهر. تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی
مهرآبادی، مؤسسه عطائی، تهران، ۱۳۶۴
- ۸ - عبده، دکتر جلال. چهل سال در صحنه قضائی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان

(جلد اول و دوم). ویرایش و تنظیم: مجید تفرشی. چاپ اول، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۸

۹ - علوی، بزرگ. پنجاه و سه نفر. سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۷

۱۰ - کامبخش، عبدالصمد. شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران (سوسیال دموکراسی انقلابی، حزب کمونیست ایران، حزب توده ایران). انتشارات حزب توده ایران، چاپ پنجم، ۱۳۵۸

۱۱ - کتاب جمعه‌ها (فصلنامه)، شماره ۴، خارج از کشور، تابستان ۱۳۶۴

۱۲ - کمیته مرکزی حزب توده ایران. روشن باد خاطره دکتر تقی ارانی، بمناسبت هفتاد و پنجمین سال زاد روز. خارج از کشور، بدون تاریخ

۱۳ - گرکانی، فضل‌الله. آن روی سکه، مجله دنیا، شماره ششم، سال اول، دوره چهارم، اسفند ۱۳۵۸، انتشارات حزب توده ایران، تهران

۱۴ - ملکی، خلیل. خاطرات سیاسی. مقدمه محمدعلی کاتوزیان. چاپ دوم، اروپا، ۱۳۶۰

مأخذ انگلیسی

Abrahamian, Ervand.

Iran between two Revolutions.

Printston University Press United

States of America. Second Printing,

1983

ضمائم مقدمه

صفحات پرونده پنجاه و سه نفر

از قرائن ناشی از مطالعه پرونده موجود می‌توان دریافت که تعداد صفحات بازجوئی‌ها و مواجهه‌های ۵۳ نفر از ۱۱۰۰ متجاوز است و این غیر از صفحاتی است که شماره نخورده‌اند. از صفحات دارای شماره جمعاً فقط ۲۶۶ برگ در «پرونده موجود» آمده است. گزارش‌های پلیس سیاسی و پرونده‌های مربوط به دادگستری غالباً فاقد شماره‌اند و از این قسمت پرونده نیز حدود ۱۰۰ صفحه بیشتر بدست نیامده که در پرونده موجود ضبط شده است. صفحات بازجوئیها و مواجهه‌های موجود بترتیب زیر است:

نام متهم	تعداد صفحات	شماره صفحات
۱- پرونده رضا رادمنش	۳۰ صفحه	از شماره ۱ تا ۲۷ و ۳۵ تا ۳۷
۲- پرونده محمد شورشیان	۲۱ صفحه	از شماره ۲۵۲ تا ۲۷۲
۳- پرونده تقی ارانی	۶۹ صفحه	از شماره ۱۴۹ تا ۲۱۳ و ۳۵۱ تا ۳۵۴
۴- پرونده دکتر محمد بهرامی	۲۳ صفحه	از شماره ۲۱۷ تا ۲۳۹
۵- پرونده ضیاء الموتی	۷ صفحه	از شماره ۳۰۴ تا ۳۱۰
۶- پرونده عبدالصمد کامبخش	۳۵ صفحه	از شماره ۳۱۱ تا ۳۴۵
۷- پرونده بزرگ علوی	۱۱ صفحه	از شماره ۴۶۵ تا ۴۷۵
۸- پرونده ایرج اسکندری	۹ صفحه	از شماره ۶۰۰ تا ۶۰۸

از شماره ۶۱۸ تا ۶۳۸	۲۱ صفحه	۹- پرونده دکتر مرتضی یزدی
از شماره ۸۸۲ تا ۸۹۳	۱۲ صفحه	۱۰- پرونده عباس نراقی
از شماره ۱۰۵۴ تا ۱۰۶۲	۹ صفحه	۱۱- پرونده فتح الدین فتاحی

فهرست صفحاتی از بازجوئیه‌ها و مواجهه‌ها که در دسترس نبوده عبارتند از صفحات:

۳۶۴ تا ۳۵۵	۲۸ تا ۳۱
۵۹۹ تا ۴۷	۳۸ تا ۴۵
۶۱۷ تا ۶۰۹	۵۱ تا ۱۴۸
۸۸۱ تا ۶۳۹	۲۱۴ تا ۲۱۶
۱۰۵۳ تا ۸۹۴	۲۴۰ تا ۲۵۱
۱۰۶۲ تا ؟	۲۷۳ تا ۳۰۳
	۳۴۶ تا ۳۵۰

کسانی که هیچ متنی از آنها در دسترس نبوده بترتیب الفباء عبارتند از:

۱- آذری، عباس	۱۴- جهانشاهلو، نصرت الله
۲- الموتی، رحیم	۱۵- حبیبی، حسن
۳- الموتی، میرعماد	۱۶- حکمی، علینقی
۴- الموتی، نورالدین	۱۷- حکیم الهی، رضی الله
۵- اعزازی، نصرت الله	۱۸- خامه‌ای، انور
۶- افشار قتولی، اکبر	۱۹- خضر بابائی، آنا قلیچ
۷- انقلاب آذر، خلیل	۲۰- خواجوی، ولی
۸- ابراهیم زاده، رضا	۲۱- دانشور، مهدی
۹- اشتری، ابوالقاسم	۲۲- رسائی، مهدی
۱۰- بقراطی، محمود	۲۳- رضوی، مرتضی
۱۱- پروه، محمد	۲۴- زمانی، شعبان
۱۲- تربیت، حسین	۲۵- سجادی، حسن
۱۳- ثقفی، یوسف	۲۶- سجادی، مجتبی (احمدی)

۲۷- سجادی، مرتضی	۳۶- قدوه، محمدرضا
۲۸- سیاح، سیف الله	۳۷- گرکانی، فضل الله
۲۹- شاندارمنی، اکبر	۳۸- لاله، مهدی
۳۰- شاهین، تقی	۳۹- منو، فریدون
۳۱- شمالی، بهمن	۴۰- مکی نژاد، تقی
۳۲- صادق پور کامکار، علی	۴۱- ملکی، خلیل
۳۳- طبری، احسان	۴۲- نائینی، سید جلال حسن
۳۴- عتیقه چی، عزت الله	۴۳- نسیمی، رجبعلی
۳۵- فرجامی، محمد	

از لابلای سطور ادعانامه دادستان نیز می‌توان دریافت که اداره سیاسی در مورد متهمین «خلاصه گزارشی» در بیش از ۱۰۰ صفحه برای دادستانی دادگستری تهیه کرده که مبنای ادعانامه قرار گرفته است. در ادعانامه به تعدادی از صفحات این گزارش در ارتباط با ۲۳ تن از متهمین اشاره شده و بقیه نامعلوم است. صفحات خلاصه گزارش اداره سیاسی به دادستانی که در ادعانامه به آنها اشاره شده بترتیب شماره صفحات عبارتند از:

صفحات ۱ - ۸ مربوط به محمد شورشیان
صفحات ۸ - ۱۰ مربوط به محمود بقراطی
صفحات ۱۰ - ۱۶ مربوط به علی صادق پور (کامکار)
صفحات ۱۶ - ۲۴ مربوط به تقی ارانی
صفحات ۲۴ - ۲۷ مربوط به دکتر محمد بهرامی
صفحات ۲۷ - ۳۵ مربوط به عبدالصمد کامبخش
صفحات ۳۹ - ۴۱ مربوط به نصرت الله اعزازی
صفحات ۴۱ - ۴۶ مربوط به انور خامه‌ای
صفحات ۴۶ - ۵۰ مربوط به تقی مکی نژاد
صفحات ۵۰ - ۵۱ مربوط به نصرت الله جهانشاهلو
صفحات ۵۱ - ۵۳ مربوط به مجتبی احمدی سجادی

- صفحات ۵۵ - ۵۶ مربوط به فضل الله گر کانی
صفحات ۵۶ - ۵۸ مربوط به بزرگ علوی
صفحات ۵۸ - ۶۱ مربوط به ایرج اسکندری
صفحات ۶۱ - ۶۲ مربوط به خلیل ملکی
صفحات ۶۴ - ۶۵ مربوط به میرعماد الموتی
صفحات ۶۶ - ۶۸ مربوط به ولی خواجوی
صفحات ۶۹ - ۷۱ مربوط به دکتر مرتضی یزدی
صفحات ۷۲ مربوط به حسن حبیبی
صفحات ۷۵ - ۷۸ مربوط به تقی شاهین
صفحات ۸۲ - ۸۳ مربوط به احسان طبری
صفحات ۹۰ - ۹۱ مربوط به محمد فرجامی
صفحات ۹۶ - ۹۷ مربوط به مهدی لاله

وقایع نگاری پرونده پنجاه و سه نفر

۱۳۱۵/۱۱/۲۷ اسماعیل فروهید در این روز در زندان رشت بوده و به موجب یکی از گزارشات پلیس، او مدت کمی پیش از ۱۳۱۴/۱۲/۱۹ دستگیر و در زندان رشت در بازداشت بسر میبرده است. چند وقت پیش از این دستگیر شده معلوم نیست.

۱۳۱۵/۱۱/۲۳ بازداشت شورشیان در اهواز

۱۳۱۶/۱/۲۵ دستگیری رضا رادمنش در تهران باتهام فعالیت‌های گذشته‌اش و...

۱۳۱۶/۱/۳۱ اولین بازجوئی از رادمنش

بین ۱۶/۱/۱۶ و ۱۳۱۶/۲/۷ دستگیری عبدالصمد کامبخش. تاریخ دقیق آن روشن نیست.

۱۳۱۶/۲/۷ ۲ صفحه بازجوئی از کامبخش درباره رادمنش. پیش از این حداقل یک بازجوئی از او بعمل آمده است.

پنجشنبه ۱۳۱۶/۲/۱۶ اعزام شورشیان از اهواز به تهران و رسیدن او به تهران در شب همین روز همراه با گزارش اداره اطلاعات شهربانی اهواز

شنبه ۱۳۱۶/۲/۱۸ اولین بازجوئی از شورشیان در تهران. قبلاً در اهواز نزدیک سه ماه بازداشت و تحت بازجوئی بوده.

شنبه ۱۳۱۶/۲/۱۸ بازداشت تقی ارانی، اولین بازجوئی از او، بازرسی خانه او و

توقیف اسناد و کتاب

شنبه ۱۳۱۶/۲/۱۸ بازداشت دکتر محمد بهرامی و اولین بازجوئی از او و

مواجهه با کامبخش

شنبه ۱۳۱۶/۲/۱۸ مواجهه دکتر بهرامی با شورشیان و باگماشته‌اش محمدعلی
دوشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۰ مواجهه ارانی با شورشیان
دوشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۰ مواجهه ضیاء الموتی با شورشیان
دوشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۰ بازجویی رسمی و مفصل کامبخش
سه‌شنبه ۱۳۱۶/۲/۲۱ دستگیری بزرگ علوی
چهارشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۲ دستگیری انورخامه‌ای و اولین بازجویی از او
چهارشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۲ دومین بازجویی از ارانی
پنجشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۳ سومین بازجویی از ارانی
پنجشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۳ دومین بازجویی از خامه‌ای
پنجشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۳ اولین بازجویی از بزرگ علوی
پنجشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۳ دومین بازجویی از دکتر بهرامی
شنبه ۱۳۱۶/۲/۲۵ چهارمین بازجویی از ارانی
یکشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۶ بازجویی از ایرج اسکندری
دوشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۷ بازجویی از دکتر مرتضی یزدی
۱۳۱۶/۳/۱۱ بازجویی از عباس نراقی
۱۳۱۶/۴/۲۳ بازجویی از فتح‌الدین فتاحی

۱۳۱۶/۱۰/۲ صدور و ابلاغ اولین قرار توقیف عده‌ای از ۵۳ نفر. چند روز قبل
پرونده طی گزارشی از اداره سیاسی به دادگستری ارجاع شده بود.

۱۳۱۶/۱۰/۸ ارجاع پرونده عده‌ای دیگر به مستنطق پارک‌ه یا بازپرس

شهرستان

۱۳۱۶/۱۱/۱۲ گزارش کفیل شعبه بازجویی اداره سیاسی درباره رادمنش و

ارجاع پرونده به دادگستری

۱۳۱۶/۱۱/۱۷ صدور قرار توقیف رادمنش

۱۳۱۶/۱۲/۱۵ انتقال متهمان از زندان موقت شهربانی به زندان قصر

وقایع نگاری پرونده... / ۱۲۱

۱۳۱۷/۵/۲۶ روز تعیین و انتخاب و کیل

۸/۱۱ تا ۱۳۱۷/۸/۲۲ جلسات دادگاه علنی در محل دیوان جنائی تهران

۱۳۱۷/۸/۲۴ صدور حکم دادگاه پنجاه و سه نفر



اسامی و مشخصات افراد «پنجاه و سه نفر»

۱- آذری، عباس: کفاش و کارگر راه آهن اصفهان. عضو هسته کمونیستی و بامحمد پژوه مربوط بوده. یکبار می خواسته برای تحصیل در «کوتو» به شوروی برود ولی عملی نشده (ظاهراً بر اثر تغییر سیاست کمینترن و شوروی مبنی بر نپذیرفتن اتباع خارجی بدون گذرنامه). در اصفهان با گروههای کارگری مربوط بوده، فعال بوده و کمک خرج هم دریافت داشته است.

۲- ابراهیم زاده، رضا: راننده لکوموتیو، عضو هسته کمونیستی نبوده و هیچ ارتباطی هم با افراد «پنجاه و سه نفر» نداشته است. در گذشته، در سالهای قبل از ۱۳۱۰ با حزب کمونیست مربوط بوده و با کامران نماینده ایران در کمینترن آشنائی داشته است. او بعد از شهریور ۱۳۲۰ از مسئولان درجه یک شورای متحده مرکزی بود و در مازندران فعالیت داشت.

۳- احمدی سجادی، مجتبی: دانشجوی دانشکده فنی. با مکی نژاد دوست بوده و به محفل ارانی رفت و آمد و در بحثها شرکت داشته ولی میزان ارتباطش با هسته کمونیستی معلوم نیست.

۴- ارانی، تقی: دکتر در شیمی، صاحب مجله مارکسیستی «دنیا» رئیس اداره تعلیمات مدرسه صناعت و استاد دانشکده صنعتی. از مؤسسين هسته کمونیستی بوده است. در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در زندان در می گذرد.

۵- اسکندری، ابرج: وکیل دعاوی دادگستری. در آلمان موقع تحصیل به

عضویت حزب کمونیست در می‌آید. بعد در ایران با ارانی مربوط می‌شود و در تأسیس و نشر مجله «دنیا» شرکت میکند. با اسم مستعار ا. جمشید در مجله مقالات فلسفی و اقتصادی می‌نوشته. بعدها از فعالین هسته کمونیستی است. پس از شهریور ۱۳۲۰ و آزادی از زندان از مؤسسين «حزب توده ایران» و همیشه عضو کمیته مرکزی و سپس هیئت اجراییه این حزب است و در حدود ۹ سال پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ دبیر اول حزب بوده است.

۶- اشتری، ابوالقاسم: مدیر مدرسه صنعتی اصفهان و بعد شیراز. ارانی نام او را به کامبخش می‌دهد که با او بصورت آزمایشی تماس بگیرد ولی این تماس هیچوقت برقرار نمی‌شود.

۷- اعزازی، نصرت الله: عضو وزارت طرق. از فعالین هسته کمونیستی و بعضی ارتباطات را تأمین می‌کرده است.

۸- افشار قوتولو، اکبر: کارگر چاپخانه. از طریق چاپ مجله دنیا با ارانی آشنا می‌شود و بدنبال علاقه و اعتقاد به او به عضویت گروه در می‌آید.

۹- الموتی، رحیم: خیاط. دوست ضیاء الموتی بوده و تنها اتهام او استفاده ضیاء الموتی از آدرس او برای بعضی مکاتبات خود بوده.

۱۰- الموتی، ضیاء: عضو وزارت طرق. از فعالین هسته کمونیستی و دست کامبخش بوده و مقداری از روابط اعضای هسته را تأمین می‌کرده است. چند ماه پیش از دستگیری به خدمت وظیفه می‌رود و ارتباطش با هسته قطع می‌شود.

۱۱- الموتی، میرعماد: عضو هیئت آمار قزوین و عضو هسته کمونیستی بوده است.

۱۲- الموتی، نورالدین: برادر میرعماد الموتی بوده و هیچگونه ارتباطی با هسته کمونیستی نداشته است. او پس از شهریور ۱۳۲۰ و تشکیل حزب توده ایران تا آذر ۱۳۲۵ عضو این حزب و مدتی پیش از این تاریخ دبیر حزب بوده است.

۱۳- انقلاب آذر، خلیل: محصل مدرسه علوم معقول و منقول، عضو هسته کمونیستی نبوده. با خامه‌ای آشنا و با او مباحثاتی داشته است.

۱۴- بقراطی، محمود: معلم و عضو هسته کمونیستی بوده. در ۱۳۱۳ به شوروی

رفته و در «کوتو» درس خوانده. چند ماه پیش از دستگیری پنجاه و سه نفر همراه با کامکار و با هدایت شورشیان از شوروی برمی‌گردد و برای فعالیت در میان کارگران به اصفهان می‌رود.

۱۵- بهرامی، دکتر محمد: پزشک. از فعالین هسته کمونیستی و رابط مکاتبات گروه با خارج بوده. از اواخر ۱۳۱۳ به ایران باز می‌گردد و همکاری خود را با هسته کمونیستی از طریق ارانی آغاز می‌کند. مقاومت او در زندان معروف است. پس از تشکیل حزب توده ایران همیشه عضو کمیته مرکزی و پیش از غیرقانونی شدن حزب در بهمن ۱۳۲۷ مسئول شورای دهقانی حزب و در دوره اختفا و پیش از دستگیری در سال ۱۳۳۴ دبیر کل این حزب بود.

۱۶- پژوه، محمد: سابقاً در قزوین کتابفروشی و فعالیت کمونیستی داشته، با کامران، عضو کمینترن، آشنا بوده و او هنگامی که در سال ۱۳۱۳ به ایران می‌آید دوباره با پژوه تماس می‌گیرد و بعداً او را با کامبخش مربوط می‌کند. در موقع دستگیری در مدرسه نساجی شاهی بوده و قبلاً مدتی در گرگان می‌زیسته. ظاهراً برای تحصیل در «کوتو» به شوروی رفته ولی چون کارگر نبوده او را نپذیرفته و برگردانده‌اند. موقعی که در گرگان بوده کمک خرج هم دریافت داشته و هنگام خروج مجدد کامران به شوروی او را بدرقه کرده است.

۱۷- تربیت، حسین: مدیر سابق آموزشگاه دانش آبادان. با شورشیان هم منزل بوده و در اثر تبلیغات او و قول اعزام برای تحصیل به شوروی به عضویت هسته کمونیستی در می‌آید.

۱۸- ترکمن، آنا قلیچ: وکیل دعاوی دادگستری. تنها با محمد پژوه دوست بوده و هیچ نوع ارتباطی با هسته کمونیستی نداشته است.

۱۹- ثقفی، یوسف: عضو اداره ثبت آمار. بعلت قزوینی بودن با ضیاء المونی و اعزازی آشنائی و مراوده داشته و احتمالاً آنها مطالبی با او در میان گذاشته‌اند ولی نمی‌توان بطور قطع حکم کرد که عضو هسته کمونیستی بوده است.

۲۰- جهانشاهلو، نصرت‌الله: دانشجوی پزشکی و از دانشجویان علاقه‌مند به

مارکسیسم و ماتریالیسم بوده و در محفل ارانی آمد و شد منظم داشته. مدتی عضو هسته کمونیستی بوده ولی بعدها منظم و فعال نبوده و در زندان نیز غالباً در فعالیتهای پنجاه و سه نفر، و از جمله اعتصاب غذا، مشارکت نداشته است. او پس از شهریور ۱۳۲۰ و تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان و دولت محلی آذربایجان معاون پیشه‌وری، رئیس این دولت، بوده است، و بعدها خاطرات خود را در دو جلد تحت عنوان «سرگذشت، ما و دیگران» منتشر کرده است.

۲۱- حبیبی، حسن: دانشجوی پزشکی. فردی مذهبی بوده و تنها دو سه بار برای سؤال درباره مطالب مجله دنیا به خانه ارانی رفته است.

۲۲- حکمی، علینقی: دانشجوی دانشکده حقوق. از طریق انور خامه‌ای تبلیغ و به مطالعات مارکسیستی علاقه‌مند می‌شود. غیر از خامه‌ای با اعزازی جلسات مطالعاتی داشته و طبعاً عضو هسته کمونیستی محسوب می‌شده.

۲۳- حکیم الهی، رضی‌الله: کارگر (?) بوده و با اکبر افشار قوتولو مذاکراتی داشته ولی معلوم نیست که عضویت هسته کمونیستی را پذیرفته باشد.

۲۴- خامه‌ای، انور: دانشجوی دانشکده فنی، عضو فعال گروه و با کامبخش و تقی مکی نژاد کمیته دانشجویان را تشکیل می‌داده‌اند. او از طریق ارانی به اندیشه مارکسیستی و سپس به عضویت در گروه جلب می‌شود. او پس از شهریور ۱۳۲۰ و تشکیل حزب توده ایران با سه سال تأخیر به این حزب می‌پیوندد و در ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ به همراه عده‌ای انشعاب می‌کند. او خاطرات خود را در سه جلد با عناوین «پنجاه نفر و سه نفر»، «فرصت بزرگ از دست رفته» و «از انشعاب تا کودتا» منتشر کرده است.

۲۵- خواجه‌ای، ولی: دهقان قزوینی. تنها فرد بیسواد هسته کمونیستی بوده و در ده می‌زیسته و بگفته کامبخش ارتباطات مستقلی هم با دیگران داشته.

۲۶- دانشور، مهدی: دانشجوی (?) . شاگرد ارانی بوده و هیچ ارتباطی با هسته کمونیستی نداشته است.

۲۷- رادمنش، رضا: دانشیار دانشسرای عالی. در سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰۷ در

سازمان جوانان کمونیست در زیر نظر رضا روستا فعالیت داشته ولی به علت مسافرت به خارج برای تحصیل ارتباطش قطع می‌شود. پس از بازگشت به ایران اگر چه به ارانی و بعضی از همفکران او معرفی می‌شود ولی از هر نوع فعالیت و همکاری با آنها خودداری می‌ورزد. پس از شهریور ۱۳۲۰ در تأسیس حزب توده ایران فعال بوده، ابتدا مسئول سازمان جوانان و پس از آذر ۱۳۲۵ مسئول تشکیلات کل حزب و پس از انتقال این حزب به مهاجرت قریب پانزده سال دبیر کل حزب بوده است.

۲۸- رسائی، مهدی: کارمند شرکت سهامی مرکزی. تنها اتهام او اینست که با کامبخش همشهری و با او دوستی نزدیک داشته و هنگام عزیمت به خراسان از طرف او برای یکی از کمونیست‌های سابق پیام می‌برده است.

۲۹- رضوی، مرتضی: کارمند سابق معارف گرگان. با فزونی‌های عضو گروه آشنا و مربوط بوده و با محمد پژوه مکاتباتی داشته و ظاهراً عضو هسته کمونیستی بوده است.

۳۰- زمانی، شعبان: کفاش. عضو هسته کمونیستی نبوده و تنها اتهام او اینست که محمد پژوه در مکاتبات خود با رضوی از آدرس او استفاده کرده است.

۳۱- سجادی، دکتر حسن: پزشک و رئیس بهداری اصفهان. برادر دکتر مرتضی سجادی است و هیچ ارتباطی با هسته کمونیستی نداشته و تنها اتهامش اینست که در یکی از مکاتبات خود با برادرش به عقب ماندگی فکری مردم اصفهان اشاره کرده است.

۳۲- سجادی، دکتر مرتضی: پزشک. یکی دوبار برای بحث درباره مطالب مجله دنیا به خانه ارانی رفته و هیچ نوع ارتباطی با هسته کمونیستی نداشته.

۳۳- سیاح، سیف‌الله: کارگر کارخانه بافندگی زاینده رود اصفهان. در اعتصابات کارگری که در سال ۱۳۱۰ در اصفهان رخ می‌دهد فعال بوده و با کامران یا نصرالله اصلانی تماس داشته ولی در همین سال به علت مسافرت کامران به شوروی ارتباطش قطع می‌شود. کامران در سال ۱۳۱۳ که موقتاً به ایران می‌آید نام او را به کامبخش می‌دهد ولی هیچگاه تماس با او گرفته نمی‌شود.

۳۴- شاندرمنی، اکبر: کارگر خیاط. برادر محمد شورشیان و از طریق او به گروه

جلب می‌شود. او در آبادان شاگرد خیاط بود، و عضویت هسته کمونیستی را پذیرفته و کمک هزینه هم دریافت داشته است.

۳۵- شاهین، تقی: کارمند اداره فلاح. یکسال پیش از دستگیری پنجاه و سه نفر با شورشیان دوست و از طریق او به عضویت هسته کمونیستی جلب می‌شود. او به وسیله شورشیان برای تحصیل در «کوتو» به شوروی می‌رود ولی او را برمی‌گردانند زیرا بدون موافقت کامبخش به این عمل دست زده.

۳۶- شمالی، بهمن: کارگر مکانیک کارخانه ابریشم قزوین. او خیلی وقت پیش در بندر پهلوی با محمد شورشیان دوست و همخانه بوده و در سال ۱۳۱۵ نیز شورشیان بنا بسوابق دوستی چند روزی در خانه او مهمان بوده و هیچ ارتباط تشکیلاتی نداشته است.

۳۷- شورشیان، محمد: صنعتگر و مکانیسین. از کمونیست‌های قدیمی که از ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ در شوروی زندگی و کار می‌کرده. پس از ورود به ایران بعنوان رابط و پیک دوبار به شوروی می‌رود. در قسمت اعظم مدت اقامت در ایران در اهواز بوده و در نمایش‌های معارف و خط آهن شرکت می‌کرده.

۳۸- طبری، احسان‌الله: دانشجوی دانشکده حقوق. تنها با خامه‌ای ارتباط و مباحثه داشته و جزوهای را هم ترجمه کرده ولی به هسته معرفی نشده.

۳۹- عتیقه‌چی، عزت‌الله: دانشجوی دانشکده فنی. با ارانی آشنائی داشته و ظاهراً از طریق خامه‌ای با هسته کمونیستی در ارتباط بوده.

۴۰- علوی، بزرگ: دبیر دبیرستان صنعتی، نویسنده و مترجم. در تأسیس و نشر مجله دنیا به ارانی کمک می‌کند و پس از تأسیس هسته کمونیستی در آن عضویت می‌یابد. در مجله دنیا با امضای فریدون ناخدا مطلب می‌نوشته و بعد از تشکیل هسته با ضیاء الموتی و بعداً با اعزازی در ارتباط بوده.

۴۱- فرجامی، محمد: او در گذشته دور در مدرسه روس‌ها درس خود را تمام کرده و بعد هم کارمند اداره شرق، یک مؤسسه اقتصادی وابسته به شورویها، بوده ولی به علت بهائی بودن از آنجا اخراج شده. در گذشته با کامکار آشنائی یافته و باستناد گزارش او برایش ادعنامه صادر شده.

۴۲- قدوه، محمدرضا: دانشجوی دانشسرای عالی بوده و با مکی‌نژاد و احمدی سجادی ارتباط داشته.

۴۳- کامبخش، عبدالصمد: مدیر کارخانهٔ رضانی (زیس؟). فارغ التحصیل رشتهٔ مهندسی هواپیما از شوروی و ستوان دوم سابق نیروی هوایی که بعلت سابقهٔ کمونیستی اخراج می‌شود. از کمونیستهای قدیمی و از مؤسسين هستهٔ کمونیستی در اوایل سال ۱۳۱۴ است. پس از شهریور ۱۳۲۰ و تشکیل حزب تودهٔ ایران بعلت وضعی که در هنگام دستگیری نشان داده بود او را در این حزب نمی‌پذیرند ولی پس از مدتی در اثر فشار محافل بین‌المللی کمونیستی به عضویت این حزب پذیرفته می‌شود و تا آذر سال ۱۳۲۵ که از ایران به شوروی می‌رود مسئول تشکیلات کل حزب بوده. در خارج نیز تا آخر عمر یکی از اعضای سه‌گانهٔ هیئت دبیران حزب بود.

۴۴- کامکار (صادق پور)، علی: کارگر مکانیک. در اصفهان با کامران و سیف‌الله سیاح مربوط و فعال بوده. بعدها برای تحصیل در «کوتو» به شوروی می‌رود و مدتی پیش از دستگیری پنجاه و سه نفر همراه با محمود بقراطی به ایران باز می‌گردد و با هستهٔ کمونیستی در ارتباط قرار می‌گیرد.

۴۵- گرکانی، فضل‌الله: دانشجوی دانشسرای عالی، تنها با خامه‌ای ارتباط و مباحثات فکری داشته.

۴۶- لاله، مهدی: فارغ التحصیل (؟). با ارانی و اسکندری آشنائی داشته و از مؤسسان «کلوب جوانان» بوده که محل تجمع فارغ التحصیلان اروپا بوده است ولی با ارانی و یارانش همفکری و همکاری نداشته است.

۴۷- مکی‌نژاد، تقی: دانشجوی دانشکدهٔ فنی. عضو فعال هستهٔ کمونیستی و با کامبخش و انور خامه‌ای عضو کمیتهٔ دانشجویان هستهٔ کمونیستی بوده است. او در اعتصاب دانشکدهٔ فنی نقش فعال داشته ولی هفت هشت ماه پیش از دستگیری پنجاه و سه نفر به خدمت وظیفه می‌رود و ارتباطش قطع می‌شود.

۴۸- ملکی، خلیل: دبیر شیمی. از آلمان با ارانی آشنا بوده و از طریق او عضویت هستهٔ کمونیستی را می‌پذیرد. او پس از شهریور ۱۳۲۰ با مدتی تأخیر عضویت حزب تودهٔ ایران را می‌پذیرد و به عضویت «کمیسیون تفتیش» حزب انتخاب می‌شود. از

صاحب‌نظران حزب است و در ۱۳ دی ۱۳۲۶ انشعاب می‌کند. او بعدها به عنوان یکی از رهبران سرشناس افکار سوسیال دموکراسی در ایران شناخته شده.

۴۹- منو، فریدون: وکیل دادگستری. هیچگونه ارتباطی با هسته کمونیستی نداشته.

۵۰- نائینی، سید جلال حسن: کارمند ثبت احوال قزوین و ظاهراً عضو هسته کمونیستی بوده.

۵۱- نراقی، عباس: فارغ التحصیل (?). به محفل ارانی رفت و آمد می‌کرده و با انور خامه‌ای خویشی داشته. به مطالب فلسفی علاقه‌مند بوده و به راهنمایی ارانی چند کتاب مارکسیستی تهیه کرده و با بعضی دوستان خود کتابخوانی می‌کرده ولی عضو هسته کمونیستی نبوده.

۵۲- نسیمی، رجبعلی: کارمند سابق راه آهن. در اهواز با محمد شورشیان آشنا می‌شود و ارتباط سازمانی با او برقرار می‌کند ولی بعداً ارتباط خود را قطع می‌کند.

۵۳- یزدی، دکتر مرتضی: پزشک. از دوستان مرتضی علوی و ارانی است و هنگامی که در آلمان بوده گرایشات مارکسیستی داشته ولی وقتی به ایران می‌آید با ارانی و دکتر بهرامی همفکری و همکاری نمی‌کند و حتی در دو سال آخر ارتباط دوستانه او با اینان بسیار ضعیف می‌شود. اتهام او اینست که هنگام بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۰ به لحاظ دوستی خواهش علوی را برای آوردن یک دفتر رمز برای ارانی می‌پذیرد و در عین حال یکبار پنج تومان برای کمک به مخارج مجله دینا می‌پردازد.

فهرست نام پنجاه و سه نفر بر حسب رابطه با «فرقه کمونیست»

چنانکه معلوم است تمام افراد پنجاه و سه نفر رابطه سازمانی با هسته کمونیستی نداشته‌اند بنحوی که می‌توان عده‌ای از آنان را عضو فعال و موظف، عده‌ای را افراد جنبی و عده‌ای دیگر را به کلی غیر مرتبط و بی‌خبر دانست. تقسیم بندی موجود با استنباط از محتویات «پرونده موجود»، به ویژه بازجوئی‌های کامبخش، و همچنین توضیحات بعضی از افراد پنجاه و سه نفر صورت گرفته و بنابراین مانند بسیاری دیگر از استنباطات، دقیق و قطعی نمی‌تواند باشد.

اعضای هسته کمونیستی

- ۱ - آذری، عباس - ۲ - ارانی، تقی - ۳ - اسکندری، ایرج - ۴ - اعزازی، نصرت‌الله
- ۵ - افشار قوتولو، اکبر - ۶ - الموتی، ضیاء - ۷ - الموتی، میرعماد - ۸ - بقراطی، محمود -
- ۹ - بهرامی، دکتر محمد - ۱۰ - پژوه، محمد - ۱۱ - تربیت، حسین - ۱۲ - حکمی،
- علینقی - ۱۳ - خامه‌ای، انور - ۱۴ - خواجه‌جوی، ولی - ۱۵ - رضوی، مرتضی - ۱۶ -
- شاندرمنی، اکبر - ۱۷ - شاهین، تقی - ۱۸ - شورشیان، محمد - ۱۹ - عتیقه‌چی، عزت‌الله
- ۲۰ - علوی، بزرگ - ۲۱ - کامبخش، عبدالصمد - ۲۲ - کامکار (صادقپور)، علی -
- ۲۳ - مکی‌نژاد، تقی - ۲۴ - ملکی، خلیل - ۲۵ - نائینی، سید جلال حسن

افراد جنبی

- ۱- احمدی سجادی، مجتبی - ۲- اشتری، ابوالقاسم^۱ - ۳- ثقفی، یوسف - ۴- جهانشاهلو، نصرت‌الله^۲ - ۵- حکیم الهی، رضی‌الله - ۶- فرجامی، محمد^۳ - ۷- قدوه، محمدرضا^۴ - ۸- لاله، مهدی - ۹- نراقی، عباس^۵

افراد غیر عضو

- ۱- ابراهیم‌زاده، رضا - ۲- الموتی، رحیم - ۳- الموتی، نورالدین - ۴- انقلاب آذر، خلیل - ۵- حبیبی، حسن - ۶- خدر (خضر) بابائی، آناقلیج - ۷- دانشور، مهدی - ۸- رادمش، رضا^۶ - ۹- رسائی، مهدی - ۱۰- زمانی، شعبان - ۱۱- سجادی، دکتر حسن - ۱۲- سجادی، دکتر مرتضی - ۱۳- سیاح، سیف‌الله^۱ - ۱۴- شمالی، بهمن - ۱۵- طبری، احسان‌الله^۲ - ۱۶- گرکانی، فضل‌الله^۳ - ۱۷- منو، فریدون - ۱۸- نسیمی، رجبعلی^۴ - ۱۹- یزدی، دکتر مرتضی

غیر از اینها صغری حسابی (دهزاد) و حاجی میری نیز کمونیست و با هسته کمونیستی رابطه داشته‌اند ولی در هنگام دستگیری پنجاه و سه نفر اولی به شوروی مسافرت کرده و دومی در بیروت ساکن بوده است.

۱. اشتری به ارانی نزدیک و مورد اعتماد او بوده ولی کامبخش نتوانست با او ارتباط رسمی برقرار کند

۲. از فعالین دانشجویی و به ارانی نزدیک و با خامه‌ای تماس داشته ولی عضو هسته تشکیلاتی که کامبخش در رأس آن قرار داشته نبوده

۳. ظاهراً با مسائل نظری و تشکیلاتی آشنا بوده ولی بعلت بهائی بودن تماس تشکیلاتی نداشته

۴. از فعالین دانشجویی بوده ولی عضو تشکیلات نبوده

۵. با ارانی و خامه‌ای ارتباط فکری و مطالعاتی داشته ولی عضو تشکیلات نبوده

۷. لکوموتیوران و سابقاً فعال بوده ولی با تشکیلات جدید رابطه نداشته

۸. کمونیست سابق ولی عضویت در تشکیلات جدید را نپذیرفته بود

۱. کارگر و درگذشته فعال بوده ولی تشکیلات جدید موفق به تماس با او نشده است.

۲. بحث و مبادله فکری با انور خامه‌ای داشته ولی عضو یا سمپاتیزان تشکیلات نبوده

۳. بحث و مبادله فکری با انور خامه‌ای داشته ولی عضو یا سمپاتیزان تشکیلات نبوده

۴. با شورشیان قبلاً ارتباط داشته ولی در موقع دستگیری ارتباطش قطع بوده

پرونده‌ها و بازجویی‌ها

۱- پرونده محمد شورشیان

الف: راپورت شهربانی اهواز

ب: بازجویی‌ها: ۱۳۱۶/۲/۱۸، ۱۶/۲/۲۶، ۱۶/۲/۲۹، ۱۶/۳/۱۰

۲- پرونده عبدالصمد کامبخش

بازجویی‌ها: ۱۳۱۶/۲/۲۰، ۱۶/۴/۲۶

۳- پرونده تقی ارانی

الف: بازجویی‌ها: ۱۳۱۶/۲/۱۸، ۱۶/۲/۲۲، ۱۶/۲/۲۳، ۱۶/۲/۲۵

۱۶/۲/۳۰

ب: مواجهه دکتر ارانی با محمد شورشیان به تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۰

پ: خلاصه لایحه دفاعیه دکتر ارانی - محاکمه جنائی تهران، ۱۳۱۷/۸/۲۱

ت: گزارش‌های داخل زندان درباره «کاغذ دوا»

ث: چند صورت مجلس

ج: بیانیه اول ماه مه (۱۹۳۶)

چ: قصیده میهنی

ح: یک قطعه شعر زیر عنوان «انتقام کارگر»

۴- پرونده دکتر محمد بهرامی

الف: مواجهه با محمد شورشیان و گماشته‌اش محمد علی به تاریخ ۱۳۱۶/۲/۱۸

ب: بازجوئی‌ها: ۱۳۱۶/۲/۱۸، ۱۳۱۶/۲/۲۳، ۱۳۱۶/۲/۲۷، ۱۳۱۶/۴/۱

پ: یک صورت مجلس

۵- پرونده بزرگ علوی

الف: بازجوئی‌ها: ۱۳۱۶/۲/۲۳، ۱۳۱۶/۳/۳، ۱۳۱۶/۴/۲۱

ب: بازجوئی در برابر مستنطق دادگستری بتاريخ ۱۳۱۶/۱۱/۲۵

پ: ضمائم: نامه مهندس غلامعلی فریور بدون تاریخ، نامه مهندس غلامعلی

فریور ۲۸ ژوئن ۱۹۲۹، نامه محمد علی جمالزاده بتاريخ ۱۳۱۶/۳/۱۴

۶- پرونده ایرج اسکندری

بازجوئی‌ها: ۱۳۱۶/۲/۲۶، ۱۳۱۶/۳/۴، ۱۳۱۶/۱۱/۲

۷- پرونده ضیاء الموتی

مواجهه با محمد شورشیان در تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۰

۸- پرونده دکتر مرتضی یزدی

بازجوئی‌ها: ۱۳۱۶/۲/۲۷، ۱۳۱۶/۳/۱۸، ۱۳۱۶/۳/۱۹

۹- پرونده عباس نراقی

بازجوئی ۱۳۱۶/۳/۱۱

۱۰- پرونده دکتر رضا دادمنش

الف: گزارش‌ها: ۱۳۱۴/۱۲/۱۹، ۱۳۱۵/۱۱/۱۸، ۱۳۱۵/۱۱/۲۷، ۱۳۱۵/۱۲/۱۵

۱۳۱۶/۱/۳، ۱۳۱۶/۱/۸، ۱۳۱۶/۱/۱۵، ۱۳۱۶/۱/۲۵

ب: بازجوئی‌ها: ۱۳۱۶/۱/۳۱، ۱۳۱۶/۲/۱، ۱۳۱۶/۵/۱۱

پ: بازجوئی از عبدالصمد کامبخش به تاریخ ۱۳۱۶/۲/۷

ت: بازجوئی از دکتر اسمعیل شفیعی به تاریخ ۱۳۱۶/۱۱/۲

ث: بازجوئی از ایرج اسکندری به تاریخ ۱۳۱۶/۱۱/۳

ج: گزارش محرمانه اداره سیاسی (خلاصه پرونده) ۱۳۱۶/۱۱/۱۲

چ: قرار بازپرس ۱۳۱۶/۱۱/۱۷ و قرارداد گاه ۲۶ و ۱۳۱۶/۱۱/۲۷

ح: بازجوئی در برابر مستنطق دادگستری ۱۳۱۶/۱۲/۱۵

- ۱- یادداشت بزرگ علوی
- ۲- نامه ضیاءالموتی
- ۳- از سخنان محمدپژوه
- ۴- یادداشت‌های دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو
- ۵- از سخنان علینقی حکمی

ضمائم

- ۱- «لایحه» و «قانون» خرداد ۱۳۱۰
- ۲- ادعانامه دادستان شهرستان
- ۳- آخرین دفاع دکتر تقی ارانی در دادگاه جنائی تهران
- ۴- رأی دادگاه عالی جنائی

تکمله‌ها

ملحقات

- ۱- بازجوئی از فتح‌الدین فتاحی
- ۲- راپورت درباره رضا روستا

برای اولین بار است در تاریخ قضائی کشور که یک دسته پنجاه و چند نفری از منورالفکر و توده ملت ایران به پیشگاه محکمه جنائی، بعنوان داشتن یک عقیده سیاسی، جلب شده‌اند. این محکمه با صدور رأی خاتمه نیافته، مانند تمام محاکم نظیر، اثر آن بطرز درخشان در تاریخ ایران باقی خواهد ماند. آن ادعای نام، این دفاع و آن رأی هر سه اسناد تاریخ ملت ایران می‌باشند.

تقی ارانی

پروندہ محمد شورشیان

راپورت شہربانی اہواز

بازجوئی ۱۳۱۶/۲/۱۸

بازجوئی ۱۳۱۶/۲/۲۶

بازجوئی ۱۳۱۶/۲/۲۹

بازجوئی ۱۳۱۶/۳/۱۰

راپورت شهربانی اهواز درباره محمد شورشیان

نمره دوسیه: ۲۱۲۰

نمره راپورت: ۹۶۳

به تاریخ ۱۳/۲/۱۳۱۶

راپورت محرمانه مستقیم

ریاست شهربانی ایالتی خوزستان

محترماً معروض می‌دارد در تاریخ ۱۵/۱۱/۱۵ عبوراً در پست‌خانه در پست رستانت پاکتی مشاهده که روی آن به شرح ذیل نوشته شده بود «اهواز، پست رستانت، آقای شورشیان، فرستنده قویدل، رشت. خانه ۱۲۰». لذا چون کلمه شورشیان در خوزستان در اعراب و مأمورین دولتی سابقه نداشت و بعلم اینک صاحب اسم آدرس خود | را | پست رستان تعیین نموده و پست رستانت هم آدرس مجهولی می‌باشد مورد سوءظن واقع و مراتب گزارشاً بعرض رسیده حسب الامر در صدد برآمد چون در اماکن عمومی سابقه مشارالیه و آدرس او بدست نیامده طبق دستور آن ریاست به شهربانی رشت و آبادان تلگراف شد که سوابق شخص قویدل نویسنده پاکت مزبور و هویت و سوابق شورشیان را تعیین نمایند. جواباً شهربانی رشت تأیید نمود که قویدل محصل و اسم او احمد و سابقه سوئی ندارد ولی محمد شورشیان از اشخاص مضره و به روسیه متواری شده، اخیراً بایران مراجعت و باید دستگیر شود، و برادرش علی اکبر نیز در اهواز، و از

آدرس خود شورشیان اظهار بی‌اطلاعی شده بود، لذا در صدد بازجوئی محرمانه برآمده و مجدداً به شهربانی آبادان تلگراف. شهربانی آبادان جواب منفی داده. تا اینکه عصر روز ۱۵/۱۱/۲۱ حسن اخلاقی، نماینده معارف، در اطاق سرکلانتری آمده تقاضای صدور اجازه نمایش می‌نمود. در جزو معرفی اسامی بازی کنندگان شخصی را هم باسم شورشیان معرفی. شفاهاً از او راجع به شورشیان سؤال شده اظهار نمود نمی‌شناسم، فقط میدانم اهل رشت و تقریباً یکماه و نیم است شبها در معارف مشغول تهیه مقدمات نمایش، و این نمایش بنفع پیش‌آهنگان، که بوسیله شورشیان در شب ۲۲ و ۲۳/۱۱/۱۵ داده می‌شود و مدیر تهیه و تعلیم نمایش «خیانت و وفا» شخص شورشیان است. لذا بمشاریه اخطار شد اصولاً باید تمام هیئت تأترال با ورقه شناس‌نامه در اطلاعات حاضر و اخذ دستور و اجازه نمایند. در ضمن شخص شورشیان نیز حاضر و خود را محمد شورشیان اهل رشت معرفی و مرخص شدند. نظر بموقعیت نمایش معارف و مقتضیات وقت و اینکه منزل صحیح شورشیان و رفقای او شناخته شوند حسب‌الامر از همان ساعت مشارالیه را بطور دائم تحت مراقبت مخصوص دو نفر مأمور محرمانه قرار داده، شب ۲۲ و ۲۳/۱۱/۱۵ نیز خود فدوی در کلوب خوزستان، در سالن نمایش و حتی در اطاق گریم با کمال دقت مشارالیه را تحت مراقبت قرار داده، در نتیجه معلوم شد مشارالیه با احمد شالچیان، خیاط اهل رشت، که مدتی است در اهواز است، هم منزل است. منزل مزبور و احمد شالچیان و خود شورشیان با کمال دقت تحت مراقبت مأمورین مخصوص قرار داده تا اینکه شب ۱۵/۱۱/۲۳ که شب آخر نمایش معارف بوده ساعت یک بعد از نصف شب پس از خاتمه نمایش و متفرق شدن کلیه اهالی و هیئت تأترال، که خود شورشیان برای جمع‌آوری اثاثیه و لوازم نمایش در اطاق گریم مانده بود تحت عنوان مقتضی و بدون اینکه احدی مطلع شود مشارالیه را از درب عقب اطاق مزبور خارج و بوسیله اتومبیل که قبلاً تهیه شده بود مشارالیه را باتفاق رئیس سرکلانتری به شهربانی آورده، بدن و لباس او را بازرسی کامل نموده، اوراق مختصری که همراه داشت با حضور خودش لاک و مهر و خود مشارالیه را با دستور لازم به پایه‌ور نگاهبانی تسلیم و در اطاق رئیس کلانتر مرکز منفرداً توقیف و یکنفر نیز مأمور اطلاعات نزد او گمارده از اداره خارج. صبح قبل از آفتاب احمد شالچیان هم منزل او نیز دستگیر و منزل او را بازرسی نمود. چیزی بدست

نیامده، خود مشارالیه توقیف و در جریان امر از اداره کل شهربانی و شهربانی اردبیل و رشت دستور و اطلاع رسید که محمد شورشیان اخیراً باتفاق محمود بقراطی و علی کامکار از سرحد روسیه به ایران وارد و در نمین وسیله امنیه دستگیر و به اردبیل عودت داده. در اردبیل بلافاصله از مهمانخانه خارج و مفقودالثر شده‌اند و باید دستگیر شوند. لذا در بازجوئی از احمد شالچیان مفهوم گردید علی اکبر برادر شورشیان در آبادان می‌باشد. حسب الامر تلگرافاً دستور دستگیری او و رفقای او را به شهربانی آبادان صادر نموده و شورشیان را تحت بازجوئی قرار داده. در بازجوئی معلوم گردید مشارالیه از ساعت توقیف از خوردن غذا امتناع نموده و پس از خوراندن غذا و ادامه بازجوئی مشارالیه بکلی منکر شناسائی محمود بقراطی و علی کامکار گردیده با کمال قدرت مدعی شد که سوءتفاهم شده و من ابدأ به روسیه نرفته و دو نفر مذکور را تاکنون ندیده‌ام. حسب الامر مشارالیه را در زندان منفرداً توقیف. در جریان امر شهربانی آبادان علی اکبر برادر او را با حسین تربیت، مدیر دبستان دانش ملی که با او هم‌منزل بوده دستگیره در واریسی منزل آنها یک قطعه عکس لنین رئیس دولت شوروی در جزو اوراق علی اکبر بدست آمده، هر دو را توقیف و به اهواز اعزام. سپس علی هوشیاری عضو پنبه و عبدالحسین اصفهانی‌زاده عضو شرکت نفت و عبدالرسول خلیجی منشی تجارتخانه پورآرین و عبدالعلی آل‌غفور مستخدم شرکت و سید هاشم وزیری عضو شرکت را هم شهربانی آبادان باتهام ارتباط با علی اکبر دستگیر و منزل آنها را نیز بازرسی، چیزی به دست نیامد. خود آنها را به اهواز اعزام و در بازجوئی از آنها و همچنین از احمد شالچیان مدرکی بر علیه آنها بدست نیامده، یکی بعد از دیگری حسب الامر مرخص. در نتیجه بازجوئی از علی اکبر شاندرمنی برادر شورشیان، پطروس آشوری خیاط که تقریباً دوسه سال قبل بطور قاچاق از بصره به ایران آمده و مدتی در آبادان و مدتی هم اخیراً در اهواز شغل خیاطی و تحت مراقبت بوده با ولیم آشوری شاگردش مظنون و جلب و پس از بازرسی منزل و مهور نمودن اوراق و عکس‌های آنها هر دو نفر توقیف و به بازجوئی ادامه داده، کلیه این اشخاص تمام جریان و ارتباط با همدیگر را عادی تلقی و منکر حقایق امر شده و در بازجوئی کوچکترین نتیجه بدست نیامده. و مجدداً محمد شورشیان را در جلسه چهارم تحت بازجوئی قرار داده مشارالیه با کمال شدت در انکار خود باقی و در مقابل تمام

سؤالات جواب منفی داده اظهار داشت قضیه غرض و اشتباه است، مرا به تهران بفرستید تا در آنجا توضیحات بدهم. ایجاباً به بازجویی ادامه داده و مشارالیه را نصیحت نموده در نتیجه مآلاً اعتراف مینماید که در پنج سال قبل در تبریز به شغل متفرقه اشتغال داشته، در نتیجه تعقیب شهربانی به مدرسه و کیلی نظام داخل و به مدرسه نیابت کاندید شده بودم. در اثر اشاره اطلاعات تبریز از قشون اخراج و در نتیجه بیکاری بقصد روسیه به اردبیل حرکت و از آنجا بطور قاچاق به روسیه رفته، در آنجا دستگیر و محکوم به تأدیه جریمه شد. چون پول نداشته برای وصول جریمه از طرف مدعی‌العموم روسیه طبق تقاضای خود او را در یکی از کارخانه‌ها به کار مکانیکی وادار. در جریان امر مورد توجه و عفو واقع و مدتی هم مبارزه با گاز را تحصیل و یاد گرفته. روزی رئیس قسمت او به او اطلاع می‌دهد که یکنفر ایرانی برای ملاقات شما آمده بود چون نبودید رفت و پس از چند روز شخصی که خود را سیف نام معرفی و ترکی و فارسی هم حرف می‌زده با شورشیان ملاقات و معلوم می‌شود این همان شخص بوده که روزی برای ملاقات شورشیان به کارخانه رفته بوده. و به شورشیان تکلیف می‌کند که با او رفاقت و مراوده نماید. در نتیجه این مراوده و ملاقات‌ها شورشیان را تبلیغ و پس از مدتی شورشیان را به شخص عربعلی نامی معرفی و توصیه نموده گاه‌گاه هم‌دیگر را ملاقات نمایند. پس از ارتباط با عربعلی، شورشیان تحت تبلیغ عربعلی مزبور واقع و حاضر می‌شود بر نفع عمال شوروی کار بکند. روزی عربعلی اظهار میدارد که باید خود را برای حرکت به ایران مهیا نمائید. پس از این صحبت شورشیان طبق دستور عربعلی از کارخانه استعفا داده. سپس عربعلی دستور میدهد به ایران حرکت و به تهران رفته خود را با اسم «متری‌تان سیاره»؟ به تنبورک نام، جاسوس شوروی در طهران معرفی نماید. سپس شورشیان را به لنکران به خانه حاجی‌یوف نام، که در سر جاده در خانه شماره ۳ ساکن است. اعزام، حاجی‌یوف مزبور هم شورشیان را با جواز مخصوص سرحدی که قبلاً تهیه نموده بود به ایران اعزام، و دستور می‌دهد اگر در راه کسی تصادف نمود جواز مزبور را ارائه و الا در سرحد پاره نماید. سپس شورشیان بدون مانع از لنکران حرکت و از سر حد عبور نموده وارد اردبیل

شده، یکشب در خانه یک پیرهزن لباس شوری (اسم پیرهزن را نمیداند) خوابیده از آنجا عازم خلخال و به رشت رفته، پس از چند روز بطرف طهران حرکت. یک روز در کرج مانده به طهران وارد. پس از چند روز در خیابان چهارراه حسن آباد بعلایم ذیل که در روسیه به شورشیان داده بودند؛ اسم تنبورک، لباس کت شلوار مشکی، عینک دودی، دست راست عصا، دست چپ کتاب، جاسوس شوروی را پیدا و با صحبت و رفتار مخصوص، که در روسیه به شورشیان تعلیم شده بود (طرز اشارات و رفتار مخصوص در اعتراف کتبی بخط خود شورشیان در ۱۵ ورق در پرونده بایگانی است، مراجعه فرمایند) همدیگر را شناخته. پس از سه روز شورشیان با دستور همان شخص به اهواز حرکت. هشت نه ماه در اهواز مانده، در نمایشات معارف و خط آهن شرکت مینموده، سپس کاغذ از طرف تنبورک (مدعی است مراسلات تنبورک بخطوط مختلف و با امضای غیرخوانا و یا مطالب عادی نوشته می شد ولی از همان کلمات عادی من مطلب را درک میکردم) باو رسیده که به طهران حرکت نماید. مشارالیه باتفاق علی اکبر برادرش و دونفر معروفه و چند نفر از آموزگاران معارف (اسامی کلیه آنها در توضیحات شورشیان درج است) که تعطیل تابستان بوده از اهواز بطرف طهران حرکت، در صالح آباد و دزفول و بروجرد باتفاق اشخاص مزبور نمایش داده، در بروجرد آنها را ترک و با برادرش عازم طهران شده تنبورک راملاقات و مشارالیه به شورشیان دستور می دهد که به رشت حرکت نموده در آنجا منتظر دستور باشد. سپس شورشیان به رشت رفته پس از چند روز تنبورک کاغذی به مشارالیه نوشته و دستور می دهد که به روسیه حرکت نماید. شورشیان هم از طریق اردبیل به لنکران و به خانه حاجی یوف سابق الذکر رفته، پس از سه چهار روز عربعلی فوق الذکر در آنجا حاضر و با شورشیان ملاقات. سپس چند روز غایب شده روزی مراجعت و به شورشیان اظهار می دارد که می خواهیم سه نفر از رفقا را توسط شما به ایران بفرستیم. پس از این مذاکره روزی کشتی از بادکوبه وارد. علی کامکار که در کشتی مزبور بوده عربعلی او را با اسم کامور به شورشیان معرفی و فردای آنروز محمود بقراطی را معرفی نموده و اظهار می دارد یکی از رفقا مریض و تحت معالجه است، عجالاً دو نفر کافی است. سپس شورشیان را به یکنفر افسر نظامی معرفی و دستور می دهد که آنها را به سرحد برساند. بعد شورشیان و محمود بقراطی و علی کامکار هر سه

لباس نظامی پوشیده به سرحد حرکت، در سرحد لباس نظامی را عوض و بخاک ایران وارد و پیاده به قریه «خانگی» اطراف اردبیل رسیده در آنجا دهدار قریه آنها را گرفته، علی کامکار کاغذی به دهدار نشان داده و اظهار می‌نمایند که برای جمع‌آوری عمده آمده‌ایم. دهدار مزبور پس از دیدن کاغذ مزبور و ورقه شناسنامه آنها دیگر متعرض نشده آنها هم از آنجا خارج. بلافاصله یکنفر نظامی آنها را گرفته (اسم نظامی را نمیداند) پس از بازدید اثاثیه مشارالیهم آنها را به اطاق دهدار برده، وسیله دهدار / ۳۰۰ ریال پول از آنها اخذ و مرخص، و از آنجا شورشیان و بقراطی و کامکار اسب کرایه نموده و حرکت. در جاده عقب سر آنها رئیس پست امنیه هر کند (?) با یکنفر امنیه مأمور نمین که عسکر نام داشت به آنها رسیده آنها را دستگیر و به قهوه‌خانه سر راه برده، پس از سوالات و گفتگو و واقف شدن به قضیه / ۲۰۰ یا / ۳۰۰ ریال پول گرفته و قول می‌دهد که آنها را نزد رئیس امنیه نمین برده کار آنها را اصلاح و مرخص نماید. بعد آنها را به نمین برده و واسطه شده در حدود / ۴۰۰ ریال پول اخذ و غلامرضاخان نام منشی رئیس امنیه نمین یادداشتی نوشته بدست آنها داده مرخص مینمایند. بعد هر سه نفر مزبور از نمین اسب کرایه کرده آزادانه بطرف اردبیل حرکت، در قهوه‌خانه سر راه عسکر امنیه سابق‌الذکر آنها را گرفته علی کامکار / ۵۰ ریال به او داده مرخص شده و وارد اردبیل می‌شوند. در اردبیل شب را در مهمانخانه مانده (اسم مهمانخانه را نمیداند) صبح شلوار و آپارات عکاسی و کیف اعلانات نمایش را در مهمانخانه جا گذاشته با سم حمام خارج. شورشیان بقراطی و کامکار را به خانه پیره‌زن لباس شور سابق‌الذکر برده، دو روز در آنجا مانده، روز سوم الاغ کرایه و بطرف خلخال حرکت، سه روزه به خلخال رسیده. شورشیان دو نفر مزبور را به خانه کربلایی رفیع (?) شفیع پسر عموی خود که در «دره» واقع است برده، دو روز در آنجا مانده، بعد شورشیان مال گرفته محمود بقراطی را از طریق ماسوله بسمت طهران به زنجان اعزام و علی کامکار را با خود به رشت برده. پس از یک روز کامکار عازم طهران. پس از یک هفته خود شورشیان به طهران رفته، روز دوم بقراطی و روز سوم کامکار را در طهران ملاقات. روز چهارم در یکی از مهمانخانه‌ها موقع ظهر شخصی نزد شورشیان آمده با علامت مخصوص شناسائی داده و خود را فطانه نام معرفی و اظهار می‌دارد تنبورک کار داشته مرا فرستاده از زحمات شما اظهار تشکر

نمایم. بعد به شورشیان گفته در طهران بمانید. شورشیان عنوان نموده که چون مدتی در طهران نبودم و این پیش آمد هم جدیداً رخ داده (منظور از پیش آمد رفتن به روسیه و آوردن بقراطی و کامکار است) مدتی از طهران دور باشم بهتر است. بعد شخص مزبور به شورشیان توصیه نمود که اسم خود را عوض نماید. شورشیان به او اطمینان می‌دهد که طوری نمی‌شود. سپس شورشیان به اهواز حرکت می‌نماید. و راجع به طرز مکاتبه با تنبورک و اسم و هویت حقیقی او بازجوئی شد بکلی منکر اسم و آدرس او بوده مدعی است تنبورک بخطوط مختلفه و امضاهاى مختلف غیرخوانا مراسله می‌نویسد و در این مدت بیش از دو مراسله، یکی در اهواز، یکی در رشت، به او نوشته است و مدعی است من تا کنون کاغذی باو ننوشته‌ام زیرا دستور داده به او هیچوقت کاغذ ننویسم و آدرس هم بمن نداده است. و اظهار می‌دارد قرار بود پس از مدتی توقف در اهواز مرا به طهران احضار و مستقیماً در امور کمیته دخالت بدهد. لذا در نتیجه دقت در اوراق بایگانی شورشیان لاشه یک پاکت بیمه بشماره ۱۱۰۵ بدون مراسله مورد دقت واقع و معلوم شد محتوی آن دویست ریال وجه بوده و عنوان روی پاکت بشرح ذیل بوده: پست رستانت، محمد شورشیان، مقصد اهواز. اسم و آدرس فرستنده عزیز آقا صراف، مبدأ طهران، منتهای خیابان ناصر خسرو، مغازه ضیاء جورابچی توسط مهدی و روی پاکت با مهر مهدی نام لاک و مهر شده بود. راجع به پاکت مزبور از شورشیان بازجوئی، معترف است پاکت مزبور بدون مراسله و از طرف تنبورک سابق الذکر در سال قبل به او رسیده و ابدأ ضیاء جورابچی و مهدی نام را نمی‌شناسم و عنوان فرستنده پاکت ساختگی است. در ادامه بازجوئی اعتراف می‌نماید که مرتباً در سال قبل چند فقره پاکت بیمه که هر یک محتوی ۲۰۰ ریال و تمام آنها بدون مراسله بوده از طرف تنبورک به او رسیده و کلیه لاشه پاکت‌ها را پاره نموده، فقط پاکت مزبور مانده است. راجع به وجوهات و طرز جریان امر بازجوئی شد - اظهار می‌دارد موقعی که از روسیه عازم ایران شدم عربعلی سابق الذکر دستور داده بود، هر وقت پول لازم شود از تنبورک دریافت دارم و در مرتبه اول ورود به طهران به مشارالیه مراجعه و پانصد ریال اخذ و به اهواز حرکت نمودم و پس از مدتی که به طهران مراجعت و برای آوردن بقراطی و کامکار به روسیه اعزام نمود مبلغ هزار و چهارصد ریال اخذ نمودم و در لنکران هم موقع مراجعت عربعلی دو هزار و

ششصد ریال داده و اظهار نمود دو هزار ریال مخارج راه خود و بقیه ۶۰۰ / ریال نزد شما امانت بماند که بعداً چیزی از شما خواهم خواست، ولی بعداً معلوم نشد تقاضای عربعلی چه بوده است. و نیز مدعی است پول‌هایی که در بین راه مخارج و به اشخاص داده بودم حساب نموده سهمیه بقراطی و کامکار را از آنها دریافت نمودم. و نیز راجع به طرز رسید پول‌های بیمه بازجوئی شد، اظهار می‌دارد اوایل پاکت‌های بیمه را سفارشی دو قبضه میفرستاد، فقط رسید می‌دادم، تنبورک می‌فهمید که بدست من رسیده است. در جریان امر دو پاکت بیمه یکی بشماره ۳۱۷۳۳ تاریخ استامپ طهران ۲۹ اسفند سال قبل و دیگری بشماره ۲۲۲۴ تاریخ استامپ ۱۶ فروردین ۱۶، هر دو پاکت بعنوان شورشیان، و آدرس فرستنده آن مطابق آدرس پاکت اولی، و هر دو پاکت با یک خط نوشته شده و این دفعه با مهر عزیز لاک و مهر شده بود. چون اطلاع حاصل شده بود عزیز آقا برادر شورشیان در رشت است راجع به عزیز و بیمه‌های مزبور بازجوئی شد. مدعی است عزیز آقا برادرم در رشت صراف است ولی روح او از این قضیه اطلاع ندارد و تمام این پاکت‌ها از طرف تنبورک فرستاده می‌شود. لذا هر دو پاکت که سفارشی یک قبضه بوده و در حضور شورشیان باز شده هر دو بدون مراسله و هر یک محتوی دویست ریال اسکناس بوده که عیناً در پرونده بایگانی است ولی اعتراف می‌نماید که تنبورک با توافق نظر من فرستنده پاکت را در روی پاکت عزیز آقا صراف معرفی می‌نماید و نیز مدعی است که در رشت هم به عزیز آقا سپرده بودم که هر کس سؤال نماید بگوید من به شورشیان پول می‌فرستم. و نیز دو پاکت عادی روی یکی از پاکت‌ها فرستنده خود را نقی آشپز مقیم گاراژ حسین تبریزی، طهران معرفی ولی مراسله محتوی پاکت بامضای نقی شاهین بوده، و پاکت دیگری تبریک عید و آنهم بامضای نقی شاهین بوده که در مراسله تبریک عید کلمه رفیق محترم در بالای صفحه نوشته شده بوده و در مراسله اولی شرح داده بود که فعلاً ممکن است در اداره فلاحت استخدام و مأمور رشت یا اهواز بشوم. و در پایان مراسله نوشته نسیمی هم چند روز است در راه آهن طهران خدمت می‌کند. و به شورشیان نیز توصیه نموده که در خط آهن اهواز کاری برای خود پیدا نماید. راجع به پاکت‌های مزبور و نقی شاهین و نسیمی و نقی آشپز و علت اینکه چرا شاهین در روی پاکت خود فرستنده را نقی آشپز معرفی نموده بازجوئی، مدعی است نقی شاهین و

نسیمی هم هر دو اهل تبریز و سابقاً در راه آهن اهواز، و بامن دوست هستند، و نقی آشپز هم تبریزی و چون شاهین بیکار و با نقی آشپز هم منزل است در روی پاکت فرستنده نقی آشپز معرفی نموده است. و راجع به ارتباط نقی آشپز و نقی شاهین و بطروس خیاط و حسین تربیت و ولیم و علی اکبر برادرش و اشخاص دیگر با تنبورک بازجوئی شد. بکلی ارتباط آنها را با تنبورک منکر و مدعی است هیچکدام آنها مقصر نیست. و در پایان بازجوئی، شورشیان با اظهار ندامت اظهار می‌دارد من شرافتاً حاضر هستم به وطن خود خدمت نمایم ولی در اهواز وسیله معرفی تنبورک و فطانه و غیره را ندارم و تقاضا می‌نماید او را به طهران اعزام تا در آنجا اشخاص رامعرفی نماید. علیهذا با مراجعه به پرونده امر و بازجوئی از اشخاص و مشاهده اوضاع و احوال توقیف شدگان و سوابق آنها و ارتباط آنها با همدیگر و با بازجوئی که از خود شورشیان در ۲۲ ورقه بعمل آمده و اعتراف صریح مشارالیه معلوم و محرز است که یک دایره عملیات خلاف مصالح کشور وجود دارد که در رأس آن تنبورک (اسم مصنوعی) قرار گرفته یا حتماً معاون دایره مزبور بشمار است که با عمال شوروی ارتباط داشته و در هر ولایتی یک یا چند نفر عامل داشته و به عملیات مضره مشغول، منجمله شورشیان را برای انجام مقاصد سوئی به خوزستان مأمور و با طرز مخصوص با همدیگر مکاتبه داشته و هیچگونه قابل تردید نیست که در مقابل اینهمه پول شورشیان نیز خدماتی را به آنها انجام داده و از بیان حقیقت و شرح عملیات و معرفی همدستان خود خودداری می‌نماید. بنابراین بدلائل ذیل اشخاص مفصله نیز قویاً مظنون به همدستی شورشیان می‌باشند:

۱- علی اکبر شاندرمنی برادر شورشیان که با برادرش عازم رشت و کاملاً تحت تأثیر برادر خود بوده و همچنین کشف عکس لنین در منزل او و قاچاق رفتن مشارالیه به بصره و بغداد و ملاقات او در بصره بطروس آشوری خیاط را که مظنون است (بطروس در سال ۱۳۱۳ مظنون و پرونده دارد).

۲- حسین تربیت که کاملاً با شورشیان و علی اکبر مربوط و حتی از دزفول همراه آنها رفته، با اینکه از طرف معارف به مدرسه پیش آهنگی طهران رسماً معرفی شده بود بعد از اینکه مریض بوده در مدرسه نپذیرفته‌اند طهران را ترک و عازم رشت شده، مدت متجاوز از یکماه در خانه شورشیان مانده و پس از مراجعت شورشیان و علی اکبر

برادرش به خوزستان، مشارالیه نیز به خوزستان آمده، از معارف استعفا داده عازم آبادان، و با علی اکبر برادر شورشیان هم منزل و با همدیگر عکس‌های متعدد برداشته‌اند که شرح آنها در پرونده مندرج و ضبط است.

۳- ویلیم آشوری خیاط اهل تبریز که در رضائیه دوره تحت‌السلطی را خاتمه و در بدو ورود به خوزستان نزد پطروس خیاط شاگرد شده و با علی اکبر و شورشیان ارتباط پیدا نموده، با اینکه هیچگونه در علم نجاری اطلاع نداشته مدتی عازم تنگ ۵ راه آهن شده و در آنجا با اسم نجاری مستخدم، و موقعی که علی اکبر و شورشیان از اهواز عازم طهران و رشت بودند در بروجرود علی اکبر آدرس خود را در بروجرود و قزوین روی کاغذی (کاغذ باطله که در پرونده بایگانی است) تعیین و در تنگ ۵ به ویلیم ارسال می‌دارد که هر وقت آمد آنها را پیدا نماید. و عکس‌های متعددی نیز با علی اکبر و پطروس و شورشیان و غیره برداشته‌اند که در پرونده ضبط است.

۴- پطروس خیاط و لاشمون آشوری، سابقه او بشرح ذیل است: مشارالیه در تاریخ ۱۳/۵/۲ از بصره به آبادان وارد، و خود را تبعه ایران اهل تبریز و ارمنی معرفی نموده، و اظهار می‌دارد در ۹ سال قبل به بصره رفته و در آنجا خیاطی می‌کردم. چون کسب خیاطی رونقی نداشت بطور قاچاق با عیال و سه طفل به ایران آمده‌ام. چون مشارالیه فاقد مدرک تابعیت بوده از طرف شهربانی آبادان در آن تاریخ از قونسولگری دولت شاهنشاهی در بصره هویت او را استعلام، در تاریخ ۴ شهریور ۱۳ ذیل ۱۰۱۱۸ از طرف قونسولگری مزبور اشعار داشته‌اند که شخص مزبور معروف به یونس و در ۶ خرداد ۱۳۱۲ بموجب تقاضانامه‌ای که به قونسولگری مزبور داده خود را پطروس پسر شکرآم قره‌غانی قزوینی ارمنی معرفی و تقاضای ورقه هویت و تذکره بشهادت چند نفر از ایرانی نموده، ضمناً اظهار می‌دارد در دسامبر ۱۹۲۸ از قونسولگری دولت شاهنشاهی ایران در موصل تذکره تحصیل و مفقود نموده است. پس از آنکه از تحقیقات محلی دایر بر صحت اظهارش قونسولگری نتیجه نگرفته به قونسولگری موصل با ارسال عکس او مراجعه و استعلام نموده و جواباً اشعار می‌دارند که با اسم مشارالیه تذکره صادر نشده است و قونسولگری شاهنشاهی ایران در بصره در آن تاریخ نسبت به او سوءظن، و تصریح می‌نماید که شخص مزبور عادی به نظر نمی‌رسد. و در اهواز مشارالیه را تحت بازجوئی قرار

داده راجع به تغییر اسم و در بصره در قونسولگری ایران سؤال شد. اظهار می‌دارد چون میخواستم ورقه هویت تحصیل نمایم به قونسولگری ایران در بصره به تصور اینکه بازجوئی نخواهند کرد مراجعه و دروغ گفته بودم و اسم من پطروس پرشموق و اهل سلماس تبریز، و در سال مجاعه از تبریز خارج شده‌ام. شهربانی آبادان با گرفتن آدرس از مشارالیه از شهربانی تبریز استعلام، جواب منفی میدهند. سپس مشارالیه را به اهواز اعزام و در اهواز تحت مراقبت بوده. اخیراً با علی‌اکبر و محمد شورشیان مربوط و روی این اصل منزلش بازرسی. در ضمن اوراق او یک مجله امریکائی (آشوری) (موسوم به خبر امروز) و چند قطعه عکس متفرقه، منجمله عکس شورشیان و علی‌اکبر با خودش بدست آمده، و نیز عکس یکنفر افسر پلیس بغداد و یک قطعه عکس خود پطروس با تفنگ و قطار بدست آمده. در بازجوئی راجع به مجله امریکائی مدعی است با مجله مزبور آئونه بوده، پس از فرستادن چند جلد چون اسعار خارجی نتوانستم تهیه نمایم قطع و دیگر مجله نمیرسد. راجع به عکس افسر پلیس عراق مدعی است افسر مزبور شوهر خواهر عیال من است و روی این بستگی عکس او را آورده‌ام و راجع به عکس مسلح خود نیز مدعی است که در عکاس‌خانه در بین‌النهرین مسلح شدم برای عکس‌برداری و الا مسلح نبوده‌ام. و راجع به آمدن به ایران اظهارات سابق خود را تکذیب و مدعی است چون فاقد مدرک تابعیت بودم در عراق تکلیف نمودند که ورقه جنبیه؟ تحصیل نمایم. من قبول نکرده و از قونسولگری ایران هم ورقه هویت خواستم. دیدم تأخیر دارد با آنها، خانم خود، و سه طفل (آنا آشوری و تبعه عراق و فاقد مدرک تابعیت است) بطور قاچاق به ایران آمده‌ام. عیال مشارالیه را تحت بازجوئی قرار داده، مدعی است من ابداً خواهر نداشته و افسر پلیس عراق را نمی‌شناسم و راجع بطرز قاچاق آمدن نیز اظهار می‌دارد پلیس عراق آنها را تبعید نموده است. مجدداً از پطروس راجع به ارتباط با شورشیان و علی‌اکبر بازجوئی، مدعی است چون علی‌اکبر در آبادان و اهواز شاگرد من بوده محمد شورشیان برادر او نیز با من دوست و برای یادگاری چند قطعه عکس برداشتیم، و مدعی است علی‌اکبر را من در بصره ندیده‌ام در صورتیکه علی‌اکبر مدعی است هر دو در بصره بودند. در خاتمه معروض می‌دارد که پطروس مزبور از بدوالاتم اظهارات مخالف نموده و خود دارای سواد چند زبان، و با چند زبان نیز صحبت می‌نماید. لذا محمد شورشیان پسر بابا اهل

رشت و علی اکبر برادرش، و حسین تربیت و پطروس پرشموق آشوری مجهول التابعیه و ویلیم آشوری اهل رضائیه تبریز شاگرد پطروس توقیف و عین پرونده که تا امروز بازجوئی شده و با چهارصد ریال اسکناس تحویل ۱۸۸ ورق است تلواً تقدیم و مراتب معروض تا هر نوع امر و دستور فرمائید اطاعت شود.

متصدی اطلاعات

(امضا ناخوانا)

۱۶/۲/۱۳

وجه و گزارش را ضمیمه پرونده نموده خود شما باتفاق سرپاسبان^۱ کنگرلو و یکنفر پاسبان زرنگ فهمیده مسلح مأموریت دارید بدون تظاهر، خیلی محزمانه شورشیان را با پرونده به مرکز برده تسلیم نمائید. باید در بین راه نهایت دقت و مراقبت را داشته باشید زیرا کوچکترین غفلت موجب مسئولیت خیلی شدید خواهد بود.

(امضا ناخوانا)

۱۶/۲/۱۶



ورقه بازجوئی: محمد شورشیان

اسم بازجو: اسفندیاری

بازجوئی ۱۳۱۶/۲/۱۸

س - با استحضار از هویت شما بیان نمائید تمبورک کیست؟ هویت و آدرس صحیح او را تعیین نمائید.

ج - من اسم اصلی تمبورک و فتانه را نمیدانم. ملاقات ما در بیرون بوده و همانطوری که عرض کرده‌ام آنها را نمیدانم کی هستند ولی شکلاً اگر ببینم می‌شناسم.

س - منزل آنها را و یا شغلشان را می‌دانید؟

ج - نمیدانم، اگر می‌دانستم می‌گفتم. ولیکن نقشه‌ای را که در تاریخ زندگانی خود قبلاً شرح و بعداً هم که توضیح دادم عمل کنید خواهید دانست.

س - غیر از دو نفر و علی کامکار و محمود بقراطی اشخاص دیگری که برای عمال خارجی کار می‌کنند می‌شناسید؟

ج - رسماً نمی‌شناسم.

س - علی کامکار شغل و منزلش کجاست؟

ج - نمی‌دانم.

س - شما چند مرتبه به روسیه رفتی؟

ج - دو مرتبه به روسیه رفتم بعد از کودتا.

س - دفعه اول چه تاریخی بود و دفعه دوم هم کی بوده؟ برای چه منظوری و به

چه طریق به روسیه رفتی؟

ج - دفعه اول در حدود ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۰، تاریخ صحیح آن در نظرم نیست. چون از وضعیت زندگانی خودم ناراضی بودم رفتم بطور غیرمجاز از اردبیل به روسیه عزیمت کردم. تا سال قبل در آنجا بودم. باز از طریق اردبیل به ایران بطور غیرمجاز آمدم. دفعه دوم در حدود پنج شش ماه قبل به من اطلاع دادند که به روسیه بروم. این بود رفتم. آن دو شخص، یعنی بقراطی و کامکار را دادند به من که آوردم.

س - کی به شما اطلاع داد که به روسیه بروی؟

ج - بوسیله مکتوب، تمبورک به من اطلاع داد.

س - مکتوب کجاست؟

ج - پاره کردم.

س - شما در انقلاب گیلان شرکت داشتی؟

ج - تمام گیلان شرکت داشتند.

س - شما هم شرکت داشتی؟

ج - بنده گیلانی مگر نیستم.

س - بلی، شما هم گیلانی هستی. درست توضیح دهید آیا شما شرکت داشتید

در انقلاب گیلان یا خیر؟

ج - بلی.

س - پس از انقلاب گیلان چه کردی؟

ج - در تجارتخانه بودم.

س - موقع انقلاب گیلان به روسیه رفتی؟

ج - یک مرتبه رفتم.

س - برای چه منظوری رفتی؟

ج - برای یک اجلاسی بوده، نماینده می فرستادند. من هم بسمت نمایندگی از

فرقه جوانان به بادکوبه رفته در حدود یک ماه و خورده‌ای بودم.

س - پس چرا قبلاً گفתי دو مرتبه به روسیه رفتی؟ حال معلوم می‌شود که شما سه

مرتبه به روسیه رفتی. چرا کتمان داشتی؟

ج - بنده مسئله بعد از کودتا را صحبت می‌کنم. قبل از کودتا مرد.
س - از شما سؤال شده چند مرتبه به روسیه رفتی؟ موضوع بعد از کودتا در بین نبود. در هر حال آیا غیر از این سه مرتبه باز هم به روسیه رفتی یا خیر؟
ج - نخیر، برای اینکه من نوشته‌ام پس از کودتا است.
س - چنانچه معلوم شود که شما غیر از این سه مرتبه باز هم به روسیه رفتی آنوقت مسلم است که می‌خواهی از عملیات و اقداماتی که برای خارجی انجام دادی کتمان کنی.

ج - صحیح است.
س - اقدامات و عملیات شما در ایران چه بوده؟ بطور روشن توضیح دهید.
ج - از کی تا حال را می‌گویند؟
س - از موقع انقلاب گیلان تا حال را بیان نمائید.
ج - چنانچه گفته شد در زمان انقلاب عضو جوانان بودم، و از بعد از انقلاب دیگر داخل در عملیات آنها نبودم، و یکسال قبل که مرا از روسیه به ایران فرستادند هنوز، هیچ کاری نکردم، چون وظیفه من معلوم نبوده است.
س - شما بیش از سه مرتبه به روسیه رفتی. چه در روسیه و چه در ایران به عملیات کمونیستی و جاسوسی مشغول و یکنفر عامل روس‌ها بوده و با دستورات آنها عملیاتی در ایران انجام داده‌اید. چرا کتمان می‌کنی؟ و به شما تذکر داده می‌شود حقیقت گوئی کنید تا تکلیف شما معلوم شود.

ج - بنده اساساً عرض می‌کنم پس از انقلاب گیلان با اینها کاری نداشته، و رفتن من به روسیه دفعه دوم، چنانچه من خودم موضوعش را با خط خودم نوشتم از همان راه بوده است. در ضمن آمدن من را همانطوریکه گفتم همان بوده است.
س - شما غیر از دفعه اخیر اشخاص دیگری را از روسیه به ایران آورده و یا از ایران به روسیه بردید یا خیر؟

ج - اولین دفعه است که این اشخاص را آوردم و مقصودم همان بوده است که تحویل به پلیس نمایم ولی به پلیس بفهمانم شرح حال خودم را، و تقاضا کنم از پلیس که آنها را آزاد بگذارد و مسئله سر حد را کنار گذاشته و مرا خوب شناخته با فکر من و با

دست پلیس اقدامات لازمه را عمل نمایند.

س - این بیانات شما منطقی نیست. اگر شما این منظور را داشتی قبلاً می‌توانستی محرمانه به رئیس شهربانی اردبیل و یا شهربانی گیلان و طهران و یا شهربانی خوزستان مطالب را بگوئی. حال که دستگیر شده‌اید متشبت به این بیانات میشوی. خوب است به اصل موضوع داخل شده حقایق را بیان و رفقای خود را معرفی کنید.

ج - بیانات من از روی اصل تاریخچه زندگانی من است. موضوع را از اینکه به رئیس شهربانی اردبیل یا گیلان یا خوزستان نگفتم همان تنقید بوده است از من. موضوع نقشه را که گفتم سؤال کنید. منظور شهربانی خوزستان بوده است. گیلان و اردبیل ...

س - موضوع نقشه چیست؟ تفصیل آنرا ذیلاً بنویسید.

ج - (یکی از نقشه‌های خود را برای شما می‌نویسم. هرگاه عمل کردید صحیح بود آنوقت حمیت مرا خواهید دانست). شخصی را بفرستید برای زنجان. و از آنجا بگذارید کاغذی باین عنوان بنویسد: طهران، خیابان شیخ هادی، نزدیک چهار راه حاجی شیخ هادی، به آقای دکتر محمد بهرامی رسیده مفتوح دارد. و مضمونش را هم از اینقرار بنویسد که من مدتی است که من خیال آمدن را دارم نزد شما. چون با ماشین تاکنون نیامده‌ام. لذا مستدعی است که وقتی که کاغذ را نوشت پس از یک هفته خودش حرکت نماید. و باید برود همان آدرس فوق‌الذکر و در جز مریض‌ها نشسته، بنوبه رفته نزد دکتر و به خودش بگوید که من از نزد میلسف آمده‌ام (Milsef) و آن دوست را می‌خواهم ببینم... او جواب خواهد داد که من امروز فردا به شما جواب خواهم داد، یا که هر چه گفت گفت. ضمناً همان وقت که تعیین شد بیاید. بعد شخصی را به او معرفی خواهد نمود و پس از مذاکره‌ها که باید قبلاً درست شده باشد با هم صحبت نمایند. و حتی المقدور سعی کند به یکی از... خودش را برساند الی آخر.

س - وجوهی که برای شما آمده کی می‌فرستاد؟ هويت فرستنده را تعیین نمائید.

ج - همان تمبورک، ولی آدرسش را به‌طور صحیح نمیدانم. شاید هم صحیح

باشد.

۱. یک کلمه خوانده نشد.

۲. یک کلمه ناخوانا

س - با ضیاء جورابچی چه ارتباطی دارید که آدرس فرستنده پول ضیاء جورابچی تعیین می‌شده است؟

ج - اصلاً او مرا نمی‌شناسد و نه من او را می‌شناسم. هیچگونه ارتباطی نداریم.

س - پس به چه علت با اسم ضیاء جورابچی وجه برای شما ارسال می‌شد؟

ج - شاید ساختگی است، و شاید هم یکی از دوستان اوست که باو گفته بفرستد.

س - با تقی شاهین ارتباط سیاسی داشتید یا خیر؟

ج - من با تقی شاهین یک مذاکراتی کرده بودم که بوسیله او برای شناختن این

اشخاص بتوانم دست بیابم.

س - چه مذاکراتی با تقی شاهین کرده‌ای؟ تفصیل آنرا به‌طور واضح بنویسید.

ج - من با تقی شاهین گفته بودم شما حال که در طهران می‌خواهید کار بگیرید

من بعدها ترا با بعضی اشخاص دوست خواهم کرد و البته آنها ترا هر کجا دعوت نمایند

بروید، و اولین بار من از مقصود اصلی خود، چه می‌خواهم بکنم و برای چیست، به او

حالی نکرده زیرا که من بوسیله او می‌توانستم زیاد اشخاص را از همین قبیل که قبلاً

توضیح دادم بشناسم.

س - منظور از اینکه به او گفته‌ای شما را باشخاص معرفی خواهم کرد آن

اشخاص کی بودند و به کی او را معرفی کردی؟

ج - هنوز معرفی نکردم.

س - چند مدت است با تقی آشنایی؟

ج - مدت مدیدی است.

س - تقریباً چند مدت است؟

ج - عموماً در حدود یکسال است که به اهواز رفتم با او آشنا شدم.

س - قبل از اهواز جای دیگر با او آشنا نبود؟

ج - نخیر.

س - غیر از اهواز جای دیگر تقی را ملاقات کردی؟

ج - بلی.

س - در کجا با او ملاقات کردی؟

ج - در طهران.

س - چند وقت قبل.

ج - تقریباً پنج شش ماه قبل.

س - غیر از طهران جای دیگر تقی شاهین را ملاقات کردی؟

ج - بلی.

س - در کجا؟

ج - در رشت، منزل خودم.

س - برای چه آنجا آمده بود و چه مقصودی داشت؟

ج - برای تغییر آب و هوا آمده بود.

س - از رشت به جای دیگر هم رفت؟

ج - دیگر نمیدانم.

س - چند مدت در رشت ماند.

ج - تقریباً یک هفته ماند.

س - با کی بود؟

ج - با نسیمی بود؟

س - شما او را دعوت کرده‌ای یا خودشان آمدند؟

ج - خودشان آمدند.

س - با آنها به خارج مسافرت کردید؟

ج - خیر.

س - تقی شاهین و نسیمی از رشت با کی به خارج رفتند؟

ج - موقعی که از رشت رفتند دو نفر رفتند.

س - چرا دروغ می‌گوئی و با اینکه می‌دانی کتمان می‌کنی؟ دو نفر مزبور با

قاسم پسر عزیز برادرت بر حسب دستور شما از رشت خارج و آنها را به محلی برده.

چرا کتمان داری؟ خوبست حقیقت را بگوئید و این جریان را ذیلاً بنویسید تا معلوم

شود که شما حقیقت گوئی می‌کنید یا خیر؟

ج - برای اینکه من آنچه را که می‌دانم و همه را کتمان می‌کنم دلیلش آن

است که من تمام داد و فریادم در اهواز این [بود که] به طهران آمده با دست پلیس شروع به عملیات بنمایم. منم که می‌دانم طهران رفتن شوخی نیست. البته انسان کاملاً شناخته می‌شود ولی بدو ورود در پریشب مرا فوراً توهین نمودید و از این راه است که می‌ترسم گفته‌های مرا ناصحیح بدانید و حال من حاضرم تمام گفته‌های آینده خود [را] ثابت و به دست پلیس هم عمل بشود. شما از من یک شاهین را سؤال می‌کنید و یا یک تنبورک و غیره در صورتیکه من حاضرم غیر از تاریخ زندگانی خود شرح حال خود [را] بعد از وارد به ایران یکسال خورده‌ای قبل را صحیحاً گفته باشم. اینک من و شرح حال من:

همانطوریکه من شخص تنبورک را اسم برده قبلاً او را دیدم ولی قبل از این شخص عربعلی، که او را اربلیان، ابراهیم و محمدعلی هم صدا می‌کنند، یک آدرس دیگر هم بمن داده بود، او را در صفحه چهارم نوشتم و او را بوسیله همان آدرس، یک مرتبه که از اهواز آمدم، دیدمش. ولی در این دفعه اسمش را باید امیر گفت. بلی من تقی شاهین و قاسم شاندرمنی را از روی مقصود خود، که او را هم خواهم نوشت، با یک زن و یک طفل به لنکران برده لیکن تقی شاهین و قاسم را قبول نکرده‌اند زیرا که من سرخودانه آنها را برده بودم و از تنبورک (یا امیر) اجازه برای من نبوده است. تقی شاهین و قاسم را برگردانیدم. او بود آنها برگشته و زن و بچه را بردند و همانطوریکه آن اشخاص را که فوقاً اسم بردم آنها به من سپرده آورده‌ام ولی نیت من همان بود که پلیس را خبردار سازم. حتی در آخر وقت که منزل پسر عمویم رسیدم آنها به من گفتند این عملیات تو ما را به وحشت انداخت زیرا که خیلی شبیه به عملیات پلیسی بود و آنها در بین راه چندین مرتبه از من خواهش کردند که برگردیم ولی من امتناع نمودم و حالا هم از من ممکن است ظنین باشند. اما بطور کلی من حتی المقدور نمیخواهم که از من چیزی فهمیده باشند. هرگاه بخواهید بدانید که مکتوب رفتن من به آنطرف را کی آورده بود و به چه وسیله‌ای به من رسید، همانطور [که] در شرح زندگانی عرض شد، مکتوب در رشت و بوسیله همان زن به من رسیده بود. من همانطوریکه واضح نوشتم که در دفعه دوم رفتن من به

اهواز را آنها مانع، اما من بعنوان دستگیر شدن خودم، لیکن از آنها پوشیده بطرف خوزستان حرکت کردم. پس به من لازم است وقت داد که من عملیات خودم را هم در این یک سال و خورده‌ای را کتباً بنویسم.

س - در اینصورت که حاضر هستید عملیات خود را بنویسید لازم است در دفعه دوم که از روسیه مراجعت به ایران کردی، و چه دستوراتی به شما داده‌اند، آیا از طرف کمینترن دستورات داده شده [یا] از گپتو، و پس از ورود به ایران تا حال هر چه عملیاتی را که انجام داده‌ای ذیلاً بطور روشن و وضوح بنویسید و متوجه باشید مطالب در پرده‌پوشی ذکر نشود.

ج - یک ورقه جداگانه بدهید تا شرح را بنویسم.

س - اینک اوراق سفید بازجوئی در دسترس شما گذارده شده، جریان را بنویسید.

ج - اولاً من در تاریخچه خود نوشته‌ام روزی در کارخانه رئیس شعبه به من خبر داد کسی برای شما سؤال کرده و ایرانی بوده. آیا او مرا از غیب می‌شناخت یا خود کسی مرا به او معرفی کرده؟ خیر، کسی مرا به او معرفی کرده بود. چنانچه من گفتم بعداً آزادانه به هر کجا رفته گردش می‌کردم. روزی را یک نفر ایرانی دیگر، که اسمش محسن صدیقی و او هم گیلانی است برخورد با او دوست شده، بعداً بوسیله او با خواهر شبرنگ، که اسم اصلی او سکینه، او را حالا آذر می‌نامند، شناس شده، و او معرفی مرا به یکنفر دیگر که بدو خودش را به من با اسم سیف معرفی کرد و شرحش را هم در همان ورقه زندگانی نوشته‌ام. من باز خوب و ارسی کردم از آذر، او به من گفت فامیلی او عبدالله‌زاده و اسمش رضاقلی است، او را در اینجا سیفی هم صدا می‌کنند. شخص دیگری را که او به من معرفی کرده بود با اسم عربعلی. او هم پس از چندین مرتبه رفت و آمد، از او هم بوسیله آذر سؤال نمودم. او به من گفت این چند اسم دارد: عربعلی، اربلیان، ابراهیم، محمدعلی هم می‌نامند. بالاخره با مذاکرات، که او را هم در آن ورقه نوشته بودم، صحبت شد و او به من گفته بود که شخص تنبورک را با آدرس اولی هر گاه پیدا نکردی رجوع نما به آدرس دومی، و به من سپرده وقتیکه پیدا کردی هر چه به تو دستور داده شود باید عمل نمائی. هر وقت آنها از تو رضایت کامل داشته باشند، شما را بهترین

دوست خود دانسته و تدریجاً با اشخاص بزرگتری آشنا خواهید شد، الی آخر. ولی باید از پلیس برحذر باشید. من هم ظاهراً بسیار خوب گفتم. قبل از حرکت به ایران، آنوقتی که هنوز با این شخص خوب دوستی نبسته بودیم من و آذر به طور محرمانه با هم راجع به وضعیات کنونی ایران به طرف خوبی، و این اشخاص مفتن^۱ را باید رسوا کرد، را به یکدیگر قول داده بودیم که حتی با هم بطور شرافت سوگند یاد کرده هر وقت خودم را به پلیس رساندم عفو او را تقاضا نموده و آمدن او را به ایران خواهش نمایم. حالا عربعلی، چطوری که شرحش را هم در همان ورقه نوشته بودم، دستور به من داد که هر چه شخص تنبورک، یا خود «امیر» بگوید باید عمل نمایم. من هم درخواست نمودم مدتهائی است که در ایران نبوده تا چندی باید به من وقت داد که کناره گیری کنم. او را قبول کرد. البته من وارد ایران شدم، به رشت نزد فامیل خود آمدم، برادر کوچک خود اکبر آقا را ندیدم. او را زیاد دوست دارم. برادر بزرگ من عزیز به من گفت مدتهائی است که پیدا نبوده اینک خبرش توسط «نیک سیرت»، که عضو مالیه رشت است، مکتوبی نوشته. در اهواز در دکان پطرس خیاط به خیاطی مشغول است. این خوب بهانه‌ای به من داد. تا اینکه به طهران آمدم. همانطور این شخص را پیدا کرده و پس از مذاکرات به من گفت حال چه خیال داری؟ باش تا برای تو کاری پیدا کنم. من گفتم که من قبلاً اجازه کناره گیری چندی را خواستار بوده‌ام و به عربعلی گفته‌ام. گفت خیلی خوب، کجا مایلی بروی؟ گفتم اهواز. فریادش بلند آمد که آنجا نرو، فوراً گرفتار خواهی شد. گفتم نترسید، من کاری نمیکنم که پلیس توجه نماید. من در گوشه‌ای برای خود جای خواهم کرد. گفت، خوب، پس آدرس پستی تو در کجا خواهد بود. گفتم من همیشه آدرس پستی‌ام پست رستانت است. پس آدرس پستی تو کجا است؟ او به من گفت می‌توانید در صورت لازم همان آدرس دکتر، یا به این آدرس می‌توانی بنویسی، لیکن در صورت لازم بودن و گرنه ننویس. طهران، خیابان شیخ «سعیدی» مغازه مادام سوفی، توسط آقا رحیم الموتی به آقا ضیاء برسد. آنشب را من در یکی از مسافرخانه‌ها که در

۱. در اصل «مفتن»

۲. در اصل «آدم»

خیابان چراغ‌برق واقع است [و] به مسافرخانه درخشان معروف است زندگانی کردم. شب دوم عصرش قرار بود که در چهارراه حسن آباد همدیگر را ببینیم. آنشب مرا به خانه‌ای که در بازارچه عباس میرزا و در کوچه کاشی‌ها واقع شده برد، و من شب را در آنجا بودم و روز سوم حرکت به اهواز نموده. در آنجا همانطوری که در تاریخچه خود نشان داده‌ام شب ورود در مهمانخانه محمدی واقع در خیابان پهلوی زندگی نموده، صبح راکه برادرم اکبر آقا را دیدم، او چون شب‌ها در دکان پطرس خیاط زندگانی می‌کرد من هم در روبرویش قهوه‌خانه اکبر نام که آخر خیابان پهلوی واقع شده و درب شط (؟) است زندگانی می‌کردم. تا اینکه توسط برادرم نزد علی اکبر معینی رفته و ایشان حسین تربیت را برای دادن نمایش معرفی، و قضایا در همان ورقه زندگانی‌ام نوشته شده و همانطور نامرتب توسط پست برایم هر ماهه بیست تومان کمک خرج می‌آمده. روزی من مراسله‌ای از تنبورک یا خود «امیر» دریافت نموده که باید به طهران بیایم. قبل از حرکت، من چنانچه گفته، کاری را می‌خواستم بکنم و از دو طرف می‌ترسیدم. آن این بود: من شاهین تقی و نسیمی را تشویق کور کورانه می‌نمودم که شاید بوسیله‌ای اینها را به روسیه فرستاده و آنها پس از رفتن البته موقعی که تحصیل می‌کنند وقت برگشت و پس از حرف‌های این اشخاص آنها وارد و از اشخاص جدید هم اطلاع داشته باشم. آنها بطرف رشت حرکت و من هم با دادن نمایش تا بروجرد آمده و حرکت نمودم به طهران. و این دفعه هم رفتم یکسره منزل دکتر. و مخصوصاً شب بود، من به او گفتم که باید آقارا ببینم و شب هم منزل ندارم. او مرا از همان خیابان پائین‌تر بن بستنی بود منزل برده کسی که ایرانی و با دکتر بزبان آلمانی صحبت می‌کرد و عینک می‌زد دیدم، همه دستپاچه شده برای پیدا کردن تنبورک یا خود «امیر» به تجسس درآمدند. من به آنها گفتم حال که پیدا نشد عیب ندارد. در این بین، موقع برگشتن بمنزلش «امیر» پیدا شده و با هم صحبت کنان رفتم منزل همان شخصی که دو شب در منزل [او] در دفعه اول خوابیده بودم و اسمش را هم به من فتانه^۱ معرفی کرده بود، رفتم به منزلش. لیکن این دفعه در آن منزل نبود که سابقاً رفته بودم. این منزل واقع است در خیابان جلیل آباد (منظور خیابانی

است که منتهی به میدان اعدام می‌شود) رفتم. یک سه شبی آنجا بودم. به من گفت چند روزی باش تا به تو خبر خواهم داد. من چون روز اول ورود خود حسین تربیت را در طهران دیده بودم و او برای تعلیمات پیش آهنگی از طرف معارف آمده بود، چون گوشش بد می‌شنود، او بوده، او را نپذیرفتند^۱ و او هم در مسافرخانه درخشان زندگانی می‌کرد. با هم چند روز بودیم، و او می‌خواست برای رشت گردش برود. من آدرس منزل خودمان را دادم. او هم رفته. بلی، روز دیگر من تنبورک یا خود امیر را در خیابان دیدم به من گفت که می‌آئی منزل آقا ضیاء. گفتم آقا ضیاء کیست؟ گفت همان جانی که بودید. معلوم شد فتانه آقا ضیاء است. و من چون روز جمعه بود در رستوران نوبر واقع در خیابان سپه نهار می‌خوردم. این شخص که اسم سابق او فتانه و اسم جدید او آقا ضیاء بود دیدم. به من سپرد که شما چند روزی باید همین جا باشید و یا می‌خواهید عجالاً بروید رشت بمانید. من گفتم که آن شخص را دیده ایشان گفته که بیایم منزل شما. گفت برای همین بود. گفتم پس من می‌روم چند روزی رشت خواهم بود و بعد خواهم آمد. گفت پس شما می‌توانید پس از ده روز بیائید. خدا حافظی نموده رفت. من هم نهار خورده برای قزوین حرکت کردم. یکی از دوستان سابق من که بهمن نام دارد، و مدت‌ها بود که در جلوی منزل ما زندگانی می‌کرد، به منزلش رفته ماندم و از او سؤال کردم که اکبر آمده است گفت نه. من هر روز او را انتظار داشتم در بیرون دروازه قزوین. یک روز دیدم در ماشین اکبر را صدا می‌کنند و شاهین هم با اوست. پس از ورود از نسیمی سؤال کردم گفته رفته طهران نزد پدرش، دور نیست که امروز بیاید، و من هم آدرس بهمن را در قزوین به آنها داده بودم. رفتم منزل بهمن. بعد از ظهر نسیمی وارد. و من اول خیال کردم که در آنجا یک نمایش بدهم. رفتم اداره معارف. آنجا کسی بود صادق خان کوچک‌پور که این شخص گیلانی است، عضو فرهنگ بود، او را در آنجا دیدم. او مرا چون گیلانی دید با هم مذاکره^۲ گفت حیف که الموتی در اینجا نیست، او در این کار مهارت دارد. و این کلمه الموتی مرا به شبهه انداخت اما من به او چیزی نگفتم و سؤال نکردم. بالاخره رفتم رشت لیکن شاهین و نسیمی در قزوین بودند.

۱. در اصل «نپذیرفتن»

۲. دو کلمه ناخوانا

یک روز بعد شاهین و نسیمی وارد رشت، به منزل ما آمدند. پس از دو سه روز حرکت نمودند، یعنی بدستور من به اردبیل حرکت کنند. البته این کار بدون اطلاع «امیر» بود. من قاسم که برادرزاده من است او را هم توسط ایشان فرستادم. پس از دو روز آخر رفتن آنها من هم به قزوین آمده آنها را در قزوین دیدم. نسیمی از رفتن تمرّد لیکن شاهین مایل به رفتن بود. من قاسم را سپردم به آنها و به طهران آمدم. رفتم یکسره منزل ضیاء که آدرس او را سابقاً دادم. صبح روز دیگر آن شخص که امیر یا «تنبورک» باشد نزد من آمده گفت کسی را شما باید در رشت انتظار بکشید و او مسئله را به شما خواهد گفت. دو روز بعد از آن من به رشت رفتم و پس از سه روزی دیدم مرا کسی دم درب طلب می‌نماید. رفتم دیدم زنی با بچه از من سؤال کرد که فلانی تو هستی؟ گفتم بلی. همانطور تعارف سیگار، که در تاریخچه خود شرح آن معلوم است تعارف نمود. فهمیدم که این همان کسی است که من باید انتظار او را داشته باشم، و او را ... نمودم. کاغذی به من سپرد که مضمونش آن بود [که] باید من به آنطرف بروم، روز دیگر حرکت، از همان راهی که در تاریخچه شرحش معلوم کرده‌ام رفتم به اردبیل. شاهین و قاسم را در آنجا دیده روز دیگر حرکت نمودیم. رفتیم لنکران. اشخاص سرحدی فهمیده ما را دستگیر نمودند. تا اینکه من آدرس حاجی یف را گفته، البته معلوم است که آنها رجوع به او نموده و او هم به عربعلی اطلاع. پس از چند روز عربعلی وارد، از من اشخاص را سؤال، و من گفتم دوستان من هستند غیر از این زن. در جواب گفت تو تند رفتی و سرخودانه کار کردی. به شما هنوز اجازه داده نشده که اقدامی کنی. چرا این کار را کردی؟ گفتم پس چه باید کرد؟ گفت باید پس فرستاده شود، لیکن زن و بچه را با خودش برده شاهین و قاسم را برگردانیده، مرا باز در همان منزل حاجی یف نگهداری نموده باز پس از چند روزی دیدم وارد، گفت چند نفر اشخاص داریم با شما باید ببرید. بدیهی است که مسئله را در اولین دفعه که او با نوشتن حاجی یف وارد شده بود گفت. من او خواهش، همانطور شرحش را در تاریخچه گفتم که آنها سه نفر بودند. یکی آنها مریض و نیامده، و بعداً هم کسی دیگری را طلب نموده. روزی را دیدم که مرا او

می‌گوید باید امروز حرکت نمائی. همانطور در شرح تاریخ نوشته مرا یک روز قبل به اداره سرحدی برده کسی را به من معرفی برای رهنمائی آن راه که به من مربوط است برساند. روز آخر موقع غروب آن شخص تازه وارد، که اسمش را کامور معرفی می‌کرد، آمده مرا با او شناس نموده و دو نفر را به من سپرده، از سومی سؤال کردم گفت که او زیاد مریض می‌باشد، عجالاً همین دو نفر را برداشته بروید. بالاخره حرکت نموده به آن راه که لازم بوده و شرحش را با نیت خودم در تاریخچه شرح داده‌ام، حرکت نمودیم. و هر گاه در راه اردبیل به خلخال تفتیش شود، در ساوجبلاغ قهوه‌خانه‌ای که نهار خورده و دیدم علی کامکار و محمود بقراطی برای پائین رفته بودند. بنده اعلان نمایش خود را در آن قهوه‌خانه روبرو درب نصب نمودم و در ضمن راه اسم کامور را هم فهمیدم، آنطوریکه علی کامکار می‌گفت اسمش کامران است، ولی شرح آنها در تاریخ مختصر خود نوشته‌ام. تا اینکه به طهران خودم وارد شدم، باز هم در همان خانه که ضیاء نام بود رفته، او بود در اطاق وارد شدم. دو نفر دیگری را هم در آنجا دیدم ولی این اشخاص مثل اینکه جای زندگانی را نداشته و در آنجا می‌خوابیدن. همان شب به او گفتم که آن شخص را می‌خواهم ببینم. او رفت، پس از چند ساعتی وارد، گفت فردا در خیابان گلوبندک بروید، آنجا او را خواهید دید. من هم روز دیگر به آنجا رفته و او را در همان خیابان دیدم. او از من زیاد راضی و از شرح پیش آمد زیاد غمگین. من او را خاموش کردم که چیزی نیست نترسید. او به من نصیحت می‌کرد که اسمت را برگردانید تا خطری برای شما پیش آمد نکند و برای اهواز دیگر نروید. گفتم خاطر جمع باشید. موضوع تمام، من برای اهواز حرکت، و مقصود من هم در تاریخ خود شرح داده‌ام. اما من پس از این ملاقات چند روزی در طهران ماندم زیرا که برف بود و ماشین گیر نمی‌آمد. علی کامکار و محمود بقراطی را دیدم اما هر کدام را علیحده در خیابان ملاقات کردم و از من اظهار رضایت را می‌کردند. چیزی که من فراموش کرده‌ام در صفحه قبل بنویسم آن این است موقعی که از اهواز وارد طهران شدم و قرار بود که در قزوین یکی از معلمین، که اسمش الموتی است، با من آشنا کند و من در قزوین انتظار می‌کشیدم که امیر آمده قزوین ولی الموتی نبوده. او

ملاقات می‌کردی؟

ج - نه خیر، دیگر هیچ ملاقاتی بعمل نیامده است.

بازجویی ۱۶/۲/۲۶

س - اینک عین اوراق بازجویی به شما داده می‌شود. آنچه نواقصی که دارد تکمیل و از عمال فرقه هر کسی را می‌شناسید معرفی و بطور کامل جریان را بنویسید.

ج - بطوریکه در خاطر دارم در ابتداء حرکت توسط عربعلی پیغامی که به من داده شده بود شرحش بدین قرار است: به امیر بگویم رضا ابراهیم‌زاده که در راه آهن شمال بدو تأسیس کار می‌کرد دوستی را که داشته و با هم همیشه صحبت می‌کردند اینک در راه آهن خوزستان است، به او نزدیک شده بگوئید چرا ساکت نشستید؟ چرا به قول‌های خود وفاداری نمی‌کنید؟ من هم همین پیغام را به امیر گفته، چون سابقه دادم که به خوزستان می‌رفتم این کار به من محول شده بود که به او عبارت فوق را برسانم اما قبل از ورود من به خوزستان از قرار معلوم رضا ابراهیم‌زاده در اثر خوردن الکل ماشین را شکسته و از طرف رئیس راه آهن آقای مشار اخراج شده بود و من او را پیدا نکردم. پیغام دوم این بود که آدرس دکتر کفایت ندارد، باید آدرس‌های دیگر هم تعیین نمائید زیرا که می‌دانید دکتر خود فشارهای سابقه‌ای هم دارد. در مرتبه دوم که من خواستم بروم پیغامی که امیر به من داده بوده از این قرار است: چندی قبل اعتصابی از طرف مدرسه‌ای شده که کاملاً موفقیت حاصل گشت زیرا که در این اعتصاب پلیس دخالت نموده ولی مقصود اصلی را از دست نداده‌ایم. پیغام دومی آدرس جدید بوده که شخصی موسوم به حاجی میرنام در یکی از مدرسه‌های ایرانیان محصل داشت و آن شخص به فرقه بیروت نزدیک و همچنان به طهران ارتباطی را داراست، ممکن است بوسیله ایشان هم مکاتبات نمود. زنی که با من آمده بود پیغام داده بودند که او تا کنون کاملاً امر فرقه را مراعات نموده و هیچ شکایتی از او نداریم. در بدو ورود من و حرکت به خوزستان قرار بود زنی را که در آبادان است به من نزدیک شده و آشنا بشود لیکن مادامی که من بودم همچو زنی به من نزدیک نشده و من پس از بازگشت از امیر سؤال آن زن را نمودم. او در

جواب گفت که دیگر لازم نیست. شما را در قزوین با شخص دیگری شناس خواهم نمود، و آن شخص اسمش الموتی است، در معارف قزوین خدمت می‌نماید. حسب‌الدستور من رفتم قزوین، چنانچه سابقاً هم عرض شد در منزل بهمن ساکن بودم و به امیر هم آدرس او را داده بودم. روز جمعه وارد، از منزل بهمن مرا سؤال می‌کند و خودش را به بهمن معرفی می‌کند و بعد هم می‌گویند که من بعدازظهر خواهم آمد. همینطور هم بعدازظهر آمده دیدم به من گفت عجالاً لازم نیست، خوبست به گیلان حرکت نموده تا منتظر دستور باشید زیرا آن شخص به تبریز رفته است. من هم قبول نموده، امیر همان روز حرکت به طهران نموده و من به بهمن گفتم هرگاه این شخص هر کسی را به شما معرفی نماید شما با او دوستی بسته باشید، و من خود را برای راست یا کذب حرف امیر از معارف الموتی را تعقیب نمودم، و حتی منزلش را پیدا کرده از او سؤال کردم، معلوم شد که تبریز رفتن الموتی حقیقت دارد، لیکن به چه منظوری رفته باشد بر من پوشیده است. همان وقتی که برای مرتبه دوم می‌خواستم برای گیلان حرکت نمایم در منزل آقا ضیاء بودم یعنی در شش هفت ماه قبل، او روزنامه اطلاعات می‌خواند و در آن به انتخابات عضوهای جدید طرفداران مجمع بین‌الملل اشاره شده بود. یکدفعه آقا ضیاء گفت خدا را شکر که کسی از ما در این جمعیت قبول شده. شرحش را پرسیدم گفت کسی را ما مدت‌ها انتظار می‌کشیدیم که در این جمعیت داخل شود لیکن این کار صورت گیر نمیشد. حال همان منظورها عملی شده یعنی همان شخص در این جمعیت به عضویت قبول شده و شرحش را هم در این روزنامه خبر می‌دهد. باز یکی از پیام‌های امیر راجع به آدرس مکاتبات شخصی قبلاً در طهران و در مغازه یکی از خیاط‌های طهران که سابقاً کار می‌کرد اینک برای اتمام تکمیل خیاطی به بروکسل رفته و با فرقه آنجا نزدیک است، و او با همین شخص خیاط که در طهران است مکاتبات دارد، می‌توانید او را در بروکسل بوسیله فرقه آنجا پیدا کرده با ما مکاتبات نمایند. اسم این اشخاص را به من گفته بود لیکن من فراموش کرده‌ام، خود امیر اسامی آنها را می‌داند. از روسیه پیام دوم باز توسط عربعلی: ما این آدرس‌ها را پیدا خواهیم کرد لیکن شما سعی کنید که کارهای بیش از این‌ها را به دست بیاورید از قبیل انتخاب در جمعیت

طرفداران مجمع بین‌الملل و غیره که علنی‌تر باشد. دوم اسامی جدید اشخاص کمینترن «اخوی»، «دکتر» «داماد»، کامران (کریم)، من (سهراب)، از قرار گفته عربعلی گویا بعضی، و یا خود کامران، چندی بعد برای ایران خواهند آمد. باز یکی از پیغام‌های امیر: شخصی را که فرستاده بودیم اینک او را پس گرفته‌ایم، امانتی را که فرستاده‌اید تا کنون نرسیده است. جواب از طرف عربعلی: امانت مطمئناً فرستاده شده. در تعقیب برآئید. آنچه که از پیغامات در نظر داشتم عرض شد و باز هم بنظم بیاید بعرض خواهم رسانید.

بازجونی ۱۶/۲/۲۹

س - راجع به مداخلات تربیت و علی‌اکبر شاندرمنی برادرت و پطرس و شاگردش ویلیام و وضعیت سیاسی آنها، هر چه می‌دانی بنویس.

ج - اولاً راجع به تربیت سابقاً هم در اهواز عرض شد با این شخص من در اهواز آشنا شدم، و او چون از طرف هیئت اکتورال معارف خوزستان به سمت منشی‌گری انتخاب شده بود من به او بیشتر نزدیک شدم (و در تاریخ مختصر عرض شد من خواستم کارهائی بکنم ولیکن از دو طرف می‌ترسیدم. اولاً از امیر اجازه تشکیلاتی را نداشتم و ثانیاً برای همین روز نزد پلیس سر بزیر خواهم شد. اما من سرخودانه خواستم دو سه دوستی داشته باشم که این در نزد مثل اشخاص امیر خودم را کاری بشمار داده تا اینکه بیشتر از طرف آنها امین باشم) و او هم به من گرم شده و همیشه با هم بودیم. ایشان در اول مدیر دبستان سعدی بود و پس از عید ۱۳۱۵ بسمت معلمی به دزفول رفتند، و البته شرح رفتن به دزفول و دادن نمایشات را هم در اهواز توضیح داده، عده‌ای عبارت از ۷ الی ۸ نفر بوده در تحت قراردادی با من به دزفول حرکت نمودند. و حسین تربیت از طرف اداره معارف خوزستان برای یادگرفتن پیش‌آهنگی به طهران رفت. من به موجب خبرکشی امیر به طهران آمده او را در طهران دیدم. پس از حرف‌های چندی، که مقصود را در فوق توی پرانتز نوشتم، به امیر گفتم که من با اشخاص شناس و آنها را حاضر نموده و می‌خواهم با شما شناس نمایم. او از شناسیت مانع شده و از حرکت من که بدون اجازه داخل این قسمت شده‌ام بدآیند شد. من عین و واقع را هم به حسین تربیت گفته بودم که تو را با اشخاص در اینجا آشنا خواهم کرد که در آینده به فرقه داخل

شده و مقصود فرقه را از همان آشنایان جدید استفاده خواهید کرد. او هم قبول کرد. اما در طهران حسین تربیت را برای آموختن پیش آهنگی قبول نکردند زیرا که به موجب معاینه دکتر گوشش ناشنوا و ضعیف بوده. همینطور این مسئله باقی ماند و او خواست برای گردش به گیلان برود. من آدرس منزل خودمان را به او داده حرکت نمود. این بموجب پیغام دفعه اول که از روسیه وارد شدم از طرف عربعلی به من گفته شده بود که به طهران ورود کردم به امیر بگویم که هر چقدر می‌توانند برای تحصیل به روسیه محصل بفرستند، من عین پیغام را گفته و به همین اطمینان ورود به طهران به امیر گفتم که اشخاص را من برای تحصیل حاضر کرده‌ام و می‌خواهم ایشان را بفرستید. او در جواب گفت دیگر لازم نیست زیرا که به ما دستور داده شده نمی‌خواهیم. من به همین اسم غیباً با اسم طهران قاسم پسر عزیز و تقی شاهین را با خودم بردم و ایشان هم قبول نکرده پس فرستادند، دانستم که برای نداشتن اجازه مخصوص بوده، اینست که من این اسامی را به امیر گفتم. مثلاً حسین تربیت را برای عضویت فرقه و ولیام، علی اکبر شاندرمنی و تقی شاهین، رجبعلی نسیمی و پطرس را حاضر کرده‌ام، او بخیالش بطور صحت من نیز به خیال خود غیر اینها، و من گفتم به اینها می‌شود اعتماد و اعتبار نمود و حقیقتاً هم آنها کورکورانه، حتی علی اکبر شاندرمنی که برادر بنده بود هم از فکر من بی‌خبر بوده است. پس از آمدن از روسیه که اکبر برای منزل، کاغذی فرستاده بود خبرش را داشتم که با تربیت در آبادان است. اکبر از نزد پطرس بیرون آمده و در آبادان بخیاطی مشغول است و حسین تربیت هم در آبادان است. لیکن چه کار می‌کند به من معلوم نیست. من این را بهانه کرده به امیر گفتم که حسین تربیت را من برای آبادان فرستاده‌ام و چون در روسیه به عربعلی تعریفاتی از خود راجع به دست آوردن همین اشخاص صحبت کرده بودم آنها هم بوسیله علی کامکار راجع به من پیغاماتی داده‌اند که به من هنوز هم آشکار نیست و لیکن در دیدار دوم امیر خیلی خودش | را | نسبت به من با محبت نشان می‌داد و به من گفت حالا تا اندازه‌ای که لازم بود همدیگر را بشناسیم شناختیم. البته لازم نیست که عرض شود علی اکبر شاندرمنی و تقی شاهین و رجبعلی نسیمی را امیر در قزوین با من دیده است. در همان وقتی که خواست الموتی معلم را با من آشنا کند و شرحش را هم قبلاً عرض نمودم، و بدیهی است علی اکبر شاندرمنی را من مخصوصاً

فرستاده‌ام دوباره به اهواز. چون با معرفی این اشخاص و گذارشات آنها به امیر خواستم هرطوری باشد آن زن و دوستان آبادان یا خودشان خودش را به من معرفی نمایند. ویلیام را هم به همین اسم، که ترا من به اشخاص معرفی خواهم کرد و بعد هم برای تحصیل خواهم فرستاد، سرش را مشغول کرده‌ام، اما از روی سیاست. این خودش بدیهی است غلط است که من همین به هر کسی رسیده فوراً [بگویم] با اشخاص معرفی خواهم کرد و بالاخره ترا برای تحصیل خواهم فرستاد. البته از آنها در این باره هر کس بنوبه خود چیزی گفته است. غیر از همین حرف‌ها چیزی به آنها نگفته‌ام. اما راجع به پطرس من خودم از او مظنون هستم، چرا؟ برای اینکه این شخص دارای معلومات زیادی است، مثلاً زبان انگلیسی، روسی، عربی، ارمنی، فارسی، ترکی، آسوری و کردی ساوجبلاغی را خوب می‌داند و می‌نویسد. من از برادرم سؤال کردم که او را از کجا می‌شناسی؟ او می‌گفت از تبریز و همچنان در بصره دیده‌ام. من بیشتر با او نزدیک شده، او خودش اظهار می‌داشت که سابقاً در روسیه هم بوده و از بصره تبعید شده است. مظنونیت من از این قرار است | که | با این همه معلومات چرا او حاضر شده خیاطی کند؟ و چرا دارای شناسنامه‌ای نیست؟ در صورتیکه این شخص در هر یک از ادارات معلومات خودش را اظهار بدارد اقلأ در ماه دویست تومان حقوق خواهد گرفت و کارش هم آسان‌تر خواهد بود. من همین شرح‌های خود را در شعبه اطلاعات اهواز گفته و آقای کنعانی هم نوشته‌اند. حال رفتن اکبر به بصره، این کار پس از رفتن من از تبریز به روسیه | شد | . او از برادر بزرگش قهر کرده رفته است. رفتن او به بصره هیچ مربوطی به این کارها نیست. البته برای رفتن او خودش شرح داده است. به اکبر چون آدرس الموتی خیاط را داده بودم و او هم از طرف من به اهواز برفت و ورود به طهران آنطوری که خود امیر شرحش را به من گفته است در مسافرخانه اهواز مسکن نموده، بوسیله پست شهری مراسله‌ای به امیر می‌نویسد. امیر در مسافرخانه از او ملاقات می‌نماید و اکبر به او می‌گوید که به‌دستور برادرم من به اهواز می‌روم، خرجی ندارم. امیر هم جمعاً بیست و پنج تومان گویا به او می‌دهد. اما من پس از ورود این دفعه و رفتن من به اهواز تا کنون نه اکبر را دیده‌ام و نه تربیت را. حالا پس از کجا من حرف رفتن برای تحصیل به روسیه با علی اکبر، شاهین و نسیمی صحبت کرده‌ام، این صحبت در خود اهواز بوده است و آنها هم به همین قصد از

اهواز حرکت کرده‌اند تا اینکه در قزوین همدیگر را دیدیم. حتی اثاثیه خودشان را هم در قزوین خواستند بفروش برسانند. من برای طهران می‌آمدم نسیمی را با شاهین و قاسم ندیدم. سؤال کرده شاهین گفت که به طهران رفته و خیال آمدن را ندارد. و من در طهران نسیمی را دیدم. از او خیالش را سؤال کردم. او جواب داد کاری داشتم به طهران آمدم و همین امروز و فردا حرکت خواهم کرد اما دیگر نیامد. راجع به تربیت اینطور است که من شرحش را عرض کرده‌ام. و ویلیام در همان زمان برای کار کردن نجاری به تنگه‌های... می‌رفت. من این رفتن را بهانه کرده به امیر گفتم که او را من خودم فرستاده‌ام در صورتیکه حقیقت نداشته او برای خودش رفته است. البته با این اشخاص من از هر طرف صحبت می‌کردم. راجع به پطرس حتی رفتن مرا در این دفعه به روسیه گفته‌ام و پیش از همه مایل بودم که او هم از خودش چیزهایی به من بگوید. شکی نیست که پطرس داخل در یک مرحله‌ای هست، حتی کاغذ تبعید شدن او را به زبان عربی نوشته شده بود و به دستش سپرده بودند، من دیدم. او خواست به من نزدیک بشود، نفهمیدم که در این دفعه چطور شد که از من دوری کرد، یعنی با هم صحبت‌های سابقه‌ای که داشتیم کمتر می‌گفت و به من کم‌اعتنائی می‌کرد. البته راجع به اکبر، تقی شاهین و رجبعلی نسیمی با هم و ویلیام و تربیت با هر کدام جداگانه صحبت می‌کردم. صحبت هم همین بود که هر گاه شما برای تحصیل حاضر هستید من ممکن است شما را بفرستم. اما آقای امیر هر گاه بگوید که من مخصوصاً به او گفته‌ام این اشخاص را به عضویت در فرقه حاضر کرده و با دست‌های آنها کارهای مهمی را از پیش می‌بردم البته حق دارد زیرا که من به او می‌گفتم اما به باطن ملاحظه شود هم‌اکنون دروغ بوده، من برای رسیدن به مقصود خود به او زیاد حرف‌ها می‌گفتم. همه این اشخاص حاضر و از آنها سوالات شده و باز هم سوالات بشود. اینقدر بس که من عرض کنم یک شخصی که بخواهد یک فرقه سیاسی سری را تشکیل بدهد و اشخاص را به عضویت آن وادارد باید تا مدت‌هایی با آن اشخاص رابطه‌های مخصوص و کتب‌های^۲ زیاد از عقاید مختلفه بخوانند

۰۱ یک کلمه ناخوانا

۰۲ در اصل کتوب‌ها

تا مفکوره آنها را به دست آورده یواش یواش آنها را به آن فرقه شرکت دهند. این خودش یک دقت مخصوص را لازم دارد. اقلأً یکی دو سالی و یا خود پنج شش سال قبل از این قبیل اشخاص دوست و آشنائی داشته باشد. من مخصوصاً به امیر راجع به دو نفر زن هم گفته‌ام که آنها را حاضر نموده‌ام و آنها همه نوع جانفشانی حاضر هستند، هر دو نفر را هم در اهواز به شعبه اطلاعات معرفی کرده‌ام. از آنها توضیح بخواهید ببینید آیا قابل این قبیل کارها هستند و یا خود من درباره کارهای فرقه‌ای به آنها چیزی گفته‌ام، نه. البته راجع به علی اکبر شاندرمنی، حسین تربیت، تقی شاهین، رجبعلی نسیمی، ولیام مارالیا، پطرس شمعون آقای امیر هر چه اظهار داشته باشد که من به ایشان درباره ایشان توضیحات داده‌ام صحیح است و در او هیچ حرفی ندارم. اما حرف نه عمل. هرگاه عمل کردن یک چیزی، آن هم عبارت باشد برای فرستادن تحصیل این اشخاص، معلوم است که جز سفاهت چیز دیگری نیست. حال باز از پیغامات: به من پیغام داده بود عربعلی که به امیر بگویم امانت توسط گورگان رسیده. حال خوب در نظر ندارم که این پیغام را به امیر گفته‌ام یا نه. و همچنان عربعلی به من گفته است که راجع به شما پیغاماتی را توسط علی کامکار فرستاده بودیم. به من اصلاً موضوع را نگفته‌اند که چه پیغاماتی راجع به من بوده، همچنان من در همین دفعه دوم که با عربعلی ملاقات نمودم درخواست کردم که من مریض هستم و می‌خواهم به مسکو آمده معالجه شوم، در ضمن هم رفته زن خودم را ببینم. در جواب گفت خیلی خوب، شما بروید، من پیغام داده که به همین زودی‌ها شما را بفرستند. آنطوریکه امیر در این دفعه می‌گفت که آنطوریکه باید همدیگر را بشناسیم شناختیم، اولاً پیغام برای معالجه شما رسیده باید در همین جا معالجه شوید، دوماً شما باید یک مسافرت دیگر هم بنمائید. قبل از مسافرت، شما را تا بهار خواسته باید بروید به خراسان. در آنجا یک کار هست، او باید بوسیله شما دیده بشود. بعداً هم تو باید به نزد دوستان بروید. از همین جا من فهمیدم که کارم بعدها چه خواهد بود. زیرا که معرفی نکردن شخص خودشان، آشنا نکردن معلم قزوینی، رفتن برای خراسان، دوباره رفتن من به روسیه، و همچنان در سابق هم عرض شد که پیغام آنها اینکه کامران یا سیفی یکی از اینها خواهند آمد به ایران. این اشارات خودش به من فهماند که من شغلم چیست و چه کاره هستم. وانگهی آقای امیر از کجا و به چه وسیله‌ای

آگاه شده‌اند که من در اهواز دستگیر شده‌ام. البته شخص دیگری هم به طور حتم در اهواز بوده است. هرگاه امیر بگوید من مخصوصاً از طرف ایشان مأموریت داشتم که در اهواز تشکیلاتی بدهم من به گفته ایشان صحت می‌گذارم لیکن من با این معلومات خودم در اهواز چه اشخاصی را بوسیله معارف تبلیغ نمایم؟ مثلاً آقای مهران که خودش رتبه ۸ را داراست یا حسین یا آموزگاران دیگر. که توسط شعبه اطلاعات اهواز تحقیقات [شده] است. اولاً یکی از آنها راجع به تبلیغات کمونیستی من چیزی گفته‌اند؟ پس باید به دوسیه آنها رجوع شود. وانگهی تشکیل هیئت آکتورال معارف از طرف خود اداره معارف بوده است منتها با استفاده معنوی از من که در نظامنامه قید و در اسناد من حاضر است، و من هم تأمین مادی از این راه، این کار برای من تازگی ندارد. در هر شهر و یا هر ایالت و ولایت کشور خود که زندگانی کرده‌ام پس از کودتا الی کنون همیشه همین بوده است، با داشتن اسناد معتبر. وانگهی عرض شد موقعی که من دستگیر شده بودم همان وقت هم اکبر دستگیر شده بود. پس چه کسی توانسته است به امیر اطلاع دهد که من دستگیر شده‌ام در صورتیکه آدرس مکاتباتی را من و امیر می‌دانسته است. در هر حال ایشان راجع به من هر چه بگویند بنده حاضرم تصدیق کنم لیکن ایشان بنام ایرانیت باید اشخاص دیگری که در خوزستان داشته‌اند معرفی کنند. باز یکی از مسائل گذشته، آن عبارت از این است که در سابق عرض شد. در قزوین راجع به الموتی که شناس نشد من به بهمن گفته بودم هرگاه الموتی به تو نزدیک شود با او شناسیت ببند. اما در این دفعه بهمن به من گفت که شخصی را امیر نزد من فرستاده بود اسمش آقا ضیاء بود و گویا از طرف شما آمده بود با من شناس شود، آنطوری که بهمن نشانی می‌داد همین ضیاء بوده است که به قزوین رفته. اما مقصود ضیاء را در این باره و فرستادن او به قزوین و شناس شدن با بهمن بر من پوشیده است و این مسئله را امیر به من نگفته بود که ضیاء را من به قزوین نزد بهمن فرستاده‌ام (مسئله زن من؛ بدیهی است من که در کارخانه شمیدت کار می‌کردم (Wmugm. Shmidt) زنی هم از همان کارخانه برای خود اختیار کرده بودم. البته معلوم است که زن گرفتن آنطرف چه نوعی است. قبل از سه ماه حرکت من به کشور خود او را نزد مادرش که در اورال زندگی می‌کند فرستاده بودم. و پس از یک ماه حرکت او من هم نزدش به اورال رفته بعد برگشته آمدم به ایران). من که روز اول با امیر

شناس شدم وقتی از منزل دکتر بهرامی بیرون آمدم او از من سؤال کرد که شما چند وقت کوتو (Kutv) را با تمام رسانیده‌اید؟ من گفتم که کوت نخوانده‌ام. گفت پس آنها چطور این آدرس را به شما داده‌اند؟ فوراً فهمیدم که آدرس دوم به من اشتباهی داده شده است. گفتم هاه، حالا فهمیدم کوتو را می‌گوئید. بله بتازگی به اتمام رسانیده و حرکت نموده‌ام. گفت می‌گویم آخر، خوب. وانگهی عربعلی به من سفارش می‌کرد مبادا آدرس دکتر را به کسی بگوئید زیرا که این آدرس برای او خطرات بزرگی را داراست. البته از من خاطر جمع باشید گفته می‌شد. خوب در نظر دارم موقعی که به دکترو گفتم که من از نزد Milsef می‌آیم بعد گفت بله اسم اول میلر Miller... و اسم اول سیفی. من هم از او سؤال کردم که شما او را می‌شناسید؟ او به من جواب داد هر دوی آنها را می‌شناسم زیرا که میلر را در مسکو دیده‌ام و سیفی هم در طهران در مطبعه کار می‌کرد. و از من سؤال کرد حال آنها چطور است؟ من جواب دادم بحمدالله خوب هستند و مخصوصاً سلام رسانیده‌اند در صورتیکه سلام رساندن آنها حقیقت نداشته و من میلر را نمی‌شناسم و من به‌طور معمولی گفتم سلام رسانیده‌اند.

س - برادرت علی اکبر دارای روحیات کمونیستی و یا در فرقه کمونیستی عضویت و شرکت داشته است یا خیر؟

ج - اکبر، چنانچه بنده عرض کردم در همین دفعه آلت من شده بود و من عقیده حقیقی خود را در این خصوص حتی به او هم نگفتم. جز خودم هیچکس خط مشی مرا نمیداند، لیکن او بطور حقیقی عقیده پیدا کرده بود و آنهم کورکورانه دارای عقیده کمونیستی بوده. وقتی هم که عرض کردم البته شرکت داشت و لیکن عضو رسمی کمونیست‌ها نبوده.

س - عزیز شاندرمنی برادرت آیا در فرقه کمونیستی شرکت و عضویت داشته یا

خیر؟

۱- جمع حروف ک، او، ت، و. و مخفف کامونیستی چسبیده اونیورسیتی ترودیا شچیخ سیا واستوکا است که به معنای دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق است.

۲- یک کلمه خوانا نیست. ظاهراً منظور اینست که میلر ترکیبی از قسمت اول اسم‌های میلروسیفی است.

ج - عزیز شاندرمنی هر گاه کوچکترین عقیده‌ای یا اینکه کوچک‌ترین قدمی راجع به کارهای کمونیستی می‌داشت من او را مثل برادر کوچک خود اکبر معرفی می‌کردم. او فقط یک نفر کاسبی است دارای چند طفل و زن که فقط مشغول کسب خود هست و بس. حتی من به جرأت می‌توانم بگویم او در عمر خود الی کنون اقلاده مرتبه به سینما نرفته، در صورتیکه من همیشه نمایشات می‌دادم او نمایش رفتن برایش مجانی بود هیچ دومرتبه هم برای نمایش نرفته است.

س - راجع به نسیمی و شاهین، حسین تربیت و ویلیام هر چه اطلاع داری و با ذکر روحیه آنها در فرقه کمونیستی بنویسید.

ج - راجع به آنها در قبل هم عرض شد. اکبر و نسیمی و شاهین، این سه نفر را من با هم بطور نقشه خود آشنا کرده‌ام. بدیهی است آنها هم عقیده‌ای بطور کور کورانه پیدا کرده بودند ولیکن عضو رسمی شمرده نمی‌شوند. حتی در لنکران از شاهین تاریخچه زندگانی او را سؤال نموده‌اند. او به دستور من نوشت، یعنی من او را یک نفر کمونیست قلمداد نمودم. البته این اشخاص را هم برای آینده نقشه من حاضر کرده بودم ولیکن آنها بطور حقیقی دانسته و به من اعتماد پیدا کرده بودند. اما حسین تربیت با من بیشتر خصوصیت داشته است و رفتن او به آبادان اتفاقی بوده. چون من رشادت خود را به مثال امیرها خواستم بنمایانم گفته‌ام که او را من به آبادان فرستاده‌ام تا اینکه به من بیشتر اعتماد پیدا نماید ولی حسین تربیت بیشتر از راه معارف‌پروری به من انس پیدا کرده بود. من از او که سابقه‌ای پیش از این در قسمت کمونیستی داشته باشد نمیدانم، فقط با تشویق من، آنهم برای مقصود که بتوانم بدین وسیله از امیر اشخاص خودشان را پیدا کرده و او را با آنها آشنا نموده و موقعی که به طهران آمدم و ماندگار شدم بعدها بتوانم بوسیله حسین تربیت اشخاص خودشان [را] هم کاملاً بشناسم.

بازجویی ۱۶/۳/۱۰

س - بطوریکه تربیت اظهار می‌دارد شما او را تشویق به دخول در فرقه کمونیستی نموده و مشارالیه را در این امر تبلیغ کردی و حتی او را تشویق به رفتن به روسیه

نمودی که برای این منظور به رشت آمده، و نیز طبق اطلاعی که رسیده شما با یکنفر موسوم به شمس همدیف امنیه اهواز مربوط و دوستی کاملی داشتی، و در بروجرد هم از یکنفر کلاهی مبلغ صد ریال وجه گرفتی و در طهران به برادرش پرداختی، و در مغازه پچلا هم با یکنفر جوان ارتباط داشتی و در خیابان شاهپور با یک نفر شیرینی پز ترک ارتباط داشتی. هویت و سوابق آنها را، با ذکر اینکه آیا ارتباط کمونیستی بوده و یا آنها تبلیغ شده‌اند و در حزب عضویت دارند، به‌طور وضوح و روشن بنویسید.

ج - بدیهی است من در خصوص تربیت قبلاً هم عرض کرده بودم که روابط من با او از کجا، ولیکن تشویق من به کارهای کمونیستی و مقصود از این همانا سابقه دارد. اما تشویق کمونیستی فقط پس از ورود به طهران از اهواز، که او را برای پیش‌آهنگی قبول نکرده بودند بدلیل اینکه ضعیف بوده و خواست در طهران باشد و من او را برای خود وسیله‌ای دانسته به او اظهار داشتم که با بعضی اشخاص شما را آشنا نموده تا با آنها دوست همیشگی باشی و آنها هر کجا شما را دعوت نمودند با آنها بروی. بعد هم درست می‌گویند که من او را با اسم تحصیل روسیه به گیلان برده‌ام اما اصل مقصودم برای روسیه او نبوده بلکه او از من مطمئن باشد که مقصود دیگری ندارم. و من از گیلان او را برگردانیده به این اسم که تو باید هنوز باشی زیرا که مدرسه تعطیل است. و او برگشته برای طهران و از آنجا به خوزستان رفته است. حالا راجع به آقای شمس. ایشان یکنفر طبیب اداره امنیه اهواز بوده‌اند و در خوزستان با برادرم اکبر دوستی داشته که من هم بعدها با او دوست شده‌ام لیکن ابدأ من با این شخص رابطه کمونیستی نداشته‌ام، و او را بعداً هم از طرف اداره امنیه به تبریز انتقال نمودند. بله صحیح است که من در بروجرد از یک نفر کلاهی پول گرفته. اسم این شخص گوستی (?) است که با من می‌شود گفت از طفولیت دوستی دارد. من موقعی که از اهواز به بروجرد آمده بودم پول کم داشتم، یعنی پولم تمام شده بود. من باب دوستی مبلغ صد ریال از او دستی گرفته‌ام که او حواله نموده در طهران به برادرش پردازم. من آمده و با حسین تربیت با هم رفته پولش را دادم و از او رسید گرفته برای گوستی به بروجرد فرستادم. حتی در این چندی قبل، یعنی برگشت من از طهران به طرف خوزستان، باز پول کم داشتم نزد گوستی رفته مبلغ پنجاه ریال دستی گرفته که از خوزستان بفرستم. بدبختانه موفق نشده‌ام، الی کنون پولش را مدیون

می‌باشم. حال آن شخصی که در مغازه پچلا است. این شخص موسوم به علی آقا خامه‌ای که قبل از من در تبریز در مغازه شرکت تعاونی رنج کار می‌کرده است من هم در آنجا کار می‌کردم و با هم شناس بوده و هستم اما رابطه دیگری با هم نداشته‌ایم. حتی شخص شیرینی‌پز ترک موسوم به حسین تبریزی است موقعی که من در شرکت تعاونی کار می‌کردم این آدم در نزد استاد شیرینی‌پز شرکت تعاونی شاگرد بوده رفته رفته استاد شده و حال هم در خیابان شاهپور دکان شیرینی‌پزی دارد. باز با او هم من سابقه دیگری ندارم جز اینکه او یک نفر عضو تقاعدی شرکت تعاونی بوده و من هم عضو تقاعدی شرکت بوده‌ام. جز حسین تربیت در سؤال امروز و بطوریکه در فوق عرض شد، من با این اشخاص دیگر جز دوستی عادی شناسائی دیگری نداشته و ندارم. اشخاص حاضر و آگاه شدن از آنها با شما است. حسین شیرینی‌پز خواهرزاده تقی، و حسین شرقی تبریزی است که همه اینها در شرکت تعاونی رنج کار می‌کردند. حسین شیرینی‌پز الساعه در طهران خیابان شاهپور دکان شیرینی‌پزی دارد، از طریق چهارراه حسن آباد به طرف خیابان شاهپور دست چپ شیرینی‌پزی سوم یا چهارم مغازه اوست. شخصی است قد بلند و نازک. گوستی تبعه ایران است ولی ارمنی است و او هم در بروجرد خیابان پهلوی دکان کلاهی دارد. برادر گوستی ارمنی، اسمش وارطان الساعه در طهران خیابان نادری مغازه... دارد که مغازه‌اش معروف است به مغازه دادگان. (؟)

س - ششصد ریالی که اظهار کردی از یک ارمنی قرض نمودی و برای او فرستادند آن ارمنی کی بوده؟ توضیح دهید.

ج - عرض می‌شود موقعی که در بروجرد نمایش دادم عایدات نمایش در مقابل مخارج زیاد بوده (؟) و عده ما هم پول نداشته‌اند و در مسافرخانه تبریز بروجرد زندگانی می‌کردیم. من تمام قرض سهمی دیگران را هم قبول کرده و چون صاحب مهمانخانه مرا قبول نداشت گوستی را ضمانت داده پس از ورود به طهران توسط گوستی پول صاحب مهمانخانه را داده است. گوستی نام جز صد ریال سابق و پنجاه ریال این دفعه پولی به من نداده است، حتی هیئت ارامنه بروجرد کرایه صحنه از من نگرفته‌اند زیرا که از عایدات

نمایش من مستحضر بوده و من در مقابل انسانیت آنها دکورهای^۱ خود را، که از اهواز به بروجرد آورده بودم به آنها بخشیدم که بخشش نامه آنها در اسناد من موجود است. ولی من به امیر از این قبیل اسامی هم زیاد گفتم. البته این اشخاص جز دوستی عادی با من سابقه دیگری نداشته و ندارند. همین مسئله را هم به طور مختصر در تاریخچه خود اسم برده‌ام که قروض اشخاصی [که] با من نمایش می‌دادند و به بروجرد آمده بودند من قبول نموده و آنها را به جاهایشان برگردانیدم از قبیل علی هشیار، محمدعلی کارگری، خوانساری، اکبر برادر من، ناهیده (؟) و گل ساعتی بودند که آنها را هم در اهواز من اسامی‌شان را به اطلاعات شهربانی گفته و آنها در تحت سؤالات در آمده‌اند و یقین است که آنها هم با من جز رابطه نمایشی کار دیگری نداشته‌اند.

س - کلیه وجهی که از طرف فرقه برای شما بتوسط کامبخش (امیر) فرستاده شده و همچنین وجهی که به تربیت و علی اکبر برادرت و سایرین که با شما بودند داده شده به طور مشروح بنویسید.

ج - برای من توسط «امیر» یا خود کامبخش پولی که بیمه‌ای فرستاده شده از این قرار است: در دفعه اول که در اهواز بودم در حدود یکصد تومان، قبلاً که در طهران وارد شدم پنجاه تومان، و از بروجرد وارد طهران شدم توسط پست برای قرض من توسط گوستی فرستاده گویا نوشته شده بود عزیز آقا و شورشیان شصت تومان، و ده تومان هم برای دستی دادن گوستی که به برادرش وارطان داده‌ام. برای مخارج خود من در طهران به اسم تربیت صد ریال که من با تربیت در مسافرخانه درخشان طهران زندگانی می‌کردیم خرج کرده‌ام. از طهران برای قزوین صد ریال گرفته‌ام، و در قزوین پنجاه ریال گرفته‌ام، و به رشت رفته در آنجا بیمه‌ای که برادرم عزیز آقا، که قبلاً با امیر مذاکره نموده بودیم، چهارصد ریال فرستاده بود، و پس از ورود به طهران برای رفتن به روسیه سیصد ریال داده بود. از روسیه و رو به طهران هم که می‌خواستم به اهواز بروم باز سیصد ریال داده بوده است. و در این دفعه که من در اهواز بودم برای من سه بیمه دوست ریالی داده است. یکی را من گرفته بودم، دوتای دیگر را به آقای کنعانی رئیس اطلاعات شعبه اهواز و کالت

دادم گرفته است. اما به طور صحیح نمیدانم باز هم در این دفعه برای من بیمه فرستاده است یا نه. ولی راجع به علی اکبر برادرم، خود امیر می گفت که گویا برایش در حدود چهارصد یا پانصد ریال کلیه پولی که امیر یا خود کامبخش به من داده است تقریباً همین هاست که در فوق شرح او عرض شد.

س - راجع به رضا نام ماشین چی، کامران به چه آدرس به شما نشانی او را داد و مطالبی را که راجع به او گفت چه نحو بوده؟ به طور مشروح بدون کم و زیاد بخط خودتان ذیلاً بنویسید.

ج - من چنانچه سابقاً هم عرض شد عربعلی به من گفت که به امیر خواهید گفت به رضای ابراهیمزاده بگوئید آن دوستی که با شما در راه آهن شمال همیشه صحبتها می کرد و شما هم قول داده بودید عمل کنید پس چرا ساکت نشستاید؟ چرا اقدام نمی کنید؟ من این مسئله را به امیر گفتم. او به من در جواب گفت بله من هم این مسئله را می دانم ولیکن مدتی است او را گم کرده ام و آدرس او را ندارم. من به او گفتم که به من گفته اند در راه آهن خوزستان است به طوریکه سابقه داده شد. او به من گفت حال که تو عازم خوزستانی او را پیدا کرده پیغام را به او برسانید. و من موقع پیغام آوردن از عربعلی حتی سؤال کردم که رضا چکاره است، او گفت ماشین چی است.

س - به طوریکه شما فوقاً شرح داده اید عربعلی پیغام مزبور را به شما داده که به امیر (کامبخش) برسانید و شما هم که پیغام را به امیر رسانیدی ایشان در جواب اظهار کرده من این مسئله را می دانم ولیکن مدتی است او را، که مقصود رضا ابراهیمزاده باشد، گم کرده و آدرس او را نمیداند، و امیر به شما گفته که رضا در خوزستان است. در اینصورت امیر کاملاً رضا را می شناسد، لازم است در این خصوص توضیح دهید، و علاوه بگوئید که آیا شخصاً خود شما یا باتفاق کامبخش برای پیدا کردن رضا به قسمت خط آهن شمال مراجعه کرده اید یا خیر؟ و شما در خوزستان چه اقدامی برای بدست آوردن رضا نموده اید؟

ج - بلی، به طوریکه امیر گفت من هم این مسئله را سراغ او را گم کرده ام. البته معلوم است که او را می شناخته و سابقه دارد. حتی امیر (کامبخش) به من گفت آن

دوستی که با رضای ابراهیم‌زاده در شمال صحبت و ملاقات کرده همان کامران است. و عربعلی به من گفت رضا از خط شمال رفته در جنوب کار می‌کند و من که خوزستان رفتم تحقیق کردم. نمیدانم از تقی شاهین یا رجبعلی نسیمی، که هر دو آنها فعلاً طهران هستند، کدام یک شنیدم که رضا در آنجا بوده، لکوموتیف را در اثر مستی شکانده و مشار رئیس خط آهن آنجا او را کتک زده و بیرون کرده است.

س - به‌طوریکه پرونده امر حکایت می‌کند در موقعی که آقای کامکار و بقراطی را آوردند تحویل شما دادند که به ایران برسانید آنها سه نفر بودند، یعنی یک نفر ترک دیگر هم با آنها بوده. آن شخص ترک کی بوده است؟

ج - من شرح دادم که در لنکران من به تنهایی جداگانه منزل داشتم و کامکار و بقراطی با یک نفر دیگر جداگانه منزل داشتند و عربعلی به من گفت یکنفر دیگرشان مریض است نیامده. لیکن پس از خارج شدن عربعلی من از بقراطی و کامکار شنیدم که آن شخص رفیق آنها از من ترسیده نیامده، حتی خود آنها هم می‌گفتند ما هم از تو می‌ترسیدیم. و من تا موقعی که آنها جوازشان را در نیاورده بودند اسم آنها را هم نپرسیده بودم و نمیدانستم برای اینکه مبدا مظنون شوند. (امضا)



۱۳۱۹

۱- کتبه از دست ما بنام نایب شهسوار کتبت برت و در بر صبح اورا بقین ۱۳۱۹

۹- فراموش معتمود وقت از امامت مدتهاست در بیرون شهر و با نظر که عرض کنم آنها (انگلیس)

که برت و کتبه اگر بنام می کشند

نمایم اگر بنام می کشند و کتبه وقت از دست ما بنام نایب شهسوار کتبت برت و در بر صبح اورا بقین ۱۳۱۹

۹- ترل آنها را در بیعتن را می بیند

۳- فراموش فرود مع کما در مورد تعراضی این امر دیگر در بار اول مازعی کما در کتبه می کشند

۹- شایسته است مع کما

۳- مع کما در شهر در شهر کتبت برت ۹- بنام می کشند

۳- تا قبضه برت برود صبح ۹- در آتیه برود رتیم بیاد کتبت برت

۳- دفعه اول مکتوبه رتیم دفعه دوم که کتبه را در نظر از دیدن طریق برود رتیم

۹- دفعه اول در حدود ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۰ مع آن در نظر نیست چون از دست نایب شهسوار

ناراضی مع رتیم بطور غیر مبادر از او در بر برود مع کتبت برت کتبت برت در آن مع کتبت برت در آن

برای آن بطور غیر مبادر از او در بر برود مع کتبت برت کتبت برت در آن مع کتبت برت در آن

۳- که بگویند مع کتبت برت در برود رتیم

۹- برتیم مکتوب شهسوار کتبت برت مع کتبت برت

۳- مکتوب کتبت برت ۹- کتبت برت

پروندهٔ عبد الصمد کامبخش

بازجولی‌ها:

۱۳۱۶/۲/۲۰

۱۳۱۶/۲/۲۶

بازجویی ۱۳۱۶/۲/۲۰

س - هویت خود را بیان نمائید.

ج - عبدالصمد کامبخش، پسر کامران، سن ۳۳ الی ۳۴ سال، اهل قزوین، تبعه ایران، دارنده شناسنامه شماره ۵۱ قزوین، شغل رئیس کارخانه شرکت رمضان، منزل کوچه نظامیه خانه نظام، عیال دارم اولاد ندارم، سواد فارسی، روسی، فرانسه دارم.

س - مختصری از تاریخچه زندگانی خود را شرح دهید.

ج - در قزوین متولد شدم. پدرم موسوم به کامران عدل ملاک است و در قزوین می‌باشد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه و فنی را در روسیه کردم. طفل بودم با پدرم به روسیه رفته مرا برای تحصیل گذاشته خودش مراجعت کرد. اول وهله هشت سال بودم، بعد به ایران مراجعت، مدتی بیکار بودم. بعد در اولین سالی که بلشویکها در ایران سفارت خانه دائر کردند بنده چون روسی می‌دانستم بسمت مترجمی وارد سفارت شوروی در قونسولگری قزوین شده، مدت قلیلی بوده بعد خارج شدم. بادهاره طرق قزوین رفته یکسالی آنجا کار کردم. بعد برای اینکه تحصیلات عالی بتوانم بکنم اعلانی از طرف شوروی کرده‌اند که هر کس مایل برای تحصیل هست به روسیه برود بنده هم تقاضا کردم و از وزارت معارف اجازه گرفتم. رفتم به مسکو در مدرسه علوم عالی اقتصادی یکسال تحصیل کرده، چون وضعیت ارزاقی مشکل بود نتوانستم بمانم، به ایران مراجعت کردم. اشتباهاً قبلاً وزارت طرق گفتم. رفتم بروسیه، پس از مراجعت از روسیه بطرق قزوین وارد شده و یکسال بودم. بعد مشمول قانون نود ونه شدم و از اداره طرق بیرون آمدم بلافاصله

باز از قونسولگری شوروی قزوین تقاضای شغلی کردم. به سمت مترجمی قونسولگری شوروی شیراز معین و به آنجا رفته نزدیک به یکسال در آنجا بودم. بعد استعفا دادم آمدم طهران. چندی در قزوین هم معلمی کردم. بعد به طهران آمده، چون محصل نیروی هوایی از طرف ارتش برای تحصیل به روسیه می‌فرستادند تقاضا کرده، پذیرفته شده بروسیه رفته، چهارسال جزء محصلین ارتش بودم. بعد آمدم طهران به درجه ستوان دومی در نیروی هوایی کشور شاهنشاهی منصوب، هفت هشت ماه مشغول خدمت بودم که به شهربانی جلب، سپس پرونده به محاکمات ارتش احاله، از کسوت نظام خلع و آزاد شدم. کلیه مدت هشت ماه زندانی بودم. بعد مدتی بیکار بوده تا اینکه در شرکت رضائی بسمت کارهای فنی وارد خدمت شده بیش از یکسال است در آنجا مشغول کارم و یکصد و پنجاه تومان حقوق می‌گیرم.

س - به چه اتهامی از طرف شهربانی توقیف شدید؟

ج - به اتهام کمونیست بودن.

س - بعد از اینکه مرخص شدید داخل جریانات کمونیستی بودی و با اشخاصی که در فرقه کار می‌کردند ملاقات‌هایی می‌کردید یا خیر؟ خودتان بنویسید. متذکر می‌شود اگر جریان را روشن برای کشف قضیه نمائید و تسهیلاتی برای شهربانی فراهم کنید تخفیف کلی در جرم شما دارد.

ج - چون بدو از بنده تاریخچه زندگانی خواسته شده بود و مختصراً موضوع را عرض کردم لازم می‌دانم قبل از ورود به اصل موضوع شمه‌اخر را هم بعرض برسانم. سابقاً که بنده هنوز وارد ارتش نبودم و وضعیت مملکت بتمام معنی خراب بود بنده وارد در جریانات سیاسی بطور کلی بودم و مقصودم پیشرفت و ترقی مملکت بود و بس. شرافت و وجدانم را گواه می‌گیرم که هیچگاه نظر مثبت به عوامل خارجی نداشتم، ندارم و نخواهم داشت. اشخاصی که مرا از نزدیک می‌شناسند می‌توانند بتمام معنی صمیمیت مرا نسبت به مملکت تصدیق کنند منتهی البته در آنموقع جریانات طوری بود که سیاست احزاب و دسته‌جات کمتر از همدیگر تفکیک داشت و همینکه انسان را در قضایای آزادیخواهی صمیمی می‌دیدند از همه طرف دست‌اندازی می‌کردند و البته

اشخاصی هم که در آنزمان تشکیلات کمونیستی داده بودند می‌گشتند که افرادی اضافه‌کنند و اطراف بنده هم خیلی گشتند. تفصیل این قضیه را هم در بازجویی‌های قبلی به‌عرض رسانده‌ام و تکرار آن لزومی ندارد. منتهی پس از کودتا و بسط‌تنت رسیدن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تغییرات و ترقیات بطوری به سرعت انجام می‌گرفت که همه روزه آزادیخواهان حقیقی به مقصود نزدیکتر می‌شدند. به تمام مقدسات قسم است که بنده آن آنی که تقاضای ورود به خدمت ارتش را دادم تصمیم داشتم که به کلی از تمام جریانات سیاسی کناره‌گیری کنم و در تمام مدت توقف در روسیه با تمام قوا تحصیل می‌کردم که خود را مانند یک عضو مبرزی مجهز برای خدمت به مملکت خود بکنم و روی همین زمینه هم از کلیه همسران خود در تحصیل جلو افتادم و واقعاً خودم را یک عضو لایق و فداکاری تربیت نموده بودم.

پس از آنکه به ایران مراجعت کردم اهمیت تحصیلات بنده مورد توجه اولیای امور قرار گرفت و با وجود اینکه در بدو ورود درجه کوچکی داشتم مصدر مشاغل مهمی شدم و با نهایت صمیمیت به انجام خدمت مشغول بودم و فکر می‌کردم که نه بنده دیگر احتیاجی دارم در جریانات سیاسی وارد شوم و نه قضایای گذشته قابل اینست که مانع از انجام وظیفه و خدمات بنده بشود.

متأسفانه پس از مدت قلیلی خدمت بنده را روی جریان گذشته و یا اینکه روی فکر اینکه شاید با آقایان اسفندیاری، کرمانشاهی^۱ و عسگرنیا ارتباطی داشته باشم توقیف نمودند و با اینکه ثابت شد که بنده وارد هیچ جریانی دیگر نبودم و با آقایان فوق‌الذکر هم ارتباطی نداشتم باز هم از نقطه نظر صلاح قشون اینطور تصمیم گرفته شده بود که بنده را به عنوان عدم صلاحیت اخراج کنند. البته این موضوع با آنهمه صمیمیتی که بنده در خدمت ابراز داشته بودم برای بنده گران بود ولی خود بنده در عین حال تصدیق داشتم که با این تفصیل نمیشد بنده را در ارتش نگاهداشت. از طرف دیگر هم مطمئن بودم که با

۱- این دو اسم در اصل بصورت «اسفندیاری کرمانشاهی» نوشته شده و بنظر می‌رسد که اسم یک نفر است ولی با احتمال بسیار قوی «اسفندیاری» باید همان «اسفندیاری لادین» - برادر نیما پوشیج - باشد که از اهالی نور مازندران است و با حسابی از سازماندهان و رهبران کمونیست تا سال ۱۳۱۰ بوده‌اند، و «کرمانشاهی» احتمالاً شخص دیگری است.

ابراز صمیمیت و فداکاری که بنده تصمیم به آن داشتم ممکن است با در نظر گرفتن اطلاعات بنده شغلی متناسب در ادارات کشوری واگذار شود علی‌الخصوص که مملکت احتیاج کامل به وجود اشخاص با اطلاع دارد. پس از اخراج از قشون بنده تصمیم گرفتم در وهله اول آنچه که اطلاعات و معلومات دارم در دسترس مملکت و مخصوصاً ارتش شاهنشاهی بگذارم. این بود که گوشه‌نشین شده و مشغول به تألیف کتب شدم و مخصوصاً مایل بودم تألیفاتی تقدیم کنم که در مطبوعات خارجی نظیر نداشته باشد. اولین تألیفی که کردم کتاب تیراندازی هوائی بود که به دقت کامل نگاشته شده بود. آنرا در تحت یک مراسم تقدیم نیروی هوائی کردم و چون واقف شدم که مشغول به طبع آن شده‌اند یک کتاب بزرگ دیگر را مشغول به تألیف شدم تحت عنوان بمباردمان هوائی که تصور می‌کردم نفیس‌ترین کتاب‌ها خواهد بود. در خلال همین احوال دیدم کتاب اولیه بنده بدون یک کلمه کم و زیاد از طبع خارج شده است و منتهی چیزی که بود هیچگونه اسمی از بنده برده نشده بود و حتی کوچکترین اظهار قدردانی هم نه شفاهاً و نه کتباً از بنده نکردند. البته شاید همینطور هم صلاح بوده است. ولی بنده در وهله اول (اعتراف به خطای خود می‌کنم) خیلی عصبانی شدم (چون حالتاً هم عصبانیت دارم) و اولاً کتاب نیمه تألیف شده خودم را از بین بردم و ثانیاً تصمیم گرفته بودم که نسبت باین اقدام که درباره خدمات بنده شده است شکایتی به پیشگاه همایونی عرض کنم ولی بعد قدری بخود آمدم از این تصمیم منصرف شدم زیرا فکر کردم که البته صلاح در این بوده است که کرده‌اند. ولی در عین حال چون تا اندازه‌ای سزد شده بودم دیگر نتوانستم به تألیفات تن بدهم و درصدد بدست آوردن خدمتی مطابق معلومات و کفایت خود شدم که از این طریق در ادارات کشوری بتوانم خدمت و صمیمیتی انجام دهم ولی در عین اینکه احساس می‌کردم که همه‌جا محتاج به داشتن اشخاص فنی هستند و در وهله اول مراجعه استقبال می‌کنند بعداً که سوابق بنده را می‌خواهند از قبول استنکاف دارند، چنانچه این قضیه در موقعیکه بنده می‌خواستم وارد به اداره صناعت و طرق و تشبیت نرخ غله (برای کار الواتورها) و وزارت پست و تلگراف (برای هواپیمائی کشوری) [شوم] کاملاً مشهود شد، و حتی در تشبیت نرخ غله قبول هم کرده بودند و بعداً بطوریکه بنده اطلاع

حاصل کردم یک شخصی که معلوم نبود کیست تلفن کرده بود که این شخص که شما می‌خواهید به‌پذیرید سوابق سوئی دارد. رویهمرفته بنده به تمام معنی مستأصل شده بودم و در پیش اقران و آشنایان سرشکسته بودم زیرا حمل به بی‌قابلیتی بنده می‌شد.

با این حال بنده نمی‌خواستم وارد هیچگونه جریان سیاسی بشوم تا اینکه یک روز دیدم نصرالله اصلانی به‌طور مخفی آمد منزل بنده (معلوم شد که چندی قبل وارد شده و منزلی در خیابان گمرک گرفته است و از اینطرف و آنطرف جویای اشخاص بوده است). بنده حقیقتاً هراسان شدم و از بودن او ترسیدم. مجبوراً با او بیرون رفتم و در وهله اول هم او منزل خودش را به بنده نگفت ولی بنده را برد کنار شهر و مدتی شروع به صحبت کرد. از اوضاع بنده پرسید. گفتم بیکارم. پیشنهاد کرد که چون در صدد دادن تشکیلاتی هستم مایلم که تو را هم جلب کرده باشم. بنده استنکاف کردم ولی زیاد وسوسه کرد و حتی این عبارت را ادا کرد که با اینهمه کناره‌گیری و خدماتی که تو کرده‌ای با وجود این رانده هستی و هر قدر هم بخواهی به خدمات خودت ادامه بدهی دیگر برای تو زندگی راحتی و داشتن شغل در این مملکت غیر میسر است. با وجود این بنده زیر بار نرفتم و در عین حال نخواستم که باز هم مورد بازجوئی قرار بگیرم. با این حال باز هم مشارالیه بنده را رها نکرد و برای دفعه دیگر قرار گذاشت و حتی کار به من بمیرم و تو بمیری رسید و بنده را در رودریایستی انداخت. در وهله اول خواستم از سر باز کنم جواب سر بالا دادم که حالا باید فکر کنم و بعداً خودم را حاضر کردم که اول بطور سطحی وارد باشم ولی مشارالیه بنده را بجریان کشید و واقعاً از استیصال بنده استفاده کرد. منتهی اینست که هر وقت صحبت از این می‌کرد که چه کسی را سراغ داری که وارد جریان باشد بنده می‌گفتم که کسی را نمی‌شناسم و بطور کلی مملکت را برای این جریان حاضر نمی‌بینم زیرا ترقیات سریع بجای خود هست و اصولاً در ایران فکر کمونیستی نمی‌تواند پیشرفتی داشته باشد. مدتی به همین منوال گذشت و من جز او کسی را نمی‌شناختم ولی می‌دانستم که خود او یک ارتباط هائی دارد منتهی به بنده نمی‌گفت. در ضمن جستجوی اشخاص او خودش راجع به بعضی از آشنایان قدیم سوالاتی از بنده می‌کرد که شاید بنده آدرس آنها را بدانم ولی بنده چون نمی‌دانستم همینطور قضیه مسکوت مانده بود. از جمله اشخاص که اسامی آنها را از بنده پرسید محمد پژوه بود که سابقاً در

قزوین کتابفروشی داشته است و گویا به روسیه هم رفته بوده است، و یکی دیگر هم علی صادق پور بود که گویا او را خودش از اصفهان می‌شناخته و بواسطه مشمول بودن به نظام وظیفه سبجل خود را کامکار کرده بوده است، و از قرار معلوم سبجل را از علی کامکار شاهرودی پسر شاهرودی و کیل مجلس گرفته بوده است. بنده این شخص را از قزوین می‌شناختم ولی راجع به جریانات اصفهان و غیره او سابقه‌ای نداشتم و چون محل او را هم نمی‌دانستم چیزی نتوانستم به مشارالیه بگویم. از قرار معلوم (بعدهاً اینطور معلوم شد) کامکار مزبور در آن موقع در مازندران بوده است و وارد طرق بوده است گویا در خلال همان احوال بیکار شده بوده و بواسطه دوستی و آشنائی نزدیکی که با کامکار شاهرودی داشته می‌آید به طهران و در منزل آنها منزل می‌کند. در قسمت شرح زندگانی خودم این موضوع را فراموش کردم بگویم که موقعی که بنده از بدست آوردن شغل ناامید شده بودم و وسیله‌ای در دست نداشتم به خیال این افتاده بودم که در کارهای کنتراتی وارد بشوم و از املاکی که داشتم به پدرم نوشتم که یک قسمت بفروشد که بنده سرمایه بکنم. او هم یک مزرعه‌ای از املاک بنده را که موسوم است به چیرقلان (?) به مبلغ دو هزار تومان فروخت و برای بنده ارسال داشت. بنده در کرج با یکی از کنتراتی‌چی‌ها که اسمش گارسوان بود شرکت کردم و گویا در آن موقع کامکار شاهرودی، به مشارالیه گفته بوده است و یا از جای دیگر اطلاعی داشته است، در هر صورت آمد منزل بنده که کاری در قسمت طرق برایش فراهم کنم. بنده اظهار کردم که خودم هم از این کنترات نفعی نبردم و الان دیگر خارج از کار هستم و وسیله‌ای برای کار دادن به مشارالیه ندارم ولی، چون به طوریکه قبلاً عرض کردم، اصلانی در جستجوی او بود گفتم که مشارالیه آمده است اینجا و اصلانی گفت بر روی سابقه‌ای که مشارالیه در اصفهان دارد باید برود اصفهان و در آنجا درصدد آوردن شغل باشد. نمی‌دانم خودش هم علیحده با مشارالیه ملاقات کرد یا نه، در هر صورت کامکار رفت به اصفهان و از قرار معلوم در آنجا نه تنها کاری نتوانسته است انجام بدهد بلکه توقیف هم شده بوده است و بعد بیرون آمده بود. رفیقی هم در آنجا از رفقای قدیمی خود داشته است که بنده ارتباطی با مشارالیه نداشتم و حتی اسمش را هم فراموش کرده‌ام ولی آن

شخص هم با مشارالیه توقیف شده بود و در هر صورت اسمش در شهربانی معلوم است منتها رابطهٔ او فقط منحصر بوده است به کامکار و بعداً هم با کسی ارتباطی نداشته است. ضمناً علی کامکار که از مازندران آمده بود آدرس محمد پژوه را در گرگان داد و نصرالله اصلانی مسافرت به گرگان کرد و به من اظهار نمود که در هر صورت شما باید با دو نفر در اینجا مربوط باشید که اگر من نبودم بوسیلهٔ آنها کاغذ برای شما می‌نویسم و در اینجا هم تهیهٔ نفقات بیشتر از دست آنها برآمده است. اشخاصی را هم که معرفی کرد یکی دکتر محمد بهرامی بود که خود او ایشان را می‌شناخته است و بنده تا آنروز با آنها آشنائی نداشتم و یکی هم دکتر ارانی بود که باز هم آشنای خود او بوده است. و در مذاکرات خودش هم سربسته گوشزد کرد که شاید برود و قرار آدرسی هم با دکتر گذاشته بودند و ضمناً آدرسی هم از منزل خودش به من داد، ولی با این حال خاطر جمع نگفتم که می‌رود همینقدر گفت که اگر تا بیست روز مراجعت نکردم شما بروید پیش دکتر ارانی. بنده هم رفته و با هر دوی دکترها آشنا شدم و عدم مراجعت اصلانی را هم به فال نیک گرفتم که دیگر از این مخممه رها شدیم. ولی در ملاقاتی که از دکتر ارانی کردم مشارالیه اظهار کرد که باید کار کرد و توسعه داد، و هر وقت بنده ایشان را می‌دیدم برای اینکه زیاد مذاکرات طولانی نشود می‌گفتم بله مشغول خواهم بود، الی آخر.

بقراری که معلوم شد گویا ارانی قبلاً هم جمعی دور خودش داشته است و بر روی این قضیه ارتباط پیدا کرده بود. آن جمع که بنده بعداً رفته رفته شناختم عبارت بوده‌اند از دکتر بهرامی، ایرج اسکندری، که سابقاً در بدایت و بعد وکیل شد، و ملکی معلم بوده‌اند. ضمناً ایشان اشخاص را هم از محصلین در نظر گرفته بودند که جمعیت جوانی تشکیل بدهند و قرار شد آنها را هم معرفی کنند و بگویند کدام آنها بهتر هستند که دیگران تحت نظر آنها کار کنند. اشخاصی را که ایشان به نام محصلین خوب معرفی کردند و از قرار معلوم سابقاً حاضر کرده بودند عبارت بودند از خامه‌ای و مکی‌نژاد، و بعداً صورتی برای آنها دادند که آنها از روی آن صورت اشخاص را حاضر کنند. یک قسمت از آن صورت را در نظر دارم و آن عبارت از جهانشاهلو در

مدرسه طب، قدوه در مدرسه دانشسرا، حبیبی (نظرم نیست در کدام مدرسه)، دانشور (نظرم نیست در کدام مدرسه)، نوائی در نظام و وظیفه. بعلاوه بقرار اظهار ایشان که با خامه‌ای قبلاً صحبت کرده بودند معلوم شد یکی از محصلین هم در بیروت با ایشان نزدیکی دارد و با خامه‌ای هم مکاتبه می‌نماید و اسمش حاجی آقا میری^۱ است. از قراری که بعداً معلوم شد شخص اخیراً ذکر گویا در فرقه کمونیست فلسطین هم وارد شده باشد.

حتی معهود بود توسط مشارالیه آدرسی هم ترتیب داده شود و شاید مطبوعاتی خواسته شود ولی عملی نشد.

به علاوه دو شخص دیگر را هم دکتر ارانی معرفی کرد: یکی علوی معلم مدرسه صنعتی آلمانی و یکی اشتیری مدیر هنرستان اصفهان، و می‌گفت که اگر کسی را در اصفهان دارید با این شخص مربوط بشود خوب است گو اینکه هنوز کاملاً حاضر نیست ولی صحبت شده است. ولی چون کسی در اصفهان نبود این قضیه را عملی نکردیم، یعنی یک نفر در آنجا بود که سابقاً با کامکار مربوط بود و توقیف هم شده بود و در اطلاعات فوق بنده اسمش در نظرم نبود که بنویسم و حالا در نظرم آمد که سیف‌الله بوده است ولی او ارتباطش گسیخته شده بوده است.

از قرار معلوم اصلانی موقع ورود به ایران از سر حد خراسان آمده بوده است و در مشهد زمینه‌ای برای تشکیلات باقی‌گذارده بوده، یعنی شخصی نوایی نام در آنجا دیده بود و حاضر برای کار کرده بود ولی پس از رفتن اصلانی (چنانچه ذیلاً گفته خواهد شد) ارتباط با آن شخص دائر نشد و الی حال هم دائر نبود.

و اما رفتن اصلانی، مشارالیه بقرار اظهار خود دکتر از طهران با دکتر ارانی و دکتر محمدخان و دکتر امامی با اتومبیل شخصی رفته بوده است منتها چیزی که محقق است که دکتر امامی سابقه نداشته است که این شخص کیست و به چه مقصد همراه آنها می‌آید. به علاوه دکتر ارانی در مسافرت سال گذشته خود به اروپا، موقع مراجعت

۱. انورخامه‌ای در کتاب «پنجاه و سه نفر» از او بنام «جمال میری» نام برده که ظاهراً

صحیح‌تر است.

اصلاحی را ملاقات کرده بود و راجع به کار و قطعیات فرقهٔ کمونیست و دستوراتی گرفته بود و خلاصهٔ آن، که بعداً محمد شورشیان هم در دو دفعه آمد و رفت خود بیشتر توضیح داد، این بود که از طریقهٔ کمونیستی در ایران باید تا اندازه‌ای انحراف جست و بیشتر مجامع مترقی را که تشکیل می‌شود تقویت کرد الی آخر.

و اما محمد شورشیان، که اسمی از مشارالیه برده شد در وهلهٔ اول از طریق اردبیل وارد ایران شده بود و ورود کرده بود به منزل دکتر محمد بهرامی، و بنده هم چون کم می‌رفتم منزل دکتر محمدخان، گویا قدری هم معطل شده بوده است و بعد مشارالیه را به بنده معرفی کرد که منزلی برایش تهیه شود. بنده هم در حقیقت کسی را نداشتم و مشارالیه را بردم منزل ضیاء الموتی، و چند روزی در آنجا بود و خودش اظهار کرد که باید برود اهواز و رفت آنجا. چند ماهی هم در آنجا بود و گویا یک عده‌ای را هم دور خودش گرد آورده بود که از جمله برادرش و یک نفر شاهین نام و یک معلم که اسمش نظرم نیست و چند نفر دیگر بودند، و می‌خواست یک عده‌ای از آنها را ببرد برای تحصیل به روسیه. بنده اصلاً با این قسمت مخالف بودم ولی از قراری که بعد معلوم شد اشخاص را همراه برده بوده است و از آنجا مراجعت داده بودند.

ضمناً صغری دهزاد هم چون با دکتر ارانی مربوط بود و مرا هم می‌شناخت و غالباً مورد خطر بود با نظر دکتر ارانی قرار شد با محمد شورشیان برود و آدرس مشارالیه را هم دکتر ارانی داد که در مریمخانهٔ وزیر کار می‌کند و در آن موقع در آب علی بوده است. بهر جهت مشارالیه هم به آدرس منزل محمد شورشیان به رشت رفته و از آنجا با او رفته بود.

پس از چندی محمد شورشیان مراجعت کرد و علی کامکار هم که قبلاً به عنوان تحصیل رفته بود همراه مشارالیه مراجعت کرد و یک شخص ثالثی هم همراه آنها بوده است بقراطی نام که بنده ندیده‌ام و بعد از قلیل مدتی رابطه‌اش ترک شد، یعنی قرار بود برود به اصفهان و بعد که رابطه‌اش قطع شد دیگر معلوم نشد که چه شده است.

محمد شورشیان هم اظهار کرد که باز باید برود به اهواز ولی چند ماهی بیش نخواهد بود و باید باز هم مراجعت کند به روسیه، علی کامکار هم اظهار کرد که باید در مرکز باشد و کار کند.

ضمناً گویا آقایان در سرحد اردبیل هم توقیف شده بودند و بعد خودشان را به ترتیبی نجات داده بودند.

اینرا هم فراموش کرده‌ام بگویم که اصلانی در بودن خودش در طهران شخصی را کوتاه قد و دارای عینک، که گویا سابقاً در روسیه تحصیل کرده بوده است ملاقات کرده بود و به بنده هم به اسم احدی معرفی کرد و می‌گفت با هم کار کنید ولی مشارالیه، که بنده نمی‌شناختم و آدرس هم به بنده نداده بود، بعد از چند ملاقات که در خیابان به عمل آمد قطع رابطه کرد و دیگر حاضر نشد.

اما در قزوین میرعماد نام الموتی بود که سابقاً ارتباطی هم گویا داشته است و چون محمد شورشیان هم یک نفر کارگر را که اسمش از نظرم محو شده و ممکن است از خود مشارالیه سؤال شود معرفی کرده بود این دو نفر هم در قزوین با هم مربوط شدند و بنده هم در یک سفر به قزوین رفتم، و مقصودم این بود که به شورشیان بفهمانم که جار و جنجالی را که از اهواز آورده است رد کند و ما را راحت بگذارد، در منزل همان شخص شورشیان و برادرش را ملاقات کردم.

یکنفر دیگر هم که در قزوین با میرعماد مربوط و خودش هم در ده می‌باشد خواجه‌جوی است و گویا اشخاصی را هم دور خودش مستقلاً دارد و باید تحقیق شود. قبلاً به‌طور خلاصه اسامی اشخاص دیگری را هم که در طهران هستند عرض می‌کنم تا بعد اگر باز هم شرحی لازم داشت خواهم نوشت. خامه‌ای با خودش یک نفر دیگری را هم دارد که حکمی نام دارد و بعلاوه از یک نفر که اسمش عتیقه‌چی است تعریف می‌کرد؛ شاید اشخاص دیگری را هم داشته باشد که باید از خودش سؤال شود.

یک نفر دیگر هم که با ضیاء الموتی مربوط بود اعزازی عضو وزارت طرق است و جلال نام قزوینی که با مشارالیه هم منزل بود. ضمناً اینرا هم باید متذکر شد که از وقتی که ضیاء به نظام‌وظیفه رفت از کار کناره‌جسته بود. بعلاوه رسائی نامی است در شرکت سهامی مرکزی، و اخویس ثقفی که اینها جدیتی ابراز نمی‌داشتند.

یک نفر را هم دکتر ارانی معرفی کرده‌بود: اکبر آقای کارگر که سابقاً کارگر مطبوعه بوده و حالا گویا در اداره صناعت کار می‌کند. آنشخص هم یک کارگر دیگری را

معرفی کرده بوده است که اسمش نظرم نیست.

محمد پژوه هم که اسمش فوقاً برده شده اخیراً در شاهی در مدرسه نساچی بود. دیگر اسامی دیگری در نظرم نیست و اگر چیزی از قلم افتاده باشد با شرحی که بعداً عرض خواهم کرد می‌نویسم. یک نفر هم هست که اسمش آذری است و سابقاً در منزل ضیاء منزل داشت.

از جمله ارتباط های دکتر ارانی که خیلی دوستی نزدیک داشتند یکی هم دکتر یزدی است که او دخالتی نداشته است. ولی یک جمعیت منورالفکری هم قرار بوده است دکتر ارانی تأسیس کند. در این قسمت با رادمنش و قاسمی هم وارد مذاکره شده بودند و اشخاص دیگری هم که با آنها مذاکره می‌کردند اسامی آنها را نمی‌دانم ولی همینقدر می‌دانم که با قاسمی بعداً اختلاف حاصل کرده بودند.

بعلاوه موقعی که قرار بود کاری برای محمد شورشیان در اهواز تهیه شود و یا ارتباط بهتری داشته باشد دکتر ارانی وعده کرد که خواهر او در آنجا ممکن است بعداً وسیله ارتباط بشود ولی هنوز مربوط نشده بود. این بود خلاصه‌ای از احصائیه اشخاص که اگر باز هم چیزی از نظرم محو شده باشد و یا بنظرم بیاید اضافه خواهم کرد.

طرز تشکیلات

به‌طور عموم کلیه فرق کمونیست دنیا در هر مملکتی که باشند ارتباطشان با کمیته اجرایی بین‌المللی است که از نمایندگان تمام ممالک تشکیل می‌شود. نماینده ایران هم در آنجا نصرالله اصلانی است که به ایران هم برای تشکیلات آمده بود. مشارالیه در اینجا در وهله اول بوسیله‌ای که عرض کردم با دکتر ارانی (که آنوقت مجله و چند نفری هم دور آن داشت) مربوط شده و بعد هم بنده را پیدا کرد. بنده دکتر ارانی را نمی‌شناختم ولی کامران هم دکتر ارانی و هم دکتر محمدخان را آدرسشان را داشت زیرا آنها قبلاً با برادر همین علوی که در هنرستان صنعتی است در آلمان وارد تشکیلات کمونیستی بوده‌اند.

کامران (یعنی اصلانی) با دکتر ارانی به نام هوشنگ و با دکتر بهرامی بنام

امیری مربوط بود ولی هر دوی آنها اسم کامران را هم می‌دانند و چنانچه عرض شد دکتر ارانی در مسکو هم (در سفر اخیرش) مشارالیه را ملاقات کرده بود. در سفر ماقبل اخیر هم، یعنی وقتی که از آلمان می‌آمده است باز هم در مسکو در منزل علوی بوده است و بنای ارتباط قبل از آمدن به ایران از آنجا گذارده شده است که کامران را در موقع آمدن هدایت کرده بودند او را پیدا کند.

وقتی که کامران قصد عزیمت داشت به بنده اظهار کرد که تا بیست روز صبر کن و بعد برو منزل بهرامی، با او و دکتر ارانی آشنا بشو. آنها تشکیلات کوچکی دارند و متفقاً آنرا توسعه خواهید داد. نشانی هم اسامی اولیه کامران یعنی هوشنگ و امیری بود. بنده هم بعد از بیست روز رفتم آنجا (یعنی منزل بهرامی) و ایشان هم دکتر ارانی را آنجا حاضر کردند. قرار شد برویم منزل دکتر. در منزل دکتر قرار بنده و ایشان این شد که ایشان قسمت منورالفکرها و محصلین (یعنی معرفی آنها را) و قسمت مطبوعات را عهده‌دار بشوند و بنده قسمت عمومی تشکیلات را و دکتر محمدخان هم بعنوان رابط باقی بماند (مخصوصاً از طرف کامران این قسمت تذکر داده شده بود که باید هر دوی دکترها را کاملاً حفظ کرد زیرا بدون آنها تشکیلات غیرممکن است). آدرس خودش را هم کامران هم به دکتر ارانی و هم به بنده داده بود. و اما آنچه که از آنطرف ارسال می‌شد عموماً بدست دکتر محمدخان می‌رسید نمی‌دانم توسط حزب آلمان یا حزب فرانسه بوده است. در هر صورت این راهی است که خود آنها در آنجا اتخاذ کرده بودند و دکتر بهرامی هم که پاکات نزد او باقی می‌ماند می‌تواند بگوید از کجا واصل می‌شد.

از مسافرت اخیر خودش هم دکتر ارانی وقتی برگشت کاملاً تصریح کرد که کارها باید تقسیم شود و یکنفر را باید با یک اسم دیگری به عنوان لیدر تئوری و سیاسی علم کرد و یک نفر هم در قسمت تشکیلاتی علم شود. شخص دوم بنا به پیشنهاد خود او می‌بایستی همان کامران باقی بماند و شخص اول هم خود دکتر، و اسمی هم که برای این قسمت انتخاب کرد احمد بود و بعداً هر چیزی که نوشته می‌شد (که ذیلاً شرح داده خواهد شد) به این ترتیب امضاء می‌شد: «از طرف فرقه کمونیست ایران - احمد». اشخاصی که اینگونه مطبوعات را خوانده‌اند ممکن است از آنها هم سؤال

شود، از آنجمله اعزازی است که خودش پاک‌نویس هم کرده است، و همچنین ضیاء و بعضی دیگر.

و اما قسمت عمومی تشکیلات در ایران، بطوری که عرض کردم (که عبارت از اعزام اشخاص و غیره بود) به اینجانب واگذار شد و بنا به معمول تشکیلاتی اینطور قرار گذارده شده بود که هر کس مستقلاً در کار خودش اقدام بکند و فقط کلیات را بگوید لذا ممکن است که پاره‌ای از کارهای مرا، یعنی از حیث احصائیه اشخاص او نداند و بعضی اشخاص را هم که او می‌شناسد بنده نشناسم.

ارتباط‌ها به شرح ذیل بود: کامران بوسیله یکی از فرقی خارجی به دکتر بهرامی، از مشارالیه بنده دریافت می‌داشتم و با دکتر ارانی مشورت می‌کردیم و هر یک در قسمت خود اجرا می‌کردیم. ارتباط دکتر ارانی با کلیه منورالفکرها از قبیل بهرامی، اسکندری، ملکی و غیره بود، رئوس محصلین هم با مشارالیه ارتباط داشتند منتهی برای اینکه آنها را با هم مربوط کند صورتی تهیه کرد و داد که طبق آن صورت محصلین جلب شوند. عین آن صورت هم به خامه‌ای داده شده بود که یک قسمت از آنها را در نظرم داشتم و نوشتم. خامه‌ای با بنده (به اسم سریری) و با ضیاء به نام خودش مربوط بود ولی اخیراً دیگر ضیاء کناره‌گیری کرده بود، کامکار و رسائی را هم شناخته بود ولی نه به نام خودشان. با اعزازی و آذری هم علیحده خودشان آشنا شده بودند. کار محصلین اخیراً (چون مکی نژاد تا اندازه‌ای کناره گرفته بود) مستقلاً به دست خامه‌ای اداره می‌شد. آذری با اعزازی مربوط بود، اعزازی با ثقفی و ضیاء، اعزازی با علوی، جلال با بنده، ضیاء تا قبل از کناره‌جویی با بنده. محمد پژوه کاغذهایش به وسیله رسائی (که فقط حامل بود) می‌رسید. کامکار با بنده و اخیراً با خامه‌ای. محمد شورشیان اول بوسیله رحیم الموتی با ضیاء و بوسیله او با بنده ولی اخیراً مستقیماً بوسیله دکتر بهرامی. مشهد ارتباطی نداشت، یعنی یک دفعه رسائی برای تهیه شغل به مشهد می‌رفت، می‌خواستم بوسیله او با نوابی ارتباط را برقرار کنم و همدیگر را هم ملاقات کرده بودند ولی انجام نشد. مدتی هم جلال و اعزازی به ایرج اسکندری داده شده بودند که او آنها را اداره کند.

این بود خلاصه ارتباطات که می‌بایستی بطور دو بدو باشد ولی درست مراعات نشده بود برای اینکه آمد و رفت بنده هم در منزل دکتر صورتی داشته باشد اسم بنده در

منزل ایشان سید اسدالله بود.

چیزی که در قسمت رأس فراموش کردم عرض کنم اینست که به قرار اظهار محمد شورشیان در جنب کمیته بین‌المللی در قسمت ایران آرلیان نامی هم کار می‌کرده است ولی نمی‌دانم چه کاری انجام می‌داده است. این شخص یک نفر گرجی متوطن ایران است که سابقاً در نمایندگی بی‌سیم مسکو در ایران کار می‌کرده است، بنده را هم در ایران سابقاً دیده بوده است و یک خصومت شخصی هم با بنده دارد که اگر لازم دانستند عرض می‌کنم.

کاغذ به طور کلی بین ما و کامران کم رد و بدل می‌شد. از اینجا ما فقط ورود و با حرکت اشخاص را اطلاع می‌دادیم و چون بنده روسی می‌دانستم به همان آدرسی که ارانی هم مسبوق بود می‌فرستادم.

(در قسمت اسامی اسمی را که فراموش کردم بنویسم اپرم است که ارانی معرفی کرده بود و جزو محصلین اعزامی بانک ملی می‌باشد.)

مطبوعات

در وهله اول که تاکتیک کارما (به‌طوریکه ذیلاً نوشته خواهد شد) کاملاً روشن نبود در نظر داشتیم بعضی چیزها برای خود اعضاء انتشار بدهیم، یعنی چون اعضائی نداشتیم موضوعات دست‌نویس می‌شد در چند نسخه. چیزهائی که در این مدت نوشته شد یکی قطعیات کنگره بود (ترجمه علوی)، یکی بیانیه مارکس و انگلس بود که به‌امضاء احمد و یکی هم تألیف دکتر ارانی الف با بود که فقط الفش را داده بود.

یک رشته جزوات کوچکی هم محصلین یعنی خامه‌ای و طبری (که اسمش از قلم افتاده بود) و حکمی خودشان ترجمه می‌کردند که در دسترس بود. حتی بنا بود ماشین تحریر یا تکثیری هم تهیه شود ولی بواسطه تغییر رویه موقوف شد.

مناسبات مادی

به‌طور کلی طرز مناسبات مادی تشکیلات کلیه ممالک عبارت از اینست که دارای

عواندی از شهریه‌ها و اعانات و مطبوعات و غیره می‌باشند که اگر تشکیلات وسیع و عواندش اضافی باشد به مرکز و یا کمیتهٔ بین‌المللی ارسال می‌شود و اگر عواندش تکافو نکند از کمیتهٔ بین‌المللی کمک خرج می‌گیرد. تشکیلات اینجا چون چیزی نداشت می‌بایستی کمک خرج دریافت کند. کلیتاً کمک خرج سه یا چهار دفعه برای ایاب و ذهاب اشخاص و کمک به آنها توسط دکتر بهرامی دریافت شد و چون محاسباتی در بین نبود واز یک دست گرفته می‌شد و از دست دیگر داده می‌شد می‌توان تقریبی گفت. دو فقرهٔ آن کاملاً در نظرم هست که یک فقره شصت تومان و یک فقره در حدود دویست تومان بود.

و اما کمکی که به اشخاص شده است آنهم تقریبی می‌توان گفت. به شورشیان در وهلهٔ اول ورود جهت حرکت به اهواز پنجاه تومان، و چند دفعه هم بیست یا بیست و پنج تومان به اهواز ارسال شد. بعداً هم که آمد درصدد رفتن بود برای خود او و برادرش و متفرق کردن اشخاصی که همراه داشت در حدود متجاوز از صدتومان خرج شده است. در وهلهٔ دوم هم سی‌تومان برای حرکت و چند دفعه هم از قرار بیست‌تومان برای خرجی مصرف شده است. چند دفعه هم برای پژوه و جوه جزئی برای کمک خرج ارسال شد که ریز آن در نظرم نیست، مبلغی هم به‌طور تدریج به آذری و کامکار کمک شده است (بیشتر به کامکار) که ریز آن هم فراموش شده است. ولی به‌طور کلی بیلان مخارج و عایدات عبارت از این بوده است که به علاوهٔ کمک خرج کمیتهٔ بین‌المللی در حدود شصت تومان از دکترها بعنوان شهریه و اعانه و بیش از صد تومان هم از خود بنده (در موقع اضطرار که ماندن اشخاص به واسطهٔ نبودن محل و غیره موجب زحمت و ناراحتی فکر بوده) روی آن گذارده شده است.

و اما کمک خرج که می‌رسید البته با حوالهٔ کامران بوده است. حالا نمی‌دانم از صندوق یکی از فریق آلمان یا فرانسه بوده و یا از صندوق خود کمیتهٔ بین‌المللی توسط یکی از احزاب مزبور، ولی آنچه مسلم است از خارجه، یعنی غیر روسیه، می‌رسیده است. معلوم کردن آن ممکن است از پستخانه میسر شود و یا اینکه اگر اتیکت‌ها نزد دکتر بهرامی باقی است از آنها معلوم خواهد شد.

تاکتیک

تاکتیک تشکیلات در وهله اول غیر روشن بود و کامران روی اصل همان ترتیبات قدیم می‌گفت که باید یک عده محصل بفرستیم و مطابق اصول کمونیستی هم تاکتیک خودمان را قرار بدهیم منتهی فقط جنبه تربیتی داشته باشد ولی بعداً دکتر ارانی از مسافرت آمد و شورشیان وارد شد، مخصوصاً پس از مسافرت دومی تاکتیک به تمام معنی به این ترتیب روشن شد:

محصلین را دولت شوروی در خاک خودش، ولو اینکه مال کمیته بین‌المللی هم باشد، نمی‌پذیرد و همچنین اشخاصی را که خواسته باشند بی‌گذرنامه به آنجا وارد بشوند. لذا محصلینی را که شورشیان برده‌بود و کامکار و خود شورشیان را مراجعت دادند و حتی می‌خواستند صغری را هم که گذرنامه نداشته‌است عودت بدهند و خیلی در این قسمت دوندگی شده‌بوده‌است تا گذارده‌اند نزد شوهرش برود. و فرستادن اشخاص هم به خاک شوروی قدغن است. و بطوریکه شورشیان صریحاً پیغام آورد در این قسمت فقط می‌توان ارتباط با فرق سایر ممالک ایجاد کرد و در خاک روسیه را دولت شوروی مانع است.

و اما سیاست تشکیلات ایران از خط کمونیستی انحراف پیدا می‌کند. و باز هم شورشیان صریحاً گفت که کامران به نام کمیته بین‌المللی اظهار کرد حالا که چند نفری به نام کمونیستی جمع کرده‌اید آنها باشند ولی دیگر به این نام کسی را جمع نکنید و سیاست خودتان را فقط باید صرف تقویت از مجامع مترقی از قبیل مجامع معارفی، تاتری، ورزشی، کلاس‌های اکابر و غیره بکنید. خود او هم همین تصمیم را در اهواز و ما در اینجا اتخاذ کرده بودیم.

بنابه قراری که با دکتر ارانی داشتیم می‌بایستی یک قسمت از وجوه شهریه‌ها را صرف (میر؟) یعنی کمک به محبوسین بکنیم ولی از آنجائیکه وجوه غیر کافی بودند چیزی صرف این کار نشد. به قرار اظهار شورشیان گویا کسی از محبس شکایت کرده بوده است که وضعیت ما خراب است و کسی به ما کمکی نمی‌کند و کامران پیغام داده بود که سعی کنید به وسیله مادر اردشیر (گونیا) که در چهارراه کنت و یا خیابان رفایل کسب

دارد کمکی کرده باشید ولی ما نه آن شخص را پیدا کردیم و نه کمکی کردیم. این بود بطور خلاصه موضوعاتی که در نظر بنده است و اگر هر یک از آنها محتاج به توضیح باشد در هر حدودی که بفرمائید حاضرم توضیح بدهم. و ضمناً معروض می‌دارم که برای بنده مقطوع بود که توقیف خواهم شد و میل داشتم که کلیه جریانات را بعرض برسانم تا اینکه بتمام معنی پاک شده و با آن تشکیلات قطع علاقه بنمایم و حال انتظار عطوفت و بذل بخشایش دارم.

س - کتب و مجلات مضره بچه طرز به ایران می‌آمده و نزد کیها می‌باشد؟ شما چقدر دارید؟

ج - آنچه که مربوط است به مطبوعات تبلیغاتی بایستی عرض کنم که به زبان روسی اصلاً چیزی وارد ایران نمی‌شد و نمی‌شود. مطبوعات که در اینجا مورد استفاده بود مطبوعات آلمانی و فرانسه بود که آنهایی که به صورت کتاب بوده‌اند اصلاً دکتر ارانی داشت و بعضی‌ها هم مستقیماً برای او و برای بعضی از محصلین، مثلاً خامه‌ای، از اروپا وارد می‌شد. به علاوه یک مجله کمونیستی منطبعه سوئیس به نام «روند شائو» برای دکتر وارد می‌شد و ژورنال دو مسکو را هم مشارالیه دریافت نموده و بعد برای قرائت به علوی می‌داد. بعضی جزوه‌ها هم مستقیماً برای خامه‌ای (که خودش بهتر می‌داند از کجا می‌طلبید) از فرانسه وارد می‌شد که پاره‌ای از آنها را ترجمه کرده بودند. بنده هم چیزی از مطبوعات مزبور ندارم.

س - مراسلاتی که بهرامی بشما می‌داد سربسته بود یا باز؟ آیا از مفاد آن بهرامی با اطلاع بوده یا خیر؟ موضوع مفاد مراسلات چه بود و آن نامه‌ها را چه کرده‌اید؟ آیا دارید یا خیر؟ تفصیل را بطور روشن مرقوم دارید.

ج - بطوریکه در تحقیقات قبلی عرض کردم قرار بود که دکتر بهرامی فقط به عنوان رابط باشد و وارد در جریانات دیگری نشود که بهتر محفوظ بماند. بطور کلی مشارالیه چند مراسله که داد سربسته می‌داد و از مفادش اطلاعی نداشت ولی پاکت مراسله در همان جلسه نزد مشارالیه و مراسله نزد بنده باقی می‌ماند و بعد موضوع مراسله را با دکتر ارانی بمیان می‌گذاریم، و مراسله خیلی کم و نادراً می‌رسید و موضوعاتش فقط جنبه

اطلاع از حرکت و ایاب و ذهاب اشخاص و قضایای مکانیکی کار بود و دستورات سیاسی در آن ذکر نمی‌شد. بعداً هم مراسلات را مفقود می‌کردیم و چیزی از آنها در دست نیست.

س - چند نامه آمده و مفاد نامه‌ها چه بوده و آدرس فرستنده در کجا و کدام شهر معلوم شده بود؟

ج - از آدرس فرستنده که چه تعیین می‌شده بنده اطلاعی ندارم و پاکت را عیناً مسترد می‌داشتم. کلیتاً در حدود سه الی چهار نامه بیشتر واصل نشد که موضوعات آمدن شورشیان و قدغن اعزام کسی به خاک شوری و مراجعت شورشیان بوده است. در یکی از مراسلات هم نوشته بود که یک شخص مهمی اعزام خواهد شد و بقرار اظهار شورشیان گویا منظور برادر عطاءالله بوده است، ولی دیگر خبری نشد.

س - در موضوع بیانیه‌های اول مه چه اطلاعی دارید؟ بطور مشروح بنویسید.

ج - اولاً بیانیه بطور کلی بهیچوجه بنا نبود انتشار داده شود. یک بیانیه در اول ماه مه گذشته به قلم ارانی نوشته شده و توسط ضیاء داده شد که توسط اعزازی پاک‌نویس بشود. فقط در سه الی چهار نسخه نوشته شده بود و بعداً هم انتشار نیافت و حتی اغلب از اعضاء آنرا ندیده‌اند. و بعداً هم قرار بود هیچگونه بیانیه‌ای انتشار داده نشود، و بعضی چیزهایی که از قبیل جزوات و غیره نوشته می‌شد مخصوص اشخاص وارد بود و اخیراً بنا به تغییر تاکتیکی که معروض رفت از نوشتن آنها هم دیگر خودداری بعمل آمد. یک وقتی بنا بود بعضی استخراجات از مطبوعات خارجی بشود و یکی دو دفعه هم شد ولی بعداً آنها قطع گردید و هیچگونه مطبوعاتی نه برای داخل و نه (به طریق اولی) برای خارج انتشار نمی‌یافت.

س - نصرالله اصلانی (کامران) در چه تاریخی از روسیه به ایران آمده، و چه مدت بوده، و در چه تاریخی به روسیه رفته و در مدت توقف در ایران در کجا منزل داشته و به کدام شهرها مسافرت کرده؟ بطور مشروح بنویسید.

ج - مشارالیه در دو سال قبل از طریق مشهد به ایران وارد و در طهران گویا بیش از یکی دو ماه (بطوریکه بنده مسبوقم) اقامت نداشت. منزل طهران مشارالیه عبارت از یکی از کوچه‌های فرعی شرقی خانی آباد بوده است. به شهرهای دیگری سوای مشهد

مسافرت نموده و بعداً هم از طریق گرگان مراجعت کرد.

س - اینخانه که کامران منزل داشت متعلق به کی بوده و آیا با صاحب‌خانه و یا فامیلش ارتباطی داشت یا خیر؟

ج - خانه متعلق به یک حاجی بود که در بودن خود کامران مرحوم شد. از ارتباط سابق آنها اطلاعی ندارم ولی می‌دانم که غالباً می‌آمد نزد مشارالیه و صحبت می‌کردند. مشخصات خانه را می‌توانم معروض دارم، و چون اسامی کوچه را نمی‌دانم شفاهاً نشان می‌دهم.

س - دکتر محمد بهرامی در فرقه کمونیستی عضویت داشت؟

ج - عضویت منوط به داشتن ورقه و یا تصدیقی نبود. همانطوریکه عرض کردم کامران قبلاً با مشارالیه مربوط شده بود و بنده بعد مشارالیه را شناختم و شرکت مشارالیه در کارها همان بود که فوقاً معروض رفت.

س - دکتر بهرامی آدرس شما را می‌دانست که در موقع لزوم مراجعه می‌کرد و

آیا اسم اصلی شما را می‌دانست و یا بعداً فهمیده است یا خیر؟

ج - آدرس بنده و اسم اصلی بنده را مشارالیه نمی‌دانست و به‌طور کلی مرسوم نبود کسی اسم کسی را بداند. بنده هم چون کامران آدرس داده بود که اگر من نیامدم با این اشخاص باید کار کنید و منزل آنها رفتم این بود که اسامی آنها را فهمیدم و الاً خود این هم برخلاف معمول بود. و اما یک دفعه به دکتر بهرامی آدرس داده شده بود که اگر بنده را بخواهد پیدا کند به آدرس منزل سابق ضیاء در بازار مراجعه کند. او هم در موقع آمدن شورشیان نتوانسته بود موفق به اطلاع بشود. از قرار حدس نزدیک به یقین که دارم گویا اخیراً اسم مرا فهمیده بوده است.

س - اسم نوآبی را که در بازجوئی قبلی برده‌اید کیست؟ هویت و سوابق او را بطور

روشن، در صورت داشتن اطلاع، بنویسید.

ج - بنده از هویت و سوابق مشارالیه اطلاعی ندارم و همینقدر می‌دانم که در

خراسان در ثبت است ولی رسانی که او را در خراسان دیده بوده است به قرار اظهار

مشارالیه گویا سابقاً هم دیده و میشناخته است. ممکن است از او سؤال شود که هویت این شخص چیست.

س - احدی کیست؟ هویت و مشخصات و سوابق او و اینکه فعلاً در کجا است شرح دهید.

ج - شخصی است که کامران اتفاقاً در اینجا پیدا کرده بود و از قرار معلوم در روسیه تحصیل کرده بوده است ولی پس از آمدن به ایران کار نکرده است. گویا کامران شماتت کرده بود که چرا کار نمی‌کنی و او هم حاضر شده بود. و چند دفعه به همین اسم بنده ایشان را در بیرون ملاقات کردم. بعداً از وضعیتش معلوم شد که نمی‌خواهد کار کند و چون اطلاعی به آدرس و هویتش نداشتم قطع رابطه کرد. این اسم عوضی است و اسم صحیحش معلوم نیست.

س - از سوابق دکتر رادمنش هر چه اطلاع دارید و اینکه در تشکیلات شما مداخله داشته و کار می‌کرده بطور مشروح بنویسید.

ج - سابقاً هم در این قسمت تحقیقاتی فرمودید و موضوع آشنائی خود را با مشارالیه در شیراز و ملاقات بعدی در طهران و عملیات مشارالیه را در آنموقع که جزو تشکیلات محصلی آنزمان بوده است مشروحاً نوشتم و اطلاعات قبلی صحیح است. فقط چیزیکه می‌توانم اضافه کنم اینست که دکتر ارانی هم علیحده اسم مشارالیه را شنیده بود و پس از مراجعت مشارالیه در قسمت تشکیلات منورالفکر مذاکراتی با او کرده بود و از قرار اظهار مشارالیه روحیه او چندان خوب به نظر دکتر نرسیده است.

س - قسمت منورالفکرها که با دکتر بوده منظور از این تشکیلات چه بوده؟ برحسب کدام دستور به تشکیل این قبیل تشکیلات مبادرت می‌کرده و منظور از تشکیل کلوب و غیره چه بوده؟ شما چه اطلاعی دارید بنویسید.

ج - بطوریکه قبلاً عرض کرده‌ام کارها اصولاً قسمت شده بود و موضوع تشکیلات منورالفکرها مستقلاً با دکتر بود. منظور کلی از این تشکیلات روی پایه تغییر سیاستی بوده است که اخیراً در کنگره نسبت به ممالک مختلف داده شده بود که در قسمت ایران عبارت بود از تقویت مجامع مترقی و ورزشی و کلاس‌های اکابر و غیره و

حتی بعداً هم که شورشیان صریحاً پیغام آورد بنا بود دیگر عده‌ای به نام کمونیستی جمع نشود و فقط به دخالت در اینگونه مؤسسات اکتفا بشود و تقویت به عمل آید. روی این اصل هم دکتر برای تجمع منورالفکرها دو سه دفعه اقدام کرد. بدو منظور این بود که به معیت جمعیت ایران جوان کار شود. بعداً جمع دیگری را جمع کرد که خودش اظهار کرد بدردخور نیستند. اخیراً کلوب ورزشی و تجمعی درست کرده بودند که قاسمی و ملکی هم (بنا به اطلاع بنده) عضو بوده است و با رادمنش هم صحبت شده بوده است. نسبت به اعضاء آن تجمع بنده اطلاعی ندارم چون جزو ابوابجمعی دکتر بوده است ولی بنا به اظهار دکتر فقط از تحصیلکرده‌های اروپا وارد می‌کرده‌اند.

س - وجوه بتوسط کی می‌آمده؟ چقدر وجه از دکتر ارانی و دکتر بهرامی گرفته‌اید و به چه وسیله وجوه را تقسیم و مصرف کرده‌اید؟ و همچنین به چه اشخاص بابت مساعدت مالی داده و از چه اشخاص و به چه وسیله حق عضویت در فرقه کمونیستی پول می‌گرفته‌اید؟ در این زمینه بطور وضوح بنویسید.

ج - به‌طوریکه قبلاً هم عرض کرده‌ام سه چهار فقره وجه توسط دکتر بهرامی رسید که مقدار صحیح تمام فقرات آن در نظرم نیست ولی دو دفعه‌اش در نظر است که یک دفعه دویست و اندی تومان و یک دفعه شصت و اندی بود. چند فقره هم تدریجاً توسط دکتر ارانی از وجوه واصله توسط بنده به اشخاص داده شد که گویا دویست تومان آنرا شخصاً موقع آمدن از نزد کامران آورده بوده است چون فقط برای مصرف گرفته می‌شد و بلافاصله به اشخاص داده می‌شد و صورتی در بین نیست لذا ریز آنرا نمی‌توانم معین کنم. بابت شهریه هم از اشخاص بیش از پنجاه شصت تومان اخذ شده و مصارف این پول‌ها هم قسمت عمده ایاب و ذهاب مکرر شورشیان و شهریه مرتبی بوده است که برای مشارالیه ارسال می‌شد. بطوریکه حالا بنظرم رسید به اکبر برادر شورشیان هم داده شده است و کاملاً در نظر دارم که بیست تومان برای مشارالیه به آدرس عزیز آقا صراف فرستادم و در خلال همین احوال اکبر آمد به طهران و اظهار کرد که آن وجه برای قروض او لازم است، و سی تومان هم در اینجا گرفت. بعلاوه چندین فقره کمک خرج برای پژوه و کامکار داده شد. در حدود صد الی یکصد و پنجاه تومان هم تدریجاً

مساعدت به آذری شده است (موقع بیکاری، ضمناً در نظر بود که مشارالیه را هم برای تحصیل بفرستیم ولی بعداً دستور آمد که کسی را قبول نمی‌کنند). بعلاوه میبایستی برای متفرق کردن اشخاص که شورشیان از اهواز همراه آورده بود (که از جمله تربیت بود) خرج شده که ریز آن در نظرم نیست ولی همینقدر مسلم است که وجوه مزبور تکافو ننمود و مبلغی هم دکتر و در حدود یکصد تومان هم خود بنده از جیب داده‌ام که اشخاص مزبور را زودتر از گردن خودم رفع نمایم.

س - موضوع کتب و مجلات مضره که دکتر ارانی اظهار کرده در دست شما بوده چیست؟ مشروحاً بیان فرمائید.

ج - کتب و مجلاتی در دست بنده نبوده است. تصور می‌کنم مقصود دکتر ارانی چند فقره کتابی است که نزد علوی بوده است. کتب مزبور به دست بنده نرسیده ولی ضیاء از علوی گرفته است که با رفقای خودش بخوانند، و اگر مفقود نشده باشند مشارالیه باید اطلاع داشته باشد.

س - ضیاء الموتی در فرقه کار می‌کرده، چه نحو بوده؟ و آنچه از سابق و لاحق از مشارالیه اطلاع دارید بنویسید.

ج - ضیاء الموتی با کسی اواخر ارتباطی نداشت و بنده از نظر قزوینی بودن با مشارالیه وارد مذاکره بودم و بعداً با اشخاصی که نوشتم مربوط شد و کار می‌کرد تا قبل از ورود به نظام، و بعداً کناره گرفت و کلیتاً در حدود دو سال با بنده کار کرد، یعنی تا موقعی که به نظام برود.

س - رحیم الموتی را می‌شناسید؟ در صورت شناسائی عضویت و شرکت او را در فرقه کمونیستی بیان فرمائید.

ج - مشارالیه را بنده یک وقتی در قزوین دیده‌ام ولی مدت مدیدی می‌گذرد و حتی بشره مشارالیه هم از نظر بنده محو شده است. مشارالیه هیچگونه ارتباط و دخالتی در قسمت کمونیستی و سیاسی نداشته ندارد و فقط از نظر اینکه با ضیاء الموتی اهل یک محل بوده‌اند ارتباط داشته‌اند و ضیاء هم که منزل صحیحی نداشت گاهی می‌نوشت که مکاتباتش به آدرس مشارالیه بیاید. در موقع رفتن شورشیان هم قرار شد مراسلات

مشارالیه بوسیله ضیاء برسد و او هم پس از فکر زیاد گفت خوبست آدرس رحیم را معین کنم و آدرس کار او را، که خیاطخانه مادام صوفی باشد، داد که مراسلات بعنوان اینکه مراسله معمولی است برسد به رحیم و از او به ضیاء. این قسمت را بنده به تمام معنی مسبوقم که خود رحیم الموتی نمی دانسته است که از کی و برای چه این مراسلات می رسد، و معمول هم بوده است از این آدرس ها گاهی معین می شده است و گاهی هم آدرس های برگشت مراسلات کاملاً از هوا برداشته می شده است و روح صاحب آدرس اطلاع نداشته است.

س - ابوالقاسم و رضا و کاظم شرکاء مغازه جوراب فروشی ضیاء جورابچی در فرقه کمونیستی مداخله داشته یا خیر؟ وضعیت آنها را به طور مشروح بنویسید.

ج - آنها را بنده بطور کلی نمی شناسم ولی از نظر ارتباط زیادی که با آذری و پژوه داشتند آنجا را آدرس معین کرده بودیم. در عین حال می دانم که وارد تشکیلات نبودند و اگر بودند نمی گذاشتیم به آدرس آنها مکاتبه به عمل آید.

س - عزیز برادر شورشیان در فرقه کار می کرده یا خیر؟ آنچه اطلاعات از وضعیت او دارید بنویسید.

ج - او را هم بنده نمی شناسم ولی در فرقه کار نمی کرده منتهی اگر از پاره‌ای جریانات با اطلاع بوده است و از نظر رفاقت و قرابت کاری می کرده است امری است علیحده ولی دخالت به عنوان عضو نداشته است. آدرس او هم در مراسلات محمد شورشیان برای گم کردن رد تعیین می شد زیرا برادر او بود و مورد سوءظن نمی توانست قرار بگیرد.

س - اپرم که اسم برده‌اید کیست؟ آنچه اطلاعی از وضعیت و سوابق او دارید بنویسید.

ج - اپرم را بنده شخصاً نمی شناسم ولی می دانم که شاگرد مدرسه ایران شهر (ثروت) بوده و از شاگردهای مبرز خوب محسوب می شده است. دکتر مشارالیه را معرفی کرد و می گفت که عنصر بسیار لایقی است و گویا متولد شده در روسیه است. توسط بنده به خامه‌ای گفته شد که با مشارالیه مربوط بشود، او هم چند دفعه مشارالیه را

دیده بود. حتی دکتر می گفت که اگر موضوع رفتن محصل به روسیه قدغن نبود می بایستی یک کاری می کردیم که او هم برود. اخیراً خودش جزو محصلین نفت می خواست به لندن برود، و قبول هم شد ولی به طور کلی از اعزام آنها صرف نظر شده بود و موقعی که بانک ملی محصل می فرستاد مشارالیه هم امتحان داد و رفت به انگلستان.

س - پیغامی که دکتر ارانی از طرف اصلانی (کامران) از روسیه برای شما آورده چه بود؟ توضیح دهید.

ج - اولاً پیغامی مربوط به شخص بنده نبوده و بطور کلی بوده است و خط مشی جدیدی را که در نتیجه کنگره اتخاذ شده بود به دکتر گفته بود و روی همان قسمت هم دکتر نقشه تقسیم کار و غیره را اظهار کرد. و اما آنچه که مربوط به تشکیلات بوده و می بایستی توسط بنده انجام شود پیدا کردن بعضی از اشخاص بود که سابقه داشته اند و آنها را نشان می داده است از جمله یک نفر رضا نام کارگر بود که قبلاً هم خود اصلانی در اینجا صحبت آنرا کرده بود و گویا در آنجا شنیده بود که مشارالیه در حدود راه آهن در صالح آباد است و تذکر داده بود که اگر ممکن است پیدا شود، و بعداً همین قسمت را خود او به شورشیان گفته بوده است و شورشیان هم گویا پیدا کرده بوده است و باید آدرس و هویت صحیح او را از شورشیان استفسار کرد... یک نفر دیگر هم سیف الله بوده است که سابقاً هم اسم بردم و او را هم چون کامران از زمان توقف در اصفهان می شناخته است مایل بوده است پیدا شود. راجع به سیف الله به نشانی اینکه «پتو را برده بوده است» گفته شده بود. و موضوع پتو اینست که سیف الله یک زمانی با محمد پژوه سابقه داشته و پتوی او را تصاحب کرد بود و چون این قضیه را در اینجا کامران گفته بود لذا آنشخص را به این نشانی تأکید کرده بود و آنوقت هنوز قرار بود محصل فرستاده شود و تأکید شده بود تا اینکه بعداً رأی برگشت.

س - موضوع اعتصاب دانشکده فنی و اعتصاب دانشسرای عالی چه بوده و شما چه اطلاعی دارید؟ بنویسید.

ج - موضوع اعتصاب دانشکده فنی این بود که شاگردها از مدیر آن زمان دکتر حسابی عدم رضایت هائی داشتند و مکی نژاد هم در مواقع ملاقات در حضور خامه ای

اظهار می‌کرد که همه ناراضی هستند و میل دارند اعتصاب کنند. در مذاکراتی که با دکتر شد مشارالیه معتقد بود که باید طوری کرد که محصلین در این قسمت موفق بشوند و دستوراتی که می‌فرستاد بوسیله بنده بود و مقصود کلی هم این بود که در غیر موقع اقدام نشود و وقتی همه حاضر باشند اقدام کنند که موفق بشوند. اینست که می‌توان گفت که در این قسمت دکتر و بنده دخالت داشته‌ایم ولی در قسمت اعتصاب دانشسرا، چون در اینجا اعضائی نبودند، ما فقط ناظر بودیم و دخالت هم نداشتیم.^۱

س - اینک چندین موضوعی بنظر رسیده است که لازم می‌داند توضیحات کافی درباره آن ذیلاً بدهید: (۱) موضوع عباس آقا نجار ساکن قهوه‌خانه روبروی مسجد به ضیاء الموتی معرفی گردید و کاغذ به‌عنوان او ارسال می‌شده. (۲) یک دختر که گویا صبیئه میرزا حسین خیاط باشد و در منزل قوامی بوده کیست؟ (۳) یکنفر موسوم به بهمن مکانیک که در کارخانه ابریشم قزوین کار می‌کند.

ج - اول راجع به بهمن مکانیک عرض می‌کنم که راجع به مشارالیه بنده قبل از اینکه سؤال شود در صفحه ۹ همین بازجوئی (انتهای صفحه) نوشته‌ام که کارگری بود برحسب معرفی محمد شورشیان با میرعماد مربوط نمودیم و اسمش نظرم نیست. ممکن است از خود محمد شورشیان سؤال شود. و نیز عرض شده بود که بنده در قزوین در منزل مشارالیه با شورشیان ملاقات کردم. مقصود از این شخص همان بهمن بوده است. دوم عباس آقای نجار، این شخص نابرداری علی کامکار است. چون مشارالیه در مقام خویشاوندی به او اطمینان داشت او را برای مراسلات خود که از اصفهان می‌فرستاد آدرس معین کرده بود. بطوریکه به‌نظرم می‌رسد شاید دو یا سه مراسله از علی کامکار و یک مراسله از آذری توسط این شخص بوسیله ضیاء رسیده باشد بدون اینکه از مضمون

۱. بنظر می‌رسد که تا اینجا یک جلسه بازجوئی مستقل تمام می‌شود و دنباله آن جلسه بازجوئی دیگری است ولی فاقد تاریخ جداگانه‌ایست و فقط با یک خط و کمی فاصله از قسمت اول جدا شده و خط بازجو نیز تفسیر کرده است.

۲. نام کارخانه در اینجا خوانا بود ولی در جای دیگر از او به‌عنوان کارگر کارخانه ابریشم نام برده شده است.

آنها با اطلاع باشد. ضمناً خود علی کامکار اظهار کرده بود که خوب است شخصی هم با مشارالیه صحبت کند شاید زمینه او را هم بشود حاضر کرد و این عمل به الموتی واگذار شده بود ولی از قرار اظهار الموتی گویا مرتب حاضر نمی‌شده و بعداً هم اصلاً رفت به قم و بکلی مقطوع‌الرباطه شد. سابقاً محل تفریح مشارالیه قهوه‌خانه‌ای بود گویا روبروی مسجد شاه که حالا خراب شده است. اینست بطور کلی آنچه راجع به مشارالیه می‌دانم. سوم در موضوع دختر میرزا حسین خیاط که شفهاً فرمودید در وزارت مالیه هم کار می‌کند. این شخص آزاد نام همشیره بتول عیال جلال شیرینلو است و اصلاً وارد هیچگونه جریانی جدیداً نبوده است. و اما اینکه قدیماً در منزل قوامی در جلساتی حاضر می‌شده است بنده به‌طور کلی از این موضوع بی‌اطلاع هستم. شاید در موقع غیبت بنده بوده است چه بنده در آنموقع در قزوین نبوده‌ام. به‌طوریکه نظر می‌آوریم این موضوع را یک مرتبه هم ضیاء الموتی به بنده اظهار کرد و پرسید که بین نسوان کسی را نداریم؟ گفتم نه. بعد خودش پرسید که دختر حسین خیاط چطور است؟ گفتم وارد در جریان نیست و بطور کلی تشکیلات نسوانی در کار نیست. اینست پاسخ پرسش‌های فوق. و اگر باز هم توضیحی لازم داشت عرض نمایم.

ضمناً چند موضوع که در زندان نظرم آمد و در قسمت مناسبات مادی از قلم افتاده بود اینست که ما در وهله اول بطوریکه عرض شد در نظر داشتیم یا ماشین تکثیر و یا تحریر خریداری نمائیم. برای این منظور توسط خامه‌ای به مبلغ هفتاد تومان وجه جهت آقا میری ارسال شد که شاید بتواند در بیروت اکتیاع کند. بعداً که به‌طور کلی تصمیم داشتیم چیزی نوشته نشود قرار شد وجه مزبور مسترد شود ولی هنوز مسترد نشده است. بعلاوه ضیاء الموتی خانه‌ای که سابقاً کرایه کرده بود بزرگ بود و بعضی اطاق‌های آنرا کرایه می‌داد، چون بشخصه بودجه‌ای که بتواند تکافوی دادن اجاره آنرا بنماید نداشت، ما برای اینکه گاهی در این ایاب و ذهاب‌ها جایی را داشته باشیم قرار گذاردیم یک اطاق به ما تخصیص داده شود، و ماهیانه در حدود هشت تومان از بابت کرایه آن محل کمک می‌شد که در حدود متجاوز از یک سال پرداخته شد. بعلاوه بطوریکه تا اندازه‌ای اقلام و جوه پرداختی به شورشیان و اخوی و اطرافیانش در این ایاب و ذهاب‌ها به نظر آمد.

حداقل آن بالغ به چهار صد و پنجاه تومان است ولی قطعاً بیشتر بوده است.
برای اینکه جمع مبلغ قطعی وجوه پرداختی تعیین شود محمداً آنها را شرح
می‌دهیم:

۱- به شورشیان توسط بنده، به‌طوریکه با مراجعه به اوراق بازجوئی خود مشارالیه
معلوم می‌شود و تصدیق نموده است، در حدود چهار هزار و نهصد و پنجاه ریال
(۴۹۵۰). بنده هم قبلاً عرض نموده بودم که حداقل وجوه پرداختی را شرح می‌دهم، و
قطعاً بیش از اینها پرداخت شده است.

۲- به آذری در مواقع بیکاری متدرجاً کمک شده است بیش از یکهزار و پانصد
ریال (۱۵۰۰).

۳- به کامکار کمک شده است بیش از یکهزار ریال (۱۰۰۰) (قسمتی قبل از
رفتن و قسمتی پس از مراجعت از روسیه).

۴- به پژوه کمک شده است در حدود پانصد ریال (۵۰۰).

۵- توسط خامه‌ای جهت ماشین برای حاجی آقا میری ارسال شده هفتصد ریال
(۷۰۰).

۶- برای کرایه اطاق ضیاء بیش از یک سال پرداخته شده است متجاوز از یکهزار
ریال (۱۰۰۰).

۷- به رسانی در موقع رفتن به مشهد جهت تهیه شغل کمک شده است که بعداً
مسترد دارد پانصد ریال (۵۰۰).

۸- به خواجوی جهت تنظیم کارهای خود کمک شده است به عنوان قرض پانصد
ریال (۵۰۰).

۹- مخارج زیر از قبیل بیمه و پست و ایاب و ذهاب جزئی در تمام مدت در
حدود سیصد الی سیصد و پنجاه ریال. و اما اقلام وجوهی که به بنده به دفعات پرداخته
شده:

۱- دکتر ارانی متدرجاً به دفعات داده است (و به‌قرار معلوم در روسیه
از کامران گرفته بوده است) دو هزار ریال
۲- دکتر بهرامی دفعه اول و دوم گویا در حدود دو هزار و پانصد ریال (که مقدار

قطعی آن کاملاً در نظرم نیست)

۳- ایضاً یکدفعه دو هزار ریال

۴- ایضاً یکدفعه ششصد ریال

۵- بعلاوه در حدود مبلغ یکهزار و ششصد ریال هم شخص کامران پول داشت که در اینجا باقی گذارد و اظهار کرد که اگر مراجعت نمود ممکن است بمصرف برسانید، و بمصرف رسید.

۶- بطوریکه به نظرم می آید در حدود گویا پنجاه تومان هم شخص دکتر ارانی از خودش پرداخت که نظرم نیست بعداً از عایدات مسترد شد یا خیر.

۷- از شهریه و غیره هم بیش از ششصد ریال دریافت نشده است که آنهم باید جزء عوائد بیاید.

بطوریکه از اقلام فوق ملاحظه میفرمائید مبلغ زیادی همانطور که عرض شد اینجانب شخصاً از خودم پرداخته‌ام در صورتی که اقلام پرداختی حداقل ذکر شده و دریافتی حداکثر، و در حقیقت وجوهی که اینجانب پرداخته‌ام بیش از اینها بوده است. بعلاوه بایستی معروض دارم که وجوهی که به عنوان کمک داده شده است میبایستی بعداً که آقایان دارای شغل شدند متدرجاً برگردانند زیرا قطعی بود که کمک بعداً قطع خواهد شد و ما بایستی از عایدی خود دوران بدهیم و خودمان تهیه عایدی بکنیم.

بطور کلی تمام کمکی که از کمیته شده است و بعداً هم میبایستی قطع بشود، بطوریکه ملاحظه می‌فرمایند، با پول شخصی کامران حدود هشت هزار و هفتصد ریال بوده که اگر به تمام مدت عمر واقعی تشکیلات تقسیم شود در حدود ماهی سیصد ریال خواهد شد و اگر پول کامران حساب نشود کمتر خواهد بود.

س - با دکتر مرتضی سجادی یا کروریان و گرگانی و محمدیان ارتباط داشتی و یا اسم آنها را شنیدید یا خیر و جزء عمال فرقه بودند یا نه؟

ج - بنده با این اشخاص ارتباطی نداشتم و اسم آنها هم جزو تشکیلات نبوده است.

س - شما با ایرج اسکندری شخصاً ملاقات کردید یا خیر و آنچه از وضعیت او

می‌دانید ذیلاً بنویسید.

ج - بنده شخصاً ایرج اسکندری را ملاقات نکرده‌ام و اسم ایشان را هم دکتر ارانی جزو تشکیلات آورده است و با ایشان فقط جلال نائینی و اعزازی مربوط بوده‌اند (سوی دکتر ارانی که قبلاً خودش ارتباط داشته است).

س - توسط کامکار، اربلیان نسبت به شورشیان چه پیغامی داده و شورشیان را برای خراسان به چه منظوری می‌خواستید روانه کنید؟ از کجا فهمیدید شورشیان در خوزستان دستگیر شده و چه شخصی به شما اطلاع داده است؟

ج - اولاً پیغام کامکار مربوط به معالجه شورشیان بوده است. بقراری که بنده حدس می‌زنم شورشیان به‌عنوان داشتن مرض می‌خواسته است زود مراجعت نماید و آنها نمی‌خواستند که بیاید ولی به خود او گفته بودند که خواهی مراجعت کرد و در عین حال پیغام داده بودند که در همانجا معالجه نمایند و اما روانه کردن شورشیان به خراسان برای این در نظر بود که ارتباطی درست کنیم، چون به‌طوری که گفته شد ارتباط با نوآبی گسیخته بود و شورشیان ممکن بود در این زمینه کاری بکنند. و اما راجع به دستگیری شورشیان در خوزستان، اصلاً اطلاعی نداشتیم که تا شخص اطلاع دهنده را معین کنیم و ما در اهواز سوی خود شورشیان و اشخاصی را که او دور خودش جمع کرده بوده است کسی را نداشتیم.

س - جمال شیرین اف در این عملیات مداخلاتی داشته و یا از جریان تشکیلات مستحضر بوده و یا جوهری برای مساعدت و پیشرفت عملیات کمونیستی می‌داده و یا کمک‌های دیگری می‌کرد یا خیر؟ بطور حقیقت و وضوح بنویسید.

ج - بدون اینکه خواسته باشم عملیات ایشان را تضمین کنم عرض می‌کنم که در قسمت این تشکیلات مشارالیه هیچگونه مداخله نداشته و هیچگونه پولی نداده و مذاکره‌ای هم با مشارالیه نشده است، و به‌طور کلی می‌خواهم عرض کنم که تاکتیک کلی اینست که اشخاصی که سابقاً بوده‌اند نبایستی وارد بشوند و این را باید مقطوعاً دانست که اگر احیاناً یک وقتی باز هم تشکیلاتی پیدا بشود از اشخاصی هم که این دفعه بوده‌اند بطور

قطع و بهیچوجه وارد نخواهند کرد ولو فرض اینکه خود اشخاص هم مایل باشند.
 س - عده‌ای را که اسمعیل فروهید در گیلان و طهران و سایر ولایات جزء عمال
 فرقه معرفی کرده و دستگیر شدند آیا با تشکیلات شما ارتباطی داشتند و شما آنها را
 می‌شناسید و با تشکیلات اخیر شما ارتباطی داشتند یا خیر؟ و اسامی آنها به قرار ذیل
 است:

هارطون هارطونیان شوهر، ابوالقاسم اسدی، جلال کیا، محمدعلی حقی پایور
 شهربانی گیلان، جمیل صدیقی، احمد محقق، اسدالله شریفی حقیقت، غلامحسین
 میلانی، بهرام طلوعی، دکتر اسمعیل شفیعی، غلامحسین بارفکر، فریدون جمشیدی،
 اسمعیل مکفی، نصرت قادری پور، مسیب جولابی، تیمور حاجی آقائی، محمود حدیدی،
 علیقلی پور رسول، حسن نیک پی، هاشم گلفام، مهدی گلفام، بطور وضوح و روشن
 بنویسید.

ج - اشخاصی که فوقاً نام برده شده‌اند هیچکدام در تشکیلات اخیر نبوده‌اند، و
 هرگاه در تشکیلات دیگری بوده‌اند بنده نمی‌دانم. فقط آشنائی که دارم با جلال کیا
 است که نسبت خویشاوندی با خانم بنده دارند و با ایشان هیچگاه هیچگونه صحبتی
 نسبت به هیچگونه تشکیلاتی نشده است.

س - سابقه و ارتباط خود را با خلیل انقلابی آذر و میربهاء و عرفانی توضیح
 دهید.

ج - با اشخاص فوق بنده شخصاً رابطه و آشنائی ندارم و فقط میدانم که یک نفر
 محصل مدرسه علوم معقول و منقول بنام انقلاب بوده است که میبایستی تعقیب
 بشود و به تشکیلات جلب شود.

س - فریدون منو که سابقاً لیسانسیه دانشکده حقوق و معروف به فریدون مختار
 بوده و فعلاً وکیل عمومی عدلیه رشت است می‌شناسید یا خیر؟

ج - خیر، نمی‌شناسم.

س - راجع به پیغامی که دکتر ارانی در مورد ماشینچی و غیره از طرف کامران
 جهت شما آورده بود، بطوریکه قبلاً تشریح کردید یکی قضیه سیف‌الله بود و دیگری

موضوع رضا ابراهیم زاده. اینک شخصی را که موسوم به رضا ابراهیم زاده است، و سابقاً در راه آهن شمال کار میکرده و بعداً در جنوب بوده دستگیر و به شما ارائه میشود. آیا می شناسید یا خیر؟ و هر گاه نمی شناسید کاملاً تشریح کنید که موضوع پیام کامران چه بوده و منظورش کدام رضا بوده است؟

ج - اولاً این شخص را بنده نمی شناسم و بطور کلی (چنانچه سابقاً هم گویا عرض شده است) بنده شخصاً با رضا ابراهیم زاده نامبرده شده سابقه و آشنائی ندارم و موضوع این اسم بقرار ذیل است:

موقعی که کامران در ایران بود اظهار کرد یک نفر رضا نام که ماشین چی بوده و گویا در کارخانه شاهی سابقاً کار میکرده و کامران با مشارالیه در تشکیلات قبلی سابقه آشنائی داشته است و او را معرفی می کرد که پیدا کنم ولی چون دسترسی نداشتم موضوع بدون تعقیب مانده بود. بعداً هم ارانی پیغام آورد که مشارالیه را پیدا کنم ولی معلوم نبود که کجا باید پیدا کرد. پس از اینکه شورشیان آمد او اظهار کرد که آن شخص که گفته شده بود بایستی در صالح آباد باشد و قرار بود شورشیان او را پیدا کنند. پس از اینکه شورشیان رفت به جنوب در یکی از مراسلاتش نوشته بود که به صالح آباد رفتم، و بطور مبهم نوشته بود که آن شخص را پیدا کردم و بنظر مساعد نیامد. حالیه بنده درست مضمون نوشته مشارالیه را در نظر ندارم ولی در آنموقع بنده تصور کردم که مقصود رضا ماشین چی است که مشارالیه پیدا کرده است و حالیه نه مشارالیه را می شناسم و نه محل اقامت او را میدانم.

س - کلمه رضا ابراهیم زاده را کی به شما گفت زیرا بطوریکه شما اظهار می کنید کامران فقط با اسم رضا بشما صحبتی کرده بود. نام فامیل ابراهیم زاده هم بود یا خیر؟

ج - بنده فقط با اسم رضا ماشینچی شنیده بودم و در اینجا در تحقیقات نام ابراهیم زاده تصریح شد.

بازجویی ۱۶/۴/۲۶

س - بطوریکه دکتر ارانی اظهار می دارد اسامی چند نفر محصلی که ممکن بود

آنها را جلب به عقیده کمونیستی کرده به شما داده و اینطور می‌رساند که آنها را تبلیغ به مرام کمونیستی نکرده و دارای افکار کمونیستی نبوده‌اند و به وسیله شما تبلیغ به کمونیستی شدند. آیا صحیح است یا خیر؟

ج - بطوریکه بنده در وهله اول مطالب را بطور روشن عرض نمودم و منظورم صحت کشف قضا یا و تسهیلات جهت کشف و روشن نمودن قضیه برای شهربانی بود اینک بهمان ترتیب مطالب را تکرار می‌کنم که دکتر ارانی اسامی محصلینی که داد به دو قسمت منقسم می‌شدند. قسمت اول اشخاصی که بقول ایشان خوب بودند و می‌توانستند دیگران را نیز حاضر کنند و یک قسمت اشخاصی که بنظر خوب می‌آمدند و می‌بایستی بوسیله دیگران حاضر برای کار در تشکیلات بشوند. جزو قسمت اول خامه‌ای و مکی نژاد و گویا جهانشاهلو بود و الباقی را می‌بایستی اینها بسنجند و ببینند حاضر برای تشکیلات محصلین هستند یا خیر. ما هم همینطور کردیم. منتها فقط در وهله اول توانستیم با خامه‌ای و مکی نژاد مربوط بشویم و غیر از آنها هم بنده کسی را نمی‌شناسم. آنها بنوبه خود با دیگران مذاکراتی داشته‌اند و لابد اظهار نموده‌اند و شاید با بعضی‌ها هم مذاکره نکرده و یا موفق نشده‌اند. به‌علاوه باید عرض کنم که مکی نژاد هم امسال چون حاضر برای تجمع نشد، فقط با خامه‌ای مربوط بودیم.

س - این محصلین بوسیله کی تبلیغ می‌شده که دکتر ارانی آنها را بشما معرفی کرده است.

ج - این محصلین قبلاً در اطراف دکتر ارانی بوده‌اند و با او آشنائی و آمد و شد داشته‌اند و بنده آنها را نمی‌شناختم و وقتی هم که معرفی شدند دو نفر مذکور در فوق که بنده و ضیاء با آنها مربوط شدیم احتیاج به تبلیغ نداشتند و فقط صحبت از این بود که آنها با سایر محصلین مربوط شده، آنها را بسنجند و تشکیلات محصلین در دست آنها باشد.

س - ارانی دستوری بشما برای طرز تشکیلات کمونیستی و عملیات فرقه مزبور میداد یا خیر؟

ج - بطوریکه قبلاً عرض کرده‌ام کار بطور کلی تقسیم شده بود باین ترتیب که

قسمت منورالفکرها و محصلین مربوط به ارانی و قسمت تشکیلات دیگر با بنده بود. بطور کلی با هم تبادل افکار می کردیم و دستورات عمده مربوط به محصلین ناشی از او بود چون بالاخره او آنها را قبلاً می شناخت و سابقه داشت و بطور کلی در قسمت مدارس و محصلین سابقه زیادتری داشت و به روحیات هر یک از آنها که معرفی نموده بود بهتر آشنائی داشت.

س - اساساً لیدر یعنی سر دسته این تشکیلات اخیر کمونیستی کدام یک از شماها

بودید؟

ج - در این قسمت بایستی عرض کنم که موضوع روی سابقه اولی بایستی قرار بگیرد یعنی کی زودتر وارد در جریان بوده و بطوریکه الی حال حتماً دوسیه روشن کرده است قبلاً دکتر ارانی اشخاصی را در اطراف خود داشته و وقتی که کامران آمده بود قبلاً با او مربوط شده بود و البته این آشنائی مبنی بر یک سابقه و معرفی قبلی بوده است و پس از اینکه با مشارالیه و دکتر بهرامی مربوط شده بنده را در موقع رفتن خودش به طرف ایشان هدایت کرد و آدرس داد که مربوط شوم (منتهی این بود که دکتر بهرامی جزو تشکیلات کار نکرد و فقط برای ارتباط و داشتن آدرس محفوظ ماند). پس از مربوط شدن با دکتر ارانی بنده با ایشان قضایا را شور می کردیم و در وهله اول وضعیت چندان روشن نبود ولی بعد دکتر مسافرت کرد، از مسکو نیز دستوراتی از کمیته آورد و البته با این ترتیب سابقه ایشان در قضیه زیادتر بود و با اینکه اشخاصی را هم قبلاً دور خود داشته و در نظر آنها جنبه لیدری داشته اند بعقیده [بنده] به ایشان موضوع لیدری بیشتر چسبندگی دارد تا به بنده.

س - در بازرسی اوراق خامه‌ای در پشت جلد یکی از جزوه‌های کمونیستی اسامی

ذیل بدست آمده: دانشور، انواری، حسینی، رضوی، حبیبی، شوهر دندانساز، شاهسون در قورخانه، ثروتی (؟) معلم، ثقفی معلم ریاضی مدرسه پهلوی، که در بازجویی خامه‌ای اظهار داشت اسامی مزبور را کامبخش بمن داده که با آنها مذاکره کرده و جلب به فرقه کنم لذا اسامی مزبور [را] در دفترچه یادداشت نموده و عین صورت را به خود کامبخش مسترد کردم، چون صورت محصلین بناگفته شما و دکتر ارانی قبلاً از طرف

دکتر ارانی به شما داده شده بود از دکتر ارانی بازجوئی شده اظهار داشت که بنابه تقاضای کامبخش صورت اسامی دو نفر دانشور و حبیبی را که متین به نظر آمده‌اند به کامبخش داده و بقیه را ندادم. حال توضیح دهید بچه منظوری این اسامی را به خامه‌ای داده‌اید و از کجا آنها را می‌شناختید.

ج - بنده هیچیک از محصلین را شخصاً نمی‌شناختم زیرا تماسی با آنها نداشتم و بطور کلی اسامی را از دکتر ارانی گرفته‌ام و بنا بود به خامه‌ای بدهم و به او دادم و محصلین قبلاً فقط دکتر ارانی را می‌شناخته‌اند و اگر غیر از این بود و به اتکاء شناسائی او نبود هیچوقت اطمینان نمی‌کردند با اشخاص ناشناس دارای این مذاکرات بشوند. بنده فعلاً یگان یگان اشخاص مزبور را اسامی‌شان را در نظر ندارم ولی آنچه که بنده به خامه‌ای داده‌ام بنا به معرفی دکتر ارانی بوده است. ممکن است این قضیه را از خود محصلین سؤال بفرمائید که آیا قبلاً با بنده آشنائی داشته‌اند و یا با دکتر ارانی، و صحت اظهارات اینجانب را که در طی تمام دوسیه سعی کرده‌ام انحراف از آن نکنم از اینجا معلوم فرمائید.

س - کامران در چه تاریخی به منزل شما آمده و شما را جلب بکار کرد و پس از چند مدت بعد به دکتر ارانی معرفی نمود؟

ج - در عید ۱۳۱۴ با دکتر ارانی مسافرت کرد و در حدود ده بیست روز قبل بنده را ملاقات و دعوت به کار کرد. و ضمناً موقع رفتن اظهار نمود که اگر پس از بیست روز من مراجعت نکردم شما با دکتر ارانی مربوط شده و با ایشان کار کنید، و بنده هم به همین طریق عمل نمودم.

س - خانم شما از جریان و عملیاتی را که انجام می‌دادید مسبوق بوده و آیا احساسی می‌کرده که به کار فرقه اشتغال دارید یا خیر؟

ج - بهیچوجه مشارالیها از این جریانات مسبوق نبود و حتی بعضی شبها که بنده دیر می‌آمدم مورد عتاب قرار می‌گرفتم و همیشه اظهار می‌کردم که در اداره بودم. بیش از صد دفعه به بنده اظهار کرد که از این اداره که اینقدر کار می‌گیرد استعفا کن و بنده همیشه عذر می‌آوردم و ترس آنرا داشتم که او اطلاع حاصل کند زیرا می‌دانستم اطلاع او موجب

پروندهٔ عبدالصمد کامبخش / ۲۲۱

تفریق ما خواهد شد. تا این درجه هشارالیهها در این قسمت مخالف بود که بنده داخل در
جریاناتی بشوم.

(امضاء) ۱



۵ - بریت خود را چنان نماند
۶۴ سال - اسر قزوین - تبار ایران لایزال است نه کم - ۵۱ قزوین - سر سبز
سرکت و صفای - نزل کوه بظنیه خاندان - عیال دارم اولاد دارم - برادر فارسی

روس - فرانسه دارم

۶ - مختصر از تاریخ و تحمید لایزال خود را شرح

۶ - سر قزوین تو کلدیم بیوم معلوم به کاران عدل مدد است در قزوین مانده
تخصیص ابتدا آن در وسط دخی را در رو کسم طفر بیع بیوم بروید رفه برابر ای کسم
گفته است خود را بر حجت کسم اول دهه شصت سال بیع به ایران بر حجت بیع کار بیع
ببر در اولین سال که بیوم در ایران سفارت خانه دار کفد نیز چون روس به آن کم نسبت
ترجمی دارد سفارت خود در قزوین تو کلدیم قزوین شد مدت فصلی بیع به بیع مسم بدانه
طریق در قزوین یکی از آنها کار کسم بعد از آنکه تخصیص عاا بر ام تمم عهد از طرف
حالت گردید کسم نزد هر کس با بر بار تخصیص است بروید برود نسل و تقاضا
کسم و از وزارت معارف ای کسم رفتم بسکو در درسه علم با تقاضا
یکی از کسم کسم چون وضعیت از احوال کسم بیع تو بیع با بیان بر آید کسم

طرز تقصیر

لعل هم که حدیث فوق کتب دینا در بیشتر مکتوبات در باطن کتب کتبیه و کتبیه بنام است هر که از این مکتوبات
تا لاکت تقصیر می خواند یا در این کتب کتبیه است هر که در این کتب کتبیه است هر که در این کتب کتبیه است
در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است

بجای این کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
سیدانه و غیره کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است

کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است

کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است

کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است

کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است
کتاب (تفسیر احمدی) در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است در حدیث اول در بیشتر کتب کتبیه است

پرونده دکتر تقی ارانی

بازجویی‌ها: ۱۳۱۶/۲/۱۸،

۱۳۱۶/۲/۲۲

۱۳۱۶/۲/۲۳

۱۳۱۶/۲/۲۵

۱۳۱۶/۲/۳۰

مواجهه با محمد شورشیان به تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۰،

خلاصه لایحه دفاعیه در محاکمه جنائی تهران در تاریخ ۱۳۱۷/۸/۲۱

چند صورت مجلس

بیانیه اول ماه مه

قصیده میهنی

قصیده «انتقام کارگر»

پرونده دکتر تقی ارانی

بازجویی ۱۳۱۶/۲/۱۸

س - اسم و شهرت خود را بیان کنید.

ج - تقی، فرزند ابوالفتح، اهل تبریز، سن ۳۴ سال، شغل رئیس تعلیمات اداره کل صناعت، منزل کوچه مقرب السلطنه خانه مادری است، عیال ندارد، سواد دارد، ایرانی. (امضا)

س - تاریخچه زندگانی خود را ذیلاً بطور خلاصه بنویسید.

ج - تولد در تبریز ۱۲۸۲، مدرسه ابتدائی فیوضات، مدرسه متوسطه دارالفنون تهران از ۱۲۹۴ تا سال ۱۳۰۰، سال PCN طب در تهران، تحصیلات عالی در برلن از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۸، ایران معلمی در وزارت معارف از ۱۳۰۸، انتقال به اداره کل صناعت به عنوان رئیس تعلیمات در سال ۱۳۱۵. (امضا)

س - تحصیلات در کدام شهر برلن بوده است؟

ج - در انیورسیتته برلن بوده، یک وقت هم معلم بودم.

س - در چه رشته تحصیل کرده‌اید؟

ج - در قسمت علوم طبیعی، فیزیک و شیمی صنعتی.

س - پدر جنابعالی در حال حیات است؟

ج - نه خیر، فوت کرده است.

س - برادر هم دارید؟

ج - نه خیر.

- س - خواهر دارید؟
- ج - سه خواهر دارم.
- س - در خارجهاند یا ایران؟
- ج - در ایران هستند.
- س - شوهر دارند؟
- ج - دو تا شوهر دارند. (؟) ^۱ مستخدم نطف جنوب - (؟) ^۲ مستخدم نطف جنوب، هر دو در آبادان و مسجد سلیمان هستند. در طهران منزل است.
- س - خانه فعلی که دارید اجاره‌ایست یا شخصی؟
- ج - مال والدهام است.
- س - والدهتان شوهر دارند؟
- ج - نه خیر.
- س - موقعی که در وزارت معارف بودید در کدام مدارس معلمی می‌کردید؟
- ج - مدرسهٔ ایرانشهر و دارالمعلمین.
- س - چه رتبه داشتید؟
- ج - رتبهٔ شش تعلیماتی. ابتدا کنتراتی، بعد نائل به رتبه شدم.
- س - در ادارهٔ صناعت دارای چه رتبه هستید؟
- ج - رتبهٔ ۷
- س - بعد از آنکه از اروپا به ایران آمدید باز هم مراجعت کرده‌اید؟
- ج - در ۱۹۳۴ میلادی باز هم رفتم به برلن.
- س - برای چه کاری رفتید و چند وقت اقامت داشتید؟
- ج - سه ماه تابستان برای مطالعات جدید و شاید برای تأهل.
- س - چه شغلی داشتید که رفتید؟
- ج - معلم بودم.
- س - با تحصیل مرخصی رفتید؟

ج - بلی.

س - تمام سه ماه در برلن بودید؟

ج - یکهفته در پاریس، بقیه در برلن بودم.

س - بالاخره موفق شدید به مقصود خودتان؟

ج - گردش کردم و تحصیلات کردم، به تأهل هم موفق نشدم.

س - از اینجا منفرداً رفتید یا کسی هم همراه بود؟

ج - از اینجا منفرداً رفتم ولی در راه به چند نفری برخورددم که از جمله مدیر

مغازۀ فلز... (?) بوده است!

س - معاشرت شما در طهران با چه قبیل اشخاص است؟

ج - از رفقای معارفی و معلمی آقایان هنربخش، نراقی، حکیمی، یزدان‌فر، افشار

مهران، بهرامی، انیسی، اسفندیاری، بعد آشنایان معمولی دکتر امامی، دکتر تقی و

محمد بهرامی، دکتر کوروس، دکتر داریوش، دادگر، اسکندری، دکتر یزدی، رادمنش،

ریاضی، ساسانی.

س - با این آقایان مراوده هم دارید؟

ج - منزل من تقریباً همیشه می‌آیند به‌استثنای چند نفر منجمه داریوش.

س - اجتماع آقایان و مراوده آنها به منزل شما روی چه اصلی و چه مذاکراتی

در آنجا می‌شده؟

ج - هیچوقت اجتماع وجود نداشته و این آقایان بعضی یکدیگر را هم

نمی‌شناسند، هر کدام بر روی اصول آشنائی و صرفاً برای صحبت و گذران وقت و رفاقت

خصوصی به منزل من می‌آیند.

س - تا به حال به اتهام جزائی یا قضائی مورد تعقیب واقع نشدید؟

ج - نه خیر.

س - با دکتر محمد بهرامی چند وقت است آشنائی دارید؟

ج - تقریباً بیست سال می‌شود.

س - به منزل ایشان هم مراده دارید؟

ج - بلی.

س - به طوریکه سوابق امر نشان می‌دهد و شفاهاً هم مذاکره شد تقریباً در پنج ماه یا شش ماه قبل شخصی در معیت دکتر محمد بهرامی به منزل شما آمده و آدرس شخصی پرسیده شده که شما بیرون رفته‌اید تا آن شخص را پیدا کنید. بخاطر می‌آورید که منظور از آمدن دکتر بهرامی و آن شخص به منزل شما چه بوده؟ و آن شخص که آدرس او از شما خواسته شده کیست و اسمش چیست؟

ج - بنده کاملاً به یاد ندارم که کسی پیش من آدرسی گذاشته باشد تا کس دیگر آن آدرس را بخواند ولی استبعادی ندارد که یکنفر از من آدرسی پرسیده باشد و من اظهار بی‌اطلاعی کرده باشم. من راجع به آن واقعه که در سؤال اشاره می‌کنید تجسم روشنی ندارم و نمیتوانم بطور یقین تصدیق یا تکذیب کنم آیا کسی پیش من آمده؟ آیا تنها بوده یا همراه کسی بوده؟ و آیا من بیرون رفته‌ام یا نرفتم؟ اما مسلم اینست که پیش من آدرسی وجود نداشته و منم به کلی آدرس کسی نداشته‌ام و بنابراین نمی‌توانستم بدهم.

س - جواب جنابعالی مفهومی ندارد. قضیه خیلی ساده از شما سؤال شده. شخصی که بعداً به شما نشان داده شد^۱ و حضوراً و شفاهاً هم تصدیق کردید تا اندازه‌ای آشنا بنظرتان می‌رسد در ششماه قبل برای پیدا کردن کسی به دکتر بهرامی مراجعه کرده، دکتر هم ایشان را به خانه شما آورده، و پس از حرف زدن بزبان آلمانی شما رفته‌اید. حالا هرگاه از درب خارج شده‌اید یا اینکه توی اندرون رفتید، این مطلب بدیهی است تا اندازه‌ای روشن نیست و معلوم هم نبوده که دیگری هم از عقب سر نیامده تا ببیند کجا می‌روید. همینقدر (؟)^۲ شما و مراجعه دکتر با آن شخص می‌رساند که برای آدرس کسی به شما مراجعه شده. بدون اینکه راضی باشید وقت تلف شود حقایق را بگوئید و آن شخص را معرفی کنید.

ج - من در سؤال قبلی بیان کردم که مراجعه و یا عدم مراجعه شخصی را برای

۱. منظور مراجعه با شورشیان است.

۲. یک کلمه خوانده نشد.

سؤال آدرسی بطور قطع نه تصدیق و نه تکذیب می‌نمایم. این موضوع برای من بی‌اهمیت بوده از این جهت حافظه مرا زیاد به خود اشغال نکرده است.

بازجویی ۱۳۱۶/۲/۲۲

س - اینک برای آخرین مرتبه بشما اخطار می‌شود که مطابق مدارک و دلائلی که موجود است عضویت شما در تشکیلات کمونیستی محرز و رفقای شما هم دستگیر و حاضرند. لازم است کلیه ملاحظات و صورت تشکیلات خودتان را ذیلاً و بدون فوت وقت تشریح کنید.

ج - در اروپا یکی از محصلین ایرانی موسوم به مرتضی علوی جزء فرقه کومونیست بود و بهمین جهت از آلمان اخراج گردید. موقعیکه من از برلن به ایران می‌آمدم او هنوز در برلن بود. نظر به سابقه آشنائی که با من داشت به من گفت اگر چه شما فکلی‌ها هیچوقت آدم (به خیال او کومونیست) نخواهید شد ولی اقلاباً با من در مکاتبه باش و اگر اشخاصی معرفی کردم نترس با آنها ملاقات کن. من با علوی مکاتبه زیادی نکردم ولی عبدالحسین حسینی دهزاد که در آن موقع در اصفهان معلم بود (گویا سال ۱۳۱۰ باشد)^۱ با من در تهران میل ملاقات کرد و من میدانم که این ملاقات به دستور علوی بود. من با دهزاد سه جلسه ملاقات کردم و جز بحث در مسائل فلسفی کاری با هم نکردیم. در این موقع رساله تئوری‌های علم تألیف اینجانب منتشر شده بود و ملاقات دهزاد بر روی اصل خوشحالی و تقدیر از آن رساله بود. بعد دهزاد رفت و من زن او را که وقتی با خود او دیده بودم در کوچه دیدم از دهزاد پرسیدم جواب داد به مسکو رفته است. دهزاد یکدفعه هم به من کاغذ نوشت. من احساس کردم که تا آن موقع یک فرقه در تهران بوده و دهزاد و شخص دیگری به اسم اسفندیاری لادبن، که او هم یکدفعه با من ملاقات کرد رهبر این جریان بوده‌اند. ولی همان مواقع که این اشخاص بنده را هم بجهت

۱. در متن به جای ۱۳۱۰ قبلاً عدد دیگری نوشته و بعد آنرا تصحیح کرده است و بعد در حاشیه نوشته است: «بعضی از اعداد و مشخصات این جواب به واسطه عصبانی بودن و عجله صحیح نیست، جواب بعد صحیح است.»

تبلیغ دنبال کرده بودند مصادف با کشف قضیه آنها از طرف پولیس شده هر دو فرار کرده‌اند. من در این موقع هم میلی به عقائد آنها نشان نداده بودم و بحث و تبلیغ از ناحیه آنها در کار بود که فرار کردند و من جریان داخلی آنها را نمی‌دانستم.

سالیان دراز تا سال ۱۳۱۴ گذشت. گویا در عرض این مدت بعضی از این اشخاص مشغول جریانات جدیدی شده‌اند و از جمله در نظر گرفته‌اند که بنده را هم تبلیغ نمایند. در سال ۱۳۱۳ صغری خانم زن دهزاد یکدفعه نزد من آمد و اظهار کرد یکی از رفقای دهزاد میل ملاقات با من دارد. این شخص از من دیدن کرد و خود را به اسم امیری^۱ نزد من معرفی کرد و پنج یا چهار جلسه از من ملاقات کرد. تمام مذاکرات او با من راجع به این بود که مجله دنیا را که من منتشر می‌کنم به نفع آنها منتشر کنم و من چون وخامت موضوع را می‌دانستم قبول نکردم و همان جنبه علمی او را حفظ کردم. یکی دیگر از حرف‌های آن شخص این بود [که] بایستی در اینجا تشکیلات داده شود و برای این کار شخصی با من مذاکره خواهد کرد. او خواست مسافرت به گرگان کند و ما با اتومبیل دکتر امامی به مازندران می‌رفتیم. تصادف مناسبی بود. آن شخص هم جنبه‌های قانونی خود را مرتب داشت یعنی از حیث سجل و جواز مسافرت و غیره مطمئن بود. دکتر امامی ابدأ از این شخص اطلاع مخصوصی نداشت. این شخص در بندر شاه از ما خداحافظی کرد و من دیگر از او اطلاع پیدا نکردم. در تهران پس از مدتی شخص دیگری که وعده شده بود به من مراجعه کرد.^۲ از من پرسید چه کمکی می‌توانم بکنم؟ آن شخص از من دو نوع کمک خواست: یکی اینکه من پول بدهم، دیگر اینکه از شاگردان هر کس که فقیر و با استعداد است باو معرفی نمایم. من اصولاً وخامت این جریان را می‌دانستم ولی چون ظاهراً کار بی‌اهمیتی بود گاه به عنوان اینکه بی‌پولم پیش من می‌آمد مبلغی دریافت می‌کرد. و من صورت بعضی از شاگردان را که با من بطور عموم (ولی نه از نقطه نظر یک تشکیلات) آشنا بودند به او می‌دادم. آن شخص با دکتر بهرامی هم ارتباط داشت و من این ارتباط را بدین ترتیب فهمیدم که یکی دو دفعه توسط

۱. امیری نام مستعار کامران است ولی بعدها در مورد کامبخش نیز به کار رفته است.

۲. منظور کامبخش است.

دکتر بهرامی بمن پیغامی داد. در بعضی از ملاقات‌های خود اظهار می‌کرد که شاگردان را دور هم جمع کرده است. از اشخاصی که اسم می‌برد عبارت بودند از خامه و قدوه و شخص دیگری که اسمش در نظر من نیست. ضمناً می‌گفت که خامه شخص دیگری را هم از بیروت معرفی کرده است. این شاگرد که میری نام دارد به خود من هم یک مراسله نوشت ولی چون مکاتبه با او جزء وظائف من نبود من جواب‌های ساده‌ای به او دادم. این شخص با من فقط از این نقطه نظر ارتباط داشت ولی معلوم است که ارتباط او با دکتر بهرامی از نقطه نظر دیگر بود. البته دکتر بهرامی با وجود رفاقتی که با من داشت نوع ارتباط خود را بمن نمی‌گفت، و گویا رسم هم همین است. این شخص هیچوقت به من آدرس صحیح نداد و اسم صحیح خود را به من نگفت. این شخص که به اسم سید اسدالله پیش من می‌آمد با چند نفر دیگر هم رابطه داشت. یک دفعه کامکار نامی را معرفی کرد که من به او شغلی مراجعه کنم ولی نشد. یک دفعه دیگر از من خواهش کرد برای شخص دیگری غیاباً بعنوان یک نفر کفاش معرفی کرد که کاری پیدا کنم ولی مراجعه نکرد. این خواهش‌ها معمولاً جنبه خواهش‌های معمولی را داشت. سابقاً کامران شخصی را به اسم ضیاء^۱ به من معرفی کرد که برای او کاری پیدا کنم. من آن شخص را بدون اینکه بشناسم به مطبعه سیروس برای کار معرفی کردم. در این مطبعه مرا می‌شناختند زیرا کتابهای من در آنجا چاپ می‌شد. اکبر آقا نام حروف‌چین مطبعه را آن شخص در آنجا شناخته بود. در یکی از ملاقاتهایی که این شخص از من کرد اظهار داشت بوسیله جوانی می‌خواهد مسافرت کند و من می‌خواهم صفری خانم را همراه او بفرستم. مدتی بعد که پیش من آمد اظهار داشت که صفری خانم به مقصد خود رسیده است. در تمام این جریانات من هر قدر کنجکاوی می‌کردم که راه این مسافرت را بدانم جواب بی‌سروته می‌داد. گویا این سر را می‌خواست برای خود نگاه بدارد. از اظهارات این شخص (اگر چه به‌طور رمز و اشاره) معلوم می‌شد که چند نفرند و با هم جلساتی دارند. من چندبار میل کردم که مرا با اشخاص دیگر ملاقات دهد هیچوقت جواب منفی نداد ولی هیچوقت هم عمل نکرد. آنچه که من از گفته‌های او احساس کردم اینها بیش از سه نفر

نبودند. با مسکو ارتباط داشتند، ولی این ارتباط خود را کاملاً مخفی نگاه می‌داشتند. دکتر بهرامی و من را آلت دست و خودشان را مرکز تلقی می‌کردند، ما را به اسرار خود راه نمی‌دادند. اینکه من اظهار بی‌اطلاعی از آدرس آن شخص کردم و به شرافتم قسم خوردم صحیح است زیرا هیچوقت به من آدرسی نداد و همواره گاه بیگانه پیش من می‌آمد و بعضی اوقات قبلاً تلفن می‌کرد. مجموع ملاقات‌های من با این شخص شاید در حدود ۲۰ یا ۳۰ جلسه باشد. موقعی که من به آلمان رفته بودم موقع مراجعت در ایستگاه مسکو آن شخص اول را که به اسم امیری به من معرفی شده بود دیدم. با آنکه من بلیط یکسره داشتم در هر حال مجبور بودم یک شب در مسکو بمانم. باصرار این شخص چند شب ماندم. این شخص چند پیام به آن شخصی که در ایران بود داد ولی این پیام‌ها چندان مهم نبود. یکی این بود که مظلوم و چند نفر دیگر (اسم آنها سابقاً یادم من بود) عنقریب خواهند آمد. و چند نفر محصل که بنا بود بفرستید. خلاصه این پیام‌ها جنبه مهمی نداشت و آنها آنچه که اساس تشکیلاتشان بود مستقیماً بهم اطلاع می‌دادند. از من هم بعنوان یک پست فقط استفاده کردند. من پس از مراجعت در تهران پیام‌های آن شخص را که در مسکو به اسم کامران خود را می‌نامید به این شخص دادم.

سید اسدالله تقریباً یک ماه قبل برای آخرین دفعه پیش [من] آمده اظهار کرد عده‌ای را پولیس گرفته است و بنابراین دیگر به سراغ من نخواهد آمد. علت گرفتار شدن آن عده را خیانت یک نفر بیان نمود.

بطور خلاصه از ۱۳۱۴ به اینطرف این اشخاص یک جریانی شروع کرده بودند. در یک گوشه هم که عبارت از گرفتن پول و آدرس جوانان باشد از من استفاده می‌کردند. من خودم هم با جوانان مذاکرات می‌کردم ولی اصولاً با آن شخص من قرار گذاشته بودم که چون من با طبقه منورالفکرها مربوط هستم مذاکرات من هیچوقت سیاسی نبوده بلکه مربوط به اصول تمدن خواهد بود زیرا بایستی مطابق مذاکرات آن شخص و من بایستی در جوانان ورزشی و انجمن‌های خیریه و خدمت و مبارزه با بیسوادی و غیره هم تشکیل شود. این قبیل کارهای کولتوری را من انجام می‌دادم چون جنبه سیاسی نداشته با وضع من هم مناسب‌تر بود. از اشخاصی که این سید اسدالله نام وقتی اسم برده احدی نام

این شخص که عکس آنرا بمن نشان دادید همان سیداسدالله نام است که با من به آن اسم مرابطه داشته و اینجا با اسم کامبخش نام برده می‌شد. تمام ارتباطات [من] با این شخص بوده است. چون من جز با او با شخص دیگر ارتباط نداشتم و او برای من حکم مرکز را داشت و نیز از طرف دیگر به نظر من اصولاً تشکیلات مهمی در میدان نبوده. گویا تنها شخص مربوط با مسکو همان شخص است و حتی کامران پیغام‌هایی که توسط من به او داد اولاً رمز بود که من نفهمم، مثلاً پیغام داد که محصلین را بفرستد، ثانیاً او همواره اظهار اطلاع می‌کرد.

آنچه را که راجع به شاگردان معلوم است خامه‌ای بیش از همه با سید اسدالله مربوط بوده است. خامه‌ای پیش من نیز می‌آمده است و از من اشکالات فلسفی مربوط به طرز تفکر خود را می‌پرسیده است. از سایر شاگردانی که من بسید اسدالله اسم برده‌ام عبارتند از مکی‌نژاد، سجادی، جیبی، دانشوری، نوائی ولی گویا سید اسدالله با اینها آن ارتباطی را که با خامه‌ای دارد پیدا نکرده است. بالاخره خامه‌ای و قدوه و شخص دیگری که اسمش را من فراموش کرده‌ام مرکز محصلین شده و با میری نام در بیروت هم مکاتبه داشته‌اند.

نیز اینجانب با بعضی از جوانان مانند رادمنش و اسکندری صحبت‌های مختلف نموده‌ام که چنانکه سابقاً هم نوشته شد جنبه کولتورل داشته است ولی هیچوقت نتوانسته است داخل میدان عمل شود. فقط یکی از چیزهایی که عملی شد تأسیس کلوب جوانان است که عده زیادی از جوانان (تقریباً همه کسانی که از اروپا مراجعت کرده‌اند) در آن شرکت کردند و مطابق میل اکثریت جدیت کردند که آنها به کلی جنبه کلوب ولی نه جنبه یک جمعیت داشته باشد.

نوائی جزء جوانانی است که اینجانب اسم او را به سید اسدالله داده‌ام. نظام‌وظیفه خود را تمام کرده گویا با اروپا رفته است. (امضا)

بازجونی ۱۳۱۶/۲/۲۳

س - با مراجعه به اوراق تحقیقات و اظهارات شما که قبلاً نوشته‌اید و تطبیق

اظهارات شما با دیگران معلوم می‌شود که نواقص زیادی موجود [است] ، شاید هم نخواسته‌اید طرز تشکیلات و عملیات و مبداء و مؤسسين آنرا بیان کرده باشید لیکن برای اینکه قبلاً به شما قول مساعدت و همراهی داده شده لازم است آنچه را که برای دقیق شدن وضعیت تشکیلات و معرفی اشخاص و مؤسسين آن می‌باشد با طرز صریح و روشن ذیلاً بنویسید و میزان حقیقت‌گوئی و مداخلات شما در این نوشته‌های اخیرتان معلوم خواهد شد.

ج - جوابهایی که سابقاً دادم در نتیجه مذاکرات شفاهی سابق بود و تماماً هم صحیح بود. اکنون که از مذاکرات جدید اساس فکر شما را فهمیدم و بیانات شما را شنیدم بطور دقیق به شرح ذیل می‌نگارم.

من اولین دفعه کلمه مارکسیزم و کومونیزم را در سال ۱۳۰۲ از احمد اسداوف، که اکنون به اسم داراب در ایران است، در برلن شنیدم. پس از آن دوم کسی که کومونیست شناختم مرتضی علوی از محصلین برلن بود.

من تا سال ۱۳۰۶ ابدأ کتاب کمونیستی نخوانده بودم. در سال مزبور اول دفعه مانیفست کومونیزم را، که از علوی گرفته بودم، خواندم. در همین سال بواسطه زیاد شدن شاگردان ایرانی در آلمان جمعیت محصلین ایرانی که سابقاً فقط برای تشکیل عید نوروز منعقد می‌شد به عنوان «انجمن ایران» تشکیل گردید. از طرف دیگر مرتضی علوی که از همه شاگردان انقلابی‌تر بود داخل هیئت رئیسه شده و بتدریج علاوه [بر] جمعیت ظاهری، یک جمعیت سری هم به عضویت اشخاص ذیل: دکتر اردلان (علی)، فروهر، محمود پوررضا، ابراهیم مهدوی، مرتضی علوی، مرتضی یزدی، محمد بهرامی، احمد اسداوف، احمد فرهاد، و تقی ارانی (من) تشکیل شد. بعدها حاجی ابوالحسن علوی (پدر مرتضی) و منصور رکنی بدان اضافه شد. این جمعیت سری به عنوان یک فرقه تشکیل شده مرام آن حفظ اصول دموکراسی و تا حدی حزب ملی مختلط از اشخاص کاملاً متفاوت بود. البته این حزب ابدأ کمونیست نبود، فقط دو نفر کومونیست و دو نفر تا حدی سوسیالیست (پوررضا و مهدوی) و چند نفر بورژوا (بقیه) در آن موجود بود. به واسطه متجانس نبودن اعضاء، این حزب به هم خورد ولی مرتضی علوی باطناً به تنهایی مشغول شده مقداری اوراق چاپ و منتشر کرد. سایر اعضاء سابق هم کاملاً می‌دانستند که

این کار از علوی است و در موقع لازم به او کمک پولی هم می‌کردند، ولی تنها عامل این انتشارات مرتضی علوی بود. دو فقره از این انتشارات در نظر من است: یکی بعنوان بیانیه و دیگری بر علیه تیمورتاش،^۱ موقعیکه مشارالیه به برلن آمده بود. از اعضاء جمعیت سرّی مزبور کلیه اشخاصی که هنوز در برلن بودند جزء جمعیت عمومی محصلین هم بودند. جمعیت رسمی محصلین دارای رؤسای ذیل شد: دکتر شفق، دکتر اردلان، دکتر ارانی، دکتر هنجن و دکتر یزدی. اما اعضاء هیئت رئیسه عموماً از اشخاص سابق بودند. چنانچه گفتم تقریباً سال ۱۳۰۷ آن جمعیت دیگر وجود نداشت. در این مواقع یک نفر باسم تاجر آذربایجانی با علوی راه می‌رفت ولی خیلی از انقلاب صحبت می‌کرد. من بعدها در ایران شنیدم که آن شخص لاهوتی بوده است و جز به علوی به کسی دیگر خود را معرفی نکرده است. موقعی که من تقریباً سال ۱۳۰۸ از برلن حرکت می‌کردم تا حدی سیاسی شده بودم ولی هنوز کومونیست نبودم بلکه داشتم در اطراف این موضوع مطالعات می‌کردم. من چند کتاب کومونیستی با خود به ایران آوردم که یکی مانیفست و دیگر کتاب «لودویگ فویر باح و انقراض فلسفه کلاسیک» و دیگری ماتریالیسم و امپیریوکریتی سیسم. سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ من از این کتب و چند شماره مجله مسکوور روندشاو را که علوی برای من می‌فرستاد خواندم. سال ۱۳۱۰ خیال می‌کردم که کومونیست شده‌ام و از کتب و افکار آنها اطلاع پیدا کرده‌ام. در این ضمن یک فرقه کومونیست هم مخفیانه در ایران بوده است منتها من نمی‌دانستم. من از وجود حسابی دهازاد در ایران اطلاع داشتم و کومونیست بودن او را می‌دانستم ولی محل او را اطلاع نداشتم. اتفاقاً (گویا سال ۱۳۱۰) که موقع عید به اصفهان رفته بودم معلم بودن او را در اصفهان فهمیدم. در تهران چند ملاقات از او در گلابدره کردم. مباحثه فلسفی زیاد کردیم و من از او جریان حزب را می‌پرسیدم و میل می‌کردم که داخل شوم ولی او

۱. وزیر دربار رضاشاه که پس از شاه نیرومندترین شخص کشور بود. نام کامل او عبدالحسین تیمورتاش و لقبش سردار معظم خراسانی بود. او در سال ۱۳۱۱ مورد غضب رضاشاه واقع شد. در پائیز همین سال از کار برکنار و زندانی گردید. اتهام او فساد، رشوه‌خواری و سوءاستفاده مالی بود. نوشته‌اند که در پنجاه سالگی در مهر ۱۳۱۲ در زندان درگذشت. مرگ او در اثر «سکته قلبی» اعلام شد.

موضوع را بمن واضح نمی‌کرد. یک رساله با اسم «علل عمومی بحران اقتصادی دنیا» تألیف لادبن اسفندیاری را برای مطالعه بمن داد. در سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ که من خودم بتدریج کومونیست می‌شدم این افکار را به آقای ابوالقاسم نراقی هم می‌گفتم ولی او توجهی به این افکار نداشت و از نظر دوستی گاه تصدیق و گاه مسخره می‌کرد. پس از ملاقات با حسابی به من توصیه کرد حالا که می‌خواهم جدی کار کنم صلاح است دیگر با نراقی از این مقوله صحبت نکنم زیرا کسی که تا این سن میل نکرده و مسخره می‌کند دیگر عوض نخواهد شد و من هم عمل کردم یعنی از آن ببعد با نراقی صحبتی در این زمینه نمی‌کردم. دهزاد در آن سال ناپیدا شد و یکدفعه موقع شب به اسم حسن مجتبائی به خانه من آمده گفت از قزوین آمده است، و سؤال کرد آیا دکتر یزدی که تازه از آلمان وارد شده است به او پیغامی دارد؟ و من گفتم نه. دهزاد رفت و من دیگر او را ندیدم تا موقعیکه مراسله از مسکو به من نوشت. پس از آن هم یکدفعه لادبن پیش من آمد و اوراق چندی آورد ولی بلافاصله روز بعد آمد و برد و من او را دیگر هیچ ندیدم. اما اوراق مزبور عبارت بودند از روزنامه پیکار و مجله ستاره سرخ. توضیح داده می‌شود که لاهوتی از برلن برگشته و سلطانزاده نام به برلن رفته و در آنجا با علوی قرارداد انتشاراتی را کرده‌اند که مجله پیکار یکی از آنها بوده است. من روزنامه‌های پیکار را نتوانستم اصلاً بخوانم چون اسفندیاری آنها را بلافاصله برد.

خلاصه من که قدری اطلاع از کومونیزم پیدا کرده بودم و تازه می‌خواستم وارد جریان شوم بواسطه مسافرت دهزاد و لادبن بلاوسیه ماندم. خودم به فکر افتادم که مطالعات شخصی کنم. در سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۳ من خودم به مطالعات مشغول شدم. کتابهای فیزیک و شیمی و پسیکولوژی و تئوری‌های علم را چاپ کردم. به حساب خودم خیال می‌کردم که در پسیکولوژی و تئوری‌های علم تا حدی فکر کومونیستی به کار برده باشم ولی مورد تمسخر واقع شده بود یعنی بعدها فهمیدم که خیلی جاها را از نظر کومونیستی غلط نوشته‌ام. در ۱۳۱۲ امتیاز مجله دنیا را گرفتم. اخذ این امتیاز مطابق کلیه مقررات به عمل آمد و من اصولاً همواره علاقه داشتم که با رعایت مقررات کار کنم، این طریقه را ثابت‌تر می‌دیدم. موقع شروع به چاپ مجله ایرج اسکندری و بزرگ علوی هم به من کمک کردند. ایرج اسکندری اصولاً به افکار

سوسیالیستی آشنا بود و علوی هم در نتیجه مذاکرات چند جلسه آشنا شد. این اشخاص هم از حیث پول و هم از حیث مقاله به من کمک کردند. مخارج ماهیانه مجله را در حدود ۴۰ تومان برآورد کرده بودیم که ماهیانه ۸ تومان آنرا اسکندری و ۵ تومان علوی و بقیه را من می‌دادم منتها مجله به فروش هم می‌رسید و آبونه هم پیدا کرده بود. از روی ته چک‌هایی که جزء اوراق توقیف شده در شهربانی است می‌توان آبونه‌ها را فهمید و من اسامی آنها را حفظ ندارم.

مجله دنیا بواسطه بی‌پولی نمی‌توانست مرتب منتشر شود، به همین جهت ۱۲ شماره آن به جای یکسال در دو سال منتشر شد زیرا ماها نمی‌توانستیم به اندازه کافی پول خرج کنیم. از این بابت من هنوز ۴۰ تومان به مطبعه بدهکارم. قرض من بیش از اینها بود که بتدریج از حقوق خود به مطبعه پرداختم.

در ضمن طبع کتب و مجله در مطبعه سیروس اکبر آقا فورم بند اطلاعاتی راجع به حزب سابق و کلاه‌هایی که رؤسای اتحادیه‌ها سر کار گران گذاشتند می‌داد، و اخبار مسکو را می‌خواند. من او را در کار خودش تشویق کردم و گفتم جدیت کند بلکه صندوقی برای کار گران تأسیس کند ولی او موفق نشد و من هم با او خیال دادن تشکیلات یا فرقه نداشتم.

بهترین خوانندگان مجله دنیا شاگردان مدارس بودند. مجله دنیا در پولیس سانسور هم می‌شد. بنابراین من فکر کرده بودم که در این مجله بیشتر اصول افکار فلسفی خود را بنویسم زیرا سانسور مانع بود که بتوان در مسائل جاری سیاست بحث کرد. همین طور هم شد یعنی اصول افکار فلسفی خود را در آنجا نوشتم. البته نه خوانندگان و نه پولیس متوجه این افکار بودند. فقط از اشخاص تحصیلکرده خارج بعضی متوجه می‌شدند. اشخاصی که پس از انتشار مجله دنیا به من گرویدند عبارت بودند از: سجادی (که حالا دکتر و در نظام وظیفه است ولی مطلبی دستگیرش نشد و رفت)، دیگری مکی‌نژاد، بعد سجادی دیگر که حالا شاگرد مدرسه طب است. این سه نفر مجله را می‌خواندند و برای رفع اشکال خود پیش من می‌آمدند. سه جوان دیگر عرفانی، عباس نراقی و میربها، آنها بین مخالف و موافق باقی بودند. آنها هم بدون توجه مخصوص دور رفتند. از اشخاصی که به من بعدها گروید خامه‌ای بود. او هم شماره‌های مجله را به دقت

خواند و علاقه زیادی به خرج داد. پیش من می آمد و اشکالات خود را می پرسید. آنوقت من با این جوانان هیچوقت صحبت از کومونیزم نمی کردم و اصول افکار مادی را به آنها توضیح می دادم. بعدها شاگردان دیگری نیز پیش من آمدند، آنچه اسمشان در نظرم است عبارتند از جهانشاهلو، سجادی (شاگرد دانشکده فنی)، عتیقه چی، نوائی. از میان تمام این اشخاص خامه ای، مکی نژاد، سجادی (شاگرد طب)، جهانشاهلو به اصول افکار مادی پی بردند، بقیه توجه و میل مخصوص نشان ندادند. افشار طوس، هم وقتی پیش من آمد ولی بی موضوع.

در تمام این مدت کارهای من جنبه فرقی نداشته بلکه اشخاص نامبرده شده مستقیماً به من مراجعه می کردند و راجع به افکار کومونیزم و ضد کومونیزم کسب اطلاع می کردند.

تقریباً در اسفند ۱۳۱۳ صفری خانم زن دهزاد اطلاع داد که یکی از دوستان دهزاد می خواهد با من ملاقات کند، و ملاقات کرد و اظهار کرد می خواهد در زمینه فرقه کار کند. ولی مطابق اسلوبی که فرقه در کار دارد و نه اسم و نه رسم خود را به من گفت. خود را به اسم امیری به من معرفی کرد و نوع کار خود را هم نگفت. آدرسی هم نداد و با من فقط در خیابان (معمولاً خیابان گمرک) ملاقات می کرد. جمعیاً شاید چهار الی پنج مرتبه با من ملاقات می کرد و اساس صحبت هائی که با من کرد این بود که در مجله دنیا بیشتر مطالب سیاسی نوشته شود. دیگر اینکه من از دوستانم ماهیانه مقداری پول جمع کرده به او بدهم. خواهش دوم را قبول کردم ولی خواهش اول در هر حال عملی نبود زیرا مصادف با بحران مجله دنیا بود و گویا از آن ببعده اصولاً بیش از یک شماره (آنها پس از چندماه) منتشر نشد. در این موقع ها دکتر محمد بهرامی هم از برلن وارد شد و آن شخص امیری نام آدرس او را از من گرفت. من فقط ۱۵ تومان به این شخص پول دادم چون بالاخره پول عمده را من مجبور بودم بدهم زیرا حقوقم بیشتر بود. از مجله های دنیا مقداری از من گرفت. یک شخص موسوم به ضیاء را هم برای گماشتن به کاری به من معرفی کرد و من هم او را به مطبعه سیروس معرفی کردم. من بالاخره هويت این شخص را نمی دانستم و فقط بر روی اطمینان معرفی خانم دهزاد با او واضح صحبت می کردم و او مرام اصلی خود را، که دادن تشکیلات بود و بعدها بر من معلوم گردید، نگفت و ملاقات با من

و گذاشتن بعضی قراردادها با من جزء نقشه اصلی او راجع به دادن تشکیلات بوده است. در جلسه پنجم یا ششم این شخص اطلاع داد که می‌خواهد به گرگان پیش یکی از دوستانش برود و جواز و سجل هم دارد. در اینموقع ما هم خیال مسافرت به مازندران داشتیم مناسب‌تر دیدیم که با هم برویم. بدون اینکه از همراهان ما آقایان دکتر امامی و شراقی این شخص را بشناسند به عنوان اینکه او یک مسافر آشناست همراه ما شد. من و دکتر بهرامی در این موضوع با هم صحبتی نکردیم چون من بدون اینکه مستقیماً شنیده باشم او پیش بهرامی رفته است احساس می‌کردم که قاعدتاً باید دکتر بهرامی را ملاقات کرده باشد. آن مسافرت بدون هیچ نوع صحبت گذشت و من و دکتر بهرامی هم نسبت به این شخص از نظر آداب فرقی نسبت به هم ساکت بودیم. او در بندر شاه رفت و ما مراجعت کردیم. آن شخص به من در تنهایی گفته بود که شخصی به اسم امیری و یا هوشنگ^۱ خود را به من معرفی خواهد کرد. من در آن موقع غرض مسافرت آن شخص را نفهمیدم.

قبل از این پیش آمدها من خانم کمالی را توسط دکتر یزدی در مریضخانه گوهرشاد شناخته بودم. امیری نام (که بعد معلوم شد اسم او کامران است) بمن توصیه کرد این شخص تحت تأثیر شخصی است با اسم شیرین اوف که فاسد است. بهمین دلیل من دیگر با خانم کمالی مراوده نکردم.

در بهار سال ۱۳۱۴ شخص جدید، که بعدها پیش من اسم سید اسدالله پیدا کرد و مطابق عکسی که دیدم کامبخش نام دارد، با من چندین ملاقات کرد. در این ملاقات‌ها قرار شد که کار محصلین با او باشد و کار جوانان فارغ التحصیل با من باشد. کارهای اصلی، یعنی موضوع پول و سلول‌ها در میان کارگران و غیره را این شخص هم بمن اطلاع نداد. کاری که در این بهار شد من اسامی یکدسته از محصلین را که مناسب بنظم می‌آمد به او دادم. اسامی سابق الذکر محصلین اغلب جزء ایندسته بود. بعضی هم مثل حبیبی، دانشوری، کرمی (?) و غیره بودند. گویا با همه این اشخاص مذاکراتی شده

۱. کامبخش با ارانی با نام مستعار سید اسدالله تماس می‌گیرد ولی در ارتباط با دیگران، از جمله شورشیان، از نام امیری استفاده می‌کند.

باشد. خود کامبخش و چند نفر از محصلین مانند خامه و مکی نژاد تشکیل دادند و مشغول کارهائی شدند که من از خارج ناظر آن کارها بودم و می دانستم از ناحیه شاگردان است ولی خودم دخالت در آن نداشتم. مثلاً کامبخش اطلاع داد که جوانان یکدسته کتب مثل ABC و غیره را ترجمه کرده اند. من این ترجمه ها را ندیدم. این کار کاملاً بعهده خود این دسته بود.

در تابستان ۱۳۱۴ من با اروپا رفتم. چون خواستم به اروپا بروم کامبخش سرتی را بمن کشف کرد و آن این بود که گفت اسم آن شخص کامران است و آدرس او را بمن داد که ضمناً از او ملاقات کنم. من بدون عبور از مسکو به اروپا رفتم و غرض اصلی من از این مسافرت مطالعات جدید و تأهل بود. متأهل نشدم ولی مدتی در لابراتوار پولیس برلن راجع به شیمی جزائی و ارزاق و دوائی کار کردم. موقع مراجعت از راه مسکو بلیط خریدم. در مسکو کامران پیش من آمد و دو سه روز با من بود. اصول صحبتی که کامران با من کرد چند پیغام به کامبخش بود. یکی از آنها آشکار بود و بقیه رمزی بود که من نیابستی بدانم. پیغام او که آشکار بود مرام کنگره هفتم بود بشرح ذیل: کنگره تصمیم گرفته است در ممالک صنعتی مانند فرانسه و غیره جبهه توده ای (مرکب از تمام احزاب کارگر و دموکرات) و در ممالک در درجه ایران جبهه ملی تشکیل شود. غرض اینست که از این ببعد نیابستی کاملاً کومونیست صرف بود بلکه در ایران فرقه کومونیست بایستی با حکومت ملی که مانع نفوذ امپریالیزم خارجی است مساعد بود و با کلیه عملیات مترقی دولت، مانند تغییر لباس و غیره، بایستی مساعدت صددرصد کرد، یعنی از این ببعد فرقه بایستی با همه فرقه ها و دولت ها که فاشیست نباشند ائتلاف کند.

پیغام های دیگر بی اهمیت بود و آنچه که یادم من است عبارتند بودند از: آن ماشین چی^۲ در راه آهن کار میکند، آن شخص که پتو را خورده بود باید مسافرت کند، محصلین را بفرستید. من این پیغام ها را عیناً به کامبخش رساندم بدون اینکه از موضوع

۱. احتمالاً منظور کتاب «القبای کمونیسم» نوشته بوخارین است.

۲. منظور رضا ابراهیم زاده لوکوموتیوران است که در بازجویی شورشیان بتفصیل از او یاد شده

آنها اطلاع داشته باشم. از طرف دیگر چون من در مسکو بی پول بودم و بعضی اشیاء می خواستم بخرم و از طرف دیگر کامران میخواست به کامبخش پولی برساند مبلغی (گویا در حدود ۲۰۰ تومان) بمن قرض داد و من از این پول اشیاء مختلف خریدم. و در ایران از حقوق خود در حدود همین مبلغ به کامبخش دادم ولی محل این پول را هم نمی دانستم. چنانکه اشاره کردم من از اشخاصی که با کامبخش بودند و از کارهایی که می کردند (صرفنظر از موضوع محصلین) بی خبر بودم.

من گویا اسم ملکی را هم قبل از مسافرت به اروپا به کامبخش داده بودم و او از اسکندری و علوی هم اطلاع داشت.

پس از مراجعت از اروپا در پائیز و زمستان سال ۱۳۱۴ باز ملاقاتها با کامبخش صورت می گرفته (تقریباً هر هفته گاه هر ماه). او از کار محصلین و من از کار جوانان به هم اطلاع می دادیم ولی از سلولهای کارگری او بمن اطلاعی نمی داد و سایر کارهای او بر من تاریک بود. همینقدر می دانستم که با دکتر بهرامی هم مرادده دارد ولی نوع مذاکرات را نمیگفت و من هم نمی پرسیدم. یکی از اطلاعاتی که بمن داد این بود که شاگردان در دانشکده فنی اعتصاب کرده اند و جوانان او هم در این عمل سهم بزرگی انجام داده اند. بعدها خود مکی نژاد هم (گویا قبل از خاتمه اعتصاب) پیش من آمد و جریان کار را توضیح داد. در این اعتصاب شاگردان از اعتصاب سال قبل دانشکده طب که بدون دخالت خارجی (شاید فقط با دخالت معلمین رقیب همان دانشکده) صورت گرفته بود سرمشق گرفته بودند. دیگر از موضوعاتی که بمن اطلاع داد این بود که اگر من به آب علی بروم به صفری خانم که در آنجا بود پیغام دهم که بشهر بیاید. من خودم نرفتم ولی پیغام دادم. پس از چند روز اطلاع داد که اینها (صفری خانم و یک شخص دیگر که من نبایستی اطلاع داشته باشم) بسرحد رفته اند و شاید گذشته اند. پس از مدتی آمد که تازه گذشتند. در ضمن این مراددهات از اشخاصی که کامبخش پیش من اسم برد یکی احدی نام بود که درست در نظر ندارم شخصاً او را دیدم یا نه. دیگر علی کامکار نامی که بمن معرفی کرد برای او شغلی تهیه کنم ولی لازم نشد. از یکنفر کفاش و از یک نفر نظام وظیفه هم صحبتی کرد ولی من این اشخاص را ابدأ نشناختم. کامبخش پیش من آدرس صحیح نگذاشت. یکدفعه دکانی را در خیابان نادری معرفی کرد و بعد گفت آدرس

دیگر نیست، در بازار آدرس هست ولی هیچوقت اسم و محل واضحی را برای مرکزیت خود نشان نداد و بهمین جهت هم من در سوالات سابق بیان کردم که من آدرسی نداشتم که به کسی بدهم. در نظر ندارم که غیر از اشخاص نام برده شده کامبخش شخص دیگری را بمن معرفی کرده باشد.

اما من در جریان نیمسال اخیر ۱۳۱۴ با اشخاصی که مذاکره کردم (علاوه بر اشخاصی که سابقاً اسم برده‌ام) عبارت بودند از لاله، آل بویه (شاگرد مدرسه طب)، قاسمی، رادمنش، دکتر تقی نصر، دکتر محسن نصر، دکتر آزموده، دکتر کیان. در تمام این مذاکرات مطابق شرحی که کنگره ۷ بیان کرده بود اصولاً صحبت از کومونیزم نبود بلکه صحبت از ملیت و طرز نگاهداری حکومت مشروطه ایران و ترقی دادن ملت میشد. ملاقات‌ها اغلب دویبدو بود. مثلاً من یک وقتی با لاله صحبت کردم، وقتی با قاسمی، و یکدفعه با قاسمی و رادمنش و غیره. من این جوانان را تشویق میکردم که ضمناً کتب مختلف از افکار متضاده مخصوصاً فاشیزم و کومونیزم بخوانند. می‌توان گفت که این مذاکرات بی‌نتیجه بود و فائده‌ای نداشت. در یکی از این مذاکرات بنا شد اقلان تحت عنوان کلوب تمام جوانها یک جا جمع آوری شوند. با لاله قرار گذاشتم که پیشنهاد از ناحیه او بشود. قاسمی در آن موقع جزء کلوب ورزشی ایرانیان بود و چون کار آن کلوب پیشرفتی نداشت او هم مایل شد که جزء علمداران کلوب جدید شود. بنابر دعوت آقای لاله عده‌ای در مهمانخانه داریوش حاضر شدند و پس از مباحثات زیاد کلوب جوان که حالیه دائر است تأسیس گردید.

ملاقات ما با دکتر نصر و دکتر محسن نصر و آزموده و کیان و اسکندری بدین ترتیب که اشخاص مزبور گویا تشکیلاتی مثل حزب دارند و (باستثنای اسکندری که جزء نیست) نمی‌خواستند مرا هم وارد کنند. موقع مذاکره آنها که مرا کومونیست می‌دانستند دیدند که من به عقیده آنها بکلی دست راست هستم. خیال کردند که من آنها را مسخره می‌کنم و حال آنکه مطابق مشروحات گذشته نظر من در خصوص منورالفکر این بود که منورالفکر بایستی در کارهای مترقی عیناً مانند دولت و پشتیبان دولت باشد. بهر حال کار با آنها هم عملی نشد. این اشخاص در خیال خود جدیت کرده‌اند که نفوذ خود را در کلوب جوانان حفظ کنند.

در تابستان ۱۳۱۵ من به اداره صناعت منتقل شدم. کار من زیاد شد. از یک طرف مطابق اطلاعی که از محصلین پیدا کردم آنها از هم پاشیده شده‌اند و اغلب نزدیک دیپلم گرفتن آنهاست و به کار علاقه ندارند. مکی‌نژاد و سجادی و همچنین سایرین کنار کشیده‌اند. خود من هم از جوانان منورالفکر سر خورده بودم یعنی امید کار در آنها نمیدیدم. هیچ نوع وقت هم برای خارجی نبود. کامبخش را در نیم سال ۱۳۱۵ خیلی کم ملاقات کردم (شاید دو دفعه) و صحبت‌های این ملاقات‌ها هم به تعارفات رسمی میگذشت.

تقریباً در یک یا دو ماه قبل کامبخش پیش من آمد، اطلاع داد که از رسیدن صفری خانم گرچه کامران از یکطرف راضی است در عین حال خوشش نیامده است. در این اواخر یک دفعه دیگر آمده گفت شخص سلیمی نام بروسیه رفته است، در آنجا گرفتار شده است. دولت ایران تقاضای استرداد او را کرده است. پس از مراجعت پولیس تهران او را گرفته و او از اول تا کنون هر کس را میشناخته است که کوچکترین ارتباط را داشته تشریح نموده است. اشاره کرد که به آدرس بعضی از رفقای او هم رفته‌اند ولی رفقای او دیگر آنجا نبوده‌اند. این خبر را داد و رفت. من زیاد به موضوع اهمیت ندادم زیرا در تمام مدت با جریان اصلی جز بوسیله کامران و خود این شخص تماس دیگری نداشتم. اصولاً در سال ۱۳۱۵ کار من از [این] حیث بکلی خاموش و خودم هم بیعلاقه بودم تا این موقع که جریان بدینجا رسید.

من با خانواده خودم از نظر فرقی صحبت نمی کرده‌ام ولی البته آنها کتب مرا دیده و از جریان فکر من مسبوق بودند. کامبخش وقتی گفت شخصی به جنوب خواهد رفت. من اظهار کردم ممکن است او را به خواهرم معرفی کنم ولی این معرفی بنا نبود جنبه فرقی داشته باشد و عملی هم نشد. خواهران من هیچ جنبه از این حیث ندارند.

در جریان اوایل سال ۱۳۱۵ من دو رساله به کامبخش دادم که او بعدها خط خودم را به من پس داد: یکی ترجمه مانیفست و دیگر رساله‌ای با اسم الفباء. نسخه اصلی از بین رفت ولی کامبخش می‌گفت که از آن نسخه‌های متعدد تهیه کرده است.

در بهار سال ۱۳۱۴ مبلغ ۶۰۰ و کسری فرانک فرانسه از پاریس بمن رسید. آنرا هم تحت اختیار کامبخش گذاشتم. خرج آن درست در نظرم نیست. وقتیکه دکتر یزدی

به ایران آمد (گویا ۱۳۱۰) یک الفبای رمزی آورد که با آن با علوی مکاتبه کنیم. کلید آن الفبا را من دور انداختم. اساس الفبا بر این بود که بجای هر حرف دیگر نوشته میشد. مثل اینکه، چیزی با این الفباء ننوشتیم چون اصولاً با علوی مکاتبه مفصل هم نداشتیم. (امضاء)

بازجونی ۱۶/۲/۲۵

س - مجلات و کتب مضربه تبلیغاتی از کجا میآمده، از طرف کی فرستاده شده، چند جلد است و فعلاً در کجا و منزل کیست، و در منزل شما چقدر دارید و به معلمین و محصلین چند جلد داده و نزد کدام آنها میباشد مشروحاً بنویسید.

ج - ورود کتب و مجلات کومونیستی به ایران فقط یا از راه پست و یا به وسیله خود اشخاص بوده است. آنچه که من سراغ دارم: نزد خود بنده یکدوره (۱۴ جلد) کتاب کاپیتال کارل مارکس که از کتابخانه بروخیم در طهران خریده‌ام. دو سال قبل یکدوره دیگر در آن کتابخانه دیدم که بعد فروخته بود. میربهانام که فعلاً لیسانسیه حقوق (گویا در نظام وظیفه) است یک جلد کتاب ماتریالیسم بوخارین را توسط کتابخانه این سینا از کتابخانه E.S.I (ادیسون سوسیال انترناسیونال) وارد کرد. این آدرس را من به میربها و جهانشاهلو و خامه‌ای داده‌ام. در نزد من در حدود پنج جلد کتاب مارکسیستی انگلیسی است (رومان چاپایف، دو جلد تاریخ روسیه. یک جلد منطق و غیره). این کتاب‌ها را خودم در لندن خریده و با پست به ایران فرستاده‌ام. یک جلد مانیفست بآلمانی و دو جلد کتاب فلسفه بآلمانی را در اولین مسافرت شخصاً بایران آورده‌ام. گویا یک جلد ABC و دو کتابچه کوچک شرح حال زندگی اشخاص در کتابخانه من موجود است که جزء کتابهای عمومی من با پست آمده است. خامه‌ای و جهانشاهلو از E.S.I مقداری کتاب وارد کرده‌اند. من تعداد آنها را نمی‌دانم. و کتاب ماتریالیسم بوخارین و مانیفست و پروگرام کنگره ششم و تاریخ فرقه فرانسه را قطع دارم که وارد کرده‌اند زیرا یکی دوتارا هم امانت گرفته خوانده‌ام. در کتاب‌های من یک کتاب آلمانی با اسم اصول معلومات سیاسی موجود است که خودم خریده و همراه آورده‌ام. فتاحی نام که پولیس نیز سابقه او را دارد مقداری کتابچه کومونیستی داشت و اظهار میکرد که در یک کتابخانه

خیابان ناصریه (گویا شرافت؟) آنها را دیده و با کمال تعجب خریده است. یکی از آنها همان ABC و دیگری انقلاب ۱۹۰۵ (از لنین) که بمن امانت داده شده است جزء کتاب‌های من است.

از قراری که شنیده‌ام سلیمان میرزا اسکندری مقداری کتاب مارکسیستی دارد. در دست علوی یک کتاب (ماتریالیسم و میل تناسلی) دیده‌ام. عین این کتاب را مکی نژاد هم دارد. دست بهرامی یک جلد کتاب راجع به خانواده و سوسیالیسم دیده‌ام. ایرج اسکندری یک جلد کتاب بوخارین و یک جلد فلاکت فلسفه (از مارکس)، یک جلد اختصار کاپیتال را دارد. یک دور مجله Rundschau بعنوان مجله دنیا میباشد که یا در خانه من است و یا آنکه برای مطالعه به دکتر بهرامی داده‌ام. این مجله بزبان آلمانی است و در سوئیس چاپ میشود و به وسیله پست میاید. در کتابخانه دانشکده حقوق از کتب اقتصادی کارل مارکس موجود می‌باشد. یک جلد کتاب مزد و سرمایه تألیف مارکس و ترجمه شده بفارسی و نیز یک جلد کتاب دیگر بفارسی که اسمش نظرم نیست اینجا دست کامبخش بوده است. این کتاب‌ها در سال‌های ۱۳۰۸/۹ به کمک لیگا بر علیه امپریالیسم که مؤسسه در برلن | است | چاپ شده بود (مقارن روزنامه پیکار).

آنچه که به طور کلی می‌توان گفت در ایران چیزی راجع به مارکسیسم چاپ نشده است. کتابچه‌ای که لادبن اسفندیاری به اسم علل عمومی بحران اقتصادی دنیا چاپ کرده است بی‌اهمیت و از نظر مارکسیسم غلط بود. مجله دنیا فقط جنبه فلسفی مادی دارد و مطالب آن مطالبی است که از دو هزار سال قبل بین علمای بشر مورد بحث بوده است. جنبه سیاسی جاری ندارد و به همین جهت می‌توانست آزادانه با وجود مراقبت پولیس و مطبوعه طبع و نشر شود. اما در خارجه ستاره سرخ در وین و پیکار و سه یا چهار جلد کتابچه کوچک در برلن چاپ شده است. یکی از آنها ترجمه مانیفست است که به ایران اصلاً نیامده است و غلط و بد ترجمه شده است. ترجمه‌ای که در تهران با خط اشخاصی در حدود ۱۵ نسخه توسط کامبخش تکثیر شده است (ترجمه خود من) قدری صحیح‌تر است. از اوراق دیگری که در تهران خطی انتشار یافته یکی بیانیه اول ماه مه ۱۳۱۵ و دیگری الفباء است که یادداشت‌های اصلی آن از کامران است و من آنها را به عبارت در آورده به کامبخش داده‌ام و کامبخش عین خط مرا پس داده است. تصور

نمی‌کنم کامبخش از ۲۵ نسخه بیشتر تکثیر کرده باشد زیرا مطابق اظهار مشارالیه با دست این نسخه‌ها را می‌نوشته‌اند. در کتابخانه من شاید غیر از کتبی که سابقاً اشاره کردم باز هم موجود باشد، باید بگردم و پیدا کنم. ژورنال دو مسکو مدتی برای مجله دنیا می‌آمد و من آنها را به هر کسی که مایل بود می‌دادم ولی این اواخر نمی‌رسد. این روزنامه همه جا آزاد است چون رسمی است، به وزارتخانه‌ها هم می‌رسد، دکتر بهرامی هم گویا کتبی دارد ولی من اسم آنها را نمی‌دانم.

س - دکتر یزدی - دکتر امامی که اسم بردید در فرقه کمونیستی عضویت و شرکت داشته‌اند؟ به طور وضوح بنویسید.

ج - دکتر امامی هیچوقت به سیاست علاقه نداشته، نه در اروپا نه در ایران. تمام را به مسخره گذرانیده است. او مرا از جنبه سیاسی به طور وضوح نمی‌شناسد و اگر هم حدس بزنند که من تمایلاتی دارم بیش از این هم چیزی نمی‌داند. دکتر یزدی در آلمان تمایل زیاد به کمونیستی داشت ولی جزء تشکیلاتی [نبود] ولی در ایران به کلی از جریان خارج بود و میلی نداشت. با من هم در این زمینه هیچوقت مذاکره نمی‌کرد.

س - مرتضی علوی فعلاً کجاست و چه میکند؟ ارتباطی با هم دارید یا خیر؟

ج - مرتضی علوی وقتی که از برلن اخراج شد شایع بود که به پراگ رفته است. ولی وقتی که من در آلمان بودم شنیدم در ترکستان روسیه است و آدرس او هم به دستم آمد که در یک مطبوعه کار می‌کرد. به او کاغذی نوشتم، جواب داد که من ممکن است به مسکو بیایم و با تو ملاقات کنم ولی وقت تنگ بود و موقع و فرصت برای مکاتبه نبود و موقعی که من از مسکو رد شدم (در حدود ۱۰ شهریور ۱۳۱۴ مدت سه روز) در مسکو نبود. رویهمرفته گویا محل اقامت او اساساً آسیای وسطی (ترکستان) باشد. از ایران هیچوقت با او و اساساً در روسیه با هیچکس مکاتبه نداشته‌ام.

س - جمعیت سری که در برلن به دست مرتضی علوی تشکیل شده بود منظور

اصلی آن جمعیت چه بوده است؟

ج - منظور اصلی این جمعیت اشغال مراکز مهم اداری در ایران و دادن ترقیات و حفظ اصول دموکراسی و مشروطه، خلاصه آنچه که طرز تفکر منورالفکر است.

س - پس از اعضاء این جمعیت به ایران آمده‌اند کاری از پیش برده و یا

اقداماتی کرده‌اند یا خیر؟

ج - این جمعیت اصولاً در برلن منحل شده و اعضاء آن کاملاً طرز تفکر متفاوت داشتند و نه در آلمان و نه در ایران (در همان موقع حیات جمعیت) کاری از پیش نبردند. تا حدی جنبه دوم هم جمع شدن محصلی داشت تا جنبه سیاسی.

س - دکتر علی اردلان، غلامحسین فروهر، محمود پوررضا، ابراهیم مهدوی، دکتر مرتضی یزدی فعلاً در کجا هستند و چه می‌کنند؟ آیا در فرقه کمونیستی و یا جمعیت دیگر سیاسی عضویت و شرکت داشته و یا دارند یا خیر؟

ج - دکتر علی اردلان عضو سفارت پاریس، فروهر عضو وزارت مالیه تهران، پوررضا تاجر آزاد، مهدوی عضو اداره کل فلاح، دکتر یزدی عضو صحیه در تهران می‌باشند و آنچه که من اطلاع دارم از آن به بعد نه عضو یک فرقه سیاسی و نه عضو فرقه کمونیستی بوده‌اند.

س - دکتر شفق، دکتر اردلان، دکتر هنجن در فرقه کمونیستی و یا دستجات دیگری عضویت و شرکت داشته و یا دارند یا خیر؟
ج - نه خیر.

س - ابوالقاسم نراقی کیست؟ آیا در فرقه است یا خیر؟

ج - آقای ابوالقاسم نراقی فعلاً معلم و کاندید رتبه ۸ معارفی است هیچوقت در فرقه نبوده و چنانکه سابقاً نیز بیان کردم صحبت‌های بنده را مسخره می‌کرد.

س - قبلاً گفته‌اید که حسابی به شما گفته است از یزدی پیغامی دارید یا خیر. این موضوع چه بوده و این می‌رساند که دکتر یزدی هم برای فرقه کمونیستی کار می‌کرده که قرار بود پیغامی به وسیله او بدهند. تفصیل را بنویسید.

ج - چنانکه سابقاً نیز اشاره کردم دکتر یزدی در برلن دارای میل به افکار کمونیستی بود ولی جزء تشکیلاتی نبود، یعنی آنموقع جز مرتضی علوی گویا اساساً هیچیک از ایرانیان عضو فرقه نبوده‌اند ولی چون یزدی تمایلی داشت دهزاد پیش خود حساب کرده بود شاید علوی اعتماد کرده توسط یزدی پیغامی به او داده باشد که نوشتن آن با مراسله صلاح نبوده است. دهزاد هم بدون اینکه راجع به خصوصیت پیغامی اظهار نظر کند فقط مایل بود بداند آیا یزدی از علوی برای او پیغام آورده است یا نه و او هم

پیغامی نیاورده بود.

س - ایرج اسکندری و بزرگ علوی چند مدت است در فرقه کمونیستی عضویت و شرکت دارند و چه عملیاتی را انجام می‌داده‌اند؟ بطور روشن بنویسید.

ج - پس از اینکه در اوایل سال ۱۳۱۴ کامبخش با من مربوط شد من اسم دو نفر مزبور را به کامبخش دادم و بنا شد که کامبخش مانند معمول خود اشخاصی مأمور ملاقات آنها کند و با آنها کار کند و مطابق معمول بنا نبود که آن اشخاص را من بشناسم. در هر صورت در همان مواقع قاعدتاً کامبخش بایستی با آنها مربوط شده باشد. چه کاری آن مأمورین کامبخش با دو نفر مزبور انجام داده‌اند بر من معلوم نیست ولی می‌دانم که ارتباطی داشته‌اند زیرا وقتی کامبخش به من گفت که به اسکندری پیغام بدهم که منتظر باشد یک نفر نظام‌وظیفه عقب او خواهد آمد من این پیغام را دادم. از این زمینه معلوم می‌شود که معمولاً اشخاصی با آنها مربوط بوده‌اند. علوی گاه‌گاه روزنامه ژورنال دوسکو را که به مطبعه سیروس به عنوان مجله دنیا می‌رسید ولی من دریافت نمی‌کردم می‌فرستاد که بگیرد و هر وقت او می‌خواست من از مطبعه گرفته به او می‌دادم. علت اینکه آنها را من به کامبخش غیباً معرفی کردم این بود که موقع انتشار مجله دنیا من با آنها مذاکرات کرده و افکار آنها را فهمیده بودم ولی افکار آنها هم آنوقت بیشتر جنبه علمی داشت نه جنبه عملی. در موقع انتشار مجله به من کمک پولی می‌کردند ولی از آن موقعی که من آنها را به کامبخش معرفی کردم دیگر از آنها پولی دریافت نکرده‌ام.

س - رضا رادمنش را می‌شناسید؟

ج - بلی می‌شناسم به اسم دکتر رادمنش.

س - با شما ارتباطی داشته؟

ج - من او را در طهران اول دفعه شناختم، تقریباً چهار دفعه با من ملاقات کرده

است.

س - تفصیل ملاقات و اینکه به چه وسیله او را شناختید و آنچه اطلاعاتی از او

دارید به طور روشن بنویسید.

ج - محصلین ایرانی در پاریس. یک کلوب ورزشی ایرانیان داشته‌اند. در تهران

خواسته‌اند دوباره آنرا دائر کنند. چند نفر، که یکی قاسمی، دکتر دانشوری، ابتهاج و

غیره باشند، چند دعوت در هتل داریوش برای انعقاد این کلوب کردند. از من هم دعوت شده بود. در آنجا قاسمی او را به من معرفی کرد. من اسم او را یکدفعه به عنوان اینکه جزء جوانان انقلابی رشت بوده است شنیده بودم ولی بیش از این هم راجع به او اطلاعی نداشتم (در برلن از علوی این موضوع را شنیده بودم). ولی در اینجا لحن او این بود که من قلباً کمونیست بوده‌ام ولی عقیده ندارم که با آن طرز که معمول بود کار کنم؟ یعنی سرخورده‌ام، و فقط تمایل او به جریانات ملایمتر در همان زمینه که من هم با او مذاکره می‌کردم بود.

س - قاسمی، دکتر دانشوری، ابتهاج کیها هستند، فعلاً در کجا می‌باشند؟ آیا مداخلاتی در فرقه کمونیستی داشتند یا خیر؟

ج - قاسمی در معارف، ابتهاج در شهرداری، دکتر دانشوری در صحیه است. اسامی خصوصی آنها را نمی‌دانم. از این اشخاص جز اینکه قاسمی مختصر حرفهای بی‌سروته می‌زند از دیگران جنبه سیاسی من سراغ ندارم.

س - دو نفر سجادی که قبلاً اسم برده‌اید اسامی و شغل آنها را تعیین و ضمناً مرقوم دارید آیا در فرقه کمونیستی عضویت و شرکت داشته یا خیر؟

ج - دکتر سجادی (اسمش را نمی‌دانم) که شاگرد سابق خود من بوده است ابداً به جریانات کمونیستی کار نداشته و سوالات او از من راجع به عدم وجود و مسائل کاملاً فلسفی بوده است. سجادی که شاگرد طب است وقتی تمایل زیاد پیدا کرده بعد هم به خودی خود جنبه مخالف پیدا کرده بودند. و در هر حال هیچوقت عضو فرقه نبوده است. شاید با محصلین مدت مختصری کار کرده باشد. این موضوع را هم اطلاع ندارم، صلاح است از کامبخش یا خامه‌ای یامکی نژاد سؤال شود.

س - موقعیکه با کامران به گرگان می‌رفتید جواز عبور برای او کی گرفته و دکتر بهرامی او را می‌شناخته و از جریان کار او با اطلاع بود یا خیر؟

ج - من نمی‌دانم چه کسی برای کامران جواز گرفته است. به هر حال جزء جوازهای ما نبوده است و ما برای او جواز نگرفته‌ایم. شاید هم اصلاً جواز نداشته است زیرا آنجاها (محل تفتیش جواز) قدری پیاده رفت و به ما می‌گفت جواز دارم. شاید حقه می‌زده و اصلاً جواز نداشته است. من نمی‌دانم که قطعاً دکتر بهرامی او را می‌شناخته است

ولی گویا می‌شناخته زیرا او آدرس دکتر بهرامی را سابقاً از من گرفته بود و چون معمول نبود که من از دکتر بهرامی راجع به او سؤال کنم صحبتی نکردم. در هر حال یاد ندارم که با بهرامی چه حرفی در این خصوص زده‌ایم. آنچه که به یاد دارم اینست که حرفی نمی‌زدیم ولی من احساس می‌کردم که دکتر بهرامی او را می‌شناسد.

س - مستحضر بودید که کامران قصد رفتن روسیه را دارد؟

ج - نخیر.

س - نگفت که برای چه بگروگان می‌رود؟

ج - گفت (در یکی از آخرین ملاقاتها) چون ماندن تهران برای من خطرناک است در گروگان نزدیکی از دوستانم خواهم ماند.

س - آدرس کامران در روسیه کجاست و چند مرتبه با او مکاتبه کرده‌اید؟

ج - آدرس کامران را صفیری خانم و گویا کامبخش در مسکو خیابان گورکی مقابل مجسمه پوشکین، در خانه‌ای که موزه ضد مذهبی قرار دارد نمرهٔ (۰۰؟) داده بودند. من موقعیکه به اروپا می‌رفتم از باد کوبه به او کاغذی نوشته موقع مراجعت خود را از اروپا تعیین کردم. جز این یک دفعه دیگر با او مکاتبه نداشته‌ام. به نظرم آمد که کامران هم کاغذی به برلن به من نوشته انتظار خود و درخواست خرید یک پالتو بارانی را اعلام داشت. این کاغذ مطلب مهم دیگر نداشت و کاغذی هم که من نوشتم موضوع مهمی نداشت. پالتو هم خریده همراه خود به مسکو بردم.

س - وجوه برای کارهای فرقه کمونیستی از کجا و چه مبلغ و به چه وسیله می‌رسد و به چه مصرفی رسیده است و شما چقدر پول به کدام یک از عمال فرقه داده‌اید؟ به طور مشروح و روشن در این زمینه بنویسید.

ج - آنچه که من اطلاع دارم یک فقره ۶۵۰ فرانک فرانسه از پاریس به اسم بنده فرستنده آنها باید از روی ته‌چک معلوم کنم. یک فقره ۲۰۰ تومان شخصاً توسط من، مقداری وجه که خود من از خودم داده‌ام. وقتی هم دکتر بهرامی توسط من به کامبخش پیغام داد که امانتی دارد بیاید ببرد. من نمی‌دانم این امانت کاغذ بوده است و یا پول. پولها را همیشه به کامبخش می‌دادم و از مخارج آنها بی‌اطلاعم. مبلغ ۲۰۰ تومان را در چند فقره به کامبخش دادم و در نظرم است که قبض رسید ناقصی هم به من داد. ولی پرداخت

۶۵۰ فرانک در نظرم نیست کی و به چه ترتیب صورت گرفت. مثل اینکه به حواله کرد او به کسی دادم (بهرامی).

س - شما به شاگردان مدرسه که با شما همفکر بودند پول دادید؟

ج - نخیر.

س - مجمع کانون جوانان در طهران به دست کی تشکیل شده و آیا برای منظور کمونیستی و یا عملیات دیگر که برحسب نظریه هفتمین کنگره فرقه کمونیست بوده که به وسیله کانون مزبور انجام گیرد یا خیر؟

ج - در تأسیس کانون جوان دو فکر مشخص و یکمده بزاخفش وجود داشت. دوفکر: یکی فکر من برای متحد کردن جوانان و دیگری فکر دکترهای سابق الذکر حقوق به منظور شخصی خودشان بود. عده دیگر، حتی هیئت رئیسه، آلت دست بودند. من چون اشتها کمونیستی برایم شایع کرده بودند کنار رتم و کلوب فعلاً جز یک مجمع عمومی جوانان برای قمار چیز دیگری نیست ولی دکترهای حقوق برای آینده آن نظری دارند، یعنی امیدوارند در موقع مقتضی آنها را به یک حزب تبدیل کنند. البته من هیچ نوع سند کتبی در این زمینه ندارم ولی این موضوع را در عمل احساس کرده‌ام.

س - از موضوع بیانیه‌های اول ماه مه که از طرف عمال فرقه کمونیستی منتشر شده چه اطلاعی دارید؟ در این زمینه هم بطور وضوح و روشن بنویسید.

ج - فقط از یک بیانیه اول ماه مه ۱۳۱۵ (مطابق با ۱۹۳۶) اطلاع دارم که یادداشتهای آنها کامران به من داد و من بعبارت نوشته به کامبخش دادم، که بعد خط مرا به خودم پس داد، که من معمولاً از بین می‌برم، گویا سوزانده‌ام. اگر از بین نبرده باشم جزء اوراق من لابد توقیف شده است.

س - مفاد آن بیانیه در نظر شما چیست؟

ج - عین عبارت در نظرم نیست. مضمون راجع به اهمیت تاریخی روز اول مه و حمله بر فاشیسم بود. همانست که جمله اول آن را قرائت کردید.

س - اینکه اسم لاله، آل بویه، قاسمی، دکتر تقی نصر، دکتر محسن نصر، دکتر آزموده، دکتر کیان و دکتر رادمنش را اسم برده و نوشته‌اید که با آنها مطابق نظریه کنگره ۷ مذاکره کرده‌اید از وضعیت اخلاقی سیاسی آنها چه اطلاعی دارید و چه

احساسی کرده‌اید؟ به‌طور روشن نسبت به هر یک آنها بنویسید.

ج - نسبت به رادمنش معلوم شد. دکتر محسن نصر مطابق اظهار رفقای خود در پاریس ادعای کمونیستی می‌کرده و با من هم یکدفعه در این زمینه گرم صحبت کرد. ولی تحت نفوذ برادر بزرگتر خود دکتر تقی نصر [بود]. این دو نفر و دکتر آزموده و دکتر کیان تا حدی طرفدار افکار رادیکال سوسیالیست فرانسه می‌باشند و مایل به یک حکومت جمهوری آزاد می‌باشند. قاسمی طرفدار هر کسی است که روی کار باشد (اگر هم کمونیست باشد). لاله پر نسیپ سیاسی اصلاً ندارد. دکتر آل‌بویه بی‌شبهت به قاسمی نیست و تا حدی (اگر نترسد) میل به کمونیسم دارد (مطابق اظهار قاسمی).

بازجویی ۱۶/۲/۳۰

اینکه پیغام داده‌اید اطلاعات و مطالب دیگری به‌نظر شما آمده و می‌خواهید بگوئید اینک عین اوراق بازجویی بشما تسلیم و آنچه بنظر شما آمده بنویسید.

ج - یکی از شاگردانی که به بنده خیلی نزدیک شده راجع به تحصیلات عالی خود کسب تکلیف کرد اسحق اپریم. اپریم در کوچکی در روسیه بود و فقط از نظر اینکه زبان روسی خوب می‌دانست مایل بود تحصیلات خود را در روسیه انجام دهد ولی من توصیه نکردم، به عنوان اینکه بعدها زندگی او در ایران مشکل می‌شود توصیه نکردم. در عین حال اسم او را به کام‌بخش دادم تا با او مربوط شود و کام‌بخش هم از قراری که اظهار می‌کرد توسط محصلی با او دو جلسه مذاکره به عمل آورده بود. این دو جلسه چندان مهم نبود زیرا بزودی اپریم در امتحانات مسابقه بانک شرکت کرده قبول شده به لندن رفت. کام‌بخش بنا بود اصولاً با او مستقیماً و یا غیرمستقیم همواره مربوط باشد.

از موضوعاتی که وقتی کام‌بخش به من اظهار کرد این بود که چند نفر حاضر کرده است که به عنوان محصل بروسیه بفرستد و در ضمن از کامران اطلاعی بوی رسیده است که اصولاً اعزام محصل خارجی را بروسیه قدغن کرده‌اند. راجع به هویت این اشخاص کام‌بخش چیزی به من نگفت.

از اشخاصی که در جریان سال ۱۳۱۳ با من آشنا شد فتاحی نام بود که سابقه پولیسی دارد و او شخصی را به اسم دکتر شفیعی روزی بمن معرفی کرد. این شخص رامن

فقط یکدفعه همان موقع ملاقات کرده‌ام ولی فتاحی اظهار کرد این شخص پولدار و نسبت به سابقه خود بی‌علاقه شده است و محل سکونت او رشت است.

دو برادر اهل مشهد موسوم به آتش‌نیا، که یکی از آنها در کارخانه سیمان مشغول است، وقتی در برلن جزء فرقه بوده‌اند و بعدها خارج شده‌اند. من این موضوع را فقط از خارج شنیده‌ام. زن آلمانی یکی از اینها که طلاق گرفته است نیز جزء فرقه بوده است. چون اظهار می‌شد (کامران اظهار کرد) که فتاحی به درد نمی‌خورد من هم دیگر با او ارتباطی نداشتم.

س - شهیدزاده را می‌شناسید؟

ج - بلی لیسانسه حقوق و یک مدتی وکیل عدلیه بوده و گویا در عدلیه است.

س - در فرقه کمونیستی عضویت و شرکت داشته و یا دارد یا خیر.

ج - جنبه عرفان دارد، به سیاست ابدأ توجهی نمی‌کند نه فرقه کمونیستی و نه

غیره.

س - عباس نراقی را می‌شناسید؟

ج - بلی.

س - هویت و وضعیت او را با ذکر اینکه تبلیغ شده و یا در فرقه عضویت و

شرکت داشته مرقوم دارید.

ج - عباس نراقی لیسانسه حقوق و الان مشغول انجام خدمت وظیفه است. من با

این شخص صحبت در زمینه فرقوی نکرده‌ام. و چون مطابق مشروحاتی که سابقاً داده‌ام

جز آنچه که نوشته‌ام اطلاعی از تشکیلات کمونیستی ندارم نمی‌توانم بدانم که این شخص

جزء فرقه بوده است یا نه. آنچه که حدس می‌زنم این شخص کمونیست نیست و جزء

فرقه هم نبوده است.

س - شما در چه زمینه با او مذاکره کرده‌اید.

ج - در هیچ زمینه، جز اینکه شاگرد من بوده است. پیش من خیلی کم می‌آمد.

او هم البته مجله و کتابهای علمی مرا خوانده است. شاید برای مطالعه اسم چند کتاب را

هم از من پرسیده باشد. بیش از این با من ارتباطی نداشته است.

س - جنابعالی در قورخانه هم کار می‌کردید؟

ج - بلی.

س - چه ترتیب آنجا کار می کردید و چه میزان حقوق می گرفتید؟ چند مدت است؟

ج - من تقریباً از اول ورودم بایران (از ۱۳۰۸ ببعده) در هنرستان قورخانه به عنوان معلم شیمی و تکنولوژی، و وقتی هم زبان آلمانی، مشغول خدمت بودم. در این اواخر در مقابل ۵ ساعت درس شیمی در هفته ۳۰۰ ریال حقوق دریافت می داشتم. سابقاً ساعات تدریس بیشتر و حقوقم ۵۵۰ ریال بود.

س - اینکه در بازجویی قبلی در صفحه ۲۷ راجع به حزب دکتر نصرها و چند [نفر دیگر] نوشته اید که اینها مثل اینکه یک حزبی داشتند و می خواستند مرا وارد کنند، چون می دانستند که من کومونیست هستم و مذاکرات روی اصل تمایل به دست راست می نمودم خیال کردند آنها را مسخره می کنم بدین لحاظ سرنگرفت، موضوع چه بوده؟ بطور وضوح و روشن بیان نمایند.

ج - من ادعا نکرده ام که دکتر نصرها حزبی داشته اند بلکه غرض این بوده مثل اینکه فکر مشترکی چند نفر با هم داشته اند. این فکر مشترک کاملاً بر روی موافقت با عملیات دولت و تولید حس خوش بینی از طرف ملت نسبت به دولت بود. من هم با این فکر کاملاً موافق بودم زیرا چنانچه سابقاً هم بیان کردم تولید حس ملیت و علاقه به یک دولت مرکزی مقتدر و ملی در ممالک مانند ایران مرام من هم بود. بنابراین اصولاً توافق نظر در کار بود. ولی تعجب آنها از خیلی راست بودن فکر من و بیعلاقگی من در آنموقع نسبت به سیاست باعث شد که دیگر مذاکره ای به عمل نیامد.

س - اسم دانشور، انواری، حسینی، رضوی، حبیبی، شونر دندانساز، شاهسون در قورخانه، ثروتی معلم، ثقفی معلم ریاضی مدرسه پهلوی را که به کامبخش دادید که آنها [را] جلب کند و او هم به خامه ای داده است روی چه اصلی بوده و هویت آنها را بیان و معلوم دارید از کجا آنان را می شناختید و آیا تبلیغاتی شده اند که اسم آنها را به کامبخش دادید یا خیر.

ج - اسامی دانشور و حبیبی را روی اصل اینکه اشخاص متین به نظر من آمده بودند به کامبخش دادم چون مشارالیه از من تقاضا کرده بود که اسامی چنین اشخاص را

بدو بدهم. نظر و عملیات او را بایستی از مشارالیه سؤال کنید. شوئر دندانساز [را] ابدأ نمی‌شناسم. اسامی اشخاص دیگر را که من آنها را می‌شناسم ممکن است در ضمن صحبت‌های مختلف کسی از من شنیده باشد ولی این اشخاص ابدأ با من ارتباط شخصی و سیاسی نداشته‌اند ولی صورتی به کامبخش نداده‌ام.

س - کامبخش آن دو نفر [را] از کجا می‌شناخت که اسامی آنها را خواست.

ج - اگر می‌شناخت از من سؤال نمی‌کرد.

س - اگر کامبخش بگوید چنین اشخاصی را نمی‌شناخت و شما اسامی آنها را به

او دادید آنوقت چه خواهید گفت، یعنی غیر از دانشور و حبیبی.

ج - راجع به شوئر خواهم گفت نمی‌شناسم و راجع به بقیه خواهم گفت چنین

صورت اسامی به او نداده‌ام. اگر بر سبیل صحبت اسمی شنیده باشد دلیل نیست.

س - اگر کامبخش دلائل منطقی اقامه کند که شما صورت اشخاص فوق‌الذکر

[را] باو دادید آنوقت مسلم است که اینها به وسیله شما تبلیغ شده و کمونیست هستند و

می‌خواهید عمال و کمونیستها را حفظ کرده و معرفی نکنید.

ج - اولاً نمی‌تواند دلیلی اقامه کند. فرضاً هم دلیل اقامه کرد که من صورت این

اشخاص را بدو داده‌ام تازه این امر چه دلیلی بر این خواهد بود که اولاً آنها کمونیست

هستند، ثانیاً من آنها را کمونیست کرده‌ام، ثالثاً با وجود تفسیر کاملی که من سابقاً داده‌ام

چطور می‌توان معتقد بود که اسامی این اشخاص را بخواهم مخفی نگاه دارم. رابعاً وجود

خود این اشخاص بی‌سابقه بی‌تقصیر خود بوالهوسی اشخاصی را که با مقدرات یک عده

بیچاره بازی می‌کنند واضح خواهد کرد.

س - از این بوالهوسی اشخاص منظور شما بکیست که با مقدرات یکعده بیچاره

بازی می‌کنند و اگر معلوم شد شما این اشخاص را به او داده‌اید آنوقت مسلم است که

از کتمان امر نظر خاصی دارید.

ج - غرض امثال کامبخش است که به مجرد اینکه اصولاً اسم شخصی را می‌داند

و یا کسی را می‌شناسد فوراً علامت سرخی روی او می‌گذارد. من این اشخاص را ابدأ به

عنوان کومونیست نمی‌شناسم و اگر واقعاً هم باشند من بکلی بی‌اطلاعم.

س - اسم مخفی شما چه بود؟

ج - از این سؤال تعجب می‌کنم. من اسم مخفی نداشته و جزء چنین تشکیلاتی که اسامی مخفی و غیره معمول باشد نبوده‌ام.

س - اگر مراسله یا نشریاتی برای کارهای فرقه می‌نوشتید بچه اسمی امضاء می‌کردید؟

ج - باز هم تکرار می‌کنم چون من جزء تشکیلاتی نبوده‌ام مراسله‌ای هم نمی‌نوشته‌ام و راجع به نشریات فقط دو فقره که سابقاً اشاره کرده‌ام و انشاء کامران بوده است به کامبخش داده‌ام. و من از خود نشریه‌ای در زمینه کومونیستی انشاء نکرده‌ام که امضاء جعلی بکنم. (امضاء)۱



نمبره ل
جزوه دان پرونده



وزارت داخله
اداره کل شهر باقی

ورقه بازجویی
اسم بازجو

تاریخ ۴-۱۸-۱۳۶۹

۱- بمشورت خود اید
۲- تقی خرمه افغان - ابریز - ۵۰۴۴ - سیر، غیر مصنف، اول مرتبه خرمه

کتابت پرده - غیر مصنف - یاد نامه - یاد نامه - یاد نامه
۱۲۴۴

۱- تاریخی، یاد نامه، غیر مصنف، یاد نامه

۲- کوله دایره - ۱۳۸۲ - در آبدار فریفت - در سه توسط در الفون تهران از

۱۳۹۲ تا ۱۳۰۰ - ۴۵۴ م کب در تهران - کتبات عدیه

از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۸ - در این سفر در وزارت با وف از ۱۳۰۸

- انتقال به اول مرتبه خرمه - ۱۳۱۵

۱- تصحیح مد کلام تدوین به

۲- مد انجمنه برنج مد کتبات سیم

۱- مد و سرتبه خرمه به
۲- در وقت علم طبعی خرمه، غیر مصنفی

مواجههٔ دکتر ارانی با محمد شورشیان

اسم بازجو: جوانشیر

به تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۰

از محمد شورشیان

س - این شخص را که سمت دست راست شما نشسته می‌شناسید؟ (اشاره به دکتر ارانی)

ج - بلی.

س - چه سابقه‌ای دارید و چند وقت است می‌شناسید و اسمشان چیست؟

ج - اسمش را نمی‌دانم ولیکن با آقای دکتر محمد بهرامی تقریباً ششماه یا هفت ماه قبل به خانهٔ آقا رفتیم. چنانچه موضوع هم سابقاً عرض شد برای گرفتن آدرس شخصی. دکتر محمد بهرامی با ایشان به زبان آلمانی صحبت کرد و ایشان رفتند بیرون و من هم آمدم بیرون، حتی خوب در نظر دارم بنده به دکتر بهرامی گفته بودم که شب جا ندارم بخوابم و یقین ایشانهم به این آقا گفته بودند و این آقا خودش هم گفتند ممکن است همین جا بخوابید. به علاوه بنده در آنموقع که منزل آقا رفتم کلاه انگلیسی و عینک سفید که همیشه می‌زدم داشتم و ریش ایتالیائی داشتم. چون آمدم بیرون و جا پیدا شد در آنجا نخوابیدم.

س - شما قبلاً هم آقا را دیده و می‌شناختید؟

ج - نخیر تا آنروز نمی‌شناختم.

س - شما برای چه منظوری به دکتر بهرامی مراجعه و سراغ چه کسی را گرفتید

و چه شد که دکتر شما را به منزل این شخص دلالت کرد؟

ج - بنده چون غروب وارد شده بودم و قرار بود شخصی که امیر نام است ملاقات کنم و بایستی به وسیله دکتر ملاقات کنیم و بعلاوه جا نداشتم بخوابم، بدکتر مراجعه کرده ایشان مرا اینجا آوردند.

س - شخص امیر نام را قبلاً دکتر بهرامی می‌شناخت یا خیر؟

ج - بلی می‌شناخت.

س - شما به طور کلی چند دقیقه و یا چند ساعت در منزل این آقا توقف داشتید؟

ج - در حدود سه چهار دقیقه بیشتر نشد.

س - کسی هم بغیر از ایشان و دکتر بهرامی و شما حضور داشت یا خیر؟

ج - نه خیر.

س - در اطاق ملاقات کردید یا در راهرو؟

ج - درست نظرم نیست اطاق است یا کریدور.

س - شب بود یا روز؟

ج - غروب بود.

س - درست نگاه کنید. همین آقا بود که طرف صحبت دکتر بهرامی شد یا

دیگری؟

ج - بلی، همین آقا است و منزلش را قبلاً نشان دادم و مشخصات ایشان را هم

عرض کردم.

از دکتر ارانی

س - این شخص را که سمت دست چپ شما نشسته می‌شناسید؟

ج - چنانکه سابقاً هم گفتم منظره این شخص در نظرم مجسم نیست و

مشخصاتی که بدان اشاره می‌کند از قبیل کلاه و عینک و ریش قطعاً در نظر من نیست

ولی نظر به اینکه ممکن است من فراموش کرده باشم مواجه شدن این شخص بامن شاید

وجود داشته.

س - به طوریکه گفته شد این شخص با شما هیچگونه شناسائی و آشنائی قبلی

نداشته، فقط از لحاظ اینکه آدرس شخصی را می‌خواست است از دکتر بهرامی سؤال کند و در عین حال هم جا نداشته بخوابد دکتر مذکور او را بمنزل شما آورده و ضمناً هم خودتان به این شخص گفته‌اید که ممکن است در منزلتان بخوابد. اینها یک جزئیات و دلائلی است که هر موضوعی را ولویکسال هم از آن گذشته باشد به خاطر انسان می‌ماند. از آن گذشته این شخص بیاناتی نسبت به شما نمی‌کند که متضمن تولید جرمی هم باشد، تا هر اندازه که وقوع یافته نسبت به شما بیان می‌کند. حالا در مورد شما دلائل زیادی وجود دارد که چرا اعتراف به این امر نمی‌کنید ولی باید به‌طور مثبت درست فکر کنید و بگوئید که آیا دکتر محمد بهرامی در ششماه قبل با این شخص که فعلاً در مقابل شما نشسته به منزل شما آمده‌اند یا خیر؟

ج - چنانکه عرض کردم بطور مثبت نه می‌توانم رد و نه می‌توانم قبول کنم.

س - نتیجه چه می‌شود؟

ج - ...!

۱. مواجهه بهمین شکل ناتمام مانده است.

۲. این مواجهه در چهار صفحه به شماره‌های ۱۷ تا ۱۷ تنظیم و بایگانی شده است.
۳۵۱ ۳۵۴

خلاصه لایحه دفاعیه دکتر ارانی^۱ محاكمه جنائی نهران ۱۳۱۷/۸/۲۱

I

من در مقابل قوه قضائی و این دادگاه مانند دهقان جوانی هستم که در مقابل درخت کهن سالی، که نهال آنرا پیشینیانش غرس و با خون دل آبیاری کرده‌اند، قرار گرفته می‌خواهد از ثمره آن استفاده نماید. آن نهال همان قانون اساسی بوده که مشروطیت فعلی نتیجه نمو آن و شما قوه قضائیه یکی از سه شعبه آن می‌باشید. ثمره‌ای که شما می‌توانید مرا برخوردار کنید قضاوت عادلانه است.

امروز شاهین عدالت در مقابل شماست و مدعی الواح سیاه ادعای خود را در کفه چپ آن قرار داده است. پس برای اینکه عادلانه رفتار شده و تأثیرات و حکمیت (؟) های قبلی بی‌تأثیر باشد تقاضا می‌نماید خالی‌الذهن و بیطرفانه توجه به این اظهارات فرمائید.

قبل از دفاع اهمیت تاریخی محکمه را تذکر می‌دهیم. برای اولین بار است در تاریخ قضائی کشور که یک دسته پنجاه و چند نفری از منورالفکر و توده ملت ایران به پیشگاه محکمه جنائی، بعنوان داشتن یک عقیده سیاسی، جلب شده‌اند. این محکمه با صدور رأی خاتمه نیافته، مانند تمام محاکم نظیر، اثر آن بطرز درخشان در تاریخ ایران

۱. خلاصه «لایحه دفاعیه دکتر ارانی» در ۴۲ صفحه اوراق «اداره زندان» نوشته شده است. این لایحه، چنانکه دیده می‌شود، در پنج قسمت و یک خاتمه است و تاریخ نگارش آن ۱۷/۸/۲۰ قید شده است.

باقی خواهد ماند. آن ادعانامه، این دفاع و آن رأی هر سه اسناد تاریخ ملت ایران می‌باشند. وظیفه من در اینجا مهمتر از دفاع شخصی خود، یعنی دفاع جمعی است. امید داریم که نتیجه محکمه هم دنیاپسند، تاریخ‌پسند و عدالت‌پسند باشد.

II

اگر این محکمه یک محکمه عادی بود کافی بود که دادگاه قانونی را بر پرونده‌ها تطبیق نموده رأی دهد ولی بمناسبت خصوصیت محکمه دقت در خود قانون نهایت ضرورت را دارد. یعنی در هر علم قبل از سنجش و اندازه‌گیری ابتدا خود آن اسباب (مثل میکرومتر، مانومتر و هزاران متر دیگر) را مورد بررسی قرار می‌دهند تا نتیجه سنجش دقیقتر باشد. قوانین مدرج‌های محاکم‌اند. حق و وظیفه دو مفهوم می‌باشند که به مجرد تشکیل اجتماع مصداق پیدا می‌نماید، و عده‌ای از این حقوق و وظایف عبارت از حقوق و وظایف اصلی و دائمی بشر می‌باشند که خاصیت ساختمان فرد و اجتماع آنها را ایجاب می‌نماید و مهمترین آنها حق حیات و حق آزادی افراد برای حفظ فرد و جامعه است. این مفهومات از ابتدای تاریخ بشر همواره مقدس بوده است. عدالت عبارت از حفظ این حقوق و وظائف اولیه و دائمی بشر است. قوانین فورمول‌هایی می‌باشد که وسیله حفظ عدالت می‌بایستی باشند. ولی همواره این قوانین، که مانند حباب دور نور واقعی عدالت جاودانی را احاطه کرده، شفاف نبوده بلکه برعکس در اغلب موارد کدر و تیره می‌باشند و به همین جهت با اینکه مفهوم عدالت ثابت است قوانین در تغییر بوده، آنچه امروز مقدس است فردا منسوخ و غیرقابل اجراست. فجایع زیاد بنام عدالت توسط این قوانین موقتی در تاریخ اتفاق افتاده است: بنام همین قوانین جام شوکران را به دست سقراط دادند؛ در روم مسیحیان را طعمه وحوش کردند؛ کاتولیک‌ها به جبران آن در تعقیبات مذهبی قرون وسطی عده‌ای کثیر را بنام خدا و مسیح سوزاندند؛ در قرون وسطی محاکمه بین ارباب و رعیت بدین ترتیب بود که اولی مسلح، دومی بی‌سلاح مقابل هم [قرار] می‌گرفتند، نعش آن بی‌سلاح به عنوان محکوم از میدان خارج می‌شد، در قرون جدید جوردانو برونو طعمه آتش شد، گالیله مجبور شد زانو به زمین بزند و دنیا را به ریش پاپ بخنداند، پس چگونه می‌توان مطمئن بود که قوانین امروز ما هم دستخوش این

تغییرات دائمی نبوده از قانون کلی استثنا خواهد بود.

قانون فعلی که ما را تعقیب می‌نماید نیز اولاً تابع این تحولات بوده، با عدالت واقعی ارتباط دائمی نداشته، موقتاً ظاهر شده، نسخ خواهد شد. ثانیاً مقدس‌ترین نوامیس اجتماعی ملت ایران قانون اساسی است که روح آن آزادی افکار و عقاید است و این قانون از نظر تشریفات ظاهری و محتویات باطنی با آن توافقی ندارد. ثالثاً چون عملی را تعقیب می‌کند، در صورت صرف‌نظر کردن از نکات سابق‌الذکر هم، برداشتن مرام قابل انطباق نخواهد بود. رابعاً قانون سابق که در ماده ۶۰ قانون مجازات عمومی تعیین شده بود قیام علیه دولت به دستیاری خارجی بود که فعلاً یکی از مواد ششگانه قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ تقریباً آن مضمون را می‌رساند ولی اسم [آن]، به مناسبت اطلاق جزء به کل، روی تمام مواد مانده باعث شده است که اشتباهاً به عنوان قیام علیه امنیت خارجی برما اقامه دعوی نمایند در صورتیکه موضوع ادعا جز یک موضوع داخلی بیش نیست.

III

قانون مزبور با ملاحظه مراتب مندرجه در فوق بایستی به پرونده‌ها تطبیق شود و در این تطبیق بایستی ارکان عمومی و خصوصی جرم با طریقه قضائی اثبات جرم بطور دقت معلوم شود. بنابراین ابتدا طرز تکامل پرونده‌ها را توضیح می‌دهیم که طرز این عمل واضح شود.

قبلاً داشتن یک سلسله اطلاعات راجع به تشکیلات اشتراکی لازم است. البته این اطلاع نباید قرینه فرض شود زیرا اطلاعات راجع به عقائد مخالف هم می‌تواند توضیح داده شود. هر فرقه تشکیل می‌یابد از سلول‌ها که نمایندگان اجرائیه ولایتی، و نمایندگان اجرائیه‌های ولایتی مرکز ایالتی، و نمایندگان اینها اجرائیه مرکزی فرقه یک کشور را تشکیل می‌دهد. اختلافی که فرقه‌های کمونیست با سایر فرق دارند اینست که نمایندگان اجرائیه‌های مرکزی^۱ کشورها، برحسب دعوت، هر یک یا چند سال یکمرتبه دور هم جمع شده نقشه [و] رویه را تعیین نموده متفرق می‌شوند و حق دعوت برای

آینده مخصوص این جمع انتخاب شده است. این جمع بین‌الملل نام دارد. در دنیا در حدود ۷۰ فرقه کمونیست موجود است، یکی از آنها فرقه بلشویک است که حکومت جماهیر شوروی به دست اوست. بقیه فرقه‌های مهم در ممالک دموکراسی مانند انگلیس و فرانسه و امریکا و سویس و غیره آزاد، و مخالف اصول مشروطیت و استقلال شمرده نمی‌شوند. از ممالکی که فرقه کمونیست ندارند ایران، افغانستان، عراق، حبشه و غیره می‌باشند. از قرار اظهار اداره سیاسی آخرین فرقه ایران در ۱۳۱۰ منحل شده است. اشخاصی | را | که خودسرانه خارج از این تشکیلات عملی انجام دهند جنجال طلب می‌نامند.

پس از ذکر این مقدمه می‌خواهم واضح کنم این فرقه خیالی در اصل و حقیقت چه بوده و به چه ترتیب به صورت این ادعا نامه درآمده است. ابتدا این حقیقت را بدون استدلال فقط بیان کرده، تکامل آنرا تا وضعیت این ادعای نام نشان داده، بعد در خلاف جهت سیر نموده صحت حقیقت ادعائی را ثابت می‌نمایم. صورت صحیح اینکه در اینجا، به استثنای کامبخش و شورشیان که وضعیت آنها بر من مجهول بوده | و | روشن شدن آن محتاج معلومات بیشتری است، اکثریت تام، که دکتر بهرامی و من هم جزء آنها باشیم، از وجود یک فرقه ادعائی هم به کلی بی‌اطلاع بوده‌ایم (از ساکنین خانه ضیاء الموتی و همراهان شورشیان، که وضعیت آنها نیز مجهول است، در این ادعا صرف نظر می‌شود). این حقیقت، یعنی بی‌اطلاعی آن عده که بیشتر منورالفکرهای این جمع را تشکیل می‌دهند، ابتدا از مغز بصورت دیگری روی کاغذهای اداره سیاسی ترشح کرده، بعد بصورت گزارش اداره سیاسی، بعد بصورت قرار مستنطق، و بعد به صورت ادعا نامه و بالاخره بصورت بیان ادعای نام درآمده است. در طی هر یک از این مراحل متامورفوز علل و وسائل معین مؤثر بوده است.

سه علت اصلی ترشح غلط از مغز به کاغذ عبارتند از: ۱- شورشیان، ۲- کامبخش و ۳- اداره سیاسی. شورشیان بطرزی که خود بیان کرده مایل بوده خدمتی به شهربانی نموده باشد. بدون توجه به صحت ادعا تذکر می‌دهیم که به این نیت شروع به عملی کرده است بدین توضیح که کامران (که مطابق مشروحات سابق نمی‌تواند عضو فرقه ایران باشد، زیرا در خارجه است و عضو هر مملکت باید در آنجا باشد مگر در

صورتیکه انتخاب شده مأموریت نمایندگی در بین‌المللی داشته باشد)، که گویا یک فرد جنجال‌طلب است یعنی خودسرانه عملیاتی را مرتکب می‌شود، گویا مطابق آنچه که از پرونده شورشیان مستفاد می‌شود به مشارالیه مأموریتی داده است. کامران معلوم می‌شود از آشنائی من با حسابی و آشنائی دکتر بهرامی با علوی سوءاستفاده کرده آدرس ما را گرفته بدون واضح کردن موضوع، از ما دو نفر، برحسب وضع هر یک، تقاضاهائی کرده است. شورشیان، که آدرس دکتر بهرامی را از آن متمر فهمیده و گویا با دعای خودش مرا یک روز دو دقیقه در حالت آلمانی حرف زدن با دکتر بهرامی دیده است، برای انجام عمل خدمتگذاری خود سوءاستفاده کرده بخيال اینکه ما هم ارتباطاتی داریم اسامی را به شهربانی داده است. | او | حتی اسم مرا هم نمی‌دانسته ولی مأمورین شهربانی را به درب‌خانه من آورده است.

کامبخش پس از دستگیری، که علت آن هم از همان شورشیان به علت سابق‌الذکر سرچشمه می‌گیرد، در تاریخ ۱۶/۲/۲۰ به عنوان استنطاق کتابی تحت عناوین مختلف تشکیلات، ارتباطات، بودجه (؟) و غیره برای اداره سیاسی تألیف می‌نماید و در آن اسامی زیاد، از جمله اسامی عده‌ای را که بعنوان معلم و یا شاگرد به جهت استفاده تدریسی از من گرفته بود، بعنوان اعضاء یک تشکیلات از راه تهمت و افترا تعیین می‌نماید. از جمله به من لقب لیدری می‌دهد که هنوز بدان ملقب هستم. اما رابطه واقعی این شخص با من این بوده است: من حسابی نامی را از طفولیت می‌شناختم. پس از مراجعت از اروپا هم در سال ۱۳۱۰ او را دیده، خانمش را هم شناختم. بعد فهمیدم که مسافرت کرده، کامران اسم مرا از حسابی شنیده است. روزی که برحسب اتفاق خانم حسابی را در خیابان دیدم اظهار کرد یک نفر مایل ملاقات من است. در خیابان، موقع گردش خود را به او وقت دادم تا وقت تلف نکرده باشم. در مسافرت مازندران همراه ما آمده تا گرگان رفت. مبلغ ۱۵۰ ریال پول گرفت. به خواهش او راجع به اینکه مقالاتش در مجله دنیا درج شود جواب منفی دادم. شخص حاضر را غیباً توصیه کرد مساعدت نمایم - اسم او کامبخش است - قبول کردم. پیش من آمد (بهار ۱۳۱۴). میل شناختن معلمین یا محصلین که مایل تدریس باشند نمود. اسامی چند به او دادم. در جریان ۱۳۱۴ جمعاً چند مرتبه پیش من آمده، در جریان ۱۳۱۵ دیگر پیش من نیامد.

این شخص با گستاخی کامل، برای رهائی خود از یک پیش آمد که نمی دانم تا چه حد مجرم بوده است، اسامی من و آن عده را با طرز نامطلوبی، که باعث گرفتاری ما و گرفتاری شماست، در آن رساله ثبت کرد.

علت سوم خود اداره سیاسی است که در بزرگ کردن موضوعات ساده و جعل موضوعات جدید و ارتباط دادن مطالب غیر مربوط، به تشکیل پرونده های سیاسی کمک کرد.

علل فرعی دیگر، مانند تظاهر بعضی از جوانان به بزرگ کردن خود، ضعف نفس دیگران، عداوت بعضی مانند الموتی ها با هم مزید بر علت گردید.

وسائل بقیه این پرونده ها عبارت بودند از حبس غیرقانونی، تفتیش غیرقانونی منازل، تفتیش غیرقانونی موقع شب، ضبط پست، تحقیقات غیرقانونی، فشار و شکنجه، تحصیل اقرار با اکراه و فریب برخلاف اصل ۹ متمم قانون اساسی، اصل ۱۳ آن، [ماده ۴-۱۲۳، ۹۴، ۱۹۳ قانون مجازات، اصل ۲۷ متمم قانون اساسی، [مواد ۱۸، ۲۰ و ۲۲ اصول محاکمات جزائی، ۱۳۱ تا ۱۳۶ قانون جزا، ۲۳۳ اصول محاکمات. هر یک از این عملیات به نوبه خود جرم بوده دادستان را به تعقیب مرتکب ملزم می نماید. این جرم را عمداً برای تشکیل این پرونده ها با حالت مخصوص مرتکب شده اند. با وسائل مزبور یک فرقه خیالی در اداره سیاسی مهندسی شده است. محتویات پرونده های اشخاص دارای این خاصیت است که از شدت صدق مبدل به کذب شده و هر کس امر کوچک را به شکل یک جرم به خود نسبت داده است. من این مطالب را ماوراءالحقیقه می نامم. به عدم حضور شاهی که در فرجه قانونی (در تاریخ ۲ شهریور که فرجه قانونی از ۲۶ مرداد تا ۶ شهریور بوده است) برای اثبات وجود اوضاع سابق الذکر تعیین شده بود اعتراض می نمایم. دیدن زندان، سلب اراده در نتیجه ضعف نفس، ترس از بلاتکلیفی و تبعید، که تاکنون معمول بوده، در تشکیل پرونده مؤثر بوده است.

در مرحله دوم متامورفوز آن پرونده های اداره سیاسی در نتیجه جعل و تعبیرات غلط و تشبثات، که مطابق مواد ۹۷، ۱۰۴ و ۲۶۹ [قانون مجازات] قابل تعقیب است، بترتیب به قرار مستنطق و ادعای نام و غیره تبدیل شده است. از جمله مراجعه به پرونده ها واضح می نماید که اگر بخواهیم بزور به وجود یک فرقه خیالی معتقد شویم معلوم

می‌گردد که من از جریان و اسرار آن به کلی بی‌اطلاع بوده‌ام. لقب لیدری که به من داده‌اند به واسطه وجود خصوصیات شخصی من بوده که به دستاویز اظهارات کامبخش سوءاستفاده شده است. دیگر القاء شبیه در موضوعات مختلف، مثلاً مجله دنیا را که مقالات آن به کلی علمی است به عنوان اینکه با رمز نوشته شده است سیاسی دانسته‌اند در صورتیکه اقرار صریح را جمع به عدم قبول مقالات سیاسی در پرونده‌های سیاسی موجود است و پاورقی‌های آن جز تشویق به مبارزه با فساد اخلاق و حفظ صلح و غیره چیز دیگر نیست. مجمع بین‌الملل سابق‌الذکر را، که باید از نمایندگان احزاب تشکیل شود، یک مؤسسه دولتی دانسته آنرا اعزاز کننده اشخاص فرض کرده‌اند؛ مفهوم ماده و ماتریالیسم بکلی عوضی به کاررفته و با عدم تناسب، فرقه اشتراکی بودن فرض شده است؛ چه بسا به جای کلمه مفرد جلسه جمع آن جلسات را به کار برده و سر فعل ماضی مطلق علامت «می» که مخصوص ماضی استمراری است قرار داده کار را مهم کرده‌اند؛ به حکمی که کتب کانت و هگل خواننده نسبت وارد کردن کتب مفسر داده؛ به آنکه پرونده‌اش عاری از جرم است نسبت اقرار صریح به جرم داده‌اند. عدم تطابق زمان ملاقات اسکندری با یک نظامی با دوره وظیفه ضیاء الموتی کذب ادعای نام را واضح می‌نماید؛ اقرار به عضویت فرقه به طبری^۱ از این قبیل است. در این مورد به تمام اعترافات کلیه متهمین استناد می‌شود.

برای وجود عوامل سابق‌الذکر می‌توان بعنوان دلیل گرفتاری عده زیاد بیگناهان را، که در و دیوار دادگاه به حال آنها گریه کرد، ذکر نمود. دلیل دیگر وجود اشباه و نظائر مانند گرفتاری عده‌ای از رشتی‌ها و بلاتکلیف‌های دیگر، و دلیل سوم اقرار شورشیان مبتنی بر اظهار خدمت، و دیگر چهارم کذب اقرار اداره سیاسی اشخاص است که باسانی ثابت می‌شود.

بنابراین چهار تقاضای ذیل را از پیشگاه دادگاه می‌نماید: بکار نبردن قوانین در صورت عدم صلاحیت‌های سابق‌الذکر، اقدام برای اینکه پس از این تحقیقات در موارد دیگر مطابق اصول قضائی صورت گرفته تقاضای سوم مطالعه زندان و چهارم رسیدگی به

وضعیت کلیه بلاتکلیف‌هاست، والا ملت فاقد امنیت قضائی خواهد بود.

IV

حال به تکامل پرونده خود از بدو آنچه حقیقت بود تا این ادعانامه و بیان آن توجه می‌نمائیم. قبلاً دو قانون منطق جدید را توضیح می‌دهم. قانون اول: هر مفهوم... در جزء دستگاه خود حال خاص دارد که اگر از آن دستگاه خارج شود آن خاصیت را از دست می‌دهد. ثانیاً هر قضیه را در حال تکامل بایستی مورد دقت قرار داد. بنابراین دو قانون، ما هیچوقت اجزاء پرونده‌ها را جداگانه و در حالت جمود در نظر نگرفته به حالت عمومی و مصداق خارجی توجه مخصوص خواهیم نمود.

در گزارش اداره سیاسی ابتدا انکار قید شده است که غرض تکذیب است. پس از آنکه در جریان چند روز عدم آشنائی من با شورشیان در چند جلسه واضح می‌شود در تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۱ طرف مغرب، یعنی پس از تألیف شدن رساله سابق‌الذکر کامبخش، با عواملی که شدیدترین آنها تهدید حبس کردن اجزاء خانواده بوده مندرجات پرونده کامبخش را خوانده مرا مجبور به تحریر نمودند. روز بعد اطلاعات دیگری که جعل دیگران بود بدست آورده، روز ۲۴ مراسلات را بازجوئی نموده اضافه کردن موضوعات مربوط به اروپا را خواستند. در تمام این تحریرات جدیت شد جرمی بی‌جهت به خود و دیگران نسبت نداده، ولی طوری انشاء نمائیم که از آن وضع خلاص شوم. طرز کلی آن تحریرات واضح می‌نماید که نویسنده می‌خواهد از استعمال کلمات تحمیلی خودداری کند. قبول نکردن این پرونده‌ها فقط از نظر عدم اجرای تشریفات قضائی است و گرنه اثبات جرم برای اینجانب نمی‌کند.

خلاصه آن پرونده به شرح ذیل است: در برلن محصلی | را | به نام مرتضی علوی می‌شناختم که صحبت اشتراکی می‌کرد - اعلامیه فرقه کومونیست را خوانده‌ام - در ۳۰۶ تا ۳۰۷ جمعیت محصلین ایرانی در برلن موجود بود که اعضای آن، به‌استثنای دو نفر که اشتراکی بودند، بورژوا بودند - ۱۳۱۰ در ایران کتاب می‌خواندم - در ایران در آن

موقع (بنا به اظهار اداره سیاسی) فرقه مخفی وجود داشت و من نمی‌شناختم - حسابی را ملاقات کردم - نراقی به صحبت‌های سیاسی توجه نداشت - حسابی به اسم مجتبائی آمد | که | آیا دکتر یزدی پیغامی برای او دارد، نداشت - در کتاب پسیکولوژی و فیزیک و غیره افکار اشتراکی نوشتم - مجله را نشر دادم، علوی و اسکندری مساعدت کردند - مجله دارای مطالب فلسفی بود که کسی متوجه نبود - با کبر افشار راجع به تأسیس صندوق مذاکره کردم - عده‌ای از محصلین پس از انتشار مجله به من گرویدند - چهار نفر به افکار مادی پی بردند - راجع به کومونیسیم و ضد کومونیسیم کسب اطلاع می‌نمودند - کامران توسط صفری خانم چند مرتبه در خیابان مرا ملاقات کرد - معلوم می‌شود امیری اسم فرقوی او بوده است - درج مقالات سیاسی را به خواهش او در مجله دنیا قبول نکردم - ۱۵ تومان از من پول گرفت - آدرس دکتر بهرامی را از من خواست - در مسافرت مازندران همراه ما شد - به توصیه کامران کامبخش پیش من آمد - من کار را با کامبخش تقسیم کردم: کار محصلین با او و کار جوانان با من شد که بهم اطلاع می‌دادیم - از کار کارگران اطلاعی نداشتم - در سفر گرگان دکتر بهرامی با کامران آشنائی می‌کرد (بنا به فشار نوشته‌ام شاید از جهت فرقوی، چنانکه اقرار به تقسیم کار هم از همین قبیل بوده زیرا اصولاً کاری وجود نداشته است) - دانشجویان کتب ترجمه می‌کردند - اسم کامران را کامبخش به من گفت - در مسکو او را ملاقات کردم - پیغام‌ها و پول او را به کامبخش رساندم که بر من مفهوم نبود - تصمیم‌کنگره هفتم دائر بر اینکه صد درصد باید ملی و طرفدار عملیات مترقی بود یکی از پیغام‌ها بود - اسکندری، علوی و ملکی را غیباً به کامبخش معرفی کردم - با دکتر بهرامی آشنا بود - اعتصاب دانشکده فنی را به من خبر داد - با منورالفکرها صحبت از ملیت بدون نتیجه عملی بود - اشخاص را به خواندن کتب متضاد تشویق می‌کردم - در کلوب جوانان دخالت داشتم و کناره‌گردم - با لاله، قاسمی و دکتر رادمنش ملاقات معمولی کرده‌ام - دکترهای حقوق پس از مذاکره با من احساس کردند که دست راست هستم، تعجب کردند - مانیفست و الفباء را به کامبخش دادم - دکتر یزدی از طرف علوی مراسله‌ای که حاوی رمز بین من و علوی بود در ۱۳۱۰ آورد - با جوانان و محصلین ابدأ صحبت سیاسی نکرده‌ام - صحبت آنها با من فقط علمی بوده، ابدأ جنبه سیاسی نداشته - افکار مادی به کومونیسیم مربوط نیست -

بیانیه‌ای را که عنوان آنرا گفتید (پائیز ۱۳۱۴) به کامبخش دادم - من اسم جعلی نداشتم، احمد را نمی‌شناسم. جزء فرقه و تشکیلاتی نبوده‌ام. اشخاصی که اسامی بیچارگان را به شهربانی داده هر کس را می‌شناسند لکه سرخی با انگشت روی آنها می‌گذارند و با مقدرات آنها بازی می‌کنند بوالهوسند - من کومونیست نیستم.

اینست خلاصه آنچه که من با وجود فشارهای زیاد در پرونده‌های اداره سیاسی نوشته، براثت خود را از عضو بودن و یا اطلاع داشتن از تشکیلاتی صریحاً توضیح داده؛ دور بودن جوانان و دانشجویان را از هر قبیل جریان سیاسی توضیح داده، حتی با کمال عصبیت بر اشخاصی که عده‌ای را بدبخت می‌کنند لعنت کرده‌ام، و حتی به خود اداره سیاسی کتباً تاخته، وخامت عصبانی کردن ملت را تذکر داده‌ام. آنچه که از قلم من به عنوان قرینه خارج شده صرفاً بواسطه وجود آن کتاب تالیفی^۱ بوده که معذک قدرت من توانسته است از تهمت زدن و نسبت‌های جعلی جلوگیری نماید. با توجه به اینکه این پرونده مطابق مشروحات سابق ارزش ندارد اثبات جرمی هم نمی‌کند.

۷

حال به رد ادعای مدعی العموم می‌پردازیم. مدعی العموم با کلماتی که مخالف با ماده تذکری رئیس دادگاه بود شعله بر قلب‌های مجروح جوانان بیگناه این ملت زده، اعصاب عریان شده و حساس آنها را در هم فشرد. دیوانگان دارالمجانین فرار کرده بودند، دیوانه‌ای برای گرفتن آنها از عقب می‌دوید. حال قانونی که خود مقدم علیه مشروطیت است و پرونده‌ای که مخالف با کلیه اصول قضائی و انسانیت و انصاف تهیه شده است چگونه می‌تواند مثبت جنایتی باشد؟ تاریخ ایران این لکه تهمت را فراموش نخواهد کرد.

ادعا نامه مطابق متامور فوز سابق الذکر باجمل و تحریف و تعبیرات غلط و اظهار نظرهای جاهلانه بدون نظم قضائی، یعنی بدون اینکه ارکان جرم را تعیین کرده، وقوع جرم ثابت نموده، قانون را با آن تطبیق کند با عبارات شاعرانه شبیه به یک رمان مبتنی

بر حدسیات غلط تنظیم شده است.

فعالاً موقتاً آنرا ثابت فرض نموده. تاریخ شروع جرم را که ادعا نامه اول ۱۳۱۴ تعیین کرده است ثابت فرض کرده به اتفاقات قبل از وقوع جرم بپردازیم. یک نظر اجمالی به زندگی من قبلاً لازم است. در مدت تحصیل در دارالفنون، که منزل من بازارچه شیخ هادی بود، همسایه خود عبدالحسین حسابی را می‌شناختم. می‌توان همسایه بودن ما را در سال ۱۳۱۰ تحقق نمود. در برلن جز محصلین زیاد مرتضی علوی را می‌شناختم. در سال ۱۳۱۰ دهزاد حسابی را دیده‌ام. در سالهای ۱۴ - ۱۳۱۰ مجله دنیا و کتب دیگری را انتشار داده‌ام. اگر وقوع جرم در سال ۱۳۱۴ مسلم باشد قاعدتاً راجع به مطالب قبلی نبایستی صحبت کرد ولی از نظر فهم مطالب لازم است. چون من تصریح کرده‌ام که در مراجعت از آلمان افکار اشتراکی نداشتم پس تبلیغ شدن من از طرف مرتضی علوی کذب است. از وجود فرقه که در ایران مطلع نبوده‌ام، پس مراسله علوی به من که حامل آن دکتر یزدی بود، صرف نظر از اینکه قبل از خرداد ۱۳۱۰، یعنی تصویب قانون اتفاق افتاده نمی‌تواند محتوی مطالب فرقی باشد و نبوده است. استفاده کردن از آن بر علیه هر کس که باشد باطل است. ملاقات با دانشجویان بین سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۴ قطعاً یک عمل فرقی، بنابراین ادعا، نمی‌تواند باشد علی‌الخصوص که این موضوع از طرف من و جوانان کاملاً تشریح شده، اقرار صریح نموده‌اند که بحث سیاسی در حضور من نمی‌شده است. مجله دنیا نمی‌تواند یک مجله فرقی و یا سیاسی باشد زیرا مقالات سیاسی نداشته، قبل از تاریخ جرم ادعائی نشر شده است. خلاصه عملیاتی که برای قبل از ۱۳۱۴ ذکر شده، صرف نظر از اینکه صریحاً در پرونده و بر حسب نوع عمل سیاسی نبودن آنها تصریح شده است، مربوط به جرم ادعائی نمی‌تواند باشد.

حال به مندرجات ادعا نامه توجه کنیم: «فرقه با دستور مبدأ و منشأ...». ادعا نامه با این عبارت شروع می‌شود. اولاً کلمه فرقه مفهوم معینی است که در عرف یک جمع متشکل را گویند که اقلاد دارای شرایط ذیل باید باشد: اولاً مرام فرقه، ثانیاً نظامنامه کار، ثالثاً هیئت مدیره شامل رئیس، صندوق‌دار، منشی که صورت حساب وجوه و صورت جلسات و تصمیمات آن بطور منظم ثبت شود. رابعاً اعضائی که مرام فرقه را قبول کرده

مطابق نظامات معینه در نظامنامه وارد فرقه شوند. شرط عضویت مراسم ورود و اطلاع هیئت رئیس از مواد ضروری آن نظامنامه است. اگر هر یک از این چهار جزء ناقص بود فرقه مصداق خارجی پیدا نمی‌کند. حال پس از این همه تحقیق آن اجزاء چهارگانه ضروری این فرقه کدامند؟ در ادعا نامه ابدأ ذکر نشده و حتی یک جزء از اجزاء مزبور هم مصداق خارجی ندارد. بنابراین موضوع اساساً از بین می‌رود. اگر مثلاً سه نفر از ما را هیئت رئیس فرض کنیم خواهیم دید من اغلب این اعضا را نمی‌شناسم، تصمیمات آن هیئت و زمان و مکان تشکیل آن معلوم نیست. نظام و مرامی وجود ندارد. مراسم ورودی یک عضو هم منعکس نیست. دیگر اینکه مطابق مشروحات سابق اصلاً منشأ کل در جماهیر شوروی نمی‌تواند باشد زیرا جلسه ششم بین‌الملل در ۱۹۲۸ و جلسه هفتم آن در ۱۹۳۵ (تابستان ۱۳۱۴)، یعنی قبل و بعد از این تأسیس تشکیل شده است. «بوسیله کامران شروع به کار کرد». این نسبت حدس و مطابق شرح قبل نمی‌تواند عملی باشد. «بوسیله ۵ نفر سر دسته تشکیلات داده...». این سردهسته‌ها چطور یکدیگر را نمی‌شناخته‌اند، مخصوصاً بر من، که لیدر خیالی هستم، هویت شورشیان و کامبخش مجهول بوده، یکدفعه با هم دور هم جمع نشده، با دکتر بهرامی حتی یک مرتبه هم در این موضوع صحبت نکرده‌ایم. «طبق مرکز دو بدو...». این دستور به چه کسی رسیده؟ آن مرکز کجاست؟ آن مراسله یا پیغام شفاهی برای این دستور کجا بوده، در چه تاریخ صورت گرفته است؟ «اشخاص به شهرستان‌ها اعزام...» من چه کسی را به کدام شهرستان اعزام کرده‌ام؟ چه کسی را به جماهیر شوروی اعزام داشته یا باعث ورود اشخاص از آنجا شده‌ام و یا از این عملیات اطلاع داشته‌ام؟ «اعتصاب دانشجویان را...». شرح حاضر نشدن شاگردان در دانشکده فنی چه ارتباطی به من داشته است؟ در سفر مازندران، با قید سوگند شرافت، اطمینان داده می‌شود که از اسم کامران و از قصد مسافرت او، هم من و هم دکتر بهرامی، بی‌اطلاع بوده‌ایم. «بیانیه‌های مضر...» که نسبت داده می‌شود کدامند که کامران و ارانی نشر کرده باشند؟ «امور مالی فرقه توسط دکتر بهرامی و دکتر ارانی...» مطابق دفاعیه دکتر بهرامی ثابت شد که وجوه از یک شخص به شخص دیگر فرستاده می‌شده و من اساساً از این عمل دکتر بهرامی و موضوع کامبخش مطابق محتویات پرونده‌ها بکلی بی‌اطلاع بوده‌ام و کسی چنین نسبتی نداده، حتی [از]

وجهی که خود من به کامبخش داده‌ام و عبور اتفاقی من باعث این انتقال وجه بود، بکلی بی‌اطلاع بوده‌ام و شورشیان که این وجوه را دریافت کرده بر من موجود مجهولی بوده است. «بدستور دکتر ارانی وجوه تقسیم می‌شده است...» کوچکترین اثری راجع به این موضوع که من وجهی تقسیم کرده و یا از تقسیم وجهی اطلاع داشته‌ام در تمام پرونده‌ها نشان دهید. این ادعا نامۀ مفتضح نمی‌دانم چرا اینقدر در موارد حساس‌تر دروغ بزرگتری جعل می‌کند. «تبلیغ شدن توسط علوی» از کجای پرونده‌ها استنباط شده و «روابط مسلکی با حسابی» را چطور نتیجه گرفته‌اند. آشنا شدن با کامران خیلی بی‌اهمیت و یک امر عادی بوده. ملاقات در خیابان، آن هم برای دفعات محدود، این موضوع را ثابت می‌کند. شوم‌ترین عبارات این ادعا نامۀ، که جنبه قضائی نداشته فقط یک شاهکار پولیسی است اینکه «کشف واقعه تا حدی از اقرار دکتر ارانی بوده» در صورتیکه مطابق دفاتر زندان اغلب اشخاص تا غروب روز ۱۶/۲/۲۱ از روی رساله سابق الذکر دستگیر شده،^۱ از آن به بعد هم تحریرات اینجانب جز برای اثبات برائت متهمین مربوطه از جرم انتسابی چیز دیگر نبوده. مراجعه به پرونده‌ها امر را واضح می‌نماید و بر محکمه این امر مطابقت دادن تاریخ‌ها امری بس آسان است. ذکر شده است «دیگران نوشتجات دکتر ارانی را تأیید کرده‌اند». همین تأیید این اظهار برائت جز تأکید برائت چیز دیگر نیست. بطور عموم دلائل مدعی عموم عبارتند از اقرار صریح، اقرار تلویحی، اظهارات دیگران، قرائن.

در هر یا هیچ پرونده‌ای چنین اقراری «من فرقه اشتراکی تأسیس کردم و آن مرکب است از...» وجود ندارد یعنی نه فقط اصولاً ارکان جرم وجود ندارد اقراری هم از ناحیه من دیده نمی‌شود. نیز چنین اقراری «من عضو فرقه اشتراکی بوده‌ام» وجود ندارد. عبارتی که شبیه اینها هم باشد دیده نمی‌شود. اقرار تلویحی سنگری است که مدعی عموم در جمیع موارد فقدان سلاح منطقی، یعنی جمیع موارد پرونده‌ها، پشت آن خود را مخفی کرده است. اما اظهارات دیگران، آنچه مربوط به اظهارات نسبت به دانشجویان و

۱. در اینجا عبارت «پرونده دستگیر شده» در متن وجود داشت که زائد بنظر می‌رسد.

شاید منظور «پرونده تشکیل شده» بوده است.

اظهارات آنها نسبت به من است (باستثنای اظهارات کامبخش بدلائل سابق الذکر) تمام مفید است و علامت بیگناهی ماست. در ادعا نامه از گفته‌های دکتر مرتضی سجادی، اسکندری و شورشیان بر علیه من استفاده شده است. تقاضا دارم پرونده‌های آنها را مطالعه کرده برائت مرا تصدیق کنید. لاله گفته است فکر تأسیس کلوب از دکتر ارانی نبود. اسکندری مذاکرات خود را با من فقط فلسفی تعیین کرده. دکتر بهرامی و دکتر یزدی مطابق اظهار خود آنها و من صحبت سیاسی نکرده‌اند. تمام دانشجویان، جز در دو مورد که تحت فشار رساله تالیفی کامبخش تهیه شده، تماماً اقرار صریح دارند که من با آنها صحبت سیاسی نکرده‌ام، رجوع کنید مثلاً به پرونده جهانشاهلو، حبیبی، دانشور و غیره. اظهاراتی که بر علیه من شده اگر مورد مذاقه قرار گیرد علت آن واضح خواهد شد زیرا اظهارات کامبخش جز تهیه شریک جرم خیالی او، که از طرف اداره سیاسی استقبال شده است، دلیل دیگر ندارد.

اما اظهارات بنده جز اینکه با اصرار زیاد کشف حقیقت را تقاضا کرده چیز دیگر نیست. مراد با اسکندری و رادمنش را فقط مذاکرات مربوط به تمدن (کولتور)، با دانشجویان مذاکرات مربوط به مذاکرات علمی دانسته، رجوع کامبخش را با توصیه کامران برای بر آوردن تقاضاهای او (مساعدت‌ها) ذکر کرده است. راجع به اخلاق عارفانه ملکی و مذهبی بودن حبیبی و دانشور تذکرات جدی داده‌ام. اما قرائن را در پرونده اسم برده ولی قرائن اساسی جز آشنائی‌های ساده ذکر نکرده‌اند در صورتیکه من قرائنی قوی بر برائت خود دارم که بعضی را ذکر می‌کنم. در ایام دارالفنون اشعاری به فارسی خالص راجع به خرابه‌های تخت جمشید با یک احساسات وطن پرستی سروده‌ام که در اداره سیاسی ضبط بوده و اکنون به آن چمدان که هنوز دست نخورده مراجعه نمائید. در برلن در «آزادی شرق» قصیده‌ای در مولود حضرت رسول (ع) و در «ایران‌شهر» مقاله‌ای راجع به زبان فارسی با گراور استاد خود آقای میرزا عبدالعظیم خان نوشته‌ام. در مجله «فرنگستان» مقاله‌ای راجع به آذربایجان، در جواب رساله روشنی بیگ نام نوشتم که از نظر سیاسی اهمیت پیدا کرد که احساسات ملی مرا نشان می‌دهد. در احیای کتب علمی و ادبی ایران خدماتی کرده‌ام که هر یک به نوبه خود قرینه بزرگی برای احساسات من است.

حال به رد هر یک از جرائم انتسابی می‌پردازم. صرف نظر از اینکه یک جرم بعنوان چند جرم جلوه‌گر شده، جرم اول انتسابی تأسیس و عضویت است. مطابق اصول قضائی اول بایستی نیت تأسیس، ثانیاً عملی با این نیت وجود داشته باشد. دلیلی بر وجود چنین نیت در من موجود نیست. فرقه با شرایط متشکل سابق الذکر در خارج صورت واقعی ندارد، یعنی اگر از آقای مدعی بخواهیم که آن فرقه را با این افراد تأسیس کند و عین روابط را مطابق ادعا دو بدو بجهت استتار جرم ایجاد کند خود تصدیق می‌نماید که نخواهد توانست زیرا این دسته توده بی‌ارتباطی هستند که اغلب هم را نمی‌شناسند و من رهبر هم، جز بعضی دانشجویان، آنها را نمی‌شناسم. چون ارکان جرم ناقص است وقوع آن محال است. برای اثبات جرم نه اقرار صریح وجود دارد و نه اگر انصافی باشد اقرار تلویحی وجود دارد مگر اینکه مدعی عموم فقط تحصیل فلسفه یا تألیف فیزیک را اقرار تلویحی بداند. احدی هم چنین نسبتی نداده، شاهدهی هم موجود نیست. اما قرائن موجود تمام دلیل بطلان این ادعاست. کسی که مطابق اقرار صریح در جواب سؤال مربوط به امضاء احمد صریحاً می‌نویسد من جزء هیچ تشکیلات نیستم پس چنین نسبتی را نمی‌توان به او داد. کسی که در ۱۳۱۰ مجرم و دارای این مرام نبوده و تا سال ۱۴ با احدی در این زمینه مذاکره نکرده چگونه می‌تواند ناگهان رهبر باشد. قرینه دیگر بر بطلان این ادعا آنکه علامت اشتراکیون داس و چکش است، یعنی این فرقه مربوط به کارگر و دهقان است و در موارد استثنائی به کسبه و اصناف اطمینان موقتی می‌نمایند ولی با اشراف و تجار و روحانیون اختلاف به قدری شدید است که متهمین حاضر نه فقط خودشان بلکه اولادشان هم در هیچ فرقه اشتراکی پذیرفته نمی‌شوند. در شوروی فقط دو میلیون فرقی در مقابل دویست میلیون نفوس موجود است چگونه می‌توان به این سهولت این بورژواها را که درست هدف اشتراکیون هستند یک فرقه دانست. آمدن کامران هم مطابق قرائن موجود راجع به تشکیلات اشتراکی نمی‌تواند جنبه فرقی داشته باشد زیرا بایستی در این صورت اولاً پس از تابستان ۱۳۱۴ این امر را انجام دهد، ثانیاً خود در محل باشد و الا وجود یک شخص در خارج ارتباطی نمی‌تواند با فرقه خیالی داشته باشد. بوالهوسی او و عمل شورشیان و بیچارگی کامبخش چنین موضوعی را جلوه داده است و اکنون فرقه‌های کومونیست بعنوان اینکه بورژواها به جان هم افتاده‌اند از این

نسبت اشتراکی که به ما داده می‌شود می‌خندند. اگر من مؤسس باشم چرا از اسرار فرقه خیالی بی اطلاعم؟ چرا اسم کامران را نمی‌دانستم؟ چرا اسم این اشخاص را نمی‌دانستم؟ چرا به جای اینکه برای تشکیلات خیالی، کامران پولی همراه آورده باشد از من تکدی می‌کرد. چطور می‌توان باور کرد که فرقه‌ای وجود داشته و پول از اجنبی می‌گرفته و این مبلغ در مدت دو سال فقط ۵۰۰ تومان بوده که آن هم فقط به شورشیان توسط کامبخش رسیده و هیچ کس از سردسته‌های خیالی از آن اطلاع نداشته‌اند. علی‌کامکار در پرونده‌های اداره سیاسی اقرار ماوراً الحقیقه کرده که کامران به او گفت برو تشکیلات بده. آن خود علامت فقدان تشکیلات است؛ او هم انجام نداده است. پس تشکیلاتی وجود ندارد و الا چنین دستوری داده نمی‌شد. این اقدام آن جنجال طلب هم خود سرانه و بدون ارتباط به یک اساس اصلی بوده است. اگر کامبخش هم گول خورده حرف‌های ملت پرستانه او را قبول کرده باشد باید تصدیق کرد که کامبخش آلت شده است. من بقدری از جریان خیالی دور بوده‌ام که حتی کامبخش نیت اصلی (؟) خود را هم که جنبه تشکیلات داشته باشد به من نگفته. صحبت‌های او با من فقط چند خواهش مخصوص بوده و او فقط در جریان سال ۱۳۱۴ چند بار مرا ملاقات کرده است. بنابراین مشروحات اولاً و وقوع این جرم محال، ثانیاً آثار جرمی که دلالت بر وقوع جرمی کند غیر موجود، ثالثاً قرائن قوی بر عدم ارتکاب جرم موجود است. از حیث اثبات جرم نه اقرار صریح، نه تلویحی، نه قرینه و نه شهادت حتی در پرونده‌های غیر قانونی شهربانی هم وجود ندارد.

جرم دیگر انتساب یک بیانیه است. بیانیه‌ای در پرونده اکبر افشار موجود است که در پرونده گفته است از ضیاء الموتی گرفته، در محضر دادگاه گفته است آن را باپست دریافت نموده و انتساب به ضیاء الموتی از راه خصومت بوده است. راجع به این بیانیه در صفحه ۳۴ گزارش اداره سیاسی که قسمت مربوط به کامبخش است نوشته شده از نشریه‌ها بیانیه به امضاء احمد، مانیفست و الفباء از دکتر ارانی ... از اینجا واضح می‌شود بیانیه به امضاء احمد، که گویا مترجم آن احمد بوده و مربوط به تاریخچه اول ماه مه بوده است، کامبخش تحت شرایط سابق الذکر که هر رساله را بعنوان اقرار ماوراء الحقیقه نشریه می‌نامیده قلمداد کرده است. چنین تاریخچه‌ای در پاییز ۱۳۱۴ جزء مانیفست از طرف من به کامبخش داده شده است و چنین چیزی در پرونده من هم

منعکس است، و اگر من تاریخ آنرا ۱۳۱۵ گفته باشم (که نظرم نیست) قطعاً در نتیجه تلقین اداره سیاسی بوده که تاریخ آن بیانیه غیر مربوط را به این تاریخچه که من ۱۳۱۴ داده‌ام انطباق داده. خلاصه آنکه در پائیز ۱۳۱۴ تاریخچه‌ای راجع به اول ماه مه از طرف من به کامبخش داده شده و محتویات آن ابدأ اشتراکی نبوده مطابق گزارش از پرونده کامبخش در آخر آن امضاء احمد بوده. حال بیانیه مکشوف در خانه افشار را با آن تطبیق نموده‌اند و من بطلان این تطبیق را ثابت می‌نمایم. اولاً آنچه من داده‌ام چون در پائیز ۱۳۱۴ پس از مراجعت از اروپا بوده و بهمین جهت در ادعا نامه به کامران دستور نشریه‌ها را نسبت داده‌اند، پس نمی‌تواند راجع به اول ماه مه ۱۳۱۵ باشد. ثانیاً موقعی که این بیانیه خانه افشار را به اداره سیاسی آوردند تقاضا نمودم آن را قرائت نمایند، نکردند، فقط عنوان ماه مه را گفتند و من به خیال آن تاریخچه افتادم. اگر حتم از ناحیه من بود برای من قرائت نموده از من و کامبخش برای یک چنین سند مهم امضاء روی ورقه می‌گرفتند. ثالثاً چون اسم این را بیانیه می‌نامند معقول نیست که دارای امضاء باشد. اگر واقعاً بدون امضاء باشد عدم ارتباط آن به من واضح خواهد شد و اگر امضاء احمد داشته باشد بایستی موضوع از کامبخش تحقیق شود. در هر حال این بیانیه با آن تاریخچه ماه مه که در ۱۳۱۴ به کامبخش داده شده بکلی فرق دارد و من از وجود آن بی‌اطلاعم - رابعاً چون اظهار می‌شود که اهانتی در آن نوشته شده قطعاً از من نیست چون قلم من به عفت معروف است و به احدی توهین نکرده است و نمی‌کند. انتشارات من قرینه برای این مدعاست. خامساً قرینه قوی موجود است که این موضوع نمی‌تواند از ناحیه من باشد زیرا با دلائل سابق فقدان یک فرقه و یا اطلاع من از وجود یک فرقه واضح شد پس چطور در آخر آن بیانیه رئیس فرقه احمد قرائت کردند (مدعی عموم قرائت کرد)، وانگهی از کلمه رئیس معلوم می‌شود که بیانیه از ناحیه اشخاص غیر سیاسی و بی‌اطلاع است و الا فرقه رئیس ندارد. خامساً قرینه مهم دیگر آنکه در ماه مه ۱۴ کامران تهران بوده اگر تشکیلاتی بود آن موقع هم بیانیه‌ای نشر می‌شد و ماه مه ۱۳۱۶ هنوز ما آزاد بودیم باز هم بیانیه‌ای نشر می‌شد و کشف می‌گردید. پس چطور فقط سال ۱۳۱۵ نشر شده است. این نسبت جز مخلوط کردن دو موضوع شبیه برای اثبات یک جرم جنائی چیزی بیش نیست

و گرنه چگونه می‌توان از یک سال قبل بیانیه سال بعد را نشر کرد. سادساً چرا این بیانیه به دست افراد دیگر این جمع نرسیده و در حقائق ماوراء الحقیقه انتشار آن بین اعضاء این جمع ثابت نشده است. تحقیق فرمائید از ۵۳ نفر عضو فرقه خیالی چند نفر این بیانیه را دیده‌اند، اگر غیر از تاریخچه‌ای که من داده‌ام بیانیه دیگری در کار بوده که مثل سایر اسرار من بیخبر بوده‌ام و در ضمن تحمیلات از شباهت عنوان از موقعیت سوء استفاده کرده‌اند.

اما برای اینکه ذهن دادگاه روشن شود اطلاع می‌دهم که در سال ۱۳۱۴، مطابق اطلاعات حاصله در زندان، بیانیه‌ای از طرف چند نفر بدون تشکیلات فرقوی خودسرانه نشر شده و ناشرین دستگیر و به یک سال حبس محکوم شده‌اند که ابداً با من و حتماً با سایرین ارتباطی ندارند. چه استبعادی دارد که این هم از چنین ناحیه مخصوصی نشر شده باشد. دیگر اینکه به عنوان قرینه نشریه کاغذی در زندان به من نسبت می‌دهند. اولاً من تصدیق نکرده‌ام این کاغذ از من باشد. ثانیاً اهل خبره خط آنرا به من نسبت نداده. ثالثاً نسبت آن به من اصولاً از روی مدرک نیست زیرا آنرا در یک محل عمومی پیدا کرده‌اند که می‌گویند روی آن در مریضخانه اسم ارانی نوشته شده. البته تهیه یک چنین کاغذی برای جاعل آسان بوده است. رابعاً محتویات آن خود این نسبت را باطل می‌کند زیرا در آن موقعی که نشان دادند دیدم نوشته است «پدرت کجاست؟» از این عبارت واضح می‌شود این کاغذ، اگر جعل نباشد، خطاب به شخص معینی است. مطابق تحقیقات در آن تاریخ در آن دالان که من بودم از همجرمان من کسی نبود که این کاغذ خطاب به او باشد و تحقیق فرمائید آیا اصولاً من با پدر یکی از حاضرین اصولاً ارتباطی دارم یا نه. این کاغذ یا عمداً از طرف عده‌ای برای اثبات [جرم] بر علیه من جعل شده یا اینکه از طرف شخص دیگر به دیگری خطاب بوده و به ما مربوط نیست و دلیلی هم بر اثبات آن بر من وجود ندارد. با مراجعه به جعل‌های نظیر (مانند جعل معروف که حشمت‌الله بختیاری بر علیه بلوچ نموده، کاغذی از طرف شخص اخیر به سفارت‌خانه‌ای نوشته در چمدان او قرار داد زیاد است. پرونده این امر در زندان موقت موجود است).

اتهام دیگر که آقای مدعی‌العموم بر علیه من اقامه دعوی کرده تبلیغ است. در اینجا نظر مخصوص آقای دادستان بیشتر به دانشجویان است. اولاً این امر خیلی بزرگ جلوه کرده و حال آنکه جمعاً ده نفر دانشجوی موجود است که ۵ نفر از آنها را من اصلاً نمی‌شناختم. پنج نفر دیگر هم که به منزل من آمده‌اند مطابق اقرار خودشان^۱ جز صحبت‌های علمی با من مذاکره دیگر نکرده‌اند. در اینصورت که اقرار وجود نداشته تبلیغ شده‌ای هم در کار نیست. پس این نسبت وارد نیست و احدی از حاضرین نمی‌تواند اقرار کند، و بجز دو نفر در اداره سیاسی کسی هم چنین نسبتی به من نداده و این نسبت آنها تحت تأثیر اوضاع موجود بوده ولی از ناحیه من اقراری وجود ندارد. از طرف دیگر قرائنی وجود دارد که بطلان این ادعا را واضح می‌کند. من عده زیادی شاگرد دارم که مطابق دفاتر وزارت صناعت برای آنها خرج تحصیل به تصویب رسانده‌ام، و آنها را عموماً بازجوئی کرده‌اند. اگر چنین نظری داشتم درباره آنها اعمال می‌کردم. دیگر اینکه درب خانه من هر هفته یک شب معین باز بوده و هر کس حتی مأمور آگاهی هم می‌توانسته است بدانجا مراجعه کند. در چنین مجلس چطور می‌توان عقلاً باور کرد که تبلیغ می‌شده است. در پرونده دانشجویی ذکر می‌شود که او راجع به اشتراک اموال از من سؤال می‌کند و من انتقاد می‌نمایم. راجع به عملیات با دانشجویان، به اعتصاب دانشکده توجه مخصوص باید کرد. در اروپا اعتصاب جوانان موضوع عادی است، ابدأ به موضوعات سیاسی و اشتراکی کاری ندارد. در تمام دانشکده‌های تهران از قدیم تا کنون اعتصاب دیده می‌شود، حتی یکی از هنرستان‌ها بعنوان اینکه دانشنامه آنها باید ارزش دبیرستان داشته‌باشد تا افسر وظیفه شوند بر علیه خود من اعتصاب کرده بودند. اینها جز محمل‌های بیمورد چیز دیگری نیست. در صورتیکه بطور وضوح در پرونده من نوشته شده‌است: به من موضوع اعتصاب را گفتند و من آنها را به متانت تشویق کردم (یعنی توصیه کردم از راه ملایم وارد شوند بهتر است).

بالاخره با ذکر بعضی خصوصیات زندگی خودم دفاع را تمام می‌کنم. صرفنظر از مذاکره مجهول بین کامبخش و شورشیان با کامران مجهول‌الیهویه، دیگران اصولاً قدم

۱. کلمه «من» در متن آمده بود که حذف شد.

برای مرام اشتراکی برنداشته‌اند. اگر یکی دو نفر خیال کرده‌اند چنین عملی می‌کنند تصور پیش خود بوده. جوانان دانشجو به اختصاص از هر شائبه سیاسی مبرا هستند. این پیش‌آمد جز به ضرر ملت فایده دیگری نداشته، ولی جبران‌پذیر است. من تصدیق می‌کنم پس از اینهمه جنجال برای یک دادگاه تبرئه اکثریت آتم و یا تقریباً همه مشکل می‌آید ولی اگر به نظرتان قانون اجازه می‌دهد با نهایت شجاعت این امر را انجام دهید زیرا با این عدالت به اسم مشروطیت ایران و به ملت ایران و به نام خودتان خدمت بزرگی خواهید کرد.

من شخصاً داخل جریان فرقه اشتراکی نبوده، چنین فرقه‌ای تأسیس نکرده‌ام و به عقیده من چنین فرقه‌ای اصلاً وجود نداشته است، بنابراین تبرئه خودم را می‌خواهم. من در دوره متوسطه دارالفنون، با وجود داشتن پدر بالنسبه متمول و اعیان با فقر در غربت (به واسطه لابلالی بودن پدر) زندگی کرده، در تمام مدت تحصیل متوسطه موفق به خرید یک کتاب هم نشده‌ام و آنها را امانت گرفته‌ام ولی در عین حال هم در درس فکری و هم حافظه‌ای جالب بوده‌ام. دانشنامه‌ام را با نمره اول تمام کرده‌ام. در آلمان، تولسی (؟) (استاد معروف) به یک روزنامه نویس ایرانی گفت ما خوشحالیم دکتر ارانی را برای ایران ارمغان می‌فرستیم. حال اگر دادستان نمی‌پسندد اختیار دارد. در دانشگاه برلن کرسی تدریس داشتم، نسخ خطی مهم مانند «وجه دین» [ناصر خسرو] «شرح ماشکل» خیام، رباعیات خیام با تعیین بحور بوسیله من انتشار یافت. [مخارج] تحصیلات ربا مزد کار خود تهیه می‌کردم. از ساعت ۸ تا ۵ در لابراتوار و از ۵ تا ۹ در مطبعه بودم. در ایران کتب علمی زیاد تألیف، بخرج خود انتشار داده به محصلین بی‌بضاعت تقسیم کرده‌ام. انتظام اداری من معروف است که خشونت من از گفته اشتیری معلوم می‌شود. در امتحانات و غیره و عملیات واضح شد که من عفیف بوده‌ام. در افتتاح امتحانات، که تقلباتی موقع امتحانات مسابقه پیش آمد صحت عمل من واضح شد که سوالات تمام شعب را بعضی قبلاً تحصیل کرده بودند بجز شعبه من. و آن موقعیت، که مطابق اظهارات این مجلس در معارف برای من بود از همین نظریات تحصیل شده بود. وطن پرستی من طوری است که تمام جوانان را به معاونت مدیران خارجی نصب کرده، نقشه‌ای تعیین کرده بودم که در عرض دو سال در قسمت اداری من دیگر مستخدم

خارجی نباشد، من مادرم را جزء این جمعیت نمی‌بینم. خبر شنیده‌ام که اطاق کار مرا بسته و تمام آثار مرا در آن جمع کرده و بی‌حرکت و مستأصل و بدبخت شده است. موقع ملاقات، وقتی که با خواهرانم صحبت می‌کنم بلاجواب، گریان به من نگاه می‌کنند مثل اینکه عارضه جنونی پیدا کرده باشند. لابد به واسطه اتهام خیانت به کشور و انتشار آن ادعای نامه، که آنهمه نسبت دروغ و مخصوصاً اقرار کذب نسبت داده اینها خود را در جامعه مخدول می‌دانند. تنها تأثیر مهم من همین وضعیت مادی و اجتماعی آنهاست. من پاکم، مرا تبرئه کنید. اسم مرا از این تهمت پاک کنید. حاضرم با نیکنامی معدوم شوم ولی با این بدنامی زنده نباشم. وقتی که مرا گرفتند چند ماه بود پدرم فوت کرده بود، و این خانمان بی‌سرپرست چون برادر و قوم مرد دیگر ندارم. امیدشان به شماست. به آنها پدری کنید چون پدر اجتماع هستید. ۱۷/۸/۲۰

ماجرای «کاغذ دوا»

توضیح:

کاغذ دوائی که به نام دکتر تقی ارانی بوده و روی آن یادداشتی نوشته شده در روز ششم مرداد به وسیله نظافت چی از زیر کوزه‌ای که روی دیوار بین دو مستراح بوده یافت می‌شود. در این مورد سه بار بازجوئی از ارانی، یک بازجوئی از نظافت چی، یک گزارش پاسبان مأمور زندان، دو گزارش پایورگشت به رئیس زندان، یک گزارش شعبه زندان به اداره زندان و بالاخره گزارش اداره زندان به «اداره سیاسی» بضمیمه «تیکه کاغذ مکشوفه» در پرونده ارانی موجود است. بازجوئی اداره سیاسی او را متهم کرد که «از نوشتن این کاغذ نظر اغتشاش» داشته است. بزرگ علوی نیز در مورد این ماجرا در کتاب «پنجاه و سه نفر» می‌نویسد که بهمین مناسبت «دکتر ارانی را زجرها دادند. لباس او را گرفتند. دکتر ارانی را بایک پیراهن و زیر شلواری روی سمت خواباندند. در اداره سیاسی دستبندش زدند و این پاره کاغذ را بعنوان دلیل اینکه دکتر در زندان هم دست از تبلیغات برنداشته و جوانان را بغض زندان تحریک کرده است، در پرونده پنجاه و سه نفر ضبط کردند.»^۱

۱- صفحات ۵۲ - ۵۳ پنجاه و سه نفر. بزرگ علوی. سازمان انتشارات جاویدان، تهران،

گزارش مأمور

بعدالعنوان

محترماً بعرض می‌رساند فدوی از ساعت ۱۲ الی ۱۶ کریدور ۲ بودم. در ساعت ۱۵ مشاهده شد که دکتر ارانی برای غذای حاجت از اطاق خود به خارج رفته، در مراجعت به اطاق مشغول بازرسی بدن و اثاثیه خود بود و اظهار می‌داشت یکتومان مفقود نموده‌ام. در همان وقت عزیز نظافت چی مشغول نظافت بود. در زیر کوزه آب کاغذ یکه ضمیمه می‌باشد پیدا کرده از قرار معلوم این کاغذ مال دکتر ارانی می‌باشد، گزارشاً به عرض رسید. توضیح اینکه بعداً از او شفاهماً بازجوئی شده اظهار داشت من وجبی مفقود نکرده‌ام - محل امضا

گزارش مقصودی: ۱۶/۵/۶

سرکار مدیر زندان

با تقدیم یک ورقه گزارش مصطفی پاسبان شماره ۱۱۶۷ / و یکورقه کاغذ دوائی که روی آن با مداد نوشته شده و یکورقه بازجوئی که از دکتر ارانی بعمل آمده خاطر عالی را مستحضر می‌دارد پاسبان مزبور گزارش داد که عزیز نظافت چی در مستراح یکورقه کاغذ دوائی که با اسم دکتر ارانی بوده با مداد روی آن نوشته‌اند زیر کوزه مشاهده نموده و بعد حسب الامر از دکتر ارانی مزبور بازجوئی شده اظهار داشته من کاغذ دوا را دور انداخته‌ام، ممکن است کس دیگر روی آن نوشته باشد. و از عزیز نظافت چی در انتهای بازجوئی دکتر ارانی بازجوئی شده، اظهار داشته پس از اینکه دکتر ارانی از مستراح خارج شد من داخل مستراح شده‌ام این کاغذمدادی را زیر کوزه آبی که در مستراح بود بدست آوردم و به پاسبان دادم. حال مراتب را معروض داشته که بنحویکه مقتضی است امر به اقدام فرمائید. پایه‌ورگشت - محل امضاء

بازجویی ۱۳۱۶/۵/۶

س - اسم و شهرت خودتان را بیان نمائید.

ج - اسم بنده تقی، فامیلی ایرانی، اسم پدرم ابوالفتح، شغلم دکتری و فعلاً در زندان موقت از طرف اداره سیاسی توقیف هستم، عیال و اولاد ندارم، سواد دارم، اهل تبریز و ساکن طهران می‌باشم.

س - به‌طوریکه مصطفی پاسبان شماره ۱۱۶۷ مأمور کالیدر ۲ که در یکی از اطاق‌های آن کالیدر هستید گزارش می‌دهد که عزیز نظافت‌چی کالیدر مزبور یک ورقه کاغذ دوائی که روی آن با مداد نوشته شده از زیر کوزه اطاق دکتر ایرانی مشاهده نموده و عین آنرا به شما ارائه می‌دهم که تصدیق دارید که شما نوشته‌اید یا خیر.

ج - خط بنده نیست و در اطاق دیده نشده.

س - هرگاه معلوم شد که خط شما است شما تقصیر کار هستید که برخلاف مقررات زندان اقدام نموده‌اید یا خیر؟

ج - اگر معلوم شد که خط من است و مقرراتی هم بود البته مقصر هستم.

س - روی کاغذیکه با مداد نوشته شده و در زیر کوزه آب شما به دست آمده با جوهر نوشته شده دکتر ایرانی دو وقت بخورد و معلوم است این کاغذ کاغذدوای شما بوده و شما با مداد روی آن شرحی نوشته‌اید. باید توضیح بدهید که مداد از کجا آوردید و موضوع شرحی که نوشته‌اید چیست و برای چه شخصی نوشتید و منظور شما چه بوده؟

ج - این اینکه روی کاغذ دوائی من نوشته شده است مهم نیست چون من کاغذ دوائی را دور انداخته‌ام و ممکن است که کسی روی آن نوشته باشد و من هم کوزه نداشته‌ام که کاغذ را از زیر کوزه من بدست آورده باشند و ممکن است از گزارش دهنده سؤال نمائید تا صحت عرایضم معلوم شود.

س - مقابل جواب‌هائیکه داده‌اید امضا کنید.

ج - چشم.

بازجویی از عزیز نظافت چی کالیدر ۲

س - اسم و شهرت خود را بیان کن.

ج - اسمم عزیز، فرزند سلیمان، اهل جوشقان، ساکن تهران باغ فردوس، خانه دختر آقا، فعلاً زندانی شعبه زندان و نظافت چی هستم و مطابق اطلاعی که دارم و برای من معلوم نموده‌اند ۱۶ سال دارم. سواد ندارم. فامیلی من حسینی است.

س - شما این کاغذ مدادی را از کجا بدست آوردید که پاسبان شماره ۱۱۶۷ مأمور کالیدر ۲ دادید؟

ج - بنده رفتم توی اطاق دکتر ایرانی جارب^۱ نمایم. دیدم دکتر رفته روی تخت بالای پنجره. دیدم توی دستش چیز است و من شک ورم داشت. گفتم پیش خودم که بروم بیرون و او چیزیکه در دست دارد می‌گذارد پشت پنجره و بروم ببینم چیست. بعد به پاسبان گفتم من می‌روم دست به آب برسانم. و او رفت مستراح و برگشت. در موقعی که او رفت پشت پنجره دیدم چیزی نیست و او آمد توی اطاقش. من رفتم توی مستراح، همه جا را گشتم و دیدم زیر کوزه دوا یک کاغذ تا کرده است و آنرا برداشتم دادم به پست، همین است که شما بمن نشان دادید. گفتم من می‌روم دست به آب برسانم. رفت در مستراح و فرزی برگشت گفت عزیز بیا اینجا.

گزارش مقصودی: ۱۶/۵/۱۰

سرکار مدیر زندان

حسب الامر از دکتر تقی ارانی دنباله یکورقه بازجویی قبلی که در تاریخ ۶ ماه جاری از مشارالیه بعمل آمده دو ورقه دیگر از او بازجویی شده راجع بشرحی که با مداد روی کاغذ دوائی که نام او نوشته شده بود بکلی مشارالیه منکر نوشتن این ورقه می‌باشد و در ضمن توضیحات اظهار داشته چون سوءظن نسبت بمن داشتند و برای اینکه عصبانی و مبتلا بمرض قلبی بوده‌ام و تحمل هیچگونه تعقیبی را نداشتم تقاضا نمودم ولو اینکه تصور

فرمائید چنین خلائی از بنده سرزده صرفنظر نمایند و حال عرض می‌کنم که به صرف تصور و سوءظن سزاوار نیست که ترتیب اثر بدهند و اظهار پاسبان و نظافت‌چی را دلیل بی‌گناهی خود دانسته زیرا اگر من کاغذی داشتم و در مستراح انداخته دیگر چه احتیاجی بگشتن در لباس خود بودم، بایستی در مستراح در جستجوی کاغذ برآیم و بعلاوه وسیله تحریر با اینهمه مراقبت برای من ممکن نبوده که چنین کاغذی را که مورد ندارد و لایقرء است بنویسم. حال مراتب را به عرض رسانیده به نحویکه امر می‌فرمائید اطاعت شود. محل امضاء.

بازجونی ۱۶/۵/۱۰

س - کاغذی که با مداد نوشته شده و با جوهر اسم شما روی آنست در کجا نوشته شده و مداد از کجا آورده و مقصود شما از نوشتن چه بوده؟ شرح دهید.

ج - دو روز قبل آقای پایور از بنده توضیحاتی خواسته و کاغذی به من ارائه داد که روی آن با جوهر اسم من نوشته شده بود و با خط ناخوانای مدادی روی آن بعضی چیزها نوشته شده بود. هیچکدام این خطوط از من نیست و از وضعیت کاغذ چنین مفهوم می‌شد که در آن چندی قبل دوائی به بنده داده شده و او را دور انداخته بوده‌ام. دیگر راجع به سایر قسمت‌ها اطلاعی ندارم ولی چون حالت عصبانی بنده شدید است و به هیچوجه حاضر به تحمل شکنجه و خشونت نیستم از آقای پایور تقاضا کردم که استنطاق را خاتمه دهد تا بنده درین خصوص به جناب مدیر شفاهاً عرض بکنم. عرضی که خدمتشان کردم این بود ولو تصور کنند چنین خلائی از من سرزده است به بخشند و چنان که ذکر شد عصبانی و مرض قلبی دارم خواستم بدین وسیله موضوع را کوتاه کرده باشم و گرنه بعد از اینهمه تفتیشات ممکن نیست که وسیله تحریر در پیش من موجود شده باشد وانگهی مطلب بی‌سروتهی که مستفاد می‌شد واضح می‌گردد که این قضیه به من مربوط نیست و عاقلانه به نظر نمی‌آید که بنده باین همه اشکالات چیزی با این مضمون بی‌سروته نوشته باشم.

س - شما شفاهاً اعتراف کرده‌اید که کاغذ را خودتان نوشته و هیچ تردیدی نیست و بایستی حقیقت را بیان کنید که مداد از کجا آوردید و چه قصدی داشته‌اید از نوشتن آن.

ج - بنده چنین اعترافی نکردم. شاید طرز مذاکره‌ای که در سؤال قبل توضیح داده‌ام چنین سوءتفاهمی تولید کرده باشد. اعتراف در این زمینه مورد نداشته زیرا امری به دست اینجانب واقع نشده بوده است که اعتراف یا انکار شود.

س - جنابعالی از بیان حقیقت خودداری می‌کنید زیرا علاوه بر اینکه شفاهاً اعتراف کرده‌اید از قرائن مسلم شده که کاغذ را شما نوشته‌اید.

ج - خیر، اینطور نیست. اولاً راجع به اقرار شفاهی توضیح داده‌ام. ثانیاً راجع بقرائن عرض می‌کنم کاغذیکه می‌گویند بعد از رفتن من به مستراح و مراجعت از آنجا پیدا کرده‌اند چه ارتباطی به بنده دارد و کاملاً اتفاقی بوده و اینکه دو روز قبل ضمن استنطاق پایور اظهار کرده‌اند که پاسبان گزارش نموده است که بنده عقب پول لباس‌های خودم [را] جستجو می‌کردم، اگر بخواهند این مطلب را قرینه فرض کنند مؤید عرایض بنده است نه سوءظن زیرا اگر من کاغذی در پیت خاک مستراح انداخته‌ام و یا هر جای دیگر که اظهار می‌کنند انداخته‌ام چرا در لباس‌های خود عقب آن می‌گشتم. آنچه که من از بیانات در ضمن استنطاق قبلی فهمیدم پاسبان و نظافت‌چی چنین چیزی به‌طور مثبت به من نسبت نمی‌دهند و به صرف تصور و سوءظن هم نمی‌توان ترتیب اثر داد.

گزارش شعبه زندان: ۱۶/۵/۱۱

گزارش

محترماً به عرض می‌رساند طبق گزارش رسدبان ۳ مقصودی ساعت ۱۵ روز ششم مرداد ماه مصطفی پاسبان نمره ۱۱۶۷ پاس کریدور ۱ گزارش داد دکتر تقی ارانی زندانی نمره ۷۴۰ پسر ابوالفتح که از طرف اداره سیاسی زندانی است پس از مراجعت از مستراح در اطاق خود مشغول بازرسی بدن و لباس و ااثیه گردیده و اظهار داشت مبلغ ده ریال مفقود نموده‌ام. در همانموقع عزیز نظافت‌چی کریدور تیکه کاغذی را که دو طرف آن معلوم نیست با مداد یا چیز (?) دیگری نوشته شده از زیر کوزه آبی که در مستراح است پیدا نموده و کاغذ مزبور ملاحظه معلوم شد از بهداشت برای زندانی مذکور دوا پیچیده و باو مسترد گردیده. از مشارالیه شفاهاً بازجویی به عمل آمده اظهار داشت ولو

اینکه تصور فرمائید چنین خلافی از بنده سرزده صرف نظر نمائید. در بازجویی به کلی منکر خط و نوشتن کاغذ و تهیه مداد می باشد ولی از قرائن معلوم است نویسنده کاغذ خود او بوده. اینک چون تیکه کاغذ مزبور خوانا نیست و از طرفی ممکن است نمونه خط او در اداره سیاسی موجود می باشد عین تیکه کاغذ و شش ورقه پرونده متشکله را منحصراً تقدیم که بآنچه امر و مقرر فرمائید رفتار شود.

گزارش اداره زندان: ۱۶/۵/۱۳

محرمانه

اداره سیاسی

رونوشت گزارش نمره (۵۰) ۱۶/۵/۱۱ شعبه زندان در مورد دکتر تقی ارانی زندانی نمره (۷۴۰) پسر ابوالفتح متهم سیاسی به ضمیمه شش ورقه پرونده امر و تیکه کاغذ مکشوفه ارسال می گردد تا هر نوع مقتضی است اقدام شود. امضاء

بازجویی ۱۶/۵/۱۳ (در اداره سیاسی)

س - این تکه کاغذی که از زندان فرستادند و به شما ارائه داده شد خط کیست؟

ج - خط من نیست.

س - پس خط کیست؟

ج - نمی دانم.

س - از خطوط شما نمونه های متعددی در پرونده شما موجود و جای تردیدی

نیست که این خط شما می باشد. معقول نیست انکار شما.

ج - البته خط من نیست.

س - این تکه کاغذ دوا برای شما پیچیده شده و اسم شما هم از طرف پزشک

زندان در این کاغذ مزبور ذکر گردیده و این می رساند که تکه کاغذ فوق که دوا پیچیده

شده بود به شما داده شده به علاوه خط جناب عالی است و باز تکرار می شود جای تردیدی

نیست که این خط متعلق به سرکار است. چرا انکار می کنید؟

ج - کاغذ دوا بودن آن مانعی ندارد چون چنین کاغذهای دوا را معمولاً در پیت آشغال می‌اندازند و من هم معمولاً این کار را می‌کردم ولی دلائل دیگری هست که این خط به من مرتبط نیست: اولاً اسمی در آنجا دیده می‌شود که منظور اسم شورش است که اول دفعه در رویت این کاغذ دیدم نمی‌شناسم و ثانیاً موضوع آن اصولاً بر من نامفهوم است، ثالثاً من هیچوقت وسیله تحریر نداشتم، رابعاً کسی ندارم و وسیله ندارم که به او مطلبی خطاب کنم.

س - اسم شورش منظور همان شورشیان است که به خوبی می‌شناسید و حتی مواجهه هم با شما داده شده^۱ و سایر دلائل شما هم بیمورد است. در هر حال اگر دو نفر متخصص خط شناس تصدیق کنند که خط شماست آنوقت مسلم است که منظور از نوشتن این کاغذ نظر اغتشاش در زندان داشتید.

ج - شخصی که با من مواجهه داده شده اسمش تعیین نگردیده. من این اسم را اولین دفعه روی این کاغذ خواندم. البته اگر متخصص تصدیق کند بنده قبول ندارم چون می‌دانم که خط من نیست.^۲

چند صورت مجلس

۱۶/۲/۱۸

در ساعت ۱۰ عصر یوم ۱۶/۲/۱۸ منزل آقای دکتر ارانی با حضور خود مشارلیه و خانم فاطمه آقازاده مادرش و خانم شوکت ارانی خواهر و مشهدی رضا دماوندی گماشته ایشان و اینجانبان نصرالله اسفندیاری، قدرت‌الله کرمی و علی محبوبین مأمورین اداره سیاسی بازرسی شده و همچنین از خود آقای دکتر ارانی بازدید بدنی گردیده مقداری اوراق و نوشتجات از بین نوشتجات ایشان که مورد سوءظن بوده بدست آمده در چمدانی جای داده مهر و موم شده، مهر باسم ابوالفتح و نزد آقای دکتر

۱. منظور مواجهه دکتر ارانی و شورشیان پس از دستگیری در تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۰ است.

۲. بازجویی‌ها و گزارش‌ها در ۱۳ صفحه به شماره‌های $\frac{۱۰}{۲}$ تا $\frac{۱۰}{۳}$ تنظیم و بایگانی شده است.

ارانی می‌باشد. لذا بسته چمدان ممهوره را بمعیت خود دکتر مزبور به اداره حمل نموده تا بعداً با حضور خود مشارالیه باز و اوراق محتوی کنترل گردد. اسفندیاری

اوراق شاید مورد	کرمی
سوءظن بوده است که	محبوبین
برای بنده علتش	شوکت ارانی
معلوم نیست.	مشهدی رضا دماوندی
	آقا زاده

امضای ارانی

۱۶/۴/۲

در ساعت ۵/۳۰ دقیقه عصر یوم ۱۶/۴/۲ قفسه حاوی کتب خارجی و ایرانی منزل دکتر ارانی باضافه یک صندوق خانه کوچکی که حاوی مقدار کثیری کتب فیزیک و شیمی اثر طبع دکتر ارانی و مقداری زیادی مجله دنیا بود در حضور امضاء کنندگان ذیل و والده دکتر ارانی و شوکت خانم همشیره ایشان بازدید، چندین جلد کتاب السنه خارجی و مجلات که مورد سوءظن واقع و می‌بایستی بعداً بازدید شود در پارچه گذارده شده با مهر والده دکتر ارانی ممهور و لاک گردید. بقیه کتب خارجی با مجلات دنیا در قفسه جای اولیه خود جا داده و مسدود و مفل گردید. توضیحاً اشعار می‌گردد که در بین این اوراق و کتب بازدید شده کتاب کاپیتال مارکس دیده نشد.

امضای آقا زاده مادر و شوکت ارانی خواهر دکتر ارانی و سه امضای دیگر که ناخوانا بود.

صورت مجلس

ساعت ۱۰ صبح یوم شنبه ۱۳۱۶/۴/۲۶ بقیه محتوی اوراق و کتبی که در مرتبه ثانی ضمن واریسی منزل دکتر تقی ارانی برای ملاحظه و مطالعه به اداره حمل و به لاک و مهر والدهاش ممهور بود با حضور اینجانبان و خود دکتر ارانی باز، کتب و اوراق محتوی بقیه که بخط خارجی بود بوسیله آقای پرتو مترجم اداره سیاسی بازدید،

یک کتاب فلسفه به زبان آلمانی موسوم به (اینلدی تونگ این دی فیلوزوفی) بقلم ویندل باند که خود دکتر در ضمن بازجوئی اظهار کرده بود از اروپا با خود آورده - و یک کتاب تعالیم عبدالبها به زبان آلمانی - و یک ورقه اشعار بخط فارسی که در فوق آن (انتقام کارگر) و بامضاء اکبر کیکاوسی کارگر مطبوعه بوده بدست آمده که بایگانی گردید و بقیه کتب و اوراق مجدداً در بقچه بسته لاک و دکتر ارانی امضاء نمودند که به والده ایشان تسلیم شود.

امضا، دکتر ارانی و سه امضای دیگر که شناخته نشد

صورت مجلس

ساعت ۹ صبح ۱۶/۴/۲۸ چمدان محتوی اوراق و نوشتجات دکتر تقی ارانی با حضور مشارالیه و اینجانبان در اداره سیاسی مورد بازرسی قرار گرفت و مقداری از اوراق و نوشتجات که مورد سوءظن بود برای بازجوئی بعدی آن در پاکتی گذارده و لاک و مهر گردید و بقیه اوراق و نوشتجات دیگر دوباره در چمدان گذاشته و لاک و مهر شد و روی پاکت و اطراف لاک‌های آن و روی چمدان از طرف دکتر مزبور امضاء شد.

اسفندیاری

امضای ارانی، خسروانی و دو امضای دیگر که شناخته نشد

اوراق و نوشتجات آلمانی از نظر بنده گذشته است بتاریخ فوق. پرتو علوی در ساعت یازده صبح ۱۶/۵/۵ اوراق پاکت ممهوره فوق را با حضور خود دکتر ارانی باز نموده، بشرح ذیل اوراقیکه مورد سوءظن بوده و بایستی در اطراف آنها نسبت به مفاد آن بازجوئی شود بدست آمده و ضبط گردید. کلیه اوراق مزبور را خود دکتر ارانی امضا کردند:

- نامه از طرف ایرج اسکندری (دو ورق) - نامه از طرف دکتر بهرامی (دو ورق) - مراسله از طرف اشتری (یک ورق) - مراسله از طرف استاد شهابی (یک ورق) - مراسلات متفرقه (پنج ورقه).

- مراسله از طرف سروان محمد ارجمند و از طرف دکتر ارانی - بعنوان ایشان

(دو ورق) - قبض رسید عضویت کلوب ورزشی (یک ورقه) - مقاله عرفان و تصوف در اسلام (۵ ورقه) - مقاله قاضی در مقابل واقع (۹ ورقه) - امتیاز مجله دنیا - آدرس‌های دریافت کنندگان مجله دنیا و اشخاص و کتابچه مربوط به آدرس مجله دنیا (۹ ورق و یک جلد کتابچه) - نامه از طرف مرتضی علوی (یک ورق) - مقاله شطرنج (دو ورق) - رمان اخلاقی و اجتماعی (۵ ورق) - انتقاد از خطابه سنگلجی (۳ ورق) - مقاله اقتصادی (۲۲ ورق) - مقاله از تاریخ ماتریالیسم فرانسه (دو ورق) - یادداشت مختلف و اسامی مختلف متعلق به ارانی (۱۱ ورق) - مراسله بدون امضاء بعنوان دکتر ارانی (۲ ورق ۴ صفحه) - یادداشت دکتر ارانی و اوراق مختلفه (۳۱ ورق) - یادداشت اخبار مهم (دو ورق) - یادداشت صورت حساب و یادداشت دیگر موضوع رضوان ... را زخمی کرد (۳ ورقه) - کتاب راجع به بهائی‌ها (یک جزوه) - یادداشت اسامی کتب بزبان خارجی (۶ ورق) - چک بانک از نمره ۴۴۶۴۵۶ تا نمره ۴۴۶۴۷۵ (سفید و پنج ورقه ته چک آن) - و یک چک به نمره ۴۴۶۴۵۱ بعنوان حامل یکصد و چهل ریال نوشته شده ته چک و قبض آبونمان مجله - اوراق بزبان روسی و خارجی (۱۶ ورق).

امضای اسفندیاری، پرتوعلوی و یک امضای دیگر که شناخته نشد

۱۷ مرداد ۱۳۱۶

یک چمدان سربسته مهور و به امضای دکتر ارانی که محتوی کتب و اوراق و نوشتجات دکتر ارانی بود توسط اداره سیاسی به این جانب آفازاده ارانی رسید.

امضا، آفازاده

بعلاوه چمدان فوق یک بقچه کتاب و اوراق که لاک و به امضاء پسر دم دکتر ارانی بود با مقداری اوراق متفرقه به اینجانبه مادر دکتر ارانی رسیده است. آفازاده

بیانیه بمناسبت اول ماه مه (۱۹۳۶)

اول ماه مه روز نمایش قوای رنجبران دنیا است. در چنین روزی آزادیخواهان ایران به تمام رنجبران، یعنی عمله‌ها و دهاتی‌های ایران، به توده ملت از کسبه و اصناف و مستخدمین جزء و منورالفکرها با فریاد بلند خطاب میکنند:

رفقا، سرمایه مالی و فاشیسم، که مهلک‌ترین اسلحه این سرمایه است، در تهیه جنگ بین‌المللی جدیدی است. این جنگ جهانگیر خونین از یک طرف بین سرمایه‌داران برای تقسیم و چپاول رنجبران دنیا، یعنی سرزمین شوراها خواهد بود. کانون جنگلهای اول رودخانه رن بین آلمان و فرانسه یا اقیانوس کبیرین آمریکا و ژاپن یا سرمعادن نفت بین آمریکا و انگلیس است. در یک کانون دیگر که حبشه باشد آتش جنگ با ائتلاف بین انگلیس و ایتالیا و تقسیم یغما بین این دو دسته دزد دارد خاموش میشود. واضح است مراکز جنگ‌های ضد رنجبری را سرمایه‌داران میخواهند در سرحدات شوروی قرار دهند. فاشیسم مهمترین جرقه اشتعال جنگ خونین جدید است زیرا بزرگترین دشمن فاشیسم صلح و آزادی و بزرگترین خطر برای صلح و آزادی فاشیسم است. فاشیسم عبارت از سرمایه‌داری مسلح است که با کمال بی‌شرمی تمام اصول انسانیت را منکر می‌باشد.

رفقا، سرمایه انگلیس بوسیله اداره هندوستان به کمک مالیاتی که از خون توده ملت ایران می‌مکد بدست یک افیونی، که او را در صحنه حکومت ایران بعنوان یک ژنی جلوه‌گر ساخته است، به نفع امپریالیزم سه خیانت بزرگ به رنجبران دنیا میکند:

اولاً رنجبر و توده ملت ایران را زیر شکنجه قراردادده قدرت اجتماع ملت را سلب کرده حاصل دسترنج طبقه زحمتکش دهقان و عمله را بین خود و سرمایه‌دار داخلی ایران،

که شاه در رأس آنها است قسمت مینماید: حاصل زحمت کارگران نطف جنوب را سرمایه‌داران لندن و ثمره مشقت‌های دهقان ایرانی را ملاکین داخلی به یغما میبرند. ثانیاً علاوه بر شلاق سرمایه‌دار چکمه‌فزا ق هم برای اخذ مالیات بر گلوی ملت است. مالیاتی را که با فشار میگیرد صرف نظام و راه‌آهن جنگی برای حفظ هندوستان می‌نماید و می‌خواهد تا می‌تواند چنگال از گلوی رنجبران هند بر ندارد. ثالثاً میخواهد خود رنجبران را بر علیه وطن رنجبران دنیا مسلح نموده در جنگ بین‌الملل آینده بدست قشون ایران به خاک شوروی حمله کند.

رفقا، تمام این دستگاه برای چپاول رنجبر ایرانی و سرکوب کردن رنجبر دنیا است. اما برای چپاول یک ملت فقط دزدان می‌توانند بر سر کارها باشند. دزدی که برای دیگری میدزدد قهراً برای خود هم خواهد دزدید. بهمین مناسبت تشکیلات فعلی بنام خود و سرمایه خارجی مقدرات ملتی را بدست دزدان سپرده است. فقط گاه‌گاه که بین آنها در سر یغما اختلافی پیدا می‌شود ملت ایران از چند میلیون دزدی که از دسترنج او شده است اطلاع پیدا میکند. محاکم ایران دائماً وزراء و مصادر دیگر امور را که بنام شخصی خود اختلاس کرده و باعث معوق ماندن نقشه دزدان خارجی شده‌اند محاکمه می‌کنند. ولی عبت! جز دزد دیگری وارد این جریان فاسد نمیشود.

لندن از دزدی‌های شخصی شاه چشم‌پوشی میکند زیرا او بیش از اینها برای کمرشکنی رنجبران و استیلای سرمایه‌داران خدمت میکند. چون اساس تشکیلات حکومت مخالف منافع واقعی توده ملت ایران است هر اقدامی که برای اصلاحات میشود فقط ظاهری و برای خودنمایی و گول زدن ملت است: الف‌تاء قرارداد نطف جنوب برای تمدید مدت و رسمی کردن قرارداد آن بوده، راه‌آهن ایران اهمیت نظامی برای هندوستان دارد، قشون ایران به نفع اجنبی اداره میشود، ازدیاد بودجه دولت بواسطه مالیاتهای کمرشکن است، توده از معارف و صحیه بهره ندارد، فقر و جهل و مرض نصیب توده و خوشی و عیش و نوش سهم ملاک داخل و سرمایه‌دار خارجی است.

«آزادیخواهان ایران» تمام ملت ایران را برای استخلاص خود دعوت مینمایند. ما رفقای خود را دعوت میکنیم بنام رنجبر ایران قوای خود را برای انقلاب و تشکیل یک حکومت کارگر و دهقان مجهز نمایند. ما تمام رنجبران و توده ملت ایران را بنام مبارزه با غارتگران داخلی و خارجی و جلوگیری از ظلم و تعدی که به توده ملت وارد میشود به نگهداری و پشتیبانی پرچم آزادی ایران دعوت میکنیم.

ما تمام ملت از کسبه و اصناف، منورالفکرها، عموم ترقیخواهان، محصلین و زنان جوان فکر را که طرفدار آزادی، صلح، پیشرفت، خوشبختی و رفاه توده ملت و دارای همت و قدرت انقلاب و عمل باشند، به طرفداری از منابع حقیقی ملی مبارزه با جنگ،

مبارزه با دستهای خارجی، مبارزه با شوی نیسم که بوسیله وطن پرستی دروغی و ظاهری حیثیات واقعی ملت را وسیله پیشرفت مقاصد خارجی کرده است، مبارزه با استبداد، که مرکز قدرت برای اخذ مالیات و زنجیر کردن توده و اجرای مقاصد سرمایه داران داخلی و خارجی است، به طرفداری از آزادی مطبوعات و انتخابات و نطق و اجرای مواد ملی و آزادیخواهی قانون اساسی موجود و مبارزه با ظلم و دزدی و فساد دعوت میکنیم. ما به تمام شما خطاب میکنیم حکومت ایران طرفدار ملاک و سرمایه دار داخلی و خارجی و دشمن توده ملت است؛ اگر نبود ملت را تحت شکنجه استبدادی، که بمراتب سخت تر از قرون وسطی است قرار نمیداد و از هر نوع نهضت ملی و اجتماعات ترسان و هراسان نبود. مالیاتهای کمر شکن مستقیم و غیر مستقیم مانند مالیات بر عایدات و قند و شکر را بنفع سرمایه داران بر توده ملت تحمیل نمیکرد. حکومت فعلی تحت فشار جریان بین المللی و اوضاع دنیا مخصوصاً تأثیر حکومت شوروی و فشار احساسات عمومی بعضی اقدامات، که بحال توده ملت مفید است، مینماید اما خوب بفهمید، گول نخورید، این اقدامات اجباریست و حکومت فعلی بجهت حفظ جنبه ملی ظاهری خود و تسکین آمال توده در بعضی موارد مجبور به عوام فریبی یا تسلیم شدن است. تمام اینها وسیله است نه مقصود:

راه آهن برای خوشبختی ملت ایران کشیده نمیشود، خلع سلاح عشایر از نظر رفاه ملت ایران نیست، تغییر لباس از نظر ترقی خواهی نیست بلکه اینها تمام از نظر ظاهر سازی یا بنفع جنگ و یا از راه اجبار و ضرورت است. استقلال ظاهری و جنبه ملی را که ایران فعلی دارد باید رهین قدرت شوروی باشیم وگرنه مطابق قرارداد ۱۹۱۹ ایران جزئی از هندوستان شده بود و مقدرات امروزی ملت حبشه در پایان جنگ بین المللی نصیب ما میشد. و پس از گسستن زنجیر اسارت تزاریزم روسیه، که برگردن ایران انداخته بود، الغاء کاپیتولاسیون و سایر امتیازات از طرف شوروی و با وجود یک حکومت مقتدر شوروی دیگر انگلیس نمیتوانست مطابق قرار داد سیاه ایران را به مستعمرات خود ملحق کند.

ملت ایران! همین استقلال محدود را رنجبران دنیا به تو داده اند وگرنه سرمایه ملی فاشیزم و امپریالیزم معامله نمی را که با حبشه کرد با تو نیز کرده بود تا قوای ملی توده خود را متحد و قوی نکنی هیچ ضامنی برای بقای استقلال ظاهری و ایجاد یک استقلال حقیقی وجود نخواهد داشت و هر لحظه مقدرات شما دستخوش شطرنج سیاست خواهد بود. بزرگترین خیانتی که حکومت فعلی بنام حفظ منافع طبقاتی مرتکب میشود جلوگیری شدید از هر نوع اجتماع و عمل اجتماعی و تجهیز قوای توده است. نظمی با تمام قوا و بودجه سنگین مأمور لگدمال کردن قوای توده است.

ما تمام ملت ایران را از هر صنف و دارای هر عقیده که باشند دعوت میکنیم که جبهه ملی و صف محکم واحد و متحدی تشکیل داده و بوسیله آن ایران را در جنگ آینده

جبراً بحالت بیطرفی نگاهدارند. فقط در سایه طرفداری صلح ما خواهیم توانست جوانان خود را از قربان شدن در راه سرمایه خارجی حفظ کنیم.

این جبهه ملی باید تمام قوای خود را برای کوتاه کردن دست خارجی و تشکیل یک حکومت ملی واقعی که منافع توده ملت ایران را هدف خود قرار دهد، برای آزاد کردن مطبوعات و انتخابات، مبارزه با جنگ و سرمایه خارجی، دزدی و فساد و فشار مالیاتهای سنگین و برای بهبود وضع زندگی عمومی و بالا بردن درجه تمدن توده ملت مصروف دارد.

«آزادیخواهان» ایران برای تشکیل یک چنین جبهه ملی دست خود را بطرف ملت ایران دراز میکنند و قطعی است که این مبارزه به ملت ایران نیز مانند سایر ملل دنیا نشان خواهد داد که پیشقراولان حقیقی تمدن بشر و خلاص کننده توده رنجبر و مبارزه کنندگان جدی و عملی با جنگ و توحش و بربریت همان «سوسیالیسم» است.

«آزادیخواهان» ایران با تمام رنجبران و توده های صلح خواه ملل دنیا هم صدا شده نفرت شدید خود را نسبت به تشنگان خون بشر و طرفداران جنگ یعنی فاشیسم آلمان، فاشیسم نظامی ژاپن، فاشیسم ایتالیا، امپریالیسم انگلیس، که فاشیسم آلمان را در آغوش خود می پروراند، اظهار میدارند. ما با تمام ملل دنیا در تنفر از اشغال حبشه بوسیله ایتالیا، اشغال چین بوسیله ژاپون، مقدمات اضمحلال استقلال اطیش از طرف آلمان شرکت میکنیم.

ما به ملل فرانسه و اسپانی، که توانسته اند در سایه جبهه واحد رنجبران و جبهه ملی با اصول استبداد و فاشیسم مخالفت کرده مملکت خود را از خطر توحش و بزرگترین دشمن انسانیت و رنجبران خلاص کنند، تبریک می گوئیم. ما از پشت دیوارهای ضخیم محبس های بورژوازی بقهرمانان انقلاب رنجبر، به هزاران هزار محبوسین سرمایه داری ممالک مختلفه و «آزادیخواهان» محبس قصر تهران، که سالیان دراز بدون محاکمه در محبس مانده بتدریج معدوم میشوند، سلام میدهیم. ما به رهبران رنجبران شوراها، که با تصمیم فولادین پایه «جامعه» سوسیالیستی را محکم تر کرده، خلاصی دائمی رنجبران شوروی را از زنجیر اسارت سرمایه تأمین نموده، پیشرو رنجبران دنیا میباشند، سلام میدهیم. ما به بزرگترین تشکیلات رنجبری دنیا و قهرمان رهبری آن «دیمتریوف» سلام میدهیم.

رنجبران دنیا متحد شوید. زنده باد انقلاب رنجبری دنیا!

یرواند آبراهامیان، که این بیانیه را بدون ذکر مأخذ منتشر کرده اظهار اطلاع میکند که بیانیه در دانشگاه تهران و مراکزی از قبیل کارخانه «وطن اصفهان و پالایشگاه آبادان و نیز بین کارگران راه آهن شمال پخش شده بود.»
او در عین حال مینویسد که «این اعلامیه... تنها یکبار در سال ۱۹۴۶ بمناسبت اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۵) در روزنامه «ایران ما» با «مختصر تغییرات» به چاپ رسیده است.»



از آواز تاجیک

انتقام کارگر

دیدید آخر کارگر شد مالک روی زمین
 نه قشون کردی جلوگیری نه فکر دوربین
 منفجر گشت عاقبت چون کوه آتش از کمین
 ابر آتش بار گشت از بیوه زن آه انین
 حمله بر جان عدو بردی چه شیر خشمگین
 بر سر پر نخوتش کوبید مشت آهنین
 من به جای تو نشینم تو به جای من نشین
 کردگار این امتیازت داد یا شرع مبین؟
 یا که امضا کرده فرمان تو رب العالمین؟
 تو گهی پوشی حریر روم و گه دیبای چین
 تو بنعمت های الوان سفره داری زیب و زین
 سایه یکسان آسمان دارد به پیشین و پسین
 هردو هم عریان بیایدمان برون رفتن یقین
 نه بخلقت برتری بر ما نه بر عالم نه دین
 سهم ما شد اولین و سهم تو شد آخرین
 چند روزی همچه ما بر تخت مسکینی نشین
 تا به کی باری بدوش ناتوان از ظلم کین
 (اکبر کیکاوسی کارگر مطبوعه)

دیدید آخر پنجه خونین بر آمد ز آستین
 عاقبت دیدید گدایان تاختندی بر شهان
 آه مظلومان مسکین توده شد بر روی هم
 دیدید آخر سیل کوه انداز گشت اشگ یتیم
 هر شد از ظلم این زمان پیمان صبر کارگر
 تاخت بر سرمایه دار آورد آنطوریکه خواست
 گفتش اینک بایدت چون من شدن
 از کجا معلوم شد من عبد مملوک توام
 دستخط مالکیت از خداداری به جیب؟
 تا بکی ناموس من باشد برهنه تا بسر
 من برای نانی از اطفال خود باشم خجل
 خود بیکسان نور می بخشد میان ما و تو
 هردو از مادر بر آمدیم چون عریان بدن
 اینهمه فرق از کجا آمد میان ما و تو
 کیست آن قاسم که قسمت کرد رنج و راحتی
 ای عزیز بی جهت بر خیز از تخت غرور
 سر خر بوستان جرگ اجتماعی این بس است

قصیده میهنی^۱

فتاده به خواری به روی زمین
 یکی جامه دارد پرند ختن
 که خورداشت بر پشت و تیغی بدست
 نشسته به کف داشت تیغ بزد
 از آن کشتن بانویش کامه بود
 به فریاد میخواند پیر و جوان
 غنوده به هر سو هزاران هزار
 ولی خواب بودند دو نان خوار
 برهنه نمودش به شادی کام
 دل مادر نیم جانش بسوخت
 گرفت از کفش تیز شمشیر را
 ندارد زمیهن ستم را دریغ
 به فریاد خود خواند یکتا خدا
 به دادم برس ایزدا، ولی به داد
 نمیدید جز زشت کاران و بس
 زسوز دلش کوه از بیخ کند
 چو دیدم به مقصود ره یافتم
 چو پاسخ شنیدمش نالان شدم
 به ویرانه استخر جان میکنم
 نشستند تا من روم زین جهان
 نشانی بیرق زایران برند
 مرا مانده نه شیر در رستخیز
 گشود از زبان پر آشوب بند
 که باز آوری اولین زورمن
 سرافراز گردد بر دشمنت

یکی بانوئی مهوش و مه جبین
 زسبز و سفیدی و سرخی به تن
 ورا بود همدم یکی شیر مست
 به بالای بانو یکی زشت مرد
 نگاهش به زیبائی جامه بود
 به صد زاری و آه آن نیمه جان
 در این خانه می بود کس بی شمار
 که بودند فرزندان بانوی زار
 یکی کند آن جامگی سرخ فام
 سپس جامگی را به دشمن فروخت
 دگر کرد زنجیر آن شیر را
 که دشمن نترسد از آن شیر و تیغ
 ستمدیده بانو چو دید این جفا
 خدا، تیغ دولت زد ستم فتاد
 به هر سو که میخواست فریادرس
 پس آنکه نگاهی به کنجی فکند
 نگاهی بدان گوشه انداختم
 دویدم ز بانوی پرسان شدم
 چنین گفت بانو که من میهنم
 به بالا سرم دشمنان پاسبان
 مگر جامه را از تنم برکنند
 نه نیروی باز و نه شمشیر تیز
 چو اندوهگینم بدید و نژند
 بگفتا که کوشش کن ای پورمن
 بر آن بالش پیوسته تا میهن

۱. ص ۴۶۶ - ۴۶۸ پلیس سیاسی عصر بیست ساله، خسرو معتقد، انتشارات جانزاده، چاپ دوم، اردیبهشت

۱۳۶۹، این شعر در مجله «آزادی شرق»، سال ۱۳۰۲ چاپ شده است.

خلاصه لامحمد دفاعیه در کسرا

شماره خانۀ تهرانی ۲۱ / ۸ / ۱۳۱۷

I.

می در مقام توه قضائے و این دادگاه مانند تمام جهان است که در مقام
 درخت کمی می رسد که نه از اینا پیشانی غرور و نه برون دل آب و نه کلاه
 قرار گرفته می خواهم از زمره آن افتاده نمایم. و در سال ۱۳۰۵ قوه قضائیه
 مردود است. منع نمیشود که در قوه قضائیه کار کرده است. آنجا که
 که نتوانید مرا بر خود دلد کند تفاوت عادی است.
 امروز قضایای عدالت در تمام نقاط و در الواجیب ادعای خود را
 در کفایت آن قرار داده است. هر جا است. عادلانه رفتار کردن است
 و حکمت؟ قلع بجا بریده است. تقاضای ما. خدایان و بیطرفانند
 بین اظهارات فرمایند.

تعبیر از دفاعیه است تاریخی محکم را ذکر می کنم. برای ادلای ما در است

(اداره زندان)

نویسنده پدر

تاریخ ملو ۱۳
 در تاریخ ۱۳۰۰ در کت پناه و ضد نفوذ خود را اعلام کرده و توده ملت ایران پیشانی
 مکه فیه بزاد استیج به عقیده سید علی شده اند . این مکه با بعد
 رأی فتنه یافته مانند تمام حکم نظیر ازاره بطرز ذوق و در تاریخ ایران
 بانی خواهد ماند . او ادعای این دفاع دان رأی رسد بناد
 تاریخ ملت ایران بیایند . وظیفه می دانیم بهتر از دفاع کفر خود یعنی
 دفاع مجتهد . امید داریم که شما مکه هم دنیا بسند تاریخ بسند

دعوات بسند بسند .

اگرچه مکه مکه ما در بعد کانی بجه دادگاه قانونی را بر روزه و نطق
 همه رأی دم دل بجانب حقوق مکه وقت در حقوق نونی نهایت
 فرودت را دارد . یعنی در علم قهر از سنجه ها از لزه گیر ابتدا خود او
 اسباب (شهر میگردوتر ، مانند تر و بزاد استیج) و مورد بود
 قول میدهند تا نجه سنجه و قیفره بسند . قوانین درجه بی ماکند .
 حق و وظیفه در مفهوم بیایند که مجرد انگیزش استیج مصداق پیدا نماید
 و همه ای از این حقوق در وظیفه عبارت از حقوق و وظیفه

پرونده د کتر محمد بهرامی

- مواجهه با محمد شورشیان و محمد علی (نوکراو)
- بازجولی ۱۳۱۶/۲/۱۸
- بازجولی ۱۳۱۶/۲/۲۳
- بازجولی ۱۳۱۶/۲/۲۷
- بازجولی ۱۳۱۶/۲/۱
- صورت مجلس ۱۳۱۶/۲/۳۱

مواجهه محمد شورشیان با دکتر بهرامی

بازجو: جوانشیر

تاریخ: ۱۳۱۶/۲/۱۸



لاکړه نومونه

(۱) - ما ځایم معجزه او د سلامت پر سره ټول کسبه یی منلی

۱ - معجزه منم د (۱۰۰) ډالرا

۲ - اوسه را د کور کف دغه قهر

۳ - معجزه منم د (۱۰۰) ډالرا

۴ - کسبه منم آن کف دغه د کلام کف کف دغه

۵ - معجزه منم د (۱۰۰) ډالرا او دغه منم د (۱۰۰) ډالرا

زاد نومونه

۱ - معجزه منم د (۱۰۰) ډالرا

۲ - معجزه منم د (۱۰۰) ډالرا

(۱) - ما ځایم معجزه او د سلامت پر سره ټول کسبه یی منلی

از محمد شورشیان

س - این شخص را که سمت راست شما نشسته می‌شناسی؟

ج - بلی می‌شناسم. آقای محمد بهرامی است.

س - چند وقت است می‌شناسی؟ چه واسطه با ایشان دارید؟

ج - عرض کنم در یک سال قبل مکتوبی از قزوین به عنوان ایشان نوشتم، مضمونش عبارت از این بود که دوست عزیزم، من چون ناخوشم و می‌خواهم برای معالجه خود را برسانم و جایی را ندارم خواهشمندم برای من جایی پیدا کنید. روی پاکت نوشتم خیابان آقا شیخ هادی نزدیک چهارراه آقا شیخ هادی به دکتر بهرامی رسیده مفتوح فرمایند. پس از چند روز بنده حرکت کرده آمدم طهران خدمت ایشان رسیدم. به ایشان قرار بود چیزی بگویم. و گفتم که من از نزد میلسف می‌آیم و آن دوست امیر را می‌خواهم ببینم. ایشان به من گفتند خیلی خوب، عصری بیایید و به شما خبر خواهم داد. من آنروز عصرش آمدم بطور مریضی رفتم اطاق ایشان. یکنفر شخص قد کوتاه و چاق و سرخ‌رو مواجهه کرد با ایشان. با آن شخص پا شدید رفتیم. دفعه دوم تقریباً شش ماه قبل بود باز نزد دکتر آمدم و چون دکتر مرا می‌شناخت نشانی لازم نبود. بعد با هم رفتیم در همان خیابان، نزدیکی منزل هم یک کوچه‌ای است، نمی‌دانم اول است یا دویم. آنجا هم یک منزلی است. یک شخص در آمد و... که مثل دکتر است و دارای عینک سفید و در

همان موقع پیراهن سفید پوشیده بود. دو سه دقیقه آقا بزبان آلمانی با ایشان صحبت کردند. بعد آن شخص رفت بیرون و ما هم با دکتر آمدیم بیرون که در خیابان مصادف شدیم به آن شخص امیر نام. باز بنده با او رفتم. مواجهه شده با دکتر همین دو دفعه بوده است.

س - دکتر نوکر هم دارد؟

ج - بلی نوکر هم دارد.

س - نوکرش هم شما را می‌شناسد؟

ج - بلی دیده است مرا در آنجا.

س - دفعه اول، یعنی پارسال که مراجعه کردید مستقیماً به اطاق ایشان رفتید مثل

مریض؟

ج - آمدم در اطاق انتظار نشستم. بعد رفتم توی اطاق ایشان و موضوع را گفتم و

ایشان هم فهمیدند.

س - دیگر غیر از این دو جلسه و این اظهاراتی که فوقاً گفتید با دکتر داخل

جزئیات مذاکره نشده‌اید؟

ج - نه خیر.

از دکتر بهرامی

س - جنابعالی این شخص را که در سمت دست چپ شما نشسته است

می‌شناسی؟

ج - نه خیر نمی‌شناسم.

س - اظهاراتی را که کرد صحت دارد یا خیر؟

ج - نه خیر.

س - کدام قسمت آن صحت دارد و کدام قسمت صحت ندارد؟

ج - اساساً ایشان را نمی‌شناسم و اظهارات او مثل نقل برایم می‌آید.

از محمد شورشیان

- س - شنیدی اظهارات دکتر را، چه می‌گویی؟
- ج - بلی، ایشان باید اینطور بگویند.
- س - شما چه دلیلی به صدق اظهارات خود دارید؟
- ج - نوکرش هم او را دیده.

از دکتر

- س - هرگاه نوکر شما تصدیق کرد که این شخص نزد شما آمده قبول خواهید کرد اظهارات او را؟
- ج - خیر، کاری که نکردم برای چه قبول کنم؟ پیغمبر خدا هم بیاید بگوید قبول ندارم.
- س - اگر دکتر ارانی بگوید شما این شخص [را] آورده نزد او آن وقت قبول دارید؟
- ج - اگر کاری نکردم یکی دیگر بگوید باید قبول داشته باشم؟
- س - شما اظهارات نوکرت را قبول داری؟
- ج - این حرف‌هایی را که این شخص می‌زند دروغ است.
- س - من می‌گویم که اگر نوکر تصدیق کرد که همین شخص به منزل شما آمده تصدیق خواهید کرد که اظهارات مشارالیه صحت دارد یا خیر؟
- ج - نه خیر، قبول ندارم.
- س - اینک نوکر شما محمدعلی حاضر و روبروی شما تصدیق کرد که این شخص دو یا سه مرتبه به محکمه شما آمده و کیف خود را به میج آویخته و داخل اطاق شما شده است. اظهارات او را حضوراً شنیدید. صحیح است یا خیر؟

ج - من ۱۰۰۰ نمی‌دانم و نمی‌شناسم.

س - الساعه در حضورتان نوکر شما تصدیق کرد که هیچگونه فشار یا تضيقاتی به او داده نشده و مثل اینکه کلیه مشتری‌ها را می‌شناسد این شخص را هم دیده است. حال شما بخاطر می‌آورید این آدم برای چه و چند مرتبه به مطب شما آمده است؟

ج - ۱۰۰۰

صورت مجلس ۱۶/۳/۳۱

در ساعت ۴/۳۰ عصر ۱۶/۳/۳۱ کاغذ و نوشتجات محمد بهرامی با حضور خودش و امضاکنندگان ذیل بازرسی شده مقداری نوشتجات و کتب ذیل که مورد ظن بود جمع آوری، نوشتجات در پاکت گذارده لاک شده و به امضاء محمد بهرامی رسید و کتب و روزنامه که ۲۲ قلم است بشرح ذیل جمع آوری و به امضاء دکتر محمد بهرامی رسیده است:

روزنامه کاهه ۱۶، مجله ایران شهر ۲، کتاب کلنل محمد تقی خان ۱، شیخ محمد خیابانی ۱، هفتاد و دو ملت ۱، دفتر صورت محصلین ۱.

دکتر بهرامی، خسرانه،^۱

۱. مواجهه در همین جا بدون جواب دکتر بهرامی تمام می‌شود. این قسمت به امضای دکتر بهرامی هم نرسیده است. این مواجهه در پنج صفحه از شماره ۴/۴۶ تا ۴/۵۰ تنظیم و ضبط شده است.

بازجویی ۱۳۱۶/۲/۱۸
و مواجهه با عبد الصمد کامبخش

بازجو: جوانشیر

س - اسم و شهرت خود را بیان کنید.

ج - دکتر محمد فرزند علیرضا (مهدب السلطنه)، نام فامیلی بهرامی، سن چهل سال، شغل طبابت، منزل خیابان شیخ هادی خانه پلاک - عیال داشته تازه عقد کردم، سواد دارد، ورقه شناسنامه شماره ۲۱۰۲ صادره بخش ۳ از مرکز.

س - تاریخچه زندگی خود را ذیلاً به طور خلاصه مرقوم دارید.

ج - اینجانب در طهران متولد شدم. ابتدا در مدرسه آلمانی تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را تمام [کردم]. پس از آن در مدرسه طب تحصیلات طب را در طهران به اتمام رسانیده و در سال ۱۹۲۳ به آلمان برای تحصیل طب مسافرت نمودم. تحصیلات طب را آنجا مجدداً از ابتدا شروع نموده در سال ۱۹۳۵ به ایران مراجعت نمودم. تقریباً حال بیش از دو سال است که در طهران مشغول طبابت هستم.

س - در کدام قسمت آلمان تحصیل می کردید؟

ج - اول در مونستر، بعد رفتم مونیخ، بعد در وین، بعد هم در برلین تحصیل می کردم.

س - متخصص در چه رشته هستید؟

ج - امراض داخلی و رادیولوژی.

س - در روسیه اقامت هم کردید؟

ج - مسافرت اول در مسکو ده روز بود. بیش از این اقامت نداشتم.

س - تصدیق‌نامه طب دارید؟

ج - از اروپا، طهران هم تصدیق دارم.

س - پس از مراجعت به ایران باز هم به خارجه مسافرت کرده‌اید؟

ج - نخیر، نرفتم.

س - در خارجه با اشخاص مکاتبه دارید؟

ج - در برلن فقط با زنی که صاحب‌خانه من بود، و با دوستان آنجا مکاتبه دارم.

س - در روسیه چطور؟ اشخاصی دارید که مکاتبه با آنها بکنید یا خیر؟

ج - نخیر.

س - تا به حال به اتهام سیاست یا عناوین دیگر مورد تعقیب قضائی واقع شده‌اید

یا خیر؟

ج - نخیر.

س - اشخاصی که غیر از مریض به مطب و منزل شما مراجعه می‌کنند کیها

هستند و با چه اشخاصی معاشرت و مراوده دارید؟

ج - با رفیقانم که در آلمان با آنها دوست و رفیق بودم، منجمله دکتر ارانی،

دکتر امامی، دکتر یزدی، بیشتر با اینها هستم.

س - مراوده و معاشرت هم دارید؟

ج - بلی.

س - امیر نام را می‌شناسید؟

ج - نخیر.

س - محمد نام شورشیان را می‌شناسید؟

ج - نخیر.

س - در خاطر دارید که پارسال و امسال کسی نزد شما آمده و سراغ امیر نام از

شما گرفته و به او معرفی کرده باشید؟

ج - نخیر.

س - پارسال شخصی به محکمه شما آمده اظهار داشته است که از طرف میلسف

آمده و آن دوست را می‌خواهد ببیند. بعد شما به او اظهار کرده‌اید بعد از ظهر بیاید. بعد از ظهر که مراجعه کرده یکنفر شخصی که جوان و کوتاه قد و عینک هم داشته در اطاق شما با او ملاقات و متفقاً خارج شده‌اند. درست در نظر بیاورید آن شخص کیست؟

ج - نخیر، چنین چیزی نبوده.

س - مجدداً امسال همان شخص به شما مراجعه کرده و سراغ همان شخص امیر نام از شما گرفته و شما او را به کوچه پائین‌تر از خانه خودتان برده به یک شخص عینکی جوانی معرفی و او هم دستپاچه شده و خواسته آن شخص را برود پیدا کند تصادفاً وقتی که بیرون آمدید آن شخص دیده شده. اولاً توضیح دهید امیر نام کیست و آن شخص دویمی که... معرفی کرده کیست؟

ج - بنده نمی‌شناسم و چنین اتفاقی هم رخ نداده است.

س - اگر چنانچه همان شخص که به مطب شما آمده در مقابل شما اظهار بدارد قبول خواهید کرد؟

ج - اگر دیدم آن شخص را که می‌گوئید و شناختم که می‌گویم شناختم والا که فلا.

س - آن شخصی که منظور نظر بود دستگیر، معلوم شد عبدالصمد کامبخش و خود را به شما به اسم امیری معرفی می‌کرده. توضیح دهید چنین شخصی را می‌شناسید یا خیر؟

ج - نمی‌شناسم.

س - اینک عکس مشارالیه به شما ارائه می‌شود، درست نگاه کنید. با همین شخص ملاقات و واسطه داشتی یا خیر؟

ج - نمی‌شناسم.

س - اصلانی یا کامران را می‌شناسید یا خیر؟

ج - نخیر، نمی‌شناسم.

س - دکتر ارانی را می‌شناسید یا خیر؟

ج - بلی.

س - اظهارات ایشان را درباره خودت قبول داری یا خیر؟

ج - من نمی‌دانم چه اظهاراتی کرده است. جوان خوبی او را می‌دانم.

س - دکتر ارانی شرح مداخلات خود و شما و دیگران در تشکیلات فرقه کمونیستی [را] اقرار و بیان کرده، اظهار او [را] قبول دارید. یا خیر؟

ج - نخیر.

س - به چه علت قبول ندارید؟

ج - برای اینکه من اصلاً در سیاست نبودم و خیال هم ندارم در سیاست داخل

باشم.

س - اگر کامبخش اظهار بدارد که مکرر در منزل شما ملاقات و اشخاص را هم

از عمال فرقه به او معرفی کردی قبول داری یا خیر؟

ج - نخیر، نمی‌شناسم کیست.

س - اگر دکتر ارانی روبرویت اظهار بدارد که شما هم در تشکیلات کمونیستی

شرکت داشتید قبول می‌کنی؟

ج - بیاید بگوید ببینم.

س - هرگاه کسی که به نام امیر به شما مراجعه و شما هم محمد شورشیان را به او

معرفی کردید در حضورتان حاضر و بگوید که با شما ارتباط داشته قبول خواهید کرد؟

ج - گفتم که چنین اتفاقی نیفتاده.

س - این شخص (اشاره به عبدالصمد کامبخش) که الساعه در مقابل شما

حاضر شد شناختید؟

ج - بلی شناختم.

س - کیست؟

ج - علی است.

س - برای چه کاری به منزل شما آمده بود؟

۰۱ در اینجا از قرار معلوم بازجویی قطع می‌شود و کامبخش را با دکتر مواجهه می‌دهند و

پس از خروج او بازجویی دوباره ادامه می‌یابد.

ج - مرض قلبی داشته و من معالجه می‌کردم.

س - چند مرتبه به منزل شما آمده است؟

ج - پنج شش مرتبه کمتر نبوده است.

س - پول هم برای معالجه می‌داد؟

ج - نخیر.

س - چرا پول نمی‌گرفتید؟

ج - چون استطاعت گفت ندارم، از او پول نگرفتم.

س - این شخص که الساعه حضورتان آمد و اظهار کرد که بهیچوجه مرضی

نداشته و به شما از لحاظ مریضی مراجعه نکرده بلکه به نام امیر و برای ملاقات با محمد

نام شورشیان، که قرار بود شما او را به مشارالیه معرفی کنید به منزل شما آمده. با این

حال شما می‌گوئید اسم او علی است و برای معالجه نزد شما آمده بوده. گذشته از همه

اینها این شخص از محترمین (؟) است و دارای بضاعت و تمول از خود می‌باشد، معقول

نیست که شما از او ویزیت نگرفته و یا او به شما نداده باشد.

ج - در مطب شخصی در چهارراه شیخ هادی عصرها مشغول معالجه مرضا بودم.

روزهای سه‌شنبه فقرا را مجاناً معالجه می‌نمودم. مواقع دیگر از مرضا بدین طریق ویزیت

می‌گرفتم: از مریض سؤال می‌شود که چقدر استطاعت داری. هر کس به‌فراخور حال خود

حق‌الزحمه می‌داد. جزء مرضای من علی که نام فامیلش درست در خاطر من نیست برای

مرض قلبی که داشت معالجه می‌شد. شاید بیش از ۶ مرتبه یا بیشتر آمده باشد، در فاصله

هرماه یک مرتبه. آنچه در نظر دارم حق ویزیت نمی‌پرداخت. گمان می‌کنم دوا (؟)

Diuretin یا (؟) Luminalette. برایشان تجویز کردم. هر دفعه که می‌آمد به‌گماشته من

خود را علی معرفی می‌نمود. گماشته من شاهد این قضیه هست.

دیگر آنکه دکتر ارانی که رفیق ۱۵ ساله من است و پیش از دخول ایشان در

اداره صناعت اغلب اوقات گاهی هر روز با هم ملاقات می‌نمودیم. من از اینکه

عقیده‌اش کمونیستی است مطلع بودم ولی آیا رسماً در فرقه داخل است به من اظهار

نکرده بود. شورشیان نامی را نمی‌شناسم. از قرار گفته گماشته‌ام در مطب من دو مرتبه

آمده است. چون در اطاق میانه شاید مدت کوتاهی بوده است لذا خود مشارالیه را

نمی‌شناسم (حس کرده بودم که شخص علی مذکور در فوق با دکتر ارانی آشناست ولی آیا این شخص به غیر از سمت مریض بودن کار دیگری در مطب اینجانب دارد مسبوق نبودم).

از مدتی که از اروپا برگشته‌ام تقریباً سه مرتبه ایام عید نوروز به سفر مازندران رفته‌ام. هر دفعه با اتومبیل دکتر امامی، که آنهم یکی از دوستان صمیمی اینجانب است، این مسافرت صورت می‌گرفت. یکدفعه در این مسافرت شخص غریبی که فقط با دکتر ارانی آشنائی داشت با ما مسافرت نمود. در تمام مسافرت بیشتر با دکتر ارانی صحبت می‌داشت. از قرار معلوم منزلش در گرگان بود و می‌گفت آنجا خواهم ماند. دیگر بغیر از آن روز من از این شخص اطلاعی حاصل ننمودم.

بازجونی ۱۳۱۶/۲/۲۳

س - اینک مطابق مدارک و دلائلی که به‌دست آمده مداخله و عضویت تو در تشکیلات فرقه کمونیستی محرز و رفقای تو هم قضایا را گفته‌اند. بنابراین ذیلاً کلیه مداخلات خود را در فرقه بیان کنی تا تسهیلاتی درباره شما فراهم شود.

ج - من قریب ۱۳ سال در آلمان مشغول تحصیل بوده‌ام. در اواخر با علوی آشنائی پیدا کرده‌ام. از حزب کمونیست صحبت می‌شد و من را کاملاً آگاه کرد. موقعی که علوی از آلمان تبعید شد به روسیه فرار کرد. از مسکو به من کاغذ نوشت که در موقع مراجعت به ایران از مسکو مسافرت کن تا تو را ببینم (پوشیده نماند که به من پیشنهاد شد که در آلمان در حزب داخل شوم ولی من از ترس اینکه دوستان برلن بفهمند وارد نشدم). در مسکو به جای علوی فقط روشن نامی را در آن منزل که علوی به من آدرس داده بود یافتیم. مشارالیه به من گفت که علوی به یکی از شهرهای جنوب روسیه (حوالی قفقاز) رفته است ولی من از طرف علوی با تو مساعدت (؟) می‌کنم. قدری کتاب که علوی در نزد من داشت به روشن دادم. مشارالیه گفت تو بایستی آدرس خود را به من بدهی. به تو در ایران بعضی کارها رجوع خواهد شد، از قبیل فرستادن پول یا آمدن بعضی اشخاص نزد تو و یا مکتوب. چند روزی نزد او ماندم. بعد برای من بلیط گرفت و به طرف ایران حرکت کردم (از راه باد کوبه) ۳۰

دلار هم به من داد که هر گاه کسی سر وقت تو آمد و لفظ میلسف را گفت با او رابطه پیدا کن و پول را به او بده و بعد آنچه که او به تو دستور می دهد بکن. روزی من را به Komintern [کمینترن] برد و معرفی کرد. آنجا به من گفتند که اگر نمی خواهی در فرقه کمونیست ایران داخل شوی لازم نیست یعنی میل خودت هست. به ایران که آمدم در طهران مطب شخصی حالیه خود را باز نمودم. به توسط دکتر ارانی آدرس من را پیدا کردند (معلوم می شد آدرس من را تا به حال نداشتند) و شبی در خیابان امیریه به توسط دکتر ارانی موقع معینی به خیابان امیریه رفتم و پول را به شخصی دادم که منتظر من بود، نام خود را امیری گذاشت. چندی به توسط دکتر ارانی یکی دو دفعه ملاقات شد. موقعی رسید که این شخص مجبور شد مسافرت کند. دکتر ارانی با دکتر امامی قرار گذاشت که ما می خواهیم مسافرتی به مازندران بکنیم، چطور است؟ مشارالیه قبول نمود. رفیقی هم که نمی شناسی همراه می بریم. دکتر امامی از جانی بی خبر قبول کرد. من می دانستم که این همان شخص است که شب ملاقاتش نموده بودم. اسم اصیلش را نمی دانستم. پس از رفتن به گرگان و قرار ایشان ارانی به من گفت این کامران بود. پیش از رفتن، کامران گفت شخصی به نام امیرخان با شما رابطه خواهد داشت (مقصود همان کامبخش است که به من نشان دادید). این شخص با من و دکتر ارانی مربوط شد. این همان شخص است که به گماشته من خود را علی معرفی کرده بود. در کارهای فرقه من دخالت نداشتم، حتی یاد دارم یکدفعه که امیرخان با دکتر نزد من بودند، چون من نزدیک آنها شدم صحبت خود را آرام نمودند. یک سال پیش شخصی از قزوین به من مکتوبی نوشت (مکتوبی که به من می رسید هیچکدام را من باز نمی کردم). امیر خان منزل خود را به من نداده بود، فقط خود گاه گاهی به مطب من به اسم مریض می آمد. پس از خواندن به من گفت شخصی قرار است اینجا بیاید لفظ میلسف را خواهد گفت و تو اگر من تا آن وقت نیامده بودم نگاه دارش تا بیایم. همینطور کردم. هر دو آمدند و من معرفی کردم ولی آنچه بعد گفتند در غیاب من بود، یعنی در اطاق انتظار، یعنی چون من داخل حزب نبودم حق مداخله در کارها را نداشتم و از جریان همیشه بی اطلاع بودم، فقط گاه گاهی دکتر ارانی بطور کنایه می گفت که در فلان گرو محصلین ما دخالت داشتیم.

مختصر، من فقط مأمور سه چیز بودم: اگر پست می‌رسید از قبیل مکتوب، پول و یا اگر کسی به من وارد می‌شد. ولی در این مدت تقریباً دو سال فقط همین شخص میلسف دو دفعه آمد ولی شخص دیگری نیامد. پول هم به غیر از آن پولی که با خود آورده بودم، یعنی ۳۰ دلار، سه دفعه دیگر، هر دفعه به مبلغ چقدر فرانک؟ (گمان می‌کنم ۳۰ یا ۴۰ تومان می‌شد)، هر سه ته چک پست را منزل دارم، دیگر پولی نیامد. این اواخر، یعنی ۳ ماه آخر من ماهی ۵ تومان می‌دادم، ۵ تومان ایرج اسکندری می‌داد، ۵ تومان هم ملکی با ۵ تومان دکتر ارانی، ۲۰ تومان می‌شد، که امیرخان ۳ یا ۴ دفعه گرفت. در تمام مدت هم از خارجه شاید ۳ تا ۴ مکتوب آمده است. از داخله هم ۶ تا ۷ مکتوب آمد با اسم امیرخان و یا به اسم من ولی با لفظ مفتوح نمایند که من ملتفت شوم (این را امیرخان با من قرار گذاشته بود). امیرخان به من هیچوقت مضمون کاغذها را نمی‌گفت. پاکت را در منزل من پاره می‌کرد و کاغذها را با خود میبرد. اغلب امیرخان تقریباً می‌دانست که مکتوب کی می‌رسد. با من قرار گذاشته بود اوایل هفته‌ای یکبار، بعدها ولی ماهی یکدفعه می‌آمد. من دیگر در هیچ اموری داخل نمی‌شدم، فقط گاه گاهی امیرخان را می‌دیدم در مطب. آدرس امیرخان را نمی‌دانستم، یعنی مخصوصاً به من نمی‌گفت. خلاصه کور کورانه و بیشتر رودربایستی در مقابل رفقای صمیمی در این گرداب بلا دچار شدم، تقاضای عفو از آن مقام محترم دارم.

بازجویی ۱۶/۲/۲۷

س - کلیه چند مرتبه پول از خارجه و از کجای خارجه و به چه وسیله برای شما آمده و میزان آن چقدر بوده و به چه مصرفی رسانیدی، و مدارکی که دلالت کند وجهی برای شما رسیده دارید یا خیر؟ این جریان را بطور روشن بنویسید.

ج - اولاً تقریباً ۲۰ یا ۳۰ دلار خودم در موقع مسافرت به ایران آوردم. ثانیاً چهار فقره سوش است که در جعبه میکرسکب نگاه داشته و تسلیم کردم. دیگر غیر از این وجهی نیامده است.

س - در منزل شما کتب و مجلات تبلیغاتی مضره هست یا خیر؟ در صورت مثبت اسم کتب و مجلات و میزان آنرا و اینکه در کجاست بنویسید.

ج - در منزل من کتب مارکسیستی به زبان آلمانی در حدود متجاوز از ۲۰، یا کمتر و یا بیشتر که در نظرم نیست، می‌باشد، و مجله آلمانی موسوم به روندشاوکه برای مجله دنیا می‌آمد (منزل دکتر ارانی می‌آمد) اینجانب می‌خواندم و در منزل موجود است، میزان شماره آن در نظرم نیست. کتاب‌های فوق را از آلمان با خود همراه آوردم، باستثنای دو یا سه کتاب که شاید دو جلد آن به زبان فارسی بود که از آلمان با خود آوردم و آنهم مارکسیستی بود، علوی از من گرفت و هنوز به من مسترد نداشته است.

س - منزل روشن در کجای مسکو بوده و چند شب در نزد او ماندی؟ دیگر با کسی هم در آنجا ملاقات کردی یا خیر؟

ج - آدرس منزل روشن، چون مسکو [را] بلد نیستم نمی‌توانم بگویم کجاست زیرا موقع ورود مشارالیه مرا از راه آهن به منزلش برد، زیرا قبلاً برای علوی نوشتم که فلان روز وارد می‌شوم. در حدود دو شب منزل او بودم. فقط مرا به کمینترن برده و به سیفی معرفی نمود. همان خواهشی که روشن از من کرده بود سیفی هم تکرار کرد. دیگر در مسکو با کسی ملاقات نشده.

س - نصرالله اصلانی (کامران) که با شما و دکتر ارانی به گرگان آمده و از آنجا به روسیه فراراً رفته، او را دیده بودی یا خیر؟ اسمش را می‌دانستی؟ و یا اطلاع داشتی که مشارالیه جزء حزب کمونیست است یا خیر؟

ج - بطوریکه قبلاً گفتم گویا دو سه مرتبه ایشان را ملاقات نمودم. وسیله آشنائی من با او دکتر ارانی بود. اسمش امیری معرفی شده بود، بنام کامران بعد از فرار به روسیه فهمیدم، و اینکه به حزب کمونیست مربوط بوده است احساس می‌کردم.

س - شما داخل در فرقه کمونیستی بودی؟

ج - عضویت نداشتم.

س - اگر عضویت نداشتی پس چرا در کارهای فرقه کمونیستی مداخله و شرکت

می‌کردی؟

ج - چون یکنفر سمپاتیزان Sympathisant بودم خواهش رفقا را قبول نمودم.

فقط رابط بودم. غیر از این شخصاً در کارهای فرقه کمونیستی مداخلاتی نمی‌کردم.

س - برای چه منظوری عهده‌داری رابطی را قبول کردی؟

ج - روی اصل سمپاتیزان (علائمندی).

س - چه شخصی شما را تبلیغ به افکار کمونیستی کرده است.

ج - مرتضی علوی که برادر بزرگ علوی است، آنهم در آلمان.

س - وجهی که از پاریس برای شما می آمده کمیته می فرستاد یا اشخاص؟ درست توضیح دهید. و ضمناً چنانچه هر کسی را که در پاریس برای فرقه کمونیستی کار می کند می شناسید معرفی نمایید.

ج - وجهی که از پاریس می آمد مطلع نیستم که کی می فرستاد و هیچ کس را در پاریس نمی شناختم، فقط اسم Berlifting را که فرستنده یکی از سوش هاست و فامیلی است که در برلن زندگی می کند من به روشن گفته ام. روشن از من پرسید یک اسم آلمانی بگو، هر که می خواهد باشد، برای اینکه تو بدانی به چه اسم حواله برایت خواهد آمد. من هم اسم BERLIFTING را چون به نظر آمد گفتم. ولی این شخص به هیچوجه از جریان کار مسبوق نیست و نمی داند که من اسم او را برده ام. فرستنده دو عدد سوش دیگر را به هیچوجه نمی دانم و نمی شناسم.

بازجویی ۱۳۱۶/۴/۱

س - در چه سالی شما از ایران به خارجه مسافرت کردید؟

ج - در ۱۹۲۳ از ایران از طریق پهلوی به روسیه رفته، در مسکو ده روز متوقف بوده، بعد مستقیماً به طرف برلن رفته، در برلن چند روزی توقف داشته، بعداً به شهر مونستر برای تحصیل رفته، در آنجا دو سال تحصیل طب می کرده، بعد به مونیخ رفته، یک نیمه سال آنجا بوده برای تحصیل طب، بعداً به وین برگشته ۶، ۷ ماه بوده، از آنجا مجدداً به برلن مراجعت و تا سنه ۱۹۳۳ در برلن بوده. ضمناً مسافرتی جهت تحصیل، مسافرت سه ماهه، به هامبورگ رفته ام، در اوایل ۱۹۳۴ از طریق روسیه راه مسکو به ایران مراجعت نمودم.

۰۱ این بازجویی در شش صفحه و تنها بر روی صفحه اول تاریخ ۱۶/۴/۳۱ نوشته شده ولی پنج صفحه بقیه تاریخ ۱۶/۴/۱ دارد که گمان می رود در تاریخ ۱۶/۲/۳۱ اشتباه باشد.

س - در ۱۹۲۳ که شما از ایران حرکت کردید فقط به منظور تحصیل طب حرکت کردید؟

ج - بلی.

س - هزینه مسافرت و مخارجات شما در این مدت از کجا تأمین می‌شد؟

ج - تمام را پدرم متقبل بود و مکتوباتی که پدرم برای من پول فرستاده اغلب جزو اوراق موجود است.

س - غیر از پدرتان از محل دیگری در هزینه مسافرت و مخارج تحصیلی شما در خارجه کمکی می‌شد یا خیر؟

ج - خیر. تمام را پدرم می‌داد ولی در اواسط دوره تحصیلی خود در خارجه قصد داشتم که جزو محصلینی که از طرف دولت مخارج آنها داده می‌شد بشوم ولی چون تحت یک شرایطی بود که مرا از آزادی کامل بازمی‌داشت منصرف شدم.

س - در این مدت که در خارجه بودید شخصاً هم عوایدی داشتید؟

ج - در این اواخر که در مریضخانه ویرشو (?) در برلن بودم ناهار می‌دادند و در حدود ماهی پنجاه مارک، که آن تاریخ به پول ایران تقریباً سه لیره بود، به عنوان کمک معاش می‌دادند. عایدی دیگری نداشتم.

س - شما تنها به خارجه مسافرت کردید؟

ج - خیر، به اتفاق برادرم تقی بهرامی و مصطفی طباطبائی سه نفری رفتیم، تا برلن به اتفاق بودیم. از آنجا طباطبائی رفت به جنوب آلمان برای تحصیل شیمی. دیگر او را ندیدم، و اخوی با من آمد تا مونستر. نمی‌دانم شش ماه یا یک سال آنجا بود. چون ایشان در رشته فلاحت تحصیل می‌کردند رفت به شهر هاله، و او در حدود چهار سال ونیم تحصیلات خود را تمام کرده به ایران مراجعت کرد.

س - دفتری جزو اوراق مکشوفه از منزل شما به دست آمده که عیناً به شما ارائه داده می‌شود که اسامی محصلین کلاس‌های علمی و کلاس آوب و معایناتی که از آنها به عمل آمده در آن مندرج است. به علاوه چندین ورقه اوراق احصائیه محصلین علیحده در جوف دفتر مزبور بوده. لازم است توضیح دهید این دفتر و این اوراق چیست و منظور چه بوده است؟

ج - در سال ۱۳۱۵ بنده برای طبیبی مدارس اداره صناعت معرفی شدم و ابتدا معاینه را از مدرسه صنعتی شروع کردم. این اوراق احصائیه از طرف ناظم مدرسه به وسیله دفتر مدرسه به من داده شد که از روی اسامی شاگردان را معاینه کنم و من هم این دفتر را تشکیل دادم. هر کدام از محصلین که معاینه می شدند اسامی آنها را در هر کلاس که بودند ثبت و از احصائیه کسر می کردم که ملاحظه می کنید خط کشیدم یا علامت گذاشتم. چون در حدود یکی دو ماه کار کردم و معلوم شد که در بودجه، حقوقی برای پزشک مدارس صنعتی برآورد نشده بنده ترک کردم و دیگر نرفتم.

س - یک ورقه یادداشت به مارک وزارت معارف است که اسامی مدارس در آن درج شده و به علاوه یک ورقه دیگر راجع به نظامنامه ایست بنام انجمن یگانگی پزشکان که موادی نوشته شده. لازم است راجع به این دو ورقه توضیح دهید.

ج - این یادداشت مربوط به تاریخی است که بنده طبیب صحیه مدارس بودم در ۱۳۱۴، و اسامی مدارس که به بنده مراجعه شده بود یادداشت کردم. و ورقه دیگر مربوط به انجمن یگانگی پزشکان است. چون در طهران یک انجمنی از طرف اطباء تحصیل کرده اروپا می باشد که مؤسسين آن آقایان لقمان الملک، اعلم الملک، ماکتاول (?)، حبیب عدل این قبیل اشخاص و غیره هستند بنده هم با یک عده از رفقای طبیب خود بنا به پیشنهاد آقای دکتر شیخ درصدد برآمدیم که انجمنی به نام یگانگی پزشکان دائر کنیم و این ورقه را بنده تنظیم کردم که نظامنامه منتشر شود، البته با تبادل افکار رفقا. ولی هنوز منتشر نشده و بامضاء هم نرسیده، این مسوده ایست که نزد من است و تا بنده جلب نشده بودم هر هفته در منزل یکی از رفقا، عده ای قریب هفت هشت نفر، جمع می شدیم و مذاکرات طبی می کردیم. شاید حالا هم تشکیل بشود، بنده خبری ندارم.

س - جوابهای خودتان را امضاء می کنید؟

ج - بلی امضاء می کنم.

س - شما قبل از رفتن به اروپا و پس از مراجعت از اروپا در کدام دوائر دولتی یا مؤسسات ملی از قبیل بلدیة و غیره خدمت می کردید؟ و اگر خدمت می کردید چقدر حقوق داشتید؟ توضیح دهید.

ج - قبل از رفتن به اروپا که فقط مشغول تحصیل بوده، و پس از گرفتن دیپلم طب

چند ماهی بعد از طهران به سمت اروپا مسافرت کردم و تا آنموقع در هیچیک از دوائر یا مؤسسات استخدامی نداشتم. و در آلمان هم تا ۱۹۳۸ مشغول ادامه تحصیلات بوده تا موفق به اخذ دیپلم شدم. از آن ببعد در مریضخانه‌های مختلف برلن برای عملیات طبی و تجربه آموختن کار می‌کردم ولی حقوقی نداشتم. فقط در مریضخانه شاریته ناهار می‌خوردم و در مریضخانه ویرشو هم، که اخیراً چندماهی بود فقط ناهار و ماهیانه در حدود پنجاه مارک به عنوان کمک خرج به من می‌دادند تا اینکه اوایل ۱۹۳۴ به طهران مراجعت کردم. دو سه ماه کاری نداشتم. بعداً مطب افتتاح کردم و این دو سه ماه مشغول تأسیس مطب بودم که مطبم نزدیک چهارراه آقا شیخ هادی بود. یکی دو ماه بعد توسط دکتر امامی به وزارت معارف معرفی شدم و بسمت طبیب دبستان‌های ابتدائی با ماهی نود تومان مرا استخدام کردند، کنتراتی. قریب شش هفت ماه بعد تقاضا کردم که استعفاء مرا بپذیرید و داخل صحیه مملکتی بشوم. استعفاء مرا پذیرفتند. و چون قبلاً به وسیله دکتر یزدی جراح مریضخانه گوهرشاد حسابی واقعه در خیابان... سازی^۱ مطلع شده بودم که محل یکنفر طبیب آنجا دارند استفاده کرده و به وسیله صحیه مملکتی داخل مریضخانه گوهرشاد شده بسمت رئیس امراض داخلی با یکصد و بیست تومان حقوق و از خرداد یا تیر پارسال داخل شدم و تا حال در آنجا هستم. و چون صبح‌ها فقط در مریضخانه گوهرشاد برای انجام خدمت می‌رفتم دکتر ارانی به من گفت برای مدارس اداره صناعت طبیبی لازم است اگر مایل هستید شما را معرفی کنم. بعد از طرف اداره تعلیمات مدارس صنعتی، که رئیس آن دکتر ارانی بود، [نامه‌ای] برای من آمد که شما را به سمت طبیب مدارس صنعتی منصوب و شروع بکار کنید، حقوق شما بعداً ابلاغ خواهد شد. بنده هم شروع به کار کرده قریب دو ماه مشغول تفتیش صحی مدارس صنعتی بوده، چون گفتند بودجه برای طبیب منظور نشده بنده هم دیگر نرفتم.

س - دکتر ارانی به شما دستوراتی نداده بود که در ضمن تفتیش صحی

عمل کنید؟

ج - خیر، هیچ دستوری او به من نداده. فقط کار من تفتیش صحی بود از

شاگردان، و در این مدت هم گزارشی از عملیات صحی خود به اداره صناعت نداده بودم. س - شما رسماً از طرف اداره صناعت استخدام شدید یا فقط دکتر ارانی شما را سر این کار گذاشته بود؟

ج - خیر، بنده را خواستند از اداره صناعت، تصدیقات خود را آنجا بردم، یعنی بردم در ادراه تعلیمات پیش دکتر ارانی که رئیس دایره است، و دکتر ارانی گفتند که پیشنهاد کردیم راجع به شما و از طرف رئیس اداره صناعت آقای سرلشگر جهانبانی موافقت شده شما بروید مشغول کار شوید، بعداً کنترات نامه شما تنظیم خواهد شد، و در حدود پنجاه تومان حقوق شما برآورد شده است.

س - آیا غیر از شما طبیب دیگری هم اداره صناعت داشت؟

ج - بلی، دکتر امیر حکمت طبیب آنجا بود. چون دایره تعلیمات مجزا شده بود دکتر ارانی خواست طبیب مستقلی داشته باشد، این بود که بنده را پیشنهاد کرد که مدتی کار کردم ولی حالا مثل سابق امیر حکمت هم قسمت های فعلی را تفتیش می کند و هم مدارس صنعتی را مثل سابق.

س - انجمن یگانگی پزشکان چند وقت است که دائر شده و چه اشخاصی جزو

انجمن هستند؟

ج - در پنج شش ماه قبل از طرف دکتر شیخ پیشنهاد شد که چنین انجمنی دائر شود و عده شرکت کنندگان عبارت بودند از دکتر حکیم اعظم، دکتر علاء، دکتر رفیع امین، دکتر شیخ، دکتر سمیعی، دکتر گیلانشاه سروان ارتش، دکتر اسفندیاری، دکتر اعلم، دکتر حسابی، دکتر رضا نور و خود بنده و دکتر آهی، و شبهای سه شنبه هر هفته در منزل یکی از آقایان نامبرده جمع می شدیم. صحبت های دوستانه و اطلاعات طبی و راجع به مرامنامه انجمن صحبت می کردیم و دکتر مؤدب پسر دکتر مؤدب نفیسی هم بود جزو ماها.

س - شما چه سمتی در انجمن داشتید و چه شد که نظامنامه انجمن را شما

تنظیم کردید؟

ج - هنوز سمتی برای هیچیک از آقایان تعیین نشده بود، و صورت رسمی

انجمن پیدا نکرده بود. در نتیجه مذاکرات و صحبت های چندین جلسه دکتر شیخ و

بنده از طرف آقایان انتخاب شدیم که یک نظامنامه، هر کدام علیحده بنویسیم و ببریم تا مطرح شود و به اکثریت هر کدام بهتر و مورد پسند بود منتشر کنند. ایشان و بنده هر دو مسوده نوشتیم و در جلسه که تشکیل می شد ارائه داده پس از بحث و تصحیح بالاخره به این صورت در آمد که پاکنویس کرده ام و مال بنده قبول شد ولی هنوز صورت رسمی پیدا نکرده بود چون باید زیر آنها امضا کنند بعد طبع و توزیع شود و اساساً هنوز اجتماع به صورت انجمن در نیامده بود، مجالس خصوصی بود و حتی اغلب شام هم می دادند و حتی بعضی ها عقیده داشتند که اساساً لازم نیست اسم انجمن باشد، اینطور خصوصی که هستیم باشیم.

س - در قسمت این انجمن با دکتر ارانی مذاکراتی کرده بودید یا ایشان هیچ در جلسات شما آمده است؟

ج - خیر، نه صحبتی کردم با ارانی نه چیزی، ولی خودم به او گفته بودم که چنین جلسه ای داریم، اطباء دور هم جمع می شویم ولی او چون دکتر طب نیست دخالتی نداشت. (امضاء)^۱



۱. مجموعه این چهار بازجویی در ۲۳ صفحه و به شماره های از $\frac{۱۱}{۲۳۹}$ تا $\frac{۱۱}{۲/۷}$ ضبط است.

پرونده بزرگ علوی (مجتبی).

بازجولی ۱۳۱۶/۲/۲۳

بازجولی ۱۳۱۶/۳/۳

بازجولی ۱۳۱۶/۲/۲۱

بازرسی در دادگستری ۱۳۱۶/۱۱/۲۵

نامه غلامعلی فریور ۲۸ زولن ۱۹۲۹

نامه مهندس غلامعلی فریور بدون تاریخ

نامه جمال زاده ۱۹۳۲/۳/۱۲

بازجویی ۱۳۱۶/۲/۲۳

س - خودتان را معرفی کنید.

ج - اسم بزرگ، پدر مرحوم سید ابوالحسن علوی، نام خانوادگی علوی، سن ۳۳ سال، تبعه ایران هستم، ورقه شناسنامه دارم به شماره ۲۷۱۵۸ صادره بخش ۸، شغل دبیر آموزشگاه صنایع، عیال دارم، اولاد ندارم، منزل خیابان قوام السلطنه عمارت ۱۰۰.

س - شرح زندگانی خودتان را از اول الی آخر، که در کجا اقامت داشته و در چه نقاطی تحصیل می کردید و همچنین وضعیت سیاسی خود را، بطور مشروح ذیلاً بنویسید.

ج - من در تهران متولد شده‌ام، تا کلاس دوم متوسطه در مدرسه دارالفنون مشغول تحصیل بودم و پس از آن با پدرم به آلمان رفتم. یک سال در مونستر تحصیل کردم و پس از آن آمدم به لیگ نیتس. پس از مرگ پدرم آمدم به مونیخ. قریب ۸ ماه در مونیخ بودم و بعد آمدم به طهران. ابتدا در شیراز معلم مدرسه صنعتی فارس شدم. پس از یک سال آمدم به طهران و مترجم ارکان حرب شدم. دو سال در ارکان حرب بودم و بعد در هنرستان دولتی معلم زبان آلمانی شدم. من زندگانی سیاسی ندارم. در اروپا همیشه در شهرهائی بودم که ایرانی در آنجا کم بود. پدرم اصرار داشت که با ایرانیان با هم نباشم. و از زندگانی برادرم تا آمدن به ایران، یعنی موقعی که در ارکان حرب بودم، خبردار نشدم و در سه سال پیش روزی رفتم پیش دکتر ارانی که از او سراغ برادرم را به گیرم، چون از او هیچ خبری نداشتم. او با من بعضی صحبت‌ها راجع به برادرم کرد. بعدها

دکتر ارانی مجله دنیا را منتشر کرد و از من خواهش کرد که به او کمک کنم. چندی بعد قریب دو سال پیش یک نفر، که اسمش را الموتی به من گفتم، روزی پیش من آمد که پهلوی من درس بخواند ولی من ملتفت شدم که او درس نمی‌خواند و می‌خواست با من صحبت‌های سیاسی بکند. مدتها بعد در زمستان امسال باز یک کس دیگری، که اسمش را به من نگفتم، پیش من می‌آمد ولی من چون آدم بی‌سوادی بود او را خیلی جدی نمی‌گرفتم. فقط اطلاعی که من دارم اینست که می‌دانم دکتر ارانی کمونیست بود ولی من از یک حزب کمونیست اصلاً اطلاعی نداشتم و هیچکس هم به من راجع به این مطلب با من صحبتی نکرد. اگر بیش از این ثابت شد که من اطلاعی دارم به اشد مجازات محکومم.

بازجویی ۱۳۱۶/۳/۳

س - توضیحاتی که قبلاً داده‌اید مفهوم ندارد. لازم است شرح مداخلات خود را در فرقه کمونیستی، بطور روشن و واضح، ذیلاً بنویسید تا تکلیف شما معلوم شود. و ضمناً تذکر داده می‌شود آنچه واقع شده بایستی بطور حقیقت بنویسید.

ج - در راپرت فوق مقصود من استنکاف نبوده، بلکه چون زیاد پریشان بودم می‌خواستم مختصر شرح بدهم. اینک بشرح اصل موضوع از بدو آشنائی من با این فکر تا امروز می‌پردازم. گمان می‌کنم در چهار سال پیش بود که یک روز من دکتر ارانی را در خیابان دیدم و از او پرسیدم که از برادرم اطلاعی دارد یا خیر. چون من می‌دانستم که دکتر ارانی در برلن با برادرم محشور^۱ بوده است و او را در برلن فقط یک مرتبه در اطاق برادرم دیده بودم. دکتر ارانی مرا دعوت کرد به خانه او بروم و من آنجا رفتم. در تابستان بود و موقع تعطیلی مدارس. آنروز به من گفتم که برادرم عضو حزب کمونیست است و آدم مهمی است و حیف است که من یک چنین برادری داشته باشم و خودم اینجا بیکار نشسته باشم. ما با هم قرار گذاشتیم که من مکرر پیش او بروم و با او مذاکره کنم. در تابستان، که موقع تعطیل بود، مکرر من پیش او رفتم، و با او کتاب Capital تألیف مارکس را خواندم. بعدها با اسکندری آشنا شدیم و در این جلسات با هم کتاب بوخارین را، که

اسمش را فراموش کرده‌ام، خواندیم. (گمان می‌کنم که اسم کتاب *Materialisme Historique* است). در همان ایام قرار شد که مجله دنیا منتشر شود. من در انتشار مجله دنیا کمک کردم. مقالات هنر و ماتریالیسم و یک مقاله دیگر که اسمش را فراموش کرده‌ام، و همچنین ترجمه «گل‌های سفید» به قلم من است. در یک تابستان دکتر ارانی به فرنگ رفت و یک شماره مجله دنیا را من منتشر کردم. یعنی مقالاتش نوشته شده بود و من به چاپ رساندم. پس از برگشت از فرنگ باز هم ما سه نفر یکدیگر را می‌دیدیم ولی فعالیت ما چندان زیاد نبود. گذشته از این مجله دنیا دخل و خرج نمی‌کرد (من دو سه ماه، هر ماه پنجاه ریال دادم) چون من بیشتر جنبه ادبی داشتم این اصل که تا چه اندازه اصول ماتریالیسم با صنعت ظریف و ادبیات وفق می‌دهد مرا هیچوقت قانع نکرد و همین جنبه ضعیف من بود و دکتر ارانی و اسکندری مرا متصوف می‌خواندند. (در این جلسات یکی دو مرتبه دکتر بهرامی هم بود). در تابستان بعد هم دکتر ارانی باز به فرنگ رفت. این دفعه وقتیکه مراجعت کرد گفت که من ارتباط حزبی خود را برقرار کرده‌ام و باید شما هم داخل شوید و از این به بعد دیگر یکدیگر را کمتر باید ببینیم. اشخاصی هستند که خواهند آمد و با ما مذاکره خواهند کرد. بعد از چندی یک نفر، که اسمش را الموتی به من گفتم، پیش من آمد و قرار شد که تا هر هفته یکدیگر را مرتب ببینیم. این آدم مکرر پیش من آمد. و ما چندی با هم یک کتاب فارسی (گمان می‌کنم کار و مزد) با هم خواندیم ولی چون این کتاب جنبه اقتصادی داشت مرا جلب نکرد. در قبال این جریان یک جریانی دیگر هم در زندگان من پیش آمد و مرا تدریجاً از این فکر منصرف کرد و آن آشنائی با خانم کنونی من بود. از این موقع به بعد من حتی الامکان طفره می‌رفتم و تا ممکن بود عذر می‌آوردم چونکه بیشتر سرگرم با خانم بودم و بالاخره رفیق زندگانی را در وجود او پیدا کرده بودم. در تابستان سال پیش من بالاخره با خانم عروسی کردم و قریب دو ماه مسافرت کردیم، یعنی یک ماه دماوند بودم و بعد از آن به تهران برگشتم، و دیگر آن الموتی هم به نظام وظیفه رفته بود و من با کسی آمد و شد نداشتم و از این قضیه خوشحال هم بودم. ناگفته

نماند که من در سه ماه ماهی سه تومان از بابت حق عضویت به الموتی دادم. قریب سه ماه پیش یکی دیگر، که اسمش را اصلاً به من نگفت، پیش من آمد ولی با او هیچ کاری ما نکردیم. فقط روزهای سه‌شنبه از ساعت یک تا دو بعدازظهر پیش من می‌آمد و ما صحبت می‌کردیم. مخصوصاً چون اطلاعات علمی خیلی کم داشت و با او مذاکره نمی‌شد کرد، در ضمن من از این جریان خیلی خوشحال بودم چون به وجداناً قسم از وقتیکه زن گرفته بودم می‌خواستم که دیگر با این جریان کاری نداشته باشم. اما چون دکتر ارانی در ضمن رئیس من شده بود آنقدر جرأت هم نداشته باشم که علناً این اظهار را بکنم. برای اینکه دکتر ارانی که تا اندازه‌ای ملتفت شده بود که من می‌خواهم طفره بروم، در زندگانی اداری برای اینکه مرا در تحت فشار قرار دهد با من مخالفت می‌کرد. این بود شرح تقصیر من، من به گناه خود اعتراف دارم و دیگر واگذار می‌کنم به وجدان خودتان و استدعا دارم حداقل مجازاتی که ممکن است درباره من مجری دارید.

س - از کتب مضره و تبلیغاتی که دکتر ارانی به شما داده و یا اینکه خود شما از خارجه وارد کرده و یا ابتیاع کرده باشید در منزل چه چیزها موجود دارید. و همچنین توضیح دهید که مرام نامه و بیانیه ماه مه به وسیله شما منتشر شده یا خیر؟ و نیز درست مذاکرات و جلسات و اشخاصی را که در جلسات منزل دکتر ارانی حاضر می‌شدند مشروحاً بنویسید زیرا از اقراریر فوق چنین معلوم می‌شود که شما در صدد دفاع از خود می‌باشید در صورتیکه مدافعه شما فقط حقیقت‌گویی است و همان حقیقت‌گویی باعث راحتی شما خواهد بود. گذشته از اینها مقداری اوراق مضره در بین نوشتجات شما به دست آمده که از طرف کمیته سری به شما خاطر نشان شده که اسرار را افشاء نکنید. در عین حال هم شما را تهدید کرده‌اند. بعلاوه مراسلات دیگری هم هست که از برلن از طرف فرید نام نوشته شده که تماماً تماس با سیاست ندارد. و اینکه نوشته‌اید شما از هیچ جریانی مسبوق نبودید کذب محض است زیرا شما مدت‌هاست داخل این افکار بوده و وصول مراسلات هم کاملاً این نظریه را تأیید می‌کنید. بعلاوه مرتضی علوی برادران، و همچنین پدر شما هم روحاً و مسلکاً کمونیست بوده‌اند چطور می‌گویند من اطلاع

نداشتم. در هر صورت برای آخرین دفعه به شما تذکر می‌دهیم که چون قول داده‌اید حقیقت‌گوئی کنید باید فروگذاری از هیچ موضوعی نکنید و آنچه هست بنویسید.

ج - کتب تبلیغاتی که دکتر ارانی به من داده، مستقیماً به خود او مسترد گردیده و یا اینکه به الموتی داده شده است. خود من از خارجه هیچ کتابی وارد نکرده‌ام. یک کتاب به اسم *L'USSR et sa foi Nouvelle* را من از کتابخانه بروخیم خریدم. معهدا درست در نظر ندارم چه کتاب‌هایی دیگر در خانه دارم. خواهشمندم تفتیش بفرمائید و هر چه هست در بیاورید. ممکن است که کتاب‌هایی باشند. در سال پیش بیانیه ماه مه به من داده شد ولی من آنرا به کسی ندادم. من هیچ مرامنامه‌ای ندیده‌ام. در جلسات منزل دکتر ارانی جز من و اسکندری، و اواخر یکی دو مرتبه بهرامی، هیچکس دیگری نبود، و اگر جلسات دیگری وجود داشته است من حضور نداشته‌ام. من از خود هیچ دفاعی ندارم بکنم. من مقصر هستم و صریحاً اعتراف دارم به گناه خود. از همین جهت طلب عفو می‌کنم. اوراقی که بدان اشاره می‌فرمائید اولاً چند مراسله، به وجدانم، به شرافتم قسم که این مراسلات را در اول تابستان در ماه تیر، یعنی درست پس از خاتمه امتحانات، شاگردانی که در امتحانات رد شده بودند مرا تهدید کرده‌اند و خواهشمندم تحقیق بفرمائید. مادر و خواهرم از این مراسلات کاملاً اطلاع دارند. گمان می‌کنم به یکی دو نفر از معلمین هم من از این مراسلات صحبتی کرده‌ام. گذشته از این لغت *Lenvoyant* در تحت یک مراسله بمعنی «در حال فرستادن» که شاگرد، «فرستنده» فهمیده کاملاً می‌رساند که یک بچه این مراسلات را نوشته است. مراسلاتی که بامضای فریور است مال قریب ده پانزده سال پیش است. ما با هم شاگرد مدرسه بودیم. در مدرسه ابتدائی، و او بهترین رفیق من بود. او مراسله را از تهران به برلن فرستاده است. موقعی که من از اروپا مراجعت کردم او جزو محصلین دولتی به اروپا رفت و بعد یک سفر به ایران مراجعت کرد و مجدداً برگشت. در ضمن من از او خواهش کردم که آدرس برادرم را که آنوقت در برلن بود به دست آورده و برای من بفرستد برای آنکه ما مدتی بود که بی‌اطلاع بودیم و مادرم زیاد بی‌تابی می‌کرد. او به من نوشت که برادرت را پیدا نکردم. من از جریان برادرم بهیچوجه اطلاع نداشتم و بخدا قسم که تا با دکتر ارانی صحبت نکرده بودم هیچ از این فکر اطلاعی نداشتم. من همان طوری که می‌فرمائید قول داده‌ام که

حقیقت را بنویسم و این عین حقیقت است که عرض شد.

بازجویی ۱۳۱۶/۴/۲۱

س - برادرهای خودتان را معرفی کنید.

ج - من دو برادر دارم: یکی مرتضی علوی که بزرگتر از من است و مصطفی که کوچکتر از من است.

س - این دو نفر در کجا هستند و چه می کنند؟

ج - از مرتضی قریب سه سال است که خبر ندارم و مصطفی در وزارت مالیه مشغول کار است.

س - ایامی که شما برای تحصیل در آلمان بودی آنها هم آنجا بودند؟

ج - بلی، ولی هیچوقت با من در یک شهر نبودیم. سال اول من در مونستر در مغرب آلمان بودم و مرتضی در برسلو بود و مصطفی در طهران. سال بعد من آمدم به لیگ نیس و مصطفی در لورنس بود و مرتضی در برلین بود. قریب شش سال من لیگ نیس بودم و در ایام تابستان گاهی به برلن می آمدم. در این پنج سال مرتضی یک سال در پاریس بود، یک سال در وین و بقیه در جاهای دیگر.

س - زمانی که شما به ایران مراجعت کردید مرتضی کجا بود؟

ج - در آلمان بود.

س - در آلمان که بودید آیا روابط سیاسی با مرتضی داشتید؟

ج - بنده ابدأ روابط سیاسی با مرتضی برادرم در آلمان نداشتم و چون ایشان بزرگتر از من است چندان با من، بواسطه اینکه همیشه از هم دور بودیم، رابطه نداشت. بعلاوه به من اهمیت نمی داد و من هیچگونه اطلاعاتی به وضعیت او در اروپا نداشتم. وقتی به ایران مراجعت کردم و هفت سال قبل که سمت مترجمی در رکن سوم ستاد ارتش بودم روزی رئیس ستاد ارتش مرا احضار فرمودند و فرمودند که تو اینجا خدمت می کنی و برادرت در خارجه بر علیه سلطنت ایران قیام کرده است. بنده عرض کردم که من هیچ اطلاعی نداشتم و قریب سه سال است که از او مکتوبی ندارم و دیگر بیعد هم اطلاعی از او نداشتم.

س - در بازرسی اوراق مکشوفه از منزل شما که در حضور خودت ملاحظه شد مکتوبی بدست آمده که برادرت مرتضی علوی بر طبق اظهار خودت از مسکو برای شما فرستاده و درین مکتوب نوشته: ۱- چند سطری که در کاغذ دکتر نوشته بودی خواندم. مطلب همانست که سابقاً برایت نوشتم. جز نزدیکان خودمان کس دیگر دانستن مورد احتیاج نیست؛ ۲- نوشته: اخیراً مکتوبی از دکتر رسید که هنوز موفق به جواب دادن نشدم. و از قرار نوشته دکتر با او آمد و شد داری و در محضر درس او حاضر می شوی، مبارک است. و ضمناً شما را تشویق کرده است. و در خاتمه کاغذ نوشته سلام مرا به دکترها برسان. اولاً بگوئید کاغذی که سابقاً برای شما فرستاده بود چه مطالبی نوشته بود؛ ثانیاً اعتراف دارید که منظور برادرت از محضر درس دکتر مقصود دکتر ارانی است و اینکه شما کمونیست و عضو فرقه شده اید: ثالثاً دکترهائی را که سلام به رسانید معرفی کنید.

ج - این کاغذ باید مال چهار سال قبل باشد که مرتضی بوسیله پست برای من از مسکو فرستاده خانواده ما در زحمت بودند برای اینکه پس از فوت پدر و پدر بزرگم ما عایدی نداشتیم. توضیح آنکه پس از تقسیم ارث قرار شد حدود هزار و پانصد تومان از... ماهی پنجاه تومان به مادر من بدهند. پس از اینکه این پول تمام شد موقعی بود که من در ستاد ارتش مشغول خدمت بودم و به برادرم مرتضی که در آلمان بود مکرر می نوشتم که به ایران بیاید و کمکی به خانواده بکند. در اوایل مثل همیشه وعده می داد که یک ماه دیگر خواهد آمد. بعد از اینکه من از وضعیت او اطلاع حاصل کردم بوسیله ارکان حرب، کاغذی به او نوشتم خیلی سخت که این منتهای خودپسندی است که او در اروپا بسر می برد و ابدأ در فکر خانواده نیست و من بیش از این از عهده بر نمی آیم. بعلاوه چون تحصیلات من ناقص بود قرار براین بود که او به ایران مراجعت کند و من جزو محصلین دولتی به اروپا برگردم. در این مراسم تمام... که لازم بود با نهایت شدت برای او نوشتم. در جواب من نوشت که من گرفتار شدم و موقتاً به ایران نمی توانم بیایم و به من نوشته بود که خودپسندی از طرف او نیست بلکه از من است که فقط بفکر خانواده هستم

و در فکر جامعه نیستم. این کاغذی بود که مرتضی ابتدا برای من فرستاده و در این مراسله یادآور شده است. و اینکه در کاغذ ارانی چند سطری به او نوشته بودم ارانی کاغذ را به من نداد که مطالب آنرا بخوانم. من در ورقه دیگر کاغذ فقط به مرتضی نوشتم که من با دکتر ارانی رفت و آمد دارم و چرا به خانواده کاغذ نمی نویسد. و مطلب دیگر که او نوشته من در محضر درس دکتر حاضر می شوم تصدیق می کنم که در آن وقت دکتر ارانی تازه شروع به تبلیغ بنده از راه مادیات کرده بود، و قسمت دیگر که به دکترها سلام رسانید مقصودش دکتر ارانی و دکتر یزدی بود چون آن موقع دکتر بهرامی در اروپا بود.

س - در صورتی که بنا به اظهار خودت هفت سال قبل رئیس ستاد ارتش به شما تذکر داده بود که مرتضی برادرت بر علیه سلطنت ایران قیام کرده و خود مرتضی هم به شما نوشت که گرفتار شده و نمی تواند موقتاً به ایران بیاید، بعلاوه شما را توبیخ به خودپسندی کرده بود که در فکر جامعه نیستی با این حال چرا پیروی اظهارات دکتر ارانی را نمودی و... کمونیست و عضو فرقه اشتراکی شدی؟ پس معلوم می شود که شما خودتان اساساً دارای این عقیده و مرام بودی. چه می گوئید؟ بخط خودتان بنویسید.

ج - در اینکه من تحت تأثیر دکتر ارانی واقع شدم اعتراف دارم، و این عمل یک نوع خامی بود. ولی در اول فقط صحبت از ماتریالیسم بود و بعد صحبت کمونیست پیش آمد. ولی اینکه حزبی وجود دارد و مرا داخل آن بکند از این صحبتی نکرد. بعدها قرار شد یک نفر پیش من بیاید و او اسم خود را ضیاء الموتی معرفی کرد. در ماههای اول ماهی سه تومان از من گرفت (شاید دوماه). بعدها یک نفر، که مطابق عکسی که نشان می دهید اسم او نصرت الله اعزازی است و اسم خود را به من نگفته بود، پیش من می آمد. و ضیاء را دکتر ارانی برای تبلیغ من به کمونیستی فرستاده بود و شخص دوم را ضیاء فرستاد.

س - شما در بازجوئی سابق خود به خط خود نوشتید که وقتی دکتر ارانی از اروپا مراجعت کرد گفت که حزبی برقرار کرده و شما باید داخل آن حزب شوید. آن حزب چه بود؟

ج - بلی، دکتر ارانی از سفر دوم که به اروپا رفته بود مراجعت کرد گفت من ارتباط حزبی خود را برقرار کردم، یعنی با حزب کمونیست، و شما هم باید داخل بشوید.

س - با اینکه اقرار می‌کنید دکترا را به شما گفته که ارتباط خود را با حزب کمونیست برقرار کرده و از طرفی هم مقرر هستید که مآلاً ایشان شما را تبلیغ به کمونیستی نموده و اقرار دارید که ماهی دو تومان هم به ضیاء الموتی برای عضویت در فرقه می‌دادی دیگر چرا کتمان می‌کنی که من جزو فرقه و کمونیست نشده بودم فقط ارانی مرا تبلیغ کرده بود؟

ج - بلی، این جریان بوده ولی از اینکه بنده را داخل حزب کرده باشند بی‌اطلاعم و من دو تومان را به ضیاء بعنوان اینکه می‌گفت کمک به فقراء است دادم و دو ماه بیشتر ندادم.

س - دو مراسله که از طرف کمیته سری تهدید آمیز به شما نوشته شده و در اوراق شما به دست آمده چیست؟ صریحاً توضیح دهید.

ج - بطوریکه سابقاً هم عرض کردم این مراسلات در تیر ماه ۱۳۱۲ پس از ختم امتحانات و تعطیل تابستان از طرف شاگردان مدرسه صنعتی که رفوزه شده بودند، نوشته شده و آنها مرا تهدید کرده بودند.

س - مراسلات دیگری جزو اوراق شما بدست آمده که دو ورقه آن بامضاء غلامعلی فریور است و از اوضاع... ایران و جریانات سیاسی نوشته شده، و نیز مراسله‌ای به امضاء جمال زاده است که بعضی مطالب اجتماعی را نوشته، و مراسله‌ای به امضاء شوکت ارانی است که راجع به تحقیق درباره وضعیت «جون ملک» نامی به شما نوشته، لازم است توضیح دهید که این مراسلات مربوط به چه اشخاصی است و کی به شما رسیده و منظور آنها چه بوده است.

ج - مراسلات به امضای فریور در تاریخ ۱۹۲۶، یازده سال پیش که غلامعلی فریور در تهران بود، به من در آلمان نوشته است، و فریور فعلاً در تهران و گمان می‌کنم رئیس اداره برق است ولی ایشان هیچ منظور سیاسی نداشتند، فقط گزارشات ایران را در آن تاریخ برای من نوشته است، و مراسله‌ای که بامضای جمال زاده است ایشان عضو اداره مشاغل در جامعه ملل است و مراسلات او عموماً جنبه ادبی دارد و ابداً منظور سیاسی

ندارد، و مراسله بامضای شوکت ارانی خواهر دکتر ارانی و شخص جون ملک کسی است که خواهر دیگر را می‌خواستند با او ازدواج کنند. قبلاً می‌خواستند وضعیتی او را تحقیق کنند. (امضا).

۱۶/۱۱/۲۵ بازجوئی در دادگستری

بزرگ علوی در شعبه حاضر و بازجوئی می‌شود:

س - هویت خود را بیان کنید.

ج - بزرگ علوی، فرزند حاج سید ابوالحسن علوی مرحوم، اهل طهران، ساکن خیابان قوام السلطنه قبل از زندانی شدن بودم، ولی حالیه، چون فامیل من تغییر منزل داده‌اند، نمی‌دانم که در کجا ساکن شده‌اند. سنم ۳۳ سال است، شغلم دبیر آموزشگاه صنایع، عیال دارم و اولاد ندارم. نام خانوادگی علوی است، دارای ورقه شناسنامه شماره ۲۷۱۵۸ صادره از بخش عودلاجان، تبعه ایران، ایرانی و مسلمان هستم. درجه تحصیلات دیپلمه می‌باشد.

س - شما متهم به مداخله در فرقه اشتراکی، که مرام آن مخالف با اساس مشروطیت و استقلال مملکت است، می‌باشید و در این خصوص از شما بازجوئی می‌شود. و تبصره ذیل ماده ۱۲۵ اصول محاکمات به شما تفهیم می‌شود، مقررات را رعایت نمائید، و نیز توضیح دهید اظهاراتی که در پرونده اداره سیاسی در اطراف اتهام خود کرده‌اید مورد داشته و صحیح است یا نه، و چون دارای خط و سواد هستید می‌توانید خودتان بنویسید (متهم اظهار کرد که خودم میتوانم و خواست که خودش بنویسد).

ج - مقررات تبصره را رعایت خواهم کرد. فعلاً که زندان هستم و نمی‌دانم منزلم کجاست، در صورتیکه معلوم شود اطلاع خواهم داد. اظهاراتی که در پرونده اداره سیاسی شده، چون در تحت شرایط و عوامل غیر عادی بعمل آمده، بکلی از یاد من رفته

۲. این بازجوئی‌ها در یازده، صفحه به شماره‌های ۲۳ تا ۲۳ تنظیم و بایگانی شده است.
 ۴۶۵ ۴۷۵

ج - برادر من خودش خانواده‌ای ندارد. اگر مقصود مادر و خواهر من هستند با من هم منزل بودند تا موقعی که من عروسی کردم. بعد از منزل مادرم خارج شدم.
س - آیا برادر شما مرتضی علوی با دکتر ارانی ارتباط داشته و با وی محشور شد؟

ج - من اطلاعی ندارم که با او مکاتبه‌ای داشته است یا خیر. ولی در اروپا گمان می‌کنم با هم محشور بوده‌اند.
س - برادر شما از مؤسسه‌های تشکیلات فرقه کمونیست بین دانش آموزان ایران در برلن بود؟

ج - من اطلاع ندارم.
س - وقتی که به ایران مراجعت کردید به چه وسیله با دکتر ارانی ملاقات کردید و چه مذاکراتی با هم نمودید؟ تفصیل را شرح دهید.

ج - من در وزارت معارف با او آشنا شدم. وسیله آشنائی ما هم اینطور شد که من از او پرسیدم که آیا او از برادر من خبری دارد یا خیر؟ و او به من گفت که او هم مدتی از او بی‌خبر است. بعدها در پنج یا شش سال پیش من مدتی با او محشور بودم و گاهی هم او را در منزلش ملاقات می‌کردم.

س - آیا دکتر تقی ارانی به شما گفته بوده از وقتیکه او را ملاقات کردید که برادر شما عضو فرقه کمونیست و شخص مهمی است و حیث است که شما با داشتن چنین برادری در اینجا بیکار بنشینید یا خیر؟

ج - او به من نگفته بود که برادر من عضو فرقه کمونیستی است ولی من می‌دانم که او برادر من را شخص مهمی می‌دانسته و مرا هم زیاد تشویق می‌کرد.

س - چه تشویقی شما را می‌نمود؟ مقصود از تشویق چه بود؟
ج - من چون اهل کتاب و ادبیات بودم مرا تشویق می‌کرد که باید بیشتر در آثار خودم دقت کنم.

س - با آن کیفیت شما تشویق شده و به منزل او مراد شده می‌کردید؟
ج - بلی در پنج یا شش سال پیش من گاهی به منزل او میرفتم.
س - در منزل او که می‌رفتید چه مذاکرات سیاسی می‌کردید و چه اشخاصی را

در آنجا می‌دیدید؟

ج - من مذاکرات سیاسی ابدأ با او نداشتم. من چون طرفدار صنایع ظریفه بودم و هنوز هم هستم، مذاکرات ما بیشتر در اطراف این موضوعات بوده است. در خانه او من گاهی ایرج اسکندری را هم می‌دیدم.

س - بغیر از اسکندری دیگر چه اشخاصی را در منزل او مشاهده می‌کردید؟

ج - من جز اسکندری کس دیگری را در منزل او ندیدم.

س - کتاب کاپیتال را نزد کی قرائت می‌کردید و مقصود از خواندن آن کتاب

چه بوده است؟

ج - کتاب کاپیتال را من شروع کردم به خواندن ولی چون جنبه اقتصادی داشت

و من علاقه‌ای به آن نداشتم این بود که دیگر ادامه ندادم.

س - شما که تحصیلات خود را در اروپا تمام نموده‌اید و با این وصف چه

استفاده‌ای خواندن این کتاب برای شما داشت؟ و اگر برای تحصیل علم است پس چرا

زودتر تمام کرده و از خواندن آلمانی صرف‌نظر نموده‌اید؟

ج - من تحصیلات خود را در اروپا تمام کرده بودم ولی تحصیلات تمام نشدنی

است. من هنوز هم مشغول تحصیل هستم، اگر مقصود از تحصیل یافتن معمای زندگانی

است. چون من عقیده دارم که در مقابل تمام مصائب و شدائد زندگانی چیزی که به ما

لذت می‌دهد فقط صنایع ظریفه است از این جهت من هر کتابی را که گمان کنم به این

معمما کمک خواهد کرد خواهم خواند، منتها این کتاب مرا جلب نکرد و ارتباطی با

موضوعی که من در پی آن بودم نداشت.

س - این کتاب را نزد چه شخصی شروع به خواندن کردید و چه اشخاص دیگر

با شما در خواندن کتاب مزبور شرکت داشتند؟

ج - این کتاب را با دکتر ارانی شروع به خواندن کردم. کس دیگر در آن

شرکت نداشت ولی این کتاب تنها چیزی که من خواندم و راجع به آن بحث شد البته

نبوده است.

س - چه لزومی داشت که با دکتر ارانی این کتاب را شروع به خواندن نمائید؟

ج - لزومی نداشت، از همین جهت هم قطع شد.

س - از کجا این کتاب را بدست آوردید، و علت اینکه دکتر تقی ارانی مشغول خواندن کتاب مزبور بوده چه بوده است. مختصراً تشریح نمایید.

ج - این کتاب را دکتر ارانی داشت. من همه جور کتاب می خواندم برای اینکه من دبیر هستم و اهل کتاب.

س - برای اینکه انسان کتابی بخواند لازم است که انسان با این کتاب آشنائی پیدا کند، یعنی یک اثر خارجی یا باید اسم نویسنده را در روزنامه‌ای دیده باشد یا در مجله‌ای یا در سر درس معلمی، یا انتقادی از آن خوانده و شنیده باشد.

ج - من کتاب‌های زیاد خوانده‌ام. من *Mein Kampf* هیتلر را هم خوانده‌ام، «افسانه‌های قرن بیستم» روزنبرگ را هم خوانده‌ام، و نمی‌دانم چرا اتفاقاً دکتر ارانی این کتاب را به من داد؟ باز هم تکرار می‌کنم این تنها کتابی نیست که من با او خوانده‌ام. من *Les deux sources de la vie* برگسون را هم در اثر تشویق او خوانده‌ام.

س - اگر خواندن کتاب ساده و برای تحصیل بوده است چه علت داشته که دکتر ارانی شما را تشویق به خواندن کتب تبلیغی می‌کرده است؟ و اگر شما داخل د رمرام و مسلک او نبوده‌اید مشارالیه هیچ مناسبتی نداشته است که شما را تشویق به خواندن کتب مزبور نماید. خوبست تمام این جریان را مطابق با واقع تشریح نمایید.

ج - من ابدأ اطلاعی نداشتم که این کتاب جنبه تبلیغی داشته است. اینکه او دارای جنبه مرام و مسلکی بوده است من نمی‌دانستم. اما اینکه می‌فرمائید اگر من داخل در مرام و مسلک او نبوده‌ام چه مناسبتی داشته است که این کتاب را بخوانم، فرضاً که او دارای مرام و مسلکی بوده است بهترین دلیل که من مرام و مسلک او را نداشتم همین است که این کتاب را به من داده است.

س - کتاب بوخارین را برای چه با ایرج اسکندری می‌خواندید؟ و این کتاب را کی داده است که بخوانید؟ و در کجا مطالعه می‌کردید؟

ج - این کتاب را اسکندری به من داد و من آنرا نخوانده‌ام به او پس دادم.

س - به چه مناسبت ایرج اسکندری تکلیف خواندن این کتاب را به شما کرده و چرا به شما داد و شما نخواندید؟ علت آنرا تشریح نمایید.

ج - ما در مباحث فلسفی تا اندازه‌ای که جنبه ادبی و صنایع ظریفه برای من

داشت بحث می کردیم. ما بین اشخاص کتابخوان متداول است که به هم کتاب قرض می دهند و من چون علاقه‌ای به موضوعش نداشتم نخواندم.

س - در جلساتی که با ایرج اسکندری در منزل دکتر ارانی داشتید دکتر محمد بهرامی هم می آمد؟ و بالاخره چه مذاکراتی می کردید؟ و چطور شد که مجله دنیا طبع و منتشر گردید؟ و شما شخصاً راجع به طبع مجله دنیا چه کمک‌های مادی به دکتر تقی ارانی کردید و چه مقالاتی در مجله دنیا شخصاً خودتان نوشته‌اید. تفصیل را شرح دهید.

ج - مذاکراتی که در منزل دکتر ارانی با ایرج اسکندری بعمل آمد فقط جنبه فلسفی ماوراء طبیعت داشت. من برای مجله دنیا چند نفر پیدا کردم که مجله دنیا را آبونه شدند. فقط ترجمه «گل‌های سفید» و مقاله «خوابیدن و خواب دیدن» را من نوشتم.

س - چه کمک‌های مالی راجع به طبع مجله کرده‌اید و آیا دکتر محمد بهرامی هم در جلسات منزل دکتر تقی ارانی حضور داشت؟ جواب را مطابق سؤال بنویسید.

ج - من راجع به طبع مجله کمک مادی نکرده‌ام. در منزل دکتر ارانی جلساتی تشکیل نمی شد. اگر ما اینجا با هم بودیم فقط جنبه دوستانه داشت. شاید در آن موقع که بیشتر صرف چای و شیرینی می شد یکی دو مرتبه بهرامی هم بوده است.

س - تا چند ماه، چه مبلغی ماهی پنجاه ریال بابت مجله به دکتر ارانی کمک کرده‌اید؟

ج - من بابت مجله به دکتر ارانی پول ندادم.

س - مقالات ماتریالیسمی هم در مجله دنیا درج کردید؟

ج - خیر.

س - موضوع مقالاتی که در مجله دنیا درج کردید چه بوده؟ کاملاً جریان را تشریح نمایید که از چه موضوعاتی بحث می کرده است و فایده آن چه بوده؟

ج - موضوع مقالات مجله دنیا به عقیده من جنبه علمی داشته است، و چون من شخصاً اهل علم نیستم نمی‌توانم در اطراف آن اظهار عقیده کنم.

س - اگر شما اهل علم نبودید پس به چه وسیله حاضر به نوشتن چنین مقالاتی شده‌اید که خودتان از مفاد و مفهوم آن اظهار عجز می‌نمائید؟

ج - مقاله‌هایی که من نوشتم یکی از آنها ترجمه «گل‌های سفید» فقط و فقط ادبی

است و نویسنده آن مشهور دنیاست بطوریکه بهیچوجه نمی‌توان کوچکترین نسبت‌ها را به آن داد، و مسئله دیگر بقلم من «خوابیدن و خواب دیدن» یک موضوع کاملاً پسیکولوژیک است و ارتباط با کار من، یعنی معلمی دارد.

س - پس از اینکه دکتر تقی ارانی از اروپا مجدداً مراجعت کرد و او را ملاقات کردید چه مذاکراتی با شما کرد؟

ج - من پس از مراجعت او از اروپا دیگر با او معاشرت نکردم.

س - چطور شد که دیگر مجله دنیا را طبع و منتشر نکردید؟

ج - مجله دنیا را من طبع و منتشر نکردم و در آن شرکتی جز دادن این دو مقاله فوق‌الذکر نداشتم. من بی‌اطلاعم چرا دیگر طبع نشد.

س - برای چه دکتر ارانی ضیاء الموتی را به شما معرفی کرد؟ و با ضیاء الموتی چه کارهایی می‌کردید؟ و چه تعلیماتی؟ و با هم چه کتابی را خواندید؟ بتفصیل بیان نمائید.

ج - ضیاء الموتی را کسی به من معرفی نکرد. من روزی در مدرسه بودم. او آمد پیش من و گفت می‌خواهد پیش من فرانسه بخواند. چند هفته آمد و دیگر نیامد.

س - این چند هفته که منزل شما آمد بالاخره درس فرانسه خواند یا نه؟

ج - درس خواند ولی چون زیاد کار می‌کرد من متوجه شدم که چیزی یاد نمی‌گیرد.

س - چه درسی پیش شما خواند که یاد نگرفت؟ مطابق سؤال جواب بدهید.

ج - درس فرانسه می‌خواند.

س - آیا قبل از درس خواندن نزد شما او را می‌شناختید؟

ج - خیر.

س - کی او را برای تدریس به شما معرفی کرد؟

ج - هیچکس، خودش آمد پیش من.

س - با او قراری راجع به حق‌التدریس داده بودید؟ در اینصورت چقدر بوده

است؟

ج - من از شاگردانی که پیش من درس می‌خواندند ساعتی یک تومان می‌گرفتم

ولی ضیاء الموتی به من پول نداد.

س - چطور شد که ضیاء الموتی پولی به شما نداد در صورتیکه شما ساعتی یک تومان از سایر شاگردان مطابق تصدیق خودت می گرفتید؟

ج - در زندگانی معلمی خیلی کلی پیش آمد می کند که اشخاص از روی بوالهوسی می آیند درس بخوانند و بعد زده می شوند و دیگر نمی آیند. ضیاء الموتی که من اسمش را هم درست نمی دانستم و مثل سایرین پیش من آمد درس بخواند. بعد شاید زده شد. و یکنفر معلم آنقدر وقت ندارد که برای این جزئیات اینطرف و آنطرف برود.

س - اگر ضیاء الموتی را دکتر تقی ارانی به شما معرفی نکرده بود چگونه متصور است یک شخص که با یک نفر دیگر بهیچوجه آشنائی ندارد و اسم او را نمی داند نزد او رفته و تقاضای خواندن فرانسه از او بنماید؟ با اینکه ضیاء الموتی با شما سابقه نداشته و اسم یکدیگر را هم نمی دانستید بچه مناسبت مشارالیه نزد شما آمده و از شما چنین تقاضائی را کرده است؟ و حال آنکه اگر مقصود او تحصیل بوده است ممکن بود نزد دوستان خود تحصیل نماید؟

ج - موضوع معلمی و شاگردی و درس خواندن مثل موضوع یک تجارتخانه است که انسان آنجا برود و جنس بخواهد بخرد. من که در این شهر به اسم معلم معروف هستم (وشاید به اسم معلم خوب) طبیعی است که دیگر معرفی لازم نیست که شاگردی پیش من بیاید و بخواهد درس بخواند.

س - مقداری اوراق در موقع بازرسی مأمورین از منزل شما مکشوف شده که راجع به آنها در موقع خود سؤال خواهد شد. اولاً نامه بدون تاریخ می باشد که مرتضی علوی برادر شما از مسکو نوشته و به شما ارائه می شود. در نامه مزبور چند سطر نوشته است به این مضمون: «چند سطر که در نامه دکتر ارانی نوشته بودی خواندم. مطلبها همانست که برایت نوشتم. جز نزدیکان خودمان کس دیگر دانستن مورد احتیاج نیست. اخیراً مکتوبی از دکتر ارانی رسیده که موفق به دادن جواب نشدم و از قراری که دکتر نوشته با او آمد و شد داری و در محضر درس او حاضر می شوی. مبارک است.» این جمله می رساند که شما وارد عضویت فرقه کمونیستی شده و مشمول پیروی مرام فرقه مزبور بوده و در محضر دکتر ارانی حاضر می شدی که برادر شما تبریک گفته است.

س - در خود آلمان شما وارد این مجمع محصلین شده بودید؟

ج - خیر.

س - آیا دکتر محمد بهرامی و دکتر مرتضی یزدی و دکتر تقی ارانی را در آنجا

ملاقات کردید یا خیر؟

ج - با دکتر بهرامی در ماه آخر سال اولی که من در مونستر بودم آشناشدم ولی

من به زودی، شاید چند هفته بعد، از مونستر به لیگ نیتمس رفتم دیگر او را در اروپا ابدأ ندیدم. دکتر ارانی و دکتر یزدی را من اصلاً در اروپا ندیدم.

س - در تاریخی که شما به اروپا رفتید مرتضی علوی برادر شما در کجا بود و آیا

او را ملاقات می کردید؟

ج - من با برادرم با هم به اروپا رفتیم.

س - برای چه برادر شما را تبعید کرده بودند؟

ج - بنده اطلاع ندارم که برادرم را در آلمان تبعید کرده اند. تا سال ۱۹۲۷ و یا

اول سال ۱۹۲۸ که من در اروپا بودم برادرم هم در آلمان بود. شاید یک سال تحصیلی را در وین گذارند.

س - وقتی که به ایران مراجعت کردید آیا با برادر خود مرتضی علوی مکاتبه

داشتید یا خیر؟

ج - در سالهای اول بله، ولی بعدها دیگر ارتباط ما قطع شد.

س - برای چه ارتباط شما قطع شده بود و حال آنکه مشارالیه برادر شما بوده

است؟

ج - من تا موقعی که او در آلمان بود به او کاغذ می نوشتم ولی یک مرتبه چندین

مراسله به آدرس سابق او نوشتم و دیگر جوابی نرسید.

س - برادر شما فعلاً در کجا متوقف است؟

ج - من قریب پنج یا شش سال است که از او هیچ خبری ندارم. از اینجهت

نمی دانم کجا متوقف است.

س - خانواده برادر شما در کجا منزل دارند؟ آیا در منزل شما ساکن بوده یا

خیر؟

است. خواهشمندم اجازه دهید بخوانم تا بعد عرض کنم که صحیح است یا خیر.
 س - در اداره سیاسی همه موضوعی را از شما بازجوئی کردند و شما در اطراف آن با خط خود آن موضوعات را نوشته‌اید. در اینصورت آن قسمت‌هایی را که در نظر دارید و در اداره سیاسی نوشته‌اید تشریح نمایید.

ج - تحقیقاتی که در اداره سیاسی بعمل آمده است در تاریخ هشت ماه پیش بوده، و اگر در نظر بگیرید که دستگیری برای جوانی که تا آن موقع کوچکترین اصطکاک با ادارات شهربانی نداشته است و شب و روز برای زندگانش زحمت می‌کشیده است، تصدیق خواهید کرد که من حق دارم اگر می‌گویم که من بکلی اظهارات خود را فراموش کرده‌ام، و شما می‌دانید که من در آنجا چه اظهاراتی کرده‌ام. خواهشمندم خودتان از من سؤال کنید تا جواب بدهم.

س - با فرض تصور فراموشی آیا تصدیق دارید اظهاراتی که با خط خودتان در پرونده اداره سیاسی نوشته‌اید صحیح است؟

ج - خیر.

س - در صورتیکه خودتان نوشته‌اید چگونه می‌گوئید خیر. لازم است که جریان دوره تحصیلی و رفتن به اروپا و استخدام خود را ذیلاً تشریح نمایید.

ج - من در سال ۱۹۲۳ موقعی که پدرم برای دفعه دوم به اروپا می‌رفت با او عازم آلمان شدم و در سال‌های اول در شهر مونستر و بعد در شهر لیگ نیتس مشغول تحصیل بودم. در اثر انتحار پدرم تحصیلات من قطع شد و مجبور شدم، برای اینکه خانواده من بیکس بود، به ایران مراجعت کنم. یک سال در مدرسه صنعتی فارس در شیراز معلم بودم، بعد دو سال در ارکان حرب کار می‌کردم، و بعد مجدداً داخل وزارت معارف شده و تا قبل از دستگیر شدن پنج سال در آموزشگاه صنایع دبیر بودم.

س - آیا ایامی که در آلمان بودید در مجمع محصلین هم وارد بودید؟ در این صورت کیفیت تشکیل مجمع محصلین را شرح دهید که برای چه بوده و چه اشخاصی داخل مجمع مزبور بوده‌اند؟

ج - در شهرهایی که من تحصیل می‌کردم محصل ایرانی خیلی کم بود، در اینصورت مجامعی نمی‌توانست در این شهرها تشکیل شود.

صحیح است یا خیر؟ هرگونه دفاعی دارید بیان کنید. (عین نامه برادرت که به عنوان «برادر بزرگ عزیزم» نوشته شده است ارائه می‌شود. ملاحظه کنید).

ج - این کاغذ از برادر من رسیده است ولی مفهومی که شما از آن استنباط می‌کنید من هنوز هم استنباط نمی‌کنم، آن روز به طریق اولی که من از هیچ چیز اطلاع نداشتم نمی‌توانستم استنباط کنم. آیا اگر برادر من به من مبارک گفته است که من در «محضر درس دکتر» حاضر می‌شوم آیا این دلیل است که من از وجود یک فرقه کمونیستی، که اساساً مخالف طرز فکر من است و مخالف فکر هر کسی که ساختمان حیاتش مثل ساختمان من است، اطلاع داشته‌ام؟ من حتی اسم فرقه، یعنی لغت «فرقه» و حزب را شاید برای اولین دفعه در اداره سیاسی شنیده‌ام.

س - مقصود از اینکه برادرت در مراسله مزبور نوشته است «مطلبها همان است که سابقاً برایت نوشتم، جز نزدیکان خودمان کس دیگر دانستن مورد احتیاج نیست» چه معنی است؟ خودتان مفهوم این جمله را معنی نمایند.

ج - من وقتی به ایران آمدم دیدم که یک خانواده بدون کس و بدون پناه بار دوش من است. از اروپا قرار من با برادرم این بود که من یک سال به ایران برگردم و بعد جزو محصلین دولتی مجدداً برای تکمیل تحصیلاتم به اروپا مراجعت کنم. یک سال گذشت و برادرم به ایران نیامد و سال دیگر هم بهمین طریق. هر وقت من به او نوشتم که چرا مراجعت نمی‌کنی، زندگانی من در اثر تقصیر تو خراب شد به من می‌نوشت که بزودی خواهم آمد. بالاخره من یک مراسله خیلی سختی، که شاید باعث قطع رابطه ما شد به او نوشتم. او در جواب من نوشت که من گرفتاری‌هایی پیدا کرده‌ام که موقتاً نمی‌توانم به ایران برگردم. این باز معلوم است که اگر به گوش مادر پیر و بیچاره من می‌رسید که دیگر پسرش نمی‌تواند مراجعت کند برای او سخت بود. این است که می‌گویند بجز نزدیکان، کس دیگر اطلاع حاصل نکند. و به همین طریق رابطه ما به کلی قطع شد. (امضای علوی)

چون وقت مقتضی است تحقیقات موقوف می‌شود. متهم برای عودت به زندان
تسلیم پاسبان شماره ۱۲۲۴ گردید. ۱۶/۱۱/۲۵ امضای مستنطق^۱



۱. این بازجویی در پانزده صفحه تنظیم و از صفحه ۵۱۸ تا ۵۳۲ ثبت شده است.
مآخذ: اسناد تاریخی جنبش کارگری - سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۱۵،
صفحات ۱۳۴-۱۴۰

نامهٔ جمال زاده به بزرگ علوی

عید نوروز برای خودت و مادر عزیزت و برادران و خواهرهایت مبارك و میمون باد

۳۴/۳/۱۴

علوی عزیزم دوست محبوب و پسر محبوب‌ترین دوستهایم بچدم که کاغذ اولت به من نرسیده است ولی کاغذ اخیر که اولین کاغذی است که از شما به من رسیده جبران مافات نمود. آنچه در باب مجله نوشته‌اید کاملاً موافق با نظریات و عقاید و نیات من است و محتاج بتوضیح نیست. در این خصوص شرح مفصلی به آقای هدایت نوشته‌ام که ملاحظه خواهید فرمود. حدت و حرارت شما لابد حاضر برای قبول تانی و تأمل و احتیاط و حزم و دقت و این قبیل چیزها که بوی پیری و کهنلت می‌دهد نیست ولی انسان همانطور که هر چه پا بسن می‌گذارد چین صورتش خواهی نخواهی زیادتر و بنیان دندانهایش سست‌تر می‌شود ببعضی عوالم هم معتقد می‌شود که فهم آن برای جوانها شاید مقدور نباشد. آقای مینوی با همه مخالفتی که با طرز اسلوب شما نموده‌اند از طریق عقل و قضاوت صحیح (بعقیده من) دور نیفتاده‌اند. مجلهٔ خوب که باید دامنه پیدا کند البته هر چه قدمهای اول را با آبرومندی بیشتری بردارد در نفع و صلاح خودش خواهد بود من از دیدن ظاهر مجلهٔ دنیا که آقای هدایت یک شمارهٔ آنرا فرستاده بود (و تصور می‌کنم مقاله به امضای فریدون آن به قلم شما باشد) فهمیدم که اشتراک نخواهم کرد و مجلهٔ علم و هنر که در عرض چند ماه قریب دو هزار مشترک پیدا کرد که هفتصد نفر آنها نقداً پول فرستادند البته یک قسمت برای آن بود که ظاهر آراسته داشت. روزنامهٔ ۳۲ صفحهٔ ماهیانه با کاغذ ساده خرجی ندارد و می‌توان به فوری شروع کرد ولی بیم آن می‌رود که نه

خوش بدرخشد و نه دولت دائم گردد معینا اگر خودتان امتیاز بگیرید و شروع کنید هم با خرج آن و هم با کمک قلمی آنچه از دستم برآید کوتاهی نخواهم کرد ولی آرزوی خود من است که از همان ابتدا اگر ممکن باشد مجله شیک بیرون بدهیم و لهذا نظریات خودم را نوشته‌ام که مورد توجه قرار داده و پس از تبادل و تعاطی افکار نتیجه مذاکرات و تصمیمات خودتان را به من خبر دهید. مجله در ۳۲ صفحه ماهیانه با کاغذ متوسط و بدون خرج اداری در صورتیکه هزار نمره در اول چاپ شود خیلی ارزان خواهد شد و هر کدامان اگر در ماه ده پانزده تومان بدهیم کار راه خواهد افتاد و البته... هم تا حدی پیدا خواهد نمود ولی باید دید که آیا ممکن نخواهد بود از همین ابتدا سنگین‌تر شروع کنیم که با خیال و نظر آقای مینوی هم موافق باشد.

در ضمن کاغذ خود نوشته‌اید «... باید سعی بکنید که این چند نفر نویسنده جوان ایران رشدی کرده و...» ندانستم مقصود از «این چند نفر نویسنده ایران» چیست و حقیقت این است در بین شماها جز هدایت نویسنده دیگری نمی‌شناسم. آقای مینوی که به عقیده و زعم خود شما جزو محققین است که می‌گوئید کهنه چین و رخت شور ادبیات هستند. فرزند که جز ترجمه بیست الی سه قطعه اشعار انگلیسی کاری نکرده شما که از فرزند هم نازاتر بوده‌اید بچه مناسبت خود را نویسنده می‌نامید. و از شما چه پنهان من خودم هم مثل شما نازا شده‌ام... زنی است که فرزند زائیده باشد نه هر زنی که استعداد زائیدن دارد. هدایت مدام در کار نوشتن و طبع و نشر نوشتجات خودش است و کاملاً مصداق نویسنده واقع شده است. ماها همه ادعای خشک و خالی داریم. با پنج شش مقاله و هفت هشت قطعه ترجمه و دو سه رساله ترجمه به طبع نرسیده انسان نویسنده نمی‌شود. اگر می‌خواهید از راه قلم به مردم مملکت خودتان خدمتی بکنید که چشم و گوش آنها باز بشود و با لذت خواندن و مطالعه و فهم مطالب آشنا بشوند و دری از درهای بهشت بر روح آنها گشاده بشود و در خواندن کتابهای گوناگون در مقابل مصائب خود تسلیتی حاصل نمایند و تریاقی بدست آورند باید از تعارف و ادعای کم کرده به کار کردن و کتابهای خوب نوشتن و طبع و نشر آنها بپردازید آن وقت بدیهی است

حق خواهید داشت که از هموطنان و دوستان خودتان تشویق و ترغیب توقع داشته باشید. شما هیچکس را قبول ندارید و خودتان هم شمشیر از نیام بیرون نمیآورید. اگر خاطرتان باشد در ضمن یکی از مقالات سابقم نوشته بودم جوانان ایرانی با فضل که مدام از ادب و ادبیات دهن پر دارند ولی خودشان چیزی نمی‌نویسند و احدی را هم قبول ندارند مثل خواجه‌های حرم هستند که خودشان قابلیت ندارند و احدی را هم نمی‌گذارند به بانوان لب تشنه نزدیک بشوند. علوی جان هم شما و هم فرزند و هم جوانهای دیگری که در ردیف شما هستند و اهل فهم و درایت و سواد و قلم می‌باشند باید جداً فکر نوشتن بکنید و هر کدام یکی از مواضع مهم اجتماعی را در دست گرفته و تعقیب کنید. البته شنیده‌اید که کتابهای تورگنیف موجب آزادی و الغاء Servag در روسیه شد و Oukel Toms Hut به چه درجه به آزادی بندگان در امریکا کمک کرد. ایران ماکه هزار درد اجتماعی دارد منتظر است که جوانان بافهم و با سواد و با ذوق بوسیله قلم و کتاب در صدد علاج او برآیند و بدیهی است L art Pour L'art هم به جای خود مقبول است و کسی مانع شما نخواهد شد که گاهی هم قطعاتی بنویسید که مقصود اجتماعی مستقیم نداشته باشد ولی باید کار بکنید. هر شب در قهوه‌خانه پارس جمع شدن وقتی پذیرفته است که یقین داشته باشید علاوه بر تفریح آنی نتیجه مفیدی نیز از آن خواهید گرفت و نباید راضی باشید که تنها هدایت بیچاره یکتا پهلوان میدان باشد و هر شب به خواندن چیزهایی که بیچاره در نیمه‌های شب می‌نویسد و فردا برای شما به قهوه‌خانه پارس می‌آورد سرگرم و ممتع باشید. حالا باز خواهید گفت تمام روز کار می‌کنید شب حق استراحت دارید. البته دارید ولی فراموش نکنید که اغلب نویسندگان دنیا مثل شما روزها زحمت می‌کشیده‌اند و در مواقع آزادی فوراً در را بروی بیگانه بسته مشغول عشق‌ورزی و کیف با مرکب و قلم و کاغذ می‌شده‌اند. گاهی تصور می‌کنم اگر میان ربه نفاق بیفتد و از هم متفرق بشوند و تنها بمانند و مجبور بشوند شبها در منزل خودشان بسر ببرند از لحاظ تولید بهتر خواهد بود.

در جای دیگر کاغذتان می‌نویسید «... آن افکار علوی مُرد. علوی امروز با دیروز خیلی فرق دارد...» عزیزم در صورتی که باین کیفیت مستحضری و میدانی که انسان میدان استحال است و همانطور که مار مدام پوست عوض می‌کند انسان هم در کار پوست

انداختن است و در واقع هر آدم حساسی یک دکان لباس عاریه در باطن خود دارد که مدام در کارناوال دائمی عوالم درونی در کار عوض کردن لباس روح و افکار خودش است آن وقت عبارت دیگر کاغذت که می‌نویسی «علوی طرفدار هر عقیده شد متمصب است» چندان حکیمانه بنظر نمی‌آید و حکایت از Temperament شدید تو می‌کند که مانند پدرت خیال می‌کرد رستم دستان است و وقتی پس از یک ماه دویدن دخترکی را به چنگ می‌آورد بعد از پنج دقیقه نجومی از او سیر و متنفر بود. ولی چون این حرفهای من هم تغییر طبیعت شما را نخواهد داد بیپوده است. هر کس در دنیا طوری خلق شده و همانطور هم برای دنیا مفید واقع خواهد شد و از عجایب دنیا همین تناسب اضداد است. مثنوی چه خوش گفته:

مرگ آن کاندرمیانشان جنگ خاست	«زندگانی آشتی ضدهاست
جنگ اضداد است عمر جاودان»	صلح اضداد است این عمر جهان
قربانت (امضا، جمالزاده)	

۰۱. دو کلمه ناخوانا.

۰۲. این نامه به شماره $\frac{۲۳}{۷۸}$ در پرونده بایگانی شده است.

نامه مهندس غلامعلی فریور

برادر عزیزم آقا بزرگ را قربان می‌روم خدا شاهد است اولین آرزویم سلامتی آن یگانه دوست صمیمی است. مدتی است از حالات شما مسبوق و مطلع نیستم در سال گذشته دومرتبه کاغذ بشما نوشتم هیچیک جواب آن نرسید. مأیوس شدم. امسال دو مرتبه در ایام رمضان روزها که در مسجدشاه گردش می‌کردم بیاد تو آمدم. تصمیم گرفتم در حجره شما یا منزل شما رفته آدرس شما را سؤال کرده به شما کاغذی بنویسم شاید عهد دیرینه تجدید شود. شب را هم به خیال تو بودم و بخواب رفتم خواب تو را دیدم. روز بعد با آقای محمودخان در مسجد شاه قدم می‌زدیم. آقا سیدعبدالعلی را دیدم. او هم آدرس شما را نمی‌دانست. آدرس آقای ابوی را از ایشان گرفتم تا شاید به این وسیله بتوانم در دل و گله‌مندی خود را اظهار نمایم. این بود مایه. اینک مطلب اصلی. خوب برادر، آنقدر هم انسان فراموشکار می‌شود؟ بی‌وفائی اینقدر؟ آخر ما دو نفر رفیق بودیم. پس رفاقت یعنی چه، دوستی چه معنی دارد. اگر بگویم کثرت و تعدد رفقا باعث فراموشی این بنده از خاطره شما شده دروغ گفته‌ام زیرا آن وقت که در طهران تشریف داشتی با هیچکس دیگر به اندازه من مأنوس نبود. این است که مجبورم عرض کنم دیدن مناظر اروپا، رفاقت با مادموازلهای اروپائی فرصت فکر وطن و رفقای وطن را به شما نگذاشته است. ولی این نیست رسم رفاقت و دوستی. مثلی است معروف «دل به دل راه دارد». من به این مثل معتقد بودم ولی رفتار اخیر شما اعتقاد مرا نسبت به مثل فوق سلب کرده زیرا که با وجودی که من در وطن خود هستم، پیش اقوام و ابوین خود، نزد رفقای مدرسه و غیرمدرسه خود باز هم اقلأ هفته یک مرتبه بیاد تو هستم. تصور نکن که

دروغ بگویم. اگر می‌خواستم دروغ یا اغراق گفته باشم می‌گفتم آنی از خیال تو فارغ نیستم، ولی حقیقتاً تمام مقدسات عالم قسم می‌خورم که هفته یک مرتبه لااقل به خیال تو هستم ولی تو بقول خودت در غربت هستی ولی ابدأ یادی از من و امثال من نمی‌کنی. آه چقدر بیوفائی! استدعا و خواهش می‌کنم که مرا ببخشی چون زیاده از حد بیپوده گوئی کردم. هر چند هم می‌خواهم قلم را کج کرده و شروع به تعارفات معموله کنم نه دل راضی می‌شود و نه قلم. مختصر هر وقت بیداد تو می‌افتم حال طبیعیم از دست خارج می‌شود. آیا تو هم همین طوری؟ خیر، خیر. اگر بودی لااقل یک کاغذ تا کنون به من نوشته بودی. اما بهانه‌ات این است که آدرس را نمی‌دانستی. توسط مدرسه دارالفنون می‌نوشتی. آدرس منزل ما را که می‌دانستی یا توسط محمودخان می‌نوشتی، توسط سایر رفقا می‌نوشتی. به هر حال گذشته‌ها فقط نسبت بمن بیوفا بودی نسبت بسایرین هم همینطور. بله، سرگرمیت زیاد است ولی خواهش می‌کنم یک دقیقه فکر از ایام قدیم بکنی، یاد بیاوری آن دوستی بی‌آلایش که بین من و تو وجود داشت آن وقت خودت حکمیت کن.

بزرگ جانم، عزیزم، آنقدر بدان خدا شاهد است هفته یک مرتبه یاد تو، فکر تو حال را چنان دگرگون می‌نمود که تصور نمی‌شود کرد. چاره چه بود؟ آن وقت می‌رفتم عکس تو را برمی‌داشتم نگاه می‌کردم. بخاطر می‌آوردم آن عهد و میثاق قدیم را. بزرگ عزیزم لااقل ماهی یک مرتبه تو در خواب با من هستی. در خواب با هم حرف می‌زنیم، صحبت می‌کنیم. ای کاش آن خواب تمام نشدنی بود. بس است دیگر. نه مرا طاقت گفتن. «اگر تو را هم عاطفه‌ای باشد» تو را هم تحمل شنیدن نیست. آیا جواب کاغذ را دیگر خواهی داد؟

آخ، انتظار چه بد چیزی است. هر دفعه بتو کاغذ می‌نویسم شماره روزها را دارم تا نوبت به روز چهارم برسد. آن وقت چشم من و مقدم فراش پست. امروز کاغذی برای من نبود، فردا هم همین طور. آخز امید مبدل به یأس می‌شود ولی آیا امید اصلی منشأ این همه مقدمات هم از بین می‌رود؟ نه بالله...

باری بس است گله‌مندی و شکایت از بخت بد.

اما اوضاع و احوال: پس از چهار سال متارکه مدرسه دو مرتبه توانستم ابوی را راضی به رفتن مدرسه کنم. در مدت این چهار سال در خارج شما تحصیل می‌کردم ولی نه بطور کلاسیک. امسال دومرتبه داخل مدرسه شدم و تصمیم دارم که برای سال آتیه دوره متوسطه را تمام کرده دیپلم گرفته و از بعد از تعطیل امسال داخل طب شوم.

- رفقا و دوستان: سال گذشته به واسطه احتیاجی که بجزوه‌های کلاس ۶ دارالفنون داشتم یک روز محمودخان را ملاقات کرده از ایشان تقاضای جزوه کردم ایشان هم تقاضای مرا با یک قلبی پاک پذیرفته و کم کم دامنه مذاکرات بین ما پیش آمده کدورت سابق برطرف شد (چنانچه سابقاً برای شما نوشته بودم مدتی بود که رفاقت ما بین گسسته شده بود و فقط سلام علیک باقی بود و بس). از آن روز رفاقت سابق دو مرتبه برقرار، اغلب روزها با هم هستیم، نقل مجلس ما هم مذاکره و صحبت تو است. مخصوصاً دوشب قبل که منزل ما بودند قرار شد که یک عکس برداشته و تقدیم خدمتت نمائیم: عکس دونفری یا سه نفری من و محمودخان و آقا رضا.

اوضاع ایران - روی هم رفته مردم بسلطنت پهلوی خوش بین نبوده و ایشان را عامل انگلیسیها می‌دانند. خدا بآتیه ایران و ایرانیت رحم کند.

رفقا و اقوام خودت را که در آنجا هستند از من سلام برسان. جواب کاغذ را بده و آنقدر بیوفا نباش.

قرابانت (امضا، غلامعلی فریور)

نامه مهندس غلامعلی فریور

۲۸ ژوئن ۱۹۲۹

رفیقم عزیزم، قربانت گردم. دیشب ساعت دو از شب گذشته از شمیران مراجعت کردم. اهل منزل گفتند کاغذ برایت آمده است و مادرم خط ترا شناخته بود تا مرا دید فوراً گفت کاغذ آقا بزرگ آمده است. بعجله تمام کاغذ را گرفتم خواندم. بیش از حد مشعوف شدم و مخصوصاً شعفم زیادت‌تر شد از اینکه پس از دو سال فراق بوی دوست عزیز را دوباره استشمام کردم (تعیین حدّ خوشحالیم را به عهده خودت واگذار می‌کنم). امیدوارم که شما در سایه جدیت و تحصیل مقام بلندی را دارا خواهید شد که من هم که خود را دوست شما می‌دانم مفتخر باشم. امید است که همانطور که تاکنون دوستی ما پایدار بوده پایدار بماند و روز بروز گرم‌تر گردد. در خصوص عکس نوشته بودید که یک قطعه عکس خود را بفرستم. اطاعت کرده جوفاً عکس خود را ارسال خدمت می‌دارم ولی این عکس ۹/۸ ماه قبل برداشته شده همین روزها هم عکس دیگر جدیدی برایتان خواهم فرستاد. در خصوص اوضاع ایران امر فرموده‌اید قدری بنویسم. برادر عزیز، اوضاع وطن ما خیلی خراب است. بقدری فقر اقتصادی مملکت را احاطه کرده که چه عرض کنم. تجار یکی یکی رو بورشکست می‌روند. خودتان مقایسه کنید مملکتی را که تا اسباب بازی‌اش را از خارجه وارد کند و صادرات هم هیچ نداشته باشد حالش چه خواهد بود. کار در تمام مملکت قحط است. اگر یک اداره یا یک تجارتخانه اعلان کند یک نفر منشی مثلاً لازم دارم بدون اغراق و دروغ هزار نفر داوطلب پیدا می‌شود در صورتی که حقوق آن منشی هم مثلاً ۱۰ تا ۱۲ تومان بوده باشد. هرچه از دور در خصوص اوضاع ایران می‌شنوید پوچ است. خدا می‌داند که مردن در این مملکت عروسی است. انسان

وقتی از سر بازار بزازها تا سر چهار سوق کوچک می‌رسد اگر روز باشد لااقل در هر دکانی دو سه گدا می‌بیند، اول غروب که بازار بسته شد، همین طور گداها پشت سر هم کنار دکان‌ها خوابیده‌اند. مخصوصاً امسال که به واسطه بدی محصول سال گذشته کلیه دهاتیها فقیر شده و بشهر آمده بودند، در زمستان با سرما تن‌های لخت کنار بازار متوالیاً پشت سر هم نشسته بودند. خدا می‌داند اغلب شبهائی که من از بازار عبور می‌کردم و این منظره را می‌دیدم با چشم پر از اشک بمنزل می‌رفتم با وجود اینکه چشم و گوشم از این چیزها پر بود - مقایسه کنید حال سایر ملل را با ما!!

این چیزها نوشتنی نیست ولی بر حسب سؤال شما نوشتم.

اما اوضاع سیاسی ایران - سر بسته به شما عرض کنم که معلوم نیست ما مستقل باشیم (هم از حیث استقلال داخلی و هم از حیث استقلال خارجی). جزئی‌ترین کارهای مملکتی ما بدست انگلیسیها اداره می‌شود. از قراری که مردم می‌گویند گویا دولت خواسته است بدون اجازه مجلس شوری مستشار Conseiller انگلیسی در قشون داخل کرده قشون را تحویل آنها بدهد، عبدالله خان وزیر جنگ کابینه فروغی زیر بار نرفته، آن کابینه هم ساقط شده. عجلتاً رئیس الوزراء مستوفی الممالک است. وثوق الدوله و نصرت الدوله هم عضو این کابینه هستند (این دو نفر از عاملین قرار داد هستند) آقای تقی زاده هم پست وزارت خارجه به ایشان واگذار شده ولی از قرار معلوم استعفا خواهد داد.

وقایعی که فوقاً برای شما نوشتم چیزهائی است که افواهاً شنیده می‌شود ولی روزنامه‌ها ابدأ چیزی نمی‌نویسند، یعنی برای مطبوعات از طرف دولت سانسور Censure است. از چند سال قبل به این طرف مملکت در حال احتضار بود، حالا نمی‌دانم مرده است یا به حال احتضار باقی است. از اهل این مملکت هم ابدأ امیدی نیست. به قسمی بی‌حسی، وافورکشی مملکت را احاطه کرده که اگر علناً فریاد کنند که دشمن پشت دروازه رسیده ابدأ از جای خود حرکت نخواهند کرد - اغلب جوانان تریاکی هستند - گمان می‌کنم همین جمله اخیر جامع باشد برای فهم وضع ایران و محتاج به توضیح جدیدی نیست.

نوشته‌ای روزنامه برایت بفرستم. چشم اطاعت می‌کنم، همین پست چندین شماره برای شما فرستادم ولی روزنامه‌هایی در ایران طبع می‌شوند از اوضاع ایران چیزی نمی‌نویسند زیرا...^۱ هستند. از اینها گذشته ما روزنامه‌نویس در ایران نداریم، یک مشت متملق چاپلوس - دروغگو - پشت‌هم‌انداز که هیچ جز نفع خود نمی‌خواهند. دیروز از فروغی رئیس‌الوزرای وقت تعریف و تمجید می‌کردند. امروز به او فحش می‌دهند از مستوفی تعریف می‌کنند. همه چیزمان بهم می‌آید.

انتخابات طهران دیروز تمام شد، با چه افتضاحی. قیمت هر رأی از دو قران الی ۵ تومان رسیده بود (تعجب نکنید از اینکه برای رأی قیمت نوشته‌ام. رأی در ایران، حتی در طهران (مرکز ایران) خرید و فروش می‌شود) و اشخاص ذیل بالاخره، اکثریت بردند: سیدحسن مدرس. مستوفی‌الممالک، مصدق‌السلطنه، وثوق‌الدوله، حاجی سیدرضا فیروزآبادی، سیداحمد بهبهانی، ملک‌الشعراء داور، آشتیانی، شیخ‌العراقین، تقی‌زاده، احتشام‌زاده، از وکلاء مزبور سه چهار نفر را می‌توان گفت که ملت انتخاب کرده: مدرس، مستوفی، مصدق‌السلطنه، تقی‌زاده، بقیه با پول وکیل شده‌اند غیر از فیروزآبادی که آنهم چون کاندید مدرس بوده است مردم نوشته‌اند. از این وکلاء فقط دو نفر: مصدق‌السلطنه - تقی‌زاده به عقیده من خوبند بقیه همه را بایست... وثوق‌الدوله با وجود اینکه یک ماه قبل از انتخابات به طهران وارد شد وکیل چهارم شده است.

این وکلاء مرکز است وای بولایات، با این وکلا وای به حال ملت و مملکت. تحصیل هم عزیزم، در ایران هیچ فائده ندارد - دل خودمان را خوش کرده ایم - نوشته بودی برایت بنویسم کدام شعبه از دروس و کدام فن در ایران بهتر است: حقوق یا شیمی؟ حقوق. - مدرسه حقوق در طهران است و سفارت فرانسه هم اعلان کرده که لیسانسیه حقوق طهران مثل لیسانسیه مدرسه حقوق پاریس است ولی دیپلمه‌هایش عموماً بیکار و اگر کاری هم داشته باشند در نتیجه پارتی داشتن است نه در نتیجه دیپلم حقوق.

شیمی. - شیمی در ایران هنوز موضوع پیدا نکرده و این مقدار از شیمی هم که در مدارس متوسطه تدریس می‌شود چون عملی نیست هیچ فائده ندارد بعبارت اخری درس شیمی در ایران فورمول حفظ کردن است. شاگرد / ۱۰۰۰۰ فورمول حفظ می‌کند همین که ۵ روز از امتحان گذشت همه را فراموش می‌کند. این بود مختصر اطلاعات بنده.

عریضه را ختم می‌کنم و امیدوارم که ایران از حال کنونی خود خارج شده راه ترقی را در پیش گیرد تا ما هم پیش سایر ملل عالم سرشکسته نباشیم. از احوالات اخوان خودتان و سید عبدالحمید برای من بنویسید. از کاغذ نوشتن دریغ نداشته باش که تسلی خاطر من است در عرض سال یا ماه یکی دو ساعت خوشی من ساعت ورود کاغذ تو است. امیدوار به دوستی تو (امضای «غلامعلی فریور»)^۱.



۱. این نامه به شماره $\frac{۲۳}{۴۸۱}$ در پرونده بایگانی شده است.



وزارت داخله
اداره کل شهر یابی

تاریخ ۲۰۴ / ۱۳۱۶ / ۱۳۱

ب - خدایان را سرزنش کند

ج - اسم بگردد - پیام مردم را بفرستد - نام و نام خانوادگی خود - سن ۳۴ سال - متولد ایران است -
مدرسه شریفیه، علم نجوم ۲۷۱۵۸ شماره بخش ۸ - شهر در آذربایجان - تاریخ - ۱۳۱۶ - اول مهر ۱۳۱۶
نزل خدایان قلم بطلد عورت همان

ب - شرح زندگانی خدایان را در کتاب خود در کتاب آیه است و در حدیث خود گفته است که در این
وضعیت من خود را بطلد شروع کرده بودم

ج - من در ایران متولد شده ام، پدرم روح قوی در مدرسه دارالفنون تهران تحصیل کردم
پس از آن با پدرم به ایران آمدم، کمال در نوشتن تغییر روح و پس از آن آمدم به
کلیه پیش از آن از طرف پدرم آمدم به مونیخ، آریب ۰۶۸ در مونیخ
بعدم در بعد از آن به تهران آمدم، ابتدا در شیراز معلم در مدرسه فارسی شدم، پس از
کمال آمدم به تهران و ترجمه ارکان خوب شدم، در سال در ارکان خوب بودم و
بعد در هنرستان دولتی معلم زبان آلمانی شدم، من زننه مان سیاسی نداختم
در اروپا همیشه مدتها در فرانسه بودم که ایرانی در اینجا کم بود، پدرم اهل اردبیل
که با ایرانیان با هم نباشم، و از زننه مان برادرم تا آمدن با ایران پیش از آنکه
در ارکان خوب بودم خبر دار شدم، در سال پیش از آن روزی رستم پیش از آن
ایرانی که در اروپا بودم را با هم دیدم، چون از او هیچ خبری نداختم

پرونده ابرج اسکندری

بازجویی‌ها:

بازجویی ۱۳۱۶/۲/۲۶

بازجویی ۱۳۱۶/۳/۲

بازجویی ۱۳۱۶/۲/۲۶

س - هویت خود را تعیین نمایید.

ج - ایرج اسکندری، فرزند یحیی میرزا، سن ۲۹ سال، شغل وکالت عدلیه، محل اقامت بازارچه کربلایی عباسعلی منزل خانخانان پور تیمور، اهل تهران، ورقه شناسنامه دارم شماره ۲۱۱۴، صادره از بخش ۴، عیال دارم و اولاد دارم، سواد دارم.

س - شما تاریخچه زندگانی و شرح مداخلات خودتان را در قسمت امور سیاسی به طور مشروح بیان نمایید.

ج - پس از اتمام دوره تحصیل متوسطه در طهران به اروپا (فرانسه) رفته و به تحصیل علم حقوق اشتغال داشته‌ام و پس از خاتمه تحصیلات عالی حقوق به وطن خود مراجعت کرده بلافاصله در پارک بدایت طهران بسمت معاونت مدعی‌العموم منصوب، پس از یک سال به عضویت علی‌البدل محکمه بدایت طهران و سپس به عضویت دیوانعالی جزای عمال دولت انتصاب یافته و مجدداً به پارک بدایت به سمت سابق رجعت و تا شهریور ماه ۱۳۱۵ در آنجا مشغول به خدمت بوده‌ام. از تاریخ فوق مشغول وکالت عدلیه هستم و در این مدت اساساً در امور سیاسی و جهاً من الوجوه دخالتی نداشته و تاکنون هم سابقه‌ای در این خصوص ندارم.

س - با مدارکی که بر علیه شما بدست آمده محرز و ثابت است که شما داخل در فرقه کمونیستی می‌باشید. چنانچه بخواهید خودداری نمایید از بیان حقیقت صمیمیت شما را نسبت به فرقه کمونیستی ثابت می‌نماید. لازم است جریان مداخلات خود را در

فرقه مزبور به طور مبسوط بیان نمائید.

ج - بنده جداً این بیانات را تکذیب می‌کنم و بهیچوجه عضویت چنین فرقه را نداشته و ندارم. تقاضا دارم هرگونه دلیلی که بر عضویت بنده در دست است ابراز فرمائید تا جواب عرض کنم، و نیز ممکن است از هر کس که صلاح بدانید راجع به شخصیت و عقاید من تحقیق نمائید. بنده مسلمانم و با چنین مسلک خلاف دیانتی ابداً ارتباطی ندارم. کلیه آشنایان من می‌دانند که عقاید فلسفی من همواره بر علیه کمونیسم بوده و هست و حاضریم با مدرک اثبات نمایم که بنده مخالف این عقیده‌ام. بنابراین بی‌نهایت متعجبم از اینکه چنین سؤالی از بنده شده است.

س - شما روابط خصوصی و سیاسی خودتان را نسبت به دکتر ارانی و دکتر بهرامی چه بوده شرح دهید.

ج - دکتر بهرامی، اگر مقصود محمد بهرامی پسر آقای مذهب السلطنه است، با اینجانب قرابت بسیار دوری از طرف آقای فضل‌الله بهرامی رئیس شهرداری طهران دارد و بعلاوه طبیب خانوادگی بنده است، خودم، دخترم و خانم و مادرم و خواهرم را معالجه میکند. دکتر ارانی را هم می‌شناسم ولی با این دو نفر هیچگونه رابطه سیاسی ندارم زیرا اساساً از مداخله در امور سیاست برکنارم ولی یکی دوبار با خانم به مهمانی منزل آقای دکتر ارانی دعوت شده‌ام و رفته‌ام. آقای دکتر ارانی و همشیره ایشان هم حضور داشته‌اند و عده دیگری هم با خانم‌های خودشان بوده‌اند. غیر از این با این دو نفر هیچگونه رابطه دیگری ندارم. در صورتیکه تردیدی باشد ممکن است در اطراف این اظهارات بنده تحقیقات دقیقه شود مطلب کشف خواهد شد.

س - چنانچه دکتر بهرامی و دکتر ارانی تصدیق نمایند و یا اینکه در حضور خود شما بگویند که شما مداخله در امور سیاسی نموده‌اید و در فرقه کمونیستی داخل بوده‌اید در مقابل اظهارات آنها چه خواهید گفت؟

ج - صرفنظر از اینکه فرضاً چنین اظهاری از طرف ایشان شده باشد با عرایضی که سابقاً کرده‌ام و دلایلی که حاضریم در مخالفت خود با کمونیسم ابراز نمایم کذب محض و افترا است. معذک حاضریم با آقایان فوق مواجهه بشوم تا حضوراً در صورتیکه چنین اظهاری کرده باشند خلاف آنرا اثبات نمایم. بهر حال اظهار این

اشخاص با توجه به عرایض سابقه من جميع الجهات مورد تکذیب اینجانب است.
س - شما جلال نائینی عضو ادارهٔ آمار و نصرت‌الله اعزازی عضو وزارت طرق را می‌شناسید و چه رابطه‌ای با آنها دارید؟

ج - شخص اول که نوشته‌اید اساساً نمی‌شناسم و نمی‌دانم کیست ولی نصرت‌الله اعزازی را به خاطر دارم که چون اینجانب مشاور حقوقی وزارت طرق بوده‌ام روزی نزد اینجانب آمده و درخواست کرد اگر ممکن باشد راجع به انحصار وراثت پدرش که فوت کرده است در پارک‌ه بدایت نزد آقای معتمدی اقدام کنم که در کار او تسریع شود. منم خدمت آقای معتمدی و کیل عمومی پارک‌ه بدایت رفته، ایشان هم قول در تسریع کار او دادند و غیر از این موضوع دیگر ابدأ او را ندیده و همکلام هم با او نشده‌ام. البته مراتبی که عرض شد تحقیقش بسیار آسان است.

ج - در صورتیکه جلال و نصرت‌الله حضوراً ثابت نمایند که شما آنها را به مرام کمونیستی تبلیغ و تربیت می‌نموده‌اید آیا تمایل شما به عقیدهٔ کمونیستی محرز است یا خیر؟

س - چنانکه عرض کرده‌ام جلال را بنده نمی‌شناسم و با نصرت‌الله اعزازی جز همان یکبار آشنائی نداشته‌ام و بنابراین فرضاً که اظهاراتی در این زمینه بکنند از طرف اینجانب مورد تکذیب است و بهیچوجه نمی‌توانم اظهارات اشخاصی را که نمی‌شناسم و به هويت و شخصیت آنها آشنائی ندارم قبول کنم. معذک چنانچه مواجهه بشود حاضرم خلاف اظهارات آنها را حضوراً اثبات کنم. و این نکته را خاتمهٔ تذکر می‌دهد که در خاطر دارم در یک سال قبل تقریباً شخصی که لباس نظامی وظیفه در برداشت به منزل بنده آمده کتابی خواست، چون نداشتم رفت. باز یک روز دیگر مراجعت کرده بود که به نوکرم سپردم عذر او را بخواهد. چنانچه همین شخص جلال باشد، برای اینکه اظهار خلاف واقعی نشده باشد عرض کردم، والا چنین شخص را نمی‌شناسم.

بازجونی ۱۳۱۶/۳/۴

س - چون با مراجعه به اوراق بازجونی که از شما به عمل آمده چیزی مفهوم نگردید اینک لازم است شرح مداخلات خود را در فرقهٔ کمونیستی آنچه واقع شده به

طور حقیقت ذیلاً بنویسید.

ج - در سنه ۱۳۱۱ می‌خواستم مسابقهٔ محصلین دولتی را گذرانیده برای تهیهٔ رسالهٔ دکترا در علم حقوق به فرنگستان به روم. چون مشمول نظام وظیفه بودم و به عنوان تکفل معافیت داشتم وزارت معارف راضی نمی‌شد تا یک روز در مدرسهٔ دارالفنون با دکتر ارانی که جزو ممتحنین بود ملاقات کرده بدون اینکه او را بشناسم گفتم تقاضا دارم راجع به کار من اقدامی در کمیسیون معلمین بفرمائید که اشکال نکنند. ایشان وعدهٔ مساعدت دادند ولی بالاخره موفقیت حاصل نشد و نگذاشتند بنده کنکور را بگذرانم. دکتر ارانی همان وقت آدرس مرا پرسیده بود. روزی به دیدن من آمد، قدری با من مذاکرات فلسفی و اجتماعی نمود و رفت. چندی بعد باز به منزل من آمده اظهار کرد در صورتیکه میل داشته‌باشید ممکن است در منزل من یا شما با یکدیگر مطالب اجتماعی و فلسفی را بحث نموده و حل نمائیم. و مرا به منزل خود برای شبی دعوت کرد. وقتی به منزل او رفتم آقا بزرگ علوی را که فقط مختصراً با او سابقهٔ آشنائی داشتم دیدم که در آنجا است. او را هم گوتیا دکتر ارانی برای همین منظور دعوت کرده بود. پس از قدری مذاکرات تصمیم گرفتیم که کتاب ماتریالیسم هیستوریک *Materialisme Historique*، که فلسفهٔ اجتماعی و تألیف بوخارین است، بخوانیم. بنده هم چون در اروپا، علاوه بر حقوق، در رشتهٔ فلسفه هم کار کرده‌بودم و تقریباً کتاب کلیهٔ مصنفین فلسفی را دارم و آن کتاب را نیز داشتم، آوردم و قرار شد هفته‌ای یکبار به مطالعهٔ آن پردازیم، و همین کار را کردیم تا کتاب تمام شد. ضمناً دکتر ارانی پیشنهاد کرد مجله‌ای هم طبع نماید و اظهار کرد حق طبع و نشر این مجله را به اسم «دنیا» از وزارت معارف و ادارهٔ کل شهربانی گرفته‌ام و تقاضا کرد که ما در آن قلماً و از نظر مادی کمک نمائیم. قرار شد بنده ماهی هشت تومان و علوی ماهی پنج تومان پردازد و خود دکتر ارانی هم بقیهٔ آنرا به پردازد. و بالاخره مجله چاپ شد تا یک سال یعنی یک دورهٔ دوازده شماره. بنده هم مقالات فلسفی آنرا نوشته‌ام، منجمله مقالهٔ «جبر و اختیار و دیالکتیک و غیره». در اوانی که ما کتاب بوخارین را مطالعه می‌کردیم دکتر ارانی مذاکره می‌کرد که دکتر بهرامی هم در اروپاست و خواهد آمد و جوان خوبی است و آشنا به عقاید فلسفی و اجتماعی است. پس از چندی که درست خاطر من نیست

دکتر بهرامی وارد شد و ما او را در منزل دکتر ارانی ملاقات کردیم و این جلسه کتاب خواندن مدتی ادامه داشت. در تابستان‌ها هم دکتر ارانی دو سفر به فرنگستان کرد ولی راجع به ملاقات‌ها یا مطالب دیگری که شفاهاً فرمودید ابدأ با ما صحبتی نکرد. کتاب اولی، «ماتریالیسم هیستوریک»، که تمام شد کتاب خلاصه کاپیتال Capital کارل مارکس را بنده داشتم، خواستند با هم بخوانیم. من گفتم چون در ضمن مطالعات درسی خود در اروپا این کتاب جزو دروس مدرسه بوده و خوانده‌ام احتیاجی به خواندن آن ندارم. بنابراین علوی و دکتر ارانی هم به خواندن آن کتاب مشغول شدند. دکتر ارانی در این مدت ابدأ صحبت از سایر اشخاص نمی‌کرد، فقط می‌گفت چند نفر محصل هستند که با آنها مشغول مذاکراتم، شاید بتوانم عقاید اجتماعی را به آنها تلقین نمایم. کم‌کم ملاقات‌هایی که با دکتر ارانی داشتم در اثر مأموریت‌های مختلفه دولتی (هیئت تفتیشیه شرق و مازندران و غیره) و تعطیل شدن مجله دنیا از بین رفت و فقط جنبه دوستانه پیدا کرده بود. گاهی با خانم آنجا رفته و گاهی او می‌آمد منزل من، و دیگر پول هم از من نمی‌گرفت. دکتر ارانی اسم هیچکس را به ما نمی‌گفت و فقط اظهار می‌کرد هر چه من به شما می‌گویم گوش بدهید. علوی هم پس از ازدواج خود دیگر دیده نمی‌شد و به دیدن ما هم نمی‌آمد. منم کم‌کم چون استنباط می‌کردم علاوه بر جنبه علمی قضیه، دکتر ارانی اقدامات دیگری هم می‌کند که شاید نفهمیده دامن ماها را بگیرد از او بیش از پیش کناره‌گیری می‌کردم بطوری که پس از اشتغال به وکالت عدلیه تقریباً می‌توانم بگویم دیگر هیچ به منزل او نرفتم. در اوانی که با ارانی ملاقات می‌کردم روزی به من گفت کسی هست گفته‌ام بیاید نزد تو قدری از قسمت‌های تنوری و فلسفی اجتماعی با او صحبت کنی. منم روزی در پارک مشغول کار بودم دیدم جوانی، که خود را اعزازی نامید و تا آن تاریخ او را ندیده بودم و نمی‌شناختم، نزد من آمد و اظهار کرد مرا دکتر فرستاده است نزد شما. منم به او گفتم روز بعد بیاید، و منظوم طفره بود زیرا حقیقتاً و قلباً میل نداشتم این کار را بکنم. بالنتیجه روزی نزد من آمد و آخر وقت اداری بود، با هم رفتیم در خیابان، قدری با او صحبت کردم، دیدم شخص بی‌اطلاعی است و اساساً صحبت کردن با او کاری است دشوار. در هر حال یک ساعتی با او در خیابان قدم زده بعداً وعده روز دیگر دادم. و خلاصه هر دفعه به طفره و تعلل شر او را از سر

خودکندم بطوریکه شبی دکتر ارانی به من گفت آن شخص از تو گله داشت و می گفت اسکندری طفره می زند. منم جواب سر بالا دادم. چندی بعد گفت شخص دیگری را فرستاده ام. بیاید تو را ببیند، نظام وظیفه است. هرطور هست اصولی به او بیاموز. روزی در منزل اطلاع دادند که شخصی نظامی مرا می خواهد، فهمیدم که همان شخص است. آمد در منزل. قدری هم با او صحبت کردم. دیدم آدمی است بسیار بی سواد و اساساً نمی توان مطالب فلسفی را با او به میان آورد. ناچار قدری صحبت از تاریخ و تحولات آن برای او گفتم دیدم ابدأ نمی فهمد، و اساساً خانواده من هم که عادت به اینگونه دیدارها نداشتند و این قبیل اشخاص را ندیده بودند به دیدن من بیایند، تعجب می کردند. قرار شد مجله دنیا را بگیرد و بیاورد از روی او مطالبی به او بگویم. رفت و چندی نیامد. بعداً روزی باز آمده بود من منزل نبودم. دفعه دیگر به نوکرم سپردم اگر این نظامی آمد بگوئید نیست و عذر بخواهید. چندین بار به همین ترتیب عمل شد. او هم بالاخره منصرف گردید و رفته بود شکایت کرده بود که اسکندری طفره می زند و تعلق می کند. راجع به کانون جوان هم قرار بود کلوبی تأسیس شود از جوانان با دکتر نصر و سایر اشخاص دیگر (دکتر آزموده، دکتر کیان، دکتر امیر سلیمانی و غیره) که با من از فرنگستان رفیق بودند و مذاکره شد. آنها اساساً ارانی را نمی خواستند وارد شود و بکرات به من گفتند در صورتیکه دکتر ارانی وارد نباشد ما با میل و رغبت حاضریم که با تو این کانون را تشکیل دهیم. و بالاخره در جلساتی که در مهمانخانه داریوش برای تشکیل این مجمع شد چون با دکتر ارانی نمی خواستند تشکیل دهند خودشان علیحده کانون جوان را تشکیل نموده از من هم دعوت کردند، و شب اول افتتاح من هم آنجا رفتم. بعداً چون تصمیم داشتم دیگر وارد هیچگونه کلوب یا کانونی نباشم، وقت هم نداشتم، وارد آنجا هم نشدم. و در اثر نصیحتی که رفقا و دوستان من (آقایان دکتر نصر، آزموده و غیره که سابقاً عرض شد) به من کردند رفته رفته از رفاقت با دکتر ارانی کناره گیری کردم و به ملاقات او نمی رفتم، او هم کمتر در این اواخر به سراغ من آمد. فقط یکی دوبار در دارالوکاله من آمد. چون اشخاصی بودند چند دقیقه توقف کرد و رفت. و منم چون از صبح تا ساعت ۱۱ شب مشغول کارهای و کالتی خودم بودم دیگر هیچ فرصت ملاقات با او را نداشتم. دکتر بهرامی هم چندین بار به دارالوکاله من آمده چای خورده رفت. این بود خلاصه روابط من

با دکتر ارانی و بهرامی، ولی راجع به عضویت در فرقه کمونیست، چنانکه سابقاً عرض کرده‌ام، هیچ شخص از اشخاصی را که نام برده‌اید، مثل کامبخش و غیره را نمی‌شناسم و تا کنون ندیده‌ام، یا اگر دیده‌ام با اسم آنها تطبیق نمی‌کنم زیرا همواره دکتر ارانی اسم اشخاص دیگر را از من و علوی مستور می‌داشت و می‌خواست همواره به ما اینطور تلقین نماید که غیر از ما چهار نفر کس دیگر نیست (مقصود از چهار نفر دکتر ارانی، بهرامی، علوی و من) زیرا می‌دانست که اگر اقداماتی را در خارج به ما بگوید دیگر از شرکت با او و رفاقت صرف‌نظر می‌کنیم، و چنانچه اسم مرا هم جزو اعضاء فرقه کمونیست به جایی یا به کسی معرفی کرده است صرفاً از روی ایمان بوده که به عقاید من داشتند ولی بهیچوجه با جلب رضایت من اقدام به این کار نکرده و من تا امروز تصور می‌کردم غیر از ما چهار نفر کسی از این امر مسبوق نیست و از هیچ اقدام دیگری که کرده است ابداً اطلاع ندارم، و به شرافتم قسم یاد می‌کنم که در این خصوص، هیچگونه اطلاع دیگری ندارم. ممکن است با اظهارات سایر اشخاص تطبیق نمایند.^۱

س - شما بخرج دولت در خارج تحصیل کرده‌اید؟

ج - جزو شاگردان دولتی نبودم لیکن چون پدرم در راه مشروطیت خدمت کرده و فوت کرده بود شهریه‌ای از طرف دولت به او منظور شده بود. در ۱۳۰۴ قانونی از مجلس گذشت که در ازاء تفویض حقوق اینجانب و شهریه پدر بزرگم محسن اسکندری به دولت ماهانه ۵۴۰ ریال بعنوان خرج تحصیل در مدت پنج سال برای اینجانب تعیین گردد و مرتباً این وجه به وسیله پدر بزرگم از وزارت مالیه اخذ و جهت من ارسال می‌شد.

س - در کجا تحصیل می‌کردید؟

ج - در پاریس، بعد گرو نوبل.

س - چند مدت این شهریه جهت شما ارسال می‌شد؟

ج - چهار سال و خورده‌ای.

۱ - از اینجا تا آخر سؤالها و جوابها بخط بازجو است و چنانکه معلوم است متن آن هیچ ارتباطی با متن بازجویی بالا ندارد و بنظر می‌رسد که بعداً به آن ضمیمه شده است.

- س - فقط درباره شما این قانون تصویب شد یا دیگران هم بود؟
ج - فقط درباره من.

مواجهه ضياءالدين الموتى با محمد شورشيان

۱۳۱۶/۲/۲۰

س - از محمد شورشيان - اين شخصى كه در پهلوى شما نشسته مى شناسى؟
ج - بلى مى شناسم.

س - اسم ايشان چيست؟

س - اسم ايشان آقا ضياء يا فتانه.

س - با هم ضديت و كدورتى داريد؟

ج - نخير.

س - اين شخص را چند مدت است مى شناسى؟

ج - در حدود يك سال مى شود.

س - از ضياءالدين الموتى فرد - اين شخص كه پهلوى شما نشسته مى شناسى؟

ج - از حيث هيكل و قيافه بلى.

س - اسمش را مى دانيد؟

ج - نمى دانم.

س - با هم ضديت و كدورتى داريد؟

ج - بنده كه ندارم ولى ايشان را نمى دانم.

س - چند دفعه ايشان را ديدى و در كجا ديدى؟ تفصيل قضايا را در حضور

خودش بيان كنيد.

ج - ایشان در دفعه اول همان یکسالی [که] خودشان می‌گویند به همراهی رفیق ایشان، که نمی‌شناسم، آورد منزل و بعد هم در شش ماه قبل آورد منزل.

س - آن رفیق ایشان را نمی‌شناسید؟

ج - از حیث هیکل و قیافه می‌شناسم ولی از قسمت مشخصات دیگر نمی‌شناسم.

س - از محمد شورشیان - تفصیل ملاقات و شناسائی خود را با ایشان در حضورش بیان کنید.

ج - توسط همان شخصی که در پرونده خود گفتم به یکنفر معرفی شدم. آن شخص بنده را به منزل ایشان در یک سال قبل در بازارچه عباس میرزا یا عباس آباد، کوچه کاشی‌ها برده، در حدود هفت ماه قبل یا هشت ماه قبل باز بوسیله همان شخص، با آن شخص که اول مرا برد به منزلش، پیدا کرده باز هم به وسیله همان [که] قبلاً رفته بودیم نزد ایشان. این دفعه منزلشان در خیابان جلیل آباد نزدیک کلانتری که یک کوچه است و روبروی آن دالانی است که سه درب دارد مرا برد. معلوم شد منزل هم آقا است. در حدود دو سه یا چهار شب ماندم، مخارج با خودم بود. می‌رفتم بیرون شام و نهار می‌خوردم. دفعه سوم در حدود شش ماه قبل، چون منزل را می‌دانستم خودسرانه رفتم باز به خانه ضیاء. باز هم در حدود سه شب منزلش ماندم، مخارج من هم با همان شخص بوده، که به وسیله ایشان می‌داده، رفتم. در دفعه دوم دو سه شب ماندم این شناسائی من.

س - از آقا ضیاء الدین - شنیدی اظهارات محمد شورشیان را؟

ج - بلی.

س - صحیح است یا خیر؟

ج - دفعاتی که آمده چون من مقصودی نداشتم در نظرم نبود. ایشان بهتر در نظر داشتند، صحیح است.

س - در انصورت شما اگر ایشان را نمی‌شناختید و یا آن شخص معرفی را

نمی‌شناختی چرا مخارج او را می‌دادی؟

- ج - برای اینکه بالاخره هر کسی مهمان وارد شود مخارج او را می‌دهد.
س - غیر از این دیگر با ایشان ملاقات کردید یا خیر؟
ج - بنده با ایشان خیر.
س - هیچ مذاکرات سیاسی با هم کردید؟
ج - خیر.
س - وجهی، چیزی به ایشان دادید؟
ج - نظرم نیست، شاید دادم.
س - اگر داده باشید تا چه میزان داده‌اید؟
ج - هیچ نظرم نیست.
- س - از شورشیان - اظهارات آقا ضیاء را شنیدی؟
ج - بلی.
س - اینکه اظهار کرد اسم شما و مشخصات دیگر شما را نمی‌داند صحیح است؟
ج - نباید اینطور باشد.
س - به چه دلیل؟
ج - به دلیل اینکه من آن شخص را هر وقت خواستم چند مرتبه بتوسط ایشان پیغام داده و او می‌آمد نزد من به جاهای مختلف.
س - اینکه می‌گوید آن شخص را نمی‌شناسد صحیح است؟
ج - البته صحیح نیست.
س - به چه دلیل صحیح نیست؟ در حضور خودش بیان نمائید.
ج - دلیلش واضح است. موقعی که من برای آن شخص پیغام می‌دادم که بیاید مرا ببیند و ایشان هم او را می‌دیدند و محلش را معین می‌کرده با هم ملاقات می‌کردیم. این دلیل است که او را می‌شناسد.
س - مگر در جاهای دیگر هم ملاقات کردید؟
ج - بلی.

س - از آقا ضیاء - شنیدی اظهاراتش را؟

ج - بلی.

س - حال چه می‌گونی؟

ج - راجع به شناسائی آن شخص همانطوریکه قبلاً عرض کردم شاید نظر استفاده از بنده داشت. اغلب در مسیر من بود. بنابراین چون در مسیر من بود دیدنش مانعی نداشت.

س - پس در اینصورت پیغامی ایشان دادند که آن شخص را ملاقات کرده و با هم فراری برای ملاقات طرفین فراهم کنید.

ج - بلی، ایشان می‌گفتند زیرا با او آشنا بودند. من هم به او می‌گفتم که به شما کار دارد ولی چیزی از این قضایا استنباط نمی‌کردم.

س - از محمد شورشیان - نسبت به اظهارات اخیر آقا ضیاء چه می‌گویی؟

ج - صحیح نیست.

س - با آقا ضیاء مذاکرات سیاسی هم می‌کردید؟

ج - با آقا ضیاء مسئله سیاسی مذاکره نمی‌شد. فقط وسیله ارتباط من با آن شخص و مکان من بود.

س - غیر از منزل آقا ضیاء در جای دیگر آقا ضیاء را ملاقات کردی یا خیر، زیرا آقا ضیاء می‌گوید هیچ با شما در خارج ملاقات نکرده، و آیا وجهی به شما داده یا خیر؟ بیان نمایید.

ج - یک مرتبه ایشان در مهمانخانه قناعت، پاساژ ناصریه با هم ملاقات کرده نهار خوردیم. پیغام از طرف همان شخص آورد که باید بروی برای گیلان، پولی ایشان به من ندادند.

س - آن شخص را به چه اسمی معرفی می‌کردید؟

ج - آقا.

س - از آقا ضیاء - شنیدی اظهارات شورشیان را؟

ج - بلی.

س - حال چه می‌گوئی؟ صحیح است؟

ج - بلی صحیح است.

س - تفصیل چه بوده؟ در حضورش بیان نمائید.

ج - تصور می‌کنم اسمش عبدالصمد کامبخش باشد.

س - چه پیامی به شما داده که به ایشان دادید؟

ج - به وسیله من پیام داده که به این شخص بگویم شما باید بروید گیلان. من

هم پیام او را به ایشان دادم.

س - شما عبدالصمد کامبخش را می‌شناختی؟

ج - در منزل همان ثابت دیدم، منتهی اسمش در نظرم نبود، تازه نظرم آمد.

س - عبدالصمد کامبخش اهل کجاست؟

ج - گمان می‌کنم اهل قزوین باشد، قطعاً نمی‌دانم.

س - اگر عکسش را ببینی می‌شناسی؟

ج - بلی.

س - این عکس که با لباس افسری نیروی هوایی است به شما نشان داده شد،

می‌شناسی؟

ج - بله، همان عبدالصمد کامبخش است.

س - شخصی که به شما محمد شورشیان را معرفی کرد مطمئن هستید همان

عبدالصمد کامبخش می‌باشد؟

ج - بلی، برای اینکه اسمش نظرم نبود.

س - حال که اسمش به نظرت آمد مطمئن هستی که کامبخش همین شورشیان را

به شما معرفی کرد؟

ج - بلی. (امضای الموتی)

س - از شورشیان - این عکس که به شما ارائه داده و به لباس افسری نیروی

هوایی کشور شاهنشاهی می‌باشد می‌شناسی؟

ج - بلی، می‌شناسم.

س - عکس کیست؟

ج - عکس همان تمبورک یا امیر، که سابقاً شرح قضایا را دادم، می‌باشد.

(امضای شورشیان).^۱



پرونده د کتر مرتضی یزدی

بازجولی ۱۳۱۶/۲/۲۷

بازجولی ۱۳۱۶/۳/۱۸

بازجولی ۱۳۱۶/۳/۱۹

بازجویی ۱۳۱۶/۲/۲۷

بازجو: اسفندیاری

س - هویت خود را بیان فرمائید.

ج - دکتر مرتضی یزدی ندوشنی پسر مرحوم حاجی شیخ حسین یزدی، سن ۳۷ سال، اهل طهران، دارنده شناسنامه شماره — صادره از بخش ۹ طهران، شغل طبابت، در صحیبه کل مملکتی مستخدم هستم و از طرف وزارت معارف هم استاد دانشکده طب می باشم. منزل باغ سپهسالار خانه شخصی، عیال و دو اولاد دارم، سواد فارسی، آلمانی و فرانسه دارم.

س - تاریخچه زندگانی خود را با شرح مداخلات در امور سیاسی و روابط با دکتر تقی ارانی و دکتر محمد بهرامی بطور روشن و وضوح مرقوم دارید.

ج - تولد در طهران، مدارس را که پیموده ام مدرسه حشمتیه، مدرسه سن لوئی، مدرسه دارالفنون، مدرسه طب طهران، در تاریخ ۱۹۲۲ مسیحی به اروپا (آلمان) برای تکمیل تحصیل طب رفته و در تاریخ ۱۹۳۲ به طهران مراجعت، و از آن تاریخ در طهران هستم و به شغل طبابت مشغولم. دیپلم طب من از برلن است.

آقای دکتر ارانی را از مدرسه دارالفنون طهران می شناختم. و بعد در برلن (شاید در تاریخ ۱۹۲۸ بوده است) به ایشان برخورددم. می دانم که عقاید او دموکراتی بود و همیشه صحبت از اوضاع ایران می نمود. در برلن نیز با ایشان هیچوقت جلساتی نداشتم ولی هر وقت مرا در برلن می یافت (چون مسکن من خارج از برلن بود، یعنی در مریضخانه نوکولن و هفته ای یکی دو بار بیشتر به برلن نمی آمدم) عقاید خود را

می‌خواست که به من تلقیح کند. در طهران نیز در اوائل ورودم با ایشان ملاقات می‌نمودم ولی هیچوقت در یک جلسه که بیش از ۲ الی ۳ نفر حضور داشتند، نبودم. در سنه شاید ۱۹۳۴ یا ۳۵ بود که به من گفت شب‌های چهارشنبه قرارگذار که به منزل من بیائی. من هم یک یا ۲ شب رفتم در آنجا، دکتر بهرامی، علوی و اسکندری بودند و صحبت از اصول مطالب علمی و پلیتکی می‌کردند. مثلاً در یادم است که از کشیدن خط آهن و ضررهائی که داشت و یا منافی که داشت [صحبت] شد، و در همان اوقات راجع به مجله دنیا، که به چه شکل باید اداره شود، [صحبت] گردید. از من هم پنج تومان گرفت. و همینکه مجله را خواندم و تعجب کردم که چطور توقیف نشده و باز منتشر گردید. چون رفتن در آنجا یقین داشتم که اسباب دردسر می‌شود، و وقت من هم که مریضخانه دارم به کلی گرفته دیگر نرفتم و هر چه اصرار کرد کناره‌گیری نمودم. بطوری که شاید بیش از ۲ سال است که نه او به منزل من آمده و نه من به منزل او رفته‌ام، و فقط سلام و علیک در خیابان بوده است. من شخصاً آقای دکتر ارانی را شخص باهوش و باذکاوتی می‌دانم.

آقای دکتر بهرامی در اروپا همیشه همراه هم بودیم تا سه سال اخیر که من در قسمت جراحی رفته و او در قسمت طبی برلن ماند. با او نیز خیلی هم مشرب بودیم. شخصی است خیلی ساده، حرف‌های او بی‌اساس است، و اغلب نفهمیده صحبت می‌کند.

در طهران بکلی اختلاف عقیده پیدا کردیم و چندین مرتبه دعوا نمودیم. در یک سال اخیر خیلی کم معاشرت با او می‌کردم، و هر وقت همدیگر را می‌دیدیم در سر امور طبی مرافعه می‌کردیم، چون می‌گوید چرا من از دکتر لقمان‌الملک و اعلم‌الملک تعریف می‌کنم، و چرا او را داخل ادارات دولتی نکرده‌اند، و غیره. در هر صورت صحبت‌های لاطائل می‌کند و بی‌معنی، آنطور که او را من در مدت چندین سال می‌شناسم.

س - به کدام شهر در ممالک اروپا مسافرت کردید؟

ج - بغیر از شهرهای آلمان و وینه هیچ کجا.

س - در ایران با دکتر ارانی و دکتر محمد بهرامی مسافرت کرده‌اید یا خیر؟

ج - هیچوقت.

س - عقاید دکتر ارانی را، غیر دموکراتی، دیگر چه مرام و عقیده تشخیص داده‌اید؟

ج - عقیده پسیفیست، ضد فاشیست را دارند.

س - جنابعالی [را] در چه زمینه تبلیغ می‌کرد؟

ج - راجع به آمدن در جلسات و یاد گرفتن عقاید پسیفیستی از روی کتب و نوشته مجلات.

س - این جلساتی که در منزل ایشان در طهران تشکیل می‌شده و شما حضور پیدا می‌کردید چه اشخاصی بودند و موضوع مذاکرات آنها چه بود؟

ج - همانطور که نوشتم در یک یا دو جلسه که رفتم آقایان دکتر بهرامی، علوی و اسکندری را دیدم و موضوع مذاکرات راجع به کشیدن خط آهن و مضار و منافع آن بود.

س - موقمی که در برلن بودید با افکار او موافق بودید یا خیر؟

ج - من در برلن بیش از ۲ - ۳ ماه او را ندیدم، چون من در سنه ۱۹۲۸ به برلن آمدم و او، گمان می‌کنم در همان اوقات به طهران آمد. اگر موافقتی با افکار او داشتم یقین است که هنوز با ایشان بودم.

س - شما دارای عقیده کمونیستی بوده و یا هستید و یا خیر؟

ج - هیچوقت نبوده و نیستم.

س - موقعی که در برلن بودید مذاکراتی راجع به کمونیستی با کسی می‌کردید و یا کسی با شما می‌کرده یا خیر؟ درست توضیح دهید.

ج - بنده هیچوقت دارای این عقیده نبودم و با کسی هم صحبت نمی‌کردم و کسی هم با من صحبت نمی‌کرد. در آن وقت در آلمان کشمکش سیاسی خیلی شدید بود: دسته کمونیست خیلی قوی بود و پروپاگاندا زیاد بین تمامی افراد آلمانی و غیر آلمانی می‌نمودند ولی هیچوقت من که در مریضخانه بودم وقت حتی خواندن روزنامه هم نداشتم، و اگر روزنامه هم می‌خواندم روزنامه‌های ملی بود. سه سال متمادی هم منزل بودم با یک نفر آلمانی فاشیست، و او نیز عقاید خود را می‌خواست به من تلقیح کند. قسمت ضد یهودی او را خیلی خوب پسندیدم، حتی هنوز هم عقیده من آنست که بایستی

نژاد ایرانی را پاک کرد. در یک ماه قبل با دکتر بهرامی صحبت می‌کردم. چون او را مدتی بود ندیده بودم، روز تعطیل بود، به منزلش رفتم و از آنجا او را برای نهار به منزل خودم آوردم.^۱ که در کانون پزشکان پیشنهادی داده‌ام راجع به اینکه هیئت دولت قانونی را برای جلوگیری از یهودی‌ها بگذرانند. اسم این قانون در ممالک دیگر نومروس گلازوس است، یعنی نسبت به جمعیت آنها در مملکت افراد طیب، دندانساز، دواساز، وکیل و غیره داشته باشند. مثلاً در اطریش اگر یک هزارم جمعیت یهودی باشد در مدارس نیز یک هزارم محصلین یهودی است و همچنین در قسمت طیب و غیره. او مخالفت می‌کرد و به من می‌گفت که اگر مریض من نزدیک دکتر ارمنی مثلاً برود خوشتر دارم تا نزدیک دکتر ایرانی (غرض دکتر لقمان‌الملک و غیره می‌باشد) زیرا پول او را به من نمی‌دهند و اقلأً دکتر ارمنی دفعه دیگر مریض نزد من نیز می‌فرستد. خلاصه در تمامی طول راه مرافعه در سر موضوع اطبای اتباع خارجه و لزوم بیرون کردن و جلوگیری کردن از آنها بود.

س - بطوریکه اطلاع رسیده جنابعالی موقعی که در آلمان بودید دارای افکار کمونیستی بوده و پس از اینکه به ایران آمدید در امور سیاسی مخصوصاً ضدفاشیست و تشکیل کلوب و جمعیت ساعی بوده و مداخلاتی داشتید و گر چه افکار کمونیستی خود | را | بروز نمی‌دادید لیکن هنوز دارای این افکار هستید، چرا کتمان می‌کنید؟

ج - من هیچوقت دارای این عقیده نبودم و مخالف آن نیز می‌باشم چنانچه در تمامی صحبت‌هایی که با دکتر ارانی و دکتر بهرامی، و در آن وقت مرتضی علوی در برلن، می‌نمودم ذکر می‌کردم که کمونیسم برای ایران خوب نیست، و پس از آمدن به ایران نیز در هیچ کلوبی نه شرکت کردم و [نه] تشکیل مجمعی دادم.

س - اگر دکتر ارانی و دکتر محمد بهرامی در حضور شما بگویند جنابعالی موقعی که در برلن بودید با نیت کمونیستی و سیاسی آنها موافق، و پس از اینکه به ایران

۱. در اینجا منطقاً باید عبارت یا عباراتی دو قسمت جمله را بهم وصل کند ولی در اصل عیناً، همینطور نوشته شده است.

آمدید مذاکراتی راجع به امور سیاسی و اصلاحات در روتۀ سیاسی فعلی و آزادی کرده‌اید قبول دارید؟

ج - بنده هیچوقت با عقاید آنها موافق نبودم و هیچگونه مذاکراتی نیز ننموده‌ام.

س - با این کتمانی که می‌نمائید اظهارات دو نفر مذکور را درباره خود قبول

دارید یا خیر؟

ج - قبول ندارم.

س - برای چه قبول نداری؟

ج - برای اینکه عقیده من با عقیده آنها مخالف است.

س - اگر دلائل و مدارکی اقامه کنند آنوقت مسلم است که از کتمان امر نظر

خاصی دارید.

ج - بنده چون هیچوقت دارای عقیده کمونیستی نبودم دلائل ممکن نیست که وجود

داشته باشد.

س - اگر ثابت گردید آنوقت مسلم است که حال هم در عقیده کمونیستی باقی

هستید؟

ج - البته، اگر به ثبوت رسد البته.

س - شما موقعی که از برلن می‌آمدید کتب و مجلات مضره همراه خود به ایران

آوردید یا خیر؟

ج - خیر، هیچگونه کتب و مجلات مضره همراه نیاوردم.

س - موقعیکه از برلن می‌آمدید مرتضی علوی بوسیله شما پیغامی برای کسی داده

است یا خیر؟

ج - در آن موقع شاید قریب یک سال بود که مرتضی علوی در برلن نبودند و

تبعید شده بودند.

س - از طریق روسیه به ایران آمدید؟

ج - بلی، از راه چیتو کا (?) به بادکوبه.

س - مرتضی علوی یا دوستان او یا دوستان خود را در روسیه دیدید؟

ج - نخیر.

س - پیغامی کسی در برلن یا سایر شهرهای اروپا به شما داده است که به ایران به کسی بدهید؟

ج - بهیچوجه.

س - به طوریکه دکتر ارانی اظهار می‌دارد موقعی که شما از برلن می‌آمدید چند جلد کتاب مضره به همراه آورده و در اینجا به ایشان دادید. چه می‌گویند؟

ج - به کلی دروغ است.

س - و نیز به طوریکه اطلاع رسیده موقعی که از برلن به ایران می‌آمدید قرار بود پیغامی به وسیله دکتر ارانی به دهمزاد (حسابی)، عضو فرقه کمونیست ایران، بیاورید. آیا چنین عملی را اقدام کردید یا خیر؟

ج - بنده اصلاً دهمزاد حسابی را ندیده و نمی‌شناسم و هیچ پیغامی نیاوردم.

س - جنابعالی موقعیکه از برلن می‌آمدید هیچگونه اوراق و یا نامه‌ای برای دکتر ارانی همراه آوردی یا خیر؟

ج - بهیچوجه، هیچگونه.

س - الفبای رمزی که در سال ۱۳۱۰ از طرف علوی به ایران آورده به دکتر ارانی دادید چه بوده و چه ارتباطی با علوی داشته و موضوع این رمز چه بوده؟

ج - بنده ازین رمز اطلاعی ندارم ولی یک کتابی برای دکتر ارانی آوردم که از طرف علوی به ایشان دادم.

س - آن کتاب چه کتابی بوده و به چه مناسبت به وسیله شما جهت ارانی فرستاده شده است؟

ج - در نظرم نیست که چه کتابی بود و به وسیله بنده این کتاب را فرستاد، بنده اطلاع داشتم که رمز در آن بود و به ارانی هم گفتم.

س - با اینکه آدرس و هویت کامل ارانی معلوم بود و علوی هم ارتباط کاملی با او داشت به چه مناسبت این مفتاح رمز را به وسیله شما برای او فرستاد؟ قرائن امر نشان می‌دهد که شما کاملاً از اسراری که بین آنها بوده مطلع، و خوب است قضایای گذشته، و هرگاه جدیداً هم جریاناتی را اطلاع دارید، ذیلاً مرقوم دارید.

ج - بنده فقط از راه دوستی و روی دربابستی آن کتابچه را به او دادم و بهیچوجه

از اسرار آنها مطلع نیستم، و حتی اگر هم از آقای دکتر ارانی می‌پرسیدم که از علوی چه خبر داری به من نمی‌گفت چون مرا محرم اسرار خود نمی‌دانست.

س - ارانی در ایران با شما راجع به عقاید کمونیستی و سیاسی مذاکره می‌کرد یا خیر؟

ج - بجز آن دو شب که صحبت عمومی می‌شد صحبت جدی که عقیده کمونیستی خودش را بخواهد به من تبلیغ کند در اینجا نمی‌کرد و مخصوصاً یادم است که می‌گفت از وقتیکه زن گرفتگی دیگر به حرف ما گوش هم نمی‌دهی.

س - در اینجا او عقاید خودش را به شما صحبت کرد یا خیر؟

ج - می‌گفت بیا در جلسات ما، ولی نمی‌گفت که جلسات کمونیستی است. می‌گفت کتب علمی بخوانیم.

س - شما احساس می‌کردید او چه منظوری از این امر دارد؟

ج - بلی احساس می‌کردم، و شاید برای همین احساس بود که از ایشان کناره‌گیری می‌کردم.

س - به نظر شما عملیات سیاسی، مخصوصاً کمونیستی، بر علیه مصالح مملکت هست یا خیر؟

ج - بنده خودم اظهار عقیده کردم که کمونیست را مخالف مصالح مملکت می‌دانم.

س - اگر این عقیده را داشتید و طرفدار مملکت و اوضاع حاضر بودید و همچنین مخالف با نیت دکتر ارانی و امثال او، که به نفع سوسیالیستی کار می‌کردند، پس چرا مقامات مربوطه را مستحضر نساختید؟ و این می‌رساند که خود به عقاید آنها موافق ولی بر حسب اقتضای وقت رسماً داخل در جریانات آنها نمی‌شدید.

ج - من داخل جریاناتی نبودم که اطلاع داشته باشم، و نمی‌دانستم که مشغول کارهایی هستند، و در ایران از صحبت‌های فوق به من نمی‌کردند، یعنی مرا در کارهای خود داخل نمی‌کردند.

س - این بیانات جنابعالی منطقی نیست زیرا خودتان قبلاً گفتید نیت او را دانسته و شما را هم دعوت به جلسات خود کرده و چون احساس می‌کردید منظور خاصی دارد

داخل نمی‌شدید. و به علاوه الفبای رمزی هم که برای او آوردید، و آنهم فرستنده آن بک نفر کمونیست معروف بوده، و اینها می‌رساند که از اقدامات و عملیات دکتر ارانی مستحضر بودید. در هر حال از این مقوله بگذریم. لازم است توضیح دهید در مجمع جوانان، که به دست دکتر ارانی و لاله تشکیل شده، شما شرکت و عضویت داشتید یا خیر؟

ج - بنده اساساً مجمع جوانان را اسماً هم تا بحال نشنیده و لاله را هم نمی‌شناسم و هیچگونه عضویتی در این قسم مجامع نداشتم.

س - اگر ارانی یا سایر اعضاء مجمع بگویند که شما عضو مجمع مزبور بوده و یا در تشکیل این مجمع مداخله داشتید آنوقت قبول دارید؟

ج - همچو چیزی [نیست]، این نسبت دروغ محض است زیرا چنانکه گفتم این مجمع را نمی‌شناسم، ولی کانون جوان شنیده‌ام هست.

س - در آن کانون جوان شما عضویت و شرکت دارید؟

ج - نخیر.

س - به کانون مزبور رفتید؟

ج - تا به حال نرفتم و نمی‌دانم کجاست.

بازجویی ۱۶/۳/۱۸

س - چه شد که کتاب رمز را علوی به شما داده و به ایران آوردید؟ روی چه اصلی چنین اطمینانی به شما داشت که این اقدام را کرد؟ لازم است از بدو ارتباط با علوی و جریانات دیگر و همچنین موضوع کتاب رمز که چه زبانی و چه طریقی بوده و چه نحو کشف می‌شده و آیا خودتان عمل کردید یا خیر به‌طور کامل بنویسید.

ج - ابتدای دوستی با علوی در وینه شروع شد که اتفاقاً در سال ۱۹۲۶ بنده، دکتر بهرامی و علوی در وینه برای تحصیل جمع شدیم چون شهر ارزانی بود. پدر مرتضی علوی، که در آنوقت حیات داشت، او را نیز به وینه فرستاد. البته تصدیق می‌فرمائید در یک شهر خارجی که ایرانیان آنجا منحصر به این سه نفر باشند روابط صمیمیت و دوستی به اندازه زیاد تولید می‌شود. ما هر روز همدیگر را ملاقات می‌کردیم و

اگر بی پول بودیم از یکدیگر قرض می نمودیم. در هر صورت دوستی با علوی در وینه شروع شد. در آنوقت افکار سیاسی واضحی داشت و تبلیغ می کرد، شاید هم در وینه داخل حزب کمونیستی شد، آنرا من صحیحاً نمی دانم. در برلن می دانستم که داخل حزب بود.

در سنه ۱۹۲۸ که من به برلن آمدم (علوی و بهرامی تقریباً شش ماه قبل از من به برلن آمده بودند) در سال اول جمعیتی در برلن داشتند که جمعیت محصلین بود. در بین جمعیت محصلین یک عده ای که اسامی تمامی آنها در نظرم نیست، ولی می دانم که بهرامی، شاهزاده رکنی، داراب، پدر علوی که هنوز حیات داشت، خود علوی و من، جزو آنها بودیم. هفته ای یک مرتبه دور هم جمع می شدیم ولی صحبت از کمونیستی بهیچگونه در بین نبود. غرض ازین جمعیت این بود که کم کم یک عده ای را برای افکار انقلابی حاضر کنند و سررشته همان علوی و داراب بودند که مخالف با تیمورتاش بودند و در موقع آمدن به برلن مقاله منتشر کردند. بعد از فوت پدر علوی آن جمعیت بهم خورد و من هم بعد از امتحانات به خارج برلن در مریضخانه نوکلن بودم و متأهل شدم. در آنوقت علوی رسماً تبلیغات می کرد و گاهی مرا می دید (ماهی یکی دو مرتبه) ولی جمعیتی که من از آن اطلاع داشته باشم نبود. فقط روزنامه ای که اسم آن در نظرم نیست (پیکار؟) در برلن منتشر می شد. مخارج آنرا که می داد من نمی دانستم. ولی علوی مؤسس آن بود می دانستم. به طوری که علوی به من می گفت شماره مثلاً فلان فردا منتشر خواهد شد و پیکار خواهد کرد. صحبت می کرد که در ایران اثر فوق العاده ای نموده و به واسطه سانسور از راه های مختلفه می فرستم. ولی بهیچوجه از چگونگی انتشار آن با اطلاع نبودم.

فراموش کردم که بنویسم در موقعی که آن جلسه های هفت یا هشت نفری، در زمان حیات پدر علوی، تشکیل می شد ایضاً یک روزنامه یا مجله منتشر می کردند که اسم آن به کلی از خاطر من محو شده و افکار انقلابی و جمهوری داشت ولی زنده نبود. مدت آن شاید پنج یا شش ماه بیشتر طول نکشید و با ماشین پولی کوچکی طبع می شد، چون مخارج آنرا ما همه می دادیم، ولی روزنامه پیکار؟ چاپی بود.

ارانی را من در برلن شاید دو سه ماه بیشتر ندیدم، و در آنوقت گمان می کنم

چون اول ورود من به برلن بود مجمعی هم وجود نداشت بغیر از مجمع محصلین. بالاخره در سال اخیر علوی را تبعید کردند و از چکوسلواکی این کتابچه آلمانی را فرستاد و درخواست کرد که به ارانی بدهم. اینکه این کار را به عهده من واگذار کرد، و آنرا هم به این شکل که زیر صفحات آن خط بکش، اول از جهت دوستی بود و به دوستی من اعتماد داشت، دیگر تصور می‌کرد که من متمایل به افکار او هستم و این کار را برای او می‌کنم. خود کتابچه اهمیتی نداشت، فقط صفحات آنرا مختلف از اول کتاب خط مدادی زیر آن کشیده بود و به من نوشت که این اعداد با حروف الفبا یا به شکل ابجد و غیره، حال در نظرم نیست، مطابقه باید بکنند ولی چگونه می‌توان با آنها نوشت به هیچوجه در نظرم نیست. فقط این در نظرم است که چند روزی بعد از ورود به طهران به ارانی دادم و چگونگی آنرا که کاملاً در آنوقت می‌دانستم (سال ششم است که از آنوقت می‌گذرد) به ارانی در منزل او شرح دادم و یک لغت هم برای امتحان، دکتر ارانی نوشت که خیلی مضحک به نظر آمد. مثلاً حروف صاد، طاء و عین پشت سر هم می‌افتاد. دکتر ارانی تمامی اعداد را و زیر آنها حروف آنرا نوشت و در کشو میز خود گذارد. از آن ساعت دیگر من از آن اعداد و حروف و کاغذ نوشتن او هیچ اطلاعی ندارم. کتابچه را همان شب در بخاری سوزاندم و از آنوقت هیچ نه بدان عمل کردم و نه از مراسلات دکتر ارانی اطلاع داشتم. البته تصدیق می‌فرمائید که من در سال ۱۲۹۹ از ایران خارج شدم، در سن ۲۲ سالگی، و در تمامی آن مدت گذشته بغیر از انقلاب، قتل و غارت چیزی در طهران ندیدم، نوپ بستن مجلس، ریختن سیلاخوری‌ها به طهران، دیدن کشته در کنار خیابان، حمله بختیاری‌ها، بدارزدن‌ها، رفتن محمدعلی شاه، جنگ بین‌الملل و قحطی که خودم اشخاصی [را] که از گرسنگی مرده بودند در کنار خیابان دیدم، احزاب مختلف، ملوک‌الطوایفی، آمدن روس‌ها به طهران، جداسدن جنوب از ایران، و بعد در خراسان و در گیلان، و سمیتفو و غیره و غیره. غرض من آنستکه در طهران در مدت ۲۲ سال سن خود یک روز خوش و یک نمونه از آبادی بهیچوجه ندیدم و با این افکار مشوش به اروپا رفتم. البته تصدیق می‌فرمائید که افکار انقلابی تا اندازه‌ای با سابقه اوضاع ایران و طهران در هر شخص مؤثر است. البته در اروپا نیز اوضاع اصلاحات و ترقیات می‌شنفتیم ولی باور نمی‌کردیم، چون نمی‌دیدیم و هیچوقت تصور هم

نمی‌توانستیم بکنیم که با فشار اجانب امکان اصلاح [وجود] داشته باشد.

در ژانویه ۱۹۳۲ (پنج سال و نیم قبل تقریباً) که به ایران برگشتم البته دیدم، امنیت را دیدم، آسایش، ترقی در فلاح، صنعت، راه‌سازی، شوسه و غیره و غیره، تمام چیزهای باورنکردنی. مرحوم پدرم (حاج شیخ حسین یزدی) که خود یکی از مؤسستین بنای جدید بودند نصایح به من می‌کرد. صحبت‌های مفصل راجع به شخص اول مملکت، که البته او بهتر از دیگران می‌شناخت. مخصوصاً این نکته را از صحبت‌های آن مرحوم در نظرم است که می‌گفتند ما باید اروپائی بشویم تا جزء اروپا نشویم، یعنی صورتاً و معنأ باید تمامی علوم، اخلاق و اطوار اروپائی‌ها را یاد بگیریم تا بتوانیم با همان اسلحه، که علم است و ما را می‌خواهند از بین ببرند، جواب آنها را بدهیم. تو که از اروپا برگشته‌ای مملکت را از وجود یک نفر اجنبی بی‌نیاز می‌کنی و هر کس باید بکوشد که تمامی علوم آنها را بیاموزد. علمای ما هم می‌دانند که دفاع مملکت اسلامی از اهم اصول دین است ولی فقط به نماز و روزه و چگونگی آنها پرداخته و خیال می‌کنند که مانند در بدو اسلام با تحت‌الحنک و شمشیر می‌توان در مقابل طیاره و گاز خفه‌کننده اسلام را حفظ کرد. و بالاخره آن مرحوم می‌گفت که شخصی که بتواند ایران را مانند اروپا کند فقط و فقط شخص اول مملکت است. از طرفی دیدن ترقیات که در عرض چند سال شده بود و ما را شاید صدسال به جلو انداخت، از طرف دیگر نصایح پدرم مرا بر آن واداشت که به کلی از افکار انقلابی دکتر ارانی و غیره دست بکشم، و براه راست هدایت شدم و دیگر هر چه دکتر ارانی اصرار کرد که من هفته‌ای یک مرتبه در منزل او بیایم نرفتم. پس از آنکه، چنانچه قبلاً نوشتم، یک مرتبه فقط در موقع آمدن دکتر بهرامی به منزل او رفتم که غرض جمع شدن را فهمیدم. نه فقط من با آنها هیچگونه معاشرت و تماسی، حتی معاشرت فامیلی نداشتم، حتی دکتر بهرامی را چندین مرتبه نصیحت کرده خواستم براه راست او را هدایت کنم. در چهارسال قبل وقت ورود او به طهران، پس از توصیف ترقیات ایران امروزه از طرف من، به من جواب داد تو در حماقت دست برادرم را، که کاغذ به برلن نوشته بود، از پشت بسته‌ای. برادرش دکتر تقی بهرامی قبل از همه به ایران برگشت و کاغذی نوشته بود تقریباً به این مضمون که شخص اول مملکت نقشه اصلاحات زیاد در پیش دارد ولی اطرافیان او نمی‌گذارند، که آن کاغذ در آنوقت در برلن

مورد تمسخر واقع شد.

در مراتب اخیر، که آقای دکتر بهرامی را ملاقات می کردیم همیشه با هم مشاجره داشتیم. سه روز قبل از گرفتاری دکتر بهرامی در منزلش رفتیم و سؤال کردم که چرا شش ماه است هیچ به منزل مانمی آبی و عمارت جدید مرا ندیده‌ای؟ جواب داد که من با تو چه رابطه دارم؟ تو در سنگر مخالف و من یا ما این طرف سنگر هستیم، شماها ما جوانان را می‌خواهید از بین ببرید. در هر صورت رفتار این شش سال طهران من، دوری جستن از رفقای قدیمی و معاشرت با اشخاص بدون آلودگی و ایران دوست حاکی از نیات و رفتار من است. من به اندازه‌ای علاقه به ایران و ایرانی دارم که پیشنهاد اخیر من به کانون پزشکان حاکی از افکار من است. من شخص بین‌المللی نیستم بلکه وطن‌دوست و شاه‌پرست هستم. طرفدار حکومت و دولت می‌باشم. ضرب‌المثل آلمانی است می‌گوید بگو به من که تو با چه اشخاص معاشرت می‌کنی تا بتو بگویم که کیستی.

س - اینکه اظهار داشتی دکتر ارانی شما را دعوت به منزل خود می‌کرده منظورش چه بوده و آیا به شما می‌گفته است که برای چه شما را اصرار به رفتن به منزل خود می‌کند و شما چه احساس می‌کردید که از رفتن منزل او خودداری داشتید؟

ج - در جلسه قبل نوشتم که در شبی که آنجا رفتم در اول ورود دکتر بهرامی بود. در منزل او آقابرگ علوی و اسکندری، که قبلاً نمی‌شناختم، و دکتر بهرامی بودند. صحبت از این بود که کتب علمی خوانده شود و مطالب سیاسی مملکتی مورد بحث قرار گیرد. غرض از کتب علمی خواندن قسمت‌های کاپیتال بود (نویسنده آن کارل مارکس است) همین موضوع اساس جمع شدن را می‌فهماند و لذا من از رفتن خودداری کردم. فقط پنج تومان برای مجله پول دادم و خداحافظی کردم.

س - اینکه اظهار داشتید علوی شما را تبلیغ کرده و الفبای رمز هم به شما داده که به ایران بروید، موقع عزیمت مذاکراتی به شما نکرده است که پس از رفتن به ایران به نفع فرقه کمونیستی و یا با مقاصد آنها کار کنید؟

ج - هیچوقت علوی مرا شریک در مقاصد خود نمی‌دانست و منویات خود را به من نمی‌گفت. چندین دفعه ازو پرسیدم که مثلاً پول روزنامه پیکار از کجاست؟ به من جواب می‌داد بتو چه، تو بخوان و مطالب آنرا درک کن. مشارالیه مرا این قسم طرف

اطمینان خود نمی‌دانست و الاکار رمز را اساساً به عهده من واگذار می‌کرد. چرا دستور داد که به دکتر ارانی بدهم، او خودش می‌داند چه کند. در تبلیغات او نیز عقاید مختلف مرا حس می‌کرد. مثلاً راجع به اینکه آیا ایران می‌تواند کمونیست بشود مطابق اظهارات او بایستی در مملکت صنعتی که کارگر وجود داشته باشد و باسواد باشند این مرام پیشرفت کند. من می‌گفتم که ایران که همه بی‌سواد هستند و صنعت اساساً وجود ندارد به چه قسم پیشرفت این مرام ممکن است؟ این کار غیرممکن است. غرض، اختلاف عقیده زیاد بود. فقط دوستی من با او برجا بود. من نه از فرقه کمونیست ایران و از مقاصد و کارهای آنها اطلاعی دارم و نه دستوری او به من داده است.

بازجویی ۱۹/۳/۱۹

س - موقعیکه به ایران آمدید علوی با شما و یا شما با او مکاتبه داشتید؟
ج - تا به حال، یعنی در تمامی مدتی که به ایران آمده‌ام، هیچگونه مکاتبه با علوی نداشتم و علوی هم با من مکاتبه نکرده و آدرس او را نیز نمی‌دانم.
س - از موقعیکه به ایران آمدی اطلاع داشتی دکتر ارانی و یا دکتر بهرامی به عملیات کمونیستی مشغولند و تبلیغاتی می‌کنند؟

ج - بنده بجز آنشب چهارشنبه در چهار سال قبل، آنهم بواسطه آمدن دکتر بهرامی از اروپا، برای دیدن بهرامی رفتم و بعد از آنجا متفقاً، چون نزدیک منزل دکتر ارانی بود، رفتم منزل ارانی. و در آنجا علوی و اسکندری بودند و صحبت‌هایی راجع به قند، شکر و راه آهن و مسائل سیاسی روزانه می‌کردند. و همان یک جلسه بود که دیدم این مذاکرات بود، دیگر نرفتم. در آن جلسه هم قرار بود قسمتی از کتاب کاپیتال مارکس را بخوانند، و مدت یک ماه هم در چهار پنج جلسه بوسیله تلفن مرا احضار می‌کرد و می‌گفتم نمی‌توانم بیایم و میل نداشتم اصلاً با او مراوده کنم. بعدها از منظور و نیات [او] هیچ اطلاعی نداشتم.

س - با اینکه می‌دانستید آنها یک جلسه داشتند مسائل سیاسی در آنجا بحث می‌شده و کتاب کارل مارکس، که مقدمه کمونیستی است | می‌خواندند و شما هم یکمرتبه به شخصه مشاهده کردید چرا به مقامات صلاحیت‌دار اطلاع ندادید؟

ج - من این جلسه سه چهار نفری را، که در آن مذاکرات سیاسی روزانه مملکتی می‌شد، چندان مهم ندانستم که اطلاع دهم و بعد از دوری جستن از آنها دیگر از اقدامات و تشکیلات بعدی آنها بهیچگونه اطلاعی نداشتم. بدیهی است اگر می‌دانستم چنین تشکیلات سیاسی دارند البته، چون خود بشخصه مخالف با آن بودم، اطلاع به مقامات صلاحیتدار می‌دادم.

س - ماشین پلی‌کپی (اسباب چاپ کنی) در منزل شما بوده از کجا تهیه کردید؟
 ج - خانمم دو سال قبل که به آلمان رفته از آنجا به دستور من خریداری کرده و همراه خود آورده. دو عدد خریده آورده: یکی را به وزارت معارف فروختم، و چون محتاج به آن بودم برای تدریس دانشکده طب که به محصلین اوراق چاپی دروسم را توزیع می‌کنم.

س - شما به خرج دولت در خارجه تحصیل کرده‌اید؟

ج - نخیر. لیکن من در مدت دوره تحصیلم در طهران ماهیانه مبلغ سی تومان شهریه از وزارت مالیه مواجب می‌گرفتم و پس از عزیمت به اروپا تا مدت پنج سال تصویب شد که ماهیانه شصت تومان بدهند، و تا پنج سال داده شد. بعد چون قطع شد و تحصیلاتم تمام نشده بود پدرم در مدت شش سال اخیر از پول خودش جهت من می‌فرستاد.

س - کلیه چند مدت در اروپا بودید؟

ج - مدت یازده سال در خارجه بودم در برلن و یک سال هم در وین.

س - از چه سالی رفتید؟

ج - از ۱۲۹۹ رفتم. (امضا)

۱. از اینجا تا آخر بازجویی سؤال و جواب بخط بازجوی دیگری نوشته شده است.
 ۲. این بازجویی‌ها جمعا در ۲۱ صفحه از شماره $\frac{۳۳}{۶۱۸}$ تا $\frac{۳۳}{۶۳۸}$ تنظیم و ضبط شده است.

پروندہ عباس نراقی

بازجونی ۱۳۱۶/۳/۱۱

بازجو: اسفندیاری

س - هویت خود را بیان نمائید.

ج - عباس نراقی، پسر علی، سن ۲۴ سال متولد ۱۲۹۱ دارنده شناسنامه شماره ۱۹۴۰۲ صادره از بخش ۹ عودلاجان، شغل فعلاً افسر وظیفه در لشکر دوم هنگ رضاپور خدمت می‌کنم. منزل خیابان ناصریه، باغچه علیجان، کوچه رکن‌الدوله، خانه شخصی مدیر نراقی عمویم می‌باشم. عیال و اولاد ندارم، سواد فارسی و فرانسه دارم، لیسانسه دانشکده حقوق می‌باشم.

س - تاریخچه زندگانی خود | را | با ذکر اینکه وارد در کارهای سیاسی بودید ذکر فرمائید.

ج - اینجانب در سال ۱۲۹۱ در شهر کاشان متولد شدم و پدرم قبل از تولد من به دست نایب حسین کاشی یاغی معروف گشته شد و پس از آن عمویم (مدیر نراقی) با مادرم ازدواج نموده و من را به طهران آوردند. پس از خاتمه تحصیلات متوسطه و عالی به‌انجام خدمت وظیفه پرداخته و اکنون افسر وظیفه می‌باشم.

مقصود از عبارت داخل در کارهای سیاسی بوده‌اید یا نه را نمی‌فهمم، قدر متیقن آنست که من داخل در هیچ فرقه سیاسی نبوده‌ام ولی آشنائی‌های من با اشخاصی که عجالتاً متهم می‌باشند ممکن است سوء تعبیر شده باشد و برای روشن شدن مطلب طریقه آشنائی خود را با دکتر تقی ارانی که عجالتاً مورد سوءظن است بطور کامل شرح می‌دهم. در سال پنجم و ششم متوسطه علمی در مدرسه ثروت دکتر ارانی معلم فیزیک

بود ولی من ابتدا هیچ آشنائی با او نداشتم. چون دکتر ارانی با عموی من ابوالقاسم نراقی مربوط و آشنا بود یک روز با عموی خود و بچه‌های کوچکش بمنزل دکتر ارانی رفتیم و پس از آن نیز چندین دفعه به اتفاق ایشان به گردش شمیران و حضرت عبدالعظیم رهسپار شدیم و آشنائیهای من با او در این مدت جنبه تشریفاتی داشت ولی گاهی جسته‌جسته حرفهای لامذهبی و صحبت از قوه و انرژی از او شنیده می‌شد. مثلاً می‌گفت شامی کبابی که ما می‌خوریم تولید انرژی می‌نماید و غالباً از طرز پیدایش زمین بحث و گفتگو می‌نمود. در سر کلاس نیز گاهی به شاگردان از اصول مادی و معنوی گوشزد می‌کرد ولی من چون جزء شاگردان خوب کلاس نبودم به من در مدرسه زیاد توجهی نمی‌کرد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه، در سال اول مدرسه حقوق که بودیم دکتر ارانی مجله‌ای به اسم مجله دنیا منتشر کرد و من فقط روی دوستی و آشنائی با دکتر ارانی میل به خواندن مجله پیدا کردم و شماره اول آنرا از کتابخانه خاور به مبلغ ۲۰ ریال خریدم و گویا یک شماره آنرا از مطبعه سیروس خریده و بقیه شماره‌های آنرا اصلاً نخبریده و چند شماره آنرا در منزل عموی خود دیده و یک شماره بزرگ نیز در یک شب عید نوروز بود، و باز با بودن عموی خود و اطفالش به دیدن دکتر رفته بودیم به ماداد ولی از خواندن مقالات فلسفی آن چیزی مستنبط نمی‌شد. در نتیجه، یک روز در خیابان لاله‌زار بنده به دکتر ارانی گفتم که محصلین مدرسه حقوق مجله شما را مسخره کرده می‌گویند پرت و مبهم نوشته است. برای من مختصری توضیحات داد که فلسفه بر دو قسم است: مادی و معنوی. مادیون دنیا را از ماده می‌دانند و معنویون روح را مأخذ قرار می‌دهند. و چون بنده آنوقت تحصیل حقوق می‌کردم در فلسفه انتره‌ای نداشتم تا آنکه دیگر مجله انتشار پیدا نکرد. ولی چون بنده و چند نفر از شاگردان دیگر دکتر در مدرسه حقوق بودیم مجله را خریدیم و در دست ما بود و در صورتیکه ما خودمان از مجله چیزی نفهمیده بودیم رفقا ما را طرفدار مجله تصور می‌کردند. بالاخره پس از چندی موضوع مجله از بین رفت. در سال دوم مدرسه حقوق کنفرانسی راجع به Valcur (ارزش اشیاء) داده می‌شد. صورت کتاب‌هایی که در این موضوع بود من در کتابخانه خواندم و در ضمن Capital مارکس نیز جزء آن بود که مبحث مفصلی راجع به ارزش اشیاء دارد. و حقیقت مطلب آنکه دکتر ارانی مرا تحریک کرد که کتاب مارکس کتاب اقتصادی

مفیدی است و برو آنرا از کتابخانه بروخیم، که حاضر دارد، بخر. من رفتم و آنرا خریدم و فقط مبحث Valcur آنرا مطالعه کرده و بعد که عموی بزرگم از این قضیه مطلع و یک جلد آنرا در روی میز دید فوق‌العاده عصبانی شده و فحش زیادی به من داد و گفت دیگر برای کتاب از من پول‌نخواهی گرفت و آنها را جمع آوری کرده و نمی‌دانم در غیاب من آنها را چه کرد. ولی خامه‌ای چون با من خویش بود چندی قبل از این موضوع دو جلد آنرا از کتابخانه من برداشته بود و در پشت آنها نیز مهر اسم اینجانب بوده است. بعد از این قضایا مدت‌های مدید با دکتر ارانی بهیچوجه ملاقات دست نداد، فقط در مواقع عید دیدن او می‌رفتم و گاهی خامه‌ای را در کتابخانه معارف و در رهگذر می‌دیدم و می‌گفت به مطالعه و ترجمه اشتغال دارم. حتی من خیال می‌کردم خامه‌ای دانشکده فنی می‌رود، پس از چندی در خیابان به من گفت که به قسمت عالی هنرستان دولتی می‌روم.

از سال دوم مدرسه حقوق به کلی روابط من با دکتر ارانی قطع شده و با او هیچ رابطه نداشتم تا خاتمه تحصیلات حقوق و دیگر عید نوروز هم به دیدن او نرفتم و در ضمن خدمت نظام وظیفه هیچ او را ملاقات نکردم مگر یک دفعه با عموی خود محمد نراقی در اداره صناعت، و آنروز فهمیدم که از وزارت معارف به اداره صناعت منتقل شده است. این مطلب را نیز فراموش کردم ذکر کنم که کتاب دیگری به اسم Materialisme Theorie de ثوری دوماتریالیسم، دکتر ارانی به من برمز^۱ آدرس داد و گفت حتماً این کتاب را بگیری و بخوانید و مرا وادار کرد که از بروخیم آنرا بخواهم و آن کتاب نیز با جلدهای کتاب Capital که در قفسه من بود قبل از رفتن به شمیران پارسال، همانطور که گفتم عموی بزرگم برداشته بود و نمی‌دانم آنها را چه کرد و به من فحش زیادی داد. این بود کلیه حقایق روابط من با دکتر ارانی که همیشه ما را فقط به مطالعه تشویق می‌کرد و می‌گفت انسان دائماً بایستی مطالعه کند و چیز دیگری نمی‌گفت.

س - بطوریکه اطلاع رسیده جنابعالی با عده‌ای از محصلین و غیره در فرقه کمونیستی عضویت داشته، رابطه و معاشرت داشته و شما را تبلیغ به مرام کمونیستی و مذاکراتی از تبلیغات کمونیستی بین شماها می‌شده و مطالعات کتب کمونیستی می‌نموده

و جلساتی برای این منظور داشتید. لازم است بطور وضوح و روشن قضیه را بیان و شرح دهید به وسیله‌ی کی و از چه سالی تبلیغ شده و باکی و یا چه اشخاصی و در کجا مذاکرات و مطالعات کمونیستی می‌نمودید؟

ج - بنده بهیچوجه در فرقه کمونیستی داخل نبوده و گمان نمی‌کنم دلیلی بر این مدعا موجود باشد. فقط چیزی که هست اگر دکتر ارانی ما را تبلیغ به مطالعه می‌کرده است، و آنهم مطالعه فلسفی و کتبی مانند Capital، دلیل بر انجمن کمونیستی ما نمی‌شود. ما با عده‌ای از رفقا، که اسامی آنها را ذیلاً ذکر می‌کنم و در مدرسه حقوق بودند، آشنا بودیم و بطور کلی در هر قسمت مطالعه می‌نمودیم، مثلاً می‌خواستیم عقاید اقتصادی را ترجمه نمائیم (عقاید اقتصادی جزو کتب من می‌باشد) و درس مدرسه حقوق است. حالا اگر ما غافلگیر شده و کتاب دیگری در ضمن کتابهایمان مطالعه می‌کردیم این دلیل بر انجمن کمونیستی ما نمی‌شود. مدرسه حقوق در سال گذشته کانونی تأسیس کرد با اسم کانون حقوق و با اجازه اداره تأمینات و ضمانت عده‌ای آنرا دائر کرده جلسات آن غالباً در منزل پسر حاجی امین‌الضرب تشکیل می‌یافت، و تشکیل شده بود از فارغ‌التحصیل‌های حقوق، و بنده با شش نفر دیگر: هرمز پیرنیا، اصغر مهدوی، اسدالله موثقی، جمشید منوچهریان، محمد جهانشاهی، محمد علوی، در منزل حاجی امین‌الضرب هفته‌ای یک شب جمع شده و راجع به کانون صحبت می‌کردیم و صحبت‌های ما علنی بود و همه رفقا از آن مطلع بودند. ممکن است این جلسه تولید سوءتفاهم کرده باشد. (راجع به کانون حقوق ممکن است تحقیقاتی بنمائید). با چند نفر از رفقای دیگر در مدرسه محشور بودم که گاهی با یکدیگر به گردش می‌رفتیم و در ضمن، درس هم با هم می‌خواندیم، و چند دفعه بالاتفاق به منزل هرمز پیرنیا، پسر مشیرالدوله، که رفقا با او مذاکره درسی می‌کردند، و چند دفعه به منزل بنده آمده و یکدفعه نیز به منزل نیامیر رفتیم. فقط صحبت‌هایی که بین ما می‌شد جنبه فلسفی و بحثی داشت که در مدرسه هم می‌کردیم و کاملاً علنی بود، و خدا می‌داند که اگر لفت کمونیسم در جلسات ما اسم برده شده است. برای اینکه حقیقت کاملاً روشن گردد ضمناً اسامی اشخاصی که بنده با

آنها مربوط بودم می‌نویسم تا تحقیقات کاملتری بشود: شهیدزاده و کیل عمومی پارکه، عجالتاً، است، کاظم نیامیر، مدرس قاموسی، همایونی، مجتهدی، اسمعیل عرفانی (که با بانک به لندن رفته است)، مسنن شمس، اینها بودند اشخاصی که با بنده حشر داشتند و می‌خواستیم با هم کتاب عقاید اقتصادی را ترجمه نمائیم و در ضمن درس‌های مدرسه را با هم می‌خواندیم و گاهی در اصول فلسفی ابدآلیسم و ماتریالیسم بحث می‌کردیم. در این اواخر هرگز پیرنیا، پسر مشیرالدوله، به ما اضافه شده بود و غالباً با عرفانی و نیامیر درس حقوق و فقه را مطالعه می‌کردند. مقصود ما از این جلسات مطالعه و تحقیق بطور کلی بود و در هیچ فرقه و کمیسیونی عضویت نداشتیم و با دکتر ارانی و اتباعش به هیچوجه رابطه نداشت، و اساساً او از رفاقت ما با یکدیگر اطلاع نداشت و شاید اکثر این اشخاص را نمی‌شناسد، و حتی مخصوصاً ما سعی می‌کردیم که مطالعات درس‌های مدرسه حقوق را بنمائیم و گاهی در نتیجه حرفهائی که مجله دنیا در بین محصلین منتشر کرده بود با هم صحبت می‌کردیم. جلسه ما فقط جلسه مطالعه و درس بوده است و هیچ نوع جنبه پروپاگاندی و تبلیغاتی راجع به هیچ امری نداشته است و با هیچکس مربوط نبوده‌ایم و بهترین دلیل آنکه با محصلینی که ممکن است متهم باشند، و همینطور سایر اشخاص، هیچگونه آشنائی و حتی شناسائی نداریم. بعد از اتمام مدرسه حقوق، یعنی اتمام سال تحصیلی که تا به حال شاید یک سال می‌گذرد در نتیجه انحلال مدرسه و درس ما بکلی متفرق شده و شاید اغلب همدیگر را ندیده‌ایم. فقط چیزی که تولید سوءتفاهم نموده است آنست که گاهی در ضمن مطالعه راجع به فلسفه و کتب فلسفی علمای مادی و معنوی مذاکره می‌کردیم ولی خدا می‌داند اگر ارتباط آنرا با مسلک کمونیسم قبلاً می‌دانستیم، و اساساً این کلمه در بین ما نبوده است. ممکن است از سایر رفقا تحقیق شود تا مسئله واضح گردد.

س - جریانی را که در چند صفحه نوشته‌اید روشن نیست. منظور این است که بطور کلی طرز و نوع ارتباط شما با دکتر ارانی از ابتدا تشریح شده و چه طرز او شما را تبلیغ کرده و هرگاه به دست شما هم اشخاص تبلیغ شده و یا کتبی از طرف شما به آنها داده شده باید معرفی گردند. حال بنوع اختصار و مفید شرح مداخلات خود را ذیلاً بنویسید.

ج ۱ - دکتر ارانی با من به وسیله عموی کوچکم ابوالقاسم نراقی با من آشنا شد و چندین دفعه با اتفاق عمویم به منزل او رفتیم. چند نفر از رفقای مدرسه من مانند عرفانی و نیامیر که در مدرسه شاگرد خوب بودند با ارانی بیشتر از من مربوط بودند. کم کم پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد مدرسه حقوق شدیم. ارانی همیشه ما را به مطالعه وامی داشت و از این راه می خواست مقاصد خود را که بعداً معلوم شد کمونیستی است به ما تحمیل نماید. با عرفانی، که ارانی می گفت از ما با هوش تر است، همیشه بیشتر سروکله می زد. خلاصه به هر نوع بود می خواست ما را وارد تبلیغاتی نماید. کارهایی که ارانی به دست ما کرده است عبارت از این است: بنده را وادار کرد یک دوره کتاب کاپیتال و یک جلد کتاب تئوری دو ماتریالیسم، که بعد از مطالعه معلوم شده راجع به امور تبلیغاتی است، از بروخیم خریدم و گفت آنها را با هم مطالعه کنید. کاپیتال چون مفصل بود نخواندیم بطوریکه لای اغلب آنها باز نشده بود. ارانی هر وقت ما را میدید می گفت رفقا با یکدیگر جمع شوید و کتاب مطالعه کنید. بنده با نیامیر و عرفانی و شهیدزاده با هم گاهی جمع شده و از دکتر ارانی صحبت می کردیم ولی خدا شاهد است حقیقتاً مقصود او را درک نمی کردیم. به ما می گفت دور یکدیگر جمع شده و مباحثه در اصول کلی بنمائید.

خلاصه کارهایی که بنده کرده ام:

عرفانی و شهیدزاده و نیامیر خودشان مستقیماً با دکتر آشنا و مربوط بودند. در نتیجه نیامیر یک عده از رفقای ترک خود را که بنده با آنها آشنائی نداشتم به بنده معرفی کرد و آنها عبارت بودند از مسنن شمس، مدرس قاموسی، مسعود همایونی، مجتهدی. و بنده غیر از کتاب تئوری دو ماتریالیسم کتاب دیگری در این زمینه ندیدم، و نیامیر نیز خودش یک جلد کتاب تئوری دو ماتریالیسم به وسیله ابن سینا وارد کرد. اشخاص ترکی که ذکر کردم دکتر ارانی اصلاً نمی شناسد و کلیه اشخاصی که بنده می شناسم و با آنها در این مباحث صحبت شده اشخاص فوق هستند و بهیچ وسیله با دیگران، و حتی در جلسات خود دکتر ارانی و رفقایش شرکت نداشته ام، و غالب

اشخاص متهم به هیچوجه بنده را نمی‌شناسند. دکتر ارانی می‌خواست رفقای ما را به وسیله ما مشتاق مطالعه این مطالب نماید. مطلب دیگر که از ذکر آن ناگزیرم آنست که پس از مطالعه در کتاب فوق ما تقریباً به مقصود دکتر ارانی پی بردیم و حقیقتاً خود را وارد در مرحله خطرناکی دیدیم، و شهیدزاده، که از ما مسن‌تر بود، کم‌کم ما را متوجه کرد. از این لحاظ بود که در سال سوم دانشکده حقوق که ما بودیم جلسه خود را تبدیل به مذاکره نموده و بهترین دلیل اینست که هرگز پیرنیا پسر مرحوم مشیرالدوله داخل ما شد و چندین دفعه با حضور او در منزل خودش و در منزل بنده جمع، و اینگونه مذاکرات را بکلی در اواخر ترک کردیم. و یک دفعه دیگر در منزل نیامیر و یک دفعه نیز در منزل همایونی جمع شده و با تار و آواز و تفریح آن جلسه را گذرانیدیم. خامه‌ای، که قوم و خویشی دوری با من دارد و گاهی او را می‌دیدم، از دکتر ارانی خیلی تعریف می‌کرد و بنده را به خریدن مجله دنیا تشویق می‌کرد ولی من خیلی کم خامه‌ای را می‌دیدم و او داخل جلسات ما نبود. فقط ارتباط کتابی که با او من داشتم دو جلد کتاب کاپیتال مرا برد و هنوز هم نزد او می‌باشد. و غالباً او را در کتابخانه معارف می‌دیدیم که به مطالعه مشغول است، و به من می‌گفت مشغول ترجمه کتب می‌باشم و هیچ وقت ندارم، و دیگر از روابط خودش با دکتر برای من هیچ نقل نمی‌کرد، و من هیچگونه همکاری، مقصود ترجمه و سایر کارها، با خامه‌ای نکرده‌ام و با دوستان و رفقای او اصلاً آشنا نیستم، حتی من تصور می‌کردم که خامه‌ای دانشکده فنی می‌رود ولی امسال فهمیدم که مدرسه‌اش را تغییر داده و به هنرستان دولتی می‌رود.

س - توضیح دهید چه مقدار کتب تبلیغاتی فعلاً در منزل و یا نزد اشخاص دارید و خودتان شخصاً چند جلد کتب مضره خریداری و یا وارد کرده‌اید؟ شناسائی با دکتر بهرامی، با کامبخش، ضیاء الموتی را توضیح دهید، و اینکه در جواب فوق می‌گوئید که نیامیر یک عده از رفقای ترک خود را به شما معرفی کرده مقصود چیست؟ و پس از معرفی کردن آنها شما چه عملی کردید؟ و آیا با آنها داخل در مذاکرات تبلیغات کمونیستی بوده‌اید یا خیر؟ و در کجا جلسات شما تشکیل می‌شد؟

ج' - کتابهایی را که بنده در این زمینه خریدهام عبارت است از یک دوره کاپیتال کارل مارکس و یک جلد تئوری دو ماتریالیسم. کتابهای کاپیتال را بروخیم حاضر داشت و تئوری دو ماتریالیسم را با دستور دکتر ارانی، به وسیله بروخیم وارد کردم. دو جلد از کتابهای کاپیتال نزد خامه‌ای می‌باشد و بقیه کتابهای کاپیتال و کتاب تئوری را که عموی بزرگم در غیاب من در قفسه پیدا کرده بود برداشته و نمی‌دانم با آنها چه معامله‌ای کرده و مرا به باد فحش گرفت. دیگر من هیچ نوع کتاب تبلیغاتی در این زمینه نه خریدهام و نه دیده‌ام، و فقط برای مزید اطلاع می‌گویم که نیامیر نیز یک جلد از کتاب تئوری به وسیله ابن سینا وارد کرده است.

اما شناسائی با دکتر بهرامی، کامبخش، ضیاء الموتی، کامبخش و ضیاء الموتی را اصلاً نمی‌شناسم ولی آشنائی با دکتر بهرامی، دکتر بهرامی نیز مرا نمی‌شناسد ولی من او را می‌شناسم و اول دفعه او را در منزل عموی کوچک خود ابوالقاسم نراقی دیدم که در زمستان سال گذشته زن عموی من دچار ذات‌الزیه شدیدی بود و طبیب معالج او دکتر بهرامی بود و غالب شبها در بالای بستر مریض بود، ولی چون جمعیت زن و مرد زیاد بود من با او تماس پیدا نکردم.

یک شب دیگر که در کافه بلدی عروسی بود، و نوه مهذب السلطنه | را |، که خواهرزاده دکتر محمد بهرامی می‌شود، به برادر زن عموی من علی اکبر محلوجی، پسر آقا محمد جعفر محلوجی پدر زن عمویم، می‌دادند، بنده دکتر بهرامی را ملاقات کردم و در آن شب تمام افراد فامیل ما از زن و مرد حضور داشتند ولی من باز به دکتر بهرامی از نزدیک معرفی نشدم.

اما راجع به سؤال سوم که نیامیر یک عده از رفقای ترک خود را به من معرفی کرد، مقصود آنست که می‌خواستیم دور یکدیگر جمع شویم و کنفرانس‌هایی در موضوع‌های مختلفه تهیه نمائیم زیرا در دانشکده قرار بود که کنفرانس‌هایی داده بشود و ما می‌خواستیم مشق و اکزرسیسی نموده باشیم. چندین جلسه را در کنفرانس‌هایی مختلف، مثلاً راجع به الغاء کاپیتولاسیون و اصول قضائی و غیره صحبت نمودیم، و از طرف رفقا

در این چند موضوع کنفرانس داده شد، و محل این جلسات اولیه در منزل بنده بود. و اشخاصی که در آن شرکت داشتند همانهایی بودند که نام بردم. و در این جلسات ابتدایی هیچ صحبتی از اصول مادی و بحث در آن نشد، و بمناسبت اینکه بنده حاضر نشدم جلسه کنفرانس در منزل بنده باشد مدت‌ها جلسات ما به تعویق افتاد. و گویا یک سال دیگر جلسه تشکیل ندادیم. بعد دو مرتبه با همان رفقا به فکر افتاده و قرار شد هر دفعه جلسه منزل یک نفر باشد، و اینهم عملی نشد. ولی در مدرسه غالباً یکدیگر را دیده و با هم به‌طور متفرقه صحبت می‌کردیم. یک نفر از رفقای ما مجتهدی بود که آدم مسلمان با دیانتی بود و غالباً با عرفانی، که فوقاً عرض کردم با دکتر آشنا بود، نزاع میکردند. در سر لامذهبی مجتهدی به دکتر ارانی فحش می‌داد و عرفانی دفاع می‌کرد.

مجتهدی می‌گفت مجله دنیا مزخرف می‌باشد. بعد از آن، نزاع غالباً در سر مجله دنیا بود. من و عرفانی و نیامیر غالباً با مجتهدی نزاع می‌کردیم تا بالاخره دو مرتبه جلسات ما تشکیل گردید - یعنی جلسه‌ای نبود - گاهی با یکدیگر به گردش می‌رفتیم و در ضمن صحبت هم می‌کردیم، و کتاب تئوری دوماتریالیسم را بنده به عرفانی دادم، و همانطور که ذکر کردم نیامیر نیز یک جلد از آن کتاب از ابن‌سینا وارد کرد و به سایر رفقا داد که مطالعه کردند ولی با هم اصلاً مطالعه نکردیم. از مفاد کتاب تئوری دوماتریالیسم، که ما او را فلسفه مادی تصور می‌کردیم. بوی کمونیسم بخوبی استشمام می‌شد و اساساً یک کتاب تبلیغاتی بود که ارانی در خیابان بنده را دیده و سفارش داد که اگر می‌خواهید فلسفه مادی را بفهمی و فرق ماتریالیسم و ایده‌آلیسم، که دو مکتب فلسفی مختلفند، به خوبی بفهمید آنرا بخر، و همانطور که گفتم دستور داد که وارد نمودیم. پس از آنکه هر یک از رفقا جداگانه کتاب فوق را مطالعه کردند در این موقع بود که واقعاً ما به مقصود دکتر ارانی پی بردیم و واقعاً وحشت کردیم، و از همان تاریخ بنده با دکتر ارانی دیگر در زمینه کتاب صحبت نمودم، چون از همین یک کتاب عاقبت وخیم را حس کردم. پس از چند ماه دو مرتبه همان رفقا به اتفاق هرگز پیرنیا و شهیدزاده، که سابقاً هم بود، گرد هم جمع آمده چندین مرتبه در منزل پیرنیا، یکدفعه در منزل بنده و یک مرتبه در منزل همایونی و یک مرتبه در منزل نیامیر جمع شدیم. ولی این جلسات اخیر یکنوع مهمانی بوده و اساساً راجع به این موضوع‌ها صحبت نمی‌شده است زیرا ما خودمان واقعاً پس از

مطالعه آن کتاب ترسیده بودیم و حس می کردیم که شاید ارانی می خواهد ما را آلت قرار دهد. پس از اتمام سال تحصیلی اصلاً ما یکدیگر را ملاقات نکرده، و عرفانی به اروپا رفت و همه متفرق گردیدند. پس از دو ماه بنده به نظام وظیفه رفته و مشغول خدمت نظام گردیدم و در تمام مدت خدمت نظام، که شاید روزهای جمعه و تعطیل وقت هم داشتم، با هیچیک از دوستان فوق ملاقاتی نکردم و غیر از انجام خدمت مقدس سربازی، که شاید روحیات مرا برای همیشه تغییر داده است، اشتغال دیگری نداشته‌ام.

س - به طوریکه حضوراً هم به شما مذاکراتی شد و خودتان هم قبلاً متمهد شده‌اید حقایق را بگوئید در این صورت باید جدیت کنید چه از حیث خودتان و چه از رفقای خود و معرفی آنها در فرقه خودداری نکرده و هر چه زودتر معرفی کنید و هیچوقت در فکر این نباشید که از خود مدافعه کنید زیرا وسائل راحتی و خلاصی شما منوط به راست گوئی و در خاتمه امر نتایج حسنه آنرا خواهید برد. فعلاً چیزی که بیشتر مورد اهمیت و لزوم است تشکیل جلسات تبلیغاتی شما و معرفی رفقا که در این زمینه مذاکراتی نموده و اشخاص دیگر را تبلیغ نموده‌اید و همچنین قید مشاغل و آدرس و هويت صحیح آنها می‌باشید. بنابراین من دیگر خود را محتاج به تذکر دادن به شما نمی‌دانم. با قولی که داده‌اید حقیقت را بنویسید.

ج ۱ - خدا را شاهد می‌گیرم که در تمام اظهارات خود از هیچ نوع حقیقت گوئی خودداری نکرده‌ام. طرز ارتباط خود را با دکتر ارانی کاملاً شرح دادم و طرز جلسات ما و کیفیات آنرا متذکر شدم. مکرراً نیز اسامی رفقای خود را که با هم بوده‌ایم، با آدرس‌هایی که از آنها می‌دانم ذکر می‌نمایم: علی شهیدزاده و کیل عمومی پارک بدایت، اسمعیل عرفانی در لندن است، کاظم نیامیر، مسن شمس، مدرس قاموسی در دانشکده افسری می‌باشد. مسعود همایونی افسر است و منزل آن خیابان دوشان تپه کوچه اول در اول یا دوم دست راست می‌باشد، از مجتهدی اطلاعی ندارم، گویا در یکی از ولایات مأموریت قضائی دارد.

علی شهیدزاده خودش کاملاً دکتر ارانی را می‌شناسد زیرا شاگرد او بوده و

همینطور اسمعیل عرفانی و کاظم نیامیر شاگرد دکتر ارانی بوده‌اند. ممکن است از این اشخاص، که با من بموازات هم کار می‌کردیم تحقیق بعمل آید. باز خدا را شاهد می‌گیرم که غیر از با اشخاص فوق، که اسامی آنها را ذکر کردم، من هیچ رفیق دیگر نداشته و از جریانات دیگر بکلی بی‌اطلاعم. آشنائی و خویشی خود را با خامه‌ای در صفحه ۸ اظهارات خود بیان کرده‌ام، و فقط می‌دانستم، بنا بگفته خودش، که به ترجمه کتب تبلیغاتی مشغول است و بنده نیز در این زمینه با او هیچ نوع کمک ننموده‌ام، و اساساً در قضایائی که خامه‌ای عهده‌دار بوده وارد نبوده‌ام. اسامی اشخاصی که از من سؤال شد با آنها آشنائی دارم یا نه از روی صداقت آنکه را می‌شناختم اظهار کردم و سایرین را نمی‌شناسم. در صورت ثبوت شناسائی البته مقصرم.



پرونده دکترا رضا رادمش

۳- گزارش‌ها: ۱۳۱۲/۱۲/۱۹، ۱۳۱۵/۱۱/۱۸، ۱۳۱۵/۱۱/۲۷، ۱۳۱۵/۱۲/۱۵،

۱۳۱۶/۱/۳، ۱۳۱۶/۱/۸، ۱۳۱۶/۱/۱۵، ۱۳۱۶/۱/۲۵

۲- بازجویی‌ها: ۳۱ / ۱ / ۱۳۱۶، ۱۳۱۶/۲/۱، ۱۳۱۶/۵/۱۱

۳- بازجویی از عبدالصمد کامبخش

۴- بازجویی از ایرج اسکندری

۵- بازجویی از دکتر اسمعیل شفیعی

۶- گزارش محرمانه اداره سیاسی (خلاصه پرونده) ۱۳۱۶/۱۱/۱۲

۷- قرار بازپرس ۱۳۱۶/۱۱/۱۷ و قرار دادگاه ۲۶ و ۱۳۱۶/۱۱/۲۷

۸- بازجویی در عدلیه ۱۳۱۶/۱۲/۱۵

گزارش ها و مکاتبات

گزارش ۱۳۱۴/۱۲/۱۹

ریاست شعبه بازجوئی

راپورتاً معروض می‌دارد چند روز قبل با رادمنش که یکی از اعضاء کمسومول بوده ملاقات و اظهار داشت که قریب چند هفته است از فرنگ آمده‌ام. شخص مزبور کومسومول بوده و با رضا شرقی و حسابی و روستا ارتباط داشته و در سال ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ در قسمت کومسومولی کار می‌کرده و در جریان یک سال که من ایشان را دیدم وارد جریان مزبور بود و در مدرسه علمیه هم معلمی می‌کرده و سپس جزء محصلین دسته اول اعزامی به اروپا داوطلب شده و بفرانسه برای تحصیل رفته و پس از حرکتش هیچگونه اطلاعی از ایشان نداشته و ندارم و ضمناً در آن موقع در قسمت محصلین مطابق دستور رضایف شرقی برای انتخابات مجلس شورای ملی کار می‌کرده و در مواقعی که می‌خواست امتحان داده به اروپا برود تا قدری دوری می‌کرد و در موقع ملاقات اظهاراتی که عبارت بود از اینکه دکتر در فیزیک شده و در دانشسرای عالی مشغول تدریس است و مدتی در پاریس و بعداً در شمال فرانسه مشغول تحصیل بوده است. از حیث تحصیل خوشحال ولی از حیث وضعیت مادی خود اظهار عدم رضایت می‌کرد (محل امضا)^۱

۱- این گزارش امضای خوانائی ندارد ولی بااحتمال قوی بوسیله اسفندیاری بازجو تنظیم شده زیرا نامبرده در سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۰۷ که «اتحادیه محصلین» در تهران فعال بوده بعنوان شاگرد در کلاس‌های شبانه‌روزی شرکت می‌کرده است.

ریاست شعبه بازجوئی

با تقدیم گزارش دائره اول راجع به مراقبت اعمال رادمنش، که اشعار داشته‌اند در دانشسرای عالی تعداد اشخاصی که تدریس می‌کنند زیاد می‌باشد و نمی‌توان آدرس او را تعیین کرد، معروض می‌دارد به نحو غیر محسوس بازجوئی به عمل آمده، شخص مذکور موسوم به رضا رادمنش و جزء محصلین سال اول به فرانسه اعزام و دکتر شده. در مراجعت هم از طرف وزارت معارف تدریس می‌نموده. چون مشمول نظام وظیفه بوده برای خدمت دوره تحت‌السلطی احضار و مدت شش ماه است در دانشکده افسری مشغول خدمت دوره تحت‌السلطی می‌باشد. (امضاء اسفندیاری)

نامه ۱۵/۱۱/۲۷ (۲)

نمره ۲۵۴۲/۲۶۸۸۹

محرمانه مستقیم

ریاست شهربانی گیلان

دستور دهید از فروهید سوال شود آیا رضا رادمنش را که از اعضاء فرقه کمسومول بوده می‌شناسید یا خیر، و در صورت مثبت سوابق او را کاملاً از مشارالیه بازجوئی و نتیجه را گزارش کنید. جوانشیر

۱- اسفندیاری یکی از بازجوئی‌های پرونده پنجاه و سه نفر است.

۲- مینوت اداره سیاسی اداره کل شهربانی به شهربانی گیلان.

اداره کل شهربانی - اداره سیاسی

عطف به امریه شماره $\frac{۲۶۸۸۹/۲۵۴۲}{۱۳۱۵/۱۱/۲۷}$ راجع به رضا رادمنش، فروهید در بازجوئی اظهار می‌دارد که در سال ۱۹۲۷ دو دفعه رضا رادمنش را در طهران ملاقات نموده: یکدفعه در منزل فروزی و دفعه دیگر در منزل حسن حسن‌اف او را دیده، و اظهار می‌کند رضا مذکور در اعتصاب محصلین دارالفنون شرکت داشته و عضو کمیته مرکزی کمسومول طهران بوده تا موقعی که از طرف دولت جزء محصلین اعزامی به پاریس انتخاب می‌شود. در همان اوان حسن حسن‌اف از طرف کنگره فرقه کمونیست ایران در استالین‌آباد به ایران آمده بسمت منشی کمسومول ایران انتخاب و رابط بین جوانان و فرقه کمونیستی هم بود و به عضویت کمیته مرکزی نیز نامزد شده و امورات را از رادمنش تحویل گرفته و بطوریکه اظهار می‌دارد رضا در انتشار بیانیه بین محصلین اعزامی به پاریس و برلن و درج مقالات بنام محصلین در روزنامه و مجلات در برلن، که از طرف فرقه ایران چاپ می‌شده، عامل مهمی بوده است. رئیس شهربانی گیلان یاور مختاری

گزارش ۱۶/۱/۳

گزارش اسفندیاری

ریاست شعبه بازجوئی

راجع به رضا رادمنش امر و مقرر گردید محل اقامت و شغلش معلوم شود.

معروض می‌دارد مشارالیه در قسمت مهندسی دانشکده افسری مشغول طی دوره خدمت تحت‌السلاحی بوده و چند روز است دوره ششماهه را طی و قرار است با درجه ستوان سومی به یکی از لشکرها معرفی شود و منزلش هم در حدود خیابان ماشین می‌باشد. شخص مزبور از قرار معلوم اهل لاهیجان و در اعتصابات سابق محصلین طهران شرکت داشته و گویا در آن موقع هم به شهربانی جلب گردیده است. نصرالله اسفندیاری

گزارش ۱۶/۱/۸

گزارش شعبه بازجوئی اداره سیاسی

ریاست اداره سیاسی

گزارشی واصل شد که رضا رادمنش در سنوات ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ میلادی عضویت در فرقه جوانان کمونیست داشته و در شش سال قبل از طرف وزارت معارف جزو دانش‌آموزان به اروپا اعزام و پس از طی دوره تحصیلی گواهی‌نامه دکترا اخذ | و | به ایران مراجعت و در دانشسرای عالی تدریس می‌کند. پس از وصول گزارش مذکور محرمانه در صدد تشخیص هویت رضا مذکور برآمده معلوم گردید مشارالیه چندی در دانشسرای عالی تدریس می‌نموده و بواسطه مشمول بودن به خدمت سربازی احضار شده است. برای تثبیت سوابق و روشن نمودن عضویت او در فرقه کمونیستی به وسیله شهربانی گیلان از فروهید استعلام شده. مشارالیه نیز او را از عناصر مضرت معرفی، و علاوه نموده است که شخص مذکور در انتشار بیانیه بین دانشجویان اعزامی به پاریس و لندن و درج مقالات در مجلات منطبعه برلن از طرف فرقه کمونیستی عامل مهمی بوده است. لذا مجدداً در صدد تعیین محل خدمت رضا برآمده معلوم گردید اخیراً دوره خدمت تحت‌السلاحی را در قسمت مهندسی دانشکده افسری به پایان رسانیده و قرار است با درجه ستوان سومی به یکی از لشکرها معرفی شود. حال مراتب را به عرض می‌رساند تا هر نوع امر و مقرر فرمائید اطاعت شود. جوانشیر کفیل شعبه بازجوئی

ریاست ستاد ارتش

طبق اطلاعات واصله رضارادمنش در سنوات ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ میلادی عضویت در فرقه کمونیستی داشته و بدون اینکه عملیاتش کشف شود از طرف وزارت معارف جزو دانش آموزان در شش سال قبل به اروپا اعزام و پس از طی دوره تحصیلی گواهی نامه دکتر اخذ [و] به ایران مراجعت و در دانشسرای عالی مشغول تدریس بوده. در اطراف اطلاع واصله از اسمعیل فروهید، که از عمال مبرز فرقه کمونیستی و چندی به روسیه متواری و اخیراً وارد و دستگیر و توقیف و عده‌ای را معرفی نموده است بازجوئی، مشارالیه چنین اظهار داشته است که رضارادمنش در اعتصاب دانشجویان دارالفنون شرکت و عضو فرقه جوانان کمونیست طهران بوده تا موقعی که از طرف دولت جزو دانشجویان اعزامی به پاریس انتخاب می‌شود و حسن حسانف تبعه ایران (فعلاً در روسیه است) سابقاً از طرف کنگره فرقه کمونیست ایران در روسیه به ایران عزیمت و امورات را از رادمنش تحویل می‌گیرد و علاوه نموده است که رضای مذکور در انتشار بیانیه بین دانشجویان اعزامی به پاریس و برلن و درج مقالات بنام دانشجویان در جرائد و مجلات منطبعه در برلن از طرف فرقه کمونیستی عامل مهمتی بوده است. طبق بازجوئی که به عمل آمده معلوم گردید رضارادمنش اخیراً دوره خدمت تحت‌السلطی را در قسمت مهندسی دانشکده افسری به پایان رسانیده و قرار است با درجه ستوان سومی به یکی از لشگرها معرفی شود. مراتب استحضاراً اشعار، متمنی است مقرر فرمایند برای بازجوئی از رادمنش و تعقیب امر مشارالیه را از کسوت نظامی خلع و تحویل اداره سیاسی نمایند تا پس از تکمیل پرونده به محکمه مربوطه احاله شود. رئیس اداره سیاسی.

شعبه مرموزات ستاد ارتش

محرمانه - مستقیم

رئیس اداره شهربانی

عطف به شماره^{۱۳۵۳}_{۱۷۴} تاریخ ۱۶/۱/۱۵ حسب الامر مطاع مبارک اعلیحضرت
همایون شاهنشاهی به لشکر ۱ ساخلو مرکز دستور داده شد ستوان ۳ وظیفه رضا رادمنش
را موقتاً از کسوت نظامی خلع و به اداره شهربانی تحویل دهند که در آن اداره
بازجویی‌های لازمه از مشارالیه بعمل آید. علیهذا مقتضی است قدغن فرمائید نتیجه
تحقیقاتی که از او خواهد شد زودتر گزارش دهند تا در صورت تیرنه بقیه خدمت را از نظر
مشمولیت در قسمت مربوطه پایان رساند. کفیل ستاد ارتش، سرلشگر ضرغامی^۱.

۱. رونوشت تمام این گزارش‌ها و نامه‌ها در تاریخ ۱۳۱۶/۱۱/۱۱ به خط نصرالله
اسفندیاری و خسروانی، که هر دو از بازجویان اداره سیاسی شهربانی بوده‌اند در پرونده پنجاه و سه نفر
در ده صفحه بایگانی شده است.

بازجویی ها

بازجویی ۱۶/۱/۳۱

س - هویت خود را بیان فرمائید.

ج - رضا رادمنش، پدر موسی، سن ۳۲ سال، اهل لاهیجان، شغل سابق دانشیار دانشسرای عالی، حالیه افسر وظیفه مأمور لشکر ۱ گردان ۱ مهندسی، شناسنامه از ناحیه ۴ سنگلج گرفتم، شماره آن در نظرم نیست. منزل مقابل بازارچه نایب السلطنه، خیابان مرحوم ادیب الممالک، جلوی منزل سرهنگ فصیحی، خانه کرایه، پلاک دکتر رادمنش دارد. عیال و اولاد ندارم، سواد فارسی، فرانسه دارم، زبان فارسی، فرانسه حرف می‌زنم، متعهدم که حقیقت را بگویم.

س - تاریخچه زندگانی خود را ذیلاً مرقوم دارید.

ج - در لاهیجان متولد، پدرم موسی خان معزز الممالک، شغل مالک که در جوانی فوت کرده است. در تکفل مادرم بوده پس از اتمام تحصیلات ابتدائی در لاهیجان پس از یک سال توقف در رشت و در مدرسه متوسطه رشت در پانزده سال قبل به همراهی نوکر و برادرم وارد شدم. ابتدا در مدرسه متوسطه ثروت، سال اول و دوم و سوم متوسطه را در آنجا با تمام رساندم. پس از آن وارد مدرسه متوسطه دارالفنون شدم. از کلاس چهارم تا ششم متوسطه را در آنجا با تمام رساندم. پس از خروج از دارالفنون و اخذ دیپلم یک سال در مدرسه علمیه و در مدرسه ادب معلم بودم. در این موقع در جزو محصلین اعزامی وزارت معارف در مسابقه شرکت کرده و به اروپا حرکت کردم. سال اول تحصیلی خود را در فرانسه در شهر Annecy آنسی در لیسه پانسیون از طرف دولت بودم. بعد محل تحصیلات

اینجانب از طرف اداره سرپرستی محصلین به شهر کان Caen معین گردیدم. در دانشکده علوم کان و در مدرسه مهندسی انستیتوتکنیک Institut Thechnique وارد، سه سال در این شهر مشغول تحصیل بودم و به اخذ لیسانس در علوم و مهندسی الکترومکانیسین Electro Mecanicien نائل شدم. از این شهر برحسب امر اداره سرپرستی به پاریس، برای ورود به دانشکده علوم پاریس حرکت، و بقیه تحصیلاتم، یعنی تهیه دکترا در فیزیک، در لابراتوار فیزیک دانشکده علوم پاریس مشغول گشتم. تحصیلات در ۲۹ ژانویه ۱۹۳۶ به اتمام، و دوم فوریه ۱۹۳۶، یعنی سه روز بعد [از] اتمام تحصیلات حسب الامر وزارت معارف به سمت ایران عزیمت کردم و در بیست و پنجم بهمن سال گذشته وارد تهران گردیدم و بسمت دانشیاری فیزیک وارد دانشسرای عالی و دانشکده فنی گردیدم. پس از اتمام سال تحصیلی از طرف وزارت معارف بسمت ریاست امتحانات متوسطه همدان تعیین و بدانجا حرکت کردم. پس از اتمام خدمت مرجوعه به تهران مراجعت، پس از چند روز توقف به دیلمان برای گذراندن تعطیلات و دیدار فامیل رفتم. از آنجا مراجعت و پنج روز قبل [از] ورود به نظام وظیفه وارد به تهران و خود را به اداره نظام وظیفه معرفی کردم. یکماه در لشکر اول بودم. پس از آن وارد دانشکده افسری گردیدم. شش ماه در آنجا برای اتمام مدرسه بوده در اول فروردین ۱۳۱۶، یعنی یک ماه قبل، از دانشکده افسری با رتبه ستوان ۳ خارج و یک ماه اخیر را در لشکر یک گردان یک مهندس در قسمت آموزشگاه فنی مخابرات مشغول بودم و اخیراً، روز چهارشنبه گذشته معاون افسر کشیک بودم. از آنجا بدون هیچ مقدمه‌ای بنده را به وسیله دو افسر به دژبان لشگری معرفی کردند. شب پنجشنبه تا عصر در آنجا بودم. عصر پنجشنبه در تحت یک مراسله‌ای از ستاد لشکر بهمراهی ستوان یک ضرابی بنده را به شهربانی آورده، اولاً به اداره مرکزی برده، از آنجا به کابینه و از کابینه به زندان تحویل دادند و امروز روز ششمی است که در زندان حبس می‌باشم.

س - در چه سالی گواهی‌نامه از دارالفنون اخذ کردی؟

ج - در سال ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ شمسی.

س - چه سالی به اروپا رفتی؟

ج - در سال ۱۳۰۷ و جزو دوره اول محصلین اعزامی به اروپا بودم.

- س - چند مدت در اروپا بوده و چه سالی مراجعت کردی؟
- ج - هفت سال و پنج شش ماه بودم و در ۲۵ بهمن ۱۳۱۴ به ایران، یعنی به طهران، وارد شدم.
- س - از کدام سرحد آمدی؟
- ج - از ساحل پهلوی.
- س - موقعی که در پاریس بودی به ممالک دیگر هم مسافرت کردی؟
- ج - بلی، فقط در تابستان توقف اخیرم در فرانسه به سواحل بلژیک برای استراحت پانزده [روزه] رفته مراجعت کرده‌ام.
- س - به ممالک دیگر هم رفتی؟
- ج - نخیر. جز ممالکی که گذشتم و به سوئیس سال اول تحصیلم برای گردش دوروزه رفتم.
- س - از کدام ممالک خارجه عبور کردید؟
- ج - روسیه، لهستان، بلژیک، آلمان، فرانسه، در مراجعت هم از همین راه آمدم.
- س - در این ممالک هیچ توقف هم کردی؟
- ج - نه در رفتن و نه در برگشتن، زیرا موقع رفتن با سرپرستی رفتم و در مراجعت هم تاریخ حرکت و ورودم معلوم است هیچ جا توقف نکردم.
- س - در آلمان هیچ توقف کردی؟
- ج - خیر.
- س - موقعی که در اروپا مشغول تحصیل بودی، غیر از محصلین و اعضاء سرپرستی و مأمورین رسمی کشور شاهنشاهی، با ایرانیان و اشخاص دیگر هم آشنائی و ارتباط هم داشتی یا خیر؟
- ج - خیر، با هیچکس.
- س - شما ملتزم شدید حقیقت را بگوئید، چرا انکار داری؟
- ج - من حاضریم اگر حقیقت را نگفتم اعدام شوم.
- س - موقعی که در اروپا مشغول تحصیل بودی با اشخاصی هم مکاتبه داشتی؟
- ج - در ایران با فامیلم مکاتبه داشتم، دیگر با هیچکس نه در ایران و نه در

خارجه مکاتبه نداشتم. فقط با محصلین که در شهرهای پاریس بودند مکاتبه خصوصی می کردم.

س - در طهران دوستان شما کیها هستند؟

ج - در طهران تمام محصلینی که با من در فرانسه آشنا بوده‌اند و بنده را می‌شناسند و در وزارت معارف تمام اجزاء معارف. بنده هیچکس غیر از محصلین و اعضاء وزارت معارف کس دیگری را نمی‌شناسم.

س - هیچ شده تاکنون از طرف محاکم صالحه یا دوائر شهربانی جلب و توقیف

شوی؟

ج - هیچوقت. خیلی متأسفم که ایندفعه جلب شدم.

س - موقعیکه در دارالفنون تحصیل می کردی چه پیش آمدهائی در آنجا رخ

داده است؟

ج - در موقعیکه بنده در دارالفنون بودم هیچ نوع اعتصابی و وقایعی رخ نداده،

همیشه یک شاگرد ساعی بودم.

س - شما در مدت زندگانی خود در دسته و جماعتی و حزبی عضویت و

شرکت داشتی یا خیر؟

ج - خیر.

س - در فرقه جوانان کمونیستی (کمسومول) عضویت و شرکت داشتی یا خیر؟

ج - بنده عضو هیچ جمعیتی نبودم و هرچه میدهند نسبت می‌دهند.

س - در اتحادیه محصلینی که در تهران تشکیل شده بود عضویت و شرکت داشتی

یا خیر؟

ج - بنده غلط می‌کنم. خدا شاهد است خطا است هر چیزی به من بگویند.

س - موقعیکه اتحادیه محصلین در طهران تشکیل شده بود و محل اتحادیه هم

خیابان ناصر خسرو در کوچه دکتر مسعود واقع بوده شما در آن اتحادیه وارد بوده و به

آنجا هم می‌رفتید و خود من شخصاً شما را دیدم که به آنجا رفتید و حتی مذاکراتی که

برای آزادی انتخابات مجلس می‌کردی شنیده‌ام. چرا کتمان می‌کنی؟ با اینکه قول دادی

حقیقت را بگوئی باز هم از گفتار [?] حقیقت‌گوئی خودداری می‌نمائی.

ج - من آنجا می‌رفتم درس می‌دادم ولی ابدأ مذاکراتی نکردم.

س - آنجا چه مجمعی بوده که شما درس می‌دادید؟

ج - کلاس اکابر بود. من نمی‌دانم که مجمع بود.

س - کلاس اکابر بدست کی آنجا دایر شده بود؟

ج - اسمعیل شفیعی اهل لشت نشا رشت تشکیل شده بود.

ج - بوسیله کی به سمت معلمی در آنجا وارد شدی؟ آیا حقوقی هم می‌گرفتی؟

س - به وسیله شفیعی، و او خانه را کرایه کرد. حقوق هم نمی‌گرفتم. چون

مازادی از کرایه خانه در بین نبود بنده حقوق نمی‌گرفتم.

س - شفیعی برای چه منظور آن کلاس اکابر را تشکیل داد؟

ج - نمی‌دانم.

س - شما غیر از دادن درس مداخله دیگری داشتی؟

ج - خدا شاهد است مداخله دیگری نداشتم.

س - اگر اسمعیل شفیعی بگوید شما در آن کلاس درس و یا مجمع محصلین

مداخلاتی در تشکیل آن و کارهایی را که در نظر اقدام داشتند مداخله داشتید آنوقت مسلم

است که این مداخله با دستور حزب کمونیست بوده؟

ج - به من چه مربوط. ممکن است اسمعیل شفیعی خیلی چیزها بگوید و عقیده

داشته باشد، به من چه مربوط است.

س - کیها محصلین بودند و کیها در آنجا درس می‌دادند؟ اسامی آنها را ذیلاً

بنویسید.

ج - اسامی محصلین را در نظر ندارم، نمی‌توانم بگویم ولی معلمین بنده خودم

معلم دروس علمی بوده‌ام. آنهایی که به خاطر می‌آید عبده بوده است، و دیگری یک

رشتی دیگر که اسمش را نمی‌دانم. بعلاوه معلمین آنجا ثابت نبوده‌اند. چون موضوع

متعلق به ده سال قبل است بنده بیش از این نمی‌شناسم، همانطوری که حالا اسم رشتی را

به من تذکر می‌دهید روستا نامی بوده است که در آنجا درس روسی می‌داده است.

س - با روستا ارتباط هم داشتی؟

ج - ارتباط زیادی نداشتم ولی می‌شناختم.

س - با اینها هیچ مذاکرات سیاسی هم می‌کردی یا آنها به شما می‌کردند؟
ج - صحبت ممکن است خیلی چیزها شده باشد ولی من هیچ تعهدی نسبت به اینها نداشتم.

س - منظور و روتۀ این مجمع را فهمیدی چه بود؟

ج - باور بکنید نمی‌دانستم.

س - بعد هم نفهمیدید؟

ج - بعدها فهمیدم، یعنی من رفته بودم برای تلقیح و با، از طرف مدرسه طب رفتم به بندرعباس، در مراجعت شنیدم یک گِرو و کارهائی محصلین کرده‌اند و آنجا هم بهم خورده بود.

س - اوراق بازجوئی خود را قرائت، در صورتیکه عین بیانات شما نوشته شده امضاء کنید.

ج - صحیح است. (امضا)

بازجوئی ۱۶/۲/۱

س - اینکه در بازجوئی قبل اظهار کردید بنا به دعوت شفیمی جهت تدریس به کلاس اکابر وارد شدید و عایداتی نبود حقوقی بگیرید پس به قول خودتان شما برای معلمی دعوت شدید، به شما چه مربوط که عایداتی نداشته حقوق نگیرید. این می‌رساند که در تشکیل کلاس اکابر مزبور ذی‌مدخل برای نیات سوء خود بوده‌اید.

ج - همانطوری که عرض شد بنده بدعوت شفیمی به عنوان معلمی در قسمت فیزیک و علوم ریاضی به این کلاس رفتم. البته در موقع دعوت هیچ صحبتی راجع به پول و غیره نشد. من خودم حدس می‌زدم شاید از این راه حقوقی نصیب من گردد ولی پس از داخل شدن و کمی عایدات کلاس ملاحظه شد که به بنده حقوقی نخواهد رسید. باقی ماندن در آنجا فقط در روی اصل معارف‌پروری و کمک به شفیمی مقصود دیگری نداشته‌ام و هیچ‌وقت هیچ خیال سوئی در سرم نبود. پس از چندی چون شاگرد مدرسه

طب بودم حسب الامر صحتیه و اجازه وزارت معارف به بندرعباس رفتم. پس از چهارماه مراجعت کردم دیدم کلاس بهم خورده. من بعد از مراجعتم دیگر تا کنون که یازده سال از این مسئله می گذرد بهیچوجه نه شفیمی و نه رفقاییش را ندیدم.

س - چنانچه معلوم شود، یعنی به سابقه امر مراجعه شود، معلوم گردد در آن موقع شما مسافرت نرفته بودید آنوقت مسلم است که از اظهار کذب نظر خاصی دارید؟
ج - بلی.

س - اینکه در بازجوئی قبل اظهار داشتی کلاس مزبور مجمع محصلین نبوده و فقط کلاس اکابر بوده اظهارات شما صحیح نیست. اساساً در آنجا مجمعی به نام مجمع محصلین از طرف فرقه کمونیست تشکیل شده بود و ضمناً کلاس اکابر هم برای زیاد کردن عضو و توسعه نیات کمونیستی در آن مجمع دائر گردید و مجمع مزبور هم جلساتی مرتباً داشتند که شما هم در اغلب جلسات حاضر بودید و آخرین جلسه آنها در شب و مذاکرات هم راجع به بستن بازار و اغتشاش در دارالشورای ملی و اجتماع و دادن میتینگ در میدان سپه بود و عین جریانات را برادرت عبدالعلی موقعی که برای حضور در جلسه مزبور می رفته در سر کوچه مرحوم دکتر مسعود به اینجانب روی اصل بچگی، و برای اینکه به خود و جمعیت مزبور اهمیت بدهد اظهار و در حیات همسایه، یعنی صاحب خانه که از دوستانم بوده و مشرف به آن مجمع بود، رفته تا اندازه ای از آن مذاکرات را شنیده، مراتب را به قسمت مربوطه گزارش، و صبح روز بعد عده ای را که عضو مجمع و اغلب آنها گیلانی بوده و شناخته شدند جلب و بقیه را در بازار و مجلس موقع اقدام به بیرویه دستگیر، از جمله عبدالعلی برادرت، که او هم محصل و عضو مجمع بوده دستگیر و پس از چندی زندانی آزاد شدند، و بعضی از این اشخاص به طوریکه اطلاع رسیده بنا به اغوای شما داخل شده بودند. چرا حال از تشکیل مجمع محصلین و عملیات آنها که مربوط به گذشته است انکار داری و این می رساند که در نیات کمونیستی خود باقی هستی و چون می خواهی اسرار فرقه را فاش نکنی در کتمان باقی می باشی.

ج - بنده از نیات اصلی تشکیل کلاس مزبور، که آیا نظریات سونی داشته اند یا خیر، ابدأ اطلاعی ندارم. اگر خدای نا کرده خیال می کردم که این کلاس برای منظوری بر علیه شاه و وطن بنده دارد هر آینه بهیچوجه در این کلاس شرکت نمی کردم. من به

مملکت خود بیش از همه چیز علاقمند بوده و تنها آرزویم اینست که پس از بیست سال تحصیل که در نتیجه پول وطن من و حسب الامر بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه^۱ و در اروپا کرده‌ام برای شاه و وطن خود خدمتگذار بوده و در پیشرفت و ترقیاتی که مملکت من در سایه توجهات اعلیحضرت شاهنشاه^۲ کرده و نیز مشغول انجام آنست شرکت کنم. دوره تحصیلی بنده و زحماتی که در تمام این مدت، خصوصاً در اروپا که شب و روز مشغول بوده، حتی گاهی از اوقات چهل و هشت ساعت از اطاق مطالعه و لابراتوارم بیرون نمی‌آمدم کاملاً گواهی می‌دهد. من بین تمام محصلینی که در اروپا تحصیل کرده‌اند کمتر نظیر دارم. اگر افکارم در راه‌های دیگر و یا خیالات و افکار سوئی داشتم، هیچوقت با این حرارت تحصیل نمی‌کردم. برای سوابق اینجانب شما را به تمام مقدسات عالم، قبل از همه چیز به سر اعلیحضرت قدر قدرت، که تمام هستی و حیاتم و تمام تحصیلاتم و بالاخره زندگانیم متعلق به ذات اوست، قسم می‌دهم توجه کامل نموده و راضی نشوید که یک جوان که پس از اینهمه زحمات با یک عشق و ذوق سرشار شاه‌پرستی و وطن‌پرستی به ایران مراجعت کرده بدون نتیجه ماند. من برای وطنم بیش از اینها که شما خیال می‌کنید مفید هستم و دشمن خون خونی هر فرقه‌ای که بر علیه شاه و وطنم باشد بوده و هستم. به همان پرچم و قرآن که در موقع اخذ پاگن سربازی در مقابل بندگان اعلیحضرت^۳ خورده هیچ نوع روحیاتی که به بنده نسبت می‌دهند نداشته، تمام گفتار و رفتارم، چه در موقع توقف در ایران و چه در اروپا و چه در مراجعت شاهد این مدعی است و تمام اشخاصی که به بنده نسبت می‌دهند نداشته، تمام گفتار و رفتارم، چه در موقع توقف در ایران و چه اروپا و چه در مراجعت شاهد این مدعی است و تمام اشخاصی که با بنده در این مدت آمیزش کرده‌اند شاهد می‌باشند. حال می‌خواهم توضیحاتی راجع به کلاس، که در نتیجه دخول به آن امروز متهم شده‌ام به عرض برسانم. من تقصیر عمده‌ام این بود که در مدرسه خیلی شاگرد مبرز و همیشه با نمرات خیلی خوب خارج می‌شدم. از طرف دیگر شفیعی را که چندی بعد از ورودم به تهران دیدم

۱. دو کلمه «همایون شاهنشاه» بعداً در بالای کلمه «اعلیحضرت» اضافه شده.

۲. کلمه «شاهنشاه» بعداً اضافه شده.

۳. در اصل «والا علیحضرت» نوشته شده.

باعث ورودم به این کلاس گردید. من این شخص [را] در جوانی، یعنی پس از اتمام دوره تحصیلات ابتدائی در لشت‌نشاء در نزد دامادم، که رئیس مالیه آنجا بود و می‌خواست که من در این اداره استاژ داده و بعد از آن عضو بشوم بوم، شناختم. پس از آن [از] ادامه خدمت در مالیه صرف‌نظر کرده باصرار از مادرم درخواست کردم که به تهران برای تحصیل بیایم. اینست اصل شناسائی اینجانب با شفیع. در آن موقع که بنده این شخص را شناختم دوا فروش بود. جوانی فوق‌العاده مؤدب و با استعداد بوده است. پس از ورودم به تهران یک‌دفعه شفیع را بعد از چندی دیدم که او هم به عنوان تحصیل به تهران آمده بود. چون تحصیلات مقدماتی او ضعیف بود من به او درس حساب و هندسه و غیره می‌دادم تا خود را برای امتحان سه متوسطه حاضر بکند و بعدها وارد مدرسه طب بشود. در این موقع شفیع به خیال تشکیل کلاس اکابری افتاد. بعد از چندی مرا ملاقات کرد. من در این وقت شاگرد کلاس ششم دارالفنون، و نزدیک گرفتن دیپلم بود، خیلی کم وقت داشتم. گاهی از اوقات به کلاس رفته و برای کمک به او به تدریس قسمت ریاضی و فیزیک مشغول شدم. از اصل مقصد تشکیل کلاس و اینکه در زیر این پرده پرده‌های دیگری است ابدأ بدون اطلاع بوم. در کلاس شفیع گاهی از اوقات از معارف پروری و از اینکه محصل بی‌پولی بوده، و از طرف دیگر می‌خواست وارد مدرسه طب بشود بدون دیپلم راهش نمی‌دادند، صحبت‌هایی از اینکه محصلین بدبخت هستند صحبت می‌نمود و گاهی از اوقات حرارت به خرج می‌داد. من از وضعیتش متأسف بوم و برای ورود به مدرسه طب به او فوق‌العاده کمک کردم. کلاس کم کم توسعه پیدا کرد. تابستان بود. محصلین زیاد شدند. عایدی کلاس با وجود این با خرج آن چندان تکافو نمی‌کرد، حتی مجبوراً بکمک محصلین این کلاس نمایشی برای محصلین داده شود که عایدی آن صرف کسری مخارج کلاس گردد. این صحبت‌ها و در نتیجه جمع شدن یک عده محصل از همه جور اینطور در خارج نشان داد که اینجا مجمعی است به نام اتحادیه محصلین و غیره در صورتی [که] جمعیتی رسمی به نام اتحادیه محصلین در آن موقع که بنده در آنجا بوم وجود نداشت. در این موقع همانطوری که عرض شد از طرف صحیه بر حسب امر وزارت معارف و مدرسه طب به طرف جنوب حرکت کردم. تا میناب، نزدیک سواحل بلوچستان رفتم. در آنجا گرفتار مرض مالاریا شدم، به زحمت

خود را به بندرعباس رسانیدم. در بندرعباس بستری بودم، طاقت حرکت و مراجعت نداشتم. در همین مواقع بود که در روزنامه‌هایی که از تهران آمده بود بنده مسئله گرفتن حقوق از محصلین دارالفنون و اعتصاب محصلین و جنجال دیگر را خواندم. بنده خیلی زودتر، و شاید پیش از یکی دو ماه از این سرو صداها، از طهران خارج شده بودم. تاریخ حرکت اینجانب از طرف صحیه، که با یک عده زیادی از محصلین دیگر مدرسه طب بود، تاریخ مراجعتم و ایام جنجال محصلین شهادت می‌دهد که بنده در این گیرودارها شرکت نداشتم و فقط در مراجعتم، و در نتیجه خواندن روزنامه‌های تهران در بندرعباس، از این مطالب مطلع شدم. بنابراین چنانچه مشاهده می‌فرمائید بنده هیچ نوع شرکتی نداشتم. اما راجع به دستگیری برادرم و یک عده دیگر در موقع انتخابات، بنده به هیچوجه شرکت نداشتم. عبدالعلی اخوی اینجانب با یک دسته‌ای دیگر در این قضایا دستگیر شدند، ابدأ مربوط به کلاس نبوده است. اینها یک عده از رفقای محب علی بودند که دور هم جمع شده بودند و مثل همیشه در موقع انتخابات جنجال، و بچگانه از بعضی چیزها از قبیل اعتصاب محصلین و بستن مجلس شورای ملی و غیره حرف زده بودند. بنده نه در مجالس آنها و نه اشخاصی که با عبدالعلی در آن موقع حبس شدند اطلاعی نداشته و نمی‌شناختم و بعدها آنها را شناخته و همیشه دوری می‌کردم. پس از گرفتاری اخوی من فوق‌العاده متأسف بودم و من و مادرم شب و روز خواب نداشته و شب و روز در این فکر بودم که اسباب نجات او را تهیه کنم. در این موقع فوق‌العاده متأثر بودم و چون دیدم برادرم در نتیجه نادانی و بیفکری خود را به مخاطره انداخت فوق‌العاده متأثر، از هر نوع معاشرت و دخول در هر کاری خودداری کرده فقط به شغل معلمی و تهیه مسابقه برای رفتن به اروپا پرداختم. خوشبختانه در مسابقه شرکت [و] موفقیت یافتم. باذوق سرشار به اروپا هیچوقت فرمایشات پدر تاجدار خود اعلیحضرت همایون شاهنشاه [را]، که در موقع حرکت همگانی شرفیاب شده بودیم به ما فرمودند، فراموش نمی‌کنم. به ما محصلین گفتند که من شماها [را] مثل اولاد خود می‌دانم، می‌خواهم که در فرانسه می‌روید دو چیز را با خود به ایران سوقات بیاورید: اولاً وطن پرستی و ثانیاً معلومات. هزاران شکر با هر دو موهبت به ایران مراجعت کردم. از روز [اول] شروع به خدمت در معارف، و بعد در نظام، کرده و در تمام مدت، چه در اروپا و

چه در ایران، جز رفقای محصل و کارهای تحصیلی خود هیچ نوع اشتغالی نداشتم. دوسیه اینجانب در اداره سرپرستی و در وزارت معارف و در دانشکده افسری کاملاً به عرایض اینجانب گواهی می‌دهد. بنده هیچوقت کمونیست نبوده و داخل فرقه‌ای نشده‌ام، به بنده نسبت‌های دروغ می‌دهند و این قبیل اشخاص را دشمن بوده و هستم.

بازجویی ۱۳۱۶/۵/۱۱

س - بیاناتی را که در بازجویی قبل کرده‌اید و شرحی هم نوشتید بنظر صحیح نمی‌رسد. مطابق دلائل موجوده و ارتباط شما با عمال فرقه کمونیستی جنابعالی در عملیات آنها ذی‌مدخل بودید. لازم است | جریان عملیات و اقدامات خود را بگوئید تا تکلیف شما معلوم شود.

ج - بنده در عملیات فرقه کمونیستی هیچ شرکت نداشته، فقط بنده معلم کلاس اکابری که دکتر شفیمی باز کرده بود بوده‌ام و بوسیله مشارالیه روستا را شناخته. در این موقع دکتر شفیمی شاگرد مدرسه طب و روستا عضو وزارت مالیه، و هیچ حدس زده نمی‌شد که اینها افکاری جز از نظر معارف پروری چیز دیگری داشته باشند. و بنده یک محصل ساده در مدرسه دارالفنون بودم. کم کم بیشتر در قضایا عمیق شده و روستا را بیشتر شناختم، یعنی او خود را معرفی کرد که در روسیه تحصیل کرده و در اینجا عضو فرقه کمونیست می‌باشد و از ما خیال دارد فرقه جوانان کامونیست تشکیل دهد. ما هم کور کورانه حرف‌های او را گوش داده و گاهی هم دستوراتی به ما می‌داد از قبیل تشکیل اتحادیه محصلین در تهران، دادن نمایش، شرکت در انتخابات و غیره. مرکز صحبت این مطالب در همان کلاس سابق‌الذکر بوده. در نتیجه دستورات ایشان بنده و دکتر شفیمی با محصلین عده‌ای از مدارس مرکزی از قبیل دارالفنون، مدرسه صنعتی، مدرسه فلاح، مدرسه طب، مدرسه حقوق و غیره صحبت کرده چندین شب از همین اشخاص، که تقریباً دوازده سیزده نفر بوده‌اند، جلساتی در همان کلاس تشکیل داده و نظامنامه‌ای مبنی بر پروگرام اتحادیه ترتیب داده. این اتحادیه هیچ جنبه کمونیستی نداشته، یعنی اصلاً در اشخاصی که برای تشکیل این اتحادیه دعوت شده بود احساسات و عقاید کامونیستی موجود نبود. این جلسات چندی ادامه یافت ولی کاری | نکرد | و خودبه‌خود از بین

رفت. و اغتشاشات دارالفنون راجع به دادن حقوق ماهیانه مربوط به این جلسات نبود. در موقع اعتصاب محصلین، به طوری که قبلاً عرض شد، بنده در تهران نبودم و چند ماه قبل از این قضایا بنده از تهران برای شیراز و بندرعباس حرکت کرده بودم. در بندرعباس در روزنامه‌ها راجع به این اغتشاشات خواندم. وقتی که برگشتم دکتر شفیع و عبده به من گفتند که آنها در این اغتشاشات دارالفنون شرکت کرده‌اند. بنده قبل از عزیمت خود به شیراز که بدون مقدمه، فقط به واسطه اسم نوشتن خود در مدرسه طب بوده است، روستا را ملاقات کردم. او به من گفت که یکی از رفقای او موسوم به کامبخش در شیراز است، او را ملاقات کنم، از [او] وضعیات این صفحات را بپرسم. من مطابق دستور کامبخش را در شیراز ملاقات کرده، دو یا سه دفعه در منزلش رفتم. به طور کلی راجع به وضعیات این صفحات و وضعیت محصلین در تهران صحبت کردیم، حتی با هم عکس برداشتیم. پس از چند توقف در شیراز مأمور بندرعباس از طرف صحیه شدم و به آن صفحات حرکت کردم. در مراجعت دیگر کامبخش را ملاقات نکرده و ایشان را فقط در قبل از حرکت به اروپا دیدم. هیچ صحبت‌هایی نشد.

اما راجع به انتخابات به ما دستوراتی می‌داد که باید در جلسات انتخابات رفته راجع به اینکه انتخابات آزاد نیست صحبت‌هایی کرد. ما هم گاهی از شب‌ها به بعضی جلسات می‌رفتیم و در جلسات حرف می‌انداختیم که چرا انتخابات نباید آزاد باشد. تا اینکه قضیه گرفتاری یک عده از محصلین پیش آمد که از آنجمله اخوی اینجانب بوده است. من وقتی که از این مسائل با روستا صحبت کردم که برادرم را گرفته‌اند او به من دستور داد که بایستی با دکتر شفیمی و یکی دو نفر دیگر به بازار رفته و نطق بکنی که چرا انتخابات آزاد نیست و چرا محصلین را دستگیر کرده‌اند و حتی تذکر بدهی که برادرت در حبس هست. من حرف او را اطاعت نکردم و به او رسماً گفتم که من این کار را نمی‌کنم. به من گفت که اگر تو این کار را نکنی از فرقه جوانان خارج می‌شوی و خائن معرفی می‌گردد. من در جواب گفتم که من حاضر نیستم که تو هر دستوری به من بدهی اطاعت بکنم. اگر این کار را کار خوبی می‌دانی تو خودت برو و نطق بکن. در نتیجه اوقاتش از من تلخ شد و دیگر بنده ایشان را ندیده و حالا هم که قریب دوازده سال از این مسئله می‌گذرد او را ندیده و بکل مراوده با او را ترک کردم تا موضوع مسافرت به اروپا

پیش آمد. هر وقت من با روستا راجع به رفتن خودم جزو محصلین اعزامی به اروپا قبلاً صحبت می‌کردم او از این خیال من مرا ممانعت می‌کرد. می‌گفت به اروپا [نرو]، در ایران بمان. ولی من حرف‌های او را رد کرده و مخالف میلش خود را برای مسابقه حاضر کرده، امتحان دادم و قبول شدم و به اروپا رفتم. در اروپا وقتی کاغذی از اسکندری به من رسید و خود را به وسیله کاغذ معرفی کرد که من از محصلین آلمان دستور دارم که شما را بشناسم. وقتی که تحصیلات را در شهر گرنوبل می‌گذراندم اسکندری را دیدم. گاهی صحبت‌های سیاسی با هم می‌کردیم. بعد من از گرنوبل به شهر Caen [کان] رفتم. در آنجا یکدفعه از طرف یک نفر از برلن تلگرافی به من شد که در یک تاریخی به شهر ژنو رفته، در آنجا از تمام محصلین ایرانی متوقف در اروپا جلسه‌ای خواهد شد و راجع به قضایای ایران مذاکراتی خواهد گردید. من جواب تلگراف را منفی دادم و از حضور در شهر ژنو معذرت خواستم. این معذرت اینجانب باعث شد که آنها از من بدشان بیاید. و دیگر من با اسکندری هم قطع مکاتبه و مراوده کردم. این مسائل در سال اول توقف اینجانب در فرانسه بوده است و دیگر هیچ نوع ارتباط با هیچکس راجع به هیچ موضوع سیاسی و غیره نداشتم و سرم کاملاً مشغول تحصیلاتم بود. موفقیت‌های پی‌درپی در تحصیلات و تشویق‌های زیاد اداره سرپرستی محصلین و شنیدن ترقیات مملکت ما در نتیجه توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و دیدن وضعیات فرانسه و وطن پرستی فرانسویان و عملیات دروغ و مزورانه روس‌ها، که در نتیجه خواندن جراید فرانسه برای من حاصل شد، باعث گردید نه تنها من دیگر با عقاید انقلابی موافقتی نداشته باشم بلکه دشمن رسمی آنها شده و با هر نوع اقداماتی که از طرف آنها شد مخالفت کردم، حتی رسماً بر علیه انتشارات روزنامه‌ای که آنها در برلن انتشار می‌دادند اقدامات کرده، بر حسب دستورات اداره سرپرستی هر وقت از این قبیل انتشارات می‌رسید به اداره سرپرستی مراجعت می‌دادم (انتشارات همان روزنامه پیکار و ستاره سرخ بوده است) که تا از عملیات آنها جلوگیری بشود. مدت توقف در فرانسه تقریباً هشت سال بوده است. پس از مطالبی که فوقاً عرض شد که در سال اول تحصیلی‌ام در فرانسه بوده

است دیگر هیچ ارتباط با هیچکس نداشته، چونکه نه من دنبال آنها رفتم و نه آنها دنبال من آمدند. عقاید و اقدامات من به آنها ثابت کرد [که] من هیچوقت دیگر مثل آنها فکر نمی‌کنم و ابدأ حاضر نیستم در اقداماتشان شرکت کرده، بلکه تمام تصمیم من این بود که بر علیه آنها و عقایدشان در ایران همیشه سعی نمایم. تا اینکه به ایران آمدم. در دو سه ماه اول توقفم در ایران روزی در هتل داریوش، که از طرف کلوب ورزشی محصلین از عموم محصلین فرنگ بوده، دعوت شده بود حضور پیدا کردم. در آنجا مرتضی قاسمی دکتر ارانی را به من معرفی کرد، به عنوان اینکه دکتر ارانی دکتر در فیزیک و همقطار شما در وزارت معارف است، سابقاً یک مجله علمی در ایران انتشار می‌داده است و غیره (بدون اینکه ابدأ از افکار سیاسی ایشان صحبت بکند). آقای دکتر ارانی بنده را در منزل خود دعوت کردند. بنده با همراهی مرتضی قاسمی به آنجا رفته و اسکندری را هم که قریب نه سال ندیده بودم در آنجا دیدم. صحبت از هر موضوع در پیش آمد: راجع به تألیفات دکتر ارانی، کتب فیزیک و غیره، بعد راجع به مجله دنیا که انتشار می‌دادند. در همانجا مجله دنیا را به من نشان داد. من تعجب کردم که چنین مجله‌ای در ایران انتشار یافته است. از او توضیح خواستم چطور شده است که شما در ایران این مجله را انتشار داده‌اید. گفت ما به این مجله، چنانکه ملاحظه می‌کنید، چهره علمی داده و گاهی بعضی افکار را ضمناً انتشار داده‌ایم. بعد، از خیال خودش راجع به تشکیلاتی در بین اشخاص منورالفکر ایرانی، راجع به مخالفت با حکومت حاضر و اینکه دولت کنونی تمام دستوراتش را از سفارت انگلیس می‌گیرد، و قشون ما خود را برای انگلیسها و دفاع منافع آنها تهیه می‌کند و غیره صحبت کرد. من جداً با این عقاید او مخالفت کردم. گفتم این مطالب کاملاً دروغ است. برای این عقاید خود دلائلی آورده از جمله نطق‌های پی‌درپی اعلیحضرت شاهنشاه ایران راجع به وطن‌پرستی و اقدامات مجدانه‌ای که دولت فعلی در راه ترقی و تعالی این مملکت از نظر معارف، رفع حجاب، تشکیل حکومت مقتدر مرکزی، راه آهن و این همه ساختمان‌ها و غیره، که شمار نمودن همه آنها از عهده اینجانب خارج است به او گفتم. او همیشه در بیانات خود سعی داشت که به من بگوید و مرا فریب بدهد که این عقاید اینجانب اشتباه و دروغ است. بالاخره مذاکرات زیاد فی‌مابین ما شد. حتی یک شب به من گفت که من از تاریخ شما اطلاع دارم. شما بر علیه

یک عده اقدامات مخالفت کرده و خارج شده‌ای. حالا می‌بینم که چیزهایی که به من راجع به تغییر عقاید شما گفته‌اند راست است و شما صد درصد آنطرفی شده‌اید. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید من حرف‌های او را همیشه رد کرده و به مرتضی قاسمی گفتم حالا می‌فهمم که این حرف‌های دکتر ارانی از جاهای دیگری آب می‌خورد. می‌خواهد ماها را گول زده و داخل یک جریاناتی، که کاملاً مخالف همه چیز مملکت ماست، بنماید و به او توصیه کردم که دیگر نباید ایشان را ملاقات کرد و از رفت و آمد با او باید امتناع نمود. این کار را کردم و قریب پانزده ماه است که از این مطالب می‌گذرد. دیگر در هیچ مجلس و هیچ مورد، حتی در خیابان‌ها هم ایشان را ندیده‌ام.

چنانچه ملاحظه مینمائید بنده به محض نزدیک شدن و اطلاع به عقاید حقیقی آنها، یعنی در دوازده سال پیش هنگامی که هنوز یک محصل بی‌اطلاع چیز دیگری نبودم، از آنها دور شده و دیگر داخل هیچ فرقه سیاسی و اجتماعی نشده و تمام سعی‌ام در تحصیل و رسیدن مدارج عالی‌ علمی، که در نتیجه توجهات اعلیحضرت شاهنشاه برای اینجانب تهیه شده بود، فکر دیگری نداشته و تمام آرزوی من اتمام خدمت نظام وظیفه و خدمت به دولت شاهنشاهی است که پس از بیست سال تحصیل که از مالیه این مملکت برای اینجانب مهیا شده است خدمات مفیدی به دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه نموده و در ترقیاتی که در این عصر درخشان در مملکت ما می‌شود شرکت و بنوبه خود کمک بنمایم. خواهشمندم امر به استخلاص اینجانب بفرمائید و یک جوانی که خودش به اشتباه خودش در جوانی، یعنی در دوازده سال قبل پی برد، و خودش بدون هیچ حبس و مجازاتی دوازده سال است از این مسائل دور شده و با دلائل عقلی و علمی این قبیل عقاید [را] دور انداخته و ابدأ در پیرامون آنها دیگر نرفته است، در زندان نگاه نداشته و اسباب بیچارگی و بدبختی او را نفرمائید.

س - پس از اینکه از اروپا به ایران آمدید چند مرتبه با ایرج اسکندری ملاقات کردی و مذاکرات او با شما روی چه زمینه بود؟ بنویسید.

ج - پس از مراجعت از اروپا اسکندری را در نزد دکتر ارانی ملاقات کردم. ملاقات بنده با ایشان در همان زمینه ایست که گفته شد. ایشان با دکتر ارانی موافق بوده، هر دو با هم کمک می‌کردند که مرا قانع بکنند. ولی بنده با هر دوی آنها مخالفت

کرده، عدهٔ دفاعاتی که ایشان را دیدم دو یا سه مرتبه نزد دکتر ارانی بوده‌است. دیگر در جای دیگر ایشان را ندیدم. پس از این ملاقات‌ها دیدند که من با اینها موافق نیستم و افکارم کاملاً مخالف آنهاست دیگر اگر در خیابان هم مرا می‌دیدند با هم سلام و علیک هم حتی نمی‌کردیم.

س - در اروپا چند مدت با اسکندری مربوط بودی و ایشان به چه نحوی با شما مذاکره می‌کرده و آنچه از عملیات و اقدامات او اطلاع دارید و آیا در آنجا به عملیات کمونیستی مشغول و با کی و چه شخصی از عمال کمونیست مربوط بوده مرقوم دارید.

ج - بنده فقط دو ماه تابستان سال اول توقف در اروپا در شهر گرنبل گذراندم. ایشان هم در این شهر بودند و در یک پانسیون بوده‌ایم. راجع به وضعیات ایران غالباً صحبت می‌شد. ایشان دارای افکار سوسیالیستی بوده‌اند. نمی‌دانم که آیا در آنجا در تشکیلات سوسیالیستی فرانسه شرکت می‌کرد یا خیر. در روی همین عقایدش با ادارهٔ سرپرستی محصلین اختلافاتی داشت. قبل از حرکت اینجانب از این شهر و رفتن به شهر Caen (کان)، که ادارهٔ سرپرستی محل تحصیل اینجانب معین کرده بود، دیگر ایشان را تا آمدن بنده به ایران ندیدم. پس [از] رفتن بنده به کان، در سال اول توقفم در این شهر یکی دو مرتبه با هم مکاتبه کردیم ولی مکاتبات ما صورت سیاسی نداشته فقط در یک نامه به من نوشت که از آلمان از من دعوت شده است که با یک عده از محصلین آنجا ملاقاتی در شهر ژنو بنمائیم و ضمناً نوشت از قرار اطلاع واصله از تو هم دعوت شده است. من در جواب به او نوشتم که من از آمدن به ژنو معذورم، و نرفتم. او هم نوشت ادارهٔ نظمیة گرنبل به من اجازهٔ خروج از فرانسه را برحسب دستور ادارهٔ سرپرستی نداد. این مسئله گذشت. بعد از چندی از من پول به عنوان کمک خواست. بنده برای او نفرستادم و او در نتیجه با من قطع مکاتبه کرد. دیگر از او اطلاع پیدا نکردم تا بعد از اینها شنیدم که بزحمت لیسانس خود را تمام کرده و به ایران برگشته است.

س - اسکندری با محصلین آلمانی مکاتبه داشته و یا دارای افکار کمونیستی بوده

یا خیر. جنابعالی چه احساسی کردید؟

ج - بنده گمان نمی‌کنم که دارای افکار کمونیستی بوده است، ولی با محصلین

آلمانی مکاتبه داشته است. این مسئله مربوط به نه سال قبل است. بیش از این از جریان زندگانش اطلاع ندارم.

س - با مرتضی قاسمی از کجا شناسائی پیدا کردید، و آیا با هم ارتباط سیاسی داشتید یا خیر؟ آیا او دارای افکار انقلابی و کمونیستی بوده و شما چه احساس کردید؟

ج - مرتضی قاسمی با ما در جزو محصلین امتحان داده و به اروپا آمد. در سال اول تحصیلی، حسب الامر اداره سرپرستی، با دوازده نفر دیگر در لیسه شهر Anncy بودیم. در آنجا ایشان را شناختم ولی ابدأ دارای افکار کمونیستی نبود و جوان متدین بوده است. بعد از سال اول، شهر تحصیلی اش در بردو معین شد، و چون شهری که بنده بودم با شهر ایشان خیلی مسافت داشت هرگز همدیگر را نمی دیدیم و با هم رفاقتی هم نداشتیم. بعد در سال اخیر تحصیلاتش به پاریس آمد که در آنجا تحصیلاتش را تمام کند. در آنجا با اداره سرپرستی چندین دفعه دعوتش شد. بالاخره اداره سرپرستی او را به ایران معاودت داد. در مدت توقفم در پاریس گاهی از اوقات در کافه ها و رستوران ها همدیگر را می دیدیم ولی ابدأ صحبت های سیاسی و غیره در بین نبود. ایشان در کنفرانس های علمی که در سفارت ایران از طرف انجمن دانش و هنر، که از طرف محصلین علوم و فنی تشکیل می شد، حضور داشته و عضو این انجمن بوده اند. از ایران یکی دو کاغذ برای بنده از وضعیت خود و کارش در وزارت معارف نوشت و دیگر روابطی با ایشان نداشته، فقط عضو کلوب ورزشی بوده اند و بنده گاهی برای ورزش می رفتم. ایشان دارای افکار سیاسی نیستند. گمان می کنم علت آشنائیش با دکتر ارانی سر کارهای وزارت معارف، و اینکه شاید بوسیله او در بعضی مدارس ملی یا مدارس وزارت جنگ شغل علمی تازه ای پیدا کرده و بیشتر استفاده بنماید، دکتر ارانی می خواست او را داخل کارهایی بکشد. من به او پس از ملاقات با دکتر ارانی توصیه کردم با دکتر ارانی روابطش را قطع کند و با او رفت و آمد نداشته باشد. او هم توصیه های مرا قبول کرد و این کار را هم کرد.

س - جناب عالی با اینکه از نیات کمونیست ها مستحضر و از عقاید آنها دست کشیده و حاضر برای خدمتگزاری در کشور شاهنشاهی شدید و دکتر ارانی هم شما [را] در ایران دعوت به عقاید خود کرده و پاره ای اظهارات سیاسی با شما نموده و بر علیه مصالح کشور اظهاراتی کرده است، اگر مخالف مذاکرات و اقدامات او بودید پس

چرا جریان را به مقامات مربوطه اطلاع ندادید؟ و با اینکه احساس کردید این بیانات او از جای دیگر آب می‌خورد چرا یک همچو مسائلی را پرده‌پوشی نمودید؟

ج - بنده حرف‌های ایشان را روی اصل دیوانگی و بی‌شعوری تشخیص داده، و ابدأ اطلاعی نداشتم که بایستی چنین موضوعی را به جانی اطلاع بدهم، چون تازه به ایران آمده بودم و از این قبیل جریانات کاملاً بدون اطلاع بوده‌ام. بعلاوه مدارکی از ایشان نداشتم. فقط در ضمن بیانات او حدس زدم که بایستی ایشان دارای افکار کمونیستی باشند، و ایشان هم این مسئله را رسماً اقرار نکردند. حتی از ایشان پرسیدم، جواب بی‌سروتهی داد. خداوند شاهد است که هیچ مقصود دیگری نداشتم. البته حالیه که از جریانات مملکت و مبارزه‌ای [که] دولت کنونی، خوشبختانه، برعلیه این قبیل افکار خائنانه نسبت به مملکت می‌نماید مستحضر شدم در هر موقع و هر مکانی هرکسی از این قبیل صحبت‌ها با من کرد فوراً کما هو حقّه اطلاع خواهم داد.

س - شما پس از اینکه به ایران آمدید در کارهای فرقه کمونیستی مداخله کرده و یا داخل در مسائل سیاسی شدی و یا با عمّال خارجی ارتباط داشتی و یا دارای افکار کمونیستی هستی یا خیر؟

ج - خیر، بهیچوجه. همان دوری اینجانب بنده با دکتر ارانی خود شاهد این مدعاست. بنده این قبیل افکار را کاملاً برای مملکت خود مضر دانسته و در هر موقع و هر جا برای مبارزه برعلیه چنین افکاری حاضر هستم.

س - اگر معلوم شد که جنابعالی پس از اینکه به ایران آمدید ارتباطی با خارجه‌ها داشته و دارای افکار کمونیستی بودی آنوقت چه خواهی گفت؟

ج - اگر ثابت شد به اعدام حاضر هستم.

س - بطوریکه اطلاع رسیده وقتیکه جنابعالی قصد عزیمت به اروپا جهت تحصیل داشتید حسن حسن‌اف (پورآفر)، که سابقاً از طرف فرقه کمونیست از روسیه به ایران آمده بود، امورات فرقه را از شما تحویل گرفته، موضوع چه بوده؟ بطور روشن بنویسید.

ج - بنده یک سال قبل از حرکت بنده روستا ایشان را به بنده معرفی کرد زیرا من در آن موقع به نیات آنها پیروی نمی‌کرده و مظنون آنها واقع شده بودم. این بود ایشان‌با بنده ملاقات، از موقعیت محصلین و ترتیب کلاس‌های اکابر و اتحاد محصلین

از من استعلاماتی کرد و آنچه می‌دانستم به ایشان شرح داده و حتی گفتم که من دیگر نمی‌توانم در کارهای شما مداخله نمایم و می‌خواهم خود را برای تکمیل تحصیلات و عزیمت به اروپا مهیا نمایم. با اینکه روستا مرا از رفتن به اروپا منع می‌کرد من به حرف او گوش نداده و جز همان یک مرتبه، دیگر ایشان را ندیدم. اوراق و نوشته‌ای در بین نبود تا به ایشان تحویل دهم. فقط صحبت‌های شفاهی بوده است. با اینکه پورآفر در این ملاقات مراتبش بکارکرد بنده قبول نکرده و روحاً از این مسئله و افکارشان بیزار و کدر شده بودم. روی همین اصل دیگر ملاقات با آنها ترک شده است.

س - اینکه اظهار داشتید روستا به شما دستور داده مجمع محصلین تشکیل دهید و برحسب دستور او عده‌ای از محصلین دارالفنون، صنعتی، طب، فلاحت و حقوق را جمع [و] جلساتی تشکیل می‌دادید آن محصلین کی‌ها بودند؟ هویت آنها را با ذکر اینکه آیا دارای روحیات کمونیستی بودند و یا عضو فرقه شدند شرح دهید.

ج - بنده از اینها که اسمشان در نظرم هست فقط شفیمی و جلال عبده کس دیگر نیست ولی این محصلین ابدأ دارای افکار سیاسی نبوده. این اتحادیه برای مقصود معارفی و کارهای معارفی می‌بایستی تشکیل بشود. عمر آن بیش از دو شب مباحثه طول نکشید، از هم ریخته و پاشیده شد. جلال عبده فعلاً در پاریس مشغول تحصیل از طرف وزارت عدلیه هست. اینها هم جز من و شفیمی از جریان اطلاع نداشته و دارای افکاری نبوده‌اند.

س - در اروپا کی شما را به اسکندری معرفی کرده که با هم ارتباط داشته باشید.

ج - من اینطور احساس می‌کنم وقتی که در ایران از من ناامید شدند به اشخاصی که در آلمان عضو فرقه بوده نوشتند. آنها هم از آلمان به اسکندری نوشتند که با من مربوط بشود بلکه مرا مجدداً در جریان بیاندازد و با من ارتباط داشته باشد ولی از اینکه چه شخصی نوشته اطلاعی ندارم.

س - چه شخصی برای شما در فرانسه تلگراف کرده که به ژنو رفته در جلسات جمعیت محصلین شرکت کنید؟

ج - تلگراف مزبور از آلمان به عنوان بنده، وقتی که در کان بودم، رسید ولی اسم امضاءکننده آن در خاطر من نیست چونکه از این مسئله ده سال می‌گذرد به هیچوجه آن شخص را نمی‌شناسم ولی احساس کردم که بایستی از کارکنان فرقه باشد. چنانچه عرض

شد بنده جواب بی آدرس دادم.

س - دکتر ارانی در بازجوئی خود مدعی گردیده که با شما مذاکره کرده که با نیت او پیروی نموده عملیاتی انجام دهند. شما با عملیات تند موافق نبوده و کارهای ملایم‌تری را موافقت می‌کنید، چه می‌گوئید؟

ج - چنانکه عرض شد مذاکراتش این بود که ما تشکیلاتی از جوان‌ها بدهیم و بگوئیم که دولت دست نشانده انگلیس‌ها است، و خیلی اصرار داشت که این مسئله را به من ثابت بکند و حتی گفته است که انشاءالله در موقع انجام خدمت وظیفه‌ات از این قضایا مستحضر خواهی شد، زیرا این اظهارات آنرا با دلائل کامل رد می‌نمودم و می‌گفتم که ما محصلین که با خرج دولت و توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاه به فرنگ رفته و تحصیلات عالی کرده‌ایم بایستی در اینجا به این مملکت خدمت کرد. حتی گفتم مثلاً خوب است از وزارت معارف محصلین فرنگ رفته تقاضا بکنند که کلاس‌های اکابری که دولت مشغول باز کردن است شرکت کرده مجاناً هفته‌ای چند شب درس بدهیم و غرض از ملایم بودن بنده که پیروی به نیت دولت کرده با او در پیشرفت و ترقیات مملکت شرکت نمائیم نه اینکه عملیات و حرف‌های بی‌رویه بزنیم.

س - جنابعالی چرا جریان قضیه را در بازجوئی‌های قبلی اظهار نکردی و از کتمان امر چه منظوری داشتی؟ و آیا این قضایائی که نوشتید تماماً صدق است و چیزی فروگذار نکردید؟

ج - نظر خاصی نداشتم، فقط می‌ترسیدم. حال چون فهمیدم نظری جز کشف قضایا و حقیقت امر از طرف شهربانی نبود آنچه واقع شده بطور حقیقت گفتم و هیچ چیزی فروگذار نکردم. (امضاء)

بازجویی از عبد الصمد کامبخش دربارهٔ رضا رادمنش

بازجویی ۱۳۱۶/۲/۷

س - با استحضار از هویت شما بیان فرمائید رضا رادمنش را می‌شناسید یا خیر؟
ج - بلی می‌شناسم.

س - بطوریکه اطلاع رسیده شما از جریان کارهای سیاسی رادمنش و اینکه برای فرقهٔ کمونیستی کار می‌کرده روی اصل ارتباط با عمال فرقهٔ کمونیستی اطلاعاتی دارید و به علاوه با او گاهی آمیزش و معاشرت داشته و از نیات او مستحضر بوده و حتی موقعیکه در قونسولگری شوروی شیراز کار می‌کردید با او ارتباط داشته و عکس هم با هم برداشته‌اید. لازم است آنچه اطلاعاتی از مشارالیه دارید و همچنین از کجا و به چه وسیله با او آشنا شدید ذیلاً به‌طور حقیقت بیان فرمائید.

ج - بنده با ایشان در شیراز آشنا شدم. در آنموقع بنده مترجم قونسولگری شوروی شیراز بودم. خود ایشان آمدند و بنده را در آنجا پیدا کردند و تقاضای آشنا شدن و نزدیک بودن کردند. ایشان برای یک مأموریتی که فعلاً موضوعش در نظر بنده نیست به آنجا آمده بودند و با بنده گرم گرفتند و حتی عکس هم با همدیگر گرفتیم، و ضمناً چندین دفعه از بنده خواهش کردند اگر آشنایانی در آنجا دارم به ایشان معرفی کنم ولی بنده اصلاً در آنجا مایل نبودم که در یک اموراتی دخالت کرده باشم و با کسی اجتماعی کرده باشم. این بود که به دفع‌الوقت گذراندم. بعداً که به طهران آمده بودم و با فروزی آشنا شده بودم یک دفعه دیگر با رادمنش در طهران ملاقات کردم که گویا سببش فروزی شد. دعوت کرد و به منزلش (که واقع در یکی از کوچه‌های جلیل آباد بود)

رفتیم. شراب همدانی هم داشت صرف کردیم. بنده از قرائن و صحبت‌ها اینطور استنباط کردم که ایشان جریانی در بین محصلین دارند و او هم وارد است. بعداً دیگر ایشان را به کلی گم کردم و حتی از نظرم محو شده بود، تا اینکه امسال (یعنی سنه گذشته ۱۳۱۵) که بنده برای دیدار ابوی به قزوین رفته بودم در مراجعت از گاراژ گراند هتل اتومبیل گرفتم و پس از آنکه مسافرین سوار شدند اظهار داشت باز هم مسافر داریم که باید برویم درب منزلش و ما را با ماشین برد پهلوی منزل اسعدی طیب (پسر اسعدالعلماء)، و بنده دیدم که رادمنش است، و حتی بطرزی از نظرم محو شده بود که وهله^۱ اول تطبیق نکردم و بعداً بنظر آوردم. مذاکراتی با هم به عمل نیاوردیم جز اینکه بنده اطلاع حاصل کردم که ایشان در این مدت فرانسه بوده است، و حتی در مهمانخانه ساوجبلاغ هم با همدیگر نهار صرف کردیم ولی بدون اینکه صحبتی از گذشته بعمل بیاید.

س - اینکه اظهار داشتید ایشان شیراز به شما نزدیک شدند چه سببی پیش آمده که شما را در آنجا پیدا کردند و راجع به اینکه مذاکراتی برای نزدیکی با شما می‌نموده و مایل بود رفقانی که دارید باو معرفی کنید، از این اقدام چه منظوری داشتی؟ بطور روشن مرقوم دارید.

ج - نمی‌دانم کسی اسمی از من پیش مشارالیه برده بود و یا اینکه تصور می‌کرد که چون بنده در قونسولگری شوروی هستم دارای عقائدی می‌باشم که او مایل است. در هر صورت همینقدر می‌دانم که گفت من میل دارم با همدیگر نزدیک باشیم، و حتی اسمی از دوستان بنده در قزوین برد که گویا رضوی و فرهودی بودند. و اما از اینکه چه نظری از آشنا شدن با دوستان بنده داشت اینطور فکر می‌کنم که برخلاف حقیقت تصور می‌نمود که شاید من دوستی و یا آشنائی‌های مبسوطی در آنجا دارم و می‌خواست به وسیله بنده یک تشکیلات و یا تجمعات سیاسی بدهد. در هر صورت در آنجا روشن بیان نکرد ولی بعداً که در اینجا بنده مسبوق شدم که در جریانات محصلین بوده است حدس زدم^۱ شاید عین همین کار را در آنجا هم می‌خواست اجرا کند. از جریان مذاکرات او

۰۱ - همه جا در اصل «وحله».

۰۲ - در اصل «حدث».

استنباط می‌شد که حرارتی در کار داشته و نظریات سیاسی او تندتر از آنچه بنده می‌پسندیدم بود.

س - اطلاع داری مشارالیه با کدام یک از اعضاء فرقه کمونیست ارتباط داشته است؟

ج - از آشنائی‌های مشارالیه آنچه که به نظر بنده می‌رسید گویا فروزی و سلیمی و روستا و اشخاصی که منزل آنها می‌آمدند بود، و گویا یک دکتری هم (یعنی شاگرد مدرسه طب) که دکتر شفیع می‌نامیدند با مشارالیه آشنائی داشت. اینها نظر بنده است. (امضاء) ۱



بازجویی از ایرج اسکندری درباره‌ی رضا رادمنش

بازجویی ۱۳۱۶/۱۱/۲

بازجو: نصرالله اسفندیاری

س - با استحضار از هویت جنابعالی بیان نمائید رضا رادمنش را می‌شناسید؟

ج - بلی می‌شناسم.

س - سبب شناسائی و اینکه در کجا ایشان را می‌شناختید و چه روابطی با هم داشتید، آیا رابطه‌ی سیاسی در بین بوده، و در صورتیکه رابطه‌ی سیاسی داشتید جریان را به طور مشروح ذیلاً بنویسید.

ج - در موقعی که بنده در شهر گرونوبل (فرانسه) سال اول حقوق متجاوز از ده سال قبل (گوئیا در سال ۱۹۲۷ میلادی) مشغول تحصیل بودم. در موقع تابستان رضا رادمنش، که از پاریس برای گردش با عده‌ای از محصلین دولتی به گرونوبل آمده بود، دیدم. و چون گرونوبل شهر کوچکی است معمولاً کلیه‌ی دانشجویان با یکدیگر ارتباط دارند، بخصوص اهالی یک مملکت. چند مرتبه او را در کافه و خیابان ملاقات کردم ولی به خاطر ندارم چه صحبت‌هایی با همدیگر نموده‌ایم، به هر حال مذاکراتی که شده به خاطر ندارم که عنوان سیاسی داشته است. و پس از چند روز، که درست در نظرم نیست، مشارالیه مسافرت به شهر «کان»، که از طرف اداره‌ی سرپرستی محصلین برای او تعیین شده بود، نمود و از آن تاریخ دیگر او را ندیدم و ارتباطی با او نداشته‌ام. فقط یک مرتبه به خاطر دارم کاغذی به او نوشته و مبلغ هزار فرانک از او قرض خواستم. او هم کاغذ مرا بلا جواب گذاشت.

س - رادمنش در بازجویی خود مدعی گردید قبل از اینکه به شهر گرونوبل برود در پاریس نامه از شما دریافت و حاکی بوده است که از برلن او را به شما معرفی کرده‌اند که با هم به کارهای سیاسی ارتباط داشته باشید و بعد که به شهر مزبور آمده مدتی شما با او راجع به کارهای سیاسی مذاکره کرده‌ای، و حتی علاوه نموده موقعیکه در ژنو از محصلین ایرانی برای یک جلسه‌ای (از طرف فرقه کمونیست) تشکیل شده بود جنابعالی و او را به وسیله تلگراف دعوت به آن جلسه نمودند که او خودداری کرده، و شما هم به او اطلاع دادید که قصد رفتن به ژنو و حضور در جلسه را داشتی که از طرف اداره سرپرستی به وسیله مقامات مربوطه دولت فرانسه از شما جلوگیری به عمل آمده. چه می‌فرمائید؟

ج - بنده تا موقعی که رادمنش به گرونوبل نیامده بود ابدأ او را نمی‌شناختم و با محصلین آلمان هم ابدأ ارتباطی نداشتم. بنابراین موضوع مراسله‌ای که مدعی گردیده است بنده به او نوشته‌ام بی‌اساس و ناشی از اشتباه ممکن است باشد. در گرونوبل هم، چنانکه در جواب سؤال عرض کردم خاطر من نیست چه مذاکراتی در مدت کمی که با او ملاقات کردم نمودم. ولی در هر حال بنده آن موقع بیش از ۱۹ یا ۲۰ سال نداشتم و تازه به اروپا رفته بودم. البته خودتان قیاس خواهید فرمود که یک نفر جوان ۱۹ ساله چه اطلاعی از سیاست دارد که تا چه رسد با دیگران مذاکره نماید. موضوع رفتن بنده به ژنو هم بکلی بی‌اساس است زیرا اولاً چنانکه عرض شد بنده بکلی از این جریانی که سؤال فرمودید بی‌اطلاعم و ثانیاً از گرونوبل به سویس هر کسی می‌تواند بدون نشان دادن ویزای دولت سویس رفت و آمد نماید و آزاد است. بنابراین موضوع اینکه بنده خواسته‌ام به ژنو بروم و مانع شده‌اند کذب محض است. به هر حال از جریاناتی که آقای رادمنش نقل کرده‌اند بنده بی‌اطلاعم.

س - درست بخاطر بیاورید در ملاقات‌های با رادمنش، چه قبیل مذاکرات سیاسی بین شما بعمل آمده. آیا از این مذاکرات نظر کمونیستی در بین نبوده و آیا مذاکرات در اطراف مرام کمونیستی با هم کردید یا خیر؟

ج - بنده در آن موقع، چون مقدمه تحصیلاتم بود، اساساً از عقاید سیاسی و اجتماعی اطلاعی نداشتم و کمونیسم را هم نمی‌دانستم چیست تا چه رسد به اینکه با او این

قبیل مذاکرات کرده باشیم، و مذاکرات دیگر سیاسی هم درست به خاطر ندارم شده باشد. ممکن است راجع به ترقیات کشور یا اوضاع اروپا مذاکراتی شده باشد. به هر حال نظر به بُعد زمان به خاطر ندارم ولی مسلماً مذاکرات کمونیستی در بین نبوده است.

س - اگر رادمنش بیاید در حضور شما جریانی که گفته است بگوید قبول دارید؟

ج - قبول ندارم زیرا می‌بینم که دروغ و خالی از حقیقت گفته. چیزی که واقع نشد چگونه قبول کنم. دلائلی اگر بر صدق اظهارات خود دارد بگوید و اقامه کند تا من ثابت کنم و دلائل او را، که بطور یقین می‌دانم اساسی ندارد، با دلیل رد کنم.

س - این اظهاراتی را که کردید تماماً صدق است؟

ج - بلی. (امضا)

بازجویی از دکتر اسمعیل شفیعی درباره‌ی رضا رادمنش

بازجویی ۱۳۱۶/۱۱/۳

بازجو: نصرالله اسفندیاری

س - با استحضار از هویت شما بیان نمائید رضا رادمنش را می‌شناسید؟
ج - بلی، می‌شناسم. گویا در یازده سال قبل در کلاس میرزا احمد که یک
آخوندی در پامنار بود دروس متوسطه حاضر می‌کردم و در ضمن به مدرسه‌ی آلیانس
فرانسه می‌رفتم در آن کلاس آشنا شده و چون او ریاضیاتش خوب بود نزد [او] ریاضی
حاضر می‌کردم. بعد برای اینکه معاش ما تأمین بشود و خرج تحصیلی داشته باشیم با او
در خیابان ناصر خسرو و کوچه‌ی مرحوم دکتر مسعود یک کلاس اکابری دائر کرده در آنجا
عده‌ای شاگرد متفرقه داشتیم و تدریس می‌کردیم و من در حدود دوماه در آن کلاس
بودم. بعد به رشت رفته کلاس را به او واگذار کردم. پس از سه ماه که برگشتم، کلاس
منحل شده بود دیگر او را ندیدم.

س - با هم روابط سیاسی داشتید؟

ج - ابدأ.

س - رضا رادمنش مدعی است شما آن کلاس را دائر کرده و او را به رضای
روستا معرفی کردید و روستا هم هر دو شما را تبلیغ مرام کمونیستی می‌کرده و وادار

نموده تشکیل فرقه کمونیست جوان بدهید و دستور داده به تشکیل اتحادیه دانش آموزان و دادن نمایش و شرکت در انتخابات و غیره مبادرت کرده و با شما عده‌ای از دانش آموزان و دانشجویان دبیرستان‌های دارالفنون، صنعتی، فلاحت، طب، حقوق و غیره را جمع نموده چندین شب جلساتی دائر و نظامنامه و پروگرام و اتحادیه ترتیب داده، بعد به واسطه مسافرتی که به شیراز کرده این اتحادیه و جلسات از بین رفته و پس از مراجعت از شیراز بواسطه گرفتاری عده‌ای از دانش آموزان و زندانی شدن آنها در شهربانی، که یکی هم از آنها برادرش عبدالعلی رادمنش بوده روستا به شما دستور داده که در انتخابات شرکت کرده و بر علیه انتخابات و زندانی شدن دانش آموزان به مسجد شاه رفته نطق نمایند. چه می‌گوئی. لازم است شرح جریان را به‌طور مشروح ذیلاً بنویسید.

ج - سبب شناسائی خودم را با رادمنش عرض کردم. در یازده سال قبل کلاس اکابری که فقط برای کمک خرج تحصیلی خود بوده با او دایر کردیم. یک عده از محصلین حقوق، دارالفنون و سایر دبیرستان [ها] که خود رادمنش با همه آنها آشنا و هم مدرسه بوده بنام معلمی برای کلاس اکابر دعوت کرده و شاگرد هم قبول می‌کردیم. در این بین آقای رضا روستا، که با رادمنش سابقه دوستی داشته، یکی دو دفعه در آنجا دیدم و خودم هم در رشت، سابقاً که در مالیه بود و دائی بنده که عضو مالیه بود، دیده بودم. در ضمن این کار بعضی حرف‌های خارج و سیاسی می‌زدند. من دیدم که دارند ما را آلت می‌کنند بیش از دوماه در کلاس نبوده واگذار رادمنش کرده به رشت رفتم. وقتیکه بعد از تعطیل تابستان برگشتم کلاس تعطیل و منحل شده و من هم در صحیه به سمت آبله کوبی وارد شدم. عائله و اطفال من هم از رشت آمدند، و یکدفعه رادمنش برای دادن میتینگ در مسجد شاه برای انتخابات از اینجانب دعوت کرده، نرفتم و رادمنش را از این کار ممانعت کرد که محصل نباید آلت دست دیگران باشد، برای خود اسباب بدبختی فراهم کند. به مقدسات عالم قسم می‌خورم ابدأ زیربار حرف‌های روستا و سایرین نرفته و پیروی اعمال آنها را نکرده و کاملاً از جریان کمونیستی بی‌اطلاع بوده‌ام. و اگر رادمنش با آنها کار می‌کرد ابدأ اطلاعی نداشتم. و از یازده سال قبل به این طرف تاکنون

اگر دیدید در جمعیتی وارد شده یا کسی را تبلیغ کرده باشم حاضرم اعدام شوم. و بعد از اتمام مدرسه طب در خدمت صحتی وارد شده، دو سال و نیم در نور مازندران بوده، ابدأ روزنامه آبونه نبوده و هرگز نمی‌خواندم و خود را یک نفر سرمایه‌دار مخالف با مرام شریر کمونیستی می‌شناسم. یک نفر کمونیست دو زن نمی‌گیرد و مثل لردها زندگی نمی‌کند. بارها به دوستانم گفته‌ام بلشویک عبارت است از اینکه نان بالای آسمان ملت روی زمین، دو عیال و هفت طفل داشته، سیزده ماه است زندانی بوده، به کلی عائله و اطفال دارند از بین می‌روند. شما را به وجدان مقدستان قسم می‌دهم رحم به عائله و اطفال ما نمائید. هر آینه اگر من دارای این فکر پست و شریر بودم بایستی حتماً با آنها رابطه داشته داخل جریاناتی باشم. حتی یازده سال تمام است که رادمنش را ندیده‌ام و قیافه‌شان را کاملاً نمی‌توانم در نظر بگیرم، و از یادآوری زندگی چند روزه با اینها را ننگ دارد به خاطر بیاورد.

س - اگر شما با رضا روستا و رضا رادمنش یک جریانات کمونیستی نداشتید چطور رادمنش چنین اظهاراتی می‌کند.

ج - بیخود می‌گوید. این حرف‌ها بکلی دروغ است و اینها اشخاصی را عمداً متهم می‌کنند که نتوانستند آلت خودشان بکنند. از جمله من آلت آنها نشدم، قطعاً برای اینکه مرا اذیت کنند به این حرف‌های دروغ درباره‌ام مبادرت ورزیده‌اند. حتی مشارالیه از اروپا که آمد من او را هیچ ندیدم. از یازده سال قبل تا حال دیگر او را ندیده و قیافه‌اش را اگر ببینم در نظر ندارم و از آنوقت تا حال با هیچیک از این قبیل اشخاص و خود رادمنش نه مکاتبه داشته و نه مراوده کردم. (امضا)^۱

۱. این بازجویی در سه صفحه از شماره $\frac{۴}{۳۵}$ تا $\frac{۴}{۳۷}$ در پرونده دکتر رادمنش ضبط شده

گزارش اداره سیاسی ۱۳۱۶/۱۱/۱۲

درباره دکتر رضا رادمنش

جزوه‌دان ۱۸ - پرونده ۱۲۶

محرمانه

گزارش

در تاریخ ۱۴/۲/۱۹ گزارشی به مضمون ذیل واصل گردید: «رادمنش نام، که یکی از اعضاء فرقه کمسومولی، «مقصود فرقه کمونیست جوان» بوده، با رضای شوقی و حسابی (دهزاد)، که هر دو نفر فعلاً در روسیه هستند، و رضای روستا (مشارالیه عضو فرقه کمونیستی بوده که بواسطه ارتکاب به عملیات جاسوسی از طرف دادرسی ارتش شاهنشاهی به پنج سال زندانی محکوم و پس از انقضاء مدت محکومیت به دامغان تبعید، که اخیراً متواری و قصد رفتن به روسیه را داشت، دستگیر و پس از چندی زندانی به ساوه تبعید گردیده است) ارتباط داشته، در سال ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ میلادی در قسمت کمسومولی کار می کرده و جزو دسته دانش آموزان بوده، برای تحصیل از طرف وزارت معارف به اروپا اعزام، اخیراً دکترا شده، مراجعت نموده است.» در همین اوان اسمعیل فروهید، که یکی از عمال فرقه کمونیستی و فرارآبه روسیه رفته و مراجعت کرده بود، عده‌ای از عمال فرقه را معرفی، از مشارالیه نسبت به سوابق رادمنش مزبور استعلام، اظهار داشت شخص مذکور در اعتصاب دانش آموزان دبیرستان دارالفنون مرکز شرکت و عضو کمیته مرکزی فرقه جوانان کمونیست طهران بوده و موقعی که از طرف دولت جزو دانشجویان اعزامی به اروپا انتخاب می شود حسن حسن اف (معروف به پور آفر، فعلاً در روسیه است) از طرف فرقه کمونیستی در روسیه به کشور شاهنشاهی عزیمت و امورات را از رادمنش تحویل می گیرد. و علاوه نموده است که رضای مذکور در انتشار بیانیه مضمره

بین دانشجویان اعزامی به پاریس و برلن و درج مقالات بنام دانشجویان در جراید و مجلات چاپ برلن از طرف فرقه کمونیستی عامل مهمی بوده است. لذا در اطراف هویت و سوابق رادمنش مزبور بازجوئی شده معلوم گردید با درجه ستوان سومی و وظیفه درگردان^۱ مهندسی لشکر اول خدمت می‌کند. مراتب باستحضار ستاد ارتش رسیده و طبق اوامر مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مشارالیه از کسوت نظام خلع و تسلیم گردید. شخص مزبور را تحت بازجوئی قرار داده خود را رضا رادمنش، پسر مرحوم (معزالمالک سابق)، ۳۲ ساله، اهل لاهیجان، شغل سابق دانشیار دانشسرای عالی و شغل فعلی افسر وظیفه معرفی، و اظهار داشت پس از فوت پدرم مادرم متکفل هزینه من بوده، تحصیلات ابتدائی را در لاهیجان و رشت تکمیل و بعد به طهران عازم، در دبیرستان ثروت و دارالفنون دوره متوسطه را به پایان رسانیده و یک سال هم در دبیرستان علمیه و ادب دبیر بوده سپس در مسابقه دانشجویان به اروپا شرکت و قبول شده. در سال ۱۳۰۷ به فرانسه رفته، در شهرهای انسی، کان و پاریس در علم فیزیک با هزینه دولت دکتر شده. در ۲۵ بهمن ۱۳۱۵ به کشور شاهنشاهی مراجعت و به سمت دانشیاری فیزیک در دانشسرای عالی دانشکده فنی مشغول تدریس بوده و چندی هم به ریاست امتحانات دبیرستان‌های همدان مأمور، پس از اتمام امتحانات مراجعت، به خدمت سربازی احضار و مشغول طی دوره خدمت تحت‌السلاحتی بوده که مرا زندانی کردند. نسبت به عملیات سیاسی و عضویت در فرقه کمونیستی بنحو مقتضی از مشارالیه بازجوئی شده منکر. در جریان امر عبدالصمد کامبخش، که از همدستان دکتر ارانی بوده و پرونده او به پارک^۲ بدایت احاله شده است چنین اظهار داشت: موقعیکه در قونسولگری شوروی شیراز خدمت بودم رادمنش را در آنجا ملاقات، خود را به من نزدیک کرده و خواهش نمود اشخاصی را که در رشته اجتماعی ذیمدخل هستند به او معرفی کنم. احساس کردم که شخص مزبور بنا به معرفی عمال فرقه به من نزدیک شده که شاید بتواند کاری انجام دهد و چون من در آن موقع اقدامی نمی‌کردم به دفع‌الوقت گذرانده تا اینکه بعداً ایشان را در طهران ملاقات و به منزلش دعوت کردم و در آن موقع فهمیدم که شخص مزبور جریاناتی بین دانشجویان دارد. دیگر با او ارتباطی نداشته تا اینکه اخیراً دکتر ارانی قصد تشکیل مجامع منورالفکرها را در طهران داشت و به من اظهار کرد که با رادمنش در اطراف این

امر مذاکره نموده ولی نتیجه نگرفته است. بنابراین از دکتر ارانی در این زمینه بازجوئی شده اظهارات کامبخش را تأیید نمود. لزوماً رادمنش مذکور را مجدداً تحت بازجوئی قرار داده اعتراف نمود تقریباً یازده سال قبل، موقعی که دکتر اسمعیل شفیعی دانشجوی دانشکده طب در طهران بود کلاس اکابر دائر و مرا به سمت آموزگاری دعوت و بوسیله مشارالیه رضای روستا را، که عضو وزارت مالیه بود، شناخته. رضا مرا تبلیغ و اظهار می‌داشت که در روسیه تحصیل کرده و در طهران عضو فرقه کمونیست است و خیال دارد فرقه جوانان کمونیست تشکیل دهد. ما هم کورکورانه حرف‌های او را گوش داده و گاهی هم دستوراتی به ما می‌داد از قبیل تشکیل اتحادیه دانش‌آموزان در طهران، دادن نمایش، شرکت در انتخابات و غیره، و مرکز صحبت این مطالب در همان کلاس سابق‌الذکر بوده، در نتیجه دستورات مشارالیه بنده و دکتر شفیعی با عده‌ای از دانش‌آموزان دبیرستان‌های مرکزی از قبیل دبیرستان دارالفنون، صنعتی، فلاحت، طب، حقوق و غیره صحبت کرده، چندین شب از همین اشخاص که تقریباً دوازده سیزده نفر بودند جلساتی در همان کلاس تشکیل داده و نظامنامه مبنی بر پروگرام اتحادیه ترتیب داده. این اتحادیه رسماً دارای جنبه کمونیستی نبوده لیکن جلسات چندی ادامه داشت. بعداً بخودی خود از بین رفت و منم به مسافرت شیراز و بندرعباس رفتم. پس از مراجعت شنیدم دانش‌آموزان اعتصاب کرده‌اند و دکتر شفیعی هم که عضو اتحادیه مزبور بود به من اظهار کرد که در اعتصاب و مشاجرات دارالفنون شرکت داشته است. (از دکتر اسمعیل شفیعی، که پرونده او ضمن پرونده اسمعیل فروهید به پارک بدایت طهران احاله گردیده است، بازجوئی شده، اظهار داشته تقریباً در یازده سال قبل که درس ریاضی نزد رادمنش می‌خواندم و برای اینکه معاش هزینه تحصیلی ما تأمین شود با رادمنش مزبور کلاس اکابری در خیابان ناصرخسرو کوچه مرحوم دکتر مسعود دائر، یکعده از دانشجویان حقوق و دانش‌آموزان دبیرستان دارالفنون و سایر دبیرستان‌ها را، که خود رادمنش با آنها شناس بود، به نام دبیری دعوت و شاگرد هم قبول می‌کردیم. در این بین رادمنش رضای روستا را که سابقه آشنائی از گیلان با او داشتم به کلاس مزبور آورده، بعضی حرف‌های خارج و سیاسی می‌زدند. احساس کردم که دارند مرا آلت دست خود قرار می‌دهند. بیش از دو ماه در کلاس نبوده، کلاس را به رادمنش واگذار و به رشت مسافرت و پس از سه

ماه اقامت به طهران عزیمت، دیدم کلاس مزبور منحل شده و دیگر روستا و رادمنش را که در حدود یازده سال است ندیده و مکاتبه و رابطه با آنها نداشته‌ام). موقع عزیمت به شیراز روستا به من گفت یکی از رفقای او موسوم به کامبخش آنجا است، او را ملاقات و از وضعیت آن صفحات استفسار کنم. مطابق دستور روستا پس از ورود به شیراز کامبخش را که در قونسولگری شوروی آنجا کار می‌کرده ملاقات، دو یا سه مرتبه به منزل او رفته به‌طور کلی راجع به وضعیت آن صفحات و وضعیت دانش‌آموزان طهران صحبت کردیم و حتی عکس هم برداشتیم (عکس مزبور که ضمن بازرسی از منزل رادمنش به دست آمده ضمیمه پرونده است) و پس از مراجعت از شیراز یک مرتبه هم او را در طهران ملاقات کردیم و در موقع انتخابات مجلس هم روستا به من دستور می‌داد که باید در جلسات انتخابات رفته مذاکره روی عدم آزادی انتخابات می‌نمودم، و از آن تاریخ به بعد تقریباً یازده سال از این قضیه می‌گذرد دیگر روستا را ندیده، با او مکاتبه و مراوده هم نداشته‌ام تا اینکه در سال ۱۳۰۷ جزء دانشجویان دولت به فرانسه رفته، در آنجا نامه از ایرج اسکندری، که در شهر گرونوبل فرانسه دانشجو بود، به من رسید مبنی بر اینکه از طرف دانشجویان آلمان دستور دارد مرا بشناسد. وقتی که تعطیلات را در شهر گرونوبل می‌گذراندم اسکندری را در آنجا ملاقات و صحبت‌های سیاسی در سال اول با هم می‌کردیم. بعد من به شهر کان برای تحصیل رفته در آنجا یک دفعه تلگرافی از برلن به امضاء یکنفر که نمی‌شناختم به من رسید که دانشجویان ایرانی متوقف اروپا در ژنو جلسه دائر و راجع به قضایای ایران مذاکراتی خواهند کرد به محل مزبور حاضر شوید. من جواب منفی داده تقاضای آنها را رد کردم و بطوریکه اسکندری هم اطلاع داده مشارالیه را نیز دعوت کرده بودند که اداره سرپرستی فهمیده به وسیله مقامات دولتی فرانسه از رفتن او جلوگیری نموده است. (از ایرج اسکندری که پرونده مشارالیه ضمن پرونده دکتر ارانی به پارک بدایت طهران احاله گردیده است، بازجوئی شده اظهار داشت بیش از ده سال قبل، موقعیکه در شهر گرونوبل فرانسه مشغول تحصیل بودم رضا رادمنش را که قبلاً نمی‌شناختم در موقع تعطیل تابستان با عده‌ای از دانشجویان ایرانی برای گردش به آن شهر آمده بودند مشاهده و شاید هم مذاکراتی از وضعیت ایران، که حال در نظر ندارم چه مذاکراتی بود، می‌شده و بعد او به شهر کان رفته و یک مرتبه نامه به او نوشته و هزار

فرانک قرض خواستم که او نامه مرا بلاجواب گذاشت، و از سایر جریاناتی که رادمنش می‌گوید بی‌اطلاع هستم). این عمل من باعث شد که آنها از من بدبین شده و با اسکندری هم قطع مکاتبه کرده دیگر بهیچوجه ارتباطی با او نداشته و به تحصیل مشغول و موفقیت‌هایی نصیب شد. پس از اینکه تحصیلات خود را به اتمام رسانیده و گواهی‌نامه دکتر اخذ و به کشور شاهنشاهی مراجعت کردم در اوایل توقفم در طهران روزی در مهمانخانه داریوش، که از طرف کلوب ورزشی دانشجویان دعوت شده بودم، حضور پیدا کرده در آنجا مرتضی قاسمی، دبیر معارف، دکتر ارانی نام را به عنوان اینکه دکتر در فیزیک و همقطار در وزارت معارف است معرفی، و ارانی مرا به منزل خود دعوت، که در معیت قاسمی به خانه او رفته، اسکندری را که قریب ۹ سال بود ندیده بودم در آنجا مشاهده. صحبت از هر موضوع و مخصوصاً از تألیفات دکتر ارانی پیش آمد و در همانجا مجله دنیا را به من ارائه داده، من اظهار تعجب کردم چگونه چنین مجله‌ای در ایران انتشار یافته. از او توضیح خواستم چگونه موفق به انتشار آن شدی؟ جواب داد به این مجله چهره علمی داده و گاهی هم بعضی افکار را انتشار می‌دهیم و اظهار نمود ما بایستی یک تشکیلاتی از منورالفکرهای ایرانی بدهیم تا با دولت کنونی مخالفت کنیم زیرا حکومت حاضره تمام دستوراتش را از سفارت انگلیس می‌گیرد و ارتش ما خود را برای انگلیسها و دفاع منافع آنها آماده می‌کند. من جداً با عقیده او مخالفت نموده و اظهاراتش را با دلتلی رد کرده و به مرتضی قاسمی گفتم احساس می‌کنم اظهارات ارانی از جای دیگر آب می‌خورد و می‌خواهد ما را فریب داده داخل جریاناتی، که مخالف مصالح کشوری است، بنماید و به مرتضی توصیه کردم که باید ملاقات با ارانی را ترک کرد و از آن تاریخ به بعد با مشارالیه بهیچوجه ملاقاتی نکردم. و راجع به اینکه موقع رفتن به اروپا حسن حسناف (پورآفر) از روسیه به ایران آمده و امورات فرقه را از او تحویل گرفته، از مشارالیه بازجوئی شده. اظهار داشت یک سال قبل از حرکتم به اروپا رضای روستا حسن پورآفر را به من معرفی، و در ملاقات بامن پورآفر از وضعیت دانش‌آموزان و ترتیب کارهای کلاس اکابر و اتحادیه آنها استعلاماتی کرده، آنچه می‌دانستم شفاهاً شرح داده لیکن اوراق و نوشتجاتی در بین نبوده است. در واری اوراق و نوشتجات رادمنش مذکور جز یک قطعه عکس که در شیراز با کامبخش برداشته بود اوراق مظنون و مضرتی

پرونده دکترا رضا رادمش / ۲۶۳

به دست نیامده است. بنابراین مشارالیه از تاریخ ۱۶/۱/۲۶ زندانی و چون صراحتاً اعتراف به مداخلات در فرقه کمونیستی کرده است پرونده امر را برای احاله به پارکۀ بدایت تقدیم می‌دارد. کفیل شعبه بازجوئی جوانشیر.^۱

۱. این گزارش در یازده صفحه با شماره‌های $\frac{۱}{۱۱}$ تا $\frac{۱}{۲۱}$ بایگانی شده است.

قرار بازپرس

پارکه بدایت طهران - با مراجعه به پرونده کلاسه $\frac{18}{1146}$ متشکله در اداره سیاسی کل شهربانی در موضوع اتهام رضا رادمنش فرزند موسی، به سن ۳۲ مبنی به دخالت کردن در فرقه اشتراکی که مرام آن مخالفت با امنیت و استقلال مملکت است - نظر به اینکه جرم منسوب به متهم خالی از اهمیت نبوده و در صورت ثبوت جنائی شناخته می شود بنابراین مستنطق طبق مقررات اصول محاکمات اصلاحی قرار توقیف متهم را از لحاظ اهمیت موضوع و جلوگیری از امحاء و آثار جرم و کشف حقیقت امر صادر و اعلام می دارد. به تاریخ ۱۶/۱۱/۱۷ اسمعیل کامکار مستنطق (امضاء)

موافقت می شود (امضا، ناخوانا)

تأیید قرار توقیف

به تاریخ ۱۶/۱۱/۲۶ - چون در این تاریخ پرونده شماره $\frac{9}{12}$ $\frac{8742}{1142}$ دائر به استیناف از قرار توقیف دکتر رضا رادمنش را برای رسیدگی و اتخاذ تصمیم به محکمه آورده اند و محکمه برای رسیدگی وقت دارد و آقای نیک انجام نماینده پار که نیز حضور دارند و مطابق ذیل ماده ۳۸ قانون محاکمات جزائی رسیدگی به این قبیل موضوعات در جلسه اداری می شود پس از صدور قرار سری بودن رسیدگی حسب تقاضای آقای نیک انجام شروع به رسیدگی گردید. آقای نیک انجام عقیده بر تأیید قرار داشته به شرح زیر اظهار عقیده می شود:

به تاریخ ۱۶/۱۱/۲۶ - در خصوص استیناف آقای دکتر رضا رادمنش نسبت

به قرار توقیفی که از طرف آقای کامکار مستنطق درباره مشارالیه صادر کرده‌اند چون با مراجعه به اوراق مربوطه و با اجازه ماده ۳۸ قانون اصول محاکمات جزائی محکمه حضور مستأنف را لازم نداشت با حضور آقای نیک انجام نماینده پارک جلسه اداری تشکیل داد. پس از استماع عقیده نماینده پارک که بر تأیید قرار بود بشرح آتی اظهار عقیده می‌کند که چون جرم منتسب به مستأنف، حسب اظهار نظر مستنطق، جنائی تشخیص گردیده و به موجب ماده ۱۳۰ مکرر قانون اصول محاکمات جزائی در جنایات مطلقاً توقیف احتیاطی جائز است و از طرفی از لحاظ اهمیت موضوع و جلوگیری از امحاء (?) و اثرات جرم و برای کشف حقیقت مستنطق توقیف را جائز دانسته که این نظریه منطبق با قسمت سوم ماده ۱۳۰ مکرر قانون نامبرده است محکمه به حکومت عبدالله معتمدی قرار را بر وفق قانون تشخیص داده عیناً تأیید می‌کند.

امضا، عبدالله معتمدی، ۱۳۱۶/۱۱/۲۶، امضای نیک انجام

تأیید قرار توقیف

محکمه جنحه شعبه ۹ بدایت

حکم نمره ۱۲۰۵

$$\frac{۸۷۴۲}{۱۱۴۲} \quad ۱۲ \frac{۱}{۱۶}$$

به تاریخ ۱۶/۱۱/۲۶ - در خصوص استیناف آقای دکتر رادمنش نسبت به قرار توقیفی که از طرف آقای کامکار مستنطق درباره مشارالیه صادر شده چون با مراجعه به اوراق مربوطه و با اجازه ماده ۳۸ قانون اصول محاکمات جزائی که حضور مستأنف را لازم نداشت با حضور آقای نیک انجام نماینده پارک جلسه اداری تشکیل داد. پس از رسیدگی و استماع عقیده نماینده پارک، که بر تأیید قرار بود به شرح آتی اظهار عقیده می‌کند که چون جرم منتسب به مستأنف حسب اظهار نظر مستنطق، جنائی تشخیص گردیده و به موجب ماده ۱۳۰ مکرر قانون اصول محاکمات جزائی در جنایات مطلقاً توقیف احتیاطی جائز است و از طرفی از لحاظ اهمیت موضوع و جلوگیری از امحاء (?) و اثرات جرم و برای کشف حقیقت، مستنطق توقیف را جائز دانسته که این

نظریه منطبق با قسمت سوم ماده ۱۳۰ مکرر قانون نامبرده است محکمه به حکومت عبدالله معتمدی قرار را موافق قانون تشخیص داده عیناً تأیید می‌کند. حاکم شعبه ۹ بدایت تهران - عبدالله معتمدی (محل مهر محکمه). ۱۶/۱۱/۲۷ دفتر، به شعبه مربوطه ارسال شود.

۱۶/۱۲/۹ رؤیت شد (امضای دکتر رادمنش) ۱۶/۱۲/۹ مفاد حکم به دکتر رضا رادمنش ابلاغ و صحت امضاء او گواهی می‌شود (امضاء ناخوانا)

بازجوئی در عدلیه

۱۳۱۶/۱۲/۱۵

بتاریخ ۱۶/۱۲/۱۵ دکتر رضا رادمنش در شعبه حاضر و بازجوئی می‌شود.
س - هويت خود را بيان كنيد.

ج - دکتر رضا، فرزند موسی، اهل لاهیجان، مقیم تهران، ساکن بخش ۷، خیابان ماشین، جلوی بازارچه نایب السلطنه منزل داشتم ولی بعد از دستگیری گمان می‌کنم منزل را تغییر دادند و صحیحاً نمی‌دانم، گویا در خیابان جلیل آباد منزل گرفته‌اند. عیال و اولاد ندارم. سنم ۳۲ سال است. نام خانوادگی رادمنش می‌باشد. دارای ورقه شناسنامه صادره از ناحیه ۴ سنگلج می‌باشم و شماره آنرا در نظر ندارم. تبعه ایران، ایرانی و مسلمانم. درجه تحصیلات من دکترا در علوم و مهندسی برق، شغلم دانشیار دانشسرای عالی بوده است. سابقه محکومیت جزائی ندارم.

س - شما متهم به مداخله در فرقه اشتراکی می‌باشید. در این خصوص بازجوئی می‌شود و تبصره ذیل ماده ۱۲۵ اصول محاکمات اصلاحی تفهیم می‌شود. مقررات آنرا رعایت نمائید و توضیح دهید اظهاراتی که در اطراف اتهام خودتان در پرونده اداره سیاسی کرده‌اید مقرون با واقع بوده و حالیه مورد تصدیق می‌باشد یا خیر و چون دارای خط و سواد هستید اظهاراتی که می‌کنید خودتان بنویسید (خودم می‌نویسم. متکلف ؟) شد که خودش بنویسد)

ج - برطبق مدافعاتی که از خودم راجع به اتهام فوق‌الذکر در پرونده اداره

سیاسی نموده‌ام گمان می‌کنم بطور وضوح بیگناهی خود را ثابت نموده‌ام. با وجود این ملاحظه می‌شود که مستنطق محترم قرار توقیف برای اینجانب صادر نموده است. معلوم می‌شود مطالب متذکر در اداره سیاسی با کمال وضوح مفهوم نگردیده و بنابراین تقاضا دارد نکاتی که موجب این اتهام می‌گردد مجدداً سؤال گردد. تحقیقاتی که از من در اداره سیاسی شده است مورد تصدیق اینجانب می‌باشد.

س - اسمعیل فروهید که یک نفر از عمال فرقه کمونیستی می‌باشد، به طوریکه پرونده اداره سیاسی حاکی است مشارالیه اظهار داشته که رادمنش در تاریخی که اعتصاب دبیرستان دارالفنون واقع شده بود دخالت در امر اعتصاب داشته و عضو کمیته مرکزی فرقه جوانان کمونیست طهران بوده است و در موقعیکه از طرف دولت جزو دانشجویان اعزامی به اروپا انتخاب می‌شود حسن حسناف معروف به پورآفر، که یکی از اعضای فرقه بوده، به طهران آمده و امورات مربوط به فرقه را از رادمنش تحویل می‌گیرد، و نیز اظهار داشته که رادمنش در انتشار بیانیه مضره بین دانشجویان اعزامی به پاریس و برلن و درج مقالات به نام دانشجویان در جراید و مجلات چاپ برلن از طرف فرقه کمونیستی عامل مهمی بوده است. هرگونه مدافعاتی که در اطراف بیانات اسمعیل فروهید دارید بیان کنید.

ج - بنده اصلاً اسمعیل فروهید را نمی‌شناسم، هیچوقت ایشان را نه دیده‌ام و نه صحبتی از ایشان شنیده‌ام. تعجب می‌کنم با وجود این اتهاماتی به اینجانب نسبت بدهد. بنده راجع به شرکت خود در کلاس اکابر بطوری است که در اداره سیاسی گفته‌ام و در اروپا بهیچوجه داخل هیچ جریانی نبوده‌ام. و در هیچ موقع مقالاتی در جراید انتشار نداده‌ام و اگر چنین مقالاتی بامضاء اینجانب پیدا شود خود را محکوم می‌دانم. از طرف برلن فقط یک دعوت تلگرافی از بنده برای رفتن به ژنو شد، چنانچه در پرونده خود در اداره سیاسی گفته شد. چون فکر ابداً در کارهای سیاسی کار نمی‌کرد و کاملاً، چنانچه پرونده تحصیلی در وزارت معارف گواهی می‌دهد، مشغول به تحصیل بوده و تلگراف مزبور را جواب منفی دادم. در صورتی که هیچ اطلاعی از این کنفرانس که بایستی از ژنو تشکیل شود اطلاع داشته باشم. بنده بهیچوجه در اعتصاب محصلین که در یازده سال قبل اتفاق افتاد شرکت نداشته. اگر تاریخ مسافرت بنده را با تاریخ اعتصاب محصلین دارالفنون ملاحظه فرمائید خواهید دید که بنده ابداً در این تاریخ در تهران نبوده‌ام. راجع

به ملاقات اینجانب با پورآفر فقط از روستا مشارالیه به من معرفی شد که به من راجع به تصمیم خود به رفتن اروپا صحبت شود. دیدم که او هم مثل روستا اصرار فوق‌العاده دارد که من به اروپا نروم. من حرف‌های مشارالیه را گوش نداده و به اروپا برای تکمیل تحصیلات خود رفته‌ام. خوشبختانه موفقیت‌های کامل در تحصیلات خود حاصل نموده و به درجات عالی علمی نائل شدم. تنها ایده آل بنده خدمت به دولت شاهنشاهی و به وطن عزیزم می‌باشد. اگر بنده در اروپا داخل جریاناتی بوده‌ام و عضویتی در پاره‌ای محافل داشته‌ام در ایران در تحت تأثیر حرف‌های ارانی می‌رفتم. از اینکه ارانی مذاکراتش، بر حسب اظهاراتش، بدون نتیجه ماند خود دلیل کامل به عرایض فوق‌الذکر است.

س - اگر عضویت شما در فرقه کمونیستی بعد از رفتن به اروپا ادامه نداشته به چه مناسبت ایرج اسکندری از گرونوبل کاغذ به شما نوشته مبنی بر اینکه از طرف دانشجویان آلمان دستور دارد شما را بشناسد و مراسله مشارالیه، مطابق تصدیق خودتان، که به شما نوشته است می‌رساند که ایرج از طرف فرقه کمونیست و دانشجویانی که در آلمان وارد فرقه مزبور بوده‌اند مأمور ملاقات و مذاکره با شما بوده است. صحیح است یا خیر؟

ج - بنده پس از به هم زدن و مرافعه شدید خود با رضای روستا یک سال بعد هم در تهران به شغل معلمی در مدارس متوسطه ادب و علمیه مشغول بوده‌ام و ابدأ هیچ ارتباطی با کسی نداشته‌ام. آشنائی اسکندری در شهر گرونوبل اسباب تعجب اینجانب گردید. معلوم شد که رضای روستا باز هم می‌خواهد به هر وسیله‌ای که هست مرا به دام بکشد و برای رسیدن به این مقصود محصلین آلمان را واسطه قرار داد ولی بنده ابدأ از مقاصد محصلین آلمانی و از اینکه آیا این محصلین دارای جنبه‌های سیاسی می‌باشند اطلاعی نداشته و حالیه هم حتی اطلاع ندارم. بهترین دلیل اینکه بنده با آنها ارتباط نداشته‌ام همان جواب منفی اینجانب به تلگراف دعوتشان به ژنو بوده است در صورتیکه نمی‌دانستم که این کنگره که خیال داشتند در ژنو تشکیل بدهند دارای چه منظوری است. جواب منفی به یک تلگراف دعوت آیا اشتراک اینجانب را می‌رساند در صورتیکه من هیچیک از محصلین آلمانی را ندیده و هیچوقت در آلمان نبوده‌ام و ایرج اسکندری [را] جز چند روزی که در گرونوبل بوده‌ام ندیده‌ام.

س - ایرج اسکندری در پرونده اداره سیاسی اظهار کرده است وقتیکه شما به

اروپا رفتید خود شما او را ملاقات کردید و مذاکرات سیاسی در اطراف ایران می‌کردید و مراسله‌ای که مشارالیه جهت شما نوشته بوده است راجع به پولی بوده که از شما قرض می‌خواسته است. صحیح است یا خیر؟

ج - بنده قبل از عزیمت خود به اروپا ابدأ ایرج اسکندری را نمی‌شناختم و او خودش در گرونوبل با بنده آشنا شده و مذاکرات سیاسی راجع به ایران ابدأ ما بین ما نشده است و آشنائی مستقیم خود را با مشارالیه کاملاً تکذیب می‌کنم و مراسله‌ای که به بنده نوشته است برای این بود که با بنده آشنا بشود. وقتی که بنده ایشان را ابدأ نمی‌شناختم چگونه می‌شود از من پول به عنوان قرض تقاضا نماید. پس از جدا شدن از ایشان و رفتن به شهر کان یک مراسله به من نوشت که وضعیت مالی من خوب نیست، اگر ممکن است برای من پولی بفرست. نه من پول فرستادم و نه کاغذی در جواب نوشتم، و بعد هم نمی‌دانم کارش به کجا رسید.

س - تلگراف را چه شخصی در اروپا به شما مخابره کرده بود؟ آن شخص را معرفی نمائید و بفرمائید با شخص تلگراف کننده آشنائی و ارتباط هم داشته‌اید که به شما تلگراف کرده بوده است؟

ج - بنده اسم امضاء کننده تلگراف را به خاطر ندارم چونکه از این قضیه تاکنون نه سال می‌گذرد و ابدأ با هیچیک از محصلین آلمان به هیچوجه دارای هیچ ارتباط و شناسائی نداشته و در تمام مدت توقف خود در اروپا، در آلمان در هیچ موقعی نبوده‌ام.

س - اگر مداخلات شما در فرقه کمونیستی پس از رفتن به اروپا ادامه نداشته برای چه وقتی از اروپا وارد شدید در جلسه‌ای که دکتر ارانی تشکیل داده بود و مذاکرات سیاسی ادامه داشته حاضر شده بودید که... مورد اعتراف خودتان در پرونده اداره سیاسی واقع، و کامبخش و دکتر تقی ارانی نیز تأیید کرده‌اند که قرار بوده است برای پیشرفت امور فرقه کمونیستی و توسعه فرقه تشکیلاتی از جوانان منورالفکر تحصیل کرده داده شود و اگر شما با عقاید آنها همراه و هم مسلک نبوده‌اید اولاً نمی‌بایستی در جلسه حاضر می‌شدید و ثانیاً اگر عقیده نداشتید مراتب را به مقامات مربوطه اطلاع می‌دادید. هرگونه

دفاعی دارید به نام آخرین دفاع بیان کنید.

ج - همانطوری که قبلاً بعرض رسید بنده در فرقه کمونیستی عضویتی نداشته‌ام، نه در اروپا شرکتی کرده‌ام و نه در ایران. ملاقات اینجانب با دکتر ارانی فقط ملاقات دوستانه و برحسب دعوت او که در یک مجلس جشن ورزشی بوسیله مرتضی قاسمی، بعنوان اینکه دکتر در فیزیک و در مدارس متوسطه تدریس می‌نماید، به اینجانب معرفی نمود انجام گرفت. قبلاً از من تقاضا کرد اگر وقت دارید یک وقتی خدمت شما برسم. بنده منزل نداشتم، معذرت خواستم، گفتم منزل قابل برای پذیرائی ندارم. جواب داد پس من آدرس خود را به شما می‌دهم به همراهی آقای مرتضی قاسمی بیائید تا قدری با هم راجع به کارهای تحصیلی خودتان صحبت بکنیم. بنده به همراهی مرتضی قاسمی به منزل او رفته با هم راجع به موضوعات تحصیلی و وضعیت علمی در اروپا صحبت کردم. در آن مجلس، داخل در صحبت‌های دیگر، از من سؤال کرد عقیده شما راجع به وضعیت سیاسی ایران چیست؟ من تعریف زیادی از وضعیت ایران کرده و ترقیات محیرالعقول که در این مدت قلیل در ایران شده بود تذکر دادم که فوق‌العاده مرا خوشحال کرده است. صحبت کرد ترقیات زیادی نکرده و انگلیسها در ایران مداخلاتی دارند. بنده جواب دادم که انگلیسها در ایران ابدأ دخالت ندارند و شما کاملاً اشتباه می‌کنید. جواب داد بالاخره عقیده شما این نیست که یک کارهائی ما بایستی بکنیم؟ جواب دادم دولت پس از زحمات زیاد و خرج‌های فوق‌العاده ماها را برای خدمت به این مملکت تربیت کرده. اگر شما میخواهید کار بکنید حالا موقع کار است. در این موقع که وزارت معارف مشغول تشکیل کلاسهای اکابر است برای خدمت به معارف و تشویقات عمومی اقلأ هفته‌ای دو ساعت مجاناً در این کلاس‌های اکابر تدریس کنید و در هر شغلی که دولت به شما رجوع می‌کند راست و درست باشید. مذاکرات ما به همین جا خاتمه یافت. پس از خارج شدن از منزلشان در همان موقع به مرتضی قاسمی گفتم که از حرف‌های ایشان معلوم می‌شود که مشارالیه آدم درستی نیست. به شما توصیه می‌کنم که در تحت تأثیر حرفهایش نروید و اگر من بعد ازین از شما سؤال کرد اظهار بی‌اطلاعی بکنید. دیگر بنده ایشان را بهیچوجه ندیدم و اگر گاهی در خیابان او را می‌دیدم نشناخته می‌گرفته و ابدأ حتی سلام و علیک هم با هم

نداشته‌ایم. گمان می‌کنم مشارالیه از بنده خیلی ناراضی و بنده [را] بر خلاف حقیقت آدم بدی تشخیص داده باشد، چنانچه در پرونده‌های مربوطه گفته است بنده رضای رادمنش [را] آدم خوبی تشخیص نداده و صلاح ندانستم که با او بیش از این مذاکرات ادامه دهم. آیا صلاح ندانستن او در تحت تأثیر افکار نرفتن و مانع شدن از اینکه یک نفر دوست دیگر تحت تأثیر افکارش برود دلیل به جرم اینجانب است؟ بنده از موقعی که از ایران حرکت کردم تقریباً یک سال قبل از عزیمت اینجانب به اروپا با هیچکس دارای ارتباط سیاسی نبوده‌ام و سراپا گوش مشغول به تحصیل و موفقیت از رفتن به اروپا بوده، پرونده تحصیلی اینجانب مراتب فوق را گواهی می‌دهد. تلگراف منفی اینجانب به تقاضای یک نفر از محصلین ایرانی راجع به شرکت به کنگره و مذاکرات اینجانب با دکتر ارانی و از اینکه همه این اشخاصی که امروزه در تحت تعقیب هستند در تمام پرونده‌های مربوطه گفته‌اند که بنده با آنها هیچ نوع ارتباط سیاسی نداشته کاملاً واضح و مدلل است. بنده هر نوع شرکتی را با هر دسته بعنوان سیاست یا غیر آن کاملاً تکذیب می‌نمایم، خود را کاملاً بیگناه می‌دانم. اعمال و رفتارم کاملاً گواهی می‌دهد. منتظرم که دولت شاهنشاهی در ازاء زحمات و در تحت تأثیر افکار دشمنان وطن نرفتن بنده را تشویق نماید و مقامات مربوطه بایستی تشخیص بدهند که دولت برای اینجانب در حدود بیست هزار تومان خرج کرده و مرا حاضر برای خدمت به وطن کرده‌اند. انصاف نیست با این همه زحمت بدبخت بشوم. (امضا)

دکتر رضا رادمنش پس از بازجویی تسلیم پاسبان ۱۱۷۳ برای عودت به محبس گردید. (امضا) ۱

ضمائم

- ۱- لایحه، و قانون، خرداد ۱۳۱۰
- ۲- ادعنامه دادستان
- ۳- آخرین دفاع دکتر ارانی در دادگاه جنائی تهران
- ۴- رأی دادگاه عالی جنائی درباره پنجاه و سه نفر

«لایحه» و «قانون» خرداد ۱۳۱۰

متن لایحه

ساحت محترم مجلس شورای ملی، نظر به اینکه در قانون مجازات عمومی مقرراتی موجود نیست که دولت بتواند بموجب آن اشخاصی را که می‌خواهند نظامات سیاسی و اجتماعی و یا اقتصادی مقرر در مملکت را به قهر و غلبه بهم زنند و یا حاکمیت یک طبقه را به طبقات دیگر جامعه بزور مستقر نمایند تعقیب و مجازات کند لذا مواد ذیل پیشنهاد و تقاضای تصویب آن میشود:

ماده ۱- اشخاص ذیل به حبس مجرد از ۳ تا ۱۰ سال محکوم خواهند شد:

۱- هرکس در ایران حزب یا جمعیتی را تشکیل داده و یا اداره نماید و یا باعث تشکیل حزب یا هر نوع جمعیتی شود که مسلک آن استقرار حاکمیت یک طبقه اجتماعی بر سایر طبقات جامعه بزور بوده و یا مسلک آن عبارت باشد براینکه نظامات سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی مقرر در مملکت را به قهر و غلبه بهم بزنند.

۲- هرکس در ایران حزب یا جمعیتی را تشکیل داده و یا اداره نماید و یا باعث تشکیل حزب یا جمعیتی گردد که مرام آنها جداکردن قسمتی از ایران یا بنحوی از انحاء لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن و یا از میان بردن و یا تضعیف احساسات ملی راجع به استقلال و یا تمامیت مملکت باشد.

۳- هرکس شعبه حزب یا جمعیتی که در خارج ایران برای یکی از مقاصد مذکور در فقرة ۱ و ۲ تشکیل شده به همان اسم یا در تحت عنوان صوری دیگری در ایران تشکیل دهد یا اداره نماید.

ماده ۲- مجازات اشخاصی که به هر عنوان داخل حزب یا جمعیت و یا شعبه‌های مذکور در ماده ۱ باشند بدون اینکه در آنجا سمت مؤسس یا مدیری داشته باشند حبس مجرد از ۲ تا ۵ سال خواهد بود.

لکن اگر اشخاص مذکور قبل از تعقیب مراتب را به مأمورین دولت اطلاع دهند و یا بعد از تعقیب وسایل دستگیری مقصرین را فراهم کنند از مجازات معاف خواهند بود.

ماده ۳- مجازات اشخاصی که پس از صدور حکم انحلال حزب یا شعب

فوق‌الذکر از طرف دولت، آن حزب یا جمعیت یا شعبه در تحت عنوان یا شکل دیگری تشکیل داده و یا داخل آن بشود حبس مجرد از ۴ تا ۱۰ سال خواهد بود.

ماده ۴- هرکس در ایران بر علیه سلطنت مشروطه یا برای استقرار حاکمیت یک طبقه بر طبقات دیگر جامعه به قهر و غلبه و یا برای برهم زدن اجباری نظامات سیاسی و اجتماعی و یا اقتصادی مقرر در مملکت و یا برای نابود ساختن و یا تضعیف احساسات ملی راجع به تمامیت یا استقلال مملکت تبلیغاتی نماید به حبس تأدیبی از یک سال تا ۳ سال محکوم خواهد شد.

همین مجازات درباره کسانی نیز مقرر است که از نفس جرم‌های مذکور در این ماده یا مواد قبل و یا از مرتکب آن جرم‌ها بنحوی از انحاء دفاعاً تمجید علنی نمایند.

رئیس‌الوزراء (تیمور تاش)
وزیر عدلیه (داور)

این لایحه پس از سه هفته شور در کمیسیون عدلیه مجلس شورا بصورت زیر تغییر یافت و بعنوان قانون به دولت ابلاغ شد.

متن قانون

ماده اول - مرتکبین هریک از جرم‌های ذیل به حبس مجرد از ۳ تا ۱۰ سال محکوم خواهند شد:

۱- هرکس در ایران به هر اسم یا به هر عنوان دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد و یا اداره نماید که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و رویه یا مرام آن اشتراکی است یا عضو دسته و یا جمعیت یا شعبه جمعیتی شود که با یکی از مرام یا رویه‌های مزبور در ایران تشکیل شده باشد.

۲- هر ایرانی که عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی باشد که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران یا مرام و رویه آن اشتراکی است اگرچه آن دسته یا جمعیت یا شعبه در خارج ایران تشکیل شده باشد.

ماده دوم - هرکس به نحوی از انحاء برای جدا کردن قسمتی از ایران و یا برای لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن اقدام نماید محکوم به حبس مؤبد با اعمال شاقه خواهد شد.

ماده سوم - هرکس خواه با مشارکت خارجی خواه مستقلاً بر ضد مملکت ایران مستقیماً قیام نماید محکوم به اعدام می‌شود.

ماده چهارم - هرکس عضو دسته یا جمعیتی باشد که برای ارتکاب یکی از جنایات مذکور در مواد قبل تشکیل شده و قبل از تعقیب از طرف مأمورین دولتی قصد خیانت و اسامی اشخاصی را که داخل آن دسته و جمعیت بوده است برای دولت یا مأمورین دولتی افشاء نماید از مجازات معاف خواهد بود.

تبصره - منظور از دسته و جمعیت مذکور در این قانون عده از ۲ نفر به بالاست.

ماده پنجم - هرکس برای یکی از جرم‌ها و مجرمین مذکور در مواد ۱ و ۲ و ۳ در ایران بنحوی از انحاء تبلیغ نماید و هر ایرانی که بر علیه سلطنت مشروطه ایران یا بر له یکی از جرم‌ها و مجرمین مذکور در مواد فوق بنحوی از انحاء در خارج از ایران تبلیغ کند محکوم به ۱ سال تا ۳ سال حبس تأدیبی خواهد شد.

ماده ششم - اشخاصی که جرم‌های مذکور در مواد ۱ و ۲ و ۳ را در خارج از ایران مرتکب شوند، و ایرانیان مذکور در قسمت اخیر ماده پنجم پس از ورود به خاک ایران تعقیب و مجازات خواهند شد.

ماده هفتم - ماده ۶/۷۹ (۴) قانون مجازات عمومی از اول تیرماه ۱۳۱۰ بموقع اجرا گزارده میشود.

مقایسه «لایحه» و «قانون»

چنانکه دیده میشود متن «قانون» نسبت به «لایحه» گسترده‌تر و مجازات‌ها شدیدتر است:

۱- در لایحه مسلک حزب یا جمعیت «استقرار حاکمیت یک طبقه اجتماعی بر سایر طبقات جامعه بزور» یا بر هم زدن «نظامات سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی مقرر در مملکت به قهر و غلبه» قید شده و حال آنکه در قانون بجای این عناوین فقط یک کلمه «اشتراکی» آمده و عبارت «ضدیت با سلطنت مشروطه ایران» بر آن افزوده شده است.

۲- در لایحه نوشته شده کسی که با «مرام جدا کردن قسمتی از ایران یا... لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن و یا از میان بردن و یا تضعیف احساسات ملی راجع به استقلال و یا تمامیت مملکت» حزب یا جمعیتی تشکیل دهد و یا اداره کند محکوم به حبس از ۳ تا ۱۰ سال خواهد شد ولی بموجب قانون چنین شخصی محکوم به «حبس مؤبد با اعمال شاقه» خواهد شد.

۳- بموجب «قانون» کسی که «برضد مملکت ایران مستقیماً قیام نماید محکوم به اعدام میشود» و حال آنکه چنین جرم و چنین مجازاتی در «لایحه» پیش‌بینی نشده بود. بعلاوه معلوم نیست میان این جرم و اقدام برای «جدا کردن قسمتی از ایران و یا لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن» چه تفاوتی وجود دارد.

۴- تنها موردی که «لایحه» بنظر سختگیرتر از «قانون» می‌آید مجازات ۱ تا ۳ سال

حبس برای کسانی است که از «نفس جرم‌های مذکور... و یا از مرتکب آن جرم‌ها بنحوی از انحاء دفاعاً تمجید علنی نمایند» و حال آنکه «قانون» از «تمجید علنی» سخنی به میان نیاورده و تنها به ذکر «تبلیغ» اکتفا کرده است.



ضمائم پرونده

ادعا نامه دادستان

متن ادعاینامه

مدعی العموم پاره‌ی بدایت (دادبان نخست)^۱

عده‌ای بالغ بر ۵۳ نفر برای ترویج مرام اشتراکی و اقدامات علیه امنیت و استقلال کشور شاهنشاهی در تهران تشکیل که پس از کشف و تعقیب قضیه و انجام تحقیقات لازمه شرح و تفصیل آن ذیلاً نگاشته می‌گردد.

مقدمه - فرقه مزبور تحت تعلیمات و دستورات مبدأکل که در ممالک جماهیر شوروی می‌باشد بوسیله نصرالله اصلانی (کامران)، که فعلاً در آنجا مقیم است، با اقدامات اشتراکی خود علیه استقلال مملکت شروع نموده و بدو دکتر تقی ارانی، عبدالصمد کامبخش، محمد شورشیان، دکتر محمد بهرامی و علی کامکار، که اسم اصلی او صادق‌پور است، تشکیلاتی داده و سپس با دستگیری سایر متهمین در اجراء و انجام مقاصد خود اقدام می‌کرده‌اند، بدین ترتیب که طبق دستور مبدأ جلسات دو سه نفری تشکیل و پس از آن که به تبلیغ عضو جدیدی اقدام و موفق به هم مسلکی با او می‌شده‌اند وی را نیز وادار می‌کرده که مرام اشتراکی را با نهایت زبردستی و مراقبت پیش رفقا و آشنایان خود ترویج و عده‌ای را او نیز تبلیغ نماید.

عضو جدید هم با تشکیل جمعیت‌های دو سه نفره و انجام منظور آنها را وادار به همین رویه می‌کرده است. حتی برای اجرای کامل این منظور افراد برجسته را به پاره‌ای از شهرستان‌های کشور ایران (برای) تبلیغ گسیل و اعزام و مرتباً نتیجه اقدامات خود را به

۱. در اصل نوشته شده «متن ادعا نامه مدعی‌العموم استیناف به دیوان عالی جنائی درباره ۵۳ نفر ترویج‌کنندگان مرام اشتراکی و اقدام‌کنندگان بر علیه امنیت و استقلال کشور شاهنشاهی» ولی در شماره فردای روزنامه اطلاعات مورخ ۱۲ آبان ۱۳۱۷ به صورت بالا تصحیح شده است.

محرکین اصلی گزارش می‌نموده‌اند و دستورات ثانوی اخذ می‌کرده‌اند که تفصیل این امر نیز، در مورد متهمین به نوبه خودشان ذکر خواهد شد.

محرکین اصلی نیز به وسیله نصرالله اصلانی (کامران) کلیه تعلیمات و دستورات مرکز کل را دریافت و برای استتار قضیه بعضی از اعضاء را از طریق غیرمجاز برای اخذ دستورات به ممالک جماهیر شوروی اعزام و پس از کسب دستور معاودت، و نیز اشخاص را که در خارج هم مسلک داشته بهمین نحو به ایران می‌آورده و پس از انجام منظور او را به خارج اعزام می‌داشته‌اند.

توضیح آنکه برای استتار جرم طبق دستور فرقه اغلب متهمین مزبور خود را به اسامی مختلفه به یکدیگر معرفی، چنانکه نصرالله اصلانی خود را کامران، و عبدالصمد کامبخش خود را تنبورک و امیر و سید اسدالله و سریری، و ضیاء الموتی خود را فتانه و ریاضی و نوربہشت، و اربلیان خود را عربعلی معرفی می‌کرده‌اند. و خلاصه منظور متهمین تبلیغ افراد کشور شاهنشاهی به مرام اشتراکی و ایجاد اعتصاب بین دانشجویان و کارگران و سایر طبقات به منظور اجرای مقاصد فوق بوده که این جریان از طرف اغلب از متهمین، که در اعتصاب دانشکده فنی دخالت داشته‌اند، تصدیق گردیده است. کما اینکه نصرالله اصلانی که از عمال مبرز کمیته و با جمعیت مرکزی اتحاد جماهیر شوروی مربوط بوده و پس از آنکه برای دادن تعلیمات لازمه به سردهسته‌های جمعیت وارد ایران شده چندی بنام فرج الله مرادی در کارخانه وطن اصفهان مشغول کار شده و مسبب اعتصاب کارگرهای آنجا گردیده و با آنکه تحت نظر و مراقبت مأمورین بوده است بدستیاری دکتر ارانی و دکتر محمد بهرامی از طریق غیر مجاز به روسیه مراجعت می‌نماید. اقدام دیگر جمعیت مزبور، برای پیشرفت مقاصد سوء خود تهیه بیانیه‌های مخالف با مصالح کشور، که به دستور نصرالله اصلانی به وسیله دکتر ارانی تنظیم شده بوده و آنها را بین اعضاء فرقه توزیع می‌کرد، که یک نسخه از آن بیانیه‌ها به وسیله مأمورین اداره شهربانی کشف و در پرونده بایگانی است. ایضاً در زمان تشکیل جلسات بوسیله کتب کمونیستی، که دکتر ارانی وارد می‌کرده، به تبلیغ دیگران می‌پرداخته‌اند و دکتر مشارالیه مجله‌ای نیز به نام مجله دنیا منتشر، که علی‌الظاهر دارای

مقالات فلسفی لیکن در باطن افکار مرامی خود را به وسیله آن انتشار و بین اعضاء جمعیت، برای آشنا کردن آنها به اصول مادیات و ماتریالیستی تقسیم می‌نموده. امور مالی این فرقه از طرف بین‌الملل سوم، که مرکز آن در ممالک جماهیر شوروی است، تأمین می‌شد و بنابه دستور دکتر محمد بهرامی و دکتر ارانی وجوه مزبور از روسیه فرستاده نمی‌شد زیرا ممکن بود این قضیه بر کشف امر کمک نماید بلکه به عناوین مختلفه وجوه مذکوره را از پاریس نزد دکتر بهرامی ارسال می‌داشته‌اند، و بوسیله دکتر مشارالیه وجوه ارسالی برای انجام و بسط امور فرقه به بعضی افراد تقسیم می‌شده.

این بود خلاصه اعمال متهمین. بنابراین افعال و اعمال هر یک را با ذکر دلایل ذیلاً بیان می‌نمایم.

متهمین و دلایل اتهام

۱- دکتر تقی ارانی فرزند ابوالفتح، ۳۴ ساله، رئیس سابق اداره تعلیمات صناعت و استاد دانشکده صنعتی مجرد، اهل تبریز، مقیم تهران و فعلاً در توقیف احتیاطی متهم است به اینکه علاوه بر عضویت در فرقه اشتراکی از عاملین و مؤسسين و مبلغین فرقه مزبور بوده و نیز مرتکب جعل اکاذیب گردیده است. به این توضیح که مشارالیه در زمان توقف در برلن با مرتضی علوی^۲، که از دانش آموزان ایرانی در برلن بوده، به تبلیغ مرام اشتراکی اشتغال داشته و جراید و مجلاتی بر علیه مصالح کشور شاهنشاهی منتشر می‌کرده و به این جهت او را از برلن اخراج نموده و فعلاً در روسیه می‌باشد مربوط و به مرام اشتراکی تبلیغ و پس از مراجعت به ایران با عبدالحسین دهبازاد حسابی ولادین نوری، که آنها نیز از عمال مبرز فرقه مزبور بوده و فعلاً در روسیه اقامت دارند، روابط مسلکی پیدا نموده و به وسیله صغری دهبازاد، عیال عبدالحسین، با کامران (نصرالله اصلانی) مناسبات و روابط فرقه‌ای به دست آورده و به وسیله او با عبدالصمد^۳ کامبخش و

۰۱ در متن آمده بود «پیش».

۰۲ در اصل نوشته شده بود «بزرگ علوی» که اشتباه است.

۰۳ در اصل «عبدالحسین» نوشته شده.

اغلب از متهمین رابطه هم مسلکی پیدا کرده مشغول تبلیغ مرام اشتراکی شده و عده‌ای از دانشجویان و آموزگاران را به‌عنوان مذاکره و مباحثه در فلسفه و علوم دیگر به منزل خود دعوت و به وسیله خواندن کتب و مجلات اشتراکی افکار و روحیات آنها را به این مرام مجذوب و به عده‌ای از آنها نیز که مقتضی می‌دانسته منظور خود را که برقراری مرام اشتراکی است تفهیم و تبلیغ نموده است و در ضمن آنها را به کامبخش نیز معرفی کرده، و به علاوه در بیانیه مورخه اول ماه مه ۱۹۳۶، که نسخه اصلی آن به خط متهم است، جعل اکاذیب نموده. گرچه در بازجویی مفصلی که قاضی تحقیق از وی نموده، و از اولین صفحه دفتر تحقیقات تا پنجاه و یکمین ورق آن مندرج است، متهم مزبور ارتکاب جرائم منتسبه را منکر گردید لیکن نظر به اعترافات صریح او در تحقیقات مقدماتی اداره سیاسی که آنها را با خط خود تحریر و تشریح و امضاء نموده است و خلاصه آن در قسمت ۴ گزارش اداره نامبرده از صفحه ۱۶ تا ۲۴ مندرج است، و همچنین نظریه اینکه نزد قاضی تحقیق قسمت‌هایی را که در احراز جرم مؤثر ندانسته تلویحاً تأیید نموده، مخصوصاً ملاقات و مذاکره اصلانی (کامران) و مرتضی علوی و غیره را اعتراف نموده، و این اقرار تلویحی مؤید بر صحت اظهارات مشارالیه در ادارات سیاسی می‌باشد. گذشته از این همین اقرار است که تا حدی موجب کشف واقع گردیده. دیگر آنکه اظهارات این دکتر از طرف اغلب از متهمین نیز تأیید گردیده. به علاوه اظهارات دکتر مرتضی سجادی و ایرج اسکندری و بزرگ علوی و محمد شورشیان و انور خامه‌ای و هکذا گفتار سایر متهمین امر که بطور تفصیل در دفتر تحقیقات مندرج است تردیدی در ارتکاب جرائم منتسبه از طرف دکتر ارانی باقی نمی‌گذارد. بیانیه اول مه، که فوقاً ذکر از آن شد و نسخه اصلی آن طبق اظهارات متهمین و اعتراف دکتر ارانی از ناحیه او صادر شد، خود به تنهایی دلیلی است کافی چه افکار و عقاید او در آن آشکار بوده و جعل اکاذیب نیز در آن هویدا می‌باشد. ورقه دیگری هم که در تحقیقات مستنطق تشریح گردیده و در زندان با مداد نوشته و به وسیله آن می‌خواسته بین سایر متهمین ایجاد اختلاف نماید با سایر قرائن، که در پرونده امر موجود است، تماماً ارتکاب

جرایم مزبور را از طرف دکتر ارانی محرز می‌دارد. بنابر این اعمال مشارالیه با ماده اول و ماده پنج قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور و ماده ۸۱ و ۲۶۹ مکرر قانون مجازات عمومی منطبق بوده و در حدود این مواد و رعایت ماده ۲ الحاقی به قانون اصول محاکمات جزائی تقاضای حدّ اشدّ مجازات را درباره او دارم.

۲- عبدالصمد کامبخش: فرزند کامران، ۳۴ ساله، مدیر کارخانه زیس، اهل قزوین، مقیم تهران و فعلاً در توقیف احتیاطی، متهم است به این که از مؤسّسین و مبلغین فرقه اشتراکی در ایران بوده و جوهری که برای این فرقه می‌رسیده بوسیله او به اغلب اعضاء فرقه مزبور کمک می‌شده و عهده‌دار قسمتی از تشکیلات این دسته^۱ بوده و کسانی را که برای تحصیل مرام اشتراکی به ممالک جماهیر شوروی اعزام می‌داشته و تصمیماتی را با دکتر تقی ارانی و غیره میگرفته اجرا مینموده است. و با نصرالله اصلانی (کامران) روابط و مناسبات فرقه‌ای داشته و روابط کامران را با کمیته اجرائیه بین‌المللی فرقه اشتراکی و عملیات و مداخلات او را در امور فرقه‌ای تشریح می‌کرده و همچنین به وسیله تدریس و تفهیم و مجلات اشتراکی اشخاص را به عضویت این دسته دعوت و ترغیب و داخل می‌نموده و جلسات تبلیغ تشکیل می‌داده، در اعتصاب دانشکده فنی مداخله داشته و اوراق مضره را به اعضاء فرقه ذی مدخل تسلیم می‌نموده. این شخص در بازجویی‌های اداره سیاسی مراتب فوق را صریحاً اقرار و به خط خود نوشته است که خلاصه آن در گزارش اداره مزبور از صفحه ۲۷ تا ۳۵ مندرج است. در نزد مستنطق نیز تلویحاً اقرار خود را تأیید نموده که با توجه به اقرار سایر متهمین و اظهارات آنها از قبیل دکتر ارانی، ضیاء الموتی، اعزازی، دکتر بهرامی و غیره و سایر قرائن موجوده در پرونده جرائم انتسابی مسلم و به دستور ماده قانون مجازات [مقدمین] علیه استقلال و امنیت کشور با رعایت ماده ۲ ملحقه به اصول محاکمات جزائی صدور حکم مجازاتش را خواستارم.

۳- دکتر محمد بهرامی: فرزند مرحوم دکتر علیرضا (مهدب السلطنه)، ۴۰ ساله، شغل طبابت، اهل تفرش، مقیم تهران و فعلاً توقیف احتیاطی، متهم است به اینکه داخل در عضویت فرقه اشتراکی بوده و موقعی که آلمان بوده با مرتضی علوی مناسبات و

۱- در اصل کلمه «نوشته» آمده که حتماً غلط است.

روابط اشتراکی داشته و برای ورود به عضویت در حزب آلمان دعوت شده و پس از اینکه مرتضی علوی از آلمان تبعید می‌شود به مناسبت نامه‌ای که از مشارالیه به او رسیده که موقع مراجعت به ایران در مسکو او را ملاقات نماید به مسکو رفته و با روشن نام، که فعلاً مقیم روسیه و یکی از عمال فرقه اشتراکی است، ارتباط به دست آورده و به وسیله او در مجالس و مجامع اشتراکی حاضر شده و به رضا قلی سیفی^۱، که طبق گزارش اداره سیاسی یک نفر از عاملین فرقه اشتراکی ایران در روسیه است، معرفی شده و سپس با دستوراتی که روشن در اطراف امور فرقه‌ای به او داده به ایران معاودت کرده و حسب دستور فرقه مزبور با هم مسلکان خود، یعنی دکتر تقی ارانی، محمد شورشیان، عبدالصمد کامبخش و غیره همدست شده و وجوه و نامه‌هایی که از خارج به عنوان او می‌رسیده به کامبخش جهت کمک اعضاء فرقه می‌داده است. این شخص نیز تمام عملیات و جرائم ارتكابی را در اداره سیاسی شخصاً اقرار و به خط خود تقریر و تشریح کرده است. در قسمت گزارش اداره سیاسی از صفحه ۲۴ تا ۲۷ خلاصه نوشته شده. گذشته از این مقداری کتب تبلیغی اشتراکی در منزل او کشف گردیده و فعلاً در اداره کل شهربانی موجود می‌باشد.

اظهارات دکتر تقی ارانی، محمد شورشیان، دکتر یزدی، ایرج اسکندری و خلیل ملکی و بزرگ علوی و کامبخش و غیره، و کیفیت ارسال وجوه از خارجه بعنوان او از طریق جریان غیر عادی، و نظر به مذاکرات او با مرتضی علوی و روشن نام و معرفی شدن رضا قلی سیفی که غیر طبیعی و باسلوب و سبک فرقه بوده، و دستوراتی که در موقع معاودت به ایران از روشن گرفته و وظیفه و کار او را در فرقه تعیین کرده و ارتباط و ملاقات اعضاء فرقه را به عهده او محول کرده، بالاخره نظر به اینکه اقرار متهم در پرونده اداره سیاسی با سایر اظهاراتی که علیه او در پرونده کاملاً تطبیق کرده مثبت جرم است و اقرار تلویحی او هم در محضر مستنطق مثبت و مؤید احراز جرم متهم بوده و عضویت و مداخلات متهم را در فرقه اشتراکی مسلم می‌دارد.

بنابراین اقدامات دکتر بهرامی هم مشمول ماده اول قانون مقدمین علیه امنیت و

۱. در اصل «سیف» چاپ شده که غلط است.

استقلال کشور بوده و تقاضای مجازات او را هم طبق ماده مزبور از آن دادگاه می‌نمایم.

۴- محمد شورشیان: فرزند گل محمد، ۵۴ ساله، صنعتگر و مکانیک‌دان، اهل گیلان، توقیف احتیاطی، متهم است به عضو بودن در فرقه اشتراکی و تبلیغ این مرام و تخلف از مقررات قانون ورود و اقامت اتباع خارجه در ایران و دادن رشوه. توضیح آنکه این شخص در اجرای منظور خود، یعنی تبلیغ و وادار کردن اشخاص به عضویت مرام اشتراکی، سعی بلیغ نموده بطوری که می‌توان او را یکی از عمال مبرز فرقه محسوب نموده تخلف مشارالیه از قانون ورود و اقامت اتباع خارجه در ایران و اتهامش به رشاء اینست که در مسافرت‌هائی که به ممالک اتحاد جماهیر شوروی می‌کرده نظر به نداشتن پروانه عبور به طور قاچاق از سر حد آمد و شد می‌کرده، و موقعی که وارد سر حد ایران شده بوسیله مأمورین امنیه گرفتار می‌شود و برای خلاصی خود بدفعات تقریباً ۷۵۰ ریال با دخالت علی کامکار و محمد بقراطی به غلامرضا و اصغر امنیه و ابراهیم سرباز و سایرین، که مأمور پست آن حدود بوده‌اند، رشوه داده. متهم تمام عملیات و اقدامات خود را در اداره سیاسی اقرار و بخط خود جزئیات امر و ملاقات‌هائی که با عمال فرقه در خارج نموده و دستوراتی که اخذ کرده است تشریح و تقریر نموده، و ایضاً در زمان گرفتاری در شهربانی اهواز جرائم ارتكابی را در تحقیقاتی که از وی شده است اقرار کرده است، و خلاصه عملیات و اقرار او از صفحه ۱ تا ۸ گزارش اداره شهربانی منعکس، و چون اقرار او با اظهارات سایر متهمین و قرائن موجود در پرونده موافق است مجرمیتش مسلم و طبق مواد ۱ و ۵ قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور و مادّتين ۳ و ۶ قانون ورود و اقامت اتباع خارجه و ماده ۱۴۲ قانون مجازات عمومی با رعایت ماده ۲ از مواد ملحقه به اصول محاکمات جزائی تقاضای صدور حکم مجازاتش را دارم.

۵- علی صادق پور: مشهور به علی کامکار فرزند رضا، ۳۴ ساله، اهل قزوین، مقیم تهران، شغل مکانیک، در توقیف احتیاطی. اقدامات این شخص نیز، علاوه بر اینکه علیه امنیت و استقلال کشور بوده، تخلف از قانون ورود و اقامت اتباع خارجه و رشاء نیز می‌باشد. بدین تفصیل که اولاً مشارالیه یکنفر از اعضاء دسته و یکی از عمال مبرز فرقه اشتراکی بوده و با نصرالله اصلانی (کامران)، که در آن تاریخ به نام فرج‌الله مرادی معروف بوده و در کارخانه وطن اصفهان مشغول کار و مسبب اعتصاب بوده،

مناسبات کامل داشته و به مرام اشتراکی تبلیغ و وارد عضویت جمعیت جوانان کمونیست گردیده و بوسیله مشارالیه با سید محمد (این شخص هم طبق گزارش اداره سیاسی در خوزستان فرقه اشتراکی تشکیل داده از عمال این فرقه بوده و پس از تعقیب فوت می‌نماید) و عباس آذری کفاش و محمد فرجامی و مهدی گلغام و غیره هر یک داخل دسته و مرام اشتراکی بوده، ارتباط مرامی حاصل و طبق دستور فرقه جلسات دو نفری و سه نفری تشکیل می‌داده، و ثانیاً بر حسب دستور کامران برای آشنائی کامل و تحصیل مرام اشتراکی بطور قاچاق به ممالک جماهیر شوروی رفته و پس از مدتی تحصیل و توقف در آنجا با تعلیمات و دستوراتی که کامران و سایرین به او داده‌اند از طریق غیر مجاز به ایران مراجعت، مشخصات و محل اقامت هاشم و مهدی گلغام را که در اصفهان بوده‌اند به همکار خود محمود بقراطی داده که به اصفهان رفته و در آنجا مشغول انجام امور فرقه بشوند، بعداً هم با کامبخش و اعزازی و عباس آذری و فرجامی و چند نفر از متهمین دیگر مناسبات مسلکی می‌نماید. ثالثاً در موقع ورود محمد شورشیان و بقراطی بطور قاچاق به ایران مبلغی با دخالت رفقای خود رشوه به مأمورین امنیه داده. رابعاً از شناسنامه علی کامکار برای انجام عملیات غیر مجاز خود استفاده کرده. علی صادق‌پور (کامکار) بخط خود در دفتر بازجوئی اداره کل شهربانی صریحاً به مراتب فوق و تبلیغ دیگران اعتراف نموده. خلاصه آقاریز او از صفحه ۱۰ تا ۱۶ گزارش اداره مزبور نوشته شده، در نزد مستنطق نیز از صفحه ۱۰۵ تا ۱۰۸ تلویحاً عملیات خود را اعتراف نموده. گذشته از این مراتب گفتار عبدالصمد کامبخش، محمد بقراطی، محمد شورشیان و سایر متهمین امر حاکی از مناسبات مرامی آنها با این شخص و عملیات او در موضوع تبلیغ و تشکیل دسته و غیره می‌باشد. فلذا و بنا به مراتب مذکور در قرار قاضی تحقیق جرائم ارتكابی او مسلم و طبق ماده ۱ و ۵ قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور و قسمت ۳ و ۴ ماده ۱۵ قانون ورود و اقامت اتباع خارجه و ماده ۱۴۲ قانون مجازات عمومی با رعایت ماده ۲ ملحقه به اصول محاکمات جزائی صدور حکم مجازات ویرا خواستار است.

۶- محمود بقراطی: پسر هادی، ۳۴ ساله، مدیر دبستان شاه رضای مشهد، اهل

رشت، مقیم تهران، در توقیف احتیاطی، متهم است به اینکه در فرقه اشتراکی و دسته

آنها عضویت داشته، به این ترتیب که سابقاً به وسیله فرج پور نام، که فعلاً مقیم روسیه است، با این مرام آشنا و تبلیغ گردیده و در اواخر ۱۳۱۳ از طریق غیر مجاز به روسیه رفته و با نصرالله اصلانی کامران ارتباط داشته و با کمک او و علی کامکار، بخرج فرقه کمونیست مدتی در دارالفنون شرق مسکو مشغول تحصیل بوده و بعداً محرمانه به طور قاچاق به ایران مراجعت، و در موقع ورود در ارتکاب رشاء، که فوقاً گفته شد، دخالت داشته. پس از ورود به تهران چندین بار علی کامکار را ملاقات و مناسبات فرقی با او پیدا نموده و مقرر گردیده به اصفهان رفته با مهدی و هاشم روابط اشتراکی حاصل نماید که در این موقع مورد تعقیب واقع و دستگیر می شود. مراتب مزبور را متهم در اداره سیاسی اقرار و باخط خود جزئیات امر را توضیح داده چنانکه خلاصه اقرار او در قسمت ۲ گزارش اداره مذکور از صفحه ۸ تا ۱۰ مندرج است، و در محضر مستنطق نیز تلویحاً اعتراف نموده. بنابراین با توجه به اظهارات عبدالصمد کامبخش جرائم انتسابی از ناحیه وی مسلم و در حدود ماده یک از قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت و قسمت ۳ از ماده ۱۵ قانون مجازات ورود و اقامت اتباع خارجه و ماده ۱۴۲ قانون مجازات عمومی، با رعایت ماده ۲ الحاقی به قانون اصول محاکمات جزائی تقاضای مجازاتش می شود.

۷- دکتر مرتضی یزدی: فرزند مرحوم شیخ حسین، ۳۸ ساله، شغل طبابت، اهل یزد، مقیم تهران، فعلاً در توقیف احتیاطی، متهم است که در ایام توقیف و تحصیلش در آلمان بر اثر تبلیغ مرتضی علوی داخل در فرقه اشتراکی گردیده و در موقع مراجعت به ایران کتاب رمزی را که علوی به او سپرده بوده که در تهران به دکتر ارانی بدهد با خود آورده و تسلیم دکتر نامبرده می نماید. در تهران نیز در ردیف اعضاء جمعیت بوده و در جلساتی که در منزل دکتر ارانی تشکیل می گردیده، که ایرج اسکندری و دکتر بهرامی و بزرگ علوی حضور داشته اند، حاضر می شده و در مذاکرات مربوط به مرام اشتراکی شرکت داشته، در طبع مجلات مربوط به این مرام به دکتر ارانی کمک مالی می کرده. متهم مزبور تمام مراتب مذکوره و آوردن کتاب رمز و غیره را با خط خود بطور تفصیل در کتاب بازجوئی اداره شهربانی نگاشته و صریحاً اعتراف به عملیات ارتکابی نموده که خلاصه اظهارات وی در قسمت ۲۶ از صفحه ۶۹ تا ۷۱ گزارش اداره مزبور مرقوم شده، در نزد

مستنطق هم، هر چند منکر عضویت و مداخله در فرقه اشتراکی شده و گفته است از وقتی که به ایران آمده عملیات مخالف مصالح کشور از او سر نزده و پس از حضور در دو جلسه در منزل دکتر ارانی چون افکار آنها را مضر دیده دیگر حاضر نگردیده، ولی در ضمن این بیانات اعترافات خود را در دفتر تحقیقات شهربانی تأیید نموده است (رجوع شود به اوراق تحقیقاتی مستنطق از صفحه ۲۰۶ تا ۲۱۵) منجمله گفته است «مرتضی علوی داخل در احزاب اشتراکی بوده و در وین او را تبلیغ به مرام اشتراکی کرده، بعداً که به برلن آمده داخل در جمعیت دانش آموزان شده، مجدداً مرتضی علوی او را تبلیغ کرده است و غیره». راجع به مفتاح رمز گفته است «مرتضی علوی را که در آلمان تبعید کردند از چکوسلواکی کتابچه رمزی نزد او فرستاده و از نظر دوستی و تصور اینکه متمایل به افکار او هستم در خواست کرد که در موقع معاودت به ایران به دکتر ارانی بدهم». جای دیگر گفته است «دکتر تقی ارانی را در برلن دیده و می دانستم دارای افکار و عقاید اشتراکی است و همیشه صحبت از اوضاع ایران می کرد، هر وقت که مرا می دید می خواست عقاید خودش را به من تلقین نماید.» اعترافات این شخص در اداره شهربانی، اظهاراتش در محضر مستنطق، بیانات همدستان او، آوردن مفتاح رمز، که بنابر قول خودش شبانه به دکتر ارانی داده، پس از [تشریح] مفتاح آن و یادداشت هائی که نموده کتابچه را از او گرفته و در بخاری سوزانیده است تماماً مؤید ثبوت جرم متهم است. و آیا چگونه ممکن است که اگر مرتضی علوی، که یکی از عمال مبرز فرقه است قبل از اطمینان از عقیده و افکار دکتر یزدی مفتاح رمزی را، که اگر بدست نامحرمی داده می شد تمام جمعیت این فرقه در معرض خطر واقع می شدند، بدست او بدهد؟

دلایل زیاد دیگر نیز علیه متهم در پرونده موجود است که نظر به کفایت ادله فوق از تکرار آنها خودداری شده و تقاضای مجازات او طبق ماده اول قانون مجازات مقدمین علیه استقلال و امنیت کشور از آن دادگاه می شود.

۸- ابرج اسکندری: فرزند یحیی میرزا، ۳۰ ساله، شغل اخیر و کالت، اهل تهران، ساکن تهران، در توقیف احتیاطی، متهم است که داخل در عضویت فرقه اشتراکی بوده و اشخاص را به دخول در این مرام تبلیغ و دعوت می کرده است. هر چند در محضر مستنطق مناسبات و روابط خود را با دکتر ارانی و دکتر بهرامی و علوی و سایر هم

مسلکان خودساده و دوستانه تعیین نموده و مذاکراتش را با آنها مباحثات اجتماعی و فلسفی معرفی نموده لیکن این اظهارات موجه نمی‌باشد زیرا اعترافاتی که مشارالیه در دفتر بازجویی شهربانی نموده و روابط خود را با سایر متهمین با خط خود اعتراف کرده که خلاصه آن از صفحه ۵۸ تا ۶۱ گزارش اداره مزبور مندرج است در محضر مستنطق هم اغلب از اقرار خود را، که به نظر خودش مؤثر ندانسته بالنتیجه تأیید کرده است، از مجموع اظهارات مشارالیه و محتویات پرونده امر و گفتار سایر متهمین مسلم می‌شود که مشارالیه داخل در مرام اشتراکی بوده عضویت جمعیت را، که بمنظور ترویج این مرام تشکیل شده بود، دارا بوده و روابط او با سایر متهمین غیر عادی و بمنظور فوق بوده است.

پس از چند جلسه مذاکرات با دکتر ارانی و غیره راجع به اصول اشتراکی و ماتریالیسم و نوشتن مقالات در این موضوع دکتر ارانی او را دارای افکار بلشویکی و متمایل به اصول اشتراکی دیده. باین جهت مشارالیه را به همکاری با خود دعوت و به هم مسلکان خویش معرفی و برای انتشار عقاید خود بطور رمز مجله‌ای به نام دنیا طبع و منتشر می‌سازد. اختلافاتی هم در بیانات متهم راجع به طرز معرفی و ملاقات از نصرت‌الله اعزازی و ضیاء الموتی و غیره در پرونده مشهود است. در یکی از جلسات تحقیق اداره شهربانی گفته است که ملاقات با نصرت‌الله اعزازی در زمانی که مستشار حقوق وزارت طرق بوده راجع به موضوع نصب قیّم بوده. جلسه دیگر گفته است که دکتر ارانی گفت «شخصی نزد تو خواهد آمد، قدری در قسمت‌های فلسفی و اجتماعی با او صحبت کن». نزد قاضی تحقیق گفته است اعزازی برای تدریس فرانسه و فلسفه نزد او رفته. اعزازی هم به مستنطق گفته است برای گرفتن کتابی که کمیاب بود با اسکندری ملاقات نموده. این اختلافات و ملاقات‌هایی که با طرز غیر طبیعی صورت گرفته مسلم می‌دارد که معرفی نصرت‌الله اعزازی طبق روتی‌های که برای دعوت به مرام اشتراکی داشته‌اند برای تبلیغ به مرام جمعیت مزبور بوده است. راجع به معرفی ضیاء الموتی متهم معترف است که دکتر ارانی به او اظهار داشته «شخصی که در خدمت نظام وظیفه است نزد تو خواهد آمد، هر طوری هست به او اصولی بیاموز. و روزی منزل بودم اطلاع دادند که یک نفر نظامی مرا می‌خواهد. فهمیدم همان شخصی است که دکتر فرستاده. با

او قدری صحبت کردم، دیدم بی‌سواد است و نمی‌توان مطالب فلسفی را به او فهماند. ناچار قدری صحبت از تاریخ کردم، دیدم ابدأ نمی‌فهمد. قرار شد مجله دنیا را بیاورد تا از روی آن مطالب را به او بگویم». این موضوع نیز دلیل است به تبلیغ مسلکی که متهمین دارا می‌باشند. ایضاً در تحقیقات گفته است: «دکتر ارانی می‌گفت چند نفر دانش آموز هستند که با آنها مشغول مذاکره هستم تا عقاید اجتماعی به آنها تلقین کنم.» چگونه ممکن است دکتر ارانی که [عضویت] خودش در فرقه اشتراکی مسلم بوده بدون اطمینان از افکار و عقاید اسکندری چنین اظهاری به او نماید؟ دلیل دیگر اقدامات اسکندری در تشکیل کانون جوانان [است] که با معیت دکتر ارانی خواسته‌اند آن انجمن با منظور و مرام آنان تشکیل شود [و] پس از آنکه اعضاء انجمن پی به مقاصد و افکار آنها برده ایشان را مردود کرده‌اند. این موضوع نیز مورد تصدیق دکتر ارانی می‌باشد - اظهارات اسکندری، کامبخش، مهدی لاله، دکتر مرتضی قاسمی و غیره نیز این امر را مدلل می‌دارد. اسکندری گفته است وقتی احساس کردم که عملیات دکتر ارانی جنبه‌های دیگری دارد با او ترک مراوده نمودم، در صورتی که مندرجات پرونده و گفتار مهدی لاله و غیره دلالت دارد که متهم در منزل دکتر ارانی و جاهای دیگر در اطراف مرام اشتراکی صحبت می‌نموده، نامه‌هایی که اسکندری در موقع مأموریت خود در خراسان به دکتر ارانی نوشته مدلل می‌دارد که بهیچوجه با او ترک مراوده نکرده بوده است.

از این گذشته دکتر ارانی نیز اظهاراتی در مورد اسکندری نموده و بطوریکه دفتر تحقیقات شهربانی حاکی است گفته است که اسکندری دارای افکار سوسیالیستی بوده و در طبع و انتشار مجله دنیا کمک‌های فکری و مالی می‌کرده. دکتر رضای رادمنش هم، که یکی از متهمین امر است، گفته است پس از آنکه بوسیله مرتضی قاسمی با دکتر ارانی آشنا و با وی به منزلش رفته ایرج اسکندری را هم آنجا ملاقات و در ضمن صحبت از مجله دنیا اسکندری به او گفته به این مجله چهره علمی داده شده ولی گاهی هم بعضی افکار در آن منتشر می‌شود. اظهارات فتح‌الدین فتاحی در افکار اشتراکی اسکندری کاملاً مؤید بر ثبوت عضویت متهم در فرقه مزبور است.

علیهذا و به دلایل مذکور در پرونده و قرار مستنطق و هکذا بیانات سایر متهمین از قبیل دکتر یزدی و کامبخش و ضیاء الموتی و غیره و غیره درباره متهم مجرمیت وی

مسلم و اعمالش مشمول مواد یک و ۵ از قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت بوده، با رعایت ماده ۲ ملحقه به اصول محاکمات جزائی تقاضای صدور حکم مجازاتش را می‌نماید.

۹- بزرگ علوی: فرزند مرحوم سید ابوالحسن، ۳۴ ساله، دبیر دبیرستان صنعتی، اهل تهران، توقیف احتیاطی، متهم است که عضو فرقه اشتراکی بوده و اشخاص را به این مرام تبلیغ کرده و در طبع مجلات مربوط به مرام اشتراکی کمک‌های فکری و مالی کرده. این شخص که در ارتکاب امور انتسابی تحت تأثیر دکتر ارانی واقع گردیده اقدامات و مناسبات و روابط خود را راجع به عضویت و تبلیغ مرام اشتراکی با دکتر مشارالیه و ایرج اسکندری و دکتر محمد بهرامی، و همچنین شرح جلساتی که بمنظور تبلیغ مرام خود که با متهمین داشته، و مطالعات کتب مربوط به مرام اشتراکی و نوشتن مقالات مربوط را در اداره شهربانی اعتراف، یعنی بخط خود مرقوم داشته، که بخوبی عضویت او در مرام مزبور محسوس و محرز می‌گردد (صفحات ۵۶ و ۵۸ گزارش شهربانی). نوشتجاتی که در ضمن بازرسی از منزل متهم بدست آمده و در پرونده بایگانی است و صورت آن در صفحه ۵۷ گزارش مزبور مندرج است، و همچنین اظهارات دکتر ارانی و اسکندری و ضیاء الموتی و اعزازی دلیل دیگری بر اتهام مشارالیه می‌باشد.

علیهذا به دستور مواد یک و ۵ قانون مجازات [مقدمین] علیه امنیت و استقلال کشور با رعایت ماده ۲ ملحقه به قانون اصول محاکمات جزائی تقاضای صدور حکم مجازات او را دارم.

۱۰- ضیاء الموتی: فرزند سید زمان، ۲۴ ساله، عضو سابق وزارت طرق، اهل الموت، مقیم تهران، در توقیف احتیاطی، متهم به عضویت در فرقه اشتراکی و تبلیغ دیگران به این مرام می‌باشد. تمام اقدامات و عملیات خود را شخصاً در دفتر تحقیقات اداره شهربانی نگاشته و به مراتب مذکوره اقرار و اعتراف نموده است. در نزد مستنطق که خواسته‌اند اعترافات صریح خود را تکذیب نمایند برای فرار از مجازات بوده است. اختلافی نیز در گفتار متهم مشهود است، چنانکه یک جا منکر شناسائی محمد شورشیان شده و بعداً در مواجهه مجبور به بیان حقیقت گردیده، و پس از استحضار به

اینکه شورشیان حقایقی را گفته است او نیز اعتراف نموده و در نتیجه، بودن جلسات تبلیغی و مناسبات خود را با شورشیان و کامبخش و اعزازی و علوی و غیره اقرار، بالنتیجه در بازجوئی مسلم گردیده است.

با توجه به اظهارات سایر متهمین و اوضاع و احوال دیگر بشرحی که در قرار قاضی تحقیق مندرج است ارتکاب امور منتسبه از ناحیه وی محرز و از آن دادگاه تقاضای صدور حکم مجازاتش طبق مادّتین ۱ و ۵ از قانون فوق‌الذکر با رعایت ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزائی می‌شود.

۱۱- نصرت‌الله اعزازی: فرزند علی، ۳۷ ساله، عضو وزارت طرق، اهل و ساکن تهران، در توقیف احتیاطی. اتهام اعزازی نیز عضویت در مرام اشتراکی و تبلیغ مرام مزبور می‌باشد. دلایل اتهام علاوه بر اقرار صریحه او، که با خط خودش در پرونده اداره شهربانی نوشته و خلاصه آن از صفحه ۳۹ تا ۴۱ گزارش اداره مزبور منعکس است، اظهارات اغلب از متهمین و اقرار تلویحی او در محضر مستنطق می‌باشد که کلیه اعترافات صریحه او را تأیید و عضویتش را در دسته اشتراکی و اقداماتی که برای تبلیغ نموده محرز و مسلم می‌دارد. بنابراین صدور حکم مجازاتش در حدود مادّتین ۱ و ۵ قانون سابق الذکر با رعایت ماده ۲ ملحقه به قانون اصول محاکمات جزائی مورد تقاضا است.

۱۲- اکبر افشار قتولی: فرزند حسین، ۲۹ ساله، شغل حروفچین مطبعه و مستخدم اداره صناعت، اهل و مقیم تهران، که در توقیف احتیاطی می‌باشد. متهم است که پس از قرار گرفتن در تحت تأثیر دکتر ارانی، به مرام اشتراکی تبلیغ و در تبلیغ سایر اشخاص اقدام و نیز جعل اکاذیب نموده. اظهارات عبدالصمد کامبخش، دکتر ارانی، ضیاء الموتی، عباس آذری، حکیم الهی راجع به مناسبات فرقه‌ای خودشان با متهم، و همچنین بیانات صدرالدین در پرونده اداره شهربانی راجع به کشف ورقه بیانیه فوق الذکر از زیر میز محل کار متهم، که در پرونده ضبط و بموجب آن مرتکب جعل اکاذیب شده دلائلی است قوی بر ارتکاب جرائم منتسبه از طرف متهم. گذشته از این صریحاً در اداره شهربانی ارتکاب جرائم را با خط خود اعتراف نموده، نزد مستنطق هم اقرار کرده باینکه بیانیه را اعضاء فرقه برای استنساخ به او داده‌اند که اصل آنرا مسترد و نسخه مکشوفه را از روی آن نوشته است و اوراق مضره دیگری هم ضیاء الموتی به او داده و

مشارالیه نیز آنها را به عباس آذری داده عباس نیز اخذ اوراق را از او و از بین بردن آنها را اعتراف کرده. دیگر آنکه متهم حکیم الهی را به مرام اشتراکی تبلیغ نموده. بنابراین بر طبق مواد ۸۱ و ۲۶۹ مکرر قانون مجازات عمومی و مادتين يك و پنج قانون مجازات مقدمين عليه امنيت و استقلال کشور با رعایت ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزائی از آن دادگاه تقاضای صدور حکم مجازات او را دارم.

۱۳- عباس آذری فرزند حسینعلی، ۳۸ ساله، سابقاً کفاش و کارگر راه آهن، اهل اصفهان، مقیم تهران، توقیف احتیاطی، عباس آذری در پرونده اداره شهربانی اعتراف دارد که در اصفهان بدو در انجمن اشتراکیون داخل و سپس بر اثر تبلیغ محمد فرجامی و علی کامکار و اسماعیل فروهر (اسماعیل فروهر طبق گزارش اداره شهربانی و اظهارات متهمین از عمال مبرز فرقه بوده و در اداره مزبور پرونده جداگانه دارد) داخل فرقه اشتراکی شده و با هاشم و مهدی گلغام و اسدالله شریفی مناسبات فرقه‌ای داشته، و بعد بر اثر نامه علی کامکار به تهران آمده، ضیاء الموتی را ملاقات و مناسبات فرقه‌ای با او داشته و بعداً خواسته بطور قاچاق به ممالک جماهیر شوروی برود و چون موفق نشده به تهران معاودت و روابط فرقه‌ای خود را با متهمین دیگر برقرار و در جلسات آنها شرکت نموده. چون اقرار او معتبر و از طرف سایر متهمین نیز تأیید گردیده لذا طبق مواد ۱ و ۵ قانون مجازات مقدمین علیه امنيت و استقلال کشور با رعایت ماده ۲ از مواد ملحقه به اصول محاکمات جزائی و قسمت ۶ از ماده ۱۵ قانون ورود و اقامت اتباع خارجه صدور حکم مجازات او را خواستار است.

۱۴- خلیل ملکی فرزند فتحعلی، ۳۸ ساله، اهل تبریز، مقیم تهران، توقیف احتیاطی، اتهام خود را در فرقه اشتراکی و مناسبات فرقه‌ای که با سایر متهمین امر داشته و تبلیغ دیگران را به مرام مزبور در پرونده اداره شهربانی با خط خود تحریر و تشریح کرده که خلاصه اقرار او در صفحات ۶۱ و ۶۲ گزارش اداره مزبور نگاشته شده، در محضر مستنطق هم اغلب اعترافات خود را، که بنظرش مؤثر در ارتکاب جرائم نبوده، تلویحاً تصدیق نموده، علاوه بر این عبدالصمد کامبخش اظهار داشته است که دکتر ارانی، خلیل ملکی را هم به عضویت فرقه معرفی کرده. دکتر ارانی نیز اظهار نموده که خلیل ملکی، ایرج اسکندری و بزرگ علوی را کامبخش معرفی کرده. ضیاء الموتی بیان

داشته که کامبخش او را به خلیل ملکی برای مذاکرات و تبلیغ مرام اشتراکی معرفی و به منزل او می‌رفته و در اطراف این مراسم خلیل مشارالیه با او مذاکره می‌کرده. علیهذا صدور حکم مجازات او را طبق مواد ۱ و ۵ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور با رعایت ماده ۲ ملحقه به اصول محاکمات جزائی می‌نمایم.

۱۵- تقی مکی نژاد فرزند یحیی، اهل سلطان آباد، شغل دانشجو، ۲۳ ساله، مقیم تهران - که احتیاطاً توقیف است - متهم به عضویت مرام اشتراکی و تبلیغ مرام مزبور می‌باشد. دلیل اتهامات مشارالیه اعترافات است که صریحاً در تحقیقات اداره شهربانی با خط خود نگاشته است که خلاصه آن در قسمت گزارش اداره مزبور از صفحه ۴۶ تا ۵۰ مندرج است. اظهاراتی هم که در محضر قاضی تحقیق نموده مؤید بر صحت اقرار او می‌باشد. دیگر بیانات اغلب از متهمین درباره مشارالیه است چنانکه عبدالصمد کامبخش می‌گوید تقی مکی نژاد را دکتر ارانی به او معرفی کرده و با او ارتباط فرقه‌ای حاصل نموده به دستور دکتر ارانی مشارالیه در امر اعتصاب دانشکده فنی دخالت داشته. همچنین گفته است که قرار بود مکی نژاد و انور خامه‌ای و نصرت‌الله [جهانشاهلو] ببینند چه اشخاصی از محصلین حاضر برای تبلیغ هستند. اظهارات انور خامه‌ای حکایت دارد که مکی نژاد در جلسات منزل دکتر ارانی، یعنی جلساتی که برای ترویج مرام مزبور بوده حضور داشته. محمدرضای قدوه گواهی داده که مکی نژاد وی را به مرام اشتراکی تبلیغ نموده. همچنین دکتر ارانی که اعترافات متهم را مؤید است. بنابراین جرم انتسابی مسلم و اعمالش منطبق با ماده اول و پنجم قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت بوده با رعایت ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزائی صدور حکم مجازاتش مورد تقاضا است.

۱۶- انور خامه‌ای فرزند شیخ یحیی، ۲۱ ساله، دانشجو، اهل و مقیم تهران، فعلاً در توقیف احتیاطی، متهم است که بر اثر مراوده با دکتر ارانی تحت تأثیر او واقع و به مرام اشتراکی و عضویت آن داخل و سعی بلیغ به تبلیغ دیگران نموده، و واسطه خرید کتب کمونیستی و ماشین تحریر برای اعضاء فرقه بوده که تمام مراتب مزبوره را با خط خود در اداره سیاسی اقرار و اعتراف کرده است، و خلاصه اقدامات و عملیات او در قسمت ۱۰ گزارش اداره نامبرده از صفحه ۴۱ تا ۴۶ مندرج می‌باشد. هر چند متهم

عملیات خود را در محضر مستنطق منکر است لیکن قسمتی از اعترافات خود را پس از بسط تحقیقات تلویحاً اقرار و مناسباتی که با دکتر ارانی و سایر متهمین داشته و همچنین طرز جلسات و مباحثه در اطراف اصول مادیات و ماتریالیسم و خواندن کتب کمونیستی و غیره و غیره را اعتراف کرده و ایضاً نامه‌هایی که به احسان طبری نوشته و مرام و عقیده کمونیستی خود را تشریح کرده است تصدیق نموده، و علاوه بر مراتب فوق اظهارات اغلب همکاران او از قبیل عبدالصمد کامبخش که گفته است «انور خامه‌ای را دکتر تقی ارانی جزء جمعیت محصلین منورالفکر برای فرقه کمونیستی انتخاب و معرفی کرده است، و ایضاً بیان نموده که مقرر گردیده انور خامه‌ای و مکی نژاد و جهانشاهلو بسنجند که از محصلین کدامیک حاضر به دخول در فرقه هستند و اقدام نمایند و مأمور تبلیغ محصلین مشارالیهم بوده‌اند». بعلاوه اوراقی که از کتب کمونیستی ترجمه شده بوده ضمن بازرسی مأمورین از منزل وی بدست آمده و در پرونده امر بایگانی است. علیهذا و نظر به سایر قرائن موجوده در پرونده و دلایل مذکوره در قرار قاضی تحقیق جرائم انتسابی مسلم و طبق مواد ۱ و ۵ قانون سابق‌الذکر با رعایت ماده ۲ ملحقه به اصول محاکمات تقاضای صدور حکم مجازات متهم مشارالیه را دارد.

۱۷- نصرت‌الله جهانشاهلو: فرزند تقی، ۲۴ ساله، دانشجوی دانشکده طب، اهل و ساکن تهران که در توقیف می‌باشد، علاوه بر ورود در جمعیت اشتراکی شخصاً نیز به تبلیغ سایرین اقدام می‌نموده و در منزل خود نیز جلسات فرقه‌ای برپا می‌داشته، و یکی از مبلغین مرام مزبور است. نظر به اقرار و اعترافات صریح متهم در اداره سیاسی، که تمام اقدامات ارتكابی را با خط خود تشریح و تقریر نموده و خلاصه آن در صفحات ۵۰ و ۵۱ گزارش اداره مزبور منعکس است، نظر باینکه نزد مستنطق نیز اعترافاتش را تلویحاً تأیید نموده، و نظر به گفتار سایر متهمین درباره وی منجمله اظهار کامبخش که گفته است «متهم را دکتر ارانی جزء فرقه به او معرفی کرده و مشارالیه حاضر شده بود هر یک از محصلین را که حاضر به قبول مرام اشتراکی هستند کارکنند و آنها را داخل نماید» و دکتر ارانی گفته «از جمله شاگردهایی که مجله دنیا را فهمیده و با او افکار کمونیستی را

بحث می‌کرده نصرت‌الله جهانشاهلو بوده است»، که با شرح فوق تردیدی در ارتکاب متهم باقی نمانده و طبق مواد یک و ۵ قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور با رعایت ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزائی صدور حکم مجازاتش را از آن دیوان عالی خواستار است.

۱۸- میر عماد الموتی فرزند مرحوم سید صدرا، عضو سابق آمار قزوین، ۲۸ ساله، اهل الموت، ساکن قزوین، فعلاً در توقیف احتیاطی، متهم است که عضویت در فرقه اشتراکی داشته و برای انجام امور فرقه عملیاتی می‌کرده است. ضمن بازرسی منزل وی بوسیله شهربانی قزوین اوراق مربوط به کمونیستی از او کشف و بایگانی در پرونده امر می‌باشد. متهم عضویت خود و عملیاتی که در راه مرام مزبور نموده و با خط خود در دفتر تحقیقات اداره شهربانی تقریر و تشریح نموده است که خلاصه آن در صفحات ۶۴ و ۶۵ گزارش اداره مزبور مندرج است. اظهاراتی که کامبخش و ضیاء الموتی، ولی خواجوی، مهدی رسائی، بهمن شمالی درباره مشارالیه نموده‌اند اعترافات متهم را تأیید می‌نماید، و همچنین ملاقات او در کارخانه با بهمن مکانیک برای تبلیغ او که اعتراف کرده است ضیاء الموتی پسر عمویش به او دستور داده بوده، مؤید عملیات وی می‌باشد. مدافعات او در محضر مستنطق مدلل می‌دارد که برای فرار از مجازات پس از اعتراف خواسته است جرائم خود را منکر شود و مندرجات نامه‌هایی که ضیاء الموتی به او نوشته روابط فرقه‌ای او را مسلم می‌دارد. علیهذا و نظر به سایر قرائن موجوده در پرونده و دلایل مذکور در اقرار قاضی تحقیق جرمش ثابت و بدستور ماده ۱ و ۵ قانون سابق الذکر با رعایت ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزائی تقاضای صدور حکم مجازاتش را از دیوان عالی جنائی دارم.

۱۹- بهمن شمالی فرزند حاج شیخ علی، ۳۵ ساله، اهل خلخال، مکانیک، ساکن قزوین، که احتیاطاً در توقیف است، متهم می‌باشد که بر اثر تبلیغ محمد شورشیان داخل در مرام اشتراکی و عضو جمعیت مزبور شده. این شخص نیز مراتب مزبور را در شهربانی قزوین و اداره سیاسی اقرار و اعتراف نموده. گرچه در نزد مستنطق مقدماً اتهام منتسبه را منکر شده لیکن در ضمن تحقیقات مراتب را تلویحاً اعتراف، و اظهارات او مؤید اقرار است که در شهربانی کرده. بعلاوه نظر به طرز مناسبات و روابط سابق متهم

با شورشیان، موقعی که در بندر پهلوی با یکدیگر هم منزل بوده‌اند تا هنگامی که در قزوین وارد کارخانه ابریشم شده و تصدیق کرده که شورشیان به او گفته که سابقاً داخل در بالشویک‌ها بوده است، می‌رساند که متهم از سوابق و مسلک شورشیان اطلاع کامل داشته و تماماً مؤید بر ثبوت عضویت متهم در فرقه مزبور می‌باشد، و همچنین نظر به اقرار دیگر متهم در اطراف مذاکرات بعضی از متهمین (ضیاء المونی و میر عماد) راجع به دعوت کارگرهای کارخانه برای تبلیغ و بالجمله اقرار او به اینکه ضیاء المونی به مشارالیه گفته است ما کارگرها باید متحد شویم، فلذا و با توجه به سایر دلایل موجود در قرار مستنطق جرمش ثابت و طبق ماده یک قانون سابق الذکر صدور حکم مجازاتش مورد تقاضا است.

۲۰- مهدی لاله فرزند محمد ابراهیم، ۳۸ ساله، اهل و مقیم تهران، در توقیف احتیاطی، متهم به عضویت در فرقه اشتراکی است. نظر به اعترافات که در پرونده اداره شهربانی نموده و مناسبات و روابط خود را با دکتر ارانی و اسکندری و عضویت در مرام اشتراکی را اعتراف نموده و در محضر قاضی تحقیق نیز تلویحاً تأیید کرده و خلاصه اقرار او در صفحات ۹۶ و ۹۷ گزارش اداره شهربانی منعکس است. از جمله اظهارات متهم ضمن تحقیقات آنست که در ایام تحصیل در دبیرستان پهلوی با دکتر ارانی آشنا شده و پس از مراجعت دکتر مزبور از اروپا برای مذاکرات علمی چندین مرتبه به منزل او رفته و عده‌ای از آموزگاران را در آنجا دیده، مذاکرات راجع به قلت حقوق آموزگاران و بدگوئی از وزارت معارف و غیره بوده، بوسیله دکتر ارانی به وزیر وقت نوشته و از طرف وزارت معارف پاسخ سختی داده شده، و گفته است بعداً متوجه شدم نظر دکتر ارانی، روی مقاصد دیگر بوده، همچنین اظهارات دیگر متهم راجع به ملاقات ایرج اسکندری در منزل ارانی و مذاکرات آنها راجع به تشکیل کانون جوانان، که پس از تشکیل یک عده ۳۰ نفری چون اعضاء کانون پی به مقاصد دکتر بردند مشارالیه و ایرج اسکندری را از عضویت در آن ممنوع داشته‌اند. از این مذاکرات مسلم می‌شود که بر اثر ارتباط و رفتن به منزل دکتر ارانی این شخص با او هم مرام گردیده و به عضویت دسته‌ای که داخل در مرام اشتراکی بوده‌اند ملحق گردیده و از مجموع اظهارات متهم و اظهارات دکتر ارانی مسلم می‌شود متهم قبل از تشکیل کانون جوانان از افکار سیاسی

دکتر ارانی و اسکندری بنحو کامل اطلاع داشته، چنانکه دکتر ارانی در یکی از جلسات تحقیق گفته است «طبق دستور و تعلیمات کنگره هفتم، که باید با اشخاص اغلب دوبدو ملاقات و مذاکره شود، با دکتر قاسمی و رضای رادمنش و مهدی لاله صحبت می‌کردم و آنها را تشویق به خواندن کتب مختلف از افکار متضاد مخصوصاً فاشیزم و کمونیزم می‌نمودم، و در یکی از مذاکرات با لاله قرار شد تحت عنوان کلوبی از جوانان منورالفکر کانون جوانانی تشکیل شود و موکول شد که پیشنهاد از طرف مهدی لاله شود، و بعداً بنا بدعوت مهدی لاله کانون جوانان تشکیل و آقایان دکترها دیدند که من کمونیست هستم مرا مردود کردند»، که با شرح فوق مجرمیت متهم و سوء نیت وی مسلم و تقاضای صدور حکم مجازات او را طبق ماده اول از قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور دارم.

۲۱ - مهدی رسانی فرزند صادق، ۴۰ ساله، عضو سابق شرکت سهامی مرکزی، اهل قزوین، مقیم تهران، توقیف. این شخص هم عضویت خود را در دسته‌ای^۱ که مرامش اشتراکی بوده در پرونده اداره سیاسی به خط خود اعتراف نموده، در محضر قاضی تحقیق هم تلویحاً از بیاناتش استنباط می‌شود که عضو مرام مزبور بوده است. به علاوه عبدالصمد کامبخش گفته است «فرقه می‌خواست ارتباط مرامی در خراسان ایجاد نماید و انجام این امر بعهده رسانی واگذار شده». اعتراف متهم در اداره سیاسی به اینکه با نوابی^۱ در خراسان ملاقات و مذاکرات فرقه‌ای نموده و در محضر قاضی تحقیق موضوع ملاقات را به لحن دیگری نیز اداء نموده که مؤید اعترافات قبلی او می‌باشد، ایضاً بیانات انور خامه‌ای و ضیاء الموتی و غیره به شرحی که در صفحات ۴۸ و ۴۹ قرار قاضی تحقیق مندرج است تردیدی در مجرمیت متهم نامبرده باقی نگذاشته و چون جرم این شخص مشمول ماده اول از قانون سابق الذکر است تقاضای صدور حکم مجازاتش را از آن دادگاه می‌نمایم.

۲۲ - سید جلال نائینی ۲۳ ساله، فرزند میر صالح، عضو سابق اداره ثبت احوال قزوین، مقیم تهران، در توقیف احتیاطی، متهم به عضویت اشتراکی است و اعترافات صریح او در دفتر تحقیقات شهربانی، و همچنین اظهاراتی که نزد قاضی تحقیق نموده، با

توجه به بیانات عبدالصمد کامبخش و ضیاء الموتی و عماد الموتی و چند نفر از متهمین که راجع به عضویت او نموده‌اند، مجرمیت وی را مسلم می‌دارد. لذا طبق ماده اول قانون سابق‌الذکر حکم مجازات او را خواستارم.

۲۳- مرتضی رضوی فرزند رضا ۳۲ ساله، عضو سابق معارف گران، اهل قزوین، در توقیف احتیاطی، متهم به عضویت در فرقه اشتراکی نظر به اینکه میر عماد الموتی او را از عمال فرقه مزبور معرفی و گفته است مقرر بوده بنا به اظهار ضیاء الموتی متهم بیانیهای راجع به فرقه انتشار دهد، و نظر به اعترافات ضمنی متهم راجع به مداخلات خود در اتحاد دانش آموزان تهران، و همچنین تصدیق او به ارتباط و مناسبات با ضیاء الموتی و رسائی و جلال نائینی و اعزازی، و توقف او در مدت یک ماه در منزل ضیاء الموتی، و کیفیت مکاتبات محمد پژوه با مشارالیه، که بر خلاف جریان عادی بوده و عنوان و آدرس شعبان زمانی کفاش مکاتبه می‌کرده، که این جریان مورد اعتراف متهم و محمد و شعبان در نزد مستنطق با لحن غیر طبیعی واقع شده، و بالاخره نظر به بیانات او در پرونده و طرز مدافعات وی کاملاً عضویت او را مسلم می‌دارد و مجرمیتش ثابت و در حدود ماده ۱ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت تقاضای صدور حکم مجازات او را دارم.

۲۴- محمد فرجامی فرزند باقر، ۳۳ ساله، دفتردار مؤسسه انحصار تریاک، اهل بندرپهلوی، مقیم تهران، توقیف. این شخص در اداره شهربانی اعتراف نموده که تا سن ۲۱ سالگی در دبیرستان روس‌ها به تحصیل اشتغال داشته و در سال ۱۳۰۴ بمعرفی یوسف‌زاده، که از جاسوس‌های خارجی بوده، داخل در جمعیتی که با روس‌ها سروکار داشته گردیده و چون بهائی بوده و نمی‌توانسته داخل در جلسات سری آنها باشد باین جهت او را از اداره شرق خارج نموده‌اند، و از سایر بیانات او مفهوم می‌شود که مشارالیه نیز داخل در عضویت فرقه اشتراکی بوده و مستمراً به عملیات خود ادامه داده. خلاصهً اقاریر او در گزارش اداره شهربانی از صفحه ۹۰ الی ۹۱ مندرج می‌باشد. در نزد مستنطق نیز مناسبات و روابط خود را با متهمین به طور غیر طبیعی تأیید نموده. با توجه به

اظهارات کامکار، بشرحی که در صفحه ۵۲ قرار قاضی تحقیق مندرج است، جرمش مسلم و در حدود ماده ۱ از قانون سابق الذکر حکم مجازات او را خواستار است.

۲۵- سیف‌الله سیاح فرزند جعفر، ۳۶ ساله، اهل اصفهان، کارگر کارخانه زاینده رود اصفهان، در توقیف احتیاطی. اتهام او داخل بودن در عضویت فرقه اشتراکی و مداخلات در امور این مرام می‌باشد. نظر به اعتراف صریح متهم در پرونده شهربانی مرکز و اصفهان در اطراف مناسبات و روابط فرقی خود با نصرالله کامران، و عملیات وی در کارخانه راجع به اعتصاب کارگرها و کمونیست شدن او به وسیله تبلیغ از ناحیه کامکار، که خلاصه آن در صفحه ۹۵ گزارش اداره شهربانی منعکس است، و نظر به اظهاراتش در محضر قاضی تحقیق، و همچنین نظر به بیانات عبدالصمد کامبخش، که گفته است دکتر ارانی او را جزء فرقه معرفی کرده بود، اتهام متهم به عضویت در فرقه اشتراکی محرز و مسلم و عمل [او] مشمول ماده ۱ از قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور بوده و طبق ماده مزبور تقاضای صدور حکم مجازاتش می‌شود.

۲۶- علینقی حکمی فرزند تقی، اهل و مقیم تهران، خیابان ماشین، کوچه حکمت، ۲۳ ساله، محصل دانشکده حقوق، توقیف. متهم است که بنا به تبلیغ انور خامه‌ای به مرام اشتراکی داخل شده است. گر چه متهم مراوده با خامه‌ای و غیره را برای مذاکره در رشته‌های فلسفی و اقتصادی معرفی کرده و منکر اتهام انتسابی بوده است لیکن نظر به بیانات خامه‌ای و اعزازی و کامبخش و غیره، که می‌رساند مجمع آنها در منزل متهم برای خواندن کتب کمونیستی و ترجمه نمودن اوراق مزبور بوده است، و همچنین بیانات تلویحی متهم به خریداری کتب سوسیالیستی و غیره، و ایضاً اظهار وی به اینکه آنها عقاید روسای کمونیست را به من می‌گفته و اگر نظر به تبلیغ داشتند اطلاعی ندارم. و همچنین از نامه‌هایی که بین حکمی و سایر متهمین مبادله شده و ضمیمه پرونده است کاملاً مستفاد می‌شود که تشکیل جلسات در منزل متهم برای آشنا شدن به مرام اشتراکی بوده است که با شرح فوق جرم او نیز ثابت و طبق ماده ۱ از قانون سابق الذکر

صدور حکم مجازاتش را خواستارم.

۲۷- احسان‌الله طبری فرزند حسین، اهل ساری، مقیم تهران، خیابان عین‌الدوله، ۲۱ ساله، محصل دانشکده حقوق، توقیف. این شخص را نیز انور خامه‌ای تبلیغ و به عضویت فرقه اشتراکی داخل نموده است. نظر به اقرار و اعترافات صریح متهم در اداره سیاسی، که با خط خود مراتب را تشریح نموده و موضوع در گزارش اداره سیاسی قسمت ۳۶، از صفحه ۸۲ تا ۸۳ منعکس می‌باشد، و نظر به کشف اوراق ترجمه شده کمونیستی از منزل متهم که با خط خود به ترجمه آنها پرداخته و اوراق مزبور در پرونده امر بایگانی است، و نظر به اظهارات انور خامه‌ای و سایر متهمین «که با او هم مسلک بوده» به دخول او در عضویت جمعیت مزبور تردیدی برای ارتکاب متهم به قیام بر علیه امنیت و استقلال کشور باقی نمانده، و طبق ماده ۱ قانون سابق الذکر صدور حکم مجازاتش مورد تقاضا است.

۲۸- فضل‌الله گرگانی فرزند محمد تقی مجتهد، اهل تهران، ساکن تهران، ۲۰ ساله، محصل دانشسرای عالی، توقیف. انور خامه‌ای که از شاگردان زبردست دکتر ارانی بوده این شخص را نیز با تبلیغات زیاد به عضویت جمعیت اشتراکی داخل نموده است. نظر به اقرار صریح متهم در اداره سیاسی، که مراتب را با خط خود اقرار و انشاء نموده و در قسمت ۱۶ صفحه ۵۵ و ۵۶ گزارش اداره نامبرده خلاصه اظهارات او مندرج است، و همچنین به اظهارات او نزد مستنطق به ترجمه کتب کمونیستی و تبلیغ شدن به مرام ماتریالیستی، و نظر به کشف مقداری اوراق مضره از خانه متهم، با توجه به سایر دلایل موجوده در قرار قاضی تحقیق علیه متهم جرمش ثابت و طبق ماده ۱ قانون مجازات مقدمین علیه استقلال و امنیت کشور تقاضای صدور حکم مجازاتش را می‌نماید.

۲۹- محمد پژوه فرزند غلامحسین، اهل و مقیم تهران، ۳۹ ساله، محصل مدرسه صنعتی، توقیف. متهم است که داخل در عضویت فرقه اشتراکی بوده و تخلف از قانون ورود و اقامت نیز کرده است. نظر به اقرار صریح متهم به دخول در مرام اشتراکی، که مراتب را با خط خود نوشته، و اظهار او به اینکه در قزوین بودم داخل در انجمن پرورش، که عده‌ای بنام پیشرفت امور معارفی در آن داخل بوده‌اند ولی باطناً آن انجمن آنها را تبلیغ به مرام اشتراکی می‌کرده، شده است و با چند نفر برای پیشرفت

مرام کمونیستی جلسه خصوصی داشته و پس از کشف عملیات انجمن و بهم خوردن آن، بدستور رضوی از راه غیر مجاز به روسیه رفته و در دارالفنون شرق مسکو به تحصیل اشتغال داشته، و چون جزو طبقه کارگر نبودم مرا تحت‌الحفظ به ایران معاودت دادند، و ایضاً اظهار متهم به اینکه نصرالله اصلانی (کامران) به او گفته است چرا سست عنصری و کار نمی‌کنی، و مقرر گردید که برای پیشرفت مقاصد خودشان محصلینی به خارج (روسیه) اعزام نماید و گفته است که بر اثر بیانات او اغفال شده اول خود او را تا نزدیک مرز برای خروج از سر حد و اعزام به روسیه برده و بعد از مدتی عباس آذری را بوسیله آنافلیچ ترکمن اعزام داشتم، و همچنین نظر به کشف اوراق کمونیستی زیادی از منزل متهم، و نظر به گزارش شهربانی گرگان درباره متهم و اوضاع و احوال و سایر قرائن موجوده در پرونده‌های امر و قرار قاضی تحقیق عضویت او در فرقه اشتراکی مسلم و طبق ماده ۱ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور و قسمت ۶ از ماده ۵۱ قانون مجازات مربوط به ورود و اقامت اتباع خارجه با رعایت ماده ۲ از مواد ملحقه به اصول محاکمات جزائی تقاضای صدور حکم مجازات را می‌نمایم.

۳۰- ولی خواجوی فرزند محمد، اهل و مقیم الموت، ۴۵ ساله، زارع، بی‌سواد، دارای عائله، توقیف احتیاطی، متهم به دخول در فرقه اشتراکی می‌باشد. نظر به اقرار و اعتراف صریح متهم در شهربانی قزوین و اداره سیاسی، که خلاصه اقرارها و در قسمت ۲۴ گزارش اداره سیاسی در صفحه ۶۶ تا ۶۸ منعکس است، و بیانات او در محضر مستنطق، که نتیجه بر تأیید اظهارات سابق او می‌باشد، و نظر به سایر قرائن موجوده در پرونده و قرار قاضی تحقیق تقصیر او ثابت و بدستور ماده ۱ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور صدور حکم مجازاتش را خواستارم.

۳۱- حسن حبیبی فرزند سید باقر، اهل کرمانشاهان، مقیم تهران، ۲۲ ساله، محصل، توقیف. این شخص نیز تحت تأثیر دکتر ارانی و انور خامه‌ای واقع و قبول عضویت فرقه اشتراکی را نموده است، و نظر به اقرار تلویحی متهم، که شرح آن در قسمت ۲۸ صفحه ۷۲ گزارش اداره سیاسی منعکس می‌باشد. از قبیل اینکه گفته است به

منزل دکتر ارانی می‌رفتم و عبارات مجله دنیا را برای من تعبیر و تفسیر می‌نمود، و ایضاً اظهار او به اینکه انور خامه‌ای گفته است مجله دنیا را بخوان، مطالب علمی آنرا دقت کن و روزها در مدرسه با من صحبت نموده رفع اشکال ترا خواهم نمود، و با توجه به اظهار کامبخش که بیان نموده دکتر ارانی متهم را از اعضاء فرقه معرفی کرده، و نظر به سایر قرائن و اوضاع و احوال موجوده در پرونده جرمش ثابت و طبق ماده ۱ قانون سابق‌الذکر صدور حکم مجازاتش مورد تقاضا است.

۳۲- یوسف ثقفی فرزند صادق، اهل قزوین، مقیم عباس آباد تهران، ۲۵ ساله، عضو اداره ثبت آمار، توقیف. متهم به عضویت اشتراکی می‌باشد و شرح اقدامات خود را صریحاً در اداره سیاسی اقرار و به خط خود نوشته است. ایضاً اظهار نموده که برای مخارج فرقوی ماهیانه مبلغی از او می‌خواستند که با توجه به اظهارات اعزازی به اینکه بر اثر معرفی الموتی متهم را تبلیغ و در فرقه داخل کردم تردیدی در ارتکاب(?) متهم باقی نبوده و طبق ماده ۱ قانون مارالذکر تقاضای صدور حکم مجازاتش را می‌نماید.

۳۳- عباس نراقی فرزند علی، اهل کاشان، مقیم تهران، ۲۴ ساله، توقیف احتیاطی. متهم مزبور بر اثر تبلیغ دکتر ارانی داخل در فرقه اشتراکی شده است و کلیه عملیات خود را، که حاکی از ثبوت تقصیر او است، با خط خود در اداره سیاسی اقرار نموده و انکار بعد از اقرار وی در محضر مستنطق مؤثر نیست بالخصوص که قرائن خارجی دیگر نیز مؤید اقرار او می‌باشد زیرا در یکی از جلسات تحقیق اظهار نموده بنا به دستور دکتر ارانی مقداری کتب خریده و بعد معلوم شده تبلیغاتی بوده، و اضافه نموده است که در غیاب وی عمویش چون واقف به وجود کتب و اوراق مزبور شده آنها را سوزانیده و وی را منع و سرزنش نموده، که با شرح فوق تردیدی به عضویت وی در مرام اشتراکی نبوده و طبق ماده ۱ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور تقاضای صدور حکم مجازاتش را دارد.

۳۴- مجتبی احمدی سجادی فرزند مهدی، ۲۵ ساله، اهل عراق، مقیم بخش ۴ تهران، دانشجو، که احتیاطاً در توقیف می‌باشد، متهم به قبول عضویت مرام اشتراکی و تبلیغ دیگران به این مرام می‌باشد باین توضیح که مشارالیه با معرفی مکی نژاد ارتباط فرقه‌ای با دکتر ارانی حاصل نموده و سپس به تبلیغ دیگران و وارد

نمودن کتب کمونیستی و تشکیل جلسات اقدام نموده است که تمام این مراتب را صریحاً در اداره سیاسی اقرار و با خط خود چگونگی عملیاتش را تشریح کرده است که مراتب مزبور در قسمت ۱۳ صفحه ۵۱ الی ۵۳ گزارش اداره نامبرده مندرج می‌باشد. گر چه در محضر قاضی تحقیق منکر جرائم انتسابی بوده ولیکن با اظهارات سایر متهمین که درباره وی نموده‌اند تردیدی بر صحت اقرار وی نیست. کما اینکه دکتر ارانی اظهار نموده از جمله اشخاص که به او گرویده بودند احمدی^۱ سجادی بوده که اکثر^۲ به منزل او برای بحث در امور کمونیستی می‌رفته، و ایضاً اظهار خامه‌ای به اینکه مکی نژاد تقاضای دخول متهم را در فرقه نمود و او را وارد نمودیم، و بیان محمدرضا قدوه^۳ به اینکه سجادی او را به مرام مزبور تبلیغ نموده، بعلاوه متهم تلویحاً اعترافات سابق خود را در نزد مستنطق تأیید کرده باین تفصیل که گفته است در منزل خلیل ملکی، که یکی از مبلغین مرام مزبور بوده، باتفاق مکی نژاد و محمدرضا قدوه مجله دنیا را می‌خوانده و در اطراف اصول مادیات و ماتریالیسمی و غیره بحث می‌نمودیم. بنا به مراتب مذکوره عملیات متهم نیز با ماده ۱ و ۵ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور منطبق بوده و صدور حکم مجازاتش را با رعایت ماده ۲ از مواد ملحقه به اصول محاکمات جزائی خواستارم.

۳۵- آنا ترکمن فرزند خدر، اهل دشت گرگان (گمش تپه)، شهرت بابائی، وکیل عدلیه، ۴۰ ساله، توقیف، متهم به عضویت فرقه اشتراکی و تخلف از قانون ورود و اقامت می‌باشد. گر چه متهم منکر اتهام راجع به عضویت در فرقه اشتراکی است لیکن نظر به اظهار او به اینکه دو مرتبه بنا باظهار محمد پژوه عباس آذری قصد رفتن به روسیه را بوسیله من داشت و او را منع از این کار نموده و مبلغی نیز به او داده‌ام، و نظر به طرز مناسبات متهم با دو نفر مذکور که کمونیست بوده‌اند و هم منزلی آنها با یکدیگر و اقامت متهم در گرگان به منزل محمد، و نظر به سایر قرائن موجوده در پرونده اتهام او به عضویت در فرقه و شروع به ارتکاب جرم در اعزام آذری به ممالک اتحاد جماهیر شوروی ثابت و طبق ماده ۱ قانون مجازات ورود و اقامت اتباع خارجه با رعایت ماده ۲

۰۱- همه جا در متن «احمد» است که اشتباه است.

۰۲- در اصل کلمه «اگر» بود که تصحیح شد.

۰۳- در اصل اشتباهاً «فزوده» نوشته شده بود.

ملحقه به اصول محاکمات جزائی صدور حکم مجازاتش را خواستارم.

۳۶- محمدرضا قدوه فرزند میرزا آقا، اهل سلطان آباد عراق، مقیم بخش ۴ تهران، ۲۶ ساله، محصل دانشسرای عالی، توقیف احتیاطی، متهم به دخول در فرقه اشتراکی می‌باشد. نظر به اقرار صریح متهم در اداره سیاسی به کلیه عملیات مخالف قانونی که مرتکب شده است، و نظر به اظهار مکی نژاد و مجتبی احمدی سجادی و غیره راجع به طرز مناسبات فرقه‌ای خود با متهم و نظر به سایر قرائن اوضاع و احوال موجود در قرار مستنطق و پرونده‌های امر جرمش ثابت و طبق ماده یک قانون سابق‌الذکر صدور حکم مجازاتش مورد تقاضا است.

۳۷- ابوالقاسم فرزند محمد، اهل و مقیم تهران، ۲۳ ساله، اشتري، ناظم هنرستان شیراز، توقیف. این شخص نیز تحت تأثیر دکتر ارانی واقع و به مرام اشتراکی وارد شده است. نظر به اظهار متهم در طرز مرآوده با دکتر ارانی و انور خامه‌ای و اظهار او به اینکه چندین مقاله مربوط به اختراعی که کرده بودم در مجله دنیا نوشته‌ام. و ایضاً بیان او به اینکه مکی نژاد و خامه‌ای و غیره را چندین مرتبه در منزل دکتر ارانی دیده که مذاکرات روی اصول ماتریالیسمی می‌نمودند، و ایضاً اظهار جهانشاهلو به اینکه متهم در زندان از او خواسته است که عملیات وی را کتمان نماید، و نظر به سایر قرائن موجوده در پرونده جرمش ثابت و عملش منطبق با ماده ۱ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور بوده و طبق ماده استنادیه صدور حکم مجازات را خواستار است.

۳۸- خلیل انقلاب آذر فرزند علی اکبر، اهل تبریز، مقیم بخش ۳ تهران، توقیف، ۲۵ ساله، عضو سابق کمیسیون ارز، متهم به عضویت در فرقه اشتراکی می‌باشد. متهم با اذعان به داشتن جلساتی با انور خامه‌ای و غیره اظهار نموده که چون خامه‌ای کمونیسم بود با او صحبت می‌کردم که وی را مذهبی نمایم، و همچنین اظهار نموده که به اتفاق تقوی و حکمی و خامه‌ای و غیره مقرر شد ماهیانه پولی جمع آوری نمایم که در موقع لزوم به اشخاص قرض بدهیم. بعلاوه طبری گفته که انقلاب آذر [دارای] افکار سوسیالیسم بوده. علیهذا چون تشکیل جلسات معین طبق حکایت پرونده

صریحاً از لحاظ تبلیغ و قرائت و اوراق و کتب کمونیستی بوده محقق است که برای فرار از مجازات به این قبیل مدافعات متوسل گردیده و با توجه به سایر قرائن و اوضاع و احوال موجوده در پرونده‌های امر و قرار مستنطق مجرمیت وی مسلم و طبق ماده ۱ قانون سابق الذکر صدور حکم مجازاتش را خواستار است.

۳۹- دکتر رضا رادمش فرزند موسی، اهل لاهیجان، مقیم تهران، ۳۲ ساله، شغل دانشیار دانشسرای عالی که احتیاطاً توقیف است طبق اقرار صریح متهم از قبل از مسافرت به اروپا و بعد از مراجعت تا زمان دستگیری عضو جمعیت اشتراکی بوده که کلیه عملیات و مناسبات خود را با اسکندری و دکتر ارانی بخط خود تشریح و تقریر کرده است، و ایضاً متهم در محضر مستنطق بیان نموده که پس از معاودت از اروپا به منزل دکتر ارانی رفته و با حضور اسکندری و سایرین مذاکرات سیاسی می‌نموده‌اند که با شرح فوق و بنا به اظهار سایر متهمین از قبیل اسکندری و دکتر ارانی و غیره جرمش ثابت و طبق ماده ۱ قانون سابق الذکر صدور حکم مجازاتش مورد تقاضا است.

۴۰- عزت‌الله عتیقه‌چی فرزند غلامعلی تاجر، ۲۱ ساله، اهل تهران، دانشجوی دانشکده فنی، توقیف، متهم به عضویت فرقه اشتراکی می‌باشد بدین تفصیل که متهم تحت تأثیر دکتر ارانی واقع، در جلسات منزل او حاضر می‌شده و با قرائت کتب و اوراق کمونیستی قبول مرام مزبور را کرده است. گر چه متهم رفتن به منزل دکتر را برای کسب اطلاع جهت مسافرت به بیروت بیان نموده لیکن با در نظر گرفتن اظهارات دکتر و مکنی نژاد و انور خامه‌ای به اینکه با متهم در جلساتی که داشته‌اند به قرائت مجله دنیا اشتغال داشته، و نظر به اظهارات متهم به گرفتن وجه جهت خرید ماشین تحریر جهت انور خامه‌ای و دکتر ارانی، و نظر به سایر قرائن موجوده در پرونده جرمش ثابت و بدستور ماده ۱ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور تقاضای مجازاتش را می‌نمایم.

۴۱- رحیم الموتی فرزند رحیم، ۳۹ ساله، خیاط، شهرت حسن بیگ، اهل الموت، مقیم تهران جنب بازارچه آقا شیخ هادی، توقیف. متهم به عضویت در فرقه اشتراکی است. گر چه متهم در تمام مراحل تحقیقاتی منکر جرائم انتسابی گردیده لیکن به مرادده او با ضیاء الموتی و عبدالصمد کامبخش و شورشیان، که از اعضای فرقه

بوده‌اند، که مرادده متهمین صرفاً از جهت تبلیغ بوده، و اظهار کامبخش به اینکه شورشیان بوسیله رحیم الموتی با ضیاء الموتی مربوط بوده، و نظر به اینکه شورشیان، که یکی از مبلغین بوده و در مسافرت اهواز به امر تبلیغ اشتغال داشته، نامه‌هایی که به ضیاء می‌نوشته با اسم و عنوان و آدرس متهم ارسال می‌داشته که عملیاتش کاملاً مکتوم می‌باشد. و اگر واقعاً متهم داخل فرقه نبوده چه مناسبت دارد که نامه‌های ضیاء، با آنکه شغل معین داشته، بوسیله رحیم ارسال شود؟ و نظر به سایر قرائن و اوضاع و احوال موجوده در پرونده و قرار مستنطق جرمش ثابت و طبق ماده یک قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور تقاضای صدور حکم مجازاتش را می‌نماید.

۴۲- مهدی دانشور فرزند یوسف، اهل خمسه، مقیم تهران، خیابان شاهپور، ۲۳ ساله، شغل محصل است که احتیاطاً توقیف است، متهم به قبول عضویت مرام اشتراکی می‌باشد. نظر به اقرار صریح متهم در اداره سیاسی به اینکه دکتر ارانی، که معلمش بوده، چندین شماره مجله دنیا را به او داده و تحت تأثیر او به عقاید ماتریالیسمی آشنا گردیده، و نظر به آنکه دکتر ارانی از جمله اشخاص را که جزء فرقه صورت داده بود مهدی دانشور بوده و نظر به سایر قرائن موجود در پرونده مجرمیت وی مسلم و طبق ماده یک قانون سابق الذکر صدور حکم مجازاتش مورد تقاضا است.

۴۳- شعبان زمانی فرزند علی، ۲۲ ساله، کفاش اهل بابل، مقیم گرگان، توقیف، متهم به قبول مرام اشتراکی است بدین تفصیل که زمانی را که محمد پژوه در گرگان بوده نامه‌هایی که جهت او می‌رسیده به اسم و عنوان متهم ارسال می‌داشته‌اند در صورتیکه پژوه در آنجا دارای شغل و کار معینی بوده. و چنانچه واقعاً از عملیات پژوه اطلاع نداشت هیچگاه حاضر به قبول این امر نمی‌شد، و نظر به کیفیت ارتباط متهم با مرتضی رضوی و محمد پژوه و عدم تناسب شغل و وضعیت او با مشارالیه، و نظر به سایر قرائن و اوضاع و احوال موجود در پرونده جرم انتسابی ثابت و طبق ماده ۱ قانون مارالذکر صدور حکم مجازاتش را خواستار است.

۴۴- دکتر مرتضی سجادی فرزند شمس‌الدین، ۲۶ ساله، اهل عراق، مقیم تهران، شغل طبابت، توقیف، متهم به عضویت مرام اشتراکی و اقداماتی به نفع مرام مزبور می‌باشد باین توضیح که با توجه به پرونده امر و مخصوصاً قسمت مربوط به مکی‌نژاد، که

مکی نژاد از مبلغین مرام مزبور بوده، از اظهارات وی معلوم می‌شود که دکتر مرتضی سجادی واسطهٔ تبلیغ مکی نژاد در بدو امر شده چنانچه مکی نژاد گفته است «متهم او را به منزل خود برده و از اصول ماتریالیسمی و روح و خدا با او صحبت می‌کرده و بعد او را به منزل دکتر تقی ارانی برده است»، و ایضاً از اظهارات متهمین دیگر معلوم می‌شود که مجتبی احمدی سجادی را نیز متهم واسطهٔ رفتن او به منزل دکتر ارانی بوده، که بالنتیجه به این مرام تبلیغ شده است، و نظر به اظهار متهم که با خط خود تشریح نموده به اینکه در منزل دکتر ارانی جهت مذاکره در اطراف خدا و طبیعت و عقاید ماتریالیستی می‌نموده است، و خلاصه نظر به سایر قرائن و اوضاع و احوال جرمش ثابت و به دستور مادهٔ یک قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور صدور حکم مجازاتش را خواستار است.

۴۵- دکتر سید حسن سجادی فرزند شمس الدین، ۲۸ ساله، اهل سلطان آباد عراق، مقیم تهران و اخیراً اصفهان، رئیس بهداری سابق اصفهان، متهم است به آنکه عضویت فرقهٔ اشتراکی را قبول نموده و در صدد تبلیغ دیگران نیز بوده است به این توضیح که متهم از زمان توقیفش^۱ در تهران با برادرش که فوقاً اتهام او ذکر شد و مکی نژاد داخل در امور فرقه‌ای بوده و زمانی را که به اصفهان مأمور شده در صدد تبلیغ بوده، النهایه نتوانسته موفق به انجام مقصود خود گردد چه آنکه مرتضی سجادی در ضمن اظهارات خود گفته است زمانی که برادرم تهران بود در اطراف خدا و طبیعت و غیره باهم صحبت می‌نمودیم، و ایضاً مکی نژاد مراودهٔ خود را با متهم اذعان نموده. به علاوه متهم از اصفهان نامه‌هایی به برادرش [نوشته] که عبارت نامه به خوبی سوء نیت او را محرز می‌دارد زیرا در یک قسمت از نامهٔ مزبور نوشته است «در اصفهان جز مزایای طبیعی هنوز چیز جالب توجهی دیده نمی‌شود و مردم از تمدن خیلی عقب هستند، برای آن قبیل افکار و صحبت‌ها ابدأ رفیق نمی‌شود پیدا کرد. دیپلمه‌های مدارس هم خیلی ساده و معمولی هستند»^۲. تعجب اینجا است که این آقا تمدن را قیام بر علیه استقلال مملکت و

۱. در اصل «توقیفش» چاپ شده بود.

۲. منظور نویسندهٔ نامه از «آن قبیل افکار و صحبت‌ها» همانطور که دادستان در بالا گفته

صحبت «در اطراف خدا و طبیعت» بوده و نه مرام اشتراکی.

ضربه بر جان و مال اهالی این کشور می‌داند و دیلمه‌هایی که قبول این مرام را نمی‌کنند و مثل او و برادرش خائن نیستند ساده و معمولی می‌پندارد، و در قسمت دیگر نامه نوشته است «خیلی میل داشتم مکتبی را که در اصفهان اطلاع دارند و بنده را تشویق می‌نمودند که بالاخره از شاگردان آن مکتب شوم الی آخر...»، که بخوبی معلوم می‌شود مکتبی را که متهم در نامه به آن متذکر شده مقصود جلسه کمونیستی است که متهم بطور غیر طبیعی و با زبان دیگر منظورش را برای برادر خود نوشته است. علیهذا و نظر به سایر قرائن و اوضاع و احوال موجوده در پرونده‌های امر و قرار مستنطق تحقیق تردیدی بر ارتکاب متهم به قبول مرام اشتراکی باقی نبوده و طبق ماده ۱ قانون سابق الذکر تقاضای صدور حکم مجازاتش را دارد.

۴۶- علی اکبر شاندرمنی فرزند گل محمد، ۲۱ ساله، اهل بندر پهلوی، مقیم آبادان، توقیف احتیاطی، شغل خیاط؛

۴۷- حسین تربیت فرزند حاجی احمد، ۲۰ ساله، اهل خوزستان، مقیم آبادان، توقیف، سابقاً مدیر آموزشگاه دانش آبادان؛

۴۸- رجبعلی نسیمی فرزند حسن، اهل تبریز، مقیم تهران، ۲۱ ساله، عضو سابق راه آهن، توقیف؛

۴۹- تقی شاهین فرزند ابوالقاسم، ۳۲ ساله، اهل تبریز، مقیم تهران، مستخدم سابق اداره فلاح، توقیف، متهم به قبول عضویت مرام اشتراکی می‌باشد. تقی شاهین^۱ به علاوه متهم به تخلف از قانون ورود و اقامت و استفاده از سند مزور و مجعول است. به این توضیح که متهمین نامبرده تحت تأثیر محمد شورشیان به مرام اشتراکی تبلیغ شده و هر یک امور انتسابی را صریحاً اقرار و اعتراف نموده‌اند، که با در نظر گرفتن اظهارات شورشیان به تبلیغ متهمین و وجوهی که از مال فرقه به آنها داده است جرم متهمین در این مورد مسلم می‌باشد. و راجع به تقی شاهین در مورد تخلف از قانون ورود و اقامت متهم صریحاً اعتراف نموده که با معیت شورشیان از طریق غیر مجاز به روسیه رفته. و راجع به استفاده از سند مزبور اعتراف کرده که برای فرار از خدمت نظام وظیفه به هادی

نام استواریک، که با هم رفیق بوده‌اند، متوسل شده و یک ورقه شناسنامه که سفید بوده با یک ورقه دفترچه خدمت تحت‌السلطی به او داده و مشارالیه آنها را جعل و به متهم داده است. علیهذا و نظر به سایر قرائن موجوده در پرونده و دلایل مذکور در صفحات ۷۵ الی ۸۷ قرار قاضی تحقیق جرایم انتسابی مسلم و اعمال حسین تربیت و علی اکبر شاندرمنی و رجبعلی مشمول ماده یک قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت می‌باشد. و تخلفات شاهین مشمول ماده اول قانون مزبور و قسمت ۳ و ۶ از ماده ۱۵ قانون مجازات مربوط به ورود و اقامت اتباع خارجه و ماده ۱۲ قانون سجل احوال و ماده ۱۰۵ قانون مجازات عمومی می‌باشد و طبق دستور مواد مزبوره (رعایت ماده ۲ از مواد ملحقه به اصول محاکمات جزائی در مورد تقی شاهین) صدور حکم مجازات آنها را خواستارم.

توضیح آنکه تاریخ وقوع جرائم این متهمین، باستثناء عده‌ای که از ۱۳۱۰ تا موقع دستگیری استمرار داشته، در سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ می‌باشد.

آخرین دفاع دکتر ارانی در دادگاه جنائی تهران

قبلاً اهمیت تاریخی این محکمه را تذکر می‌دهم. برای اولین بار است که یک دسته پنجاه و چند نفری از منورالفکر و کارگر با سواد ایران، یعنی افرادی که با چراغ در این محیط تاریک باید جستجو شوند، در محکمه جنائی، یعنی محلی که دزدان مسلح و قطاع الطریق و قاتل‌ها در اینجا محاکمه می‌شوند، بعنوان داشتن یک عقیده اجتماعی به پیشگاه قوه قضائی دعوت شده‌اند. اهمیت آن به حدی است که مانند تمام محاکمات اخیراً چشم و گوش دنیا متوجه آنست. بنابراین سعی بفرمائید که رفتار شما در این محاکمه دنیا پسند باشد و تصور نکنید که با صدور رأی و گزارش آن به مقامات مافوق^۲ این محکمه تمام می‌شود. نه، آن ادعای آنست، این دفاع و آن رأی هر سه تاریخی می‌باشد و مانند تمام آثار محاکمات قرن هیجدهم فرانسه، محاکمه معروف کلنی، محاکمه بیست و شش نفر و پنجاه و سه نفر، همیشه در صفحات تاریخ ایران باقی خواهد ماند.

وظیفه من در اینجا مهمتر از آنست که به دفاع شخص خود پردازم. من وظیفه عالی و وجدانی دفاع جمعی را اخلاقاً بر عهده دارم. اگر چه اینجا ظاهراً محکمه جنائی است ولی باطناً علاوه بر جلسه درس، یک میدان مبارزه اجتماعی است که سه طرف

۱. مقصود محاکمه رایشتاگ در آلمان و محاکمه راکوشی و بارانش در مجارستان است.
۲. چون معمولاً رأی محاکم در شهربانی صادر می‌شد لذا دکتر ارانی از «گزارش به

مافوق» صحبت می‌کند.

(یعنی یک مدعی و یک مدعی علیه و یک قاضی بیطرف) نداشته بلکه فقط دارای دو طرف است که در یک طرف آن قاضی و مدعی دولتی با هم و در طرف دیگر آن ما، هر یک مدافع منافع یک دسته مخصوص می‌باشیم. کدام ما حق داریم، تاریخ نشان خواهد داد. من همانطور، که می‌ترسم این وظیفه اخلاقی خود را ناقص انجام دهم بیم ندارم از اینکه حقایق را کما هو حقه به گویم. شما هم از فشار نترسید ولی به ترسید از اینکه مخالف وجدان خود رأی دهید. فقط از فشار وجدان و قدرت ملت، که متوجه این گوشه است، هراسان باشید.

محتویات محکمه امروز نافذتر از آنست که داخل این دیوارها محصور بماند، بلکه آنها را شکافته به دنیا خواهد رسید. پس شما را دعوت می‌کنیم که دیوارهای این محکمه تنگ را شکافته از این محیط کوچک خارج شده و با نظر بس عمیق‌تر و بسیط‌تری از بالا به قضایا نگاه کنید. پس مقتضی است اولاً به قوه مقننه و یا مقامی که مجازات را تعیین می‌کند، ثانیاً به پرونده‌ها و قوه مجریه، ثالثاً به قوه قضائی، یعنی خودتان، رابعاً به متهمین، یعنی ما که قوه ملی هستیم، توجه کنید.

۱- قانون و قوه مجریه

در هر علم همیشه و قبل از بحث بایستی ابتدا مدرج و اسباب اندازه گیری را مورد دقت قرار داد تا اینکه هویت و درجه دقت اسباب بدست آمده میزان و درجه صحت نتیجه سنجش معلوم شود. مثلاً بایستی معلوم گردد که فلان ترازوی حساس یا مانومتر یا میکرومتر تا چند هزارم واحد مقیاس را می‌تواند تعیین کند، آنوقت می‌توان این اسباب‌ها را با اطمینان بیشتر به کار برد.

قوانین مدرج‌های محاکمه‌اند، بایستی آنها را درهم شکسته مغز واقعی آنها را بیرون آورد. قاضی نباید مانند یک ماشین جامد قانون جامدی بر امری بطور ساده تطبیق کند بلکه بایستی آن امر و آن قانون را در حال حرکت و تکامل فهمیده قضیه را بسنجد و گر نه با یک دستگاه جامد مکانیک فرقی نخواهد داشت و خصوصیات بشری خود را از دست خواهد داد. ما می‌خواهیم در این موضوع به محکمه کمک کنیم.

حق که بمجرد پیدایش بشر و اجتماع وی به وجود می‌آید عبارتست از مجموع

اختیارات یک نفر یا یک فرد قانونی. حق یک فرد در مقابل افراد دیگر مفهوم وظیفه را به وجود می‌آورد. عدالت و حقانیت واقعی عبارت از حفظ آن حقوق و وظایف است که بر حسب ساختمان و تکامل طبیعی و منطقی فرد و جامعه بایستی بدانها تعلق گیرد. اصلی‌ترین و اولی‌ترین آنها عبارت است از حق حیات و آزادی یعنی حقوق و وظایف متساویه نسبی افراد در مقابل رنج تولید و استفاده از مصرف و انتظام امر تواید و مصرف. بنابراین عدالت واقعی در حفظ آزادی این حقوق و وظایف می‌باشد.

متفکرین بزرگ مانند ارسطو به تضمین این حقوق بوسیله قیام‌ها و اعتراضات شدید فتوا می‌دهند. قوانین عبارت از فورمول‌های متبلور متحجری است که طبقه واضح آنها ادعا دارد که به عدالت واقعی در قالب آن قوانین صورت عملی داده است. چون جامعه همواره در حرکت و طبقات حاکمه و ایدئولوژی آنها در ادوار تاریخی در تغییر است پس قوانین نیز که محصول فکر و منافع آن طبقات است، و قوه قضائی که ماشین اجرا و اعمال آن مدرج‌هاست، در جریان دائمی می‌باشد.

بنابراین قوانین مانند حباب‌های رنگارنگ گاه تیره و گاه شفاف دور نور ثابت عدالت واقعی را فرا گرفته است. آیا ممکن است قوانینی که به دست اقلیت وضع شده است شفاف و حاکی عدالت باشد؟ چه چیز ضمانت می‌کند که اقلیت واضح قانون علی‌رغم طبع و مشی و منافع خود بفکر منافع توده باشد؟

تاریخ پر از این قوانین تیره و تار است. قوه قضائی و مدرج‌های آن، یعنی قوانین، تابع طبقه حاکمه و تکامل ادوار تاریخی است.

چه صحنه‌های جنایت و قوانین جابرانه که بنام عدالت در تاریخ بشر ظاهر و منسوخ گردیده: در یونان قدیم بنام همین قوانین تیره و مفتضح جام شوکران بدست سقراط، بعنوان مخالف با ارباب انواع شهر که آنروز مقدس بود، داده شد. در روم جمع‌کثیری در صحنه‌ها طعمه وحوش گرسنه شد. در قرون وسطی بنام خدا و مسیح از طرف ادارات «انکیزیسیون» زبان‌ها بریده شد، توده‌ها از افراد بشر زنده زنده به آتش انداخته شدند. در قرون وسطی محاکمه بین ارباب و رعیت جنگ تن به تن بود که در آن خان سواره و با سلاح و رعیت پیاده و بدون سلاح در مقابل هم قرار می‌گرفتند. پس از ختم آن صحنه فجع نعش آن رعیت بعنوان محکوم از جلسه محاکمه بیرون کشیده

می شد. در دوره تجدد (رنسانس) پیشوایان سعادت بشر، مانند جیوردانو بروتو و غیره، به سوختن در آتش و زبان بریدگی محکوم شدند. گالیله اگر زانو به زمین نمیزد و با انگشت پا دنیائی را به ریش پاپ نمی خندانید نیز در آتش می سوخت.

آیا قوانین جبار امروز و شهربانی‌های طبقات ممتاز با آن قوانین و تعصبات ادوار قبل تفاوتی دارند؟ نه، دنیا به آخر نرسیده و تاریخ هم نایستاده است و همان افتضاحات است که به دست قوای قضائی طبقات ممتاز تکرار می شود تا آنکه دوره وضع قوانین مطابق عدالت واقعی و نفع توده بشر برسد.

هر قدر که این محکمه و لباس‌های رنگارنگ شما بنظر تان مقدس می آید قانون اعدام سقراط و تعصبات مذهبی کاتولیکی هم بنظرشان مقدس بود. این جلسه هم مانند آن جلسات مضحک و فجیح روزی موضوع برای صحنه نمایشات خواهد شد. قوه محرک و تغییر قوانین بحدی بزرگ است که بزرگترین تعصبات هم نمی تواند مانع آن تغییر بشود.

کافی است به تغییر قوانین شرعی و عرفی در محاکم ایران، با وجود این همه تعصبات توجه کنیم. پس قانون مقدس نیست. فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده باشد. جدیت کنید با نظر وسیع و وجدان پاک حکمیت نمائید تا کارتان روزی مضحکه نسل آینده نشود.

حالا به قانونی که در این جلسه مطرح است توجه نمائید. هر گاه اقتصاد که پایه جامعه است و قوانین اجتماعی به مرحله‌ای برسد که نتواند باقی بماند بوسیله انقلاب تحول می یابد. محصولات انقلاب که جریان طبیعی تاریخ آنها را ایجاد کرده حقانیت دارد. قانون اساسی فعلی ایران محصول یک انقلاب خونین ملت است که برای تحصیل آن در هر گوشه از خون جوانان وطن لاله دمیده بود. هزاران نفوس جهت تحصیل این چند ماده قانون قربانی شد. این انقلاب بر خلاف مشهور به دست اجانب صورت نگرفت بلکه اجانب از آن استفاده نمودند.

هنوز آن انقلاب ناقص و محصول آن نیز از نظر عدالت ناقص بود زیرا اصول آن قانون از نفوذ فکر «مونتسکیو»، «ولتر» و «روسو» به قوانین فرانسه و از آنجا به قوانین ملل دیگر و از جمله ایران بوجود آمده است. تازه ولتر راجع به این قوانین مشروطه

می‌نویسد: «این قانون نظیر همان زنگی است که موش‌ها به گربه بستند، یعنی استبداد را از میان نبرده فقط اقدام ظلم را قبلاً اطلاع می‌دهد».

واضح می‌شود که قانون اساسی هنوز از نظر عدالت خیلی ناقص و بهمان ترتیب که تحصیل شده باید کامل گردد. اما خدمت بزرگی همین قانون ناقص به ایران نموده (و باید اقلأ تا موقع رسیدن وسائل پیشرفت سیر قهرقرائی نکند) همان روح طرفداری از آزادی عقاید و تجربه قوانین کشور به سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه است. قانون این حقوق و آزادی و حق ملی را گرانبهارترین سرمایه ملت می‌داند که در حقیقت مشخص مقام و بزرگی یک ملت نیز می‌باشد.

ملت ایران اصل ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی را دائر به آزادی مطبوعات و انجمن‌ها و عقاید برای حفظ شئون خود با خون خریده است. مجلس شورا هیچوقت جرأت نداشته است بر خلاف وظائف و شرافت خود قانونی مخالف روح این اصل وضع نموده از حقوقی که به وی داده شده است، علی‌رغم اکثریت، به نام اقلیت سوء استفاده کند.

ممکن است قاضی ایراد کند که مطابق «اصل تفکیک قوا» ما وارد موضوع قانون نمی‌شویم و وظیفه ما اجراء قوانین قوه مقننه است. ما می‌پرسیم آیا این قانون اساسی مقدسی که قوا را از هم تفکیک کرده و شما را با سوگند شرافت ملزم به اجرای قوانین نموده، شرایط مجلس مقننین را نیز تعیین کرده است یا نه؟ آیا شما هر کس هر قانونی داد بدون توجه به طرز تصویب، آنرا مطابق اصل تفکیک اجرا می‌کنید؟

مجلس شورا سال ۱۳۱۰ این جرأت را کرده ماده ۶۰ قانون مجازات عمومی سابق را که مجلس برای حفظ انتظام کشور در مقابل شورش‌ها وضع کرده بودند تغییر داد، آزادی عقاید را رسماً قدغن نموده توهین کمرشکنی بر ملت ایران وارد آورد. هر قدر در هویت آن مجلس و تشریفات قانونی آن مجلس و منافاتی که قانون مزبور با روح قانون اساسی دارد و سوء استفاده‌ای که مجلس از حق خود بدون توجه به احساسات عمومی نموده است بیشتر دقت کنیم این قانون مفتضح‌تر و کثیف‌تر در نظر ما جلوه می‌کند. به همین جهت ما آنرا به یادگار محکمه تاریخی امروز «قانون سیاه» می‌نامیم و برای حفظ شرافت ملت ایران نفرت شدید خود را نسبت به آن ابراز می‌داریم.

اگر چه آن قانون اصولاً برای قدغن کردن فکر کمونیسم وضع شده است در

عین حال بجهت تکمیل عمل مفتضح خود عقاید را قدغن نموده، یعنی مطابق آن می‌توان تمام عقاید را (اعم از سوسیالیستی و دموکرات و غیره) تعقیب کرد.

البته از آن مجلس هم بیش از این توقعی نبود ولی محکمه‌ای که قانون مزبور را می‌خواهد بکار برد باید در ظاهر و باطن آن نیز دقت کند یعنی به هر دو طرف جدال باید تماشا کرد نه فقط به یک طرف آن. از حیث ظاهر بایستی تشریفات تصویب قانون مورد دقت قرار گیرد. همین دقت کافی است که ملنی و غیر معتبر بودن آنرا به شما نشان دهد. از حیث باطن به محتویات آن قانون بایستی توجه نمود. بجهت این امر بایستی به ممالکی که سرمشق سلطنت مشروطه می‌باشند مثل انگلستان و غیره رجوع نمود. آیا در انگلیس تمام عقاید آزاد نیست؟ تمام عقاید در مجلس شورا نمایندگانی که از کلیه حقوق و امتیازات نمایندگی برخوردار می‌باشند ندارند؟ این قانون اساسی و آزادی عقاید با آن قانون سیاه حکایت کوسه و ریش پهن نیست؟

چه عواملی باعث شد که در سال ۱۳۱۰ چنین قانون شوم ملت ایران را ننگین کند، واضح است در اینجا ذکر نمی‌شود. همینقدر باید فهمید هر قدر تمدن یک ملت عالی‌تر است تحدید عقاید در آن کمتر است. مثلاً در ممالک درجه اول مانند امریکا و انگلیس، فرانسه و سوئیس و غیره (که سرمشق تمدن امروز می‌باشند) افکار عمومی را خفه نمی‌کنند ولی در مستعمرات (مانند فلسطین و هند و غیره) بموجب درجه تمدن، افکار و عقاید بترتیب با حبس‌های یک سال و سه سال و غیره تعقیب می‌شود. در تبت هر کس بت‌های محلی را نپرستد محکوم به اعدام است. هر قدر درجه تمدن پست‌تر است میزان حبس نیز بیشتر می‌باشد. از اینجهت است که بایستی برای عواملی که این ننگ توحش را با قانون ده سال مجازات برای ملت ایجاد کرده است جنبه ارتجاعی شدید قائل شد.

انصاف بدهید! آیا اشخاصی که قانون سیاه را وضع کرده‌اند صلاحیت این کار را داشته و یا راجع به افکاری که قدغن کرده‌اند کوچکترین رساله‌ای هم مطالعه نموده‌اند؟ بطور یقین نه، والا مرتکب این جنایت نمی‌شدند.

من بدون اینکه بخواهم از عقیده مخصوص طرفداری کنم می‌خواهم با کمال انصاف بنام آزادی عقاید نکات ذیل را تذکر دهم: چطور می‌توان عقایدی را

قدغن کرد که ریشه علمی آن با آغاز جامعه بشر شروع شده، در جمیع شعب فردی و اجتماعی از روی اصول و پایه‌های کاملاً علمی و منطقی اظهار نظر می‌نماید؟ هیچ عقیده اجتماعی و مذهبی در تاریخ بشر وجود ندارد که در مدت کوتاه حیات خود به اندازه سوسیالیسم و کمونیسم راجع به آن کتاب تألیف و باین کثرت انتشار یافته باشد و این نشریات از مشکل‌ترین موضوعات متافیزیک و منطقی گرفته تا عملی‌ترین و تازه‌ترین مطالب زندگی را در معرض انتقاد و بررسی قرار می‌دهد. چطور می‌توان بدون مطالعه کوچکترین ورق از این کتابخانه‌ها داشتن یک عقیده را با یک قانون ارتجاعی قدغن کرد؟

واقعاً شرم آور است. تمام پرونده‌های متهمین این دسته پر است از سؤالاتی که «آیا شما فلان کتاب را خوانده یا ترجمه کرده یا امانت داده یا فلان بحث علمی را کرده‌اید یا نه؟»

اگر کشوری فقط از خرس و میمون و دد و دام هم مسکون باشد این اعمال را، بر فرض مسلم بودن، برای احدی جرم نمی‌شمارند. فراموش نکنید همانطور که مجله دنیا توضیح داده است، شما مجبورید در جزئیات زندگی خود تمدن غرب را تقلید کنید: لباسی که امروز پوشیده‌اید، طرز غذا خوردن، منزلتان، قوانین و اصول محاکماتان، اساساً تقلید از تمدن غرب است. پس چرا در این مورد اینقدر انحراف پیدا شده است؟ مگر صریحاً طرفداری خود را از اصول دموکراسی و کشورهای دموکرات در این روزها به دنیا اعلان نکرده؟ چرا در این مورد از کشورهایی که در دنباله تمدن غرب قرار گرفته و دچار ارتجاع موقت شده‌اند، تقلید می‌شود؟ اگر این عمل سرمشق باشد پس خوبست بعضی از قوانین هم از بربرهای افریقای مرکزی تقلید شود!

در موقعی که در ممالک متمدن «جایزه نوبل» را پیاس حفظ صلح عمومی دنیا به یک نفر «اسیتسکی» که نماینده این افکار بود می‌دهند ننگ آور نیست که در این کنج

۱. اشاره دکتر ارانی به آلمان هیتلری است.

۲. کارل اسیتسکی نویسنده کمونیست آلمانی به مناسبت آثار برجسته‌اش به دریافت جایزه

صلح نوبل توفیق یافت. جلدان هیتلری سر او را بردند.

خلوت همان افکار به عنوان اقدام بر علیه امنیت با مجازات ده سال حبس تعقیب شود؟ مخالفت با موازین اخلاقی و نوامیس مقدسه بشری‌قدری صورت و قبیح به خود گرفته است که عقیده‌ای که از آزادی و صلح و جلوگیری از فقر و فساد و فحشاء و خونریزی صحبت می‌کند با مجازات ده سال حبس تعقیب می‌شود.

چقدر برای یک جامعه ننگین است که طرفداری رنجبران و حفظ حقوق آنان در

آن اینقدر سخت مجازات می‌شود!

چرا اینقدر از رنجبران می‌ترسید؟ واقعاً چقدر زنده است که مأمورین شهربانی تا چشمشان به ورقه‌ای که کلمه رنجبر دارد می‌افتد با سر و کله هجوم می‌آورند! جن از بسم‌الله به اندازه شهربانی تهران از رنجبر نمی‌ترسد. مگر رنجبر تمام جزئیات حیات شما را تأمین نمی‌کند؟ مگر اکثریت ملت ایران به نسبت نه دهم رنجبر نیست؟ مگر مخالفت با رنجبر مخالفت با همان مشروطه و دموکراسی نیست؟ پس چرا تمام قوه شهربانی صرف تعقیب طرفداران رنجبر است؟ این نوع تعقیب و محاکمه واضح می‌کند که شما نه فقط با توده مخالفید بلکه نیز از آن سخت هراسانید. این تعقیب شدید غیر ترس و لرز علت دیگری نمی‌تواند داشته باشد. به این ترتیب شما اقرار تلویحی به قدرت توده می‌کنید. پس شما را به عاقبت وخیم این طرز عمل خودتان متوجه می‌سازیم. فقط از همین یک فقره محاکمه فعلی و عاطل گذاشتن عده‌ای که ماهیانه مقدار زیادی کار مفید اجتماعی تحویل جامعه می‌داده است در مدت حبس گذشته در حدود یک میلیون تومان ضرر مستقیم به جامعه ایرانی رسیده است. این ضرر و نظائر آن نتیجه همان جنایاتی است که روزی مجلس شورا مرتکب شده قانون سیاه را تصویب نموده تا ببینیم مطابق رأی محکمه امروز شما تا چه درجه می‌خواهید شریک جرم آن بشوید.

تقاضای اول ما امروز اینست که دیوان تمیز به نام عدالت و به نام حفظ شرافت ملت ایران مخالفت قانون سیاه را با روح و اصول قانون اساسی و با آزادی ملت و عقاید به مجلس شورا تذکر داده الغاء آنرا جداً بخواهد و تا این حق کسب نشده قوانینی که واجد شرایط معینه قانون اساسی نیستند اجرا نشوند.

۲- پرونده‌ها و قوه مجریه

حال که خصوصیت قانون سیاه معلوم شد به پرونده‌هایی که محکمه می‌خواهد قانون را بر آنها تطبیق کند توجه می‌نمائیم:

سه عامل عمده کاملاً غیر قضائی که قوه قضائی، یعنی شما، و همچنین ما را ملعبه خود قرار داده امروز به اینطور می‌رقصاند، باعث تشکیل این پرونده‌ها گردیده است. آن سه عامل عبارتند از: اولاً سیاست داخلی بجهت ترساندن توده از آزادی افکار و عقاید؛ ثانیاً سیاست خارجی برای انتظام بعضی روابط سیاسی؛ ثالثاً عامل اداری یعنی شهوت فوق‌العاده شهربانی تهران برای تظاهر و خودنمایی و جلب توجه مافوق‌ها برای استفاده از دوام موقعیت و ارتقاء رتبه و غیره.

آیا شرم آور نخواهد بود که شما وجدان قضائی خود را ملعبه این شطرنج بازی‌ها قرار دهید؟

طرز تشکیل این پرونده که نمونه‌ای از کلیه عملیات شهربانی و مظهر قوه مجریه است بشرح ذیل بوده است: قبل از توضیح متذکر می‌شویم که کلیه آنچه که در اینجا به عنوان جنایت نسبت داده می‌شود با اسناد و مدارک است و با این شرح آقای دادستان و محکمه را ملزم به تعقیب مرتکبین جرائم می‌نمایم که خودداری از آن خیانت به وجدان و اخلاق قضائی و مخالف قوانین و مقررات است. از این حیث این دفاع حکم حمله و عرضحال را دارد که قوه قضائی موظف است بدان ترتیب اثر بدهد.

در اواخر سال ۱۳۱۵ شهربانی شخص مظنون به قاچاق^۱ را دستگیر می‌نماید. از خصوصیات این شخص اینکه خود را ضد کمونیست معرفی می‌کند و اداره سیاسی و دادستان گفته‌های وی را بعنوان راست سندیت می‌دهند. این شخص برای خلاصی خود یک سلسله آشنائی‌های معمولی خود را تبدیل شده صورت داده و بعنوان یک جریان سیاسی به شهربانی تحویل می‌دهد. این قبیل مدارک را که نظائر آن زیاد پیش خواهد آمد «صدق مبدل به کذب» می‌نامیم.

شخص مزبور مدتی مسافرت‌های قاچاق خود را کتمان می‌کند و اصرار

۱. منظور از «شخص مظنون به قاچاق» ظاهراً محمد شورشیان است.

می‌نماید که حتماً او را به مرکز بیاورند تا جعلیات خود را آب و تاب داده در مرکز شغل جاسوسی پلیسی گرفته ضمناً خود را خلاص کند. پس از رسیدن ابتدا یک نفر^۱ را متهم به جاسوسی می‌کند. بطلان این تهمت او بقدری واضح بود که حتی شهربانی حریص هم مجبوراً از آن صرف‌نظر می‌نماید. بعد چنانکه خود در پرونده خود ذکر کرده است عمداً برای اینکه اظهار خدمتگذاری کرده باشد عده‌ای را بعنوان مخالف اسم برده و شهربانی آنها را دستگیر می‌نماید. البته تقدم و تأخر این مطالب با آنچه که پرونده‌ها نشان می‌دهند فرق دارد زیرا در پرونده‌ها شهربانی جدیت کرده خود را کاشف یک قضیه بزرگ جلوه دهد.

شهربانی تحت تأثیر عوامل سه گانه سابق‌الذکر عده کثیری را بدون مدرک دستگیر می‌کند که من هم جزء آنها می‌باشم. با آن نقشه‌هایی که شخص مزبور داده، اگر عوامل مزبور مؤثر نبود چرا شهربانی ما را تحت دقت قرار نداد که اسناد صحیح بدست آورده مرتکب آنقدر جنایت و فشار و شکنجه و تخلف قانون نشود.

روز دوشنبه بیستم اردیبهشت ۱۳۱۶ در جزو دستگیر شدگان شخصی^۲ را شهربانی تهدید به اعدام می‌کند و این تهدید، به واسطه وجود یک پرونده و سابقه‌ای راجع به مشارالیه در دادرسی ارتش، مؤثر واقع می‌شود. مشارالیه مجبور می‌شود تمام فانتزی‌ها و افسانه‌های تلقین شده را، که شهربانی خود موجد و بافنده آن بوده است، تصدیق کرده و از خود شاخ و برگ جعلی برای آن ترتیب دهد. صدق‌های کذب شده در این پرونده زیاد است. روز سه شنبه ۲۱ اردیبهشت تمام دستگیری‌ها بعمل آمده و «فرقه» جعلی، که ساختمان آن در روی میز اداره سیاسی انجام می‌گرفت، به همه تحمیل شده. در اینجا به عبارتی که در ادعاینامه است و کشف فرقه را به تحریرات من نسبت داده توجه مخصوص می‌نمائیم. این عبارت فقط یک اشتباه یا جعل معمولی نبوده یک شاهکار

۱. تا آنجا که پرونده نشان می‌دهد شخص متهم به جاسوسی باید عبدالصمد کامبخش باشد ولی سخنان بعدی ارانی خواننده را در قطعیت این تصور دچار تردید می‌کند.

۲. منظور از این «شخص» کامبخش است که در دادرسی ارتش پرونده اتهام جاسوسی داشته است. معلوم نیست ارانی خود نام اشخاص را در دفاعیه‌اش نیاورده یا ناشر عمداً این نام‌ها را حذف کرده است.

پلیسی است که بدست دادستان صورت گرفته است.

پرونده‌ها نشان می‌دهد که تحریرات من مختصری از ۲۱ و اصولاً از ۲۳ اردیبهشت شروع می‌شود. در این تاریخ جعل شهربانی تکمیل شده همه دستگیر شده بودند. تحقیق این کذب کثیف را، که لطمه به حیثیت من است، می‌خواهم و آن خود دلیل کذب ادعای من است. بدین منوال در تاریخ مزبور اختراع و سرخاب و سفیداب یک فرقه عظیم خیالی از طرف شهربانی تکمیل می‌شود. چون تنها چیزی که ممکن بود ایجاد هراس کند وجود یک فرقه اشتراکی است بنابراین به آن تشکیلات جعلی هم همین نسبت داده شده. از روز بعد دستگیری‌های جدید شروع و از آن بعد این فرقه خیالی، که در آن رل منشی‌گری و مبلّغی آنرا برای من قائل شده بودند، به همه تحمیل می‌شود. برای بزرگ کردن موضوع، به واسطه خصوصیات شخصی، به من توجه خاص نموده، دو روز بعد به ادارات و سوابق تحصیلی من مراجعه نموده، روز دیگر به اوراق من رسیدگی کرده مزاحم اشخاصی که در مراسلات من نام برده شده بودند، به تکمیل اختراع خود پرداختند. اگر به پرونده‌های شهربانی من مراجعه کنید خواهید دید که با وجود آنهمه فشار من زیر بار آن تحمیل نرفته، فقط برای خلاصی از فشار، مطالعه فلان کتاب یا رساله را به خود نسبت داده‌ام تا از فشار خلاص شوم چه می‌دانستم اگر روزی پرونده‌ها به یک محکمه مراجعه شود (موضوعی که آنموقع به واسطه وجود بلاتکلیف‌های ده ساله ابداً حدس زده نمی‌شد) یک قاضی با شرف مطالعه و بحث مطالب را نمی‌تواند جرم حساب کند. همین مقاومت من خودبهترین دلیل جعلی بودن تشکیلات ادعائی است. بعلاوه دلائل ذیل ادعای اختراعی بودن افتراهای شهربانی را واضح می‌نماید: (راجع به صحت تمام تاریخ‌ها که ذکر می‌شود به پرونده‌ها رجوع شود).

- گرفتاری عده‌ای بیگناه به عنوان اینکه پانزده سال قبل عضو انجمن علمی موسوم به «فرهنگ»^۱ بوده‌اند. بدون صرف وقت فقط تذکر می‌دهم این عضویت جرم

۱. «انجمن فرهنگ» یک سازمان مترقی و پیشتاز بود که پیش از سال ۱۳۰۰ در رشت تشکیل شده بود و یک مجله تئوریک به نام «فرهنگ» نیز منتشر می‌کرده که در آن تحلیل‌ها و مقالات مارکسیستی نیز چاپ می‌شد. این انجمن ظاهراً در اوایل سال ۱۳۰۶ هنگامی که سرهنگ آبرم رئیس شهربانی گیلان بود منحل و اعضای آن دستگیر شدند.

نبوده، اگر جرم هم باشد مشمول مرور زمان است. امروز هم پارک بدایت و شهربانی پرونده‌های آن بدبخت‌ها را مانند توپ فوتبال بطرف هم پرتاپ و برای استخلاص آن بی‌تقصیرها تقصیر را به گردن هم می‌اندازند. آیا جز عوامل سه‌گانه مزبور چیز دیگری ممکن است علت این غلط اندازی مفتضح باشد؟

- گرفتاری عده‌ای کثیر بدون هیچ مدرک قانع‌کننده، که خودتان هم امروز مجبور به تصدیق آن خواهید شد. این بیچاره‌ها یکسال و نیم است بدبخت شده‌اند. چند روز قبل زن آن خیاط با هفت بچه پیاده به زندان قصر آمده بود. بچه‌ها به محض دیدن پدر چنان فغان برآوردند و دامن او را از پنجره برای خلاص کردنش کشیدند که دل سنگ زندانبان‌ها هم تاب نیاورده شروع به گریه کردند. این شخص را که مأمورین مربوط هم بی‌تقصیر تشخیص داده و پیشنهاد استخلاصش را نموده‌اند هنوز هیئت مدیره شهربانی برای تکمیل تظاهر و خودنمایی از خلاصی او خودداری کرده‌اند تا عده محبوسین زیاد باشد و خدمت آنها مهم جلوه کند.

این نوع گشادبازی در دستگیری بیگناهان و این نوع گستاخی در مقابل قوانین کشور جزیک قمار اداری و سیاسی بیش نیست که خانواده‌ها را به فلاکت انداخته ملتی را رنجانیده است. من این موضوع را در پرونده شهربانی هم بحالت اعتراض شدید توضیح داده آنها را به وخامت امر متوجه کرده‌ام. معلوم شد که شهربانی بمیل خود مقداری از اوراق پرونده‌ها را پاره کرده است، معذک بقیه این اوراق حاکی از این ادعاست. این عملیات شهربانی امنیت قضائی را از ملت سلب کرده، هیچکس در گوشه خانه خود از این پاپوش دوزی‌های قماربازانه، که فساد اخلاق و مادی بودن مأمورین هم مزید بر علت است، آسوده نیست.

دلالتی که علاوه بر دو دلیل فوق ذیلاً اضافه می‌شود یک سلسله عملیات خلاف قوانین و مقررات مملکتی است که ارتکاب هر یک از آنها قانوناً جنایت است و شهربانی با کمال بی‌پروائی مرتکب آنها شده است و من مطابق شرح فوق مجازات آنها را در

۱. این خیاط رحیم الموتی بود که آدرس او برای مکاتبه یکی از اعضای «فرقه» مورد استفاده قرار گرفته بود.

حدود مقررات قانون خواهانم.

- دستگیر کردن افراد از طرف مأمورین شهربانی بدون اطلاع قوه قضائی و تعرض و دخول عنفی در منازل برخلاف مقررات بوده است. مدرک این ادعا دفاتر دادخواهی است. این عمل مخالف اصول ۹ و ۱۳ متمم قانون اساسی و مفاد ماده ۷ و ۲۶۶ از قانون مجازات عمومی است. این ارتکاب جرم هم بواسطه وجود عوامل سابق الذکر است و الا شهربانی داعی نداشت که این خیانات و جنایات را مرتکب گردد.

- دستگیری و تفتیش منازل به آن صورت فجیح و برخلاف ماده ۹۴ اصول محاکمات جزائی، موقع شب بعمل آمده است. مدرک این ادعا دفتر زندان و شهادت خود مأمورین توقیف است.

- حبس کردن شهربانی و قبول کردن زندانیان بدون دستور دادستان و یا مراجع دیگر قضائی، اخفاء نامه‌ها، نرساندن نامه‌های ما به دادستان برخلاف مواد ۱۲۳ و ۱۲۴ اصول محاکمات جزائی، ۱۹۳ قانون مجازات عمومی است. مدرک این ادعا اخفاء ما در زندان بدون اطلاع دادستان و نامه‌های را که ما یا نامه‌های پاره شده با اطلاع شهود در زندان.

- ضبط و توقیف مراسلات پستی مخالف اصل ۲۲ متمم قانون اساسی و ماده ۹۹ اصول محاکمات جزائی، و مدرک این ادعا مراسلات پستی ضبط شده در پرونده.

- دزدی و وارد کردن خسارات به عنوان شکنجه و فشار. خسارات وارده عبارتند از خساراتی که به واسطه توقیف غیرقانونی و جلوگیری بیمورد از رسیدگی به کارها وارد آمده و دیگر دزدی‌های زندان مطابق صورت مخصوص که از آن جمله است دزدی غذای روز و شب من در مدت چهار ماه در حدود روزانه ده ریال که جمعاً ۱۲۰۰ ریال می‌شود. مدرک آن دفاتر زندان و شهادت اجزاء زندان و پاسبانان و محبوسین و نظافت‌چی‌ها برای مثال توسط محکمه احضار شاهد را خواستارم. فقره دیگر دزدی پول نقدی است که به اسم من در جریان مرداد ماه ۱۳۱۶ موقعی که مرا لخت روی زمین مرطوب انداخته بودند به زندان داده شده و متصدیان دزدیده‌اند. مراسلات متعدد در این موضوع بلا جواب مانده است. وصول این اموال سرقت را از اعضاء شهربانی خواستار است.

- اقدام به تحقیقات غیرقانونی به جهت انجام افتراء «فرقه» سابق الذکر برخلاف

مواد ۱۸ و ۲۰ از اصول محاکمات. اگر جعل سابق الذکر را شهربانی در نظر نداشت چه داعی داشت که با ارتکاب جنایات مشروحه و برخلاف مواد سابق به تحقیقات غیرقانونی اقدام نماید.

- ابراز توحش و بربریت بی‌نظیر در تحقیقات غیرقانونی مذکور برخلاف مواد ۳۱ و ۱۳۶ قانون مجازات. توحش‌های مزبور به قرار ذیل است:

الف - شکنجه‌های بدنی: به عده زیادی از ما شکنجه جسمی وارد کرده‌اند. این عمل در شهربانی برای عموم مخصوصاً برای متهم سیاسی وجود دارد. برای من از همان شب اول و دستگیری دست بند را در استنطاق پیش آورده بالاخره در عشر اول تیرماه ۱۳۱۶ در اطاق اداره سیاسی برای گرفتن اقرار منشی‌گری و تبلیغ و انتشار مقالاتی با امضاء جعلی «احمد» که در پرونده شهربانی منعکس است دست‌بند زدند. حاضرین این جلسه (که شاید فقط با قید قسم شرافت می‌توان از آنها شهادت گرفت!) عبارت بودند از اسفندیاری، عباس خان فتوحی و خسروانی و جوانشیر که ابتدا حضور داشت و در این موقع از خجالت سرخ شده بود^۱ از آن تاریخ اداره سیاسی آن ننگ را برای خود ایجاد کرد. یک مدرک مقنع برای وجود این شکنجه‌ها آنکه استنطاقات من که ابتدا نوشته شده است از طرف من امضاء نشده و من برای چنین روزی پیش بینی کرده و در کنار آن جواب اشاره کرده‌ام که این اوراق باطل است. دو روز بعد همان سوال و جواب شروع می‌شود و مخصوصاً با این عبارت شروع کرده‌ام: «پس از شنیدن و اطلاع...». با این عبارت واضح کرده‌ام که آنچه من آن روز شنیده‌ام نتیجه تلقینات تحمیلی بوده است، جز شکنجه علت دیگری نمی‌تواند این تغییر وضع ناگهانی را ایجاد نماید.

دیگر از شکنجه‌های بدنی که بمنظور گرفتن اقرارهای لازم بکار برده و باز هم موفق نشده‌اند توحش ننگین و فراموش نشدنی ذیل است که جنبه تاریخی دارد و از ادله تاریخی این اوضاع ننگین به یادگار خواهد ماند زیرا شهربانی و روحیه قوه مجریه را تا درجه فراشان و داروغه‌ها و میرغضب‌های قرون وسطی تنزل داده است بشرح ذیل:

مرا با تصمیم عامدانه برای کشتن بکلی عربان کرده در یک سلول مجرد مرطوب،

۱. عباس اسفندیاری و جوانشیر، فتوحی و خسروانی، نام بازجویان اداره سیاسی شهربانی که

در تمام جریان بازجویی از افراد پنجاه و سه نفر و در شکنجه آنها شرکت داشته‌اند.

اطاق ۲۸، دالان سوم زندان موقت که فرش پر حشرات آنرا هم جمع کرده بودند مدت چهار ماه انداختند. چون معلوم شد که من شبها کفش‌های خود را زیر سر می‌گذارم و ممکن است بتوانم با وجود سختی و رطوبت زمین قدری بخوابم، آنها را هم گرفتند. رسیدن غذا و پول را هم قدغن کرده آن را دزدیدند. رطوبت این اطاق بحدی است که تا کمر دیوار آن قارچ می‌روید و من از این قارچ‌ها، همواره به طبیب زندان ارائه داده‌ام و قطعاً حالا هم هست و جداً می‌خواهم آنجا را معاینه نموده رأی طبیب قانونی را راجع به حبس سخت در زمین مرطوب و بی‌فرش آن بخواهند.

مدرک صحت این مدعا: دستور شهربانی به زندان، عمل کردن دستور از طرف مأمورین زندان با شهادت شاهدها که مطابق مراسله ۱۳۱۷/۶/۲ دعوت آنها از محکمه خواسته شد و شهادت کلیه زندانهای دالان سوم در آن تاریخ. رسیدگی به این توحش را خواهانم. مدرک دیگر این مدعا مبتلا شدن من به دو مرض: یکی رماتیسم و دیگری ضعف قلب است که مطابق دفاتر و گزارش‌های بهداری زندان در مدت مزبور بر من عارض شده است. قضات! می‌فهمید چه می‌گویم؟ مرض برای تمام عمر در نتیجه جنایات قوه مجریه. مسئول وجدانی این جنایات کیست؟ اگر تعقیب مجرم نشود آیا قوه قضائی، یعنی همه شما شریک جرم این جنایات نخواهید بود؟

نظیر این جنایات در شهربانی زیاد است. کافی است زندانی لانه ۲۷ دالان اول زندان موقت را بخواهید. بیضه‌های این شخص در اثر آویزان کردن سنگ در شهربانی مشهد ناقص شده است. می‌توانید امر به معاینه بدهید. قوه قضائیه خوابیده و میرغضب‌های جامعه با تمام فعالیت بیدارند.

ب - دیگر از انواع فشارها حملات و شکنجه‌های روحی است. شهربانی همه و مراهم تهدید به توقیف تمام اعضاء خانواده نموده است. وجود محبوس نسوان و محبوس بودن یک عده زنان بی‌گناه بعنوان سیاسی که چند سال بلاتکلیف مانده‌اند و فقدان هر نوع وجدان اجتماعی متجددین و تعصبات مذهبی متقدمین برای حفظ حیثیت نسوان دلایل قوی برای موثر بودن این تهدیدات بود.

قریب یک سال بود مرا از سلامت مادری که در بستر مرض سخت ترکش کرده بودم بعنوان فشار بی‌خبر گذاشتند. نظائر این فشارهای روحی هم زیاد است. اشاعه خبر

اعدام ما برای مشوش کردن روحیه خانواده ما و محرومیت در تمام مدت از ملاقات و وسیله مطالعه و مجرد نگاه داشتن مدت یک سال از آنجمله است. میخ کردن پنجره اطاق مجرد من با شهادت نجار و طبیب زندان به قصد منع ورود هوا و اعدام تدریجی نیز جزو این شکنجه‌هاست.

ج - فحش یکی از وسائل فشار و شکنجه مهم شهربانی است. باید تصدیق کرد شنیدن ناسزا برای امثال من از دستبند قپانی دشوارتر است. از جمله ناسزاهای زیاد که به من گفتند نسبت بی‌وجدانی بعنوان عامل اجانب بوده است. جواب من این بود که عامل اجنبی بودن بی‌وجدانی است ولی باید تحقیق شود عامل اجنبی کیست. استهزاء و مسخره هم میان مأمورین بی‌ادب خیلی معمول است.

د - اوضاع زندان تهران خود از شکنجه‌هایی است که متهم را برقرار غیر صحیح مجبور می‌کند. زندان تهران محیطی است که دیوارهای آن مانند دیوار چین داخل زندان را از کشور و قوانین مجزا ساخته، ظلم و فشار و دزدی بی‌باکانه در داخل آن به حد اعلا است. هر روز صدای شلاق با شماره صدها با دستور کوچکترین و کیل شنیده می‌شود. شهریورماه ۱۳۱۶ معاون زندان موقت، که یک نایب اول بود، با چکمه لگدی به محبوس کردی که زیر شلاق بوده زده پرده گوش این محبوس ابد را پاره کرد (رجوع به پیشینه غیر قانونی در تاریخ مزبور در زندان موقت).

اگر کسی در نتیجه سال‌های بی‌تکلیفی و فشار اعلان گرسنگی کند بجای مدعی‌العموم، که در ممالک متمدن مرسوم است، اماله بالا سر متهم حاضر می‌شود و بر خلاف دستورات حفظ الصحه غذا را میر غضب‌وار تنقیه می‌نمایند. شکستن دندان و مبتلا شدن به امراض روده در نتیجه این فجایع زیاد است. گرسنگی اخیر محبوسین بلاتکلیف سیاسی پس از ۸ - ۹ سال که ۹ روز دوام کرد از این قبیل است.

فجایع زیاد مانند گزارش‌های نامساعد برای آزار آنها به محاکم مربوطه در این زمینه بعمل آمد. از جمله یکی از آنها پس از چند سال بلاتکلیفی در اثر چنین گزارش‌های کذب، با وجود اقرار صریح دادرسی ارتش به بی‌تقصیری، متهم به ده سال حبس محکوم شد.

مجازات کردن و دستبند زدن بی‌مدرک از طرف زندان در نتیجه نظریات

شخصی بسیار معمول است. من خودم پس از قطع رابطه با محکمه قطعاً به واسطه اظهار حقایق، که لازمه فداکاری و وظیفه وجدانی من است، دچار همین اشکالات خواهم شد، ولی چه باک^۱

ه - دیگر از انواع شکنجه تهدید به قتل است و به من گفتند: «فرمودند آنقدر شکنجه بدهید که هر چه شما می‌خواهید اقرار کند. شکنجه به قصد کشت باشد، اگر هم مرد به درک.» این تهدیدات شهربانی تهران معمولاً مؤثر است زیرا قتل امثال حجازی در زندان که زیر شکنجه مرده زیاد است. خبر قتل شخص مزبور را اغلب جرائد اروپا خواندم که دنیائی را نسبت به این وضع غضبناک کرده بود. با اینهمه نسبت‌ها البته بدیهی است که تهدید به قتل در بعضی مؤثر واقع می‌شود.

و - تهدید به بلاتکلیفی یکی از وسائل مهم شهربانی می‌باشد، چنانکه عده زیادی را تا ۸ - ۹ سال بلاتکلیف نگاه داشته‌اند. این عده را همواره به رخ می‌کشند. این بلاتکلیف‌ها، که شهربانی به آنها از ترس محکمه فعلی ما وعده رسیدگی به امر داده است، زندان تهران را پر کرده‌اند. دسته‌های مهم آنها به قرار ذیل است:

اولاً دسته‌ای از تبریز با اتهام طرفداری از رنجبر؛ ثانیاً دسته‌ای از آبادان به اتهام اینکه بر علیه کمپانی انگلیس برای مزدوران ایرانی مزد بیشتر خواسته‌اند؛ ثالثاً دسته‌ای از آستارا؛ رابعاً متفرقه مانند آزادیخواهان و روزنامه نویسان و غیره؛ خامساً عده‌ای که حبسشان تمام شده بدون مجوز قانونی محبوسند؛ سادساً عده‌ای از رشت که نسوان هم جزء آنها هستند.

معنی این بلاتکلیفی را شاید درست نفهید. باید به زحمت مجسم کنید تا صحنه‌های فجیع آن در شما مؤثر واقع شود. چند نفر از آنها پس از سالیان دراز در زندان مردند و هر قدر تقاضا کردند که خانواده خود را از پشت پنجره‌های آهنین ببینند ممکن نشد چون دادن ملاقات تحت اختیار زندان و مانند کارهای دیگر تابع قانون نبوده بلکه مخالف با آنست. الان هم آن محبوسین بلاتکلیف چند سال است از ملاقات

۱. واقعیات نشان داد که دکتر ارانی در این پیش‌بینی خود چقدر ذی‌حق بوده است. این جمله سند روشنی است بر آنکه وی راه شهادت در راه خلق را با چشمان باز برگزید. در بند «ه» این مطلب به شکل مشخص‌تری ذکر شده است.

خانواده محرومند. مادرها و بچه‌های عده‌ای از آنها در این مدت مردند. می‌گفتند مادر یکی از آنها وقتی که در زیرزمین مرطوب جان سپرد آخرین مایملک، یعنی لحاف پاره خود را به پاسبانی که همسایه‌اش بود وعده داد که او را در حال احتضار پشت پنجره آهنین زندان برساند تا بلکه برای آخرین بار پسرش را ببیند ممکن نشد و جان سپرد. مسئول این فجایع، یعنی حبس طولانی بدون مجوز قانونی و یا حبس‌های درازی که قاضی بی‌پروا با کمال بی‌انصافی تعیین می‌کند کیست؟ بالاخره بایستی به این آدم دزدی‌های بی‌قانون خاتمه داده شود.

بنابر تمام این اوضاع تقاضای دوم ما اینست که تمام این مراتب تحقیق و شکنجه عموماً و برای محبوسین سیاسی خصوصاً اکیداً قدغن شود. تقاضای سوم ما اینست که به فجایع زندان و سستی محاکم خاتمه داده شده زندان تحت اختیار محاکم قرار گیرد. تقاضای چهارم ما اینست که بلاتکلیفی و حبس‌های غیر قانونی اکیداً ممنوع و بلاتکلیف‌ها فوراً آزاد و یا به محاکمه احضار شوند.

دلیل یازدهم - برای اثبات اینکه شهربانی نظر خاصی به متهم و بزرگ کردن کارهای باطل خود داشته‌اینست که همه را برای قبول ابطال فجیع خود اغفال کرده فریب داده است. به جوانانی که آنها را از سر امتحان بیرون کشیده به زندان آورده وعده داده است که اگر اوراق را امضاء کنند و مطابق میل آنها اقرار نمایند فوراً به جلسه امتحان عودت داده می‌شوند. به عنوان یک مدرک تذکر می‌دهم که از بزرگ گونیهائی که یک جوان کم سن در پرونده شهربانی خود کرده، بعد حقایق را در عدلیه گفته است، به خوبی واضح می‌شود که جز تلقین علت دیگری برای آن اقرار وجود ندارد والاّ واقعاً اگر تشکیلاتی در کار بود در هر حال کارهائی را که مشارالیه به خود نسبت داده است با آن وضع فعلی روحی و جسمی که دارد به وی رجوع نمی‌کردند.

یکی از جوانان حاضر قسم شرافت می‌خورد که شب در زندان گوش می‌داده است که در حجره‌های مجاور صحبت‌های این اشخاص ناشناس را شنیده فردا در اداره سیاسی آنچه را که از همه شدیدتر به نظر می‌آمده به خود نسبت داده است تا بالاخره آنها را راضی کرده بتواند سر امتحان خود حاضر شود. پرونده این شخص خود دلیل این مدعاست زیرا به خود حرفهائی نسبت داده که اداره سیاسی هم ترجیحاً برای آنها ادعای

صحت نکرده است.

دلیل دوازدهم - گرفتن اقرار با اقرار است که بایستی مطابق ماده ۳۳۳ قانون مجازات تعقیب شود. اوراق استنطاقی را تا چندین بار پاره نمی کردند و جواب مطابق میل نمی گرفتند از متهمین دست بردار نبودند.

دلیل سیزدهم - شهربانی متوسل به جعل کذب شده است. مرتکبین مطابق مواد ۷۹ و ۱۰۴ و ۷۵۹ از قانون مجازات بایستی تعقیب شوند. مهمترین مدرک واضح برای اثبات این عمل اینکه شهربانی در گزارش خود مطالبی به عنوان اقرار صریح متهمین (نه نظریه شهربانی) قلمداد کرده که کذب محض بوده است. مستنطق بارها به اشخاصی اعتراف نسبت داده که خود موقع مواجهه به کذب آن متوجه شده است.

از این موارد زیاد است و در موقع دفاع نکات مختلف از طرف همه تذکر داده خواهد شد. مخصوصاً محکمه را به اهمیت این جعل متوجه می سازیم و اگر در موارد بسیار با کمال وضوح بکمک پرونده‌هایی که روی میز حاضر است ثابت کردیم که شهربانی جعل کرده انتشار اکاذیب داده است دیگر محل کوچک‌ترین تردیدی برای راسپوتین بازی و تأثر دادن شهربانی به نام منافع شخصی باقی نخواهد ماند.

به من که چیزی اساساً انتشار نداده‌ام و هر چه گفته‌ام صدق محض است انتشار اکاذیب نسبت داده‌اند و حال آنکه مطابق پرونده‌های موجود بایستی شهربانی با آن ماده ۲۶۹ تعقیب شود نه من. عده این کذب‌ها زیاد است و مادر هر مورد که ذکر کنیم رسیدگی جدی را خواهانیم. ولی یکی از اینها را که برای واضح کردن موضوع اهمیت مخصوصی دارد تذکر می‌دهم و آن نسبت به شخص من است. اگر اظهارات مرا در اداره شهربانی مورد دقت قرار دهیم و آنها را با اظهارات دیگران مقایسه کنیم واضح خواهد شد.

اگر بر فرض شهربانی می‌خواست روابط موجود بین اشخاص را روابط حزبی و سیاسی بداند اشخاص دیگری که از هر حیث میبایستی کارهای مهمی به آنها نسبت داده شده باشد در پرونده‌ها موجود است و معذک با کمال وقاحت، به واسطه خصوصیتی که

در وضع شخص من بوده، با منتهای تظاهر نسبت‌های کذب و شدید به من داده‌اند که متأسفانه در پار که هم، که به اصل پرونده متوجه نشده و گزارش شهربانی را فقط در نظر گرفته است، مؤثر واقع گردیده. معلوم نیست دیگر چه عوامل مادی در این نسبت‌های جعل رل بازی کرده است، ممکن است خودتان حدس بزنید.

حال دارد یک رشته اکاذیب کم کم صورت واقعی به خود می‌گیرد و دادستان، که آلت دست شهربانی است، روی آن جعلیات ادعای نامنه تنظیم کرده و بحال غضب، که چرا من در مقابل فشارهای آنها مقاومت کرده‌ام برای من اشد مجازات را خواستار شده است. دادستان به عظمت بیداد و خیانتی که مرتکب می‌شود متوجه نیست و از طرفی ملعبه و از طرف دیگر آلت اجرای جرم واقع می‌شود. یا اگر قضات هم دقت نکرده آلت دست شهربانی شوند من و عده‌ای دیگر واقعاً کشته بوالهوسی‌های این اشخاص خواهیم شد. بنابراین لازم است با نظر دقت به پرونده‌های شهربانی و عدلیه، بدون توجه به گزارش‌های جعلی و مغرضانه مراجعه نموده و حقایق را کشف کند.

دلیل چهاردهم - در تمام پرونده‌ها با وجود فشار و علاقه متهمین به قبول کردن جرم‌های زیاد، بجهت خلاص از شکنجه، هیچوقت از موضوعات عقیده‌ای خارج نشده است. معذک شهربانی، چنانکه از عملیات وی واضح است اصرار داشت این عده را متهم به جاسوسی نموده کار خود را مهمتر نماید و هنوز هم اسم عده‌ای را بعنوان جاسوسی ضبط کرده‌اند. انصاف بدهید آیا با این پرونده‌ها آن علاقه شهربانی به لغت «جاسوسی» جز علاقه او به اجرای نظرات سابق‌الذکر عامل دیگری ممکن است داشته باشد؟

قضات! نمی‌دانید چقدر دشوار است افرادی که خود را سراپا فدای ملت می‌نمایند و از هر چیز که برایشان میسر است به طیب خاطر صرف نظر می‌نمایند از طرف اشخاص مجهول‌الهویه و یا خود معلوم‌الهویه به آنها نسبت‌های رکیک، مخصوصاً این نسبت شوم داده شود.

خوب است این اشخاص به عملیات روزانه خود قدری دقت نموده خود را با این متهمین کمی بسنجند. دقت کنید و بفهمید که چه می‌گویم: استنادی را که می‌خواستند بدهند و مایل بودند تا حدی هم مدلل سازند به یک مدرک مضحک (که بعد خود هم از

خجالت تعقیب نکرده‌اند زیرا بعد موضوع را فهمیدند) متشبت شدند و آن اینکه ادعا کردند بین‌الملل سوم همان حکومت شوروی است، چنانکه اشتباه کردند و در گزارش هم همه جا فرقه شوروی را بعنوان مرکز عملیات می‌نویسند. هنوز اینها به اندازه یک بچه امروز اطلاعات سیاسی ندارند. ادعای مزبور اعتراف به جهل محض است.

مگر می‌توان بواسطه تشکیل جامعه ملل در ژنو آنرا یک مستعمره سوسی و مثلاً دولت انگلیس را، که جزء جامعه ملل است، یک مستعمره سوسی دانست. همینقدر که این ادعا مضحک است بیان سابق راجع به بین‌الملل سوم هم مسخره است و گرنه نمایندگان کمونیستی مجالس شورای تمام ممالک بعنوان جاسوسی می‌بایستی اعدام شوند. برعکس یکی از فرقه‌های زیاد کمونیستی که بین‌الملل را تشکیل می‌دهند فرقه شوروی است که ممالک شوروی را اداره می‌کند و فرقه‌های قوی دیگر نظیر آن، مانند چین و فرانسه و اسپانیا و غیره، نیز جزء این بین‌الملل است. بین‌الملل مافوق حکومت شوروی است و احزاب دیگر همعرض با حزب شوروی می‌باشند نه مادون آن.

پس بطور کلی نسبت دادن اشخاصی که بر فرض برای خوشبختی ملت خود این یا آن عقیده را تعقیب می‌نمایند به یک دولت اجنبی جنایت محض است. ما مجازات اشخاص را که افتراء مزبور را به بعضی از متهمین این دسته نسبت داده‌اند مطابق ماده ۲۶۹ قانون مجازات عمومی جداً خواهانیم.

دلیل پانزدهم - تشبت شهربانی در گزارش خود، به جهت اثبات لاطائلات خود، به استدلالات ضعیف. دلایلی که شهربانی ذکر کرده سست و از نوع ذیل است:

اقرار. اقلأ ۸۰ درصد آنچه در گزارش شهربانی اقرار قلمداد شده مطابق مشروحات گذشته و آینده کذب محض است، بیست درصد با شکنجه بطور یکنواخت به همه دیکته شده.

دیگر قرینه‌ای که مطابق دیکته‌های یکنواخت باشد.

دلایل سست و مضحک مانند نسبت امانت دادن یک کتاب بدون توجه به موضوع آن (مثلاً امانت دادن کتاب «بوخارین»)، که در سرتاسر شوروی قدغن است، از این قبیل می‌باشد و جوانان برای مسخره کردن پرونده‌ها و جای مهر گذاشتن برای آینده اغلب این قبیل قرائن را داده‌اند). محکمه بایستی متوجه باشد و او نیز این استهزاهای

دلیل خود قرار ندهد.

از این قبیل است ذکر مجله «دنیا» به عنوان وسیله انتشار عقاید سیاسی. این مجله که بین مطبوعات ایران بدان مفتخریم، چنانکه از روز اول اظهار شده، علمی است و افکار فلسفی را، چنانکه پشت جلد آن هم چاپ شده است، از نظر مادی بحث می‌نماید. موضوع را نفهمیده از عبارات درشت آن، مانند مبارزه با فحشاء و بیسوادى و غیره، آنرا تبلیغاتی فرض کرده‌اند. اگر واقعاً کمونیسم این است چرا این عقیده را با این شدت تعقیب می‌کنید و ننگ کمونیست نبودن را به خود می‌پسندید، و اگر مخالف این است چرا مجله «دنیا» جزو اوراق تبلیغاتی بشمار می‌رود؟ شما مندرجات مجله «دنیا» را، که من و جامعه ایران در دوره فقر مطبوعات به وجود آن مفتخریم، بدقت بخوانید. اگر برخلاف وجدان و انصاف خود موضوعی در آن دیدید و توانستید ثابت کنید که واقعاً در آن چیزی برخلاف منافع توده ملت ایران مندرج است مرا به مضاعف اشد مجازات‌ها سیاست کنید و اگر انصاف دادید که انتشار آن جز خدمت و تحصیل افتخار برای جامعه ایرانی چیز دیگری نبوده تمام ادعاها را باطل دانسته بیش از این مرتکب جنایت نشوید.

از این دلایل واضح می‌شود که عملیات خود شهربانی جرم است و نمی‌تواند مبدأ برای تحقیقات قضائی باشد، و بنابر این از لحاظ قضائی کاملاً لغو، و تنها سند باید همین پرونده‌های عدلیه باشد. خلاصه ارتکاب جرائم از طرف مأمورین باعث کشف یک جرم نشده بلکه برای اختراع یک فرقه جعلی یک سلسله جرائم را منظمأ مرتکب شده‌اند. همین ارتکاب خود وارد نبودن جرم‌های انتسابی به متهمین را ثابت می‌نماید.

۳- قوه قضائی

پس از آنکه هویت قانون و پرونده‌ها، یعنی عوامل متشکله آنها، واضح و مبرهن شد به تعیین هویت قوه قضائی، یعنی شما که می‌خواهید قانون را بر پرونده تطبیق کنید، می‌پردازم. یعنی از دقت در «قانون سیاه» اوضاع و احوال قوه مقننه، و از مطالعه پرونده‌ها طرز عمل قوه مجریه معلوم گردیده، با مذاقه در اطراف شما وضع سومین قوه حکومت مشروطه ایران، که ما را «مقدمین بر علیه آن» خطاب کرده‌اند، واضح خواهد گردید. بالاخره در قسمت چهارم وقتی که راجع به خود صحبت می‌کنم وضعیت ملت ایران را

خواهید فهمید.

اصولاً شما واجد شرایط اشغال مناصب قضا نیستید. برای استحقاق این مناصب قبل از هر چیز انصاف، رأفت، شهامت و علاقه به عدالت و وظیفه لازم است. قوه قضائی مطابق اصل ۲۸ متمم قانون اساسی یکی از سه قوه مستقل کشور است که بایستی استقلال کامل داشته و تحت اراده دو قوه دیگر نباشد. این تجزیه در ممالک مشروطه مخصوصاً برای همین جلوگیری از تعدیات سابق‌الذکر قوه مجریه است. شرافت مقام قضائی بی‌نظیر است.

مقدرات افراد ملت و امنیت واقعی عمومی به آنها سپرده شده است. اما شما، شما اهمیت قوه قضائی را تنزل داده آن را یکی از شعب شهربانی، که خود یکی از ادارات یکی از وزارتخانه‌های قوه مجریه است، قرار داده‌اید.

همه جای دنیا قوه قضائیه حتی ما فوق رژیم‌های سیاسی است. هزاران تبدلات سیاسی، مانند باد که به کوهی بوزد، در پیکر عظیم و کهنسال قوه قضائی اثری ظاهر نمی‌سازد. اما شما، بجای اینکه شهربانی مطیع اوامر شما باشد شما مجری اوامر آن هستید و سیاست اداری و داخلی شهربانی هم هیکل ضعیف شما را مانند علف درمقابل باد می‌لرزاند. الان هم مثل اینکه خود تصدیق دارید که کاملاً ملعبه هستید. در جلسه‌های مقدماتی محکمه، که جز اصحاب دعوی شخص خارجی نباید در آن حاضر باشد، نه فقط سه تن افسر شهربانی نشسته بود بلکه یک افسر کم‌رتبه پستی متکلم وحده و مدیر جلسه بشمار می‌رفت، رئیس محکمه جرأت اظهار نظر نداشت.

این انحطاط قضائی به جایی رسیده که روز شنبه ۱۶/۲/۲۵ یکی از بی‌اهمیت‌ترین مأمورین اداره سیاسی، که قبلاً خود را مستنطق می‌نامید (و من آنها را نامستنطق می‌نامم)، گفت: «محکمه سگ که باشد بدون اجازه شهربانی کسی را تیرنه با محکوم کند، اگر فکر تیرنه خود را دارید نظر مساعد شهربانی را جلب کنید...» مثل گنجشک که شوهر خود را قوی‌ترین حیوانات می‌داند این میرغضب‌های دوره تجدّد نیز ادارات خود را ما فوق قوه قضائی و شرافت و وجدان می‌دانند.

اما چرا؟ بجهت ضعف شما. وقتی که ما را دستگیر کردند در جامعه ایرانی مانند توپ صدا کرد. تمام دنیا متوجه آن شد. رویترو آژانس‌های دیگر خبر دادند، و البته قوه

قضائی هم اگر در خواب نبود قاعدتاً بایستی مطلع شده باشد. قرار توقیف، که تا ۲۴ ساعت بعد از توقیف می‌بایستی ابلاغ شود، بعد از ده ماه (بطور متوسط) در تاریخ ۱۳۱۶/۱۰/۲ ابلاغ گردید. آیا مستنطق و مدعی العموم در مقابل این خاموشی، خود را مطابق موازین قانونی قابل تعقیب نمی‌دانند؟ مستنطق بدایت، آن قاضی تحقیق، آن اولین پایه قضائی خجالت نمی‌کشد، و خود را نسبت به عالم قضائی خائن نمی‌داند؟ این شخص مطابق اطلاع صحیح شبها در اداره سیاسی حاضر شده قرار خود را، که پایه ادعانامه فعلی است و از نظر ملت مقدس باید باشد، با دستور شهربانی و با دست دلان مظلومه، که شرح فجایع آنها گذشت، ترتیب داد.

آقای دادستان! شما واجد شرایط ماده ۸۳ اصول محاکمات می‌باشید؟ آقای قاضی! شما واجد شرایط ماده ۸۸ اصول محاکمات هستید؟ ماده ۱۵۹ رعایت نشده است. در مقابل توهینی که داور به قوه قضائی، در نتیجه تفسیر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی کرد، یعنی در واقع هم قانون اساسی را بدون اجازه ملت تغییر داد و هم لطمه به حیثیت قضائی وارد آورد، چه اعتراضی به قوه مجریه کردید؟ حقیقتاً جز ترس شما، برای علنی کردن محکمه، مطابق ماده ۷۶ اصول محاکمات چه مانعی موجود است؟ چرا مانعید که ملت در چنین موقع مهم از حقایق اطلاع پیدا کند؟ چون مافوق شما، یعنی شهربانی، مایل نیست. شما خودتان هم پرونده‌های عدلیه را بکلی پوچ فرض کرده تمام به شهربانی توجه دارید. ما به شما اهمیت می‌دهیم ولی شما برای خودتان اهمیت قائل نیستید. آیا این محدودیت محکمه از حیث دریافت پرونده‌ها و ملاقات و کیل و غیره مطابق مقررات قضائی است؟ البته نه. من شخصی را شاهد تعیین کرده بودم، اداره زندان از من می‌خواست در آن باب تحقیقات کتبی کند، یعنی در رد کردن مراسلات محکمه، تعیین شهود مطابق دستور مرکز جداً دخالت می‌کرد. همه می‌دانیم که در رأی محکمه، شما هم مثل تماشاچی هستید و شما را «در پس آئینه طوطی صفت» داشته‌اند.

تبعیدهای غیرقانونی نیز، که برخلاف اصل ۱۲ متمم قانون اساسی انجام می‌گیرد، و شاید ما هم دچار آن فشار شویم. محرومیت بی‌علت سالیان دراز از ملاقات خانواده، از ضعف روحیه شما است.

پس انصاف بدهید نه فقط قانون غلط و پرونده‌ها جعلی است بلکه شما هم مأمورین قضائی واقعی نیستید. آنقدر که قوه دارید به تمام قضایا یک طرفی نگاه نکنید و این ماده‌ها را دو دستی نچسبید. خانواده‌ها را با ارتکاب جرم، یعنی حبس، بدبخت نکنید. اگر واقعاً جرمی است بهتر است جرم بی‌مجازات بماند تا اینکه مجازاتی بدون جرم عمل شود. من در ادعانامه مواردی را نشان خواهم داد که فقط یک جرم بصورت مختلف جلوه گر شده است، یعنی اگر واقعاً مسلم شود که من مؤسس یک فرقه بوده‌ام عضویت یا تبلیغ بدان، یک عمل که لازمه مؤسس بودن آن است، البته بایستی از من سربزند زیرا اگر هریک از عملیات را یک یک نفی کنیم اصلاً مؤسس بودن معنی پیدا نمی‌کند. پس تنوع جرم صرفاً برای مهم کردن موضوع است و الاً ممکن بود پنج نوع جرم انتسابی من تحت یک عنوان ذکر شود.

همین ملاحظه راجع به دلائل نیز موجود است، یعنی در ادعانامه از بی‌دلیلی یک دلیل پوشالی حالات مختلف به خود گرفته است. «هر لحظه بشکلی بت عیار» جلوه گر شده است و آن مهمترین دلیل‌های دادستان، یعنی اقرار صریح متهمین است. ما واضح می‌نمائیم که این اقرار صریح، که همه‌جا ذکر شده است، ۸۰ درصد کذب محض است.

۴- ما وقوه ملی

هیئت حاضر بخوبی می‌داند که متهمین فعلی برگزیده‌ترین نمونه ملت ایران می‌باشند و هیچکدام جز خدمت تاکنون عملی نکرده و همواره مایه افتخارات ایران بوده‌اند و اگر ادعاهای دادستان محرز هم شود تازه باز هم همین دسته زنده بودن ملت ایران را ثابت نموده مایه افتخار آن ملت شده شما را قوه قضائی یک ملت زنده می‌سازند. پس رفتار آنها باید خیلی دقیق باشد.

من در اینجا که از خود دفاع می‌کنم غرض از من خودم نبوده، دفاع من کلی

است، و آنچه را که راجع به خود می‌گویم کم و بیش برای دیگران نیز صادق است. واضح می‌نمایم اولاً مجرم نیستم، ثانیاً بعلاوه خادم ملت ایران و ثواب‌کار نیز می‌باشم.^۲



-
۱. دکتر ارانی از این پس به رد اتهامات مشخصی که به وی وارد شده بود پرداخت. با آنکه این قسمت از دفاعیه نیز، چنانکه دکتر ارانی تصریح کرده جنبه خصوصی ندارد، با اینحال تنها بخش عمومی دفاعیه دوبار انتشار یافته است و همین بخش است که ما در این جزوه آورده‌ایم.
 ۲. متن حاضر از طرف حزب توده ایران در بهمن ۱۳۲۴ در تهران برای اولین بار به چاپ رسیده و بعدها عیناً تجدید چاپ شده است. چنانکه ملاحظه می‌شود این متن با «لایحه دفاعیه» ای که در پرونده موجود بوده اختلافاتی دارد و در عین حال بسیار مفصل‌تر از آنست. منبع اصلی این متن معلوم نیست و در عین حال روشن نیست که تا چه حد برحسب مصلحت‌های سیاسی و حزبی در آن دستکاری شده است.



رای دادگاه

رأی دادگاه عالی جنائی درباره پنجاه و سه نفر

دادگاه جنائی تهران به موجب دلائلی که بعد در حکم ذکر خواهد کرد چنین رأی می‌دهد:

۱- دکتر تقی ارانی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ و در نظر گرفتن ماده دو ملحقه به اصول محاکمات جزا محکوم است به ده سال حبس مجرد و برای تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در ایران طبق ماده پنج قانون فوق‌الذکر و ماده دو ملحقه محکوم است به سه سال حبس تأدیبی، و برای نشر بیانیه اول مه ۱۹۳۶ بموجب قسمت «ب» ماده ۲۶۹ مکرر قانون مجازات عمومی ماده دو ملحقه محکوم است به دو سال حبس تأدیبی، و مجازات اشد درباره او قابل اجرا می‌باشد.

۲- عبدالصمد کامبخش برای تأسیس و تشکیل فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ و در نظر گرفتن ماده ۲ ملحقه به اصول محاکمات جزا محکوم است به ده سال حبس مجرد و برای تبلیغ مرام اشتراکی در ایران طبق ماده پنج قانون مزبور و ماده دو ملحقه به اصول محاکمات جزا محکوم است به سه سال حبس تأدیبی که مجازات اشد درباره او قابل اجرا می‌باشد.

۳- دکتر محمد بهرامی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک

۰۱. نقل از روزنامه اطلاعات، ۲۶ آبان ۱۳۱۷. در ادعای نام چهار و نه نفر ذکر شده و رأی دادگاه نیز تنها نام چهار و هفت نفر را در برمی‌گیرد. معلوم نیست چرا روزنامه در عنوان خبر عدد پنجاه و سه را بکار برده است.

قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به ده سال حبس مجرد.

۴- محمد شورشیان برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ و ماده ۲ ملحقه به اصول محاکمات جزائی محکوم است به ده سال حبس مجرد، و برای تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در ایران طبق ماده پنج قانون فوق الذکر و ماده دو ملحقه محکوم است به سه سال حبس تأدیبی، و برای دادن رشوه به مأمورین طبق ماده ۱۴۲ قانون مجازات عمومی و ماده دو ملحقه محکوم است به یک سال حبس تأدیبی، و برای عبور از مرز بدون داشتن پروانه و از طریق غیرمجاز طبق قسمت سه از ماده ۱۵ قانون ورود و اقامت اتباع خارجه محکوم است به یک سال حبس تأدیبی و مجازات اشد درباره او اجرا خواهد شد.

۵- علی صادق پور (کامکار) برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ و ماده دو ملحقه به اصول محاکمات جزا محکوم است به ده سال حبس مجرد، و برای عبور از مرز بدون داشتن پروانه و از طریق غیرمجاز طبق قسمت سه از ماده ۱۵ قانون ورود و اقامت اتباع خارجه محکوم است به یک سال حبس تأدیبی، و مجازات اشد درباره او قابل اجرا است ولی دادن رشوه و تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در نظر دادگاه ثابت نیست.

۶- محمود بقراطی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ و ماده دو ملحقه به اصول محاکمات جزا محکوم است به ده سال حبس مجرد، و برای عبور از مرز بدون داشتن اسناد لازمه و از طریق غیرمجاز طبق قسمت سه از ماده ۱۵ قانون ورود و اقامت اتباع خارجه محکوم است به یک سال حبس تأدیبی، و مجازات اشد درباره او قابل اجرا است ولی دادن رشوه و تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در نظر دادگاه ثابت نیست.

۷- محمد پژوه برای عضویت فرقه اشتراکی ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به ده سال حبس مجرد و سایر اتهامات منتسبه به مشارالیه در نظر دادگاه ثابت نمی باشد.

۸- ضیاء المونی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک مصوب خرداد ۱۳۱۰ و ماده دو ملحقه به اصول محاکمات جزا محکوم است به ده سال حبس

مجرد، و برای تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی طبق ماده ۵ قانون فوق الذکر و ماده دو ملحقه محکوم است به سه سال حبس تأدیبی، و مجازات اشد درباره او قابل اجرا می‌باشد.

۹- ایرج اسکندری برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد و اتهام او به تبلیغ مرام اشتراکی در نظر دادگاه ثابت نیست.

۱۰- انور خامه‌ای برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون خرداد ۱۳۱۰ و ماده دو الحاقی به اصول محاکمات جزا و رعایت ماده ۵ مکرر قانون مجازات عمومی از حیث جوانی مشارالیه محکوم است به شش سال حبس مجرد، و برای تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در ایران طبق ماده ۵ قانون خرداد ۱۳۱۰ و ماده ۲ ملحقه محکوم است به سه سال حبس تأدیبی، و مجازات اشد درباره او قابل اجرا می‌باشد.

۱۱- بزرگ علوی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون خرداد ۱۳۱۰ محکوم به هفت سال حبس مجرد، و از حیث تبلیغ به مرام اشتراکی مراتب در نظر دادگاه ثابت نیست.

۱۲- دکتر مرتضی یزدی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد.

۱۳- محمد فرجامی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به ده سال حبس مجرد.

۱۴- نصرت الله جهانشاهلو برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون خرداد ۱۳۱۰ و ماده دو ملحقه به اصول محاکمات جزا و رعایت ماده ۵ مکرر قانون مجازات عمومی از حیث جوانی مشارالیه و اینکه محصل بوده است محکوم است به پنج سال حبس مجرد، و برای تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در ایران طبق ماده پنج قانون مزبور محکوم است به سه سال حبس تأدیبی، و مجازات اشد اجرا می‌شود.

۱۵- عباس آذری برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به ده سال حبس مجرد. و راجع به اتهام تبلیغ در نظر دادگاه ثابت نیست، و شروع به خروج از مرز طبق قانون متخلفین از مقررات ورود و اقامت

اتباع خارجه، چون به مرز رفته بوده فرضاً هم قصد خروج را داشته عمل او را نمی‌توان جرم دانست و در این قسمت قابل تعقیب جزائی نیست.

۱۶- نصرت الله اعزازی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ و رعایت ماده دو الحاق به اصول محاکمات جزا و رعایت ماده ۴۵ مکرر قانون مجازات عمومی از حیث جوانی او و اینکه کفیل امور صغار می‌باشد محکوم است به شش سال حبس مجرد، و از حیث تبلیغ دیگران طبق ماده ۵ قانون مزبور و ماده دو الحاقی محکوم است به سه سال حبس تأدیبی که مجازات اشد درباره او اجرا می‌شود.

۱۷- اکبر افشار قتلوی برای عضویت در فرقه اشتراکی ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ و رعایت ماده دو ملحقه به اصول محاکمات جزائی و رعایت ماده ۴۵ مکرر قانون مجازات عمومی، از حیث اینکه عامی است و دارای عائله می‌باشد، محکوم است به پنج سال حبس مجرد، و برای تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در ایران طبق ماده پنج قانون مزبور و ماده دو ملحقه محکوم است به سه سال حبس تأدیبی، و برای نشر اکاذیب بااستناد ماده ۲۶۹ مکرر قانون مجازات عمومی در نظر دادگاه ثابت نیست و مجازات اشد درباره او اجرا می‌شود.

۱۸- خلیل ملکی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس تأدیبی و اتهام به تبلیغ دیگران در نظر دادگاه ثابت نمی‌باشد.

۱۹- تقی مکی نژاد برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ و رعایت ماده دو ملحقه به اصول محاکمات جزائی و با در نظر گرفتن ماده ۴۵ مکرر قانون مجازات عمومی از حیث جوانی و ناتوانی بواسطه ضعف چشم محکوم است به پنج سال حبس مجرد، و برای تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در ایران محکوم است به سه سال حبس تأدیبی، که مجازات اشد درباره او اجرا می‌شود.

۲۰- علی اکبر شاندرمنی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.

- ۲۱- محمدرضا قدوه برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد.
- ۲۲- دکتر رضا رادمنش برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب در خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد.
- ۲۳- دکتر مرتضی سجادی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد، و اینکه مشارالیه واسطه در تبلیغ مرام اشتراکی بوده در نظر دادگاه ثابت نمی‌باشد.
- ۲۴- مهدی رسانی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به شش سال حبس مجرد.
- ۲۵- سید جلال حسن نائینی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۲۶- مرتضی رضوی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد.
- ۲۷- سیف الله سیاح برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۲۸- علینقی حکمی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد.
- ۲۹- ابوالقاسم اشتری برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۳۰- احسان الله طبری برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب در خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به سه سال و شش ماه حبس مجرد.
- ۳۱- فضل الله گرگانی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب در خرداد ماه ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۳۲- ولی خواجوی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب در خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد.
- ۳۳- یوسف ثقفی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک

- مصوب در خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۳۴- عزت الله عتیقه‌چی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۳۵- رحیم الموتی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۳۶- شعبان زمانی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب در خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۳۷- حسین تربیت برای عضویت در فرقه اشتراکی ایران طبق ماده یک قانون مصوب در خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۳۸- رجبعلی نسیمی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب در خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به چهار سال حبس مجرد.
- ۳۹- بهمن شمالی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد.
- ۴۰- مهدی لاله برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به پنج سال حبس مجرد.
- ۴۱- میرعماد الموتی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب در خرداد ۱۳۱۰ و ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزا و رعایت ماده ۴۵ مکرر قانون مجازات عمومی از حیث جهل به عواقب وخیم عمل و معیل بودن محکوم است به پنج سال حبس مجرد، و برای تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در ایران طبق ماده ۵ قانون مزبور و ماده ۲ الحاقی محکوم است به سه سال حبس تأدیبی، و مجازات اشد درباره مشارالیه اجرا می‌شود.
- ۴۲- مجتبی احمدی سجادی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ و ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزا و رعایت ماده ۴۵ مکرر قانون مجازات عمومی از حیث جوانی و عدم سوء سابقه و اینکه از عملیات خود نادم بنظر می‌آید محکوم است به پنج سال حبس مجرد، و برای تبلیغ دیگران به مرام اشتراکی در ایران طبق ماده ۵ قانون مزبور و ماده ۲ الحاقی محکوم است به سه سال

حبس تأدیبی، و مجازات اشد قابل اجرا است.^۱

۴۳- دکتر حسن سجادی برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک

قانون مصوب خرداد ۱۳۱۰ به چهار سال حبس مجرد محکوم است.

۴۴- تقی شاهین برای عضویت فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده یک قانون

مصوب خرداد ۱۳۱۰ و ماده ۲ ملحقه به اصول محاکمات جزا و رعایت ماده ۴۵ مکرر

قانون مجازات عمومی از حیث جوانی و اینکه اغفال شده محکوم است به پنج سال

حبس مجرد، و برای خروج از مرز بدون داشتن اسناد لازمه طبق قسمت ۳ از ماده ۱۵

قانون ورود و اقامت اتباع خارجه و ماده ۲ ملحقه به یک سال حبس تأدیبی، که مجازات

اشد درباره مشارالیه اجرا می‌شود، و راجع به استفاده از برگ‌های معموله در نظر دادگاه

ثابت نیست.

۴۵- عباس نراقی برای عضویت در فرقه اشتراکی در ایران طبق ماده ۲ قانون

مصوب خرداد ۱۳۱۰ محکوم است به سه سال حبس مجرد.

۴۶ و ۴۷- مهدی دانشور و حسن حبیبی نظر به اینکه در تمام محتویات پرونده

دلیلی برای اثبات جرائم آنان بنظر نرسیده لذا تبرئه مشارالیه از جرائم انتسابی اعلام

می‌شود.

بتاریخ ۲۴ آبان ماه ۱۳۱۷ رای دادگاه با حضور نماینده پارک استیناف و

متهمین قرائت و اعلام گردید.

۱- در اصل نوشته شده «سیف‌الله سجادی» که اشتباه است.

تکمله‌ها

چنانکه در مقدمه کتاب یادآوری شده بقصد تکمیل و توضیح بیشتر مطالب و دقیق‌تر کردن استنباطات و استنتاجات خودم کوشیدم از افراد بجا مانده از پنجاه و سه نفر، که عمرشان دراز باد، یاری بخوام و باین منظور یک پرسشنامه عمومی، و در عین حال برای هر یک از آنان پرسشنامه‌های خاص جداگانه‌ای تنظیم کردم. اقا به بعضی از آنان دسترسی نیافتم، برخی به مراجعات و سؤالات من هیچگونه پاسخی ندادند، از معدودی از آنان توضیحاتی رسید که آنها را عیناً در اینجا نقل می‌کنم. امیدوارم در آینده از دیگران نیز اطلاعاتی برسد که در چاپ، یا چاپ‌های بعدی مورد استفاده قرارگیرد.

بزرگ علوی:

نامه‌ات مفصل بود و من با دقت خواندم و به این آسانی نمی‌توانم جواب بدهم. به بعضی از آنها چون اطلاع ندارم اصلاً جوابی ندارم بدهم. باین پرسش‌ها فقط زبانی می‌توان پاسخ گفت و اکنون هیچ حوصله و وقت و فرصت ندارم [...]

اساساً نمی‌دانم این موضوع گرفتاری ۵۳ نفر چه اهمیتی دارد تا کسی مانند تو آن قدر وقت گرانبهای خود را صرف پژوهش آن کند. جمعی جوان بی‌تجربه که چند تا چند تا با هم درباره‌ی امور کشورشان نشسته و گپ می‌زدند، رئیس شهربانی وقت برای اینکه رضاخان قزاق بیلمز را بترساند، گرفت و حبس کرد و از آنها هیولایی ساخت که هیچ... نبودند. حالا یکی بیشتر سخت جانی کرد و دیگری کمتر چه اهمیت تاریخی دارد؟

قضاوت من درباره‌ی ۵۳ نفر چیزی بیش از این نیست. بسیاری از ۵۳ نفر اصطلاح کمونیسم را از شهربانی مختاری آموختند، و آنها چند تن از ۵۳ نفر را تشویق و وادار به تشکیل حزب توده کردند که البته در بستر حوادث زمانه (از جمله جنگ بین الملل دوم) میسر شد [...]. خلاصه، هر وقت فرصت کردم به دو سه تا از پرسش‌های تو جواب می‌دهم آن هم تا اندازه‌ای که عاقلم قد می‌دهد و حافظه‌ام مدد می‌بخشد. نظرم بطور کلی درباره‌ی ۵۳ نفر همان است که در چند سطر پیش نوشته‌ام [...]

ضیاء الموتی:

در تاریخ ۲۰/۸/۶۹ آقای [...] نامه‌ای نوشته و تلوآن سؤالاتی مطرح کرده [...] در پاسخ توضیحات زیر را باطلاع می‌رساند [...]:

پس از پنج الی شش سال زحمت و تعقیب بسیاری کتب و سوابق اجتماعی اعم از کتب مجاز و خاطرات شخصیت‌های اجتماعی از قبیل پیشه‌وری و دکتر جاوید و غیره کتابی تحت عنوان «فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران» تهیه و گردآوری و تألیف کرده‌ام که پاسخ کامل سؤالات مسئول را بنحوائم و اکمل می‌دهد. معذک به منظور روشن شدن ذهن دوستان به پاره‌ای از مسائل بطور اختصار پاسخ می‌دهم [...]

جمعیت ۵۳ نفر ادامه تشکیلات حزب همت و عدالت (۱۴۰ سال قبل) است و لذا مستقلاً بحث و گفتگو درباره آن نه صحیح است نه مجاز [...]

در بسیاری از سؤالات مسئول در باب افراد (از قبیل دکتر جهانشاهلو، فرزند جهانشاه خان، یکی از بزرگترین مرتجعین و مستبدین ایران که پوست دهقانان زنجان را به قول معروف قلفتی می‌کند، و خانواده بزرگترین مرتجعین و خائنین ایران، وثوق‌الدوله، خانم... فلان کس، و شاهزاده عضد و از این قبیل) زیاد نمی‌تواند مورد سؤال قرار گیرد که آیا این فرد کمونیست بوده یا به نحوی جلب شده.

اما ۵۳ نفر دنباله حزب کمونیست ایران به رهبری پیشه‌وری، که آخرین نفرات آن در سال ۱۳۱۰ توقیف شدند، و قبل از تشکیلات پیشه‌وری ادامه فعالیت اجتماعی ایران به دنبال حزب همت و عدالت [است]. لذا در باب چگونگی خصوصیات و مشخصات افراد بقول معروف زیاد مته به خشخاش نمی‌توان گذاشت، مثلاً بهمن شمالی چه بوده و مکی نژاد و غیره از کجا آمده و از لحاظ معتقدات کمونیست بوده‌اند یا فرقه‌ای. فهرست وار می‌توان گفت ارانی از برجسته‌ترین انسان‌های زمان خود بود؛ کامبخش را می‌توان گفت سرسپرده و عامل... بود؛ خلیل ملکی [...] در محکمه گفت من ملکی هستم، ملک کمونیست نمی‌شود. گویا معرفی او بس است.

در باب دستگیری، هیچ ابهامی وجود ندارد [...] آقای شورشیان، بقراطی

و کام‌نیا^۱، که در سرحد وسیله‌زاندان‌ها توقیف و هویتشان مشخص شد، چند روز بعد که دستور جلب و توقیف آنها وسیله پلیس بخشنامه شده بود، مشاهده کردند که جناب شورشیان در نمایشی در اهواز رژیسوری خود را وسیله آگهی منتشر کرده است. فوراً او را دستگیر کردند [...]

زیر میز اکبر افشار بیانیه حزب کمونیست (فکا^۲) کشف شد. او (اکبر افشار) ضیاء و ارانی را در چاپخانه کوشش [...] می‌شناخت.

[...] مردم ستم‌دیده و مظلوم، ظالم را می‌شناخته و به همان جهات به مراکزی پناه می‌بردند که با ظلم مبارزه کنند. لذا نیازی نیست که همه آنها تئودو ماتریالیسم هیستروریک باید می‌دانستند که سؤال‌کننده دقیقاً می‌خواسته بداند که چه کسانی کمونیست و چه کسانی فرقه‌ای و چه کسانی!...! بوده‌اند.

و اما در باب پرونده^۳ ۵۳ نفر [...] پرونده تماماً در حضور همه ۵۳ نفر از ابتدا تا انتها قرائت شد و همه از کیفیت و چگونگی آن دقیقاً مطلع شدند و همه فهمیدند که چه کسی گفته است و همان پرونده‌ها با تمام مشخصات به دادستان دادگستری (لطفی) سپرده شد و بر اساس همان پرونده ادعای تنظیم و وسیله دادیار، بختیاری، در محکمه با کبکبه و دبدبه، و با حضور همه متهمین، و کلا، و قضات و تماشاچی (چه عرض کنم، پلیس‌های شهربانی) بیان ادعا شد. تمام این سوابق در پرونده محاکمه پنجاه و سه نفر در دادگستری بدون کم و کاست مضبوط است، هیچ نیازی به دستبرد، برداشت، تغییر و غیره نبوده و نیست.

در باب سلیمی^۳ و ارتباط او با جریان مورد بحث سؤال شده. سلیمی هیچ ارتباطی با ۵۳ نفر نداشته و او بعزل دیگری به ایران برگردانده شده و بعلمت عصبانیت دسته‌رشتی‌ها را لو داد [...]

ارانی را از طریق مجله ستاره سرخ، که در برلن، اوایل سلطنت رضاخان چاپ

۰۱ «کام‌نیا» اشتباه و صحیح آن «کامکار» است.
 ۰۲ منظور از «فکا» «فرقه کمونیست ایران» است.
 ۰۳ «سلیمی» نام مستعار «اسماعیل فروهید» است.

می‌شد، و کامبخش را ضمن آشنائی سابق، وسیله سرهنگ سیامک تجدید رابطه کردم
[...]

کامبخش سعی داشت که به پلیس بفهماند ارانی رهبر و همه‌کاره است و خود را
از این جهت خلاص کند [...] در تمام زندان‌های جنوب کامبخش خود را به بیماری زده
و کوچکترین کاری از او سر نزد. بقیه زندانیان جنوب هر یک به نحوی می‌خواستند
فرار کنند زیرا احساس می‌کردند که کشته خواهند شد.

در باب مدافعات ارانی و اظهاراتش در دادگاه، که در حقیقت هیئت حاکمه را به
محاکمه کشیده بود، آن چنان اثری کرده بود که حتی پلیس‌های حاضر در دادگاه تحت
تأثیر قرار گرفتند. بسیاری بودند که این مدافعات را در همان حین بیان نوشتند. کی،
چه کسی، از کجا از مدافعات آمده با آن همه عظمت، ابهت مطرح نیست. ارانی وقتی با
صدای رسا گفت: «آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده‌ها باشد» مو بر اندام
حاضرین بلا استثناء بلند شد، همه چشم‌ها از حدقه بیرون آمده بود. کامبخش خود را به
موش مردگی زده بود.

[...] منظور شورشیان از بیان مطلب مرغک بامبول باز [این] بود که [...] در گیلان
برای شکار مرغان هوائی مرغکی را دستی تربیت می‌کنند و در برکه آب با صدای بلند
مرغان غیردستی را می‌طلبند و سپس آنها را به دام شکارچی می‌اندازد. اشاره او به این
مرغک بامبوله‌باز کامران بوده است که به ایران آمد و سازمان را روبراه کرد و خود به
شوروی گریخت و در آنجا به دام استالین‌یست‌ها افتاد و اعدام شد.^۱

ملکی و خامه‌ای جز خاطرات انحرافی چیز دیگری ندارند [...]

ضمناً توضیح می‌دهد که دسته ۵۳ نفر به هیچوجه تافته جدا بافته‌ای نبود و
فرق زیادی با آن همه دستجات تشکیل شده از ۱۴۰ سال به این طرف ندارد. عده‌ای
جاسوس و خرابکار هم همیشه خود را به حزب نزدیک کرده و بموقع به ارتکاب خیانت
پرداخته‌اند. اگر تصور کنیم که خرابکاران هدایت شده... سخت اشتباه خواهد بود [...]

۱. دکتر جهانشاهلو نوشته که منظور شورشیان از مرغک بامبوله‌باز کامبخش بوده، بعضی نیز
نقل کرده‌اند که این مطلب را در حق خودش گفته است.

۲. چند کلمه ناخوانا.

تمام افراد حزب همت و عدالت و دنباله آن از ۱۴۰ سال به این طرف اکثراً بخاطر مبارزه با ظلم و ستم و ضدیت با ظالم و ستمگر در مسیر قیام خیابانی، لاهوتی، جنگل و غیره شرکت کردند نه از جهت مجهز به تئوری مارکسیست و لنینیسم و غیره بودن که سؤال کننده بیشتر روی آن تکیه دارد.

بقول معروف شأن نزول ۵۳ نفر، علاوه بر هدایت تشکیلاتی و سازمانی، هدایت شده از طریق باقیمانده احزاب مورد بحث مقیم خارج و مستقیماً وسیله کامران که در تماس با تشکیلات برلن (که مجله ستاره سرخ در آنجا چاپ و توزیع می‌شد و به ایران می‌آمد، و من هم عضو سازمان جوانان حزب بوده و آن را قرائت می‌کردم، ۱۱-۱۳۱۰) در شرایط رژیم مستبد و سرکوبگر و وحشتناک رضاخانی بوده است. در چنین رژیم طاقت فرسا در میان ملت ایران چنین مردانی نترسیدند و قد علم کردند. بجز معدودی که سوابق حزبی و تشکیلاتی داشتند: کامران (رابط تشکیلات)، کامبخش (ارگانی زاتور)، ارانی (تئوری سین) بهرامی (مقیم برلن بوده)، بقیه که سابقه حزبی داشتند و جزء دسته ۵۳ نفر بودند از قبیل ارتاشس^۱ (عضو حزب زیر رهبری پیشه‌وری، جزء دسته ۵۳ نفر نبوده) که پس از دستگیری اعضاء حزب در خراسان (دستگیرشدگان آذری، محمد، پرویز، فرهودی، ابوالفضل فرهی، دکتر قالیباف، ۴۰ نفر) به شوروی گریخت و سپس مراجعت کرد و به سازمان حزب در گیلان پیوست [...]، بقیه از قبیل جوانان، دانشجویان، کارگران، کارمندان و غیره مجهز به تئوری‌های علمی نبودند ولی جلب شده بودند، مثل همیشه از بدو تشکیلات از ۱۴۰ سال قبل در ایران [...] بنحوی به تشکیلات جلب می‌شدند. ارانی، اسکندری، علوی، تنظیم‌کنندگان مجله دنیا در ایران نباید هم طراز، از جهات علمی، دانش، ادراک سیاسی و هنری با رحیم خیاط‌الموتی ۵۳ نفر، بهمن شمالی شاگرد نانوا و از این قبیل دانست [...]

۱- منظور از ارتاشس، آرداشس یا اردشیر اوانسیان است که بعد از تشکیل حزب توده ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ از رهبران این حزب بود.

محمد پژوه:

دوستی که در تاریخ ۲۱ تیر ۱۳۶۹ از محمد پژوه دیدن کرده، چنین می‌نویسد:

محمد پژوه مرد پیری است بسن ۸۷ سال، که یک پایش هم در اثر تصادف با موتورسیکلت می‌لنگد و گوشش هم سنگین است و باید داد زد. و ساعتی پای صحبت او نشستم. می‌گفت: انور خامه‌ای بدیدنش رفته و کتاب «پاسخ به مدعی» را پشت نویسی کرده و به او داده بود. می‌گفت خواندم، سر و ته نداشت. او را خوب تحویل نگرفتم زیرا در کتاب «پنجاه نفر و سه نفر»ش سعی کرده بود از هر کس نقطه‌ضعفی بگیرد و او را بکوبد. می‌گفت آدم اپورتونیستی است. پژوه از مریدان سرسخت کامبخش است و لفظش او را در زندان رضاخان ناگزیر می‌دانسته.

سرگذشت خود را چنین تعریف کرد:

پدرش در بازار بین‌النهرین کتابفروشی داشته و ۱۱ شماره روزنامه «شرف» را در قطع کوچک ۴ صفحه‌ای به قیمت ۲ شاهی منتشر می‌کرده و ضمناً کتابشناس، بخصوص در رشته کتابهای خطی، بوده. در روزنامه خود به محمدعلی شاه حمله می‌کرده و دو بار مورد سوء قصد قرار می‌گیرد که بار دوم از ناحیه استخوان ترقوه تیر می‌خورد و مخفی می‌گردد. اهل تهران بوده ولی بعد از سوء قصد به قزوین می‌رود و مدتی در قزوین کتابفروشی دایر می‌کند و با پدر کامبخش، که شاهزاده بوده، دوست می‌شود.

در قزوین، محمد پژوه با کامبخش، که از شوروی برگشته دوست می‌شود. کامبخش او را تبلیغ می‌کند و برای گذراندن دانشگاه «کوتو» به شوروی می‌فرستد. سه سال از ۱۹۲۸ الی ۱۹۳۰ در مسکو دوره می‌بیند و از طریق گرگان به ایران برمی‌گردد بدون اینکه کلاس را به آخر برساند. در مرز دستگیر می‌شود و در بازجویی می‌گوید در عشق‌آباد بوده و دستفروشی می‌کرده است. علت فرار به شوروی را فرار از سربازی ذکر می‌کند. مقداری دلار با خود همراه داشته که آنرا با دلیل اینکه در عشق‌آباد در قاچاق دلار هم دست داشته توجیه می‌نماید. او را تحویل اداره نظام وظیفه می‌دهند و سه سال دوره سربازی را با جریمه‌اش طی می‌کند. در این مدت و بعد از آن با کامبخش در ارتباط بوده است تا اینکه دستگیر می‌شود.

پژوه بعد از شهریور ۱۳۲۰ و خلاصی از زندان چاپخانه کوچکی دایر می‌کند. او بیشتر به کار زبان و ادبیات علاقه دارد. در کمیته ایالتی گیلان بعد از شهریور عضو بوده و بعد از اختفای حزب دنبال کار خود می‌رود. خودش می‌گوید که در کار چاپ و شبیه آن آدم ناموفق و بی‌عرضه‌ای بودم چون نمی‌توانستم کلک‌های رایج را بزنم.

قبل از انقلاب در ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ بر مزار ارانی سخنرانی مکتوبی ایراد می‌کند و بعد هم سراغ حضراتی که از شوروی برگشته‌اند می‌رود ولی از روش مارکسیستی و تظاهرات بلشویکی آنها در جامعه اسلامی انتقاد می‌کند.

از نوع دفاع ارانی سؤال کردم. گفت او بدون نوشته دفاع کرد و وقتی جمله معروف «فقط آن قانونی مقدس است که حافظ منافع توده باشد» را ادا کرد با تذکر رئیس دادگاه مواجه شد و در همین جا بود که رئیس دادگاه مسئله سقراط را عنوان کرد و از آن به بعد ارانی کوتاه آمد.

می‌گفت ارانی شخص دانشمند، باتقوا و مارکسیست به تمام معنی بود لکن سیاستمدار باید گَر و فَر داشته باشد. او بیش از اندازه بی‌پروا بود.

از روابط ارانی و کامبخش پرسیدم. گفت آنها در مسئله رهبری گروه با هم اختلافاتی داشتند. کامبخش بیشتر بدرد سیاست می‌خورد تا ارانی. پرسیدم اگر ارانی زنده می‌ماند ممکن بود که جنبش چپ وضع دیگری پیدا کند، جواب داد در این دسته بندی‌ها بالاخره دخل ارانی را می‌آوردند.

از کامبخش و روش او در بازجوئی دفاع می‌کرد و می‌گفت او کسی را لو نداده و مصلحت ایجاب می‌کرده که چنین برداشتی داشته باشد. هر کس قدرتی دارد. طبری را در مقابل گروه آتش گذاشتند و او برای حفظ جاننش این بیانات را کرد ولی این از ارزش کتاب‌های او چیزی نکاست. گفت من از مخلصین طبری هستم.

گفتم ۵۳ نفر مدتها در اثر اعترافات که کامبخش کرده و وانمود نموده بود که کار ارانی است او را بایکوت کرده بودید، این با اخلاق انسانی یک کمونیست مغایرت دارد. ساکت ماند.

مطالبی که درباره او نوشته شده بود خواند، تقریباً همه را تأیید کرد و این مطالب را به آنها اضافه کرد:

- ۱ - به آنا قلیچ می گفتند بابایی. شاید نام فامیلش بوده است. آنا قلیچ جزء گروه نبوده بلکه افراد را به او معرفی می کرده اند که آنها را از مرز بگذرانند. در زندان جزء پنجاه و سه نفر می شود ولی بعد از شهریور وارد مبارزه نمی شود و دنبال کارش میرود.
- ۲ - عباس آذری شخصاً از رفتن به شوروی منصرف شد نه به توصیه آنا قلیچ.
- ۳ - شاید ۲۰ نفر از ۵۳ نفر خود را وابسته به تشکیلاتی می دانسته و حدود ۱۰ نفر نیم بند بودند، و بقیه یا تماس جنبی داشته و یا تصادفاً دستگیر و جزء ۵۳ نفر شدند.

بعنوان مثال از دسته اخیر یکی شعبان زمانی بود که در استرآباد (گرگان) دکان کفشدوزی و واکسی داشت. دکان او محل آدرس نامه های من بود که با رضوی و دیگران مکاتبه می کردم. او را هم گرفتند و جزو پرونده ۵۳ نفر شد. او اصلاً اهل بابل بود و بعد از شهریور هم به بابل رفت و دکانی گرفت و توده ای شد. دکانش را هم غارت کردند، درباره زمانی می گفت روزی رئیس زندان به بند آمد. شعبان زمانی به او گفت جناب سرهنگ من کاری ندارم که مقصرم یا نیستم، فعلاً زندانی شما هستم. من سوات ندارم، اجازه بدهید یک مداد و یک کتاب اول به من بدهند که سوات یاد بگیرم. نیرومند جواب می دهد: تو سواد نداشتی کمونیست شدی، حالا می خواهی باسواد بشی، لنین بشی؟ همیشه، همیشه.

۴ - درباره فروهید، که همان سلیمی است، علت عودت دادنش از شوروی را درست نمی دانست اما شنیده که به او نسبت می دادند که طرفدار تروتسکی و با شوروی مخالف بوده. او با دسته رشتی ها بوده که عبارت بودند از: میلانی، تولابی، پور رسول، استاد حسین بازفکر، شورشیان، نیک پی، دکتر شفیمی و او همه را لو داده بود. او بعد از شهریور ۲۰ در بانک ملی استخدام شد و داخل سازمان نشد، و اکنون هم مرده است.

پژوه بیشتر به کار زبان و ادبیات علاقه دارد. می گفت دو سه کتاب درباره ادبیات و زبان در دست انتشار دارد. خواهش می کرد که گفته هایش درجائی منعکس نشود زیرا می ترسید که انتشار این مطالب مانع چاپ کتابهایش بشود.

دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو ۱ :

درباره پرونده موجود

اینکه در پرونده ۵۳ تن پس از شهریور ۱۳۲۰ دستبردهائی شده است من شکی ندارم بویژه اینکه آقایان عبدالصمد کامبخش و ضیا الموتی و انور خامه‌ای و تقی مکی‌نژاد و خلیل ملکی و مجتبی سجادی و چند تن دیگر آرزو داشتند که پرونده آنها یک جا از میان برود و یا دست کم در آن دگرگونی پدید آید تا نادرستی‌ها از دسترس بیرون باشد. و اما اینکه چگونه به این پرونده‌ها دسترسی پیدا کرده‌اند معلوم نیست. بنظر تنها کسی که پس از شهریور ۱۳۲۰ توان دسترسی به پرونده‌ها را داشت عبدالصمد کامبخش بود، به ویژه اینکه روس‌ها از او شنوائی داشتند اما دیگران دسترسی نداشتند.^۲

و اما اینکه آنچه در دسترس مقامات شوروی بوده و هست اصل پرونده یا رونوشت و یا عکس آنست نمیتوان چیزی بیقین گفت، اما در دسترس آنها هست.

درباره دستگیری ۵۳ نفر

آنچه من می‌دانم اینست که ضیا الموتی نام مستعار کامبخش، امیری، را در اداره

۱. دکتر جهانشاهلو در جواب چند پرسش و پس از خواندن مقدمه این کتاب اظهار

نظرهائی کرده که تمام جواب‌ها و توضیحات او باندکی پس و پیش کردن عیناً در اینجا نقل می‌شود.

۲. ایرج اسکندری نقل کرده است که یکبار او قسمتی از پرونده ۵۳ نفر را برای استفاده از

بایگانی دادگستری گرفته است.

سیاسی بازگو کرده است اما آنچه خود کامبخش گفته است این است که پیش از آنکه پلیس دیگران را بازداشت کند و چیزی از ۵۳ تن بداند بر پایه اظهارات اسماعیل فروهید دو یا سه بار او را به اداره سیاسی احضار و درباره تشکیلات کمونیستی که در ایران به تازگی بر پا شده است پرسش‌هایی کردند. اینکه کامبخش پیش از بازداشت دکتر تقی ارانی و دکتر بهرامی و ضیاء الموتی و خود او آنچه می‌دانسته است (با مشورت شوروی‌ها) در دسترس پلیس گذاشته است و یا نه و سپس پلیس ظاهراً امر را جور دیگر جلوه داده است روشن نیست، گرچه تاریخ پرونده‌ها چنین ظنی را تقویت می‌کند.

ممکن است اعتراف‌های کامبخش در اداره سیاسی بسیار پیش از روز ۲۰ اردیبهشت ماه باشد. در اینجا یادآور می‌شوم که او به اداره سیاسی، بگفته خودش، رفت و آمد می‌کرده اما بازداشت نشده بود. اینکه در [مقدمه] به استناد بازپرس، که می‌گوید «با استحضار از هویت شما»، [نوشته شده] معلوم می‌شود پیش از ۷ اردیبهشت کامبخش بازجوئی شده است درست نیست، چون اشاره بازپرس به هویت کامبخش اشاره به زمان بسیار پیش و پرونده جاسوسی او در اداره سیاسی شهربانی و دادرسی ارتش است.

چنانچه در بالا اشاره شد پس از دستگیری اسماعیل فروهید و آگاه شدن اداره سیاسی از برپائی حزب تازه کمونیست، بگونه‌ای که خود کامبخش می‌گفت، او را در چندین بار به اداره سیاسی برای بازجوئی احضار کردند (بدون اینکه بازداشت شود). از این رو با مصلحت بینی [مقامات] امنیتی و حزبی شوروی بعللی همه سازمان را در دسترس پلیس گذاشته است و پلیس تاریخ بازپرسی‌ها را جوری جور کرده است که گناهکار کامبخش نباشد.

آقای اسماعیل فروهید (سلیمی)، که در زندان او را دیدیم و سپس آزاد شد، در زمستان ۱۳۱۵ هنگامی که از شوروی باز می‌گشت دستگیر شد و نخستین کسانی [را] که لو داد گروه رشتی‌ها بود که دکتر رضا رادمنش نیز جزو آنها بود. او از گذشته‌های دور و نزدیک آنچه می‌دانست از کمونیست‌ها در دسترس پلیس گذاشت، از آن میان تشکیل سازمان کمونیستی (گروه ۵۳ تن) را، شاید چیزهای دیگری نیز گفته باشد که بر ما روشن نیست.

اینکه چرا و چگونه اسماعیل فروهید را شوروی‌ها به ایران تحویل دادند آگاه نیستم.

آگاهی کامبخش ظاهراً از دستگیری اسماعیل فروهید پس از احضار او به اداره سیاسی باشد و اما اینکه کامبخش ممکن است به یاری عمال روس از دستگیری فروهید و شورشیان در اهواز آگاه شده باشد چیزی نمی‌دانم.

اگر بپذیریم که کامبخش پیش از بازداشت شورشیان و یا در جریان آن (پس از معرفی او توسط اسماعیل فروهید) در اداره سیاسی، سازمان را لو داده است باید پذیرفت که مسئله کوچه‌گردانی شورشیان و جریان آن را اداره سیاسی برای سرپوش گذاشتن به اعتراف‌ها و خدمات‌های کامبخش به پلیس درست کرده است.^۱

شاید مقصود کامبخش از اینکه [به ارانی خبر داده بود] که کسی بازداشت شده است و لو داده است همان اسماعیل فروهید باشد.

نوشته خامه‌ای در این باره [که قبلاً به او خبر داده بودند که کسی را دستگیر کرده‌اند] درست نیست. ما و خود او از دستگیری کسی آگاه نبودیم. تنها دکتر ارانی سفارش کرد تا خبر بعدی با او تماس نگیریم (ما خود حدس می‌زدیم شاید کسی دستگیر شده باشد).

اینکه در اسفند ماه [۱۳۱۵] دکتر ارانی به ما یادآور شد که با او تا آگاهی بعدی تماس نگیریم از اینرو بود که شاید از دستگیری شورشیان و فروهید توسط کامبخش آگاه بود.

آنچه در باره گشادبازی‌ها [در مقدمه] نوشته شده است درست است.

درباره رفتار کامبخش

اینکه آقای خلیل ملکی ضعف کامبخش را به راحت طلبی و شاهزادگی او نسبت داده است نظری نادرست است و کوتاه بینی یا غرض او را می‌رساند.

۱. برای مسئله «کوچه‌گردانی شورشیان» رجوع شود به کتاب «ما و بیگانگان» نوشته دکتر جهانشاهلو.

چون کامبخش اصلاً راحت طلب و شاهزاده ناب نبود، و واژگونه، به زندگی ساده و سربازی خو گرفته بود و از تجمل و تنبلی می‌پرهیزید.

در بخش یکم «ما و بیگانگان» نوشته‌ام آقای کامبخش گمان می‌کرد، مانند گذشته، کار ۵۳ تن در همان شهربانی معوق خواهد ماند و پرونده‌ها آشکار نخواهد شد، و به پلیس هم اطمینان داشت، به همه می‌گفت شماها را شورشیان و دکتر ارانی لو داده‌اند.

نوشته شده است که گویا میان دولت شوروی و ایران در باره ۵۳ تن تبانی شده بود. این نظر از بیخ و بن نادرست است و با در نظر گرفتن شرایط آن زمان ایران و شوروی اندیشه کودکانه‌ایست. واژگونه، گمان می‌رود مقامات شوروی به سه دلیل به کامبخش اجازه لو دادن سازمان پنجاه و سه تن را با جزئیات بزرگتری داده باشند:

۱- پرونده به دادرسی ارتش احاله نشود.

۲- کسانی که از دید کامبخش، و بویژه ارتش، مهم بوده‌اند و شناخت آنها موجب احاله پرونده به دادرسی ارتش گردد پنهان بماند.

۳- دستگیری ۵۳ تن و دادگاه آنان سر و صدا و تبلیغات خوبی برای کمونیزم جهانی گردد.

کامبخش بعدها به من گفت هنگامی که پس از اعتصاب غذای همگانی با دکتر ارانی در یک یاخته زندانی بودم همه جریان و اینکه چرا ناچار شدم سازمان را لو بدهم برای او بازگو کردم و او قانع شد که حق با من بوده است، چون در غیر این صورت کار به دادگاه نظامی می‌کشید و چه بسا دست کم چند تن از ما اعدام می‌شدیم.

اما اینکه کامبخش را مقامات شوروی بیگناه اعلام کرده‌اند نه از اینروست که پرونده او موجود نیست بلکه بیاور من از اینروست که از آنچه پیش و پس از دستگیری عمل کرده است با مشورت و صلاحدید آنها بوده است، و چنانکه در بخش یکم و دوم «ما و بیگانگان» نوشته‌ام، مقامات شوروی عقیده داشته‌اند که اگر سازمان دستگیر شد و مقاومت سودی نداشت باید از موقعیت برای تبلیغات بسود کمونیزم سود جست.

درباره وضع ارانی

درگیری پیش از دستگیری هیچگاه میان دکتر تقی ارانی و عبدالصمد کامبخش نبوده است منتها پس از آنکه کامبخش در برابر پلیس به او و ۵۳ تن نارو زد این نفرت از کامبخش در دکتر ارانی پدید آمد چون آشکار شد که دکتر ارانی خود و هم‌اندیشان را کمونیست‌های ایرانی می‌دانست هنگامی که کامبخش یک عامل روس شوروی بود. نوشته شده است تقریباً همگی او را (دکتر تقی ارانی) بایکوت کردند درست نیست چون دکتر محمد بهرامی و ایرج اسکندری و من (جهانشاهلو) و محمد رضا قدوه و ابوالقاسم اشتری و علینقی حکمی و فریدون منو و اکبر افشار و چند تن دیگر و همچنین دکتر حسن سجادی و و و بهیچ رو از او روی گردان نشدند. آقای خلیل ملکی درست ننوشته است [که ارانی را بایکوت نکرده]. او خواسته است گناه خود را که به دکتر ارانی بی‌احترامی‌ها کرد رفع و رجوع کند چون یکی از کسانی که بیش از همه به دکتر ارانی پرخاش و بی‌حرمتی کرد آقای خلیل ملکی بود.

یادآور می‌شوم که گروه قزوینی به ویژه دشنام‌های رکیک به دکتر ارانی روبرو می‌دادند. روزی گروه قزوینی در فلکه زندان موقت دور دکتر ارانی را گرفتند و در حضور ما به او پرخاش کردند که تو ما را لو داده‌ای. دکتر ارانی گفت فرض کنید من آدم بدی هستم و می‌خواهم شما را لو بدهم [ولی] من که اصلاً شماها را نمی‌شناختم و نام شماها را نمی‌دانستم، چگونه می‌توانستم شما را لو بدهم. پس کسی که شما را می‌شناخته است نام شما را داده است نه من.

درباره سازمان

اظهارات آقای بزرگ علوی در باره سازمان ۵۳ تن که گفته است آن را نمی‌توان یک سازمان نامید نادرست است چون آقای بزرگ علوی هیچگاه در متن هیچ سازمانی نبوده و فعالیت نداشته است؛ نه در متن ۵۳ تن و نه در متن حزب توده. ایشان همواره در حاشیه بوده است، از این رو آگاهی تشکیلاتی ندارد.

گروه ۵۳ تن را توهم تاریخی دانسته است. این می‌رساند که نویسنده تنها با احزاب آشکار و نیمه پنهان چون حزب توده و مانند آن آشناست و آگاهی از سازمان‌هایی که از آغاز پنهان‌اند و مقررات آن، ندارد. سازمان ۵۳ تن وجود داشت و تلاشمند بود و کارهایی هم انجام داد. البته همه ۵۳ تن هموند نبودند بلکه نامزد بودند. در مورد تشکیلات ۵۳ تن در این برگ‌ها مکرر نوشته شده است که تشکیلات نبوده است. سبب اینست که نویسنده این برگ‌ها گویا اصولاً با سازمان‌های پنهانی و روش آنها آشنا نیست و همواره مراتب سازمان‌های آشکار را می‌خواهد به سازمان پنهان منطبق کند.

کامران قزوینی از سوی بین‌الملل مأمور می‌شود به ایران می‌آید و کامبخش و دکتر ارانی و دکتر بهرامی را با یکدیگر آشنا می‌کند و تشکیل هسته مرکزی را می‌دهد و، هر چه می‌خواهد نامش را بگذارید، کمیته یا مرکز کامبخش پاسخگوی تشکیلات و دکتر ارانی پاسخگوی تبلیغات و دکتر محمد بهرامی پاسخگوی مالی بودند. سه تن هسته مرکزی، که دکتر ارانی یادآور شده است او و کامبخش و دکتر بهرامی بوده است. کامران که در ایران نبود، مطابق اصول تشکیلاتی، نمی‌توانست جزء سه تن باشد.

نخستین یاخته بطور یقین از دکتر ارانی و ایرج اسکندری و شاید بزرگ علوی بر پا شده است که دکتر بهرامی نیز به آن ملحق شد اما آقای خلیل ملکی نه تنها در این یاخته شرکت نداشت، که تا دستگیری هنوز هموند ۵۳ تن نبود.

نویسنده این برگ‌ها معلوم می‌شود از اصول سازمان‌های حزبی آگاهی درستی ندارد. او کار دکتر ارانی و کامبخش را از یکدیگر جدا می‌کند. هنگامی که آنها یک زمان در این سازمان به کار پرداختند یکی پاسخگوی تشکیلات و دیگری پاسخگوی تبلیغات بود و دوگانگی وجود نداشت و آنچه انجام گرفته است لازمه یک سازمان کاملاً پنهانی بوده است.

اینکه تعجب کرده‌اید چرا باید دکتر ارانی کسانی که تبلیغ می‌شوند صورتش را به کامبخش بدهد از ناآگاهی با اصول تشکیلات است چون نه تنها نام هموندان بلکه نامزدها نیز باید به تشکیلات داده شود اگر چه آنها در ارتباط با رهبر کل حزب نیز.

باشند. و اینکه دکتر ارانی از تشکیلات ۵۳ تن آگاه نبود نادرست است اما لازم نبود که هر عضو کوچک، که در مثلاً فلان کارخانه تبلیغ شده است، را بشناسد و یا او دکتر ارانی را بشناسد، بویژه در یک سازمان پنهان کاری اگر بشود نادرست است. تنها وظیفه کامبخش مسئول تشکیلات بود که آنها را بشناسد و بالعکس آنها نباید کامبخش را می‌شناختند مگر به‌طور استثنا.

اینکه خامه‌ای ادعا کرده است دکتر ارانی منفرد و منزوی شد و کارها همه در دست کامبخش افتاد ازینروست که هنوز هم این شور بخت [...] معنی مسئول تشکیلات را در نیافته است.

[در سازمان ۵۳ تن] نشست‌ها سازمانی بود اما سازمان پنهانی نه آشکار که موازینی ویژه خود دارد، مثلاً صورت جلسه نوشته نمی‌شود و نام هموندان در جایی نوشته نیست و گزارش‌ها و دستورها همه شفاهی باید باشد و کسی شناسنامه هموندی ندارد.

درباره افراد

چنین بنظر می‌رسد که نویسندۀ این برگ‌ها تنها کسانی را که در برابر پلیس اقرار و بسیار یاوه‌گویی کرده‌اند هموند ۵۳ تن و فعال می‌داند و لاغیر، و گویا هر کس در برابر پلیس پایداری کرده است چیزی نمی‌دانسته است که بگوید.

این بخش از نوشته‌ها بهیچ‌رو پایه‌ای ندارد و معلوم نیست این استنباط‌های غلط از کجا سرچشمه گرفته است. بنظر می‌آید که نویسندۀ هر کس که در برابر پلیس ضعف نشان داده و اباطیل جور کرده است عضو و فعال شناخته است، با این معنا دکتر تقی ارانی، که فلسفه را فهمیده است نه مارکسیست بوده و نه هموند ۵۳ تن چون در برابر پلیس اقرار به عضویت و تبلیغ نکرده است.

تنها جهان‌شاهلو و دانشور نبودند [که بدروغ منکر رابطه سیاسی با ارانی شده بودند] بلکه محمد رضا قدوه و ابوالقاسم اشتری و عزت‌الله عتیقه‌چی و علینقی حکمی و دیگران نیز نوشته‌اند که دکتر ارانی با آنها گفتگوی سیاسی نکرده است.

شما گروه پنجاه و سه تن را بسلیقه خودتان دسته‌بندی به هموند و سمپاتیان و

غیره وابسته کرده‌اید که پاره‌ای درست و پاره‌ای از بیخ و بن نادرست است:
از گروهی که عضو قلم‌داد کرده‌اید اینها عضو نبودند بلکه نامزد بودند: ۱- آقای

خلیل ملکی ۲- جلال حسن نائینی ۳- ولی خواجوی

کسانی را که عضو ندانسته‌اید عضو بودند، حتی بیش از پاره‌ای عضوها فعال بوده‌اند: ۱- نصرت الله جهانشاهلو ۲- مهدی رسائی ۳- محمدرضا قدوه ۴- علینقی حکمی ۵- ابوالقاسم اشتری ۶- عباس نراقی ۷- فریدون منو ۸- آناقلیچ بابائی ۹- سیف‌الله سیاح اصفهانی.

راستی چگونه ممکن است که دیگران در خانه من گرد آیند و جلسه کنند و مسائل را مطرح کنند و من عضو نباشم. من و آقای قدوه اعتصاب دانشکده پزشکی و دانشسرایعالی را به دستور دکتر ارانی رهبری کردیم و موفق شدیم اما به قول شما هنوز عضو نبودیم اما آقای خلیل ملکی که از هیچ جا خبر نداشت و کاری نکرد، و آقای علوی، که تنها حاشیه‌نشین بود، عضو بودند. آقای مهدی رسائی از سوی تشکیلات آقای کامبخش رابط پاره‌ای حوزه‌ها بود آیا ممکن بود خودش عضو نباشد. آقای ابوالقاسم اشتری از کسانی بود که در آغاز تشکیل حوزه دانشجویان عضو بود، و آقای عباس نراقی با دکتر ارانی در رابطه و عضو بود. آقای فریدون منو عضو تشکیلات بود و با حکمی در ارتباط بود. سیف‌الله سیاح اسپهانی یک سرکارگر فعال و فهمیده بود که چند تن دیگر را که دستگیر نشدند در اصفهان تبلیغ کرده بود چگونه ممکن است خودش عضو نباشد. اینکه نوشته شده است که گروه کمونیستی تشکیل کمیته دانشجویان مخفی از خود کامبخش و خامه‌ای و مکی نژاد برپا شد نادرست است و معلوم نیست این مطلب را نویسنده چگونه ساخته است، چون مبارزات علنی ما هیچگاه سازمان علنی نداشت و خامه‌ای و مکی نژاد کامبخش را نمی‌شناختند.

ما (من و انور خامه‌ای) توسط دکتر ارانی با مسائل مارکسیستی آشنا شدیم، هموند سازمان شدیم چنانکه در کتابهای ۱ و ۲ «ما و بیگانگان» یاد کرده‌ام، و کسانی را که از همین راه تبلیغ می‌شدند و مایل بودند به هموندی می‌پذیرفتیم.

[مقدمه نویس] نوشته است از جمله دانشجویانی که جلب شدند جهانشاهلو و قدوه بودند هنگامی که من عضو فعال و مصحح مجله دنیا بودم و اصولاً مکی نژاد در

سازمان نبود، حتی محمدرضا قدوه و ابوالقاسم اشتری و محمود نوائی پیش از مکی‌نژاد به گروه دانشجویان جلب شدند. نخستین دانشجویانی که جلب و مأمور تشکیل یاخته دانشجویی شدند جهانشاهلو و خامه‌ای بودند و نخستین بار یاخته در خانه جهانشاهلو تشکیل شد.

من (جهانشاهلو) و آقای انور خامه‌ای نخستین دانشجویانی بودیم که توسط آقای دکتر ارانی با مسائل مارکسیزم آشنا شدیم. آقای تقی مکی‌نژاد بعدها آمد و بسیار دیرتر دریافت که مارکسیزم از چه گفتگو می‌کند.

آقای مکی‌نژاد هیچگاه از سوی دکتر ارانی مأموریت سنجیدن دیگران را نداشته است بلکه برای این کار انور خامه‌ای و جهانشاهلو و محمدرضا قدوه مأمور بودند.

مکی‌نژاد در اقرارهای خود می‌نویسد من با فلسفه ماتریالیسم آشنا شدم و نمی‌دانستم چیست تا شبی که با جهانشاهلو بسوی خانه بازمی‌گشتم، در خیابان امیریه جهانشاهلو به من گفت مکی‌نژاد، ماتریالیسم دیالکتیک نظریه حزب کمونیست است. باگفت او مانند این بود که من از بام به پائین پرتاب شدم.

آقای مکی‌نژاد هیچگاه به نظام وظیفه نرفت چون دیدگانش نزدیک به نابینا بود، آن کس که به نظام وظیفه رفت محمود نوائی بود.

آقای ابوالقاسم اشتری هموند ۵۳ تن بود و در حوزه دانشجویان شرکت می‌کرد و هموندی تلاش‌مند بود.

آقای فریدون منو، که در آن زمان دادستان استان گیلان بود، با آقای علینقی حکمی از دید سازمانی در ارتباط بود.

دانشور و حبیبی [...] در مرحله آزمایش‌های نخستین بودند. مقصود [ارانی] از کم سن و سالی که بزرگ‌گونی‌ها کرده است همان آقای انور خامه‌ای است و دو دانشجو که ضعف نشان دادند یکی مکی‌نژاد است و جوان‌تر انور خامه‌ای.

برادران آدیش‌نیا (آتش‌نیا نادرست است) با ۵۳ تن ارتباطی نداشتند، بعداً هموند حزب توده شدند، آقای آدیش‌نیا و علوی هیچگونه ارتباطی با دکتر تقی ارانی و عبدالصمد کامبخش و ۵۳ تن نداشتند.

آقای رضا رادمنش براساس اظهارات آقای اسماعیل فروهید (سلیمی) با گروه رشتی‌ها بازداشت شد.

خلیل انقلاب آذر نخست دانشجوی حقوق، و سپس لیسانس‌گرفت و با معقول و منقول ارتباطی نداشت [...] پس از شهریور ۱۳۲۰ هموند حزب توده نبود بلکه هموند اتحادیه کارگرانی بود که آقای یوسف افتخاری برپا کرده بود و سازمانی کمونیست‌تر از حزب توده بود.

دکتر مرتضی سجادی و دکتر حسن سجادی هر دو پزشک بودند نه دانشجوی دانشکده پزشکی.

جای شگفتی است که در این برگ‌ها رضا رادمنش استاد دانشگاه و خلیل ملکی دبیر و ابوالقاسم اشتری رئیس دبیرستان فنی و فریدون منو لیسانس حقوق و دادستان گیلان و مهدی لاله استاد فیزیک دانشکده هواپیمائی را روشنفکر بشمار نیاورده‌اند. و از سوی دیگر اگر کار در دستگاه دولت صرفاً کارمندی را پدید آورد دکتر تقی ارانی استاد دانشکده صنعتی و رئیس اداره تعلیمات وزارت کار و دکتر محمد بهرامی رئیس بخش درونی بیمارستان حسابی بود.

درباره فعالیت های سازمان

معلوم نیست نویسنده این برگ‌ها حادثه جدی چه پیش آمدی را در نظر می‌گیرد که مثلاً باید حتماً زد و خوردی شود و کسی یا کسانی بمیرند یا زخمی شوند؟ ما در دانشکده پزشکی و دانشسرای عالی و دانشکده فنی اعتصاب کردیم و همه جا کامیاب شدیم. آیا باید هنگامی جدی می‌شد که مانند تاتر شورشیان مظنون می‌شد و سرانجام سازمان لو می‌رفت؟ این کارها با آنچه بین الملل سوم تصویب کرده بود و مسئول تشکیلات کامبخش، و ارانی مسئول تبلیغات تجویز می‌کردند هماهنگ نبود.

در سازمان پنهانی کسی به نمایشات ضد دولتی نمی‌پردازد چون حکم خود کشی سازمانی دارد. اگر شورشیان چنین کارهائی نمی‌کرد پلیس خوزستان به او ظنین نمی‌شد و از مرکز چیزی نمی‌پرسید تا به هویت او پی برد.

انجمن‌ها و کلوب‌ها هنگامی آغاز شد که کمینترن کار سرر است احزاب کمونیست را منع کرد.

آنچه درباره ترجمه کتاب‌ها آمده است برای هموندانی بود که زبان‌های خارجی نمی‌دانستند و گرنه حوزه دانشجویان خود از E. S. I پاریس کتاب‌ها را وارد و مطالعه می‌کرد.

در خانه ما در میان کتاب‌های من بود که پس از دستگیری، پدر و مادر من به جای دیگر فرستادند، چنانچه در تفتیش خانه ما چیزی به دست پلیس اداره سیاسی نیفتاد (شاید ۱۰ روز پس از دستگیری بازشناسی انجام گرفت).

در شهربانی و در دادگستری

هنگامی که ضیاء الموتی در زندان مجرد بند ۳ یا ۲ زندانی بود کسی، بویژه در روزهای نخست، یارای نفس کشیدن نداشت چگونه می‌توانست از لای میله‌های آهنی با آقای بزرگ علوی گفتگو کند؟ (جل الخالق).

آقای اسفندیاری در اداره سیاسی شهربانی هیچگاه معاون و کفیل نبود بلکه کارمند ساده بود که زیر دست جوانشیر کار می‌کرد و کار مهمش بایگانی کردن پرونده‌ها و گاهی کار مهمش مشت و لگد زدن به متهمین هنگام بازجوئی بود.

موضوع پرداخت پول و رشوه به اداره سیاسی و آزاد شدن و مانند آن دروغی است که آقای انور خامه‌ای ساخته است چون اگر با دادن پول ممکن بود اداره سیاسی دست از گریبان کسی بردارد خانواده‌هایی در میان ۵۳ تن بودند که توان پرداخت پول گزاف‌تری داشتند.

مختاری ازینرو می‌خواست پرونده ۵۳ تن را به دادگاه ارتش بدهد که کار را بزرگتر جلوه دهد و خود را خدمتگزارتر نشان دهد. اینکه رضاشاه چرا با آن مخالفت کرد دو دلیل عمده داشت:

۱- اینکه رضاشاه سربازی کارکشته و آزموده بود و می‌دانست یک گروه جوان دانشجو و معلم و روشن‌فکر نمی‌تواند یک جاسوس کشوری بیگانه باشد.

۲- چنانچه در «ما و بیگانگان» یادآور شدم خانواده‌ها با توسل به محتشم‌السلطنه (رئیس مجلس شورا) و آقای کروری (رئیس دفتر وزارت دربار) مراتب را به رضاشاه رسانده بودند و او از جریان آگاه بود.

اینکه آقای ایرج اسکندری نوشته است دو سه ماه پس از بازجوئی نخست از نو بازجوئی کردند شاید تنها از چندتن بازجوئی کرده باشند برای تکمیل پرونده. من از دیگر دانشجویان هم شنیدم که از آنها دوباره بازجوئی کرده باشند.

اینکه آقای بزرگ علوی نوشته است بازپرس دادگستری به زندان می‌آید درست نیست چون همه را بنوبه از زندان بند ۱ موقت روزانه ۱ یا چند تن را به دادگستری می‌بردند و آقای کامکار در اتاق خود بازجوئی می‌کرد.

به جز چند تن که در ادعای نامۀ دادستان تنها عضویت فرقه اشتراکی نسبت داده بودند دیگران اتهام عضویت در فرقه اشتراکی و تبلیغ داشتند (جز دانشور و حبیبی)

پنج‌تن نورالدین الموتی، خدر بابائی و فریدون منو و رضا ابراهیم‌زاده را بسبب اینکه در پرونده آنها، و حتی بنا بر اظهارات کامبخش و دیگران، دستاویزی نداشتند تلاش کردند که بهانه بدست آوردند و سرانجام جوری سرهم بندی کردند و پس از دادگاه ما به دادگاه دادند.

همه کسانی که در اداره سیاسی ضعف نشان داده بودند در نزد بازپرس دادگستری تکذیب کردند مگر آقایان عبدالصمد کامبخش، تقی مکی‌نژاد، احسان الله طبری (و گویا آقای خواجوی)

دو تن از پنجاه و سه تن در دادگاه تبرئه نشدند (مهدی دانشور و حسن حبیبی) بلکه به زندان گذشته محکوم شدند.

ما پنجاه و سه تن همگی از اینکه دادگاه دستوری بود آگاه بودیم و از اینکه خطر دادگاه ارتش را از سرگذرانده‌ایم شاد بودیم و از اینکه دادستان فرجام نداد خرسند بودیم چگونه ممکن بود خودمان فرجام بدهیم.

دربارهٔ مجله دنیا

آقای بزرگ علوی هیچگونه دخالتی در انتشار مجلهٔ دنیا نداشت چون مجلهٔ دنیا نوشته‌هایش علمی بود که از توان آقای علوی بیرون بود.

مجلهٔ دنیا تنها بسبب نبودن فرصت، نخست دیر دیر و سپس بیرون نیامد، و علل دیگر تنها تصورات نادرست است، و اینکه نویسنده نوشته است که اگر دکتر ارانی فرصت نداشت آقایان بزرگ علوی و ابوالقاسم اشتری و خلیل مکی می‌توانستند مجله را اداره کنند ناشی از عدم شناخت مجلهٔ دنیا و محتوی آن و اندازهٔ توان علمی آقایان نامبرده است. آقایان بزرگ علوی و خلیل ملکی آگاهی عملی و مارکسیستی و فلسفی برای نوشتن مجله‌ای مانند مجلهٔ دنیا را نداشتند و بعداً هم چنین آگاهی علمی پیدا نکردند. و اما ابوالقاسم اشتری شاگرد دکتر ارانی و آن مکتب و عضو سازمان دانشجویان بود و نمی‌توانست جای استاد خود ارانی را بگیرد. دکتر ارانی در آن زمان به ریاست تعلیمات ادارهٔ کار، که همان وزارت کار بود، منصوب شده بود و می‌بایستی تشکیلات تازه‌ای بدهد. از این‌رو وقت او بسیار کم بود، چون در همان زمان استاد دانشکدهٔ صنعتی بود که مکانیک راسیونل تدریس می‌کرد.

دربارهٔ جلسات خانهٔ ارانی

اینکه خامه‌ای نوشته است، و یا بقول نویسندهٔ این برگ‌ها، جلسات هفتگی و دیدارها با دکتر ارانی پس از بازگشت او از سفر اروپا و دیدار او از کمینترن در مسکو تعطیل شد نادرست است چون پس از بازگشت او از اروپا و دیدارش در مسکو نزدیک ۱ سال یا ۱/۵ سال جلسات خانهٔ دکتر ارانی دائر بود و مجلهٔ دنیا منتشر می‌شد اما دیر به دیر چون چنانچه نوشتم او کارش بسیار بود. دیدار ما از خانهٔ دکتر ارانی تنها در اواخر سال ۱۳۱۵ با یادآوری خود او تعطیل شد، با صلاح‌دید او. گویا با دستگیری اسماعیل فروهید (سلیمی) ارتباط داشت.

نشست‌های خانهٔ دکتر ارانی، آنچه بخاطر دارم یکشنبه شب یا شب یکشنبه برپا می‌شد. تازه اگر معلوم شود که شنبه بوده است چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد.

درباره نظامیان عضو فرقه

کسانی از ارتشیان و ژاندارمری با کامبخش پیش از سال ۱۳۱۶ در ارتباط بودند. به گفته خود کامبخش تنها منحصر به سرهنگ سیامک نبود.

درباره اردک بامبولباز

شورشیان که از اعتراف‌های کامبخش علیه خود آشفته بود در دادگاه گفت که این کامبخش اردک دست آموز روس‌هاست که جوانان ایران را فریب می‌دهد و به زندان‌ها و کشتارگاه‌ها می‌اندازد. مقصودش را توضیح داد که اردک دست آموز را شکارچی‌های گیلان برای اغفال اردک‌های صحرائی تربیت می‌کنند (چنانکه کبوتر بازها در تهران کبوتر پر فیچی دارند).

درباره اردشیر آوانسیان

من و دیگر جوانان نه اردشیر آوانسیان را می‌شناختیم و نه دیده بودیم، تنها او را در زندان قصر دیدیم. آنچه از گذشته او شنیدیم از آقایان جعفر پیشه‌وری، یوسف افتخاری، رحیم همداد، علی امید، عطاءالله، علی‌زاده نامی بود. آقایان نامبرده او را آدمی حادثه‌جو و فتنه‌انگیز می‌دانستند که مشاهدات خود ما بعداً در زندان نشان داد که نظر آنها درست است. او یک خبرچین دون پایه سازمان امنیت روس بود. من در «ما و بیگانگان» به کارهای او در حزب توده و زندان آذربایجان اشاره کرده‌ام و نیازی به دوباره‌نویسی نمی‌بینم. و اما اینکه آقایان خلیل ملکی و انور خامه‌ای از او تمجید کرده‌اند دلیلش اینست که با او هم عقیده و در بسیاری موارد هم رفتار و همکار بودند، چون آقایان خلیل ملکی و انور خامه‌ای نیز در زندان همواره با پلیس در زد و خورد و کشمکش بودند و در بیرون زندان پس از شهریور ۱۳۲۰ نیز با هیچ گروه سیاسی نتوانستند بسازند، هر روز با گروهی بوده و دسته‌ای تشکیل می‌دادند.

دربارهٔ سلطان زاده

آقای کامبخش گویا برای اینکه دشواری تازه‌ای برای [او] پیدا نشود دربارهٔ اربلیان آوتیس کوتاه آمده است. آقای آوتیس اربلیان از ارمنی‌های ارمنستان شوروی، که نام مستعار او در ایران عربعلی بود، سال‌ها به نام مستعار سلطان‌زاده نمایندهٔ حزب کمونیست ایران در کمیترین بود و واپسین بار، که به یاد ندارم چه سالی بود، به ایران آمد. در اسپهان مظنون و دستگیر شد اما چون او را نشناختند اهمیتی ندادند و به همراه یک ژاندارم راهی تهران کردند که در راه از دست ژاندارم گریخت و به شوروی رفت و بعدها دچار تصفیهٔ استالینی و اعدام شد.

ملحقات

۱- بازجولی از فتح‌الدین فتاحی

۲- راپورت دربارهٔ رضا روستا

پرونده فتح‌الدین فتاحی

بازجولی ۱۳۱۶/۲/۲۳

بازجو: اسفندیاری

س - هویت خود را بیان نمائید.

ج - فتح‌الدین فتاحی، [فرزند] مرحوم عبدالله مبین‌الملک، سن ۳۳ سال، اهل گمرود آذربایجان متولد شده شیراز، دارنده شناسنامه شماره ۳۲۹۸۳ بخش ۴ طهران، ساکن خیابان شاپور کوچه قابچی باشی عمارت مرحوم فیروزی، شماره ۶، عیال و اولاد ندارم، متکفل مخارج دو خواهر و یک برادر کوچک هستم، شغل رسمی و کیل عدلیه بودم، فعلاً ممنوع الوکاله هستم، از راه دلالتی و شرکت در کارهای و کلاء دیگر امرار معاش می‌کنم.

س - تاریخچه زندگانی خود را ذیلاً بطور اختصار شرح دهید.

ج - این بنده در تاریخ ۲۳ شوال ۱۳۲۳ قمری در شیراز موقع حکومت و ایالت شعاع‌السلطنه متولد، و تا ۱۳۰۰ شمسی اوان طفولیت را در ولایات مختلفه آذربایجان حین مأموریت‌های مختلفه مرحوم پدرم گذرانده. در سال ۱۳۰۰، یعنی بلافاصله پس [از] طلوع کوکب سعادت ایران به اتفاق پدر و خانواده از آذربایجان قطع علاقه کرده به طهران آمده، تحصیلات ابتدائی را در دبستان نمره ۳۰ علامه، و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان‌های سلطانی نمره ۴، و دارالفنون با تمام رسانیده و تا کلاس سوم مدرسه عالی سابق سیاسی طهران را نیز دیده، و در تاریخ سیصد و هفت جزو مسابقه و محصلین اعزامی وزارت معارف برای تحصیل رشته تاریخ و جغرافیا به فرانسه اعزام، و اواخر سال ۳۰۸ مراجعت نموده. قبل از عزیمت به اروپا بدو یک سال به شغل معلمی اکابر، و

سپس بدو تشکیلات جدید عدلیه از سال ۳۰۶ با رتبه یک اداری به کار دعوت شده و متوالیاً در اداره ثبت اسناد طهران و دفتر پارکه بدایت مشغول خدمت بوده، پس از مراجعت از اروپا در تاریخ ۸ اسفند ۱۳۰۸ با یک سلسله سوءتفاهمات از طرف اداره سیاسی توقیف و در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۱۰ بدون محکومیت مستخلص گردید. پس از استخلاص از زندان از طرفی وارد دفتر محکمه استیناف مرکز و از طرف دیگر وارد دانشکده عالی حقوق شدم. و بعلاوه در دوره دوم کلاس عالی قضائی وزارت عدلیه نیز داخل شده از طرفی از کلاس قضائی و از طرف دیگر از دانشکده حقوق فارغ التحصیل گردیده و نظر به اینکه حقوق رتبه یک اداری با وجود مخارج گزاف و وضعیت بی‌اندازه پریشان خانواده برای امرار معاش کافی نبود ناچار جواز و کالت تقاضا، و در دهم آبان ۱۳۱۲ طبق استدعای خودم از وزارت عدلیه به عنوان انتظار خدمت خارج و در ۲۰ آبان ۱۳۱۲ جواز درجه اول و کالت گرفته، و یک سال اولی را با شرکت دکتر رفائیل آقابایف کار کرده سپس مستقل شدم. در اوایل سال ۱۳۱۵ از طرفی پدرم مرحوم و مشتی صفار و طلبکاران او بار دوشم شد و از طرف دیگر در مزایده اجاره کوره‌ها و کارخانه گچ‌پزی و آهک‌پزی خالصه دولتی شرکت کردم و حائز حداکثر شده دومرتبه مزایده را بردم. مؤسسه خالصجات طبق امر وزارت مالیه کارخانه [را] به بنده تصرف داده و این امر باعث رنجیدن برناردی و... دیگر از بنده شد و مرا تعقیب جزائی کردند. و در نتیجه شکایت آنها در ۱۵/۵/۲۵ از طرف شعبه ۳ اداره آگاهی توقیف و پس از تشکیل پرونده و ارسال آن به محکمه جنائی در تاریخ ۱۶/۲/۱۴ مستخلص گردیدم. پس از توقیف، وزارت عدلیه طبق مقررات بنده را ممنوع الوکاله کرده‌اند که پس از برائت قطعی رفع خواهد شد. فعلاً با قریب هشت هزار تومان (هشتاد هزار ریال) قرض و مشتی صفار به شغل دلالی و لایحه‌نویسی برای وکلای درجه اول و مجاز امرار معاش می‌کنم و اینطور که استنباط می‌شود این یکی دو ماه اقبال مرده بنده یواش یواش دارد بیدار می‌شود تا خدا چه بخواهد. توضیحاً اضافه می‌نماید که در اردیبهشت ۱۳۰۷ به مناسبت اینکه این بنده در انتخابات طبق قوانین دخالت می‌کردم و هیچگونه نظری

نداشتم، فقط برای آشنائی و کسب معلومات داخل شده بودم در نتیجه چون از راه نفهمی نطق‌هایی می‌کردم اداره شهربانی بیست و نه روز بنده را توقیف کرد. بعد از استخلاص از محبس بنده فهمیدم که در باطن آلت دست حسین فرهپو رشتی و حسین فرهودی بوده‌ام، که حسین فرهپو گویا برای سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها کار می‌کرده و حسین فرهودی هم برای وثوق‌الدوله و تدین.

توضیح دیگر که لازم است عرض کنم این است که مراجعت بنده از اروپا علت و جهتی داشت و آن این بود که جریانی در آلمان و فرانسه بین محصلین و مهاجرین ایرانی بر علیه دولت ما بوده که در بدو امر بنده از آن اطلاعی نداشتم. یکی از آنها که اسم ایشان در پرونده سابق مربوط به بنده هست با بنده آشنائی پیدا کرده و بواسطه اینگونه جریانات سفارت شاهنشاهی ایران در پاریس بنده را به ایران معاودت داده‌اند. در برلن و مسکو اشخاصی با بنده ملاقات کرده و بنده را به عضویت فرقه بین‌الملل کمونیست دعوت نمودند که فدوی از لحاظ حفظ، جواب رد نداده و برای فرار از دست آنها مقداری مطبوعات و دستورات گرفته به طهران آمده، و چون این جریان را با قید موضوع‌هایی که راجع به اقلیت‌ها تعقیب می‌کنند مضر به حال و ملیت و نژاد و استقلال وطن خودم دانستم، و بهیچوجه حاضر به خیانت به کشور و ناموس خودم نیستم و نبودم بلافاصله بعد از ورود به طهران کلیه آن اوراق و اسرار را، که بی‌اندازه برای دولت ما ذیقیمت [بود]، به آقای سرتیپ کوپال ضمن راپورت مفصل تقدیم کردم، - سرتیپ کوپال رئیس شهربانی بود - و برای اینکه این قضیه افشاء نشود و راه انجام خدمت‌های آتیه مسدود نشود خودم کتباً تقاضای توقیف خودم را نمودم - و این منتها درجه فداکاری است - از آن تاریخ به بعد چون همیشه با وضع معیشت در زد و خورد بودم متأسفم که از این قبیل جریانات کنار مانده، خدمتی انجام نداده‌ام. در آتیه هم برای خدمتگذاری حاضرم.

س - شما پس از اینکه به ایران آمدید داخل در جریانات کمونیستی شدی یا

خیر.

ج - خیر، بهیچوجه.

س - کسی با شما ملاقاتی کرده و دعوت به کار کند؟

ج - بلی.

س - کی بوده؟

ج - سید ابوالقاسم موسوی، و اسم سابقش میرهاشم‌زاده است. و بخرج دولت شوروی اونیورسیتته راستف را تمام کرده، به ایران برای انجام تبلیغات مأمور شده. بنده را برای تشکیل کمیته تروریستی بلشویکی دعوت کرد، و چون بنده می‌خواستم از این جریانات فرار کنم بدون اینکه معاشرتم را با او ادامه دهم آنآ قضیه را بطور غیررسمی به آقای محمود بهرامی رئیس کابینه وزارت عدلیه گفتم که این شخص مضر است. ایشان هم بطوریکه مصلحت می‌دانستند به مقامات مربوطه اطلاع دادند. مشارالیه، یعنی موسوی، تحت مراقبت سرّی قرار گرفته بعد از چند ماه کشف شد که به اتفاق مسنّ الدوله دندانساز و عاصمی نام تبریزی و حبیب قفقازی، که خیالشان را می‌خواستند عملی کنند، تعقیب و زندانی شدند. و گویا مأمورین آقای کامران قضایا را تعقیب می‌کردند که موسوی زندانی است و سایرین گویا آزاد شدند و پرونده هم به دیوان حرب رفت.

س - چه شد که این موضوع را به شهربانی گزارش نکردید؟

ج - چون از شهربانی رنجیده بودم زیرا خدمتی را که اول کردم و خودم تقاضای توقیف موقتی نمودم منجر به این شد که قریب یک سال و نیم زندانی شدم. ترسیدم دومرتبه گرفتار شوم.

س - دکتر ارانی را می‌شناسی؟

ج - بلی می‌شناسم، ایشان را در طهران شناختم.

س - سبب شناسائی با او را، و اینکه چه مذاکراتی کرده بطور روشن و وضوح

شرح دهید.

ج - دکتر ارانی روزی، تقریباً دو سه سال قبل، نمی‌دانم در کدام یک از کافه [ها]- گویا لقانظه - به وسیله آقای اسکندری بطور ساده به بنده معرفی شد. پس از چندی آدرس مرا در خیابان لاله‌زار از من پرسید و علت آنرا هم سؤال کردم. گفتم می‌خواهم مجله دنیا برای شما بفرستم. چند شماره هم فرستاد. و از اینکه در شماره اول به سعدی و شعرای نامی ملی ایران بد گفته و نوشته بود خیلی بدم آمد. و باور بفرمائید که مجلات او را بدقت هم نمی‌خواندم. هر قدر هم برای وجه آبرونه فرستاد ندادم. روزی تنها بنده را به لقانظه دعوت کرد و گفت اگر الواطی و خانم‌بازی و پی پول دویدن را کنار بگذارید با هم

یک تشکیلات آزادیخواهی می‌دهیم. بنده چون از این قبیل قضایا ترس دارم جواب حساسی نداده و گفتم که این تشکیلات خیالی شما بوی کمونیستی می‌آید زیرا از مندرجات دنیا چنین بوئی می‌آید. این بود که به او تذکر داده و گفتم که این خیالات نه صلاح مملکت و نه بجائی می‌رسد و به قول شعر معروف را برایش خواندم: ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست عرض خود می‌بری و زحمت ما میداری. به این جهت بهیچوجه دنبال او نرفتم. و چون خیال می‌کردم که حرف‌های او اساسی ندارد راپرت هم ندارد. و نیز بخاطر آمد که ایرج اسکندری سه چهار جلد کتاب از مطبوعات کتابخانه هومانیه پاریس به من داد که عموماً از تألیفات تروتسکی و بوخارین باشد و بنده همانوقت آنها را به کتابخانه طهران فروختم یا گرو گذاشتم. اسم آنها یادم نیست و نخوانده‌ام. علت اینکه این موضوع را هم راپرت ندادم این است که اولاً بنده از مسلک ایرج، اگر چنین مسلک داشته باشد، بدم می‌آید، ولی خودش را از لحاظ اخلاقی دوست دارم و دلم می‌سوزد. بعلاوه به مساعدت خانواده او در زندگی خودم احتیاج داشتم - از کتابخانه طهران ممکن است سؤال بفرمائید. یک دفعه هم برای نوشتن یک رساله اقتصادی جهت مدرسه حقوق کتاب معروف «کاپیتال» کارل مارکس را به کتابخانه بروخیم سفارش داده‌ام. بعد پول نداشتم و احتیاج پیدا نکردم وارد کنم. ایرج اسکندری هم که کتاب‌ها را به من داد گفت بخوان از اصول علوم معاصر آگاه بشوی. روزی هم از من خواهش می‌کرد که سرگذشت لنین و موسولینی و هیتلر را، که مفصل باشد، برایش پیدا کنم. در کتابخانه ابن سینا پیدا کردم. خیلی گران بود نخریدم. بنده با ایرج اسکندری خیلی تماس داشتم و از اخلاق او بی‌اندازه خوشم می‌آید و در زمان توقیفم در این چند ماه اخیر خیلی به من کمک کرده است ولی با او هم مسلک نیستم.

س - ایرج اسکندری را از کجا می‌شناسی؟ و چه اطلاعاتی از وضعیت سیاسی او دارید؟ و چه شده که با هم دوست شدید؟ و آیا در اروپا با شما تماسی داشت یا خیر؟ به‌طور روشن و حقیقت بنویسید.

ج - ایرج اسکندری در گرنبل، که شهری است در جنوب شرقی فرانسه، تحصیل می‌کرد. بنده هم در سیصد و هفت جزو محصلین اعزامی به شهر تورنن، که نزدیک گرنبل است، فرستاده شده بودم. روزی بدون سابقه آشنائی و بیبانه ملاقات

جواد کمالیان، که بامن همکلاسی بود و داخل جریانات سیاسی نبوده و نیست، نزد بنده آمد. و من هم به گرنبل و تماشا رفتن منزل او مهمان شدم. به بنده گفتم که شما را جزو آزادیخواهان از آلمان معرفی کرده‌اند، با هم تماسی داشته باشیم خوب است، که شرح آنرا مفصل، ضمن راپورت‌های کتبی در سال ۳۰۸ عرض کرده‌ام. در ایران هم موقعی که در پاز که کار می‌کرد اغلب تماس داشتیم ولی با بنده خیلی زیاد صحبت سیاسی نمی‌کرد و علتش اینست که گویا بواسطه اشاره آقای محمود بهرامی از بنده قدری مظنون بود، با اینکه گاه گاهی صحبت از سیاست می‌کرد ولی بوی مظلونیت از حرفهایش می‌آمد. آقای محمود بهرامی که رئیس کابینه وزارت عدلیه چون از بنده در عدلیه حمایت می‌کرد از قضایای محرمانه اطلاع داشت و با ایرج اسکندری هم قوم و خویش است. یکوقتی بنده از ایرج خیلی پرسیدم که چه می‌کنید. گفت جریان جدی حسابی نداریم و اگر شما خوب بشوید ممکن است با ما کمک کنید ولی اولین شرط اینست که کاناری رفتن و خانم‌بازی را ترک کنید. و نیز موقعی که بنده از پاریس معاودت داده می‌شدم از گرنبل برای من نوشت که اگر در راه مساعدت با شما بشود در برلن پیش مرتضی علوی بروید - آدرس او را هم گذاشته بود توی پاکت - در مراسله‌اش اشاره سیاسی نبود. معهذا مرتضی علوی در برلن هم مراسله او را و هم آدرس را از من گرفته پاره کرد و آدرس اسمعیل علی‌زاده، افسر قشون سرخ، را به بنده داد و مراسله مفصلی هم به او نوشت که بنده نخواندم، سربسته بود. و اسمعیل علی‌زاده، که در همسایگی لادبن نوری در مسکو می‌نشست از بنده پذیرائی کرد. و قریب بیست روز مرا در مسکو نگاه داشت و می‌گفت که علوی ترا معرفی کرده که جوان خوبی است ولی از خانواده اشرافی، و به این جهت باید در اونیورسیتة شرقی نگاه داشت تحصیل بکند، کمونیست خوبی در آتیه می‌شود. و برای تعیین تکلیف بنده، باصطلاح خودشان، مرا نزد نماینده بین‌الملل سوم، که یکنفر ارمنی و اهل سراب آذربایجان است و سلطانزاده نام دارد، برد. و در بین راه از تشکیلات جوانان کمونیست در ایران سؤالاتی کرد. نمی‌دانستم. به من یاد داد که در نزد سلطانزاده، برای اینکه از من مظنون نشود، بگویم عسکراف نام نماینده بین‌الملل و رئیس اتفاق جوانان کمونیست ایران را در طهران می‌شناسم. و بالاخره چون بنده با عقاید آنها باطناً موافق نبوده، و همانطوریکه علوی نوشته بود از یک خانواده قدیمی و اشرافی ایران هستم،

ممکن نیست کمونیست بشوم. به یک زرنگی از مسکو به طهران آمده، کلیه جریانات را، با تمام مطبوعاتی که داده بودند به رئیس تشکیلات شهربانی وقت، ضمن راپورت‌های کتبی مفصل، تقدیم کردم.

س - کتاب‌ها را به چه مبلغ در کتابخانه طهران و چه تاریخی گرو گذاشتی؟

ج - تقریباً دو سه سال قبل، موقعی که مدرسه حقوق تحصیل می‌کردم، گرو گذاشتم. همانوقت که بدست من دادند ابدأ میل نداشتم بخوانم. ضمناً چون احتیاج به پول کتاب مدرسه داشتم به کتابخانه طهران دادم - حساب کتابخانه مزبور در حدود ۱۳ تومان است.

س - رضا رادمنش را می‌شناسید؟

ج - بلی.

س - آنچه اطلاعات از او دارید به‌طور حقیقت مشروحاً بنویسید.

ج - قبل از رفتن به اروپا فقط یک شب، زمان انتخابات دوره سال ۱۳۰۷ در منزل بامداد، میرزا محمدعلی‌خان، که برای جلسه انتخاباتی دعوت شده بودم، دیدم ولی هیچ تماسی پیدا نکردم. مذاکره آن شب فقط این بود که میرزا محمدعلی‌خان بامداد به وسیله پسرش محمود بامداد دانه چند نفر ما را دعوت کرده بود که با ائتلاف با شیخ‌العراقین، مدرس و بهبهانی بازارها و مدارس را بسته و آزادی انتخابات بخواهند و باینوسیله می‌خواستند ما چند نفر محصل را بدبخت و آلت دست کرده نتیجتاً از طهران انتخاب شوند. بنده اتفاقاً صبح همان شب توقیف شده مجال فکر و اقدام مثبت و منفی پیدا نکردم. به اتفاق رضا رادمنش به اروپا رفتیم. چون صدنفر محصل می‌رفتیم در بین راه هم اتفاقاً هم اطاق و معاشر نبودیم. او را به شهر انسی نزدیک گرنبل فرستادند. و در دوره تحصیل هم همدیگر را ندیدیم. فقط یکی دو مرتبه اسکندری به من گفت که رضا رادمنش هم جوان خوبی است و از رفقای ما و آزادیخواه است. در پاریس هنگام تعطیل، رادمنش [را] دیدم که گفت من با شما بیشتر صمیمی شده‌ام زیرا شنیدم از آزادیخواهان و با ما رفیق هستید. چند روز بعد، در پاریس پول بنده را سرقت کرده بودند، هیچکدام از ایرانی‌ها را ندیده و تصادف کردم به رضا رادمنش. صدفرانک از او قرض کردم. و دیگر تا امروز او را ندیدم و پولش را هم رد نکرده‌ام. اخیراً شنیده‌ام مراجعت کرده و زندانی است.

یک قسمت را لازم است مخصوصاً اضافه کنم که جریان گفتگوی کمونیستی را در فرانسه با من نمی‌کردند. در برلن مرتضی علوی گوشه‌ای می‌زد و در مسکو پرده از روی کار برداشته و بنده آگاه شدم، که نتیجتاً آمده راپورت دادم. (امضا)۱

دربارهٔ رضا روستا

راپورت دایرهٔ تحقیق ادارهٔ سیاسی نظمیه

مقام محترم ریاست اداره سیاسی

اول آبان ۱۳۱۰

نمره دوسیه ۲۲، نمره راپورت ۲۲۵

در چند ماه قبل عده‌ای بعلت تبلیغات اشتراکی و نشر شب‌نامه در مرکز و ولایت دستگیر، قسمتی از آنها هم در تبریز مورد تعقیب واقع شده در طی استنطاقات از اشخاص مزبوره، مشهدی جعفر کاویانی متوقف تبریز، که یکی از مبلغین مهم اشتراکی و برای پیشرفت مرام مزبور و تشکیل حوزه‌های آن به نقاط مختلفه ایاب و ذهاب می‌نموده و به این واسطه احاطه مخصوص نسبت به شناسائی ایرانیان اشتراکی (که به نام تبلیغ در بعضی از ولایات تشکیل فرقه کمونیستی بودند) داشته، معرفی و ضمناً اظهار داشت محمدرضا خان فرهاد گیلانی در کرمان یا سلطان آباد مشغول عملیات فرقه‌ایست، و نیز اطلاع خفیه رسید که مشارالیه علاوه از تبلیغات فرقه‌ای، در امور جاسوسی هم مداخله دارد. باین لحاظ حسب‌الامر به نظمیة کرمان دستور داده شد که شخص مزبور را مورد تعقیب و تحقیق قرار داده نتیجه را راپورت دهد. تا اینکه در تاریخ یازدهم تیرماه ۱۳۱۰ بوسیله تلگراف رمز، نظمیة کرمان اطلاع داد شخص مزبور چندیست بسمت مدیریت شرکت شرق به بندرعباس رفته و اخیراً به کرمان مراجعت. در هنگام نفتیش نوشتجات مشارالیه مقداری اوراق مربوط به اخبار و اطلاعات سیاسی از او بدست آمده. چون اتهام منتسبه تأیید گردید به نظمیة آنجا اجازه داده شد که محمدرضاخان را با اوراق مزبوره به مرکز اعزام و ارسال دارند. پس از ورود به طهران مشارالیه را تحت استنطاق آورده به کلی

منکر قضایا گردید. بنابه اظهاراتش تقریباً در دو سال قبل به ماهی هفتاد تومان از طرف شرکت شرق به کرمان مأمور و پس از یک سال توقف در اینجا به ماهی یکصد و هشتاد دلار (که بپول ایران تقریباً سیصد و شصت تومان می‌شود) به مدیریت شرکت شرق بندرعباس مأمور، قریب یک سال در آنجا مشغول کار بوده و برای حوائج اداری به کرمان آمده بوده و دستگیر می‌شود. در تفتیش اوراق مکشوفه از او معلوم شد کلیه اطلاعات سیاسی و نظامی و اقتصادی و جغرافیائی مربوط به خطه بندرعباس و قسمتی از حدود فارس با جزئیات آن، حتی عادات و اخلاق اهالی آن صفحه راه، به خط خود یادداشت کرده. معهدنا قناعت به این عملیات ننموده اخبار حدود خلیج فارس و عمانات و بحرین تا مسقط و بمبئی را نوشته و از بیان هیچ چیزی فروگذار نکرده. و از این قرینه بخوبی یافت می‌شود که یکنفر جاسوس زبردستی بوده و با احاطه به عادات و اوضاع ایرانیّت مبادرت به تهیه اخبار می‌نموده. منتهی برای اینکه مأمورین دولت علیه را اغفال نمایند مشارالیه را بنام مدیریت شرکت شرق به آن صفحه گسیل داشته‌اند که بدینوسیله از تعرض مصون باشد و ضمناً تحت عنوان امور تجاری با تجار و طبقات مختلفه آمیزش و طرح دوستی ریخته و از طریق کسب، که ایجاد سوءظن ننماید، از آنها تحصیل اخبار و استفاده‌های سیاسی به نفع اجنبی می‌کرده است. چنانچه در جریان استنطاقات مدعی است که این مطالب کلیه مربوط به امور تجاری و اقتصادی بوده که طبق وظیفه به شرکت شرق می‌داده، و می‌گوید من روس‌ها را برای ایران مضر نمی‌دانم، و بقیه اخبار را هم برای اطلاعات شخصی و تألیف کتب تهیه کرده‌ام، در صورتیکه ادعای او غیر معقول است زیرا اگر برای کتاب بوده مشارالیه سابقه از تدوین و تصنیف کتب نداشته، باضافه مطالب متضاد و غیر متمایز از اصول تألیف منطقاً خارج است. بعلمت اینکه ذکر احزاب و اسامی صاحب‌منصبان ساخلو و نام رؤسای دوائر دولتی هیچ مناسبتی به کتاب نداشته، و اگر جهت اطلاعات شخصی بوده محتاج به دانستن عادات و اخلاق ایرانیان که خود او نیز ایرانی است، و تعداد عشایر مسلح و ایالات نبوده است. این مسائل بخوبی واضح می‌دارد که یکی از جاسوسان مهم خارجی بوده که با یک تعلیمات مخصوصه به بندرعباس رهسپار و پیوسته اخبار را ضمن امور تجاری کسب و به اجنبی می‌داده است. چنانچه یکی از مأمورین خفیه، که اطلاع از حال رضاخان مذکور دارد، راپورت می‌دهد

رضاخان محمداف از طرف کمینترن (بین‌المللی کمونیستی) برای تشکیل احزاب فرقه کمونیستی ایران به کرمان مأمور شده و برطبق تعلیمات علی یوسف‌زاده مترجم قونسولگری کار می‌کرده و نقطه "ارتباط فرقه" کمونیستی هندوستان به وسیله اشخاص با کمینترن بوده است چنانچه بین نوشتجاتش کاغذی از یوسف‌زاده مزبور به دست آمده که به رضاخان بدین مضمون می‌نویسد: «باز هم مأموریت دارم که به شما بنویسم مکاتبات شما فقط بایستی به اصفهان باشد، ابدأ با نقاط دیگر در خصوص امورات مکاتبه ننمائید. نمی‌دانم فهمیدید یا نه...» به این دلایل مسلم است فقط ارجاع شغل مزبور برای این بوده که از بندرعباس اطلاعات سیاسی مفیده را تهیه نموده برساند. و اما اینکه چرا یادداشت‌های مذکور را از بین نبرده است برای این بوده که لدی‌الورود به کرمان دستگیر و فرصتی پیدا نکرده که آنها را مفقود نماید و یا اینکه برای آتیه نگاه داشته که به وسیله اسناد مزبوره جدید در خدمتگذاری و عملیات خود را به اطلاع مافوق وقت خود (در صورت تغییر) برساند. منزلش را در بندرعباس شرکت شرق قرار داد و با سمتی هم که داشته هیچ تصور نمی‌کرده ناگهان اینطور مورد تعقیب و تفتیش واقع شود. در تحقیقات معلوم شد مشارالیه در ارتکاب جرم سیاسی سابقه هم دارد. چنانچه به موجب راپورت اداره تأمینات، که سوادش ملفوف دوسیه است، در سنه ۱۳۰۷ از طرف آن اداره در اثر انتشار چند فقره شب‌نامه، که عده‌ای از عاملین آن دستگیر گردیده، منجمله سید مرتضی حجازی است که فعلاً فوت کرده، در استنطاقات خود اینطور اعتراف نموده: «در دو سال قبل، اواخر انتخابات دوره ۶ مجلس شورای ملی بود که به دستور اربلیان مدیر بی‌سیم مسکو (به روسیه تبعید شده است) به منزل محمدرضاخان روستا عضو وزارت مالیه رفته دو ورقه شب‌نامه، که نسخه اصلی آن نزد روستا بود، به عنوان «انتخابات دوره ۶»، «رضاشاه پهلوی کیست» متفقاً تهیه و پس از ژلاتین کلیه را تسلیم روستا نموده، او سر پاکت‌ها را نوشته و به وسیله پست شهری منتشر نموده.» در اینموقع رضاخان روستا در وزارت مالیه مستخدم، و پس از دستگیری رفقاییش بدون اجازه مالیه فرار کرده، گرچه مدعی است برای تهیه کار به اصفهان رفته لکن اظهارش کذب و به سمت روسیه عزیمت نموده است که مأمورین تأمینات موفق به دستگیری او نشدند. در نتیجه این عملیات از طرف فرقه مأمور و به ایران مراجعت کرده و بالنتیجه داخل در مؤسسات شوروی شده

است. و نظر به این سابقه که داشته نام‌های مختلفی را بعنوان اسم فامیلی جهت خود اختیار کرده که مورد تشخیص پلیس واقع نشود: روستا، محمداف، محمدزاده، حسین‌زاده گیلانی، فرهاد گیلانی، رهگذر، و حتی ورقه سجلی به نام رضای حسین‌زاده گیلانی صادره از رشت بین نوشتجات او بدست آمده. متعذر است ورقه سجلی مزبور متعلق به دیگری و نزد من مانده و ورقه سجلی خودم در بندرعباس یا کرمان است. با اینکه راجع به سجلی فوق به نظمیته گیلان نوشته شده که تحقیق نموده مراتب را اطلاع دهند پس از وصول جواب در تعقیب دوسیه تقدیم می‌گردد. نظر به اینکه در ضمن نوشتجاتش معلوم شد با شیخ ابوالقاسم هرندی ساکن کرمان طرف محاسبه است صورتی از محاسبات او و یوسف‌زاده از کرمان خواسته شد. در خلال این احوال هرندی برای خرید یک دستگاه ماشین چراغ برق به طهران آمده. از او هم تحقیقات بعمل آمده اظهار می‌دارد روستا با من طرف دادوستد بوه ولی در عین حال اگر نظر سوءاستفاده داشته من اطلاعی ندارم. چون یکی از تجار معتبر کرمان و سابقه سوئی نداشت متعرض مشارالیه نشده. و نیز سه طغرا مراسله بنام معتمدی ساکن اصفهان و موسی‌خان نصیری عضوگمرک بندرعباس و آقاجمال نام ساکن خوزستان بدست آمده که جهت شناسائی و تعرفه حال آنها به نظمیته مربوطه نوشته شده، پس از وصول جواب در تعقیب دوسیه ارسال می‌گردد. رضاخان در هر نقطه جنوب که مسافرت می‌کرد، طرح الفت و دوستی با رؤسای دوائر دولتی و تجار و طبقات مختلفه می‌ریخته و باین تدابیر از آنها استفاده سیاسی می‌کرده است زیرا تهیه یادداشت‌ها روی اطلاعات شخصی غیرمقدور و بطور قطع به وسیله اشخاص دیگری تهیه می‌نموده که در جریان استنطاقات از معرفی آنها خودداری می‌نماید. بنا باوضاع و احوال، محمدرضاخان مزبور یکی از عاملین مهم فرقه اشتراکی بوده و در عین حال هم وظایف جاسوسی را انجام می‌داده و وسیله ارتباط مأمورین اشتراکی، خود را قرار داده. و نیز در طی تحقیقات معلوم شد سه نفر روس، که اسامی دو نفر آنها را معین می‌نماید - بلوشایکین و پرادوین - به بندرعباس منزل مشارالیه آمده، یکی را رئیس سابق شرکت شرق، دیگری را رئیس لاحق معرفی می‌کند که برای کنترل و تحویل دادن به آنجا آمده. پس از یک هفته مراجعت کرده‌اند در حالیکه نظمیته

بندرعباس ذیل نمره $\frac{۲۱۰}{۱۰/۳/۲۵}$ راپورت می‌دهد سه نفر روس مزبور، که چندی قبل به عنوان سرکشی تجارتخانه جدیدالتأسیس آمده بودند، مطابق اطلاعاتی که از خارج به دست آمده مقصود آمدن آنها به عباسی نقشه برداری شهر و تعیین محل انبار برای حفظ مال التجاره‌های وارده به عباسی بوده است، که این موضوع تأیید می‌دارد با اینکه عملیات و نظریه سیاسی آنها بوسیله محمدرضاخان روستا صورت می‌گرفته است. بنا بدلائل و مدارک فوق‌الذکر جرم مشارالیه محقق، مراتب به عرض خاکپای مهر اعتلای همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه رسید. حسب الامر جهانمطاع شهریاری مقرر فرموده‌اند از نقطه نظر اهمیت موضوع دوسیه عمل به محکمه محترم نظامی احاله شود. بنابراین کلیه یادداشت‌ها که بخط مشارالیه و ذیل آنها را کتباً تصدیق کرده در دوسیه عمل ضبط، رضاخان کمافی‌السابق در محبس مرکزی توقیف، و اینک عین دوسیه را برای ارجاع به محکمه مزبوره تقدیم داشت تا تکلیف مشارالیه از طرف آن مقام معین شود (امضاء فروش).^۱

۱. این گزارش در هفت صفحه به شماره ۳۲۷ تا ۳۲۷ تنظیم و بایگانی شده است.

فهرست انتشارات نگاه

● رمان

- ۱) آشیان عقاب، نوشته کنستانتین هون، ترجمه ابراهیم یونسی، ۲۶۴ صفحه،
رقعی، ۱۳۰۰ ریال
- ۲) جوان خام، نوشته فتودور داستایوسکی، ترجمه عبدالحسین شریفیان، ۸۸۶
صفحه، رقی، ۵۰۰۰ ریال
- ۳) چراغی برفراز مادیان کوه، نوشته منصور یاقوتی، ۱۵۱ صفحه، رقی، ۸۰۰
ریال
- ۴) سال‌های عقرب، نوشته محمد بهارلو، ۱۱۲ صفحه، رقی، ۶۰۰ ریال
- ۵) اسپارتاکوس، نوشته هواردفاست، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ دوم، ۳۶۷
صفحه، رقی، ۱۵۰۰ ریال
- ۶) دوست مشترک ما، نوشته چارلز دیکنز، ترجمه عبدالحسین شریفیان، ۱۰۳۱
صفحه، رقی، ۴۸۰۰ ریال
- ۷) بافته‌های رنج، نوشته علی محمد افغانی، ۵۴۰ صفحه، رقی، ۲۸۰۰ ریال
- ۸) مادام آرنو، نوشته گوستاو فلوربر، ترجمه عبدالحسین شریفیان، ۵۹۱ صفحه،
رقعی، ۳۵۰۰ ریال
- ۹) قهر دریا، نوشته یاشار کمال، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، ۵۰۷ صفحه، رقی،
۳۲۰۰ ریال
- ۱۰) بیگانه، نوشته آلبر کامو، ترجمه آل احمد و دکتر علی اصغر خیره‌زاده، چاپ
دوم، ۱۴۱ صفحه، رقی، ۵۰۰ ریال
- ۱۱) بابک، نوشته جلال برگشاد، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، چاپ ششم، ۵۱۰ صفحه،
رقعی، ۲۵۰۰ ریال
- ۱۲) تسخیرشدگان، دوجلدی، نوشته فتودور داستایوسکی، ترجمه دکتر
علی اصغر خیره‌زاده، ۸۹۹ صفحه، رقی، ۴۲۰۰ ریال
- ۱۳) کوه جادو، نوشته توماس مان، ترجمه دکتر حسن نکوروح، ۹۰۳ صفحه،
رقعی، ۴۵۰۰ ریال

- ۱۴) شلغم میوه بهشته، نوشته علی محمد افغانی، چاپ دوم، ۱۸۰ صفحه، رقمی، ۶۵۰ ریال
- ۱۵) قزاقان، نوشته لئون تولستوی، ترجمه مهدی مجاب، چاپ دوم، ۳۶۰ صفحه، رقمی، ۱۷۵۰ ریال
- ۱۶) همیشه شوهر، نوشته فتودور داستایوسکس، ترجمه دکتر علی اصغر خبره زاده، ۲۷۲ صفحه، رقمی، ۱۰۰۰ ریال
- ۱۷) دکتر بکتاش، نوشته علی محمد افغانی، چاپ چهارم، ۵۲۸ صفحه، رقمی، ۲۴۰۰ ریال
- ۱۸) شاد کامان دره قره سو، نوشته علی محمد افغانی، ۷۸۱ صفحه، رقمی، ۲۵۰۰ ریال
- ۱۹) برهنه میان گرگ ها، نوشته برونو آپیتز، ترجمه عبدالحسین شریفیان، ۵۲۵ صفحه، رقمی، ۲۵۰۰ ریال
- ۲۰) زوربای یونانی، نوشته نیکوس کازانتز اکیس، ترجمه محمود مصاحب، ۴۵۷ صفحه، جیبی، ۲۵۰ ریال
- ۲۱) روزگار سخت، نوشته چارلز دیکنز، ترجمه غلامحسین اعرابی، ۴۴۶ صفحه، رقمی، ۶۵۰ ریال
- ۲۲) سیل آهن، نوشته سرافیموویچ، ترجمه م. سجودی، ۳۲۴ صفحه، رقمی، ۴۰۰ ریال
- ۲۳) خانم صاحبخانه، نوشته فتودور داستایوسکی، ترجمه پرویز داریوش، چاپ دوم، ۴۵۰ ریال
- ۲۴) فلک زده ها، نوشته ماریونا آتونلا، ترجمه فرشته مولوی، رقمی، ۳۰۰ ریال
- ۲۵) دادگاه نورنبرگ، نوشته ابی امان، ترجمه دکتر حسن مرندی، ۲۱۶ صفحه، رقمی، ۲۰۰ ریال
- ۲۶) شکست ناپذیر، نوشته هوارد فاست، ترجمه دکتر حسن مرندی، ۲۷۲ صفحه، رقمی، ۳۷۵ ریال
- ۲۷) در جستجوی نان، نوشته ماکسیم گورکی، ترجمه احمد صادق، ۳۵۰ ریال

- (۲۸) گارد جوان، دوجلدی، نوشته الکساندر فاديف، ترجمه سهراب دهخدا، ۸۵۰ ریال
- (۲۹) دور از میهن، نوشته قاسم اف، ترجمه سعید ییلی، ۳۳۶، رقمی، ۳۰۰ ریال
- (۳۰) بارون درخت نشین، نوشته ایتالو کالوینو، ترجمه مهدی سبحانی، ۲۶۰ صفحه، رقمی، ۴۰۰ ریال
- (۳۱) آسیاب کنار فلوس، نوشته جورج الیوت، ترجمه ابراهیم یونسی، ۶۲۸ صفحه، رقمی، ۳۴۰۰ ریال
- (۳۲) گیاه بی زوال، نوشته یاشار کمال، ترجمه جلال خسروشاهی و رضا سیدحسینی، ۳۷۳ صفحه، رقمی، ۱۱۰۰ ریال
- (۳۳) ستون خیمه، نوشته یاشار کمال، ترجمه رضا سیدحسینی و جلال خسروشاهی، ۳۹۰ صفحه، رقمی، ۱۰۰۰ ریال
- (۳۴) زمین آهن است و آسمان مس، نوشته یاشار کمال، ترجمه رضا سیدحسینی و جلال خسروشاهی، ۴۲۰ صفحه، ۱۰۰۰ ریال
- (۳۵) همسفرها، نوشته علی محمد افغانی، ۳۹۶ صفحه، وزیری، ۲۲۰۰ ریال
- (۳۶) بربادرفته، نوشته مارگریت میچر، ترجمه حسن شهباز (دوجلدی)، ۱۴۷۰ صفحه، ۱۵۰۰۰ ریال
- (۳۷) میراث شوم نوشته جورج گیسینگ، ترجمه ابراهیم یونسی، ۶۵۸ صفحه، رقمی، ۵۷۰۰ ریال
- (۳۸) گورستان غریبان، نوشته ابراهیم یونسی، زیر چاپ
- (۳۹) شوهر آهو خانم، نوشته علی محمد افغانی، زیر چاپ
- (۴۰) خانه قانون زده، نوشته چارلز دیکنز، ترجمه ابراهیم یونسی، ۹۶۰ صفحه، رقمی، زیر چاپ
- (۴۱) کسی شبیه خودم، نوشته ابراهیم یونسی، زیر چاپ
- (۴۲) زوال خانواده دلیان، نوشته امیل مانو، ترجمه آرتوش بوداغان، رقمی، ۶۹۱ صفحه، زیر چاپ

● نقد و بررسی

- ۱) داستان و نقد داستان، جلد اول، گزیده و ترجمه احمد گلشیری، ۵۳۲ صفحه،
رقمی، ۳۶۰۰ ریال
- ۲) داستان و نقد داستان، جلد دوم، گزیده و ترجمه احمد گلشیری، ۵۳۴ صفحه،
رقمی، ۳۶۰۰ ریال
- ۳) شعر و شاعران، نوشته محمد حقوقی، ۴۹۲ صفحه، رقمی، ۲۶۵۰ ریال
- ۴) نقد ادب روس، نوشته اندرو فیلد، ترجمه ابراهیم یونسی، ۳۶۰ صفحه،
وزیری، ۲۵۰۰ ریال
- ۵) ادبیات آمریکا و دو انقلاب، نوشته ماکس رافائل، ترجمه محمدتقی فرامرزی،
۲۲۴ صفحه، رقمی، ۱۰۰۰ ریال
- ۶) عصر بدگمانی، نوشته ناتالی ساروت، ترجمه اسماعیل سفارت، ۱۴۴ صفحه،
رقمی، ۲۸۰۰ ریال
- ۷) ضحاک، تألیف الف. آویشن، ۱۳۳ صفحه، رقمی، ۷۵۰ ریال
- ۸) شرح سودی بر حافظ، چهارجلدی، تألیف سودی، ترجمه دکتر عصمت
ستارزاده، ۲۹۰۴ صفحه، وزیری، ۱۶۵۰۰ ریال
- ۹) باز آفرینی واقعیت، تألیف محمدعلی سپانلو، ۶۳۲ صفحه، رقمی، ۳۵۰۰ ریال
- ۱۰) زندگی تولستوی، نوشته رومن رولان، ترجمه دکتر علی اصغر خیره‌زاده،
۳۱۲ صفحه، رقمی، ۸۰۰ ریال
- ۱۱) ادبیات آفریقا، نوشته او. آر. دی ثورن، ترجمه ابراهیم یونسی، ۸۱۴ صفحه،
وزیری، ۴۸۰۰ ریال
- ۱۲) نقد کلیدر، محمد بهارلو، چاپ دوم، ۶۴ صفحه، وزیری، ۵۰۰ ریال
- ۱۳) نویسندگان پیشرو ایران، تألیف محمدعلی سپانلو، چاپ چهارم، ۳۱۲
صفحه، رقمی، ۲۲۰۰ ریال

- ۱) کلیات اشعار نیما یوشیج، تدوین سیروس طاهباز، ۸۴۰ صفحه، وزیری، چاپ دوم، ۶۳۰۰ ریال
- ۲) خورشید خمیده، نوشته حسین صفاری دوست، ۱۱۸ صفحه، رقعی، ۸۰۰ ریال
- ۳) اندیشه‌های زخمی، نوشته حسین صفاری دوست، ۲۰۵ صفحه، رقعی، ۸۰۰ ریال
- ۴) دیوان شهریار، چاپ یازدهم، ۱۲۲۵ صفحه، وزیری، ۹۰۰۰ ریال
- ۵) دیوان ترکی شهریار، چاپ پنجم، ۳۲۴ صفحه، جیبی، ۲۴۰۰ ریال
- ۶) شعر زمان ما، ۱، احمد شاملو محمد حقوقی، چاپ دوم، ۳۳۰ صفحه، رقعی، ۲۴۰۰ ریال
- ۷) شعر زمان ما، ۲، اخوان ثالث، محمد حقوقی، ۳۹۱ صفحه، رقعی، ۲۷۰۰ ریال
- ۸) شب، مانا، شب، محمد حقوقی، ۱۱۰ صفحه، رقعی، ۸۰۰ ریال
- ۹) شعر زمان ما، ۳، سهراب سپهری، ۳۲۰ صفحه، ۲۴۰۰ ریال
- ۱۰) شعر زمان ما، ۴، فروغ فرخزاد، زیر چاپ
- ۱۱) شعر زمان ما، ۵، نیما یوشیج، زیر چاپ
- ۱۲) مثنوی معنوی، نیکلسون، ۱۰۹۴ صفحه، وزیری، ۷۵۰۰ ریال
- ۱۳) دیوان پروین اعتصامی، ۳۶۸ صفحه، وزیری، ۳۸۰۰ ریال
- ۱۴) کلیات دیوان شمس، ۱۴۴۰ صفحه، ۹۸۰۰ ریال
- ۱۵) دیوان حافظ، زیر چاپ

● آموزشی

- ۱) هنر داستان نویسی، تألیف ابراهیم یونسی، ۵۲۰ صفحه، رقعی، ۱۸۵۰ ریال
- ۲) جنبه‌های رمان، نوشته مورگان فورستر، ترجمه ابراهیم یونسی، ۱۸۲ صفحه، رقعی، ۸۵۰ ریال
- ۳) فن نمایشنامه نویسی، نوشته لاجوس آگری، ترجمه دکتر مهدی فروغ، چاپ دوم، ۳۸۲ صفحه، رقعی، ۱۵۰۰ ریال
- ۴) مکتب‌های ادبی، تألیف رضا سید حسینی، ۵۰۰ صفحه، رقعی، ۴۵۰۰ ریال
- ۵) گزیده ادب فارسی، علی اصغر خبره زاده، ۵۵۰ صفحه، ۴۰۰۰ ریال



مؤسسه انتشارات نگاه

